



# کشف الاسرار و عده الابرار

تأليف الشيخ محمد باقر انصاری

تفسيره و ترجمه آیت الله العظمی  
المرجع الشیخ محمد باقر انصاری

چاپخانه و مطبعه...

# كشف الاسرار وعدة الابرار

(جلد ششم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة مریم تا آخر سورة النور

تألیف : ابو الفضل رشید الدین المیبدی

به سعی و اهتمام : علی اصغر حکمت



مؤسسه انتشارات امیر کبیر

تهران ، ۱۳۸۲



میبدی، احمد بن احمد، قرن ۶ ق.  
کشف الاسرار و عده الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین  
المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی اصغر حکمتد - تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.  
ج ۱۰

ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱) - ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی)  
ISBN 964-00-0343-3 (ج. ۲) - ISBN 964-00-0344-1 (ج. ۳) - ISBN 964-00-0345-X (ج. ۴)  
ISBN 964-00-0346-8 (ج. ۵) - ISBN 964-00-0347-6 (ج. ۶) - ISBN 964-00-0348-4 (ج. ۷)  
ISBN 964-00-0349-2 (ج. ۸) - ISBN 964-00-0350-6 (ج. ۹) - ISBN 964-00-0351-4 (ج. ۱۰)  
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره - ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. - ج. ۳.  
تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاحراف. - ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الى آخر سوره هود. - ج. ۵. تفسیر سوره  
یوسف الى آخر سوره الکهف - ج. ۶. تفسیر سوره مریم الى آخر سوره النور - ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الى آخر  
السجده - ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الى آخر سوره فصلت - ج. ۹. تفسیر سوره الشوری الى آخر سوره الحديد.  
- ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الى آخر سوره الناس. -  
چاپ هفتم: ۱۳۸۲.

۱. تفاسیر عرفانی - قرن ۶ ق. ۲. تفاسیر اهل سنت - قرن ۶ ق. ۳. نثر فارسی - قرن ۶ ق. الف. انصاری، عبدالله  
بن محمد، ۳۹۶ - ۲۸۱ ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی اصغر، ۱۳۷۱ - ۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر  
خواجه عبدالله انصاری. ه. عنوان: تفسیر قرآن.

۲۹۷/۱۷۸

ک ۵۹ م ۱۰۰ / BP  
۱۳۷۱

۷۷۹ - ۷۷۲ م

کتابخانه ملی ایران



کشف الاسرار و عده الابرار (جلد ششم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶

چاپ هفتم: ۱۳۸۲

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN: 964-00-0341-7 (10 Vol.Set)

ISBN: 964-00-0347-6 (Vol.6)

شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

شابک ۶-۰۳۴۷-۰۰-۹۶۴ (جلد ششم)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

## بسمه تعالی

### مقدمه

تعالی الله الملك الحق ولا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیک وحیه  
و قلوب زدنی علماً (۱)

باردیگر هدیتی آوردیم عاشقان رخساره حقیقت و سالکان وادی طریقت را از  
زبان وحی و معدن علم و کلام صدق و منطوق حق و آیات بینات و کلمات طیبات  
تا چراغی باشد فرا راه گمگشتگان لیل ضلالت و راهنما گردد بر سر گشتگان تبه  
جهالت : وهدوا الی الطیب من القول وهدوا الی صراط الحمید (۲)  
آن مجلد سادس است از مجلدات عشره کتاب مستطاب کشف الاسرار و گنجینه  
ششم است از زاد و عدت ابرار. آفتابی است رخشنده از فلک مشتری و کالائی است ارزنده  
از بازار اللهیشتری : كذلك نقص علیک من انباء ما قد سبق و قد آتیناک من لدنا  
ذکراً (۳).

شش جهت را نورده زین شش صحف	کی یطوف حوله من لم یطف
عشق را با پنج و باشش کار نیست	مقصد او جز که جذب یار نیست



این مجلد مشتمل است بر شش سوره کریمه قرآنی که شش جهت عالم علم را فرا میآرد و چون برجیس از ششمین ایوان نور میفشاند یعنی سور مبارکه :  
مریم وطه والانبیاء و الحج والمؤمنون و النور . سوره انزلناها و فرضاها  
وانزلنا فیها آیات بینات لعلمک تذکرون (۱)

این عقد در در و درج پراز گهر چون دفاتر سابقه و لاحق همچنان زینت گوش و گردن شاهد معنی است و مؤلف در تبیان کلمات و بیان مقامات و شرح لغات و تفسیر آیات و تسهیل مشکلات و تاویل اقاویل و رد اباطیل بر اهر و روش پیر دلیل یعنی شیخ الاسلام انصاری قدس سره رفته و داد سخن داده و ابواب معارف و حکم و مواعظ و آداب بروی خواننده باذوق و خواهنده با ادب گشاده : ولعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربك فیؤمنوا به (۲)

خدایرا هزاران شکر که ما را شرح صدر عطا کرد و مشکل ما را آسان ساخت و عقده از کار ما بگشود تا بر طبع این سفر صواب و دفتر مستطاب توفیق یافتیم و شطری از کتاب ربانی و سطری از کلام آسمانی عرضه پیشگاه حق و هدیه معروض صدق ساختیم . در انجام این عمل مبارک و خدمت پراز نعمت نخست لطف توفیق هادی طریق بود و عنایت ایزد متعال شامل احوال ، پس از آن همت اولیاء دانشگاه تهران بالخاصه رئیس گرامی و استادان خردمند علوم معقول و منقول مشوق و مدد کار گردید تا در این راه بحمد الله بمقصد رسیدیم و از این شجره مبارکه باز سعادت برچیدیم . از همکار گرامی آقای دکتر مهدی جو یا که جوانی است با خرد پیران و استادی است در جامه دبیران منت فراوان داریم که زحمت تصحیح اوراق و تصفح صفحات و مقابله و تطبیق و مطالعه و تحقیق را قبول فرموده سعی بسیار کرد و رنج فراوان برد ، و ما را تنها نگذاشت و مسئول ما

در درگاه آله باجابت رسید که بمسئلت گفتیم : رب لا تذرني فردا وانت  
خير الوارثين (۱)

مفسر و مؤلف و کاتب و طابع و ناشر و مصحح همه که در این راه رفته و طریق  
نیکان گرفته اند بر کشف اسرار دل بسته و از ذخیره ابرار عدت جسته اند از حضرتش  
طلب مغفرت و پاداش مثبت است دعا کرده اند. در آئینان این عبد ضعیف در این هنگام  
که منزل آخرتش نزدیک ورنج سفر دور در پیش دارد بادلای از آلام و مصائب شکسته و  
سری که بر آن گرد پیری نشسته و زبانش بکلمه : رب اني وهن العظم مني واشتعل  
الرأس شيباً (۲) گویاست، بر این خدمت پسندیده موفق و توانا گردید. امید که حاصل  
عمل او برای آخرت توشه و زاد باشد و از بند زلت و قید معصیت آزاد گردد شاید که آیندگان  
از او بر حمت یاد کنند و بدعايش شاد سازند: ويزيد الله الذين اهتدوا هدى والباقيات  
الصالحات خير عند ربك ثواباً وخير مرداً (۳)

کتبت هذه السطور في ليلة الاربعاء الثاني عشر من شهر جمادى الاولى  
سنة ثمانين و ثلاثمائة بعد الالف حين كنا على ذكرى وفات سيدتنا وسيدة  
نساء العالمين فاطمة الزهراء سلام الله عليها وارجو من الله التوفيق  
وانا العبد الحقير على اصغر حكمت غفر ذنوبه وستر عيوبه





# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۹- سورة مريم - مکیه

## ۱- النوبة الاولى

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.  
«كهيعص»<sup>(۱)</sup> «الله، خداوندی، بسنده کار راه نمای، زینهار داردانای راست گوی،  
«ذکر رحمت ربك» این یادگار خداوند توست، بمهربانی خویش. «عبده  
زكريا»<sup>(۲)</sup> بنده خویش را زکریا.  
«اذنادی ربّه» بر خواند خداوند خویش را، «نداء خفياً»<sup>(۳)</sup> خواندنی نرم  
[نه با آواز بلند.]

«قال رب» گفت ای خداوند من، «انّی وهن العظم منّی» من آنم که  
استخوان من و اندام من سست گشت، «واشتعل الرأس شيباً» و سر من در ایستید  
بسپیدی پیری، «ولم اكن» و هرگز نبودم «بدعائك رب» بخواندن تو خداوند  
من، «شقیّاً»<sup>(۴)</sup> بدبختی [از اجابت محروم].

«وانّی خفت الموالی» و من میترسم از نیازادگان (۱)، «من ورائی» از پس  
مرگ خویش، «و کانت امرأتی عاقراً» و زن من نازاینده است. «فهب لی من  
لدنک ولیّاً»<sup>(۵)</sup> پس ببخش مرا از نزدیک خویش فرزندی.

«یرثنی ویرث من آل یعقوب» فرزندی که میراث برد از من و ز همه نژاد  
و فرزندان یعقوب، «واجعله ربّ رضیّاً»<sup>(۶)</sup> و آن فرزندان را ای خداوند من پسندیده



کن [وپیامبری را شایسته] .

« یازکریا انا نبشرك بغلام » ای زکریا ما ترا بشارت دهیم پسری ،  
« اسمہ یحیی » نام او یحیی ، « لم نجعل له من قبل سمياً <sup>(۷)</sup> » که او را پیش ازین هیچ  
همنام نکردیم .

« قال ربّ » زکریا گفت خداوند من ، « انی یکون لی غلام » چون بود  
مرا پسری ؟ « وکانت امرأتی عاقراً » وزن من نازاینده « وقد بلغت من الکبر عتياً <sup>(۸)</sup> »  
و من از پیری بتباهی رسیده .

« قال » گفت [فریشته] . « كذلك قال ربّک » چنین گفت خداوند تو . « هو علی  
هین » که آن بر من آسان و خوار است ، « وقد خلقتک من قبل » و بیافریدیم ترا پیش  
« ولم تک شیئاً <sup>(۹)</sup> » و خود هیچ نبودی .

« قال ربّ اجعل لی آیه » گفت خداوند مرا نشانی بنمای ، « قال آیتک »  
[الله تعالی] گفت نشان ترا آنست . « الا تکلم الناس ثلاث لیل سوياً <sup>(۱۰)</sup> » که سه سخن  
مگوی با مردمان سه شبانروز [وزبان بجای همچنان که بود راست]

« فخرج علی قومه » بیرون آمد [در آن سه روز] بر قوم خویش ، « من المحراب »  
از گوشه خویش « فاحی الیهم » و بایشان مینمود ، « ان سبحوا بكرة وعشیاً <sup>(۱۱)</sup> » که  
نماز کنید بامداد و شبانگاه .

« یا یحیی خذ الكتاب بقوة » ای یحیی پیغام و دین گیر بنیروی « و آتیناه الحکم  
صبياً <sup>(۱۲)</sup> » او را پیغام و حکم دادیم و نیز کودک .

« وحناناً من لدنا و زکوة » و از نزدیک خویش او را نیکی دادیم و پاکی  
« و کان تقياً <sup>(۱۳)</sup> » و پرهیز کار بود .

« و برآ بوالدیه » و نوازنده بود و نیکو کار با پدر و مادر خویش ، « ولم یکن جباراً  
عصياً <sup>(۱۴)</sup> » و جباری نابخشاینده نبود [بر خلق] و نه عاصی [در من]

« و سلام علیه » و سلام بر یحیی « یوم ولد » آن روز که زادند « و یوم یموت »  
و آن روز که میرد . « و یوم یبعث حياً <sup>(۱۵)</sup> » و آن روز که برانگیزانند ویرا زنده .

## النوبة الثانية

این سوره مریم نود و هشت آیتست و نهصد و هشتاد و دو کلمه و سه هزار و هشتصد و دو حرف، جمله بمکه فرو آمد مگر يك آیت و آن آیت سجده است بقول بعضی مفسران: و بقول بعضی: «فخلف من بعدهم خلف» تا آنجا که گفت «ولا یظلمون شیئاً». و گفته اند درین سوره دو آیت منسوخ است: یکی: «وانذرهم یوم الحسرة» معنی نذارت بآیت سیف منسوخ گشت، دیگر «فلا تعجل علیهم» این قدر از آیت منسوخست بآیت سیف. و در فضیلت سوره، ابی کعب روایت کرد از مصطفی (ص) قال: «من قرأ سورة مریم اعطی من الاجر بعدد من صدق بزکریا و کذب به و یحیی و مریم و عیسی و موسی و هرون و ابراهیم و اسحق و یعقوب و اسمعیل عشر حسنات و بعدد من دعا الله ولداً و بعدد من لم یدع له ولداً» بسم الله، این باء بسم الله حرف الصاق است و الصاق را ملصق به در باید تا سخن تمام شود و محکم گردد، نبینی که اگر کسی گوید: «بالقلم، باللسکین» سخن ناقص بود اما اگر گوید: کتبت بالقلم، قطعت باللسکین. آنکه سخن تمام شود، و ملصق به اینجا ضمیر است چنان که ابن عباس گفت: معناه ابدأ بسم الله می گوید. بنام خدا آغاز کنم در همه کار و بوی تبرک گیرم همه حال، آن فراخ بخشایش بروزی دادن بر همه جانوران درین جهان، و مهربان بر مؤمنان در آن جهان. اگر کسی گوید: باء بسم الله چرا بلند کنند و بدیگر جایها بلند نکنند؟ جواب آنست که این در اصل چنان بوده که در «اقرأ باسم ربك»، الف را از آن حذف کردند و طول آن بباء دادند تا دلیل بود بر حذف الف. مذکران گویند این باء بلند کردند، لائها صحبت اسم الله فطالت و ارتفعت، اشار الی ان من صحبت اسم المولی طال و ارتفع فی الدارین. باء که بانام مولی صحبت کرد سرافراز باها گشت. مؤمن که همه عمر بانام مولی صحبت دارد چه عجب اگر سرافراز در جهان گردد؟! و اسم در اصل سمو بوده است این واو از آخر وی طرح کردند و الف در اول وی افزودند تمامی کلمه را، تا بوی ابتدا کنند. و اشتقاق آن از سمت است و سمت نشان است یعنی که اسم نشانی بود مسمی را. و گفته اند اشتقاق اسم از سمو است، «وهو الارتفاع والعلو»



یعنی - ان الاسم یعلو المسمى والاسم ما علا وظهر فصار علماً للدلالة على ماتحته من المعنى . اما اشتقاق نام الله - بر قول بیشترین مفسران از - اله الالهة - است ای - عبد عبادة . و يقال تأله الرجل اذا تنسك ، والمعنى هو المستحق للعبادة ، وذو العبادة الذى اليه توجه العباد وبها يقصد . وقال ابو الهيثم الرازى : الله اصله اله و قال الله عز وجل : « وما كان معه من آله ، اذا لذهب كل اله بما خلق » ولا يكون الها حتى يكون لعباده خالقاً ورازقاً ومدبراً وعليه مقتدرأ فمن لم يكن كذلك فليس بآله . وان عبد ظلماً ، بل هو مخلوق و متعبد . ويقال : اصل اله - ولله - فقلبت الواو الهمزة كما قالوا اللوشاح - اشاح - ومعنى الولاه ان الخلق يولهن اليه بحوائجهم ويتضرعون اليه فى ما ينوبهم ، ويفزعون اليه فى كل ما يصيبهم كما يوله كل طفل الى امه . واز خاصيتهاى نام الله يكى آنست كه هر حرفى كه از وى بيفكنى باقى كه بماند تمام بود - الف بيفكنى لله بماند تمام باشد وفايده دهد : چنانكه گفت « لله مافى السموات ومافى الارض . » اگر لام اول بيفكنى له بماند تمام بود ومعنى دهد كقوله تعالى : « له ملك السموات والارض . » و اگر لام دوم بيفكنى هو بماند : « هو الاول والاخر والظاهر والباطن » .

اما رحمن ورحيم هر دو مشتق اند از رحمة . لكن رحمن رحمت و روزى و نعمت فايده دهد ، ورحيم رحمت و عفو و مغفرت فايده دهد ، و روزى و نعمت جداست و عفو و مغفرت جدا ، پس اين تكرر بى فايده نيست ، و اشتقاق رحمت از رحم است يعنى - كما ان الرحمة تشمل على الجنين بالوقاية والحماية فكذلك الرحمة تشمل على العبد بالرعاية والكفاية . و گفته اند ميان رحمن ورحيم فرق نيست از روى معنى ، چنانكه گويند ندمان و نديم ، و جمع ميان هر دو تا كيد راست چنانكه گويند فلان جاد مجدد . و در شان نزول آيت تسميت مفسران را دو قول است : گروهى گفتند : اين آيت بسه نجم آمده و سبب آن بود كه مصطفى (ص) پيش از وحى عادت داشت كه « باسمك اللهم » گفتى بر عادت عرب در جاهليت ، چون آيت آمد كه « بسم الله مجريها و مرسيا » رسول خدا بفرمود تا - بسم الله مى نوشتند ؛ بعد از آن چون آيت آمد . « قل ادعوا الله وادعوا الرحمن » بفرمود تا - بسم الله الرحمن مى نوشتند ؛ پس از آن چون آيت آمد . « انه من سليمان وانه

بسم الله الرحمن الرحيم» بفرمود، تمام بنوشتند و گفتند «بسم الله الرحمن الرحيم»  
 قول دوم آنست که بیکبار از آسمان فرو آمد در بدو بعثت، ابن عباس گفت جبرئیل (ع)  
 مصطفی (ص) را تلقین کرد بر کوه حرا و او را گفت: بگوی «بسم الله الرحمن الرحيم»  
 و این قصه در سوره علق گفته آید انشاء الله . مذهب شافعی و اصحاب حدیث آنست که  
 بسم الله الرحمن الرحيم در هر سر سورتی آیتی است از آن سوره، جبرئیل از آسمان فرو  
 آورده و بر مصطفی (ص) خوانده و خبر درست است که ابن عباس گفت: کان رسول الله (ص)  
 لایعرف ختم سورة حتی ينزل علیه بسم الله الرحمن الرحيم . و در فضیلت آیت تسمیت  
 آورده اند از مصطفی (ص) که گفت: اگر آدمی و پری همه بهم آیند چهار هزار سال تا  
 تفسیر و فضیلت آن بدانند چهار هزار سال بآخر برسد و از فضل آن و تفسیر آن عشری  
 ندانسته باشند . و هر که یکبار بصدق دل بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم» الله تعالی بهر  
 حرفی چهار هزار نیکی در دیوان وی باز کند و بنویسد ، و چهار هزار بدی از دیوان وی  
 محو کند و چهار هزار درجه در بهشت بنام وی باز (۱) کند .

قوله عز وجل: «كهيعص» در بعضی تفسیرها آورده اند که رب العزة این حروف تهجی در  
 اوایل سور بدان فرستاده است تا خلق را دلالت کند بر مدت بقاء اسلام، یعنی که این حروف  
 بحساب جمل بر گیرند بی تکرار چند آنکه بر آید روزگار اسلام و بقاء این امت چندان باشد  
 و این مدت ششصد و نود و سه سالست چون این مدت بسر آید قیامت بر خیزد و رستاخیز پدید آید،  
 و این قول بنزدیک اهل تحقیق ضعیف است از سه وجه: یکی آنکه این دعوی علم قیامتست و علم  
 قیامت نزدیک خلق نیست، الله تعالی میگوید: «قل انما علمها عند الله». دیگر وجه آنست که عرب  
 هر گز حساب جمل نشناخته اند و عادت ایشان نبوده، يقول الله تعالی: «انا جعلناه قرآنا عربیاً».  
 جائی دیگر گفت: «بلسان عربی مبین». سه دیگر وجه آنست که رب العزة این حروف در  
 اوایل سور مکرر باز گفته و ایشان این حساب نه مکرر بر گرفته و اگر مکرر کنند  
 اضعاف آن باشد. و بدانکه این حروف مقطعه در قرآن بر پنج وجه است: وحدانی: چون ص،  
 ق، ن، و ثنائی: چون طه، یس، حم، و ثلاثی: چون الم، الر، طسم، و رباعی: چون المص، المر

و خماسی - چون که یعیص و حم عسق . قومی گفتند: نام سورتها اند و گفته اند: نامهای قرآنند و گفته اند: نامهای الله تعالی اند و لهداروی عن علی انه کان یقول: یا کهیعیص، اغفر لی . و کان یحلف بکهیعیص، امیر المؤمنین علی (ع) باین حروف سو گندیاد کرد از آن که اعتقاد داشت که این حروفها نامهای خدا اند یا صفات وی، و معلوم است که سو گند جز بنام وصف الله بسته نشود. و درست است از ابن عباس که گفت: الکاف من کاف، والهاء من هاد والياء من حلیم، والعین من علیم، والصاد من صادق . و بروایتی دیگر از ابن عباس: کبیر، هاد، امین، عزیز، صادق . معنی آنست که خلق را بسنده کارست و ایشانرا راه نماست، بگفتار و کردار از ایشان دانا و در و عود گفت خود راست گوی، در صفت بزرگوار و در و عود استوار، راست گوی و راست کار، کلبی گفت: کاف لخلق هاد لعباده، یده فوق ایدیهم، عالم بتربیته، صادق فی وعده . مهم هارا کافی است و وعده را وافی و راه نمای بندگان و دل گشای ایشان، بقدر از همه برتر، بذات و صفات زور (۱)، عالم با سرار بندگان و سازنده کار ایشان در دوجهان، راست گوی و راست کار و راست دان .

« کهیعیص ». کسانی و ابو بکر هاء و یاء هر دو بامالت خوانند ابو عمرو و هاء بامالت

خواند و یاء نه، ابن عامر و حمزه یاء بامالت خوانند و هاء نه، نافع هر دو بین الفتح و الکسر خواند علی مذهب فی الامالة، باقی همه به تفخیم خوانند بی امالت .

« ذکر رحمت » خبر مبتداء مخذوفست و در آیت تقدیم و تأخیر است، ای هذا الذی نتلوه عليك ذکر ربك عبده زکریا بر حمته . باین قول رب فاعل ذکر است و عبده مفعول است می گوید: این قصه که بر تو میخوانیم یاد کرد خداوند تو است بنده خود را زکریا بر حمت خویش . یعنی که - بر حمت خویش ذکر وی کرد و قصه وی گفت . و روا باشد که تمامی سخن در « اذ نادى ربه » بود، ای - دعاء زکریا ربه کان من رحمته ربك والهامه اياه می گوید: دعاء زکریا و اجابت که از حق یافت رحمتی بود که خداوند تو بروی کرد، والهام که ویرا داد . انگه قصه در گرفت و گفت :

« اذ نادى ربه » ای دعا ربه فی محرابه، « نداء خفيا » ای - دعا سرآ - بر خواند خداوند

خود را در سر، با آوازی نه بلند، بجای آورد که در دعا اخفاء سنت است: فرمود و پسندیده الله تعالی است که می گوید: «ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة» و پیغامبر (ص) گفته: «خیر الدعا الخفی و خیر الرزق ما یکنفی» و خبر درستست که قومی دعا کردند با آواز بلند و پیغامبر (ص) گفت: «انکم لاتدعون اصمّ و لا غایباً، انکم تدعون سمیعاً قریباً». و گفته اند: زکریا از بهر آن در سر دعا کرد از قوم خود پنهان داشته که از ایشان شرم داشت که گویند به پیرانه سرفرزند می خواهد از زنی نازاینده. و گفته اند: زکریا دانست که آواز بلند و آواز نرم بنزدیک حق سبحانه و تعالی یکسانست، اما آواز نرم بخضوع و خشوع نزدیکترست و از ریا دورتر، از آن نرم گفت: آنگاه تفسیر دعا کرد و باز نمود که دعاء چه کرد و چه خواست:

«قال رب» و این آنگاه بود که در محراب پیش مریم در زمستان میوه تابستانی دید نه بوقت خویش، گفت آن خداوند که قادرست که در زمستان میوه تابستانی دهد نه بوقت خویش، قادرست که پیرانه سرفرزند دهد، آن روز رغبت فرزند خواستن بوی پدید آمد، بمحراب باز شد و نماز کرد و در الله تعالی زارید، و در سر این دعا کرد: «ربّ انی وهن العظم منی» ای - ضعف بدنی لکبرستی، بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت و استخوان من سست شد! خص العظم بالذکر لانه اقوی مافی الانسان و اذا وهن لای رجی عود القوّة الیه. و گفته اند استخوان کنایتست از دندان. شکاذهاب اضراسه. گفته اند: زکریا آن وقت هفتاد و پنج ساله بود. یقال: وهن یهن و وهن یوهن و هنأ و وهنا. اذا ضعف. و قیل: وهن بمعنی وهی.

«واشتعل الرأس شیباً» رأس اینجا کنایتست از موی سر و محاسن. چنانکه در قصه موسی (ع) و برادر گفت: «اخذ برأس اخیه» یعنی - اخذ بشعر رأسه و لحیته، و الاشتعال انتشار شعاع النار، ای - اشتعل فیهِ الشیب اشتعال شعاع النار. این بر سبیل استعارت گفت. چنانکه شعلهای آتش در وقت التهاب متفرق شود و پیدا گردد، همچنان سپیدی پیری در موی سر و محاسن من پیدا گشت و منتشر شد «شیباً» نصب علی التمییز. و قال عطاء: اول من شاب رأسه ابراهیم (ع) فقال: یارب ما هذا؟ قال هذا الوقار، قال رب زدنی وقاراً.

«ولم اکن بدعائك رب شقیّاً» ای - کنت مستجاب الدعوة قبل الیوم سعیداً به

غير شقى فيه. والسَّعادة - ادراك الخير - والشَّقاوة حرمانه. وقيل معناه: انا ممن دعاك مخلصاً  
 موحداً ومن دعاك مخلصاً موحداً لم يكن بعبادتك شقياً. وقيل: الدعاء مصدر يضاف مرة الى  
 الداعي ومرة الى المدعو، فاذا اضيف الى الداعي فالمعنى لم اكن بدعائى اياك خائباً، لانك وعدتني  
 الاجابة؛ واذا اضيف الى المدعو فالمعنى لم اكن بدعائك اياى وهدايتك لى ومعونتك اياى شقياً.  
 «وانى خفت الموالى من ورائى». موالى اينجا - عصبه - اندچنانكه در سورة النساء گفت: «ولكل  
 جعلنا موالى» - يعنى - العصبه، والمولى - الناصر - والمولى - الزوج - والمولى كل من يليك نسبه  
 و كل من يليك جانبه، والمولى ما لا يفارقك. قال الله تعالى: «ما ويكم النار هى مولىكم» و «الله  
 تعالى مولى الذين آمنوا» اى - ربهم وسيدهم. «وانى خفت الموالى من ورائى» مى گويد: من  
 مى ترسم از قربات وعصبات خویش كه بعد از وفات من شايستگى خلافت من ندارند و كار دين  
 ضايع فرو گذارند، و بنا خلفى ايشان علم و نبوت از خاندان ما بریده شود. و زكريا اين  
 سخن از بهر آن مى گفت كه بنى اسرائيل را دیده بود كه تبديل دين مى كردند. و انبياء را  
 مى كشتند، و در زمين فساد و تباه كارى مى كردند، ترسيد كه نيازادگان (۱) وى همان كنند  
 و همان راه سپرند از اين جهت فرزندى خواست كه شايسته نبوت و خلافت باشد؛ و در شواذ  
 خوانده اند «وانى خفت الموالى من ورائى». و اين قراعت ضد قراآت اول است مى گويد: قل  
 بنوعمى اى - ما تو اولم يبق لى ابن عم يرثنى النبوة من ورائى. و «كانت امرأتى عاقراً» يعنى - فيما  
 مضى من الزمان كانت عاقراً لم تلد لى. مى گويد: زن من هميشه عاقر بود كه هيچ فرزند  
 نياورد. در ضمن اين سخن سؤال است يعنى كه آن علت ازوى زایل گردان تا بفرزند بار  
 گيرد. و گفته اند «و كانت امرأتى» اين كون حال است يعنى كه اكنون عاقر گشت از پيرى.  
 والعقر - انقطاع الولادة.

«فهبلى من لدنك ولياً» پس ببخش مرا از نزديك خویش يارى يعنى فرزندى،  
 «من لدنك» يعنى من قدرتك و فضلك. و اين از بهر آن گفت كه در معقول وعادت مستبعد  
 بود فرزند از زكريا كه او را هفتاد و پنج سال از عمر گذشته و زن وى عاقر بود، و در  
 چنين حال اگر فرزند آيد بقدرت و فضل الله تعالى آيد. «وليّاً» يعنى ابناً صالحاً تقياً.  
 «يرثنى» اين وراثت نبوت است نه وراثت مال. فان الانبياء لا يورثون. قال



النبي (ص): «نحن معشر الانبياء لانورث ماتر كنا صدقة»، ومعنى وراثته النبوة ان تقوم مقامه فيها الا انتّها تنتقل اليه بالموت كما ينتقل المال، يقال ورث فلان شرف ابيه اذا قام مقامه فيه، و ذلك معنى قوله (ص): «العلماء ورثة الانبياء» ومعلوم: ان العلم لا يورث كما يورث المال وانه لا يوصل اليه الا بكسب وجهد وتوفيق. ولكن معناه انهم قاموا مقام الانبياء في علمهم وحكمهم. **ابو عمرو و كسائي** «يرثنى ويرث» بجزم خوانند، و باقى برفع خوانند، جزم بر جواب دعا و رفع بر نعت. ولى بمعنى آنست كه: مر افرزندى بخش كه از من و از همه نژاد اولاد يعقوب ميراث علم و نبوت و حكمت برد. بيشترين مفسران گفتند: اين **يعقوب بن اسحق** است پدر يوسف، و زكريا از آل **يعقوب** بود از نژاد و فرزندان وي. كلمي گفت اين نه **يعقوب بن اسحق** است بلكه **يعقوب بن ماثان** است برادر زكريا. «واجعله رب رضيعاً» اى - مر ضياً تر ضاه انت. و قيل راضياً بحكمك، و قيل - اجعله نبياً كما جعلت آباءه نبياً.

«يا زكريا» ممدود و مقصور هر دو خوانده اند، مقصور قرائت حمزه و كسائي و حفص است، و ممدود قرائت باقى. و اينجا اضمار است يعنى - فاجيب يا زكريا، دعاء وى اجابت كردند و گفتند: «يا زكريا انا نبشرك بغلام اسمه يحيى لم نجعل له من قبل سمياً» رب العزة در اين آيت يحيى را دو تشریف داد كه او را بدان دو تشریف گرامى كرد و بروى منت نهاد، يكى آنست كه نام وى حق نهاد جل جلاله، و با پدر و مادر نگذاشت، ديگر آنست كه او را نامى نهاد كه پيش از وى در دنيا هيچكس را آن نام ننهاده، و هو المعنى بقوله: «لم نجعل له من قبل سمياً» اى - لم نسم يحيى احداً قبله. و روى عن ابن عباس انه قال: «لم نجعل له من قبل سمياً» اى - مثلاً و شبهاً، لانه لم يعص ولم يهيم بمعصية قط. و به قال النبي (ص): «ما اذنّب يحيى بن زكريا ذنباً ولا همّ بامرأة» و قيل لم تلد العواقر مثله. و قيل: «لم نجعل له» اى - لزكريا من قبل سمياً اى - ولداً. و العرب تسمى الولد سمياً. ذكره النفاش فى تفسيره و قيل: - معناه سميناه قبل العلوق و قبل الولادة ولم تسم احداً قبله على هذا الوجه. و روى عن وهب قال: نادى مناد من السماء ان يحيى بن زكريا سيد من ولدت النساء، و ان جرجيس سيد الشهداء! وسمى يحيى لانه يحيى به دين الله

وقیل۔ لان رحم امه حی به، وقیل۔ لان الله احياء من بين مسنين (۱) فی حکم الولادة، وقیل۔ لانه استشهد والشهداء احياء. پس چون فرشتگان اورا بشارت دادند بفرزند گفت:

«رب ائتني يكون لي غلام» وانا شيخ كبير لم يولد لي وانا شاب قوي. «وامرأتی عاقر» لم تلد فی حال شبابها؟ خداوندا مرا فرزند چون بود؟ ومن مردی پیر بزاد در آمده وزن من نازاینده؟ ودر جوانی هر گز از ما هیچ فرزند نیامده؟ این سخن نه بر سبیل استنکار واستبعاد گفت که وی از قدرت الله تعالی بعید میداشت که به پیری فرزند تواند داد! لکن بر سبیل تعجب وتعظیم قدرت الله باز گفت. و از بس که شادی بدل وی رسیده بود تعجیل کرد بشناخت کیفیت آن فرزند دادن، و نشان و علامت آن درخواستن. و گفته اند نیز که سیاق این سخن بوجه استفهام است نه بوجه استنکار، میخواست تا بداند که این فرزند هم از این زن عاقر خواهد بود؟ بر هیأت پیری ایشان خواهد بود؟ یا ایشان را با حال جوانی برد و فرزند دهد؟ وقیل: لما سمع نداء جبرئيل بالبشارة وسوس اليه الشيطان انه ليس من الله وانما هو من الشيطان. فذكر ذلك. دفعاً للوسوسة. «وقد بلغت من الكبر عتياً» ای۔ یبساً و انتهاء فی السن. يقال۔ عتا يعتو عتواً و عتياً و عسى يعسو عسواً و عسياً۔ اذا يبس شيئاً. وقیل۔ معناه «بلغت من الكبر» حالة جف الماء فی صلبی۔ قرأ حمزه و الكسائي حفص عتياً بكسر العين والباقون بالرفع وهما لغتان .

«قال كذلك» ای۔ قال جبریل كذلك انت وأمرأتك شيخان كبيران علی هذه الحالة ترزقان الولد ولا تردان الی حالة الشباب. جبریل (ع) گفت۔ اکنون چنین است که شما را فرزند دهد در حال پیری وضعیفی چنین که هستند (۲) «قال ربك هو علی هیتن» ای۔ اعطاء الولد علی هذه الحالة منكما، علی هیتن سهل۔ لا يلحقني فيه نصب ولا تعب ولا مشقة. وقیل۔ تقدیره «كذلك قال ربك» یعنی كما قيل لك قال ربك «هو علی هیتن». يقال۔ هان يهون هوناً فهو هاین و هیتن وهین. وفي خبر: المؤمنون هیتون لیتون. قرأ حمزه و الكسائي وقد خلقناك بالنون علی الجمع والباقون بالتاء علی الوحده، والمعنی واحد لان الفعل فيهما لله عز وجل لانه خالق كل شيء. يقول تعالى: «وخلقناك من قبل» ای

من قبل يحيى. «ولم تك» اصلاً فوجدتك من العدم، كذلك اقدر على خلق الولد وانتما على هذه الحالة، لان اليجاد من العدم ابلغ في القدرة من ايجاد الولد من الشيخين الكبيرين.

«قال رب اجعل لى آية» اى - قال زكريا، رب اجعل لى علامة اعرف بها حدوث الولد قبل الولادة فافرح به. اين باز سئوالى ديگر است كه از شادى بشارت بيرون داد و گفت: خداوندا مرا علامتى نماى بر حدوث و علوق اين فرزند تامر شادى افزايد و يقين، كه اجابت دعا كردى. «قال آيتك الا تكلم الناس» اى - آية ذلك ان لا تقدر على مكالمه الناس «ثلاث ليال» مع ايامها «سويّاً» صحيحاً سليماً من غير بكم ولا خرس، فتعلم بذلك ان الله وهب لك الولد. و«سويّاً» نصب على الحال وفيه تقديم وتأخير، تقديره - الا تكلم الناس سويّاً ثلاث ليال. وعن ابن عباس «ثلاث ليال سويّاً» اى - ثلاث ليال متتابعات، جعله وصفاً لثلاث. در قرآن - آيت - برد و معنى آيد: يكي بمعنى عبرت، چنانكه در سورة المؤمنين گفت: «وجعلنا ابن مريم وامه آية» اى - عبرة. و در سورة العنكبوت گفت: «وجعلناها آية للعالمين» اى - عبرة للعالمين و در سورة القمر گفت: «ولقد تركناها آية فهل من مدكر» اى - عبرة و در سورة النحل گفت: «ان فى ذلك لاية لقوم يتفكرون». اى - لعبرة. ديگر بمعنى علامتست. چنانكه درين سوره گفت: «رب اجعل لى آية، قال آيتك الا تكلم الناس» و در سورة يس گفت: «و آية لهم انا حملنا ذريتهم» و آية لهم الليل نسلخ منه النهار. يعنى - و علامة لهم، و در سورة الروم گفت: «ومن آياته» اى - ومن علامات الرب انه واحد. «ان خلقكم من تراب» و امثال اين در قرآن بسيارست.

«فخرج على قومه من المحراب» اى - فخرج فى تلك الايام التى اراه الله تعالى فيها تلك الاية، من المحراب. اى - من المصلى - وقيل - نزل من الغرفة، و المحراب اشرف موضع فى البيت. وقوله - «على قومه» يدل على انه اشرف عليهم. «فاوحى اليهم». الوحي فى كلام العرب - الاعلام - كلاماً كان او ايماء و كتابة، وهو فى قصة النحل - الهام، يقال وحي و اوحى اذا اشار بحاجب او يد، «ان سبّحو ابكرة وعشيا» فى ذكر البكرة دليل

على ان الليالى كانت مع الايام، والسبحة الصلوة النافلة، والبكرة اول النهار، يقال بكر و بكر و ابتكر، والعشى مابعد قائم الظهيرة. وفي الاية تقديم وتأخير، تقديره « فخرج على قومه من المحراب بكرة وعشيًا » فى الليالى الثلاث فإشار اليهم ان صلوا، زكريا را عادت بود كه هر روز بامداد و شبانگاه قوم خود را پند دادى و ایشانرا بتسبيح و نماز و تهليل فرمودى، تا در هر دو طرف روز ایشانرا بر طاعت و عبادت و ذكر الله تعالى داشتى، پس در اين سه روز كه اورا از سخن گفتن بازداشتند، با مردم همچنان بر عادت بامداد و شبانگاه همى آمد و باشارت همى نمود كه، بر سر ذكر و تسبيح و نماز خود باشید. و گفته اند كه وحى اينجا بمعنى - كتابت - است، اى - كتب لهم فى كتاب، و قيل على الارض، مفسرانرا خلافت، كه سخن نا گفتن زكريا با مردم بر چه وجه بود؟ قومی گفتند: بر سخن گفتن توانا بود، اما نمى گفت، از بهر آنكه اورا نهى کرده بودند از آن، و مى خواستند كه آن سه روز بكماليت با عبادت الله تعالى پردازد، و دليل براين قول آنست، كه زبور مى خواند و تهليل و تسبيح مى كرد و بوى خطاب آمد: « واذكر ربك كثيراً و سبح بالعشى و الا بكار ». و قومی گفتند، سخن با مردم نمى توانست گفت، كه زبان وى در بسته بودند، بعقوبت آن كه بعد از مشافهه فرشتگان، سؤال كرد و آيت خواست.

« يا يحيى خذ الكتاب بقوة » قال كعب الاحبار، كان يحيى بن زكريا نبياً حسن الصورة والوجه، لئى الجناح، قليل الشعر، قصير الاصابع، طويل الانف، مقرون الحاجبين، رقيق الصوت، كثير العبادة، قوياً فى طاعة الله عز وجل. و كان قد ساد الناس فى عبادة ربه و طاعته. روى ابو هريره قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: كل ابن آدم يلقي الله عز وجل بذنب قد اذنبه، يعذب به عليه ان شاء او يرحمه الا يحيى بن زكريا. فانه كان سيداً و حصوراً و نبياً من الصالحين.

« خذ الكتاب بقوة ». در قرآن قوه بر پنج وجه آيد: يكى بمعنى - عدد - چنانكه در سورة هود گفت: « ويزدكم قوه الى قوتكم » اى - عددأ الى عددكم، همانست كه در سورة الكهف گفت: « فاعينوني بقوة » اى - بعدد من الرجال، و در سورة النمل

گفت: «نحن اولوا قوّة» ای - عدد کثیر. وجه دوم قوّة بمعنی - بطش - است، چنانکه در سورة المصایح گفت: «من اشدّ مناقوّة» یعنی - بطشاً، و در سورة هود گفت: «لوان لی بکم قوّة» ای - بطشاً. وجه سوم قوّة بمعنی - شدّت - است، چنانکه در سورة هود گفت: «ان ربک هو القویّ العزیز» ای - الشدید الذی لا یضعف، جای دیگر گفت: «یزق من یشاء وهو القویّ العزیز»، و در سورة القصص گفت: «لتنوء بالعصبة اولی القوّة» یعنی - اولی الشدة -، وجه چهارم قوّة بمعنی - سلاح و رمی - چنانکه در سورة الانفال گفت: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوّة» یعنی - السلاح والرّمی، وجه پنجم قوّة بمعنی - جدّ و مواظبت - است، چنانکه در سورة البقرة و در سورة الاعراف گفت: «خذوا ما آتینا کم بقوّة» یعنی خذوا ما فی التوریه بالجّد والمواظبة علیه، همانست که درین سورة گفت: «یا یحیی خذ الکتاب بقوّة» ای - بالجّد والمواظبة، علیه «خذ الکتاب بقوّة» هاهنا التوریه. وقیل الوحی والدین والحکم. قال رسول الله (ص) للذین تحاکموا الیه فی حدّ الزنا: «نعم اقضی بینکم بکتاب الله» ثمّ امر بالّرجم، و لیس فی القرآن ذکر الرّجم ولكن فی القرآن تولیة الرّسول وحکم رسول الله (ص) ومنه قوله تعالی: «ثمّ اورثنا الکتاب» یعنی الدین والحکم و كذلك قوله: «ورثوا الکتاب». یحیی زکریا پیغامبری بود مرسل به بنی اسرائیل. هفت ساله بود که اورانبوت دادند و بوی وحی آمد، برانجمن بنی اسرائیل بیستاد و ایشانرا بر پنج چیز دعوت کرد:- بر توحید و بر نماز و بر روزه و بر صدقه و بر ذکر خدای عزّوجلّ. در خبرست که کودکان با وی گفتند: اذهب بنا نلعب، فقال ما للعب خلقت. اینست که رب العالمین گفت: «و آتیناه الحکم صبیاً»، در کودکی اورا دین و حکمت و نبوت دادیم. الحکم والحکمة واحد، کالقلّ والقلّة. وقیل الحکم - الفهم بکتاب الله، و - الحکمة - الاصابة بالرأی و وضع الاشیاء موضعها. وقال ابن عباس - من قرأ القرآن قبل ان یحتلم فهو ممن اوتی الحکم صبیاً. وروی ان الله عزّوجلّ اوحی الی یحیی بن زکریا. یا یحیی اذا والیت عبدی انیت الحکمة فی صدره لم یسکن الی غیری و کیف یسکن و انا جلیسه، یا یحیی اذا والیت عبدی، انیت الحکمة فی صدره، فنبت الاصل فی القلب و نطق الفرع باللسان.



« وحناناً من لدنا » یعنی - واعطیناه مع الحکمة رحمة وعظفاً من عندنا. وقيل معناه - جعلناه رحيماً على الخلق، يدعوهم الى الهدى، ويعلمهم العلم . الحنان - العطف والشفقة - مشتق من حنّ اليه حنيناً، اذا مالت اليه نفسه حتى اظهر الجزع من انقطاع رؤيته عنه واشتياقه اليه. والحنّان - المترحم - والمّنان - المعثق . قال الشاعر:

حنانك ذا الحنان اى - ارحم يا رحيم -

وقد يشنى فى الدعاء كقول طرفة :

ابا منذرافيت فاستبق بعضنا حنانيك بعض الشّراھون من بعض .  
كانه قال - تحزن مرّة بعد اخرى، ومثله فى التشنية « لبيك وسعديك » اى - اقامة بامرك بعد اقامة، واسعادك بعد اسعاد .

« وزكوة » اى - اعطيناه طهارة وصلاًحاً، فلم يعمل بذنب . قال الكلبي : صدقة تصدق الله بها على ابويه، وقيل بركة ونماء. ونصب « حناناً وزكوة » عطفاً على الحكم، وقيل نصب على المفعول له والواو زائدة . « وكان تقياً » . مسلماً مخلصاً مطيعاً .  
« وبرّاً بوالديه » اى - بارّاً بهما يتعطف ولا يخالفهم . ودرشواذ خوانده اند بکسر باء ، معطوفاً على قوله « وآتيناه الحكم وحناناً وزكوة وبرّاً بوالديه » والبرّ - الحب - وقيل - الاسراع الى الطاعة والمبالغة فى الخدمة . « ولم يكن جباراً عصياً » الجبار الذاهب فى نفسه، العاتى فى فعله، الغليظ على غيره. وقيل الجبار الذى يقتل ويصرب على الغضب والعاصى والعصى واحد، والعصى فى المعنى اكثر وابلغ .

« وسلام عليه يوم ولد » اى - سلام له منّا حين ولد - اين ثنائست كه الله تعالى بريحيى زگريا کرد، وکرامتى كه اورا بدان مخصوص کرد، واورا درزينهاروپناه خود گرفت، درسه جايگاه بسه وقت: يکى بوقت زادن اورا نگاه داشت ازهمز وطعن شيطان، ديگر بوقت وفات از هول مطلع وضغطه قبر، سديگر روز قيامت از فزع اکبر . قال سفیان بن عيينه: اوحش ما يكون المرء فى ثلاثة مواطن: يوم ولد، فيرى نفسه خارجاً مما كان فيه. ويوم يموت، فيرى قوماً لم يكن عاينهم واحكاماً ليس له عهد، فيرى نفسه فى هول عظيم . فخص الله يحيى بن زكريا بالكرامة والسلام والسلامة فى المواطن

الثالثة .

و گفته اند یحیی و عیسی بهم رسیدند، یحیی گفت: ای عیسی از بهر من آمرزش خواه از حق جلّ جلاله که تواز من بهی! عیسی گفت: لا، بل تواز من بهی، آمرزش خواه از حق جلّ جلاله تواز بهر من، نه بینی که رب العزّه بر تو ثنا کرد، و من بر خود ثنا کردم، من خود را گفتم: «والسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا»، و رب العزّه از بهر تو گفت: «وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا»

### النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم». بسم الله احسن الاسماء، رب الوری والارض والسماء، مسخر الظلمة والضياء، مالک الاموات والاحیاء، الواحد الفرد بلا کفاء، الدائم الباقي بلا فناء. نام خداوندی که محدثات و مکنونات نمودگار فطرت او، جهانیان و جهانداران پرورده نعمت او، گردنهای گردنکشان در کمند جلال و قهر او، دلهای دوستان و آشنایان در روضه جمال و لطف او، مسبحان عالم علوی بر درگاه عزّت در حجب هیبت، کمر بسته و گوش فرمان او، اگر جن است و اگر انس محکوم تکلیف و مقهور تصریف او، در آسمان سلطان او، در زمین برهان او، پاکست و بزرگوار و بی عیب، خداوندی که این همه صنع از او جمله قطره ایست از دریای کبریاء و عظمت او، فسبحانه من عزیز ضلّت العقول فی بحار عظمته، و حارت الالباب دون ادراک عزّته و کلت الالسن عن استیفاء مدح جلاله، و وصف جماله. دیده های عقول در ادراک جلال او خیره، آبهای روی متعزّزان در آب جمال او تیزه، فهمهای خداوندان فطنت در بحار عظمت او غریق، زبانهای اهل فصاحت از استیفاء مدح جلال و وصف جمال او کلّیل، در هر گوشه هزاران جریح است و قتیل. ای عزّو همه عزیزان را نعت دل کشیده، ای جلال تو همه جلالها را داغ صغر بر نهاده، ای کمال تو همه کمالها را رقم نقصان بر زده، ای الهیت تو همه عالم را طراز بندگی بر کشیده، ای ارادت و مشیت و قضای تواز آرایش افهام و اوهام خلق پاک، ای صفات و نعوت قدم تو از ادراک هوا جس و

خواب و ضمائر آب و گل منزّه، ای همه عالم جانها بر من یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود نا کرده، همه عالم را بیوی و گفت و گوی خشنود کرده، و جرعه‌ای از جام عزّت به کس ناداده :

ای گشته اسیر در بلای تو      آنکس که زند دم ولای تو

عشاق جهان همه شده واله      در عالم عزّ و کبریای تو

برقصه عاشقان خود برزن      توقیع نعم و گرنه لای تو

« بسم الله » الباء - بقاء الله رب العالمین . السّین - سلام الله علی المؤمنین . المیم -

محبّة الله بعباده التائبین و المتطهرین . باء اشارتست ببقاء الله تعالی، خداوند جهان و

جهانیان، و دارنده همگان، يقول الله تعالی: «و یبقی وجه ربک». سین اشارتست بسلام الله

بر دوستان و نواختن ایشان درد و جهان، يقول الله تعالی: «تحتیهم یوم یلقونه سلام». میم اشارتست

بمحبّت خداوند مهربان، که بلطف خود مهر و محبت خود داد بندگان، يقول الله تعالی:

« ان الله یحبّ التّوّابین و یحبّ المتطهرین ». اینست شگرف کاری، و بزرگ حالی، که قاصد

بمقصود رسد، و عابد بمعبود، و طالب بمطلوب، و محبّ بمحبوب، نسیم وصال از مهبت

اقبال دمیده، و دوست بدوست رسیده، طغرای عزّت بر منشور دولت کشیده، گوی

انتظار بیای میدان ابد انداخته، علم قبول و وصول بر افراخته، رسول مقصود بدر آمده،

روزگار فراق بسر آمده، سلام و کلام حق بی واسطه و ترجمان، بینده ضعیف پیوسته :

« سلام قولاً من ربّ رحیم »

قوله تعالی: « کهیّص »، سماع هذی الحروف شراب یسقیه الحق قلوب اولیائه،

فاذا شربوا طربوا، و اذا طربوا طلبوا طاروا، و اذا طاروا وصلوا، اذا وصلوا

اتصلوا، فعقولهم مستغرقة فی لطفه، و قلوبهم مستهلکة فی کشفه؛ سماع حروف

مقطعات در مفتوح سورو آیات، شرابی است در قدح فرح ریخته، در کاس استیناس کرده،

جلال احدیّت بنعت صمدیّت دوستان خود را داده، چون دوستان حق در بوستان لطف

این شراب انس از جام قدس بیاشامند در طرب آیند، چون در طرب آیند، در طلب آیند،

قفس کون بشکنند، به پر عشق بر افق غیب پرواز کنند، تابکعبه وصل رسند، چون

رسیدند، در خود بر سیدند، عقلهاشان مستغرق لطف گشته، دلهاشان مستهلک کشف شده، نسیم از لیت از جانب قربت دمیده خود را گم کرده و او را یافته.

**پیر طریقت** گفت روزگاری او را می‌جستم، خود را می‌یافتم، اکنون خود را می‌جویم او را می‌یابم، ای حجت‌را یاد، و انس را یاد گار، چون حاضری این جستن بچه کار، الهی یافته می‌جویم، بادیده ورمی‌گویم، که دارم چه جویم، که می‌بینم چه گویم، شیفته این جست و جویم، گرفتار این گفت و گویم، ای پیش از هر روز، و جدا از هر کس، مرا در این سوره هزار مطرب نه‌بس.

«کهیص» ثنائی است که حق جلّ جلاله بر خود میکند، باین حروف اسماء و صفات خود با یاد خلق می‌دهد، و خود را می‌ستاید، می‌گوید که: انا الکبیر، انا الکَرِیم. منم خداوند بزرگوار، جبارِ کردگار، نامدار رهی‌دار. کبیراشارتست بجلال و کبریاء احدیت؛ کریم اشارتست بجمال و کرم صمدیت. عارفان درمکشفه جلال‌اند، محبّان درمشاهده جمال‌اند، چون بجلال‌ش نظر کنی جگرها درمیان خونست، چون بجمال‌ش نظر کنی راحت دل‌های محزونست. آن یکی آتش عالم سوزست، این یکی نور جهان-افروزاست، آن یکی غارت دل‌هاست، این یکی راحت جان‌هاست.

**پیر طریقت** گفت نامش زاد رهی، سخن آئین زبان، خبر غارت دل، عیان راحت جان. بناء محبّت که نهادند برین قاعده نهادند، اوّل خطر جان و آخر سرور جاودان، اول خروش و ناله وزاری، آخر سلوت و خلوت و شادی. باش ای جوانمرد تا این سیل بدریا رسد، و این بضاعت بخریا (۱) رسد، ابر بر گریان شود و گل قبول خندان شود، و از حضرت عزت ذوالجلال نداء کرامت آید که: عبادی بندگان من، رهیگان من، دوستان من، «یعنی ما تحمل المتحملون من اجلی» آن رنج‌ها که بشما رسید من میدیدم، آن ناله‌های شما را می‌شنیدم، پیغامبر (ص) گفت: «تملاً الابصار من النظر فی وجهه ویحدّثهم کما یحدّث الرجل جلیسه» ها- انا الله الهادی منم خدای راهنمای، دل‌گشای حق آرای، منم که در روضه دل تو درخت هدایت و معرفت رویانیدم، منم که در مرغزار سینه تو نسیم طهارت و صفا وزانیدم، منم که خورشید

سعادۃ ازفلک ارادت تو تابان کردم، منم که راه دراز بر تو سهل و آسان کردم، منم که ترا درازل پیش ازتک و پوی عمل بنواختم، منم که بی تو کارتو بساختم، منم که دل تو برای خود از کونین پرداختم، قوله تعالی: «وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله». **خرقانی** گوید: او در تو آویخته است نه تو در وی آویخته. فسطاط کرم زده، و بساط نعم گسترده، و نداد در داده که: «اجیبوا داعی الله». ای گدایان بمن آئید، نه بشما نیازی دارم، بلکه باشما رازی دارم.

آن عزیزی گوید: در بادیه می شدم یکی دیدم بیک پامی جست در غلبات و جد خویش. گفتم تا کجا؟ گفت: «ولله علی الناس حج البیت». گفتم ترا چه جای حج است، تو معذوری. گفت: «و حملناهم فی البر و البحر». گفتم همانا سودااش رنجه می دارد. چون **بمکه** رسیدم او را دیدم پیش از من رسیده. گفتم چگونه رسیدی پیش از من؟ گفت: ندانسته ای که تو آمدی بتکلف کسبی، و من آمدم بجدبات غیبی. کسبی بغیبی هرگز کی رسد. یا بقول **ربیع انس** معنی آنست که: «یا من یجیر ولا یجار علیه» ای خداوندی که بر همه زینهارداری و کس بر تو زینهار ندارد، از همه برهانی و کس از تو نر هاند، همه در امان تو اند و تو در امان کس نه، همه مقهورند و تو قهار، همه مجبورند و تو جبار، همه کرده و تو کردگار. عزّ جارك وجلّ ثناؤك و لا اله غیرك.

«عین» میگوید: «انا العزیز و انا العلی» منم تاونده باهر کاونده، بهیچ هست نماونده، بصفات خود پاینده؛ بزرگواری بر تر از هر چه خرد نشان داد، و پاک از هر چه پنداشت بآن افتاد. فردفی وصفه تضرل الافکار، وتر عن ذاته تکمل الابصار، مامن شئی الا وفیه آثار، تشهد بانّه العزیز الجبار، پاینده ای بی زوال، فردی بی یار، داننده هر چه در ضمیر و اسرار، گرداننده چرخ دوار، خالق اللیل والنهار، قهار و قوی و عزیز و جبار.

«صاد» میگوید، «انا الصادق انا المصور» منم خدای راست گوی، راست حکم، راست کار، نگارنده رویها، آراینده نیکوئیها. یقول الله تعالی: «و صور کم فاحسن صور کم» صدهزار بدایع و عجایب و صنایع در کون و کاینات از کتم عدم در عالم وجود آورد و در حق هیچ موجود این خطاب نکرد و هیچ آفریده را این تشریف نداد که: «فاحسن



صور کم، مگر این مشتی خالک را، تابدانی که خاکیان نواختگان لطفند، بر کشیدگان عطفند، نرگس روضه جودند، سرو باغ وجودند، حقه در حکمتند، نور حقه عالم قدرتند، نور حقیقه فطرتند، ایشان مخلوق بی نظیر، او خالق بی نظیر، خود را گفت: «احسن الخالقین». ایشان را گفت: «فی احسن تقویم».

**پیر طریقت گفت:** الهی بعنایت ازلی تخم هدایت کاشتی، بر سالت انبیاء آب دادی، بمعونت و توفیق پروردی، بنظر خود پیر آوردی، خداوند اسزد که اکنون سموم قهر از آن بازداري، و کشته عنایت ازلی را بر عایت ابدی مدد کنی.

«ذکر رحمت ربك عبده زکریا» اینست نثار رحمت خداوند بر بنده خویش، اینست غایت لطف و کمال و کرم که نمود بمهربانی خویش، رحمتی که گمان بوی راه نبرد، لطفی که اندیشه دروی نرسد، رحمتی عطائی بفضل الهی، بعنایت ربائی، نه بعبادت و کسب بندگی، هر چند بنده بمعصیت میکوشد، او جلّ جلاله بستر خود می پوشد و از فضیحت می گوشت، و نعمت خود بروی میریزد. اینست که آن پیر طریقت گفته: «اصبحت وفی من نعم الله مالا احصیه من کثرة ما اعصیه، فلا ادری علی ماذا اشکره، علی جمیل ما یسرّ او علی قبیح ما ستر».

در خبر است که پیش رسول (ص) این آیت بر خواندند: «قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمۃ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً». رسول (ص) گفت: «بلی ولا ینالی» ثم قال: «لعن الله المنقرین ثلاثاً» یعنی الذین یقنطون الناس من رحمۃ الله.

آورده اند که زاهدی در روزگار گذشته در صومعه ای صد سال عبادت کرد پس هوی بروی غلبه کرد. معصیتی بروی برفت و پس از آن پشیمان شد، خواست که بسرورد خود بمحراب عبادت باز شود، چون قدم در محراب نهاد، شیطان پیامد و او را گفت: ای مرد شرم نداری؟ که چنان کار کردی؟ و اکنون بحضرت جلال حق می آئی؟ خواست که او را از حق نومید گرداند تا نومیدی زیادت گناهان وی باشد، در آن حالت ندائی شنید که: «عبدی انت لی وانا لک قل للمفضولی مالک».

قوله: « اذنادی ربّه نداء خفیاً ». نشان اجابت دعا ثباتست بردعا ، چون بردعا ثبات کردی اگر از اجابت که نصیب تست محروم مانی، بعبادت که حق الله تعالی است مشرف گـردی، واین قدم و رای آن قدم است، واین مقام مه از آن مقام . پیغامبر (ص) گفت: «الدعاء هو العبادة» . و بدان که دردعا اضطرار باید، که حق تعالی میگوید: «امن یجیب المنظر اذا دعاه». استغاثت باید که میگوید: « اذ تستغیثون ربکم». تضرع باید که می گوید: «ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة». رغبت و رهبت باید که می گوید: «ویدعوننا رغباً ورهباً». پیوسته باید نه گسسته که میگوید: «یدعون ربهم بالعزاة والعشی». اخلاص باید که میگوید: «فادعوه مخلصین له الدین». و در خبر است: «ان الله لا یتجیب دعاء من قلب لاه». لقمه حلال باید که گفت: «وملبسه حرام و مطعمه حرام فائی یتجابه له». بنده چون شرایط دعا بجای آرد، مرغ قفسی است که رب العالمین آواز وی دوست دارد. عادت خلق چنانست که مرغی بگیرند و او را قفسی سازند و آب و علف معد دارند، تا آن مرغ بوقت سحر بیانگ آید ، همچنین رب العزة عابدان و عارفان را در وجود آورد و دنیا قفس ایشان ساخت و منافع و مصالح ایشان در دنیا میباید کرد و کارهاشان راست کرد، آنکه در محکم تنزیل گفت: «و بالاسحار هم یتغفرون». بنده بعجز خود در وقت سحر می زارد، و میخروشد و حق بلفظ خود می شنود و می نیوشد .

قوله: «قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیباً». از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت، این کلمات دعوی پختگی است که از نهاد زکریا بیامد، جلال عزت احدیت آن نقد دعوی وی بر محك بلازد، تاسر معنی در آن دعوی پدید آید، آن بلاها که از قوم خود دید سبب این بود. زکریا چون بلا روی بوی نهاد پناه و درخت داد، چنانکه در قصه است، غیرت در گاه عزت در رسید ، ریشه طیلسان وی بیرون بماند، نشانی شد تا قوم وی بدانستند که درخت پناه گاه وی شد. بسرش ندا آمد یا زکریا اکنون که پشت و درخت دادی و پناه باوی بردی، نگر که چه بلا بر تو گماریم ؛ ارّه بر نهادند و او را با درخت بدو نیم کردند . تا عالمیان بدانند که هر آنکس

که پناه و اغیر حق برد، ارژدهای غیرت حق دمار از جان وی بر آرد. ای مسلمانان در راه آئید تا حسرت آدم بینید، نوحه نوح شنوید، بی کامی خلیل بینید، مصیبت یعقوب بینید، چاه وزندان یوسف بینید، ارّه بر فرق ز کریا و تیغ بر گردن یحیی بینید، جگر سوخته و دل کباب گشته محمد عربی (ص) بینید، زخمهای بدان سختی و عشقهای بدان تیزی.

گر زهر دهی بنوش بردارم      بی رای خودم من از برای تو  
جز جان و دل و جگر نمی بینم      در گردش چرخ آسیای تو  
قوله: «انی خفت الموالی من ورائی» تا آخر ورد قصه ز کریا است که از حق سبحانه و تعالی فرزند خواست، و حق تعالی دعاء وی اجابت کرد و او را فرزندی داد، شایسته، پسندیده، هنری، بهروز، پیغامبر، نام او یحیی . پیغامبر (ص) در حق وی گفته: «لاینبغی لاحد ان یکون خیر آمن یحیی بن زکریا». قیل یارسول الله ومن این؟ قال: الم تسمعوا کیف وصفه الله فی القرآن: «یا یحیی خذ الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیاً». آنکه پیغامبر (ص) سیرت و زهد وی حکایت کرد، گفت: در مسجد بیت المقدس شد، احبار و رهبان را دید، پشمینها پوشیده و کلاههای صوف بر سر نهاده و خویشان را بر ستونهای مسجد بسته، باین ریاضت و مجاهدت خدایرا عبادت می کردند، یحیی چون ایشانرا دید، بخانه باز گشت مادر را گفت: برای من پشمینه ای ساز تا در پوشم و با احبار و رهبان در مسجد خدایرا عبادت کنم. مادر گفت تا نخست از پیغامبر خدا ز کریا بپرسم و از وی دستوری خواهم. آنکه چون حال و قصه یحیی با ز کریا گفت، ز کریا یحیی را خواند و گفت: یا بٹی ما یدعوك الی هذا وانت صبی صغیر؟ این چه آرزو است که ترا خاسته است و تو کودک کی نارسیده، روزگار ریاضت و مجاهدت در نیافته ای. یحیی گفت: ای پدر بکود کی من چه بسته است، مرگ چون آید بسن از من کمتر گیرد و سكرات و عقبات مرگ بیند، ز کریا چون این سخن از وی بشنید مادرش را گفت: کلاه پشمینه که می خواهد راست کن که رواست. یحیی بسان زاهدان پشمینه در پوشید و کلاه بر سر نهاد و بمسجد رفت و با احبار در عبادت شد. چندان ریاضت و مجاهدت بر خود نهاد که

تن وی نحیف گشت وضعیف و نزار، و از بس که بگریست پوست از روی وی برفت و بر رخسار وی مفا که پدید آمد. زکریا چون او را بر آن صفت دید دلتنگ شد بگریست گفت: ای پسر، من ترا از حق تعالی بدعا خواستم تا چشم بتو روشن باشد و دل شاد و خرم اکنون این همه رنج چیست که بر خود نهاده و درد دل من گشته ای؟ یحیی گفت: ای پدر تو مرا بدین فرمودی. گفت کجا بدین فرمودم؟ یحیی گفت: الست القائل ان بين الجنة والنار لعقبة لا يجوزها الا البكاؤن من خيفة الله. نه تومی گوئی عقبه ایست میان بهشت و دوزخ، که جز گریندگان و زارندگان از بیم خدای تعالی آن عقبه باز نگذارند. آنکه زکریا برخاست و رفت و مادر وی بیامد، پنبه پاره ای بر روی وی نهاد و اشک وی باخون آمیخته، در آن پنبه میگرفت و می فشارد اشک و خون از آن پنبه می چکید. زکریا در آن نگریست دلش بسوخت، روی سوی آسمان کرد و گفت: «اللهم ان هذا ابني وهذه دموع عينيه وانت ارحم الراحمين» بار خدایا بر این بیچاره ببخشای که آرام و قرارش نیست و بر روز و شب آسایش را بوی راه نیست، توئی بخشاینده تر همه بخشاینندگان و مرهم نهنده بر درد و سوز خستگان. گفته اند که خطاب آمد: ای زکریا! تو شفقت خویش دوردار که بر درگاه ما چنین نازک و نازنین نتوان بود. ناز و لذت دوستان ما جائی دگر خواهد بود، فردا در «مقعد صدق عند مليك مقتدر». و همان ساعت یحیی را وحی آمد که: «یا یحیی اتبکی مما قد نحل من جسمك وعزتي وجلالي لو اطلعت على النار اطلاعة لتدرعت مدرعة من الحديد فضلا عن المسوح». و گفته اند مادر وی بوی خواهش کرد تا او را يك شب بخانه برد، یحیی مدرعه ای از موی بافته پوشیده بود، آن از وی بر کشید و مدرعه ای از صوف در وی پوشید. گشت: آخر این یکی نرم تر باشد، چه بود که يك امشب در این صوف بیاسائی. و عدسی پخته بود بخورد و از بهر دل مادر آن شب قیام شب بگذاشت و جنب فرا داد، در خواب نداء هیبت آمد که: یا یحیی اردت داراً خيراً من داری وجواراً خيراً من جوارى. یحیی از خواب در آمد، گفت: «یارب اقلنی عشرتی فوعزتک لاستظل بظل سوی بیت المقدس». فللبس مدرعة الشعرو وضع البرنس على رأسه واتى بیت المقدس فجعل يعبد الله مع الاحبار حتى كان من

امرہ ما کان .

وروی ان الله عزوجل اوحى الى يحيى بن زكريا: يا يحيى انى قضيت على نفسى ان لا يحببنى عبد من عبادى اعلم ذلك من نيته الا كنت سمعه الذى يسمع به، و بصره الذى يبصر به، ولسانه الذى يتكلم به، و قلبه الذى يعى به، و اذا كنت كذلك بغضت اليه الاشتغال باحد غيرى و ادمت فكره و اسهرت ليله و اظلمات نهاره و اطلع اليه فى كل يوم سبعين الف مرة، يتقرب منى و اتقرب منه، اسمع كلامه و احب تضرعه، فوعزتى و جلالى لا بعثنه يوم القيامة مبعثاً يغبطه النبيون والمرسلون.

وروى ان عيسى و يحيى عليهما السلام يمشيان، فصدم يحيى امرأة، فقال عيسى: يا ابن خالتى لقد اصبحت اليوم خطيئة ما ارى الله تعالى يغفرها لك ابداً. قال: وماهى يا ابن خالتى؟ قال: امرأة صدمتها، قال: والله ما شعرت بها. قال: سبحانك الله! بدتك معى فاين روحك؟ قال: معلق بالعرش و لو ان قلبى اطمأن الى جبرئيل لظننت انى ما عرفت الله تعالى طرفه عين قط.

## ۲- النوبة الاولى

قوله تعالى: «واذكر فى الكتاب مريم» ياد كن در قرآن مريم را، «اذا التبتت من اهلها» آنكه كه بيكسوشد دور از كسان خویش، «مكناً شرقياً»<sup>(۱۶)</sup> بجايگاهى از سوى برآمدن آفتاب .

فاتخذت من دونهم حجاباً، درپيش خویش از سوى مردمان خویش پرده گرفت. «فارسلنا اليها روحنا» بوى فرستاديم روح خویش [جبرئيل]، «فتمثل لها» تابسان مردمى پيش وى پياى ايستاد، «بشرأسوياً»<sup>(۱۷)</sup> جوانى تمام نيک و روى .

«قالت مريم» گفت مريم: «انى اعوذ بالرحمن منك» من درزينهار و پناه رحمن مى شوم [وازو بازداشت ميخواهم] از تو، «ان كنت تقياً»<sup>(۱۸)</sup> اگر پرهيز گارى تو [واز وى ترسى]



« قال » گفت [جبرئیل] : « انما انار سول ربك » [من آن نیم که تومی پنداری]  
 من فرستاده خداوند توام . « لاهب لك » تا ترا بخشم ، « غلاماً زكياً »<sup>(۱۹)</sup> پسر هنری  
 پاك [روزافزون] .

« قالت انى يكون لى غلام » گفت مرا چون بود پسرى ؟ « ولم يمسنى بشر »  
 و هیچ مردم مرا بنساونید [و بمن نرسید] ، « ولم اك بغياً »<sup>(۲۰)</sup> و من زانیه نبودم .  
 « قال » [جبرئیل] گفت : « كذلك قال ربك » چنین گفت خداوند تو . « هو على  
 هين » که آن بر من آسان و خوار است . « ولنجعله آية للناس » و تا او را نشانی کنم  
 [و شگفتی] مردمان را . « و رحمة منا » و بخشایشی از ما بتو ، « و كان امرامقضياً »<sup>(۲۱)</sup> و  
 آن کاری بود از ما خواسته و گزارده و کردنی .

« فحملته » بار گرفت [مریم] به عیسی ، « فانتبذت به مكاناً قصياً »<sup>(۲۲)</sup> دور  
 شد و آن بار خود در شکم ، دور برد .

« فاجاءها المخاض » درد زه خاستن او را باز آورد ، « الى جذع النخلة » که با  
 تنه خرما بن شد [و پشت خود بدان باز نهاد] . « قالت ياليتنى مت قبل هذا » از  
 تنگدلی گفت و شرم [کاشك من بمردمی پیش ازین] ، « و كنت نسياً منسياً »<sup>(۲۳)</sup> و من  
 چیزی بود می گذاشته و فراموش شده .

« فناديها من تحتها » آواز داد او را [عیسی] که در زیروی بود « الا تحزنى »  
 که اندوهگن مباش . « قد جعل ربك تحتك سرياً »<sup>(۲۴)</sup> خداوند تو زیر تو جوئی کرد .  
 « وهزى اليك بجذع النخلة » بجنبان بسوی خویش خرما بن را « تساقط عليك »  
 تا فروافتد برافتد بر تو بر او ، « رطباً جنيّاً »<sup>(۲۵)</sup> خرماى ترو تازه در هنگام رسیده .

« فكلى واشربى » [رطب] می خورد و آب می آشام ، « و قرى عيناً » و [بفرزند]  
 چشم روشن میداد ، « فاما ترين من البشر احداً » اگر از مردمان کسی بینی . « فقولى انى  
 نذرت للرحمن صوما » بگوی من پذیرفته ام و پیمان کرده ام خداى را تعالى خاموشی ،  
 « فلن اكلم اليوم انسياً »<sup>(۲۶)</sup> امروز با هیچ مردم سخن نخواهم گفت .

« فأتت به قومها تحمله » عیسی را بر گرفت و آورد او را بقوم خویش .

«قالوا یا مریم گفتند ای مریم! «لقد جئت شیئا فریاً»<sup>(۲۷)</sup> چیزی آوردی سخت شگفت و منکر.

«یاخت هرون» ای خواهر هرون! «ما کان ابوک امرأ سوء» پدر تو مردی بد نبود، «وما کانت امک بغیا»<sup>(۲۸)</sup> و مادر تو زانیه نبود و پلید کار.

«فاشارت الیه» [چون از مریم پاسخ خواستند] اشارت بعیسی نمود. «قالوا کیف نکلم» گفتند چون سخن گوئیم؟ «من کان فی المهد صبیا»<sup>(۲۹)</sup> با کسی که در گهواره است کودکی خرد.

«قال انی عبدالله» عیسی گفت [انگه که در گهواره بود شیر خواره] من بنده الله تعالی ام، «آتانی الکتاب» مراد بن داد و کتاب، «وجعلنی نبیا»<sup>(۳۰)</sup> و مرا پیغامبر کرد. «وجعلنی مبارکاً اینما کنت» و مرا با برکت کرد هر جا که باشم. «واوصانی بالصلاة والزکوة» و مرا اندرز کرد بنماز و زکوة، «ما دمت حیا»<sup>(۳۱)</sup> تا زنده باشم. «وبرأوالدتی و مهربان بمادر خویش، «ولم یجعلنی جباراً شقیاً»<sup>(۳۲)</sup> و مرا نابخشاینده ای بدبخت نکرد.

«والسلام علی» و درود [الله تعالی] بر من. «یوم وُلدت» بآن روز که زیم، «ویوم اموت» و آن روز که میرم، «ویوم ابعث حیا»<sup>(۳۳)</sup> و آن روز که مرا انگیزانند زنده.

«ذلک عیسی بن مریم» اینست عیسی مریم، «قول الحق» سخن خدای. «الذی فیہ یمترون»<sup>(۳۴)</sup> آن عیسی که درو به پیکار [ترسایان] سخن جدا جدا میگویند. «ما کان لله ان یتخذ من ولد» نیست خدای را که هیچ فرزند گیرد. «سبحانه» پاکی و بی عیبی او را «اذا قضی امرآ» چون کاری خواهد که کند «فانما یقول له» «کن فیکون»<sup>(۳۵)</sup> جز زان نبود که گوید باش تامی بود.

«وان الله ربی وربکم» الله تعالی خداوند منست و خداوند شما. فاعبدوه هذا صراط مستقیم<sup>(۳۶)</sup>. «اورا بپرستید که راه راست اینست.

«فاختلف الاحزاب من بینهم» جوقهای ترسایان مختلف سخن شدند

[وهر یکی چیزی گفتند در کار او] «فویل للذین کفروا» ویل ایشانرا و نفرین و تفریغ ایشانرا که کافر شدند، «من مشهد یوم عظیم»<sup>(۴۷)</sup> از حاضر شدن در روزی بزرگوار. «اسمع بهم و ابصر» [امروز حق نمی شنوند - و صواب نمی بینند] چون شنوا و بینا که ایشان باشند، «یوم یأتوننا» آن روز که بما آیند، «لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین»<sup>(۴۸)</sup> لکن آن ستمکاران امروز باری در گمراهی آشکارند.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: «واذکر فی الکتاب مریم» ای - واذکر فی الکتاب یا محمد! المنزل علیک وهو القرآن، وقل معناه من الکتاب. مریم اسم اعجمی، وقل عربی وھی بنت عمران بن ماثان، والمعنی - اتل یا محمد علی امتک خبر مریم و قصتها وصلاحها و تعبدها لیقتدی الناس بها. ولم یذکر الله امرأة باسم العلم فی الکتاب دون مریم لانهالم ترد الرجال وکانت عذراء بتولا منقطعة، فصارت حرمتها کحرمة الرجال. «اذانتبت من اهلها» ای - بعدت واتت نبذة من الارض، بعیده من قومها. والنبذة - الناحية. واصل النبذة - الطرح، ومنه یقال للقیط منبوذ، لانه طرح بمعزل من الناس، وانتبذ لازم نبذ. «مکاناً شرقیاً» ای - فی مکان یقابل المشرق تستدفئ بالشمس ومن ثم اتخذت النصارى المشرق قبلة لانه میلاد عیسی (ع).

روی عن ابی الضحی قال: ذکر ابن عباس عیسی بن مریم وعنده شاب من النصارى فدمعت عیناه؛ فقال ابن عباس؛ لم اتخذت النصارى المشرق قبلة؛ فقال امروا بذلك؛ فقال ابن عباس: لا، ولكن لما امرت مریم ان تتخذ «مکاناً شرقیاً» قلت لاجهة افضل منها فاستقبلتموها. وقل مکاناً شرقیاً، ای - شاسعاً بعیداً. وقل انما دخل الشرقي فی الکلام حفظاً لباج الايات، وان لم تکن الی ذکر الشرق حاجة. و خلاف است میان علمای تفسیر، که سبب اعتزال مریم و از مردم گوشه گرفتن چه بود؟ قومی گفتند

خلوت و عزلت اختیار کرد، یکبارگی روی بطاعت الله تعالی نهاد و از خلق بکلیت اعراض کرد و حلاوت فکرت و خدمت در خلوت دید، تا در آن گوشه مسجد زاویه‌ای ساخت و آنجا معتکف نشست، اینست که رب العزة گفت: «اذنبت من اهلها مکاناً شرقیاً» و قيل لما لك بن دينار اما تستوحش فی الدار وحدك؟ قال: ما احسب ان احداً يستوحش مع الله وهو المشار اليه بقوله تعالى: «وتبتل اليه تبتيلاً» ای- انقطع اليه بطاعتك واقطع من يشغلك عن الله. قومی گفتند سبب اعتزال وی آن بود که از حیض پاک شده بود و طهر یافته، میخواست که غسل کند، بحکم دیانت و مروت بگوشه‌ای باز شد، در پس پرده‌ای، تا مردم او را نبینند و غسل کند.

فذلك قوله: «فاتخذت من دونهم حجاباً» این حجاب گفته‌اند دیوارست، یعنی که در پس دیواری شد تا از چشم مردم غایب شود، و گفته‌اند پرده‌ای بود فرو گذاشته و در پس آن پرده شد. عکرمه گفت مریم پیوسته در مسجد بودی، بعبادت الله تعالی مشغول، مادام تا در طهر بودی، چون نشان حیض درو پدید آمدی از مسجد باخانه شدی، و آنجا همی بودی تا بوقت طهر، آنکه بعد از غسل بمسجد باز گشتی. گفتا در خانه خاله بود خواست که غسل کند از حیض، و روز گاز زمستان بود فی اقصر يوم من السنة. با مشرقه‌ای شد تا غسل کند. جبرئیل آن ساعت بر ابروی آمد. و ذلك قوله: «فارسلنا اليها روحنا». الروح- هاهنا جبرئیل (ع) و سميت الملائكة ارواحاً اذ ليس لهم اجساد يشاهد وانما هم يتلطفون فيدخلون سموم الابريملؤن الهواء، وقيل سمى جبرئيل روحاً، لانه خلق من ریح. و اضافه الى نفسه، تعظيماً لامره و تقخيماً لشأنه. «فتمثل لها بشراً سوياً» ای- تصور لها بشراً تام الخلق حسن الصورة قائماً بين يديها. قال ابی بن کعب: لما اخذ الله من آدم ذریته، كانت روح عیسی (ع) بين تلك الارواح التي اخذ میثاقها. فارسلها الله الى مریم فی صورة بشر، فتمثل لها فحملت الذي خاطبها وهو روح عیسی.

«قالت انی اعوذ بالرحمن منك». مریم که جبرئیل را دید در آن خلوتگاه جوانی زیبانی کوروی، ظن برد که وی طالب فسادست. گفت: «اعوذ بالرحمن منك» ای- التجی الى الله واسأله ان یعیننی مما اخاف من جهتك. آنکه گفت: «ان

كنت تقياً» جزاء شرط اینجام حذف است. یعنی - ان كنت مسلماً مطيعاً لله فاخرج عني ولا تتعرض بي . وروا باشد که ان بمعنی ماء نفی بود ای - « ما كنت تقياً » بدخولك على ونظرك الي ، تو مردی پرهیز کار خدا ترس نبودی که در پیش من آمدی و بمن نظر کردی . وقيل « ان كنت تقياً » فستعظ بتعودي بالله منك . این همچنانست که کسی قصد تو کند خواهد که ترا بزند و برنجاند ، تو گوئی اگر مسلمانی مرا نرنجانی و از من باز گردی ، همچنین مریم دانست که تقوی مرد را از بدی باز دارد ، گفت اگر تقوی داری از کلمه استعادت که من می گویم بترسی و پند پذیری و باز گردی . وهذا كقول موسى (ع) حين دخل على فرعون: « واني عذت بربي وربكم ان ترجمون » ،

« قال انما انا رسول ربك » جبرئیل او را جواب داد که من آن نیم که تو می پنداری و ازومی ترسی ، من فرستاده خداوند توام . « ليهب لك » بیاء قرأت بصری است و ورش وقالون یعنی - ليهب لك ربك . من فرستاده خداوند توام بشارت آمده ام تا الله تعالی ترا فرزندی بخشد پاک هنری روز افزون ؛ باقی بهمزه خوانند « لاهب لك » و آن را دو وجه است : یکی آنکه جبرئیل اضافت بخشیدن فرزندان با خویشتن کرد لانه نفخ فیها روح عیسی . از بهر آنکه روح عیسی جبرئیل در وی دمید بفرمان حق ، بخشنده فرزندان الله بود و سبب جبرئیل .

وجه دوم قول در آن مضمراست ، یعنی « انما انا رسول ربك » - قال ربك « لاهب لك غلاماً زكياً » - طاهر ا من الذنوب ، نامیاً علی الخیر .

« قالت انی یکون لی غلام » ای - کیف و من این لی غلام ؛ « و لم یمسسنی بشر » هذا المسیس کنایه عن الجماع ، ای - لم یبشرنی زوج ، بالنکاح ، « ولم اک بغیاً » ای - فاجرة تتعاطی الزنا . والولد یكون من احد هذین ؛ والبغیا - الزوانی - والبغا - الزنا - وفي الخبر ، البغیا - النساء اللاتی ینکحن بغير ولی . وفي حذف التاء من البغی قولان : احد هما ان وزنه فعول ، وفعول یستوی فیہ المذکر و المؤنث ، والثانی ان لفظ البغی خاص فی النساء ، كالحائض والطارق ، وانما یقال للرجال باغ ؛ وحذف النون من « اک » تخفیفاً .

« قال كذلك » ای - قال جبرئیل كذلك . ای - الامر كما قلت لم یمسسك رجل ، لا بالنکاح



ولا بالسفاح، ولكن «قال ربك هو على هين»، ای - خلق الولد من غير اب على سهل، كما خلقت آدم وحواء من غير اب وام وليس هذا باعجب من ذلك. وقيل معناه قال جبرئيل كذلك قال ربك ای - هكذا «قال ربك على هين». «ولن جعله» ای - الولد من غير ميسس «آية للناس» ای - دلالة وحجة لهم. وقد جعل الله معجزة عيسى (ع) في نفسه ومعجزة سائر الانبياء في غير انفسهم. «ورحمة منا» ای - نعمة منا على الخلق ليدعوهم الى الهدى، فيبتدوا به وينفعهم. «وكان امر أمقضيًا» ای - خلق عيسى على هذه الصفة وجعله رحمة للناس كان امر أكائناً لا محالة محكوماً به في الازل، مقضياً في اللوح المحفوظ. قوله: «ولن جعله» عطف على قوله: «ليهب»، وقيل انه للاستيف واللام، لام القسم كسر لما لم يصحبه النون «فحملته» یعنی - بعدما نفخ جبرئيل فيها روح عيسى ودر کیفیت نفخ جبرئيل علماً مختلفند، قومی گفتند درع نهاده بود، جبرئیل برداشت و در جیب آن دمید و باز گشت پس مریم درع در پوشید و بهیسی بار گرفت. قومی گفتند مریم درع پوشیده بود جبرئیل فرا نزدیک وی شد و بدست خویش جیب وی بگرفت و نفخه در وی دمید؛ آن نفخه بر حموی رسید و بهیسی بار گرفت.

سدى گفت: درع دوشاخ بود از بر سینه، و جبرئیل دو آستین وی بگرفت و در سینه وی دمید، و باد آن نفخه جبرئیل بجوف وی رسید و بار گرفت. قال ابی بن کعب: دخل الروح فی فیها، فدخل بطنها فولدت. و گفته اند که جبرئیل از دور بوی دمید، و باد آن نفخه بوی رسانید و از آن بار گرفت. قال ابن عباس: ما هو الا ان حملت فوضعت ولم يكن بين الحمل والانتباذ الا ساعة واحدة، لان الله تعالى لم يذکر بينهم فاصلاً، فقال تعالى: «فحملته فانتبذت». و گفته اند مریم آن وقت ده ساله بود، و بقولی سیزده ساله و در حیض بریده پیش از حمل. مقاتل گفت: مدت حمل و وضع سه ساعت بیش نبود، حملته فی ساعة و صور فی ساعة. و وضعته فی ساعة، حين زالت الشمس من يومها، و قيل مدة حملها ثمانية اشهر؛ و كان ذلك آية اخرى لانه لم يعش مولود و وضع لثمانية اشهر غير عيسى (ع)، و قيل ستة اشهر، و قيل تسعة اشهر كسائر النساء. و گفته اند عيسى (ع) پس از آنکه در وجود آمد

سی و سه سال با مادر بود و بعد از آنکه او را با آسمان بردند، مادرش سال دیگر بزیست، فماتت ولها اثنتان و خمسون سنة.

«فحملته فانتبذت به» یعنی - لماتین به الحمل استحیت وخافت فبعدت بحملها واتت. «مکاناً قصیاً» ای - بعیداً - والقصى والقاصی واحد. چون بر مریم حمل پیدا شد از شرم مردم و نیز از بیم طعن و تعییر ایشان، خویشتن را از میان مردم بیرون برد و روی بزمین مصر نهاد، تا آنجا رسید که مقطع زمین شام بود و اول زمین مصر اینست تفسیر «مکاناً قصیاً» بر قول مفسران. وهب گفت: «مکاناً قصیاً» دهی بود که آنرا بیت لحم گویند، شش میل از شهر ایلیا بر فته. گفتا ابن عمی بود او را نسام وی یوسف النجار صاحب و رفیق وی در خدمت مسجد بود و یتیمار بردی در همه حال، او را بر خری نشاند و از میان قوم، بیرون برد تا بیت اللحم. و گفته اند که براه در، شیطان در دل یوسف افکند که این حمل مریم از زناست، قصد قتل وی کرد تا جبرئیل آمد و یوسف را گفت: اِنَّ مِنْ رُوحِ الْقُدُسِ فَلَا تُقْتَلُهَا. مکش او را که او عذراء بتول است و فرزند وی از روح القدس.

«فاجاءها المخاض» يقال اجاءنی الى كذا ای - جاء بی اليه - ويقال الجاءنی اليه. والمخاض - تحرک الجنین واشتداد وجع الولادة. «الی جذع النخلة» یعنی - ساقته الم یکن علی راسه سعف - وقيل كان جذعاً يابساً قد جيئ به ليبتني به بيت في بيت لحم. وقيل صارت الى النخلة ليتفيا به، وقيل التجأت الى النخلة لتستند اليه وتتقوى به علی ما هو عادة المرأة الحامل اذا اخذها الطلق فتطلب موضعاً تستند اليه، وقيل احتوشتها الملائكة محدقين بها صفوفاً. قرئ فی الشواذ «فاجاءها المخاض» ای - اصابها الطلق فجاءة. گفته اند که یوسف، مریم را بگذاشت و خود بر رفت، مریم تنها و متحیر بماند، همی گریست و درد می افزود، نگاه کرد خرما بنی دید خشک شده از قدیم الدهر باز، مریم نزدیک آن درخت شد و از بی طاقتی پشت بآن درخت باز نهاد و فریشتگان گرد وی در آمده صفها بر کشیده و شراب از بهشت آورده، از سردلتنگی و ضجر در آن حالت گفت: «یا لیتنی مت قبل هذا» ای - قبل هذا اليوم وهذا الامر. این ضجر نمودن، و آرزوی مرگ کردن نه از

آن بود که بحکم الله تعالی راضی نبود، لکن از سر مردم میگفت، که فرزند بی پدر آورده بود و دانست که مردم او را طعن کنند و بناشایست نسبت کنند. گفت کاشك من بدین روز نرسیدمی که قومی بسبب من در معصیت افتند. و گفت: «نسیاً منسیا» قرأ حمزه وحفص نسیاً بفتح النون والباء، نسیاً بالكسر وهما لغتان: كالرطل والرطل والجسر والجسر ونحوهما قيل النسيئ بالكسر اسم لما ينسى، مثل النقص، اسم لما ينقض، والسقي اسم لما يسقي، والفتح المصدر، يقال نسيت الشيء نسياناً نسياً. وقيل انه مشتق من الترك اي - و كنت شيئاً متروكاً لا يعرف ولا يذکر لحقارته. وعن مجاهد والضحاك يعني - حيضة ملقاة وهي خرقة الحيض.

«فناديها من تحتها» قرأ نافع وحمزه والكسائي وحفص عن عاصم وروح و ابن حسان عن يعقوب: «من تحتها» بكسر الميم وجر التاء بعد الحاء، وقرأ الباقون بفتح الميم ونصب التاء، فمن قرأ بالفتح ونصب كان ذلك صفة للمنادي، ومن قرأ بالكسر والجر فمعناه من جهة تحتها، ثم اختلفوا في المنادي، فقال بعضهم، ناداها جبرئيل من تحتها اي - من تحت النخلة - وقيل من دون موضعها، يعني ان موقفه كان تحت موقفها واسفل منه. وقيل ناداه عيسى من تحتها، وقيل، من بطنها «الاتحزني» اي - لا تتمنى الموت. جبرئيل اوراندا كرداز آن گوشه وادی، یا از زیر آن درخت خرما، که اندوهگین مباش و آرزوی مرگ ممکن. «قد جعل ربك تحتك سرياً» اي - ولدأشرفاً - كريماً صالحاً رضيعاً. اينك فرزندی شريف كريم پسندیده که الله تعالی ترا داد چرا اندوهگن باشی و آرزوی مرگ کنی، اين قول حسن است و جماعتی از اهل تفسير. اما بیشترين مفسران بر آنند که: السرى النهر الصغير. جوئی خرد باشد آب در آن روان، و اين آن بود که مریم بوقت ولادت تشنه گشت و در آن صحرا آب نبود. چون عيسى در وجود آمد پای بر زمین زد چشمه آب خوش در آن صحرا روان پدید آمد، ندا کرد بمادر «الاتحزني وقد جعل ربك تحتك» اي - بين يدك ودونك «سرياً» وقيل «جعل ربك تحتك» اي - تحت امرك ان امرته ان يجرى جرى، وان امرته بالامساك امسك كقوله فيها اخبر عن فرعون: «وهذه الانهار تجري من تحتي» اي - من تحت امرى - وقيل ساق الله اليها نهراً من اردن كان قديس .

«وهزّي اليك بجذع النخلة»، يقال هزّ كذا وهزّ بكذا، كما قال: «اخذبرأس اخيه»، يقال اخذه واخذه . «تساقط عليك»، اینجا چهار قرأت است: تساقط بفتح تاء وتشديد سين قرائت ابن كثير است و نافع وابن عامر و ابو عمرو و كسائي و ابوبكر ، تساقط بفتح تاء وتخفيف سين قرائت حمزه است تنها، تساقط بضم تاء و كسر قاف و تخفيف سين قرائت حفص ، يساقط بياء وفتح و تشديد سين قرائت يعقوب و نصير . فمن قرأ تساقط بالتاء وفتحها وتخفيف سين فالفعل مسند الى النخلة وتفاعل بمعنى فعل اي تسقط النخلة « عليك طباً جنيّاً » يعنى - تسقط النخلة عليك ثمر النخلة، فحذف المضاف واقیم المضاف اليه مقامه . وانتصاب رطباً على التفسير او على الحال . ومن قرأ بالتاء مفتوحة وتشديد السين فالاصل فيه تتساقط بتائين . الاولى تاء التانيث لتانيث النخلة . والثانية تاء تفاعل، فالتشديد على الادغام والتخفيف على الحذف . ومن قرأ تساقط بالتاء وضمها و تخفيف السين و كسر القاف ، فالمعنى - تسقط النخلة عليك رطباً، على ان فاعل بمعنى افعل كقولهم: ناساتك البيع بمعنى انساتك و الفعل للنخلة، ورطباً نصب مفعول به، ومن قرأ بالياء وفتحها وتشديد السين فكمعنى التاء فى الادغام، الا ان الفعل للجذع ، و اسند الفعل الى الجذع ، لانه معظمها . و معنى الاية تتناثر عليك رطباً جنيّاً اي - مجنياً غصاً طرياً ساعة جنى، يعنى - كانه جنى، اي - لم يغيره السقوط . همان منادى آواز داد :

«وهزّي اليك» اي - حرّ كى الى نفسك بجذع النخلة . روزگار زمستان بود نه نه وقت رطب، اما رب العزة معجزه عيسى را و كرامت مريم را رطب پديد آورد از آن درخت خشك بى سربى شاخ . قال عمر بن ميمون : ما درى للمرأة اذا عسر ولدها خيراً من الرطب . يقول الله عز وجل : «وهزّي اليك بجذع النخلة الايه ...» وقالت عايشه : من السنة ان يمضغ التمر ويدلك به فم المولود و كذلك كان رسول الله (ص) يمضغ التمر و بحثك به اولاد الصحابة وعن على (ع) قال رسول الله (ص): «اكرموا عمّتكم النخلة فانها خلقت من الطين الذى خلق منه آدم . و ليس من الشجر يلقح غيرها ، و اطعموا نساءكم الولد الرطب . وان لم يكن رطب فالتمر، و ليس من الشجر شجرة اكرم على الله

من شجرة. نزلت تحتها مریم بنت عمران

«فکلی» یا مریم من الرطب ، «واشربی» من النهر ، «وقری عیناً» بعیسی ،  
وفیه قولان : احدهما من القر وهو - الرد ؛ والقروور - الماء البارد ، ودمعة السّرور  
باردة ، ودمعة الحزن حارة ، ولهذا قيل لضدها سخنة العین ، والفعل منه قررت بالكسر  
اقر بالفتح والقول الثانی من القرار ای - صادفت العین ما ترضاه فقررت وسكنت من النظر  
الی غیره ، وقيل صادفت سروراً فذهب سهره فنامت وقرت ، والفعل منه بالكسرو  
الفتح ، وعیناً نصب علی التمييز . «فاما ترین» اصل الکلام فان و ما للصلة ، وهی التي  
جلبت اللّون المشددة كقوله : «وامّا تخافن» وقوله : «من البشر احداً فقولی»  
ها معنا ضمیر ای - اذ رأیت آدمیاً یسئلك عن ولدك وقصته ، «فقولی انی نذرت للرحمن  
صوماً» ای - صمتاً - والصوم فی اللغة هو الامساك ، ای - قولی انی اوجبت علی نفسی  
للّه سبحانه وتعالی «ان لا اکلم الیوم انسیاً» آدمیاً فلن اکلمه بعد ان اخبرت بنذری  
وصومی ، بل اشتغل بالعبادة لله والدعاء . وقيل ان الله تعالی امرها ان تقول هذا  
اشارة لانطقاً ، وقيل كانت تکلم الملائكة ولا تکلم الانس . رب العزة اورا بسکوت  
فرمود تا سخن نگوید که اگر وی ببراءت خویش سخن گفتی ایشان اورا راستگوی  
نداشتندی کدوی به نزدیک ایشان متهم بود ، و آنکه عیسی را در حال طفولیت بسخن  
آورد تا پاکی مادر و براءت ساحت وی ایشانرا معلوم گردد از گفتار عیسی ، که آن  
بقبول نزدیکتر و از تهمت دورتر

«فأتت به قومها تحمله» ای - لتافرغت من الولادة ، اقبلت نحوهم حاملة إياه .  
وقيل بعد اربعین يوماً حين طهرت من النفاس ، وقيل لها ولدتها ذهب الشيطان فاخبر  
بنی اسرائیل ان مریم قد ولدت . فدعوها ، «فأتت به قومها تحمله» بعد از چهل روز مریم  
از نفاس پاک شده بود ، عیسی را بر گرفت و باز میان قوم خویش آورد ، برآمد رغمگین  
و متفکّر بود که تا قوم وی چه گویند و ایشانرا چه جواب دهد؟ در آن حال عیسی (ع)  
با آواز آمد و گفت : یا ائمه انبیا بشری فانی عبدالله و مسیحه . پس چون در میان قوم خویش



شد و ایشان اهل بیت صلاح بودند، بگریستند و زاری کردند گفتند: «یا مریم لقد جئت شیئاً فریاً» ای - فظیماً منکراً عظیماً چیزی عظیم است منکر، این فرزند که آوردی بی پدر . الفرّی - العظیم من الامر يستعمل فی الخیر والشرّ . قال النبی (ص) فی عمر بن الخطاب : «فلم ار عبقریاً یفری فریة . ای یعمل عمله العجیب .

«یاخت هرون» مفسران اینجا قولها گفته اند : یکی آنست که هارون برادر موسی (ع) است و سیاق این سخن چنانست که گویند - یا خاتمیم، اذا کان من نسلهم و صلبهم . یعنی که مریم از اولاد و نژاد هارون است برادر موسی ، از این جهت او را بوی بازخواندند نه از این جهت که خواهر او بود بحقیقت ، ویدل علیه ماروی المغیره بن شعبه قال : قال لی اهل نجران ، قوله : «یاخت هرون» و قد کان بین موسی (ع) و عیسی (ع) من السنین ما قد کان ، یعنی الف سنة ، و قیل ستمائة سنة ، قال فذکرت ذلك لرسول الله (ص) فقال . «الاخبرتهم انهم کانوا یسمون بالانبياء والصالحین من قبلهم» . قول دوم آنست که این هارون مردی بود از نیک مردان و زاهدان بنی اسرائیل ، و میگویند آروز که این هارون از دنیا رفته بود با جنازه وی چهل هزار مرد بیرون شده بودند که نام ایشان همه هارون بوده . باین قول اخت بمعنی شبیه است ، کقوله : «وما نربهم من آية الا هی اکبر من اختها» ای - شبیهها - و معنی آنست که یا شبیه هارون فی العفاف ، ای آنکه ماتورا در پارسائی و پرهیزگاری چون هارون میدانستیم ! و قیل ان هارون کان من افسق بنی اسرائیل و اظهرهم فساداً ، فثتموها بانک مثله ، و قیل کان هارون اخا مریم من ایها لیس من امها ، و کان امثل رجل من بنی اسرائیل . «ما کان ابوک امرأ سوء» ای - طالحاً - تقول رجل سوء ای - طالح - و ضده رجل صدق ، ای - صالح - وهذه اضافة تخصیص «وما کانت امک بغیاً» فاجرة ، البغی - طالبة الشهوة من ای رجل کان . معنی آن است که ای خواهر هارون ! پدر تو عمران بد مرد و بد فعل نبود . و مادر تو حنه زانیه و پلید کار نبود ، چون است که از نو این فرزند پدید آمد و او را پدر نه ؟

«فاشارت الیہ» ای۔ الی عیسیٰ، بان تجعلوا الکلام معہ۔ سخن نگفت از بہر آنکہ نذر کردہ بود کہ سخن بگوید، اما اشارہ فرا عیسیٰ کرد کہ جواب شما عیسیٰ دہد، و ابن از آن گفت کہ عیسیٰ ویرا گفتہ بود: لا تحزنی و احیلی بالجواب علی، وقیل امرها جبرئیل بذالك۔ چون مریم حوالۃ جواب بر عیسیٰ کرد، ایشان بتعجب گفتند: «کیف نکلم من کان فی المهد صبیّاً» رضیعاً فی المهد؛ المهد۔ سریر الصبی۔ وقیل المراد بالمهد ما هنا، حجر الام۔ و انت اسماء مہد الاثم مؤطاء للولد، و کان ہا هنا صلة زائدة، یعنی۔ من ہو فی المہد۔ کقولہ: «هل کنت الا بشراً رسولاً» ای۔ هل انا الا بشر۔ وقیل من۔ ہا هنا فی معنی الشرط و کان بمعنی الاستقبال، ای۔ من یکن فی المہد کیف نکلم۔ یعنی ہر کہ در گہوارہ باشد و در حجر مادر شیر خوردن را، باوی سخن چون گوئیم؟ و ہب گفت: آنکہ زکریا حاضر شد، چون مناظرہ با جہودان رفت گفت: یا عیسیٰ، انطق بحجتک ان کنت امرت بہا۔ سخن گوی و حجت خویش آشکارا کن اگر ترا باین فرمودہ اند۔ عیسیٰ (ع) بر چپ خویش تکیہ زد و انگشت سبابہ بیرون کرد و باواز بلند گفت چنانکہ حاضران ہمہ بشنیدند: «انی عبد اللہ» گفتہ اند کہ عیسیٰ این سخن همان روز گفت کہ از مادر در وجود آمد بیک قول، و بقولی دیگر چہل روزہ بود کہ این سخن گفت و بعد از آن ہیچ سخن نگفت تا بدان حد رسید کہ کودکان سخن گویند۔ قال النبی (ص): «خمسةُ تکلموا قبل ابان الکلام، شاہد یوسف، و ولد ماشطہ فرعون، و عیسیٰ، و صاحب جریح، و ولد المرأة التي احرقت فی الاخدود»۔ و روی عن ہلال بن یساف، قال: لم یتکلم فی المہد الا ثلاثة: عیسیٰ بن مریم، و صاحب یوسف، و صاحب جریح۔

این جریح مردی بود زاهد، در صومعہ نشستی و خدا را اجل جلالہ عبادت کردی، مادر او بدر صومعہ وی شد و او را بر خواند و وی در نماز بود، مادر را جواب نداد، مادر گفت: اللہم لاتمتہ حتیٰ ینظر الی وجوہ المومسات۔ بار خدایا ممیران او را تا در روی مومسات نگرد یعنی زنان نابکار۔ پس روزی جماعتی از بنی اسرائیل بہم آمدہ بودند و تعجب

همی کردند از زهد جریح و عبادت وی . زنی بود پلید کار بغایت حسن و جمال ، گفت اگر شما خواهید من او را بقتنه افکنم ، بنزدیک وی زفت و خویشتن را بروی عرضه کرد ، جریح بوی ننگریست و تن فراوی نداد ، آن زن از نزدیک وی بیرون آمد ؛ شبانی بود که بصومعهٔ اورفتی ، خویشتن را بشبان داد تا از وی بار گرفت ، چون از وی فرزند آمد گفت این فرزند از جریح است ؛ بنوا اسرائیل رفتند و آن صومعه وی خراب کردند و او را بخواری بزیر آوردند و می رنجانیدند ، جریح گفت : ماشائکم ؟ چه رسید شمارا ؟ چه بود که مرا می رنجانید ؟ گفتند : زیت بهذه البغی فولدت منك . این فاجره میگوید از تو فرزند می دارم ! گشت بیارید آن فرزند را ، بیاوردند . جریح دو رکعت نماز کرد آنکه دست بدان طفل زد ، گفت : بالله یا غلام ، من ابوك ؟ بخدای که راست بگوی ای غلام که پدر تو کیست ؟ گفت : پدر من فلان است ، یعنی آن مرد شبان . فاقبلوا علی جریح یقبلونه و یتمسحون به و قالوا : نبی لك صومعتك من ذهب . قال لا ، اعیدوهامن طین کما كانت ، ففعلوا .

«آتانی الکتاب» ای . علمنی الانجیل وانزله علی . «وجعلنی نبیاً» . رسولاً . قول حسن است که عیسی در طفولیت الله تعالی او را عقل داد و بلا و غ داد و کتاب و نبوت داد و در شکم مادر کتاب انجیل بر خواند همچون آدم که الله تعالی او را بیافرید پیغامبر بود ، مکلف و مبعوث بخلق . عیسی (ع) همچنان بود . قال بعضهم ان الله تعالی خلق عیسی علی صفة آدم ، لامن جهة القامة والصورة ولكن من جهة العلم والحكمة ، خلقه عاقلاً ، عالماً لم یحتاج الی تلقین وتعلیم . وروی ان مریم (ع) قالت : كنت اذا خلوت انا و عیسی . حدثنی وحدثته و اذا شغلی عنه انسان ، سبّح فی بطنی و انا اسمع . و قول بیشترین مفسران آن است که عیسی آنچه گفت : «آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً» از نبشته لوح محفوظ خبر داد ، چنانکه پیغامبر را گفتند : متی كنت نبیاً ؟ قال : كنت نبیاً و آدم بین الروح والجسد . یعنی . که پیغامبر خواهم بود والله تعالی مرا کتاب خواهد داد ، چنانکه در لوح محفوظ حکم کرد و نبشت . عکرمه در تفسیر

آیت همین گفت . ای - قضی ذلك فيما قضی ان یؤتینی الكتاب .

« وجعلنی مبارکاً اینما كنت » . ای - آمرأ بالمعروف ، ناهیاً عن المنکر ، معلماً للخیر وقیل - ثابِتاً علی دین الله . واصل البرکة - الثبات ، وقیل برکتها نه کان یحیی الموتی ویشفی المرضى حیث کان . وعن ابی هریره قال : قال رسول الله (ص) : « وجعلنی مبارکاً اینما كنت » قال : جعلنی نفاعاً این اتجهت » . « واوصانی بالصلاة والزکوة » قیل ، الزکوة - صدقة الفطر - وقیل . تطهیر البدن من دنس الذنوب ، ای - امرنی بالطاعة واجتناب المعاصی مدة عمری ، ویحتمل ، واوصانی بان آمرکم بالصلاة والزکوة ، فانی نبی .

« وبرأ بوالدتی » معنی برّ در این آیت طاعت است . ای - جعلنی مطیعاً لأمی . همان است که یحیی را گفت : « برأ لوالدیه » ای - مطیعاً بوالدیه - جای دیگر گفت : « وتعاونوا علی البرّ والتقوی » ، ای - علی الطاعة والتقوی . « کرام بررة » . ای - مطیعین . « ان کتاب الابرار » ، ای - کتاب المطیعین ، « لفی علیین » ان الابرار لفی نعیم » ای - ان المطیعین لله لفی نعیم ، اما آنجا که گفت : « ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا » صلت رحم خواهد ، چنانکه در سورة الامتحان گفت : « ان تبرّوهم » ای - تصلوهم - وقوله تعالی : « ولم يجعلنی جبّاراً شقیّاً » جبّار در قران بر چهار وجه آید : یکی بمعنی قهار . چنانکه گفت : « العزيز الجبّار » ای - القهار لخلق له ما اراد . وقال تعالی : « وما انت علیهم جبّار » یعنی - بم یطرفتهم علی الاسلام . وجه دوم جبّار است بمعنی قتال ، کشنده به بی حق - چنانکه گفت : « واذا بطشتم بطشتم جبّارین » یعنی - اذا اخذتم فقتلتم فی غیر حق ، کفعل الجبابة . وقال تعالی : « ان ترید الا ان تكون جبّاراً فی الارض » ، ای - قتالاً - وکذلك قوله : « یطبع الله علی کل قلب متکبر جبّار » ای - قتال فی غیر حق . وجه سوم جبّار است بمعنی متکبر ، که سر بعبادت حق تعالی فرو نیارد ، چنانکه در این سوره گفت : « ولم يجعلنی جبّاراً » ای - متکبراً عن عبادة الله شقیّاً . وجه چهارم عبارت است از قامت وقوت ، چنانکه در سورة المائدة

گفت : « انّ فيها قوماً جبّارين » یعنی - فی الطول والعظم والقوّة  
 قوله : « والسلام علیّ يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث حیّاً » ای - رزقنی الله  
 السّلامة والکرامة منه فی هذه الاوقات . وقيل کأنّه دعا وسأل السّلامة علی احواله من  
 يوم ولادته الی يوم موته ثم بعته ، وقيل سلّم علی نفسه بامر الله ، وقيل يريد سلام  
 جبرئیل علیه يوم الولادة ، وسلام عزرائیل<sup>(۱)</sup> علیه يوم الموت ، وسلام الملائکة علیه  
 يوم البعث .

«ذلك عیسی بن مریم» ای - الَّذی تقدّم ذکره بالصفة المذکورة ، هو عیسی بن مریم  
 لا کما تصفه النصارى . این است عیسی مریم که گفت : من بندۀ خدایم و پیغامبر او  
 و پرستندۀ او ، نه چنانکه ترسایان صفت او می کنند . « قول الحق » قول کلمه است  
 وحق نام الله تعالی ، عیسی راسخن خویش خواند همچنانکه گفت : « و کلمته القاها  
 الی مریم » از بهر آنکه وی بسخن خدای تعالی و فرمان او زاده بود از مادر ، بی پدر .  
 قول الحق بنصب لام ، شامی و عاصم و یعقوب خوانند ، و نصب او بفعلی مضمّر بود .  
 ای - ذلك عیسی بن مریم الَّذی قال : « قول الحق » یعنی - قوله : « انّی عبد الله » ،  
 و قيل معناه - قال الله قول الحق بما اخبر عن قصة عیسی و امّه . باقی قراء  
 « قول الحق » برفع لام خوانند بر نعت عیسی ، ای - ذلك عیسی بن مریم  
 کلمه الله . این است عیسی مریم سخن خدا . و روا باشد که خبر مبتدا محذوف بود ،  
 ای - هو یرد قول الحق الَّذی فیہ یمترون « ای - یشکون فی امره و فی نبوّته » و هم  
 الیهود یقولون :- انه عن غیر رشفة ، من قولهم . مریت فی الشئ و امتریت فیہ ، اذا شککت  
 فیہ ، و المریق - الشک - وفیل : یمترون - یختصمون . فصار وافیہ فرقاً و احزاباً . روایت  
 کنند از ابن عباس که گفت : ترسایان در عیسی مختلف شدند ، پس از آنکه او را  
 باسمان بردند همه بهم آمدند و چهار کس را برگزیدند از علما و احبار خویش ، و  
 براتباع ایشان و بر قبول سخن ایشان و مذهب ایشان متفق شدند ، و این چهار : یکی



یعقوب است، دیگر نسطور، سوم اسرائیل، چهارم ملکا یعقوب را گفتند: تو چه گوئی در عیسی؟ گفت: هو الله هبط الى الارض ثم صعد الى السماء. نسطور را گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: هو ابن الله اظهره ماشاء ثم رفعه الى عنده. اسرائیل را گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: هو آله واهله وآله وآله. ملکا را گفتند: تو چه گوئی؟ گفت: کذبوا وانما کان عبداً مخلوقاً نبياً. پس آن قوم چهار گروه شدند. هر گروهی اتباع یکی کردند، یعقوبیه، و نسطوریه، و اسرائیلیه، و ملکانیه. رب العالمین گروه ملکانیه را گفت: «منهم امة مقتصدة»، ایشانند که گفتند عیسی روح الله و کلمته و عبده و نبیه. آن است که رب العالمین گفت: «فاختلف الاحزاب من بينهم». پس رب العالمین پاکی و تقدس خویش از زن و فرزند و شریک یاد کرد و گفت:

«ما كان لله ان يتخذ من ولد» ای - ما كان من صفته ان يخذ الولد. وقيل اللام منقولة وتقديره - ما كان الله ليتخذ ولداً فقدّم اللام سبحانه «اذا قضى امرأ» کان فی علمه، «فانما يقول له كن فيكون» كما قال لعيسى «كن» فكان من غير اب.

«وان الله ربّي وربكم» قراءت مجازی و ابو عمرو و رويس از یعقوب فتح الف است تمامی سخن عیسی، یعنی و وصانی بأن الله ربّي وربكم. وقيل؛ «ولان الله» وقيل، «وقضى ان الله ربّي وربكم». باقی قراء، ان الله بكسر الف خوانند معطوفاً علی قوله: «انني عبد الله» یعنی - قال انني عبد الله، وقال ان الله ربّي وربكم، والمعنى - كما انا عبده فانتم عبيده وعلى و عليكم ان نعبد، «هذا صراط مستقيم».

«فاختلف الاحزاب من بينهم» یعنی - من بين الناس، وقيل من بين امم عیسی وقيل، من زیادة، وقيل، هو من الين الذي معناه البعد، ای - اختلفوا فيه لبعدهم عن الحق. «فويل للذين كفروا» فشدّة عذاب لهم. «من مشهديوم عظيم» ای - من حضور يوم القيامة. والمشهد - مصدر مضاف الى ظرف، ای - مشهدهم فی يوم عظيم، وهو اعظم يوم على الخلق.

قوله: «اسمع بهم وابصر» ای - ما ابصرهم بالهدی يوم القيامة واطوعهم للهدی واعلمهم بانّ

عیسیٰ لبس بابن الله ولا ثالث لثلاثة ، ولكن لا ينفعهم ذلك مع ضلالتهم في الدنيا . وهو قوله : « لکن الظالمون اليوم في ضلال مبين » ، تقدیرہ ، هؤلاء الظالمون ، وان كانوا في الدنيا صمًا وبكمًا وعميًا ، فما اسمعهم وابصرهم يوم القيامة اذا كشف الغطاء .

## النوبة الثالثة

قوله : « واذكر في الكتاب مريم » الايات الى آخر القصة.... اين قصه مريم و داستان ولادت عیسی ، دل دادن شکستگانست و سبب آسایش غمگنان ، و اشارت بنواختن غریبان . و مرهم نهادن بر دل سوختگان ، و امید دادن در ماندگان . هر چند که اول همه بلا نمودند و محنت ، بآخر همه ولادیدند و آثار محبت ، اول که بآن خلوتگاه باز رفته بود و پرده بروی خود فرو گذاشته تا کس اورا نبیند ، جبرئیل آمد بصورت جوانی ظریف زیبا برابر بایستاد ، مريم بترسید که تنها بود ، مرد اجنبی دید و جای خالی و راه گریزنه ، تدبیر و حیلت همان دانست که به پناه الله تعالی باز شد و اورا بحق ترسانید و گفت :

« اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا » ای مرد (۱) که قصد من ضعیفه (۲) داری ، آن خداوند که رحمن نام اوست و رحمت او بهمه عالم و بهمه کس رسیده ، دانم که مرا در زینهار خود بدارد و از قصد تو ایمن کند! جبرئیل گفت : مترس! من ندانم که تو پنداشتی! من رسول خدایم، بکاری آمدهام ، مريم پنداشت که فریشته مرگ است است و بقبض روح وی آمده ، گفت : عمرم بسر آمده و اجل در رسیده که بقبض روح آمده ای؟ گفت : نه ، که آمدهام تا ترا بشارت دهم بفرزندی نیکو ، پاک ، هنری ؛ مريم را این سخن عجب آمد ، گفت : « آئی یکون لی غلام ولم یمسنی بشر ؟ » از کجا مرا فرزندى بود؟! و هرگز هیچ بشرى بمن نرسیده و هیچ صحبت نرفته!؟

جبرئیل گفت: باری بدان که آفرینش فرزند نه بمدت و صحبت است، که بقدرت و مشیت است. مریم گفت: هرگز که دید که نباتی بی تخم از زمین بر آمد؟! جبرئیل گفت: اول نباتی که بر آمد بی تخم بقدرت الله تعالی آمد. پس جبرئیل روح عیسی در وی دمید، از آن بار گرفت. چون وقت زادن آمد، در آن بیابان تنها و غریب و بیکس و بی نوا و بی کام، گرسنه و هیچ طعام نه، تشنه و هیچ قطره آب نه، و یک رفیق ساز گار نه، درد ره خاسته و زادن بهیسی نزدیک گشته، رب العزّة میگوید: «فاجاءها المخاض الى جذع النخلة» از بی طاقتی و رنجوری پشت بآن درخت خرما بن باز نهاد، بر غریبی و تنهایی و بی کامی خود می نالید و می گریید که: اکنون پیش مردم چه عذر آرم و چه گویم؟ که این کودک از کجا آوردم؟ و از کجا بار گرفتم؟ و کودک را بچه شویم؟ و او را چه پوشم؟

تنها خورد این دل غم و تنها کشدا گردون نکشد آنچه دل ما کشدا

همی گریست و می گفت: «یالیتنی مت قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً». پس چون درد و اندوه بغایت رسید، سخن بریده گشت، و چشم پر آب شد و دل پر حسرت، و مرگ بآرزو خواست، فرمان آمد بجبرئیل که مریم را دریاب که در غرقابست. جبرئیل (ع) آمد و از بالای سروی ندا کرد، ای مریم! دلتنگی مکن و اندوه مدار، «قد جعل ربك تحتك سرباً»: ای - ولداً سیداً شریفاً و بقولی دیگر عیسی که از مادر جدا شد در زیر آن درخت دانست که مادرش دلتنگ است و رنجور، آواز داد «الا تحزنی» ای مادر دلتنگ و غمگین مباش و مرگ منخواه بآرزو، چه دانی که در این کار چه تعبیه است و چه دولت؟ آخر بگشاید این کار گشاینده کار! «تبارک الله سبحانه - ما کُلّ همّ هو بالسّرم» مریم گفت ای پسر چون دلتنگ نباشم، در این بیابان خشک شربتی آب نه که بیاشام یا بدان طهارت کنم، عیسی (ع) پای بر زمین مالید چشمه آب پدید آمد گفت: گفت: یا امّاه «قد جعل ربك تحتك

سریّا ای مادر ! اینک جوی روان و آب زلال . مریم از آن آب شربت بیاشامید ، و بآن طهات کرد ؛ سکونی دروی پدید آمد ، آرزوی طعامش خاست ، عیسی گفت : «هزّی الیک بجذع النخلة» . گفته اند هفتصد سال بود که آن درخت خشک بی سروبی شاخ در آن بیابان مانده بود ، الله تعالی آنرا نگاه میداشت تا روز ولادت عیسی معجزه وی گرداند ، و فراعالمیان نماید که آن خداوندی که قادر است از چوب خشک رطب آرد ، قادر است که بی پدر عیسی را از مادر در وجود آرد . مریم با آن ضعیفی برخاست ، و دست فرا آن درخت خشک برد ، چون برد ، دست وی بآن چوب خشک رسید ، تر شد و تازه و سبز گشت و بار آورد ، وهم در آن حالت رطب شد و پیش وی بیارید بسروی . الهام آمد که ما قدرت آن داشتیم که بی آنکه تو دست فرا درخت بری و بجنبانی ، رطب پیش تو بیاریم ، لکن خواستیم که ترا در آن جنبانیدن دو کرامت پدید کنیم : یکی آنکه در زادن وضعیفی و بیماری ترا آن قوّت دادیم که درخت بجنبانی ، آن ترا نشان کرامت و صدق بود . دیگر آنکه خواستیم که تا برکت دست تو بدرخت رسد ، درخت بر آور گردد ، تا عالَمیان بدانند که هر که در غم و اندوه ما بود ، دست وی شفاء دردها بود . مریم گفت : ای پسر ، اکنون طعام و شراب راست شد ، اما چون مرا گویند این فرزند از کجا آمد ؟ چه جواب دهم ؟ عیسی گفت : تو دل مشغول مدار که این جواب من خود دهم . جواب آن بود که گفت : «اَنّی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیّا» ربّ العالمین در ازل عالم بود و دانا ، که ترسایان در کار عیسی غلو کنند و او را ابن الله و ثالث ثلاثه گویند ، در حال طفولیت بر خرق عادت بر زبان وی برانند که : «اَنّی عبد الله» تا بر ایشان حجّت باشد و بر فساد قول ایشان دلیل واضح ، و از روی مجادلت با ترسایان گویند ، عیسی بآنچه گفت «اَنّی عبد الله» از دو بیرون نیست : یاراست گفت یا دروغ ، اگر راست گفت قول ترسایان باطل است که هو «ابن الله» و هو الله و اگر دروغ گفت ، آنکس که دروغ گوید ، خدائی را نشاید «آتانی الکتاب و جعلنی نبیّا» بر قول ایشان که گفتند پیغامبر بود و در حال طفولیت مکلف و مبعوث . این آیت در داست بر ایشان که گویند .

استحقاق نبوت بکثرت طاعت است .

از بهر آنکه از عیسی هیچ طاعت و عبادت نیامده بود و ربّ العزّة اورا نبوت داد تا بدانی که ربّ العزّة آنرا که نواخت و کتاب و حکم و نبوت داد ، بفضل خود داد نه بعلت طاعت ، و آنرا که رقم سعادت کشید و اهل محبت گردانید ، بلطف و عنایت خود گردانید نه بوسیلت عبادت . آنرا که قدم بر بساط تقدّم ثابت کرد اگر جهانیان خواهند که خلاف آن بود جز حیبت نصیب ایشان نبود ، و آنرا که بسیاط سیاست از بساط دین بیفکند اگر عالمیان خواهند که بضدّ آن پیدا کنند نتوانند .

« وجعلنی مبارکاً اینما کنت » . کان من برکاته ، اغاثة الملهوف و اعانة الضعیف و نصرة المظلوم و مواساة الفقیر و ارشاد الضّال و النصیحة للمخلوق و کفّ الاذی عنهم و تحمّل الاذی منهم .

قوله : «والسلام علیّ» یوم ولدت . چند فرق است میان محمد مصطفی حبیب الله و میان عیسی روح الله . عیسی خود را گفت : «والسلام علیّ» و مصطفی عربی (ص) شب قرب و کرامت ، بر مقام قباب قوسین از حضرت ذی الجلال ، بنعت اکرام و افضال این کرامت یافت که : «السلام علیک ایّها النبی و رحمة الله و برکاته» . و گفته اند : «والسلام علیّ» یوم ولدت ، سلام اینجا بمعنی سلامتست - ای - سلامت علیّ یوم الولادة ممّا نسبته الیّ النصارى فی مجاوزة الحدّ فی المدح ' و ممّا وصفتنی به الیهود من الذمّ ، فلست کما قالت الطائفتان جمیعاً . تبرئه ساحت خویش میکند که از گفتار دو طایفه بیزارم و پاک ، از گفتار ترسایان که در مدح من غلوّ کردند ، و از گفتار جهودان که در ذمّ من شروع کردند . «ویوم اموت» ، و روز مرگ امیدوارم که دین سلامت پایان برم ، و فضل و نعمت الله بر خود تمام بینم . «ویوم ابعث حیّاً» و روز رستاخیز بجای ملامت سلامت بینم ، و از احوال رستاخیز خلاص و نجات یابم . روی ابو سعید الخدری قال : قال رسول الله (ص) : «انّ عیسی بن مریم ارسلته امّّه الی الکتاب ، فقال له المعلم : قل بسم الله . فقال عیسی ، الباء - بهاء الله ، والسين - سناء الله ، والمیم - ملک الله .



و عن محمد بن علی الباقر (ع) قال: لَمَّا وَلِدَ عِيسَى كَانِ ابْنُ يَوْمٍ كَأَنَّهُ ابْنُ شَهْرٍ، فَلَمَّا كَانِ ابْنُ تِسْعَةِ أَشْهُرٍ، اخْذَتْ وَالِدَتُهُ بِيَدِهِ وَجَاءَتْ بِهِ إِلَى الْكِتَابِ وَاقْعَدَتْهُ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤَدِّبِ فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ: قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. فَقَالَ عِيسَى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ لَهُ الْمُؤَدِّبُ: قُلْ أَجِدْ. فَقَالَ عِيسَى: الْآلِفُ - آلاءُ اللَّهِ، الْبَاءُ - بِهْجَةُ اللَّهِ، وَالْجِيمُ - جَلَالُ اللَّهِ، وَالْدَّالُّ - دِينَ اللَّهِ. هُوَز - الْهَاءُ - هُوَّةُ جَهَنَّمَ وَهِيَ الْهَآوِيَّةُ، وَالْوَاوُ - وَيْلٌ لِّأَهْلِ النَّارِ، وَالزَّآءُ - زَفِيرُ جَهَنَّمَ. حَطَّتِي - حَطَّتِ الْخَطَايَا عَنِ الْمُسْتَغْفِرِينَ. كَلَمَن - كَلَامُ اللَّهِ لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ. سَعْفَص - صَاعٌ بِصَاعٍ. وَالْجَزَاءُ بِالْجَزَاءِ. فَقَالَ الْمُؤَدِّبُ لَأَنَّهُ: خَذِي بِيَدِهِ فَلَا حَاجَةَ لَهُ إِلَى الْمُؤَدِّبِ. وَعَنْ يَعْلَى بْنِ شَدَادٍ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ: «لِيُخْرِجَنَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ النَّارِ بِشَفَاعَةِ عِيسَى مِثْلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». وَعَنْ سَفِيَّانٍ قَالَ: قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ: تَقَرُّ بَوَالِي اللَّهِ، يَبْغُضُ أَهْلَ الْمَعَاصِي، وَالتَّمَسُّوْا رِضْوَانَهُ بِالتَّبَاعِدِ مِنْهُمْ، قَالُوا: فَمَنْ نَجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يَذْكُرُ كَرَمَ اللَّهِ رُؤْيَيْتَهُ وَبِرْغَبِكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُو يَزِيدُ فِي فِهْمِكُمْ مَنْطِقَهُ.

روایت کرده اند که عیسی (ع) سیاحی کردی. وقتی در بیابانی میشد، باران در ایستاد، خود را جای پوشش طلب کرد نیافت، روباهی را دید که از زخم باران در سوراخ خویش میشد، عیسی بگریست گفت: یارب جعلت لهذا الشعب كَثَاوَلَمْ تَجْعَلْ لِي! بار خدایا این روباه را جای پوشش و آرامگاه دادی این ساعت و مرا ندادی! وحی آمد که یا عیسی میخواهی جائی که بدوبازشوی؟ گفت خواهم، گفت در این وادی شو که آنچه میخواهی یابی، عیسی در وادی شد، پیری را دید که در نماز بود، آن پیر چون عیسی را بدید، نماز خویش تمام کرد. آنکه بدست اشارت کرد که ماذا تريد؟ چه میخواهی؟ عیسی گفت مرا باران گرفت، جائی طلب کردم که بدوباز شوم، اینجام نشان دادند، پیر خطی گرد خود در کشیده بود و در آن دایره نماز میکرد و هیچ قطره باران بوی نمیرسید. عیسی را گفت: قدم در این دایره نه تا باران بتو نرسد. همچنان کرد، پیر بسر نماز باز شد. عیسی در کار آن پیر تأمل میکرد و باران که بوی نمی رسید از آن تعجب همی کرد. چون سلام باز داد گفت: یا شیخ ما قُصْتُكَ؟

قصه خویش بگو و از حال خویش مرا خبر ده . پیر گفت : من وقتی گناهی کردم ، اکنون چهل سال است تا از آن گناه توبه میکنم و از حق تعالی عذر میخواهم . عیسی گفت : آن چه گناه است؟ پیر گفت : گناهی که الله تعالی بر من پیوشید و ستر کرد تو چه پرسی از آن؟ من آن گناه با کس نگویم مگر که پیغامبری را بینم از پیغامبران خدای و با وی بگویم . عیسی گفت : پس من پیغامبر خدایم عیسی مریم - بامن بگوی ! گفت : ای عیسی وقتی بر درگاه رب العزّة فضولی کرده ام . کاری را که الله تعالی خواسته بود و رانده و کرده ، گفتم لیتهم یکن ، فانا استغفر الله منه منذ اربعین سنة . فارسل عیسی عینیہ بالدموع فقال : ائی اری اخی هذا یستغفر من ذنب لم یخطر لی ببال .

### ۳- النوبة الاولى

قوله تعالی : « واذرهم يوم الحسرة » بیم نمای ایشانرا از روز نفریغ . (۱)  
 « اذقنی الامر » آنکه که [خلق را بر سر دو راه گسیل کنند] کار [میان گرویده و ناگرویده] بر گزارند . « و هم فی غفلة » و ایشان در غفلتند [چون نا آگهان] « و هم لا یؤمنون » (۴۹) و ایشان نمیگروند .

« انا نحن نرث الارض » مائیم که زمین را [از اهل زمین] میراث بریم  
 « و من علیها » و بازماندگانرا [از مردگان میراث بریم] « و الینا یرجعون » (۴۰)  
 و همه را با ما آرند .

« و اذکر فی الكتاب ابراهیم » و یاد کن در این نامه ابراهیم را ، « الله کان صدیقاً نبیاً » (۴۱) که او راستی بود راست رو ، راست کار ، راستگوی پیغامبر .  
 « اذ قال لایه » آنکه که پدر خویش را گفت : « یا ابت » ای پدر « لم تعبد ما لایسمع و لایبصر ؟ » چرامی پرستی چیز را که نشنود و نه بیند ؟ « و لایغنی عنک شیئاً ؟ » (۴۲) و ترا سود ندارد و بکار نیاید هیچیز ؟

« یا ابت » ای پدر ای « انّی قد جاء نى من العلم ما لم یأتک » بمن آمدازدانش آنچه بتو نیامد « فاتبعنّی » برپی من رو [ و با من باش ] « اهدک صراطا سوّیا . » (۴۳) تا راه نمایم ترا براه راست درست .

« یا ابت » ای پدر ای « لا تعبد الشیطان » دیورا میپرست ، « ان الشیطان کان للرحمن عسیا . » (۴۴) که دیو در رحمن عاصی است .

« یا ابت انّی اخاف » ای پدر میترسم من « ان یمسّک عذاب من الرحمن » که بتو رسد عذابی از رحمن « فتکون للشیطان ولیا . » (۴۵) تا بکام دیو شوی و از کسان وی .

« قال » گفت پدر « اراغب انت عن آلهتی یا ابراهیم ؟ » باز می خواهی ایستاد از خدایان من ای ابراهیم ؟ « لان لم تنقه » اگر باز نایستی [ از دشنام دادن خدایان من ] « لارجمّک » دشنام دهم ترا و سنک سار کنم « و اهجر نى ملیا . » (۴۶) « فرابر از من یکچندی .

« قال سلام علیک » ابراهیم گفت بریدم ، اینک رفتم « سأستغفر لک ربّی » آری هنگامی آمرزش خواهم ترا از خداوند خویش ، « انّه کان بی حفیّا . » (۴۷) « او بمن مهربانست و مرا نیکخواه .

« واعتزلکم » جدائی جویم از شما ، [ و کران گیرم ] « و ما تدعون من دون الله » و از آنچه می خدای خوانید فرو از الله تعالی « و ادعوا ربّی » و خداوند خویش را خوانم « عسی الا اکون بدعاء ربّی شقیّا . » (۴۸) « مگر که من با پرستیدن خداوند خویش و خواندن وی بد بخت نمایم .

« فلما اعتزلهم » چون کران گرفت از ایشان ، « و ما یعبدون من دون الله » و از آنچه می پرستیدند فرود از الله تعالی ، « و هبنا له اسحق و یعقوب » بخشیدیم او را اسحق و یعقوب ، « و کلا جعلنا نبیا . » (۴۹) « و همه را پیغامبران کردیم

« و وهبنا لهم من رحمتنا » و ایشانرا از رحمت خویش بخشیدیم « و جعلنا لهم

لسان صدق علیاً<sup>(۵۰)</sup> و ایشان را سخن نیکو و ستایش و آواء بلند دادیم  
[در این جهان].

« و اذ کر فی الکتاب موسیٰ » و یاد کن در این نامه موسیٰ را، « انه کان مخلصاً »  
که او گزیده‌ای بود پاک کار، [پاک ستایش] « و کان رسولا نبیاً »<sup>(۵۱)</sup> و مارا فرستاده‌ای  
بود پیغامبر.

« و نادیناه » خواندیم او را و آواز دادیم، « من جانب الطور الایمن » از سوی طور  
[کوه با آئین و یمن] از سوی راست، « و قرّ بناه نجباً »<sup>(۵۲)</sup> و نزدیک کردیم او را به مرازی (۱)  
« و وهبنا له من رحمنا اخاه » و بخشیدیم او را از رحمت خویش برادر او،  
« هرون نبیاً »<sup>(۵۳)</sup> هرون [یاری و وزیر] پیغامبر.

« و اذ کر فی الکتاب اسمعیل » و یاد کن در این نامه اسمعیل را، « انه کان  
کان صادق الوعد » که او مردی راست وعده بود، « و کان رسولا نبیاً »<sup>(۵۴)</sup> و  
فرستاده‌ای بود پیغامبر.

« و کان یأمر اهله بالصلاة والزکوة » و کسان خویش را بنماز و زکوة همی فرمود،  
« و کان عند ربّه مرضیاً »<sup>(۵۵)</sup> و او نزدیک خداوند خویش پسندیده بود.

« و اذ کر فی الکتاب ادریس » و یاد کن در این نامه ادریس را، « انه کان  
صدیقاً نبیاً »<sup>(۵۶)</sup> که او راستی بود راست رو راست گوی پیغامبر.

« و رفعناه مکاناً علیاً »<sup>(۵۷)</sup> برداشتیم او را جایگاهی بلند.

« اولئک الذین انعم الله علیهم » ایشان آنند که الله تعالی با ایشان نیکوئی  
کرد و برایشان نعمت نهاد، [و ایشان را بنواخت] « من النبیین من ذریة آدم » از  
پیغامبران از نژاد آدم، « و ممن حملنا مع نوح » و از ایشان که برداشتیم ایشان را با  
نوح، « و من ذریة ابراهیم و اسرائیل » و از نژاد ابراهیم و اسرائیل، « و ممن  
هدینا و اجبتنا » و از ایشان که مارا نمودیم و بر گزیدیم، « اذا تلی علیهم آیات

الرَّحْمَنُ» چون برایشان خواندند دید سخنان رحمن و پیغامهای او. «خَرُّوا سَجْدًا وَبُكْيًا» (۵۸) بسجود افتادندی سجود بران و گریان.

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» و در رسید از پس ایشان پسینها [بترینان] «اضاعوا الصلوة» نماز بگذاشتند [از اوّل وقت] «وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» و بر پی آرزوهای حویش ایستادند. «فَمَوْفٍ يَلْقَوْنَ غِيًّا» (۵۹) آری بینند کار تباه [و عذاب دوزخ]. «الْأَمَنُ تَابَ وَآمَنَ وَاعْمَلَ صَالِحًا» مگر آنکس که با پس آید و بگردد و نیکی کند، «فَاُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» ایشان آنند که ایشان را در بهشت آرند. «وَلَا يَظْلَمُونَ شَيْئًا» (۶۰) و از پاداش ایشان چیزی نکاهد.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: «وانذرهم يوم الحسرة» الانذار-اعلام مع التّخويف، والحسرة- الندامة على الفأث. معنی حسرت غایت اندوه و کمال غم است، که دل را شکسته و کوفته کند، یعنی- يدع القلب حسیراً. روز قیامت روز حسرت خواند لانه يتحسّر فيه کلّ مفرط في الطاعة على تفریطه، و کلّ من كب المعصية على معصيته. معنی آنست که ای محمد! امت خود را بیم ده و بترسان از روز قیامت، که خلق در آن روز بغایت اندوه و شکستگی و در ماندگی باشند، یکی بتقصیر در طاعت، یکی بارتکاب معصیت. قال ابن عباس: قوله «يوم الحسرة»، هذا من اسماء يوم القيامة عظمه الله و حدّره عباده. «ادقضى الامر» فرغ من الحساب و ادخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار و ذبح الموت. روى ابو سعيد الخدری رضی الله عنه قال: قال رسول الله (ص): «اذا استقرّ اهل الجنة في الجنة و اهل النار في النار، جيئى بالموت في صورة كبش املح، فيوقف بين الجنة و النار، فينادى يا اهل الجنة فيشرّئبون و ينظرون، ثم ينادى يا اهل النار، فيشرّئبون و ينظرون، فيقال أتعرفون هذا؟ هذا الموت. و ليس فيهم الا



من يعرفه ، فيذبح بين الجنة والنار ، ثم يقال يا اهل الجنة خلود لاموت فيه  
 و يا اهل النار خلود لاموت فيه. ثم قرأ رسول الله (ص) « وانذرهم يوم الحسرة » .  
 و فی روایة ابوهريره قال : قال رسول الله ( ص ) . « يؤتى بالموت يوم القيامة  
 فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة ! فيطمعون خائفين و جليين ان يخرجوا من  
 مكانهم الذي هم فيه ، فيقال هل تعرفون هذا ؟ فيقولون نعم يا ربنا هذا الموت ، ثم يقال يا  
 اهل النار ! فيطمعون فرحين مستبشرين رجاء ان يخرجوا من مكانهم الذي هم فيه ، فيقال هل  
 تعرفون هذا ؟ فيقولون نعم يا ربنا هذا الموت ، فيذبح على الصراط ، ثم يقال ، خلود فلا موت .  
 فيزداد اهل الجنة فرحاً الى فرحهم ويزداد اهل النار حزناً الى حزنهم » . وعن ابن مسعود  
 قال : ليس من نفس الا و هي تنظر الى بيت في الجنة و بيت في النار ، وهو « يوم الحسرة »  
 ويرى اهل النار البيت الذي في الجنة ، ثم يقال لو عملتم ، فتأخذهم الحسرة . ويرى اهل الجنة  
 البيت الذي في النار ، فيقولون لولا ان من الله عليكم

قوله : « وهم في غفلة » ای - هم اليوم في غفلة . اين غفلت بمعنی تغافل است .  
 میگوید امروز درد دنیا خوشتن را غافل میسازند از کا آخرت و بدان ایمان می نیارند ،  
 فذلك قوله : « وهم لا يؤمنون » ای - لا یصدقون به .

« انا نحن نرث الارض ومن عليها » ای - نمیتهم فیبقی الرب سبحانه فی رثتهم .  
 معنی وراثت در لغت آنست که ملک مورث بوفات وی با وارث نشیند ، و وراثت حق تعالی  
 نه باین معنی است که آسمان و زمین و هر چه در آن همه ملک و ملک الله تعالی است ، همه  
 آفریده و نو کرده و ساخته او ، نه از کسی خریده و یافته یا از دیگری بوی رسیده ، پس  
 معنی آیت آنست که جهانیان و جهانداران را برداریم و خلق را جمله بمیرانیم و ولایت  
 داشت و امر و نهی ایشان بمرگ بریده گردانیم ، تا دنیا از خلق خالی شود و جر مالک  
 حقیقی و خدای باقی نماند ، « والینا یرجعون » یردون فنجازیهم جزاء وفاقاً . و قرأ یعقوب  
 « یرجعون » بفتح الیاء و کسر الجیم .

« واذکر فی الكتاب » ای - اذکر یا محمد لقومک و امتک فی القرآن الذی

انزل عليك قصة ابراهيم مع ابيه ليكون دليلاً على صحة نبوتك . « انه كان صديقاً »  
كثيراً الصدق . « بنياً » رسولاً ينبي عن الله بالوحي .

« اذ قال لايه » و هو يعبد الصنم : « يا بت لم تعبد ما لا يسمع » الدعا ،  
« ولا يبصر » العبادة ولا يدفع عنك مضرة ولا مكروهاً . رب العالمين ابراهيم (ع) را  
پسندید و او را بستود بانکار که نمود بر بت پرستی پدر . معنی آنست که : ای محمد (ص) قوم  
خود را خبر ده از قصه ابراهیم ، آن مرد پیغامبر راستگوی راست رو که پدر خود را گفت ،  
آز بت پرست : « لم تعبد ما لا يسمع ولا يبصر » چرا پرستی بتی که سمع ندارد و بصر ندارد ؟  
نه سمع دارد که دعای تو شنود ، نه بصر دارد که عبادت تو بیند . این دلیلی ظاهر است که  
خداوند عالم معبود جهانیان و آفریدگار همگان ، اورا سمعست و بصر . سمیع بسمع ،  
بصیر ببصره . شنوائی است که همه آوازه ها شنود و بشنوائی خود همه رازها رسد .  
بینائیت که بهیچ بیننده نماند ، پوشیده و دور چون آشکارا و نزدیک بیند . « ولا يغني عنك  
شيئاً » قيل لا يدفع عنك عذاب الله . چرا بت پرستی که فردا عذاب الله تعالی از تو بار  
نتواند داشت ؟

« يا ابت اني قد جاءني من العلم » یعنی من الوحي . « ما لم يأتك » وقيل اتاني الله من  
علم التوحيد ومعرفة الله ، ومن علم ما يكون بعد الموت و من استحقاق الكافر عذاب الله .  
« ما لم يأتك » ای پدر از وحی خدای تعالی بمن آن آمد که بتو نیامد ، و من آن دانم  
که توندانی از علم توحید و معرفت خدا ، و من دانم که فردا کافر را و بت پرست را  
عذاب کنند و تومی ندانی . باری بر پی من رو و اتباع من کن تا دلائل توحید بر تو  
روشن کنم ، و راه دین پسندیده بتو نمایم . « اهدك صراطاً سوياً » یعنی دیناً عدلاً و  
هو الاسلام . معنی سوی در آیت عدلست همچنانکه در سورة الملك گفت : « أفمن يمشي  
مكباً على وجهه اهدى من يمشي سوياً » ای - عدلاً مهتدياً على صراط مستقيم .

اما آنچه در اول سورة گفت حکایت از جبرئیل « فتمثل لها بشر سوياً » آن تسویت

خلق است بر صورت بشر، همچنانکه در صفت آدم گفت: «ثم سوّيه و نفخ فيه من روحه». ای - اسوی خلقه.

«یا ابت لا تعبد الشیطان» عبادة الشیطان - طاعته فی تکفیر و اضلاله، يقول لا تطعه فیما یأمرك، «ان الشیطان کان للرحمن عصیاً». العصی والعاصی واحد، العصی فی المعنی اکثر و کان اینجا زیادت است آنرا معنی نیست، و گفته اند کان بمعنی صار است.

«یا ابت» بفتح در هر چهار حرف، قراءت شامی است و شرح آن و وجه آن در سورة یوسف رفت. «انی اخاف» این خوف بمعنی علم است چنانکه آنجا گفت: «فان خفتهم الا یقیموا حدود الله» والمعنی انک اعلم ان مت علی ما انت علیه، «ان یمسک عذاب من الرحمن». و قیل معناه اخاف ان لا تقبل منی نصیحتی فیعذبک الله. «فتکون للشیطان ولیاً» قرینا فی النار تلیه و یلیک. ای پدر می ترسم نصیحت من نپذیری و آنکه الله تعالی ترا عذاب کند و در دوزخ قرین شیطان باشی. آنکه پذیرا و جواب داد:

«أراغب انت عن آلهتی یا ابرهیم؟» این استفهام بمعنی انکار است، یعنی أترغب عن عبادتها و تمیل عنها؟ ای ابراهیم از عبادت بتان می برگردی و می تنگ داری و طعن کنی و مرا امر و نهی میکنی؟ «لئن لم تنته» عن مقالک و امری و نهی «لأرجمنک» و اگر ازین سخن برنگردی و این امر در باقی نکنی من ترا سنگسار کنم و هلاک و قیل «لأرجمنک» ای - لا شتمنک یقال فلان یرمی فلاناً و یرجم اذا شتمه، و منه قوله سبحانه. «والذین یرمون المحصنات».

رجم در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی قتل، چنانکه در سورة یس گفت: «لنرجمنکم» یعنی لنقتلکم، و در سورة الدخان گفت: «و انی عدت برئی و ربکم ان ترجمون» یعنی تقتلون، و در سورة هود گفت: «ولو لارھطک لرجمناک» ای - قتلناک. و وجه دوم رجم است بمعنی شتم، چنانکه درین سورة گفت: «لئن لم تنته لأرجمنک» ای - لا شتمنک. و وجه سوم رجم است بمعنی رمی، چنانکه گفت: «وجعلناها رجوماً للشیاطین» یرمون بها. و وجه چهارم رجم است بمعنی ظن، چنانکه در سورة الکهف گفت: «رجما بالغیب» یعنی

رمياً بالظن وجه پنجم رجم است بمعنی لعن در صفت شیطان «فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم». ای- الملعون.

قوله: «واهجرنی ملیاً» یعنی زماناً طویلاً، يقال تملّ حبیبك ای- عش معه دهرأً .  
و منه قيل الليل والنهار ملوان، و قيل «واهجرنی ملیاً» ای- سلیمأً صحیحأً قبل ان  
يلحقك مكروه .

«قال سلام علیکم» این سلام تودیع است کنایت از بیزاری وجدائی و هجرت،  
چنانکه تو از کسی فراببری و از وی بر گردی گوئی، سلمت علی فلان و کبرت  
علیه. وقيل سلام عليك ای- سلمت منی لالصیبك بمكروه، وهذا جواب الجاهل كقوله:  
«و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً».

«سأستغفر لك ربی» یعنی ان تبت و آمنت. معنی آنست که آمرزش خواهم ترا از  
خداوند خویش اگر شرایط استغفار بجای آوری، یعنی که از شرك توبه کنی و بوحدانیت  
الله تعالی ایمان آری، و گفته اند ابراهیم (ع) که این سخن میگفت نمی دانست که  
استغفار از بهر مشرك محظور است و هنوز آیت نهی نیامده بود پدر را وعده استغفار داد بر  
امید اجابت، پس تا پدر زنده بود امید داشت که الله تعالی ویرا ایمان دهد، بدان امید  
از بهر او آمرزش میخواست، پس چون کافر مرد استغفار بگذاشت و نیز آمرزش نخواست.  
«انه كان بی حفیاً» ای- باراً لطیفأً محسناً. و قيل الحفی- العالم، المستقصی عن الشیء  
استخبارأً. يقال تحفی به اذا اكرمه. ای- کان یجیبنی اذا دعوته.

«و اعتزلکم» هذا تفسیر السلام. «و ما تدعون من دون الله» الدعاء فی هذه الایة  
بمعنی العبادة. يقول افارقکم و افارق ما تعبدون من اصنامکم، «و ادعوربّی» ای- اتفرد  
بعبادة ربّی. «عسی الا اكون بدعاء ربّی» ای- بعبادة ربّی. «شقیأً» کما شقیتم انتم  
بعبادة الاصنام و یرید انه یتقبل عبادتی و یشیبنی علیها، والشقاء بالدعاء- ترك اجابة الداعی.

«فلما اعتزلهم و ما یعبدون من دون الله و هبنا له اسحق و یعقوب» چون ابراهیم  
از قوم خویش و از بتان و بت پرستان هجرت کرد و روی بما نهاد او را فرزند بخشیدیم:

اسحق وازپس اسحق یعقوب و همه را پیغامبر کردیم . ابراهیم و اسحق و یعقوب . تا عالمیان بدانند که بر الله تعالی هیچکس زیان نکند و مرزدهیچ نیکو کار ضایع نکند . رب العالمین در این آیت مَثّت نهاد بر ابراهیم (ع) که او را فرزند بخشیدیم ، دلیلیست که فرزند صالح نعمتی باشد از الله تعالی بر بنده ، و آنچه گفت : « انما اموالکم و اولادکم فتنة » اگر چه مخرج آن عامّتست معنی آن خاصّتست ، که فرزند طالح خواهد نه صالح محال باشد که الله بر ابراهیم مَثّت نهد به بخشیدن فرزند و آنکه فرزند بروی فتنة باشد ، و از اینجا گفت پیغامبر (ص) : « نعم الولد الصالح للرجل الصالح » .

« فلما اعتزلهم » این عزلت ابراهیم هجرت وی است از زمین عراق از کوثری بسوی شام ، و اول که بشام فرو آمد بشهر حرّان فرو آمد ، و آنجا ساره را بزنی کرد ، و ساره دختر ملک حرّان بود بقول سدّی ، و بقول بعضی مفسران دختر هاران بود عمّ ابراهیم ، و ابراهیم مدتی در حرّان بماند پس قصد مصر کرد و باوی لوط پیغامبر بود و ساره . و این هجرت آنست که الله تعالی گفت : « فآمن له لوط » و قال : « انّی مهاجرٌ الی ربّی » پس از مصر بیرون آمد و لوط به مؤتفکات فرو آمد و ابراهیم بزمین فلسطین . « و کلاًّ جعلنا نبیّاً » ای - جعلنا کلّ واحد منهم نبیّاً .

« و وهبنا لهم من رحمتنا » المال والولد والنبوة . « وجعلنا لهم لسان صدق علیّاً » ای - بقینا لهم الثناء الحسن ، والذکر الرفیع فی کلّ الادیان . این آنست که هر گروهی بر هر دین که باشند ابراهیم (ع) را ثنا گویند ، و او را دوست دارند ، و بنبوت وی اقرار دهند ، همانست که جائی دیگر گفت : « واجعل لی لسان صدق فی الاخرین » ای - القول بالحکمة والخیر ، وسمّی القول لساناً لانه باللسان یکون .

« واذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصاً » مسلماً مؤحداً مطیعاً لله ، خالصاً غیر مرأء . وقرأ الکوفیون ، مخلصاً بفتح اللام ای - نبیّاً مختاراً اخلصه الله . « وکان رسولاً نبیّاً » مرسل بالوحي رفیع الشأن .

« و نادیناه » ای - دعوانه و کلمّناه لیلة الجمعة . « من جانب الطور الايمن » الطور -



جبل بين مصر ومدين . والايمان - اليمين . وهويمين موسى وذلك حين اقبل موسى من مدين يريد مصر ، فنودی من الشجرة وكانت في جانب الجبل على يمين موسى . موسى از مدين برفته وروی بمصر نهاده که نداء حق شنيد از جانب درخت از کران کوه از سوی راست موسى . « وقرّبناه نجياً » قال ابن عباس : اذنى حتى سمع صوت القلم . وفي رواية ، حتى سمع صريف القلم الذي كتب به التوراة . وفي رواية ، قرّبهُ الربّ اليه حتى سمع صرير القلم حين كتب التوراة في اللواح . و قال السّدى : ادخل في السماء فكلم . وقيل « وقرّبناه نجياً » اي - رفعناه من سماء الى سماء ومن حجاب الى حجاب حتى لم يكن بينه وبين العرش الا حجاب واحد . وعن مجاهد في قوله : « وقرّبناه نجياً » قال بين السماء السابعة وبين العرش سبعون ألف حجاب : حجاب نور ، وحجاب ظلمة ، وحجاب نور ، وحجاب ظلمة ، فمزال موسى يقرب حتى كان بينه وبينه حجاب . فلمّا رأى مكانه وسمع صريف القلم قال : « رب ارني انظر اليك » ، وعن الربيع بن انس قال : مكث على الطور اربعين ليلة و انزل عليه التوراة في اللواح ، وكانت اللواح من برد . فقرّبهُ الربّ نجياً وكلمه وسمع صريف القلم ، وذكر أنّه لم يحدث حدثاً في الاربعين ليلة حتى هبط من الطور . والنّجى هو الذي ينجيك و تنجيه ، الواحد والجماعة فيه سواء . قال الله تعالى : « خلصّوا نجياً » . يقال ناجيته و نجيته و انتجيته ، قوم نجى وقوم نجوى . يقول الله تعالى : « واذهم نجوى » . وقيل هو مشتق من النجوة وهي الارتفاع . ونجياً نصب على الحال .

« ووهبنا له من رحمتنا » اين اجابت دعاء موسى است که وزارت هرون بدعا خواسته بود و گفته : « واجعل لي وزيراً من اهلي هرون اخي » اي - « جعلنا اخاه هرون نبياً نعمة ممّا على موسى » .

« واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد » يعنى - يصدق اذا وعد ويفي اذا ضمن ، وقيل الصّادق بمعنى المصدوق اي - كان مصدوق الوعد ، مفسّران گفتند : پيغامبران همه راست وعده بودند ، اما تخصيص وى بذكر از آن بود که باکسى وعده نهاده و سه روز در آن مقام در انتظار بنشست و بقول كلبى يك سال . « وکان رسولاً نبياً »

بعثه الله الى جرهم .

اسماعيل بن ابراهيم پیغامبری بود مرسل، فرستاده الله تعالی به جرهم، قبیله ای بود از قبائل عرب و قوم وی بودند، و از ایشان زن خواست و زبان ایشان داشت . قال عطاء بن ابی رباح : لم يتكلم بالعربیّة من الانبياء الا خمسة : هو و صالح و اسمعيل و شعيب و محمد صلی الله علیهم اجمعین . وعن ابی جعفر قال : ان الله عزّ و جلّ الهم اسمعيل العربیّة و ترك اسحق علی لسان ابيه .

« و كان يأمر اهله » الاهل هیهنا هم القوم الذین آمنوا به من ذوی القربی و غیرهم ، کقوله مخبراً عن لوط : « رب نجّنی و اهلی » یعنی و من آمن بی ، و كذلك فی قوله : « قلنا احمل فیها من کلّ زوجین اثین و اهلك » . و یقال لاهل مکه اهل الله لانهم سکان حرمة و بیته ، و یقال لحفظة القران اهل الله . و اهل کلّ شیئی هو الذی یتحقّقه ، قال الله تعالی : « هو اهل التقوی و اهل المغفرة » .

« بالصلوة و الزکوة » ای - بالصلوة و الزکوة المفروضة علیهم فی شریعته . « و كان عند ربّه مرضیاً » لانه قام بطاعته .

« و اذ کرفی الکتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیاً » . ادریس جدّ پدر نوح است ، نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ و میان ادریس و میان آدم پنج پدرست و هو : اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن یانش بن شیت بن آدم . بقولی دیگر چهار پدر است میان ایشان : اخنوخ بن مهلائیل بن انوش بن شیت بن آدم . و نام ادریس بیک قول الیاس است بیک قول اخنوخ و هو الاصح . و سمی ادریس لکثرة درسه الصحف المنزلة علیه . و قیل ادراسین . رب العزّة سی صحیفه بوی فرو فرستاد و بروایتی پنجاه صحیفه ، و از بس که آنرا درس کرد او را ادریس گفتند . اوّل کسی که خیاطت کرد و جامه دوخته پوشید او بود . و كانوا یکتسون قبل ذلك الجلود . و اوّل کسی که خط نبشت بقلم او بود . و اوّل کسی که در نجوم و علم حساب نظر کرد او

بود . سدی گفت : اوّل پیغامبری که ربّ العزّة بخلق فرستاد از زمین پس از آدم و شیث ادریس بود . و عمل وی در طاعت الله تعالی هر روز چندانی بود که اعمال همه خلق ، و تحمید وی این بود : الحمد لله ربّ العالمین کما ینبغی لکرم وجهه ، و عزّ جلاله . و او را بآسمان برد زنده ، چنانکه عیسی را بآسمان بردند ، بقول بعضی مفسران در آسمان چهارم است زنده ، و بقول بعضی در بهشت است . مصطفی (ص) گفت : «لما عرج بی الی السماء اتیت علی ادریس فی السماء الرابعة» . و گفته اند چهار پیغامبر اکنون زنده اند ، دودر زمین و دو در آسمان : الیاس و خضر در زمین ، و عیسی و ادریس در آسمان . و علماء تفسیر را خلافت که : سبب رفع وی بآسمان چه بود ؟ ابن عباس گفت و جماعتی مفسران که : ادریس وقتی بصحرا رفت بوقت هاجره ، آفتاب بروی تافت و از حرارت و تیزی گرمارنجور گشت گفت : من یکساعت طاقت نمیدارم ، آن فریشته که پیوسته آنرا بر میدارد و با وی است چون طاقت می دارد ، شفقت برد گفت : یارب خفف عنّی حملها من حرّها وثقلها . ربّ العزّة دعاء وی در حق فریشته اجابت کرد و آن بار گران بروی سبک شد و تبش آن کم گشت ، فریشته گفت : بار خدایا این حکم چیست و از کجا این قضا کردی ؟ گفت : بدعاء بنده من ادریس . گفت بار خدایا مرا بنزدیکوی فرود آر و میان ما دوستی پدید کن . فریشته دستوری یافت و بر ادریس آمد ، ادریس گفت من دانم که تو از مهینان فریشتگانی و ترا بنزدیک ملک الموت آبرویست ، و سخن تو بروی روان ، از بهر من شفاعت کن تا قبض روح من در تأخیر نهد و روز گاری مرا فرو گذارد تا در شکر و عبادت الله تعالی بیفزایم . فریشته او را بر پر خویش گرفت و بر آسمان برد و او را بنشانند آنجا که مطلع آفتابست ، و خود پیش ملک الموت رفت و گفت مرا بتو حاجتی است ، دوستی از فرزندان آدم نام وی ادریس مرا بتو شفیع آورده که اجل وی روز گاری در تأخیر نهی . ملک الموت گفت این حکم در من نیست و در اجل خلق تقدیم و تأخیر نیست ، اما اگر خواهی او را از مرگ خویش خبر دهم تا باری بساز کار (۱) آن روز مشغول شود . پس ملک الموت در دیوان عمر

وی نظر کرد و بآن فریشته گفت تو در حق کسی سخن میگوئی که از عمر وی بس چیزی نمانده و وفات وی آنجا رسد که مطلع آفتابست . فریشته گفت او در مطلع آفتاب نشسته است و این ساعت من از نزدیک وی آمدم ، **ملك الموت** گفت چون تو باز گردی او را زنده نیابی چون فریشته باز آمد ، ادریس <sup>(ع)</sup> را دیدرفته و روح وی بالله تعالی رسیده . وعن كعب: انّ ادریس كان له صديق من الملائكة فقال له، كلّم لی ملك الموت حتی یؤخر قبض روحی ، فحمله الملك تحت طرف جناحه فلمّا بلغ السّماء الرابعة لقی ملك الموت فكلّمه فقال : این هو؟ قال : هاهوذا . فقال من المعب اتی امرت ان اقبض روحه فی السماء الرابعة . فقبض هناك . و هب گفت : ادریس در روزگار خویش عابدترین فرد بود ، بدنیا التفات نکردی و پیوسته در آرزوی بهشت بودی و يك ساعت از عبادت نیاسودی و هر روز عملوی بآسمان بردند چندانکه عمل هر که در زمین ، فریشتگان از آن تعجب میکردند ، و ملك الموت مشتاق دیدار وی شد از الله تعالی دستوری خواست تا زیارت وی شود . دستوری یافت پیامد بصورت آدمی و او را زیارت کرد . ادریس صائم الدهر بود ، نماز شام که افطار کرد ، **ملك الموت** بر آن صورت آدمی حاضر بود او را بطعام خواند نخورد ، ادریس گفت : اتی احبّ ان اعلم من انت؟ من میخوام بدانم که تو که ای؟ گفت: من ملك الموت ، از الله تعالی دستوری خواستم تا زیارت و صحبت تو آیم . ادریس گفت : مرابتو حاجتی است . گفت : چه حاجت؟ گفت : آنکه قبض روح من کنی . ملك الموت گفت . این بفرمان الله تعالی توانم کرد ، از الله تعالی فرمان آمد که : اقبض روحه چون میخواهد و روح او قبض کن ، ملك الموت قبض روح او کرد ، رب العالمین همان ساعت او را زنده کرد . ملك الموت گفت : ای ادریس چون دیدی؟ گفت: صعب دیدم و هائل ، کاری دشوار و عقبه ای سخت . گفت : چه فایده را این سؤال کردی؟ گفت : لاذوق کرب الموت فا کون له اشدّ استعداداً ، آنکه ادریس گفت . مرابتو حاجتی دیگر است ، خواهم که مرا بآسمان بری تا بهشت و دوزخ بینم . ملك الموت بدستوری و فرمان الله تعالی

اورا با آسمان برد ، آنکه گفت از مالک در خواه تادر های دوزخ بگشاید ولختی از آن انکال و سلاسل و انواع عقوبات که رب العزة بیگانگانرا ساخته به بینم . همچنان کرد .

ادریس <sup>(۴)</sup> چون آن دید از هول آن و شدت و صعوبت آن بیفتاد و بیهوش شد . چون بیهوش باز آمد گفت : چنانکه دوزخ نمودی بهشت نیز بمن نمای . بهشت بوی نمود بفرمان الله تعالی . ادریس ساعتی در بهشت طواف میکرد و در آن ناز و نعیم و فوز مقیم نظاره میکرد . ملک الموت گفت : بیرون آی از بهشت تا بمقرر خود باز گردیم . ادریس در درخت بهشت آویخت و گفت : لا اخرج منها . فقال انطلق فلیس هذا باوانها . بیرون آی که هنوز وقت آن نیست که اینجا قرار گاه سازی . رب العزة فریشته دیگر فرستاد تا میان ایشان حکم کند فریشته گفت : مالک لا تخرج ؟ چونست که بیرون نمی آئی ؟ بچه حجت اینجا قرار گرفته ای ؟ ادریس گفت . حکم الهی و قضای ربانی چنانست که : « کل نفس ذائقة الموت » . هر تنی که آفرید ناچار مرگ بچشد و من چشیدم . و گفته است : « وان منکم الا واردها » هیچکس نیست از شما که نه بدوزخ رسد و نه به بند ، و من رسیدم و دیدم . و گفته است جلّ جلاله : « وما هم منها بمخرجین » کسی که در بهشت شد بیرون نیاید ، پس باین حجت من بیرون نیایم . فاحی الله تعالی الی ملک الموت : باذن دخول الجنة و بامری یخرج هو حی هناك ، فذلك قوله تعالی : « ورفعهنا مکاناً علیاً » .

«اولئك الذین» ای - الذین تقدّم ذکرهم . «انعم الله علیهم» این کنایت است از بعثت و تنبث . میگوید ایشان آنانند که ما ایشانرا پیغامبران کردیم و بکرامت و رسالت مخصوص کردیم - تا خلق بایشان اقتدا کنند و راه ایشان روند . آنکه گفت پیغامبران کیستند . «من ذریة آدم» یعنی ادریس ، که ازین پیغامبران نامبرده هیچکس با آدم نزدیک تر از ادریس نبود . «و من حملنا» یعنی و من ذریة من حملنا «مع نوح» یعنی ابراهیم که از فرزندان سام نوح است و سام با نوح در کشتی بود . «و من ذریة ابراهیم» یعنی اسمعیل و اسحق و یعقوب . «و اسرائیل» یعنی و من



ذرية اسرائيل واز فرزندان یعقوب، موسی و هرون و زکریا و یحیی و عیسی .  
 «وممن هدينا» الى ديننا «واجتبينا» من بين الناس يعنى -المؤمنين . « اذاتلى عليهم »  
 اينجا ضميرى است يعنى - كانوا « اذاتلى عليهم آيات الرحمن » اى - كتب الله المنزلة .  
 «خرّوا سجّدا» اى - سقطوا الوجوههم ساجدين 'تعظيماً لله و كلامه . «و بكيّاً» اى -  
 باكين خوفاً منه و طمعاً ، و «سجّداً و بكيّاً» منصوبان على الحال ، و بكيّاً جمع باك ،  
 واصله بكو ياء على وزن فعول ، كشاهد و شهود و حاضر و حضور .

«فخلف من بعدهم خلف» اى - انقرض هؤلاء الانبياء وجاء بعدهم قوم لاخير  
 فيهم ، و الخلف اذا ضفته سكنت اللام ، تقول خلف صدق و خلف سوء . و اذا لم تضفه ،  
 سكنته فى الشرّ و فتحته فى الخير . و الخلف ايضاً اسم للمقرن . يقال انقرضت قرون و  
 خلوف . « فخلف من بعدهم خلف » ميگويد چون پيغامبران و دينداران و صالحان و  
 مؤمنان بسررسيدند ، از پس ايشان دررسيدند ، يعنى در روزگار فترت قومى بدنا بكار  
 يعنى جهودان و ترسايان و گيران . «اضاعوا الصلوة» يعنى تركوا الصلوة المفروضة  
 ولم يعتقدوا وجوبها لقوله تعالى : «الامن تاب و آمن» فدل على كفرهم . مجاهد و  
 قتاده و جماعتى گفتند اين خلف قومى اند بدان و عاصيان از امت احمد : « اضاعوا  
 الصلوة » يعنى اخروها عن مواقيتها و صلّوها لغير وقتها . «واتبعوا الشهوات» يعنى  
 اللذات ، شرب الخمر و الزنا و غير ذلك . نماز باول وقت نگزارند و در آن تقصير كنند  
 و برپى شهوتها روند . خمر خورند و زنا كنند ، قال وهب : شرابون للشهوات ، لعابون  
 بالكعبات ، ركابون للشهوات ، متبعون للذات ، تاركون للجمعات . خمر خوارانند ،  
 نردبازانند ، بحرام شهوت رانند و جمع و جماعت بگذارند . مجاهد گفت هذا عند  
 قيام الساعة و ذهاب صالحى امة محمد (ص) ينروا بعضهم على بعض فى الآزفة . روى ابن عمر  
 قال : قال النبى (ص) : «يكون فى امتى من يقتل على الغضب و يرتشى فى الحكم و يضيع  
 الصلوة و يتبع الشهوات و لا ترد له راية» . قيل يا رسول الله : أمؤمنون هم ؟ قال : «بالايمان  
 يقرّون» . وعن انس قال : قال النبى (ص) : «انها ستكون فى بعدى ائمة فسقة يصلون

الصلوة لغير وقتها فاذا كان ذلك فصلوا الصلوة لوقتها واجعلوا الصلوة معهم نافلة . « فسوف يلقون غيًّا » ای - هلاً کاً وشرّاً وعذاباً طويلاً ، و قيل « يلقون غيًّا » ای - جزاء غيهم . وقيل الغي وادفی جهنم بعيد القعر منتن الريح ، فيه بئر يقال لها الهبهب كلما خبت جهنم سعرت منها ، فذلك . قوله : « كلما خبت زناهم سعيراً » وقيل هو نهر حميم في النار بعيد القعر ، خبيث الطعم ، يقذف فيه الذين اتبعوا الشهوات . وقال ابن عباس : الغي اسم وادفی جهنم ، و ان اودية جهنم لتستعين من حره ، عد ذلك الوادی للزانی المصر عليه ، ولشارب الخمر المصر عليه ، ولا كل الربوا الذي لا ينزع عنه ، ولا اهل العقوق ، ولشاهد الزور ، ولا امرأة ادخلت على زوجها ولداً .

« الا من تاب » من الشرك و رجوع عن ذنبه « و آمن » بلسانه و قلبه و صدق النبیین « و عمل صالحاً » ادى الفرائض ، « فاولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون شيئاً » ای - لا ينقصون من ثواب اعمالهم شيئاً . قرأ ابن كثير و ابو عمرو و ابو بكر و يعقوب ، يدخلون بضم الياء و فتح الخاء ، والباقون بفتح الياء و ضم الخاء . و وجه القرائتين ظاهر لاخفابه .

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و انذرهم يوم الحسرة » يوم الحسرة - يوم القيامة سبق لقوم الشقاوة من غير ان يرتكبوا معصية ، و لا خرين السعادة قبل ان يقتربوا احسنة . روز حسرت روز اول است در عهد ازل ، که حکم کردند و قضا را اندند و هر کس را آنچه سزای وی بود دادند ، رانده بی جرم و جریمت ، نواخته بی وسیلت طاعت . یکی را خلعت رفعت و دوختند و میل نه . یکی را باتش قطیعت سوختند و جور نه . آن یکی بر بساط لطف پر از ناز و خطاب : « فاستبشروا ببيعكم » شنیده . این یکی در و هده خذلان بنعت حرمان زهر « قل موتوا »

بغیظکم « چشانیده ، آری سابقه‌ای رانده ، چنانکه خود دانسته . عاقبتی نهاده چنانکه خود خواسته از بشریت تیری ضعیف تر کیب در وجود آورده ، و آن تیر در کمان علم ازل نهاده و در هدف حکم انداخته . اگر راست رود ، ثنا و احسنت اندازنده را ، اگر کژ رود طعن و لعن تیر را . شعر :

حیرت اندر حیرتست و تشنگی در تشنگی

گه گمان گردد یقین و گه یقن گردد گمان .

حضرت عز و جلال و بی نیازی فرش او - منقطع گشته درین ره صد هزاران کاروان .  
 قوله : انا نحن نرث الارض و من علیها « میگوید ما یمیراث بر جهان از جهانیان ، و باقی پس جهانیان و جهان ، و باز گشت کار خلق با ماست جاودان . اشارتست ببقاء احدیت و فناء خلقت آن روز که اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی درزند و عالم راهبء منثور گرداند و تیغ قهر برهیا کل افلاك بگذرانند ، و غبار اغیار از دامنه قدرت بیفشاند ، و زمام اعدام بر سر مر کب وجود کند . پس نداد دهد که : « لمن الملك الیوم » کرازهره آن بود که این خطاب را بجواب پیش آید ، تا هم جلال احدیت جمال صمدیت را پاسخ کند . و عز قدوسی کمال سبوحی را جواب دهد که : « الله الواحد القهار » .

قوله : « واذ کرفی الکتاب ابرهیم انه کان صدیقاً نبیاً » الصدیق - هو الواقف مع الله فی عموم الاوقات علی الصدق کسی راستدق گویند که بالله تعالی بهمه حال و درهمه وقت راست رود . بنفس در مجاهدت . بدل در مشاهدت . بروح در مکاشفت ، بسر در ملاطفت ، مراد خود فداء مراد حق کرده ، ظاهر بخلق داده ، باطن با حق آسوده ، همه کس دست در دامن وی زده و دل وی بکس التفات نا کرده ، خویشتن را بالله تعالی سپرده و بهر چه پیش آید رضا داده ، اینست حال خلیل (ع) بگاه بلا و محنت . جبرئیل او را پیش آمد که : هل لك من حاجة ؟ روی از جبرئیل گردانید و گفت : اما الیک فلا . آنکه دست تسلیم از آستین رضا بیرون کرد و بروی اسباب باز زد و بزبان تفرید گفت :

«حسبى الله ونعم الوكيل».

عزیزی میگوید : در عیادت درویشی شدم او را در بلای عظیم دیدم، گفتم: ایس بصادق فی حبّه من لم یصبر علی ضربه . در دوستی الله تعالی صادق نیست آنکس که در زخم بلاء او صابر نیست ، درویش سر بر آورد گفت : ای جوانمرد غلط کردی ، ایس بصادق فی حبّه من لم یتلذّذ بضربه . در دوستی او صادق نیست کسی کش بازخم او خوش نیست .

معاذ در سكرات مرگ افتاده و آن شدت نزع و هول مطلع پدید آمده میگفت : اخنقنی خنقك فوعزتك انی لاحبك ، و خنق آن باشد ، که حلق کسی بگیری و می فشاری ، معاذ گفت بین فشار چندانکه خواهی بی آزم که ترا دوست دارم . ای جوانمرد دلی که قدر حق در آن دل نزول کرد قدر همه عالم رخت از دل وی بر گرفت ، دیده ای که مشاهدت حق در آن دیده جای گرفت همه مشاهدتها در آن مشاهدت متلاشی گشت . یکی در کار خلیل ابراهیم (ع) اندیشه کن که بر بساط صدق ، در مجامع جمعیت ، در محراب فردانیت معتكف گشت ، بقصور و تقصیر خود معترف شد ، از طلب نصیب خود غایب گشت ، در میدان قرب حق قدم زد ، آفت زمان و مکان ، و آثار و اعیان ، و اطلال و اشکال ، و موجودات و معلومات بکلی از پیش خویش برداشت ، گاهی از خلق تبرّاجست که : «انهم عدّولی الا ربّ العالمین» ، گاهی بحق توّلا کرد که : «اسلمت لرّب العالمین» ، لاجرم از حضرت عزّت اورا خلعت و نعمت دادند و رقم خلّت کشیدند که : «واتخذ الله ابراهیم خلیلاً و ابراهیم الذی و فی ائه کان صدیقاً نبیاً»

قوله : «واذ کرفی الکتاب موسی ائه کان مخلصاً» بفتح لام خوانده اند و بکسر لام اگر بکسر خوانی بدایت کار موسی است آنکه که در روش خویش بود ، و اگر بفتح خوانی اشارت بنهایت حال اوست آنکه که در کشش حق افتاد ، یعنی کان موسی مخلصاً فی سلو که منهج النبوة عند عنفوان دولته، ثم خلصناه عن سلو که فجذبناه و

اخلاصناه . «وقر بنّاهنجیا» موسی را هم روش بود وهم کشش . «جاء موسی لمیقاتنا» اشارت است بتفرقت وی در حال روش و کلمه «رَبّه» همچنان است که: «وقر بنّاهنجیا». باین کلمه حق اورا در نقطه جمع میکشد ، ومرد تا در روش خویش است قدم وی بر زمین خطر باشد چنانکه گفته اند: «والمخلصون علی خطر عظیم» باز که بنقطه جمع رسد و کشش حق در رسد . ارض خطرا با قدم او کار نباشد ، وقدم خود چندان بود که در روش باشد ، چون کشش آمد قدم را پی کنند ، نه قدم ماند نه قدمگاه ؛ اینجا سر «وقر بنّاهنجیا» آشکارا گردد وقوت دل وی همه ذکر حق بود ، غذای جان وی سماع کلام حق بود ، آرام وی همه با صفات و نام حق بود .

وحی آمد بموسی که ای موسی دانی که از بهر چه با تو سخن گفتم و بخلوتگاه مناجات بردم ؟ ای موسی اطلاع کردم بر دلهای جهانیان ، ندیدم دلی مشتاقتر و متواضع تر و در محبت صافی تر از دل تو ، یا موسی اسمع کلامی و احفظ وصیتی ، وارع عهدی ، فانی قدوقفـتـكـ الیوم منی موقفاً لا ینبغی لبشر بعدك ان یقوم مقامك منی ، یا موسی اسمع نعتی ، ولانعت لنعتی الا مانعت لك من نعتی ، ان من نعتی انه لا ینبغی ان ینعت نعتی الا انا ، فانا الذی اعرف نعتی ، فلا اله الا انا ، لیس لی شبیه ولا ندّ ولا نظیر و لا عدیل ولا وزیر یوازرنی . كنت قبل الاشیاء و اکون بعد الاشیاء ، معروف بالّدوام و البقاء والعز و السناء فلا اله غیری ، ولا ینبغی ان یکون کذلك غیری .

قوله : «اولئك الذين انعم الله عليهم من النبیین» ، لختی پیغامبران را نام برد درین سورة ، ومؤمنان و صالحان امت در ایشان پیوست که : «وممن هدینا و اجتبینا» گفت ایشانرا بفضل خود نواختم ، بلطف خود راهشان نمودم ، بعنایت ازلی رقم دوستی کشیدم ، بخواست خود نه بکردار ایشان برگزیدم ، بکرم خود نه بجهد ایشان پسندیدم . آنکه در لطف و کرم بیفزود و ایشانرا بستود که : «اذ اتتلی علیهم آیات الرّحمن خرّوا سجّداً و بکیاً» . ظاهر عنوان باطن است ، سجود ظاهرشان بر وجود سرائر دلیل واضح است . تنهای ایشان بر خدمت داشته ، دلها بحرمت آراسته ، نور دلهای ایشان



بآسمان پیوسته .

قوله : «فخلف من بعدهم خلف» الایه .. آن دور در گذشت و آن قرن بسر رسید باز قومی دیگر رسیدند بعکس ایشان و سیرتشان ، برپی شهوتها رفتند و دل در آشیانه شیطان بستند ، حریص چون خوکان ، متکبر چون پلنگان ، محتال چون روبهان شریر چون سگان ، بظاهر آدمی و بباطن شیطان .

ای جوانمرد خاصیت آدمی نه بتغذی و تناسل است که نبات را همین هست نه بحس و حرکت است که حیوانات دیگر را همین هست ، بلکه خاصیت آدمی بعلم و معرفت است ؛ اما خطر گاهی داده اند او را که بیک لحظه بدرجه جبرئیل و میکائیل رسد ، بلکه از ایشان در گذرد ، و بیک خطرت بهیمه ای سبعی گردد بلاقیمت ، اگر نظر فضل آلهی بدورسد ، «انعم الله علیهم من النبین» او را در پرده عصمت خویش گیرد ، و اگر بعدل جبّاری بحکم سیاست بدو نگرد ، «فخلف من بعدهم خلف» او را در وهده غنی افکند که : «فسوف یلقون غیاً» .

قوله : «الامن تاب و آمن و عمل صالحاً» ، فاولئك الذين تدارکهم الرحمة الازلیة و یسبقون فی النعم السرمدیة.

## ۴- النوبة الاولى

قوله تعالى : «جنّات عدن» بهشتهای همیشی ، «التي وعد الرحمن» آن بهشتهای که رحمن وعده داد [بآن] «عباده بالغیب» بندگان خویش را نادیده ، «انه کان وعده مأتياً» (۶۱) «وعده الله تعالی آمدنی است [و بنده بدان رسیدنی] .

«لا یسمعون فیها الفوا» نشنوند در آن هیچ سخن نابکاریموده ، «الاسلاما» مگر سخنی بسلامت [از عیب رسته] . «ولهم رزقهم فیها» و روزی ایشان در آن میرسد ، «بكرة و عشیا» (۶۲) «بامداد و شبانگاه» .

«تلك الجنة التي نورث من عبادنا» آن بهشت که ما میراث رسانیدیم از بندگان خویش، «من كان تقياً» (۶۳) «اورا که پرهیزگاز است».

«وما ننزل الا بامر ربك» فرو نمی آئیم [ما که فریشتگانیم] مگر بفرمان خداوند تو «له ما بين ايدينا» اوراست آنچه پیش ما، «وما خلفنا» و آنچه پس ما، «وما بين ذلك» و آنچه میان ماست «وما كان ربك نسياً» (۶۴) «و خداوند تو هرگز فراموش کار نبود و نیست».

«رب السموات والارض» خداوند آسمانها و زمین، «وما بينهما» و هر چه میان آسمان و زمین است، «فاعبده» اورا پرست، «واصطبر لعبادته» و بر پرستش وی شکیبا باش. «هل تعلم له سمياً» (۶۵) «هیچ دانی اورا همنامی ومانندی؟»  
«ويقول الانسان» و میگوید مردم، «اذا مات» باشد که من بمیرم؟  
«ل سوف اخرج حياً» (۶۶) «آری بر راستی مرا از خاک زنده بیرون آرند؟»

«اولا يدكر الانسان» نیندیشد مردم و در یاد ندارد، «انا خلقناه من قبل» که ما از نخست بیافریدیم اورا «ولم يك شيئاً» (۶۷) و خود هیچ چیز نبود؟

«فوربك» بخداوند تو، «لنحضرنهم» که ایشانرا فراهم آریم «والشياطين» و دیوان، [ایشان با ایشان از آدمی و پری] «ثم لنحضرنهم» آنکه ایشانرا حاضر آریم «حول جهنم» گرد بر گرد دوزخ، «جثياً» (۶۸) «بزانوها درنشسته».  
«ثم لننزعن من كل شيعة» آنکه پس بیرون ستانیم و جدا کنیم [نخست] از هر گروهی، «ايهم اشد على الرحمن عتياً» (۶۹) کیست از ایشان که بر رحمن شوخ تر است و دلیرتر و گردن کشت تر.

«ثم لنحنا علم» آنکه ما دانائیم، «بالذين هم اولي بها صلياً» (۷۰) «بایشان که سزا ترند بسوختن بآن».

«وان منكم» و نیست از شما هیچکس «الا واردها» مگر بدوزخ رسیدنی،  
[گذرگاه یا بیگاه] «كان على ربك حتماً مقضياً» (۷۱) «بر خداوند تو بریدنی است و

درواخ کرده <sup>(۷۱)</sup> [این وعده]

«ثُمَّ نَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا» رهانیم [پس آنکه رسیدند بدوزخ] ایشانرا که از شرک  
بپرهیزیدند. «وَنَذِرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا» <sup>(۷۲)</sup> و فرو گذاریم کافرانرا در آن بروی  
در افتاده.

«وَإِذَا تَلَىٰ عَلَيْهِمْ» و چون برایشان خوانند ، «آيَاتِنَا يَنَات» سخنان ما چنان  
روشن و پيدا [و نیکو و درست] ، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَالَّذِينَ آمَنُوا» جواب دهند  
کافران گرویدگانرا «إِى الْفَرِيقِينَ» که از ما دو گروه کدامست ؟ «خَيْر مَّقَامًا»  
بجایگاه به ؟ «وَإِحْسَن دِيًّا» <sup>(۷۳)</sup> و کرا بنا و منزل نیکوتر ؟

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و چند هلاک کردیم [و کندیم] پیش از ایشان  
از گروه گروه ، «هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِثًا» <sup>(۷۴)</sup> که بارخت تر بودند و با سازتر از ایشان  
[و نیکوتر از ایشان در دیدار و نعمت] .

«قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ» گوی هر که در بی راهی است ، «فَلْيَمْدُدْهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا»  
رحمن ویرامدد می کند و [نعمت] می پیوندد پیوستنی . «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ»  
تا آنکه که بینند آنچه ایشانرا همی وعده دهد «أَمَّا الْعَذَابُ وَأَمَّا السَّاعَةُ» یا عذاب  
[آنکس و گرفتن] یارستحیز بمرگ . «فَسَيَعْلَمُونَ» آری آگاه شوند و بدانند  
«مِنْ هَوًى مَّكَانًا» که آن کیست که جایگاه او بتر ، «وَإِضْعَافُ جُنْدًا» <sup>(۷۵)</sup> و سپاه او  
سست تر و فروتر .

«وَيُزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» و الله تعالی راست راهانرا راهنمائی می فراید  
«وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» و کارها و سخنان پاینده نیک ، «خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا» بنزدیک  
خداوند تودر پاداش به است ، «وَخَيْرٌ مَرَدًّا» <sup>(۷۶)</sup> و باز گشت را به است [آن روز  
که رهی را باخدای برند] .

«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا» دیدی آن مرد [چگوئی در آن مرد] که کافر شد

بآیات ما؟ « وقال لاوتین مالا وولداً <sup>(۷۷)</sup> » وگفت مرا [ دران جهان ناچار ] مال دهند و فرزند.

« اطلع الغیب » او را بر نادیده دیدار افتاد که پوشیده بدانست؟ « اما اتخذ عند الرحمن عهداً <sup>(۷۸)</sup> » یا بنزدیک رحمن دست افکند که پیمان نهاد؟  
 « کلاً » نه چنانست. « سنکتب ما یقول » آری بنویسیم بروی آنچه میگوید،  
 « ونمدله من العذاب مدّاً <sup>(۷۹)</sup> » و او را عذاب پیوندیم فرا عذاب پیوستنی.  
 « ونرثه ما یقول » آن مال و فرزند که امروز دادیم و آنچه بدو رسید فردا باز ستانیم، « ویأتینا فرداً <sup>(۸۰)</sup> » تا آید بی مال و بی فرزند تنها.

« واتخذوا من دون الله آلهة » و فرود از الله تعالی خدایان گرفتند، « لیکونوا لهم عزا <sup>(۸۱)</sup> » تا ایشانرا انبوهی باشند و یار.

« کلاً » نه عز باشند ایشانرا نه یار. « سیکفرون بعبادتهم » آری کافر شوند فردا به پرستگاری ایشان، « ویکونون علیهم ضداً <sup>(۸۲)</sup> » و فردا برایشان جز زآن باشد که بیوسند.

« الم تر » نمی بینی [ نمیدانی ]، « انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین » که برگماشتیم شیاطین را بر کافران، « توڑهم ازا <sup>(۸۳)</sup> » تا ایشانرا میخیزانند بیدکاری خیزایندنی.

« فلا تعجل علیهم » مشتتاب برایشان، « انما نعد لهم عدّاً <sup>(۸۴)</sup> » که ما روزگار عمرایشان می شماریم [ روز روز، نفس نفس ] شمردنی.

« یوم نحشر المتقین » آن روز که فراهم آریم پرهیز گارانرا، « الی الرحمن وفداً <sup>(۸۵)</sup> » تا بارحمن برند ایشانرا، سواران، ایمن و شاد.

« ونسوق المجرمین » ورانیم ناگرویدگان بدکار را « الی جهنم ورداً <sup>(۸۶)</sup> » بسوی دوزخ، پیادگان، تشنگان.

« لا یملکون الشفاعة » نتوانند دوندانند و نیواند شفاعت، « الا من اتخذ عند الرحمن

عهداً<sup>(۸۷)</sup> « مگر او که نزدیکِ رحمن پیمان گرفت [بتوحید] .

« وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا <sup>(۸۸)</sup> » گفتند که رحمن فرزند گرفت.

« لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا اَدًّا <sup>(۸۹)</sup> » چیزی آوردید سخت بیگانه و بزرگ .

« تَكَادُ السَّمَوَاتُ » نزدیک باشید و کامید آسمانها « يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ » که بشکافد

و پاره شود [از گفت ایشان] . « وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ » و زمین بشکافد ، « وَتَخْرُ الْجِبَالُ

هَذَا <sup>(۹۰)</sup> » و کوهها شکسته و پاره پاره درهم اوفتند .

« انْ دَعُوا الرَّحْمَنَ وَلَدًا <sup>(۹۱)</sup> » که ایشان خدایتعالی را فرزند گفتند [و

فریشتگان را فرزندان وی خواندند] .

« وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ اَنْ يَّتَّخِذَ وَلَدًا <sup>(۹۲)</sup> » و نسزد رحمن را که فرزند گیرد .

انْ كُلٌّ مِنْ فِى السَّمَوَاتِ » نیست هر که در آسمان و زمین کست ، « الْاِتَانِ

الرَّحْمَنِ عَبْدًا <sup>(۹۳)</sup> » مگر آمدنی فردا بر رحمن بر بندگی .

« لَقَدْ اَحْصَيْهِمْ » همه را دانسته است و با همه تاوسته ، « وَعَدُّهُمْ عَدًّا <sup>(۹۴)</sup> » و همه

را شمرده است شمردنی .

« وَكُلُّهُمْ آتِيهٌ » و همگان آمدنی اند باو ، « يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْدًا <sup>(۹۵)</sup> » روز رستخیز تنها .

« اِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » ایشان که بگرویدند و کار های نیک

کردند « سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وِدًّا <sup>(۹۶)</sup> » دوست دارد رحمن ایشانرا بدلهای .

« فَاَنْبَايُسْرَ نَاهُ بِلِسَانِكَ » این قرآن آسان کردیم خواندن آن بر زبان تو

[و تازی فرستادیم بلغت تو] ، « لَتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ » تا بشارت دهی بآن پرهیز گارانرا

[از شرك] ، و « وَتَنْذِرُ بِهِ قَوْمًا لَّدَا <sup>(۹۷)</sup> » و آگاه کنی و بیم نمائی باین قرآن گروهی

پیچندگان و ستیزه کشانرا .

« وَكَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ » و چند کردیم و تباه کردیم پیش از ایشان از

گروه گروه . « هَلْ تَحَسُّ مِنْهُمْ مِنْ اَحَدٍ » هیچکس می بینی از ایشان « اَوْ تَسْمَعُ

لَهُمْ رَكْرَآ <sup>(۹۸)</sup> » یا هیچ آوازی و حسی و حرکتی از ایشان میشنوی .



## النوبة الثانية

قوله تعالى : «جَنَّاتِ عدن» نصب بدل من قوله الجنة ، و قيل هو نصب على المدح ، وعدن في معنى اقامة ، يقال عدن بالمكان ، اذا اقام به . جَنَّاتِ بجمع گفت از بهر آن که هر مؤمنی را جدا گانه بهشتی خواهد بود ، و گفته اند هر مؤمنی را چهار بهشت است چنانکه در سورة الرحمن آنرا بیان کرد و گفت : «ولمن خاف مقام ربه جنتان» پس از آن گفت : «ومن دونهما جنتان» و پیغامبر (ص) آنرا بیان کرده و گفته : «جنتان من ذهب أنيتهما وما فيها» و جنتان من فضة أنيتهما وما فيها . وما بين القوم وبين ان ينظروا الى ربهم إلا رداء الكبرياء على وجهه في جنة عدن . و قيل عدن بطنان الجنة و ذلك وسطها وسائر الجنان محدقة بها ، وفيها عين التسنيم ، ينزلها الصديقون و الشهداء و الصالحون . مجاهد گفت : از ابن عباس پرسیدم که بهشت خداوند کجاست؟ گفت . فوق سبع سموات . بالای هفت آسمان . عبدالله مسعود گفت : امروز بالای هفت آسمان است اما فردا در قیامت آنجا بود که الله تعالی خواهد . «التي وعد الرحمن عباده بالغيب» ای - بالمغيب عنهم ولم يروها ، ای - هم في الدنيا و الموعود في حال غيبة عنهم ، یعنی در دنیا اند بهشت را نادریده و از الله تعالی وعده یافته که بآن رسند ، «انه كان وعده مأتياً» یؤتی ما وعده لا محالة ، بندگان بآنچه الله تعالی وعده داد رسیدنی اند ، وروا باشد که مفعول بمعنی فاعل باشد ای - وعده آت لا محالة . آنچه الله تعالی وعده داد آمدنی است لا محالة .

«لا يسمعون فيها لغواً» ای - قبيحاً من القول . اللغو - ما يلقى من الكلام ويؤثم فيه . لغو سخن نابکار است و سخن فحش که مردم بآن گناهکار شوند ، و گفته اند که لغو آن است که آنرا معنی نباشد و از شنیدن آن هیچ فایده نبود ، رب العالمين

میگوید در بهشت این چنین سخنهای بیهوده بی فایده نگویند و نشنوند. «السلاماً». این استثنا منقطع است تقدیریه لکن یسمعون قولاً حسناً یسلمون منه. هر چه گویند و شنوند در بهشت از عیب و طعن رسته، و شنونده از گناه و ملامت ایمن؛ و گفته اند «السلاماً» سلام است که بهشتیان بر یکدیگر میکنند و نیز فریشتگان بر ایشان سلام میکنند چنانکه گفت: «والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام علیکم» و گفته اند سلام ملک است جلّ جلاله بر بنده که میگوید: «سلام قولاً من ربّ رحیم». «ولهم رزقهم فیها بكرة وعشیّاً» ای - فی الاوقات الّتی لو كانت ایاماً ولیالی معتادة، لكان ذلك بكرة وعشیّاً، کقوله تعالی: «خلق السموات والارض فی ستة ایام» ولم یکن هناك ایام ولا زمان، لکن بمعنی انه خلقها فی مدة لو كانت مدة وقت وزمان لكان ذلك ستة ایام. و قیل لیس فی الجنة لیل، هم فی نور ابدیاً و انما یعرفون مقدار اللیل بارخاء الحجب و مقدار النهار برفع الحجب. و قیل تخدمهم باللیل الجوارى وبالنهار الغلمان، فذاك آية اللیل والنهار. در بهشت شب نیست همه نورست و روشنائی. گهی پردها فرو گذارند، بجای آرند که شبست، گهی پردها بردارند، دانند که روزست. و گفته اند چون کنیزکان ایشانرا خدمت کنند و بر سر ایشان پیرایه های (۱) شراب گردانند آنرا شب شمرند، و چون غلمان و ولدان ایشانرا خدمت کنند آنرا روز شمرند. و چون معلوم گشت که در بهشت شب نیست پس بامداد و شبانگاه را معنی آنست که ایشانرا طعام و شراب دهند بدو وقت، بر مقدار بامداد و شامگاه، چنانکه عادت مردم متّعم است. و قیل معناه الدوام، و ذکر طرفی النهار و اراده کله، کقوله: «ربّ المشرق والمغرب» و یرید به الدنیا کلتها، یدل علی هذا قوله: «اکلها دائم وظلها» و بهذا المعنی قوله: «النار یعرضون علیها غدواً وعشیّاً»

قوله: «تلك الجنة التي نورث من عبادنا» ای - تلك الجنة التي وصفت، هي لتي نعطي المتقين الذين يتقون الشرك. قرأ رويس عن يعقوب نورث بالتشديد، وهما لغتان مثل وصی و اوصی والاختیار التّخفیف، کقوله: «اورثتموها واورثنا الارض نتبوء من

الجنة» والوراثه اقوى لفظة تستعمل في هذا الباب لاتعقب بفسخ و نقض واسترجاع . و قيل المؤمنون يرثونهم من الكفار . فان الله تعالى خلق لكل مكلف قصرأفى الجنة فمن آمن سكن قصره ومن كفر جعل قصره لمؤمن زيادة فى درجته و كرامته .

روى ابوهريره رضى الله عنه قال : « قال رسول الله (ص) : « ما من غداة من غدوات الجنة و كل الجنة غدوات الا ترّف الى ولى الله حورآء ، وان من الحور العين ادناها التى خلقت من خالص المسك والزعفران » وقال صلى الله عليه و سلم : « من يدخل الجنة ينعم لا يبؤس يحيى لا يموت لا تبلى ثيابه ولا يفنى شبابه » . وقالت عائشة : « الجنة سبج ليس فيها برد ولا حر » ترا بها الزعفران » و قال الحسن : نخل الجنة جذوعها ذهب و كربها زمرد و ياقوت و سعفها حلل ، تخرج الرطب امثال القلال احلى من العسل و ابيض من اللبن .

قوله : « و ما ننزل الا بامر ربك » سبب نزول اين آيت آن بود كه مدتى بگذشت كه جبرئيل (ع) بر رسول خداى (ص) نيامد و وحى نياورد ، گفته اند چهل روز بود و بروايتى پانزده روز و بروايتى دوازده روز ، و كافران ظن بد بردند و گفتند : « انّ محمّداً ودعه ربّه و قلاه » و رسول خداى (ص) از نا آمدن جبرئيل دلتنگ و رنجور گشت و بروى دشخوار آمد . تا رب العزة جبرئيل را فرستاد و آيت آورد : « والضحى و الليل اذا سجى ما ودّك ربك وما قلى » . رسول (ص) گفت : « باطأت على حتى ساء ظنى واشتقت اليك » دير آمدى اى جبرئيل و مشتاق بودم بآمدن تو . رب العالمين بجواب وى آيت فرستاد « و ما ننزل الا بامر ربك » اى - قل يا جبرئيل لمحمد : « و ما ننزل الا بامر ربك » الله تعالى جبرئيل را گفت كه محمّد را جواب ده كه ما كه فرشتگانيم فرو نمى آئيم . مگر بفرمان خداى تو ، آنكه توانيم آمدن كه فرمايد و فرستد . و خلافت ميان علما كه بازماندن جبرئيل را سبب چه بود ؟ مقاتل و كلبى و قتاده و ضحاك و عكرمه گفتند : قریش از رسول خداى پرسيدند قصه اصحاب الكهف و ذوالقرنين و از روح و رسول گفت : « ارجعوا غداً اخبركم » ولم يقل

ان شاء الله ، فابطأ جبرئيل ولم ينزل عليه الى اربعين يوماً . وقال مجاهد : ابطأ الملك على رسول (ص) ثم اتاه فقال لعلي ابطأت ؟ قال قد فعلت قال ولم لا فعل وانتم لا تتسوكون ولا تقصون اطفاركم ولا تتقون براجمكم ولا تأخذون براجمكم ، وقال : «وما تنزل الا بامر ربك» . وقيل هذا اخبار عن اهل الجنة انهم يقولون عند دخولها : وما تنزل هذه الجنان الا بامر الله ، قوله : «له ما بين ايدنيا» من امر الاخرة ، «وما خلفنا» اي - ما مضى من امر الدنيا ، «وما بين ذلك» من وقتنا هذا الى يوم القيامة . وقيل «وما بين ذلك» - اي - ما بين نفختين . وقيل «له ما بين ايدنيا» ما سيكون ، «وما خلفنا» ما كان ، «وما بين ذلك» في الحال . وقيل «له ما بين ايدنيا» اي - ما تقدمنا قبل ان نخلق ، «وما خلفنا» اي - ما يكون بعد فنائنا ، «وما بين ذلك» من وقت خلقنا الى ان نموت . «وما كان ربك نسياً» اي - ما نسيك ربك يا محمد وان تأخر عنك الوحي . وعن ابي الدرداء قال : «قال رسول (ص) : «ما احل الله في كتابه فهو حلال ، وما حرم فهو حرام وما سكت عنه فهو عافية ، فاقبلوا من الله عافيته فان الله لم يكن لينسى شيئاً ، ثم تلا هذه الآية : «وما كان ربك نسياً» .

قوله : «رب السموات والارض وما بينهما» اي - خالقها ومالكها «فاعبده» اي - وحده . «واصطبر لعبادته» حتى يأتيك الموت كقوله : «واعبد ربك حتى يأتيك اليقين» ويقال : «واصطبر لعبادته» دليل على ان العباداة ثقيلة مملولة والمؤمن مأمور بالصبر عليها لان الصبر لا يكون الا مقروناً بالكره والصعوبة .

قوله : «هل تعلم له سمياً» اي - مثلاً وقيل احداً يسمى الله ، وقيل احداً يسمى الرحمن فانهما اسمان ممتنعان على الخليقة ، وقيل معناه هل تعلم احداً يستحق ان يوصف بصفات الله عز وجل ، فيقال له خالق وقادر وعالم بما كان وما يكون فذلك لا يكون الا من صفة الله عز وجل .

قوله : «ويقول الانسان اذ امانت» قراءات عامة اذا بهمزتين استبراستفهام ، مگر قراءات ابن عامر كه وي اذا خواند بيك همزه بر لفظ خبر مامت ، ماصله است و اصل

سخن اذامت است. «لسوف» این لام، لام مجازاة است و معارضه نه لام تأکید، و انسان درین آیه ابی بن خلف الجمحی است که بعث را منکر بود و این سخن بر سبیل استهزاء و تکذیب گفت. استخوان ریزیده پاره‌ای بردست نهاد و ریزه ریزه میکرد و می گفت: یزعم لکم محمداً انا نبعت بعد ما نموت. محمد (ص) می گوید که پس از آنکه بمیریم ما را زنده خواهند کرد، همانست که جای دیگر گفت: «من یحیی العظام وهی رمیم» رب العزة اورا جواب داد و بروی حجّت آورد که:

اولا یدکر الانسان» مخفف بر قراءت مدنی و شامی و عاصم. میگوید یاد نمی دارد مردم «انا خلقناه من قبل». بر قراءت باقی «اولا یدکر الانسان» بتشدید، اصله یتذکر، فاندراج التاء فی الّذال. میگوید نیندیشد و دریا دنیاوردایی خلف که ما او را نخست بیافریدیم و خود هیچیز نبود، آنکس که برنشأت اولی قادر بود برنشأت اخری هم قادر باشد، همانست که گفت: «وهو الذی یبدء الخلق ثمّ یعیده و هو اهون علیه» جای دیگر گفت: «قل یحییها الذی انشأها اول مرة».

قوله: «ولم ینک شیئاً» دلیل علی انّ المعدوم لیس بشیئی فی حال عدمه. آنکه رب العزة سو گندیاد کرد که برانگیزم این کافران را روز قیامت ناچار با شیاطین، که همسر<sup>(۱)</sup> و همراه ایشانند، هر کافری با شیطان خود در یک سلسله بسته و حاضر کرده، اینست که الله تعالی گفت.

«فوربک لنحشرنهم» ای- لنجمعنهم فی المعاد و الشیاطین. این واو بمعنی مع است ای- لنحشرنهم مع الشیاطین، وهم قرناؤهم الذین اضلّوهم. «ثمّ لنحضرنهم حول جهنم جثیاً» ای- حبسوا حولها فاحدقوا بها جثیاً علی ركبهم حتی یدفعوا فیها الاول فالاول. آن کافران را همه گردن بسته و بزانوها درنشته گرد دوزخ در نشانند، همه بهم آرند، و آنکه الاول فالاول بدوزخ می اندازند. «جثیاً» ای- جاثیة علی ركبهم. وقیل جماعات جماعات جمع جثوة.



قوله . «ثم لنزعن من كل شيعة» ای - جماعة متعاونة على الشرك والمعصية .  
 «ايهم اشد» ابتداء و خبر على الرحمن «عتياً» ای - عتوا و تجبراً في الكفر و غلبوا ،  
 والمعنى نبداً في التعذيب بالاعتى والا كبر فالأ كبر جرماً برؤساء الضلالة  
 اولاً ، ثم باتباعهم و اشيائهم .

«ثم لنحن اعلم» ثم هاهنا ليست مما توجب تعقيباً ، هذا كقولك فلان فاجر ماردثم  
 هو مع هذا من غير رشدة يقول تعالى : «ثم لنحن اعلم» ان الذين هم اشد عتياً ، هم اولي  
 بها صلياً ، ای - دخولا و لزوماً . يقال صلى يصلي صلياً مثل لقي يلقى لقياً ، و صلياً  
 نصب على التمييز .

روی ابو سعيد الخدری قال : قال رسول الله (ص) : «يخرج من النار عنق اشد  
 سواداً من القار فيقول ائني و گلت بثلاثة نفر : بكل جبار عنيد . و من دعا مع الله الهة آخر .  
 و من قتل نفساً بغير نفس . قال فتطبق عليهم النار بمقدار خمس مائة سنة .»

قوله تعالى : «وان منكم الا واردة» ای - ما منكم احداً الا و ارد جهنم ، «على ربك»  
 كان ورود كم النار ، «على ربك حتماً مقضياً» حتم ذلك و قضى قضاء لا محيص عنه . در معنی  
 ورود اهل علم مختلفند قومی گفتند دخولست ، قومی گفتند اشرافست و مرور بی دخول  
 یعنی که فراسر آن رسند و بگذرند و در آنجا نشوند . و منشأ خلاف آنست که و عیدیه  
 معتزله گویند : من دخل النار من الموحدين لا يخرج منها ابداً . گفتند موحّد که در  
 آتش شود هر گز بیرون نیاید ، و مرجیان گویند : لا یدخلها مؤمن . مؤمن خود در  
 آتش نشود . و اهل سنت گویند جایز است که مؤمنان در آتش شوند و ایشانرا بمعصیت  
 که کرده اند عقوبت کنند ، آنکه از آتش بیرون آرند ؛ و بقول اهل سنت ورود ، دخول  
 است و حجت ایشان از قرآن قوله تعالى : «يقدم قومه يوم القيامة فاوردهم النار و بئس  
 الورد المورود» و قال تعالى : «انكم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون  
 لو كان هؤلاء الهة ماوردوها» خلاف نیست که فرعون و بتان و بت پرستان که اندر  
 این آیات از ایشان خبر میدهد در دوزخ شوند نه آنجا بگذرند ، که اگر بگشتندی در

بهشت شدند که بعد از دنیا جز دوزخ و بهشت سرای دیگر نیست، و شك نیست که ایشان هر گز به بهشت نشوند و جز دوزخ جای ایشان نیست و معنی ورود جز دخول نیست. و دلیل برین قول سیاق آیتست که گفت:

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَجَاتٍ بَعْدَ ذَلِكَ يَأْتِيهِمْ»  
 بیرون آمدن را نجات گویند، چنانکه گفت: «وَنَجِيَّتَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» و خبر درست است از پیغمبر (ص) که گفت: «الْوُرُودُ الدُّخُولُ لَا يَبْقَى بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ إِلَّا دَخَلَهَا فَتَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بَرًّا وَسَلَامًا كَمَا كَانَتْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ حَتَّى إِنَّ النَّارَ أُولَ جَهَنَّمَ ضَجِيحًا مِنْ بَرْدِهَا».

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ (ص): «يُرَدُّ النَّاسُ النَّارَ وَيَصْدُونَ عَنْهَا بِأَعْمَالِهِمْ، فَأُولَئِكَ كَلِمَةُ الْبَرِّ ثُمَّ كَالْريحِ ثُمَّ كَخَضِرِ الْغَرَسِ ثُمَّ كَشَدِّ الرَّجُلِ ثُمَّ كَمَشِيهِ» . وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ (ص) : «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وَ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ شَعِيرَةً، ثُمَّ يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وَ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ بَرَّةً، ثُمَّ يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وَ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ ذَرَّةً». وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ لَهُ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ إِلَّا لَمْ يَلْجِ النَّارَ إِلَّا تَحِلَّةَ الْقَسَمِ، ثُمَّ قَرَأَ: «إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» وَ رَوَى عَنْ عُمَرَ وَ بَنِي دِينَارٍ قَالَ: «تَمَارِي ابْنِ عَبَّاسٍ وَ نَافِعِ بْنِ الْأَزْرَقِ، فَقَالَ نَافِعٌ لَيْسَ الْوُرُودُ الدُّخُولُ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ الدُّخُولُ، أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنْ أَنْتُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» أَدْخَلُوا أَمْ لَا؟ وَ قَوْلُهُ: «وَبُئْسَ الْوُرْدُ الْمُرُودُ» أَدْخَلَ هَؤُلَاءِ أَمْ لَا؟ أَمَا وَاللَّهِ أَنَا وَ أَنْتَ سَرْدُهَا وَ أَنَا رَجْوَانُ يُخْرِجُنِي اللَّهُ مِنْهَا وَ لَا يُخْرِجُكَ مِنْهَا لَتَكْذِيبِكَ».

و رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) سَأَلَ عَنْ مَعْنَى هَذِهِ الْآيَةِ وَ عَنْ كَيْفِيَةِ الْوُرُودِ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْعَلُ النَّارَ كَالسَّمَنِ الْجَامِدِ وَ يَجْمَعُ عَلَيْهَا خَلْقَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ثُمَّ يَنَادِي الْمُنَادِي أَنْ خُذِي أَصْحَابُكَ وَ دَرِي أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَهِيَ أَعْرَفُ بِأَصْحَابِهَا

من الوالدة بولدها». وحكى عن ابي جعفر النحاس قال : «الآواردها» يعود الى يوم القيامة . وقال مجاهد : هو الحتمي والامراض تأخذ المؤمن «ثم تنجى الذين اتقوا» الشرك، «ونذر الظالمين» اى - المشركين، «فيها جثياً»، اى - باركين على ركبهم صاعرين . وقيل «تنجى الذين اتقوا» فى مسيرهم على الصراط من الوقوع فيها والتأذى بجرها، ومن دخل الصراط فقد دخل النار قال ابن عباس : الورود على الصراط والصراط على جهنم . وقال الحسين بن الفضل : تفكرت فى كون الصراط على النار وكيفيته سنين، فلم يتصور ذلك الى ان وقع لى ذات يوم انّ الصراط فى النار شبه الارجوحة فى الدار .

«ونذر الظالمين فيها» اى - نترك الكفار فى النار، «جثياً» جميعاً . وقال ابن زيد الجثى شر الجلوس .

قوله . «اذا تتلى عليهم آياتنا» اى - اذا قرئت على هؤلاء الكفار آيات القرآن بينات و اضحات الدلائل وفيها ذكر المؤمنين وانّ الله وليهم و ناصرهم ، «قال الذين كفروا» يعنى النضر بن الحارث واصحابه ، للتدين آمنوا» اى - لفقراء الصّحابة «اى» الفريقين» يعنى - المؤمنين والكافرين . «خير مقاماً» منزلاً و حالاً «واحسن ندياً» ازين مجلساً ومكاناً .

مشرکان قریش اصحاب مال وزینت دنیا وعیش فراخ وجای خوش تنعم و ناز بودند و درویشان صحابه اصحاب فقر وفاق و غشونت بودند و بآن مال وزینت خود را بر درویشان صحابه فضل دیدند و افتخار آوردند . پس معنی آیت آنست که چون ما آیات قرآن فرو فرستیم، که در آن ذکر مؤمنان بود و نواختن ایشان و در آن دلایل و عبر بود ایشان در آن تدبّر و تفکر نکنند بلکه از آن افتخار و مکاثرت بمال و ثروت کردند و گویند بنگرید، که از ما و شما کدام گروه هست که جای و منزل وی خوشتر و مال وی بیشتر و نعمت و جاه وی تمامتر، یعنی که ما به از شما ایم و حال ما بنزدیک الله تعالی از حال شما نیکوتر . الندی و النادی - المجلس الذى يجمع القوم لحادثة او مشورة و

منه دار الندوة ، لانّ المشركين كانوا يجلسون فيها و يتشاورون في امورهم . وقرأ  
مکی مقاماً بضمّ الميم وهما لغتان في المعنى واحداً لهما يرجعان الى اسم المكان .  
پس ربّ العالمين ايشانرا جواب داد :

«وكم اهلكنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثاً ورثا» ای - قداهلكنا اسلافهم و  
كانوا في الدنيا اكثر نعمة و اوفرزينة فلم ينفعهم من الله ولم يقربهم من رحمته و  
و النجاة من عذابه . قال اهل اللغة : الاثاث - متاع البيت ما يتمتع به الانسان من اداة  
لاغنى عنها ، مشتق من اثيث وهو الكثير ورياً بتشديد قراءت شامی است ، و قالون  
و اسمعيل از نافع . باقى قرّاء رثياً خوانند بهمز و هو المنظر ، مشتق من رأيت ای -  
ما یرى فى صورة الانسان ولباسه . و قيل هو من قولك رويت ای منظره مرتو من النعمة  
ای - انّ عليه نضارة . وانتصاب اثاثاً ورثاً على التفسير .

قوله : «قل من كان فى الضلالة فليمدد» . الصیغة ، صیغة الامر والمعنى الخبر ،  
ای - من كان فى الشرك و الجهالة مدّه الله فى كفره و متّع بطول عمره ليزداد طغياناً و  
ضلالاً ، يعنى جعل الله جزاء ضلّالته ان يتركه ويمدّه فيها . كقوله : «من يضل الله  
فلا هادى له و يذرهم فى طغيا نهم يعمهون» . وقيل معناه من كان فى الضلالة زاده الله  
ضلالاً . وقيل معناه فليعيش ما شاء فانّ مصيره الى النار .

قوله : «حتى اذاروا ما يوعدون» ای - الى ان يأتیهم ما يوعدون من الجزاء  
على كفرهم ، ثمّ فصل فقال : «اما العذاب و اما الساعة» فهما منصوبان على البدل  
من «ما يوعدون» والمعنى حتّى اذاروا العذاب اورا والسّاعة ، فالعذاب ما وعدوا به من  
نصر المؤمنين عليهم بانهم يعدّونهم قتلاً و اسرا . والسّاعة يعنى - القيامة وما وعدوا فيها  
من الخلود فى النار . معنى آیت آنست که هر که در ضلالت و کفرست ربّ العزّة بجزاء  
کفر وی اورا روز گاردرد از فرا گذارد تا طغیان و ضلالت وی می افزاید ، آنکه یا در  
دنیا عذاب قتل و سبى بوی رسد یا در قیامت بدوزخ شود جاوید . «فسیعلمون من  
هو شرّ مکاناً» جواب آنست که گفتند : «خیر مقاماً» . «واضع جنّداً» جواب آنست که

گفتند: «واحسن ندياً».

قوله تعالى: «ويزيد الله الذين اهتدوا بالمنسوخ، هدى» بالناسخ، وقيل يجعل جزاهم ان يزيدهم في يقينهم هدى كما اضل الفاسق بفسقه.

«والباقيات الصالحات» قيل الصلوات الخمس، وقيل اداء الفرائض، وقيل «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر» هي الباقيات الصالحات لان ثوابها يبقى ابداً «خير عندك ثواباً» اي خير مما فيه الكفارة من المال وحسن الحال. «وخير مرداً» عاقبة و مرجعاً.

«افرايت الذي كفر بآياتنا» اين كافر العاص بن وائل السهمي است. مردی بود زندیق منكر بعث از جمله مستهزئان. خباب را بروديني بود بتقاضا شد جواب وی داد باستهزا كه : نه شما می گوئيد كه در بهشت زروسيم و حريرست ؟ خباب گفت : بلی مامی گوئيم و در كتاب خداست. عاص گفت باستهزا اكنون صبر كن تا ببهشت رسيم كه الله تعالى مرا آنجا مال و فرزند دهد دين تو بگزارم ، رب العالمين در شان وی اين آيت فرستاد :

«افرايت ا لذي كفر بآياتنا وقال لاوتين» يعنى فى الجنة ، «ملاً وولداً» جای دیگر گفت : «ولئن رددت الى ربى لا جدنّ خيراً منها منقلباً» - «ولئن رجعت الى ربى ان لى عنده للحسنى» قرأ حمزه و الكسائي ، وولداً بالضم والاسكان وقرأ الآخرون. وولداً بفتح الواو واللام وهما لغتان مثل العرب والعرب، والعجم والعجم، ومنهم من يجعل الولد بالضم جمعاً والولد بالفتح واحداً ، مثل اسد واسد ، وقيل الولد بالفتح الابن والابنة وبالضم الاهل والولد .

قوله : «اطلع الغيب» يعنى - انظر فى اللوح المحفوظ . وقيل اعلم علم الغيب حتى يعلم فى الجنة هو ، ام لا ، «ام اتخذ عندا ر حمن عهداً» يعنى ام قال : «لا اله الا الله» وقدم عملاً صالحاً . وقيل اعهد الله اليه ان يدخله الجنة . روى ابن عباس قال : « قال رسول الله (ص) : «من ادخل على مؤمن سروراً فقد سرنى» ومن سرنى فقد اتخذ عند الله



عهداً فلا تمسسه النار، «ان الله لا يخلف الميعاد». وعن الاسود بن يزيد قال : قال عبد الله : يقول الله عز وجل يوم القيامة من كان له عندى عهد فليقم، فقالوا يا ابا عبد الرحمن فعلمنا قال : قولوا «اللهم فاطر السموات و الارض ، عالم الغيب و الشهادة ، اتى اعهد اليك فى هذه الحيوۃ الدنيا بانى اشهد انك لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وان محمداً عبدك و رسولك و انك ان تكلمنى الى نفسى تقربنى من الشر و تباعدنى من الخير ، و اتى لاثق الا برحمتك ، فاجعل لى عندك عهداً تؤديه الى يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد » .

« كلاً » رد لقول العاص ، اى - ليس الامر كما يقول ، « سنكتب ما يقول » اى - سنحفظ عليه « ما يقول » فنجازيه به فى الآخرة . و نؤدله من العذاب مدّاً اى - نزيد له من العذاب زيادة لا انقطاع لها ، اى - نزيد عذاباً فوق العذاب ، « و نرثه ما يقول » يعنى - نسلبه ما يفتخر به من المال و النعمة ، و نعطيه غيره من المؤمنين ، « و يأتينا » اى - فى الآخرة ، « فرداً » لا يصحبه شئ من امواله ولا ينفعه احد من اولاده ، و قيل التقدير « نرثه ما يقول » انه فى الدنيا يملكه و يعطى فى الآخرة مثله و ذلك انه قال لخباب ، لئن كان ما تقول حقاً فأتى فى الآخرة افضل نصيباً .

« و اتخذ من دون الله آلهة ليكونوا لهم عزّاً » اى - عبد الكفار الاصنام و الشياطين و الملائكة و عيسى ، ليتعزوا فى الدنيا . و يصيروا الى العز الدائم فى العقبى ، و قيل ليكونوا لهم عدة فى القيامة و شفعاء لهم كقوله : « هؤلاء شفعاؤنا عند الله » ، و قوله : « ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى » . كافرين پرستیده ها که پرستیدند فرود از الله تعالى بآن پرستیدند تا ایشانرا از آن عز باشد و جاه و انبوهی در دنیا و بقیامت یار ایشان باشند در دفع عذاب خدا از ایشان و شفیع ایشان . رب العالمین گفت : « كلاً » نه چنان است كه ایشان می پندارند كه ایشان نه عزند و نه یار و نه شفیع ، نه در دنیا بكار آیند نه در عقبی . « سیکفرون بعبادتهم » فردا در قیامت همه از یکدیگر بیزار شوند و یکدیگر کافر ، هم عابد از معبود و هم معبود از عابد ، و در قرآن از این نمط فراوانست « وقال شر کاؤهم

ما كنتم ايانا تعبدون» - «قالوا سبحانه ما كان ينبغي لنا ان نتخذمن دونك من اولياء» -  
«اذتبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا» - «ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض» - «يوم  
القيامة يكفرون بشر ككم» .

قوله : ويكفرون عليهم ضدّاً اي - اعواناً عليهم و اعداء ارادوا ان يكونوا  
لهم شفعاء فيصيرون لهم خصماء . الضدّ يقع على الواحد و الجمع . فردای قیامت  
رب العزّة بتانرا با کافران حشر کند و ایشانرا عقل و نطق دهد تا در دوزخ عابدان خود  
را خصمی کنند و گویند : ربّنا عذب هؤلاء الذين عبدونا من دونك . وقيل « يكونون  
عليهم ضدّاً اي - قرناء في النار على هيئة يعدّون بها ، كما قال تعالى في مانعي الزّكوة :  
«يوم يحمي عليها في نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم» .

قوله : «الم تر» يا محمد : «انا ارسلنا الشياطين على الكافرين ، اي - سلطانهم  
عليهم بالاغواء وذلك قوله : «واستفزز من استطعت منهم» الايه ... وقيل قيضنا لهم  
الشياطين مجازاة على كفرهم كقوله : «وقيضنا لهم قرناء نقيض له شيطاناً فهو له قرين»  
وقيل «ارسلنا الشياطين عليهم» اي - خلینا الشياطين و اياهم فلم نعصمهم . قوله :  
«تؤزهم ازا» اي - تزعجهم از عاجاً حتى يركبوا المعاصي . والاز والهز واحد وهو التحريك  
والازيز - الغليان ، ومنه الخبر كان النبی (ص) يصّلي ولجوفه ازيز كازيز المرجل  
من البكاء . ومعنى الاية مكنا الشياطين من دعاء الكفار بالوساوس الى الكفر والشرك  
و تزئین المعاصي بالتمويهات .

«فلا تعجل عليهم» اين در شان قومی است كه استهزای كردند بمؤمنان و بقرآن  
و رسول خدای از آن ضجر میشد میخواست كه ایشانرا بزودی عذاب رسد و هلاك شوند .  
رب العالمین گفت : «فلا تعجل عليهم» العقوبة لهم ، «وانما نعد لهم» الايام والسنين حتى  
تنقضي آجالهم فينقلوا الى النار ، وقيل نعد اعمالهم نحصى انفسهم ونمهلهم ، ليزدادوا  
اثماً ، فنجازيهم على جميع ذلك .

حكي ان المأمون كان يقرأ سورة مريم وعنده العلماء فلما انتهى الى هذه الاية

التفت الى محمد بن السماك مشيراً اليه بان يعظه فقال : اذا كانت الانفاس بالعدد و لم يكن لها مدد فما اسرع ما ينفد .

قوله : «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً» راكبين على النوق، وقيل على نجائب . والوفد مصدر ، وفدو فداً ووفوداً ووفادةً اذا زار الملوك و الاشراف . وقيل جمع وافد كصاحب وصاحب .

«ونسوق المجرمين» كما تساق البهائم، «الى جهنم» قال سبحانه في مقابلة الحشر، السوق لما في ذلك من الكرامة وفي هذا من الالهانة ، اى - يساقون بعنف الى ذل ، كما تساق الابل العطاش الى الماء . «ورداً» اى - مشاةً افراداً عطاشاً ، لان الوارد لا زالة العطش . قال اهل اللغة ورداً مصدر ، والتقدير - ذوى ورد ، وقيل ورداً بمعنى واردين . وقيل الورد - النصيب ، اى - يكونون ورداً لها ، اى - نصيباً وحظاً ، اى - هم نصيب جهنم ، والمؤمنون نصيب الجنة . قال الربيع بن انس : اما المتقون فيفدون الى ربهم فيكرمون ويعطون ويحيون ويشفعون . والمجرمين يساقون رجالاً عطاشاً قد تقطعت اعناقهم من العطش . روى ان علي بن ابي طالب (ع) قال : لما نزلت هذه الاية ، قلت يا رسول الله انى رأيت الملوك و وفودهم ، فلم ارو فداً الا ركباناً فما وفد الله؟ فقال رسول الله يا على اذا حان المنصرف من بين يدي الله تعالى تلتت الملائكة المؤمنين بنوق بيض ، رحالها وازمتها الذهب ، على كل مركب حلة لا تساويها الدنيا ، فيلبس كل مؤمن حلة ، ثم يستوون على مراكبهم فتتهوى بهم النوق حتى تنتهى بهم الى الجنة ، فتلقاهم الملائكة «سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين» .

روى ان النبى (ص) قال : «يا على والذى نفسى بيده ، انهم اذا خرجوا من قبورهم استقبلوا بنوق عليها رحال الذهب ، شرك نعالهم نوريتاً لآ ، فيسيرون عليها ، فينطلقون حتى ينتهوا الى باب الجنة» . وعن ابى مرزوق فى قوله : «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً» قال : يستقبل المؤمن عند خروجه من قبره احسن صورة وجهاً واطيبها ريحاً ، فيقول ، من انت ؟ فيقول ، أما تعرفنى ؟ فيقول ، لا ، الا ان الله

طیب ریحک و حسن وجهک ، فيقول انا عم لك الصّالح ، هكذا كنت في الدنيا حسن العمل طيبه ، طالما ركبته في الدنيا فہلم فار کبني ، فيركبه ، فذلك قوله : «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً».

قوله تعالى : « لا يملكون الشّفاعه » ای - لا يملك الشّفاعه ، « الا من اتخّذ عند الرحمن عهداً » ، العهد هاهنا توحيد الله عزّ وجلّ والایمان به معنی آن است کہ شفاعت نتواند کرد در حق هیچکس الا مؤمن مؤحد . یعنی کہ مؤمن مؤحد خود شفاعت کند از بهر دیگران وهم برای وی شفاعت کنند بالله تعالی ؛ وروا باشد کہ « لا يملكون » ضمیر مجرمان نهند ، ای - لا يملك المجرمون الشّفاعه ، یعنی لا يشفعون لاحد ولا يشفع لهم احد ، كما يشفع المؤمنون بعضهم لبعض ، « الا من اتخّذ » باین قول استثناء منقطع است ، ای - لكن من اتخّذ عند الرحمن عهداً ، انه يملك الشّفاعه . سميت شفاعه شفاعه ، لان الشّفيع يأتي فرداً وينصرف شفعاً . پارسى شفاعت جفت شدن است ، ومنه الشّفعه فى الرّباع . قال ابن عباس : لا يشفع الا من شهد ان لا اله الا الله ، وتبرامن الحول و القوّه ، لا يرجو الا الله عزّ وجلّ . روى ابن مسعود قال : سمعت النّبي ( ص ) يقول لاصحابه ذات يوم : أيعجز احدكم ان يتخذ كلّ صباح ومساءً عند الله عهداً ؟ قالوا : وكيف ذلك يا رسول الله ؟ قال : يقول كلّ صباح ومساءً : « اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشّهادة انى اعهد اليك فى هذه الحيوه الدّنيا بانى اشهد انك لا اله الا انت ، وحدك لا شريك لك وانّ محمّداً عبدك و رسولك وانك ان تكلنى الى نفسى تقتربنى من الشر ، و تباعدنى من الخير ، وانى لا اثق الا برحمتك فاجعل لى عندك عهداً توفّينه يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد » . فاذا قال ذلك طبع عليه طابع ، ووضع تحت العرش ، فاذا كان يوم القيامة نادى مناد : اين الذين لهم عند الله عهد ؟ فيدخلون الجنّه . عن كعب بن عجره عن النّبي ( ص ) قال : قال الله تعالى « من صلّى صلوٰه لوقتها ولم يذرّها استخفافاً بها ، لقينى يوم القيامة وله عندى عهد ان ادخله الجنّه ، ومن لم يصلّها لوقتها و تركها استخفافاً بها ، لقينى يوم القيامة وليس

له عندى عهد، ان شئت عذبتّه وان شئت غفرت له» .

قوله : «وقالوا اتخذ الرَّحمن ولداً» يعنى النصارى وقبائل من العرب كانوا يزعمون انّ الملائكة بنات الله لذلك سترهم عن العيون .

«لقد جئتم شيئاً اى - قل لهم يامحمد لقد جئتم شيئاً «اداً» آتيتم امرأ منكرأ وقلتم قولاً عظيماً، اى - كفرأ عظيماً . والاد - الداهية ، وهى الامر الشديد ، يقال : ادا الامر يئد اذا عظم .

قوله تعالى : «تكاد السّموات» قرأ نافع و الكسائي ، يكاد بالياء لتتقدم الفعل ، و الباقيون بالتاء لتأنيث السّموات «بتفطرن» بالتاء ، حجازى والكسائي و حفص وهو من التفطّر ، يقال : فطرته ففطّر ، مثل صدعته فتصدّع . وقرأ الباقيون ينفطرن بالنون ، من الانفطار ومعناها واحد . «وتنشق الارض» يعنى تنصدع ، «وتخرّ الجبال هداً» اى - تسقط الجبال كسراً . وقيل - انه دماً بشدة ، والهدّة - صوت الصّاعقة .

«ان دعوا» اى - لان دعوا ، «للمرحمن ولداً» . قال ابن عباس : فرعت السّموات والارض و الجبال وجميع الخلائق الا الثقلين وكادت ان تزول ، وغضبت الملائكة و استعرت جهنّم حين قالوا لله سبحانه ولد . وعن عون بن عبد الله قال : انّ الجبل لينادى الجبل باسمه ، يا فلان هل مرّ بك اليوم ذا كر لله ؟ فيقول ، نعم ، فيبشّره . ثم قال عون : هى للمخير اسمع افيسمعن الزور والباطل ولا يسمعن غيره ؟ ثم قرأ هذه الاية .

و روى ابو موسى قال : قال رسول الله (ص) : ما احد اصبر على اذى يسمعه من الله ، انّهم يدعون له ولداً وانه يعافيههم و يرزقهم ، ثم نرّه نفسه عزّ وجلّ عن الولد ، فقال : «وما ينبغى للمرحمن ان يتخذ ولداً» اى - لا يفعل ذلك ولا يحتاج اليه ولا يوصف به لانه لا يليق به الولد اذ لا مجانسة بينه وبين احد ، لانه غنى غير محتاج الى معونة الاولاد والانس معهم والتزيين بهم .

قوله : « ان كلّ من فى السّموات والارض » اى - ما كلّ من فى السموات



والارض من الملائكة والانس . مَن اتخذه الهاً ومَن سمّوه ولداً كعیسی و عزیر  
و غیرهما ، «الّا آتی الرحمن عبداً» ای - الّا وهو یأتی الله سبحانه یوم القيامة مقرّاً له  
بالعبودیّة ، وانّما ذکر ذلك لانه کان فی الدنیا من یدعی الربوبیّة لنفسه ویستکبر عن  
الاعتراف لله بالعبودیّة ، فاذا کان یوم القيامة استووا کلّهم فی الاقرار لله بالعبودیّة و  
تبرؤا الیه من کلّ کفرو شرک . قوله : « آتی » اسم فاعل من اتی و هو للاستقبال ، و  
التقدير یأتیه .

قوله : «لقد احصیهم» ای - احصى مبلغ جمیعهم فی اللّٰوح المحفوظ .  
«وعدّهم عدّاً» ای - علم عددهم و انعامهم و اقوالهم و افعالهم ، حرکاتهم و سکنتهم  
قوله : « کلّهم آیته یوم القيمة فرداً » وحیداً بلامال ولا ولد ولا ناصر ولا معین .  
وقوله : « آتیة » وحدّ لفظه جملاً علی لفظ الكلّ .

قوله : « انّ الذین آمنوا و عملوا الصّالحات سیجعل لهم الرحمن وداً » ای -  
یحبهم و یحببهم الی عبادہ المؤمنین من اهل السماء والارض . قومی گفتند این محبّت  
فردا در قیامت خواهد بود که ربّ العزّة غلّ از دل مؤمنان بیرون کند ، چنانکه گفت :  
« ونزعنا ما فی صدورهم من غلّ » ، تباعض از میان ایشان برخیزد و محبّت محض و  
دوستی خالص بماند ، و گفته اند که منادی ندا کند در عرصات قیامت که : انّ الله یحبّ  
فلاناً فاحبوه ، فیحبّه اهل القیامة .

اما بیشترین مفسّران بر آنند که این محبّت در دنیاست . سلمان فارسی گفت :  
اذا اراد الله بعبد خیراً ففقهه فی الدین وحبّه الی الناس . و پیغامبر (ص) گفت : چون  
الله تعالی بنده ای را دوست دارد ، بجبرئیل خطاب کند که من فلان را دوست میدارم ، شما  
که اهل آسمانهاید او را دوست دارید ، اهل آسمانها او را دوست دارند ، آنکه در زمین  
محبّت وی در دل خلق افکند تا زمینیان او را دوست دارند ، و در بغض همچنین .  
بر آء عازب گفت که : پیغامبر (ص) علی<sup>(ع)</sup> را گفت : « یا علی قل للّٰهم اجعل لی  
عندک عهداً ، و فی صدور المؤمنین وداً » ، فانزل الله تعالی هذه آلیة ، فاما من مؤمن الا

و هو یحب علیاً . و كان هر م بن حیان یقول : ما قبل عبد بقلبه الى الله الا اقبل الله بقلوب  
المؤمنین الیه حتی یرزقه مودتهم و رحمتهم .

قوله : « فائما یسرناه بلسانك » ای - سهیلنا القران علی لسانك و انزلناه بلغتك ،  
« لتبشربه المتقین » یعنی - المؤمنین . « و تندربه قوماً لدّاً » شدادافی الخصومة . رجل  
الد - شدید الخصومة . و رجال لد - اذا كان من عاداتهم مخاصمة الناس . و اللد - شدة  
الخصومة . و قيل اللد - الذي لا یقبل الحق و یدعی الباطل . قال الله تعالی : « و هو  
الد الخصام » . و قال النبی (ص) : « بغض الرجال الی الله ، اللد الخصم » .

ثم خوف اهل مكة فقال : « و کم اهلکنا قبلهم من قرن » ای - قبل قریش من  
امة کافرة . « هل تحس منهم من احد » - هل ترى منهم احداً ؟ « او تسمع لهم ركزاً »  
صوتاً الاحساس - الادراك بالحاسة - الرکز - الصوت الخفی ، و الحركة التي لاتفهم .  
ای - لما اتاهم عذابنا لم یبق منهم شخص یرى ، و لا صوت یسمع . و قيل ماتوا و  
نسی ذکرهم .

روی ان ابابکر الصديق ، كان یقول فی خطبته : این الوضاء الحسنة و جواهرهم  
المعجبون بشبابهم ؟ این الملوك الذین ساروا بالزخرف الی الزخرف و اعطوا الغلبة  
فی مواطن القتال ؟ این الملوك الذین اتخذوا المدائن و حصنوها بالحوائط ، و اتخذوا  
فیها العجايب ؟ این الشباب الناعمون اصبحوا فی بطون الارض ؟ هل تحس منهم من  
احد ؟ او تسمع لهم ركزاً ؟

### النوبة الثالثة

قوله : « جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغیب » خداوند زمین و آسمان ،  
کردگار نیکوکار رهی دار مهربان ، لطیف نشان و کریم پیمان و قدیم احسان -  
بندگان خود را تشریف می دهد ، بفضل و لطف خود ایشانرا می نوازد ، بناء حجره

دولت مینهد، وعده راز و ناز و نعمت میدهد، وعده ای نیکو، تشریفی بکمال، خلعتی تمام، فضلی بی نهایت، همه قدیسان آسمان خواستند که تقدیس خود بغارت بدادندی از این خلعت و کرامت و نواخت بی نهایت که روی بخاک نهاد، یکی «جنات عدن التي وعد الله الرحمن عباده بالغيب». دیگر «لا يسمعون فيها لغواً الاً سلاماً». سدیگر «ولهم رزقهم فيها بكرة وعشياً». چهارم «تلك الجنة التي نورث من عبادنا». نگر تا بچشم حقارت در نهاد خاکیان ننگری، که ایشان مقبول شواهد آلهیتند و منبع اسرار فطرت ازل، اول مشتی خاک بود آلوده، در ظلمت کثافت خود بمانند، در تاریکی نهاد خود متحیر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت خاک عنبر گشت و سنگ گوهر گشت، شب روز شد، و روز نوروز شد، و بخت فیروز شد. تقاضائی از پرده غیب بصحرای ظهور آمد، بر همه عالم بگذشت بکس التفات نکرد، چون بسر خاک آدم رسید عنان باز کشید، نقاب از جمال دلربای برداشت و گفت ای خاک افتادمو خویشتن را بیفکنده، منت آمده ام، سرماداری. شعر:

و کم باسطين الى وصلنا      ا کفهم لن ينالوا نصيباً.

که داند که درین خاک چه تعبیه ها است، حقیق میگوید جلّ جلاله: «خلقت قلوب عبادی من رضوانی». ما گل دل دوستان خود را بر لال رضای خود سرشتیم، آنگه کالبد را بر فتراک دل بستیم و بعالم صورت فرستادیم، آنگه برین کالبد پر فضول شحنه ای از تکلیف خطاب شرع گماشتیم، گفتیم ای چشم تودر تصرف شحنه تکلیف باش، ای دل تو ندیم سلطان غیب باش، انّ الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم ولكن ينظر الى قلوبكم.

قوله: «ربّ السموات والارض و ما بينهما» دارندۀ آسمان و زمین و عرش و فرش و بر و بحر اوست، غالب بر همه امرا و، نافذ بر همه مشیت او، جهان و جهانیان همه رهی و چاکر او، هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن همه ملک و ملک او، پادشاهی که ملکش را عزل نیست، عزّش را ذلّ نیست، جدّش را هزل نیست، حکمش را رد نیست،

وازوی بد نیست . .

بموسی (ع) وحی کرد (۱) : یاموسی انابدک الالزم فالزم بدک . ای موسی من ناگزیر توام ، از همه گزیرست و از من گزیر نیست ، از همه چاره و از من چاره نیست ، بندگی کن که بنده را حیلتنی به از بندگی نیست ، اینست که رب العالمین فرمود در این آیت : «فاعبدہ واصطبر لعبادته» بار بندگی باری گرانست و راه تکلیف راهی دشخوار ، چون میدانی که نهنده این بار کیست ، و تعبیه این بار در این راه چیست ، شکیبائی کن و هیچ منال هر که جلال حق بشناخت ، و مقصد این راه بدانست ، دست تصرف وی از کونین کوتاه بود ، و پای عشق وی همیشه در راه بود ، قعر چاه بنزدیک وی چون صدر و جاه بود .

پیر طریقت گفت : الهی گاه گویم که در قبضه دیوم از بس پوشش که بینم ، باز ناگاه نوری تابد که جمله بشریت در جنب آن ناپدید بود ، الهی چون عین هنوز منتظر عیانست ، این بلای دل چیست ؟ چون این طریق همه بلاست چندین لذت چیست ؟ الهی گاه از تومی گفتم و گاه می نیوشیدم ، میان جرم خود لطف تومی اندیشیدم ، کشیدم آنچه کشیدم ، همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدم .

قوله : «ویقول الانسان اذ امامت» الآیه ... رب العزة در این آیت شکایت از بیگانگان بادوستان میکند ، که ایشان بعث خلق از جلال قدرت ماستبعدمی دارند ، همانست که در خبر صحیح گفت : «کذبنی ابن آدم ولیس له ذلک» فرزند آدم مرا دروغ زن گرفت و نرسد او را و نه سزد که مراد روغ زن گیرد ، و همی گوید : «لن یعید نی کما بدانی» چنانکه از نخست مرابیا فرید باز نیافریند مرابعد از مرگ ، و نه چنانست که میگوید ، که من همان قادرم که در اول بودم ، در اول نبود و بیافریدم ، در آخر پس از آن که بود و نیست گشت ، باز آفرینم ، بجلال حکمت و کمال قدرت خویش ، پس سوگند بر سر نهاد و گفت : «فوربک لنحشر نهم» - قسم در قرآن بر سه قسم است :

یکی بذات باری جلّ و جلاله، دیگر بصفات او، سوم بافعال او. ۱- قسم بذات آنست که گفت: «فَورَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ» - «فَورَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» - «فَورَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ» - «قُلْ إِي وَرَبِّي أَنَّهُ لَحَقُّ» . و قسم بصفات آنست که گفت: «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» - «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» - «فَبِعِزَّتِكَ» و قسم بافعال قسم بمخلوقاتست و آن چهار ضرب است: یکی تنبیه خلق بر معرفت قدرت چنانکه گفت: (وَالذَّارِيَّاتِ ذُرْوَا» - «وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا» - «وَالنَّازِعَاتِ غُرُقًا» و مانند آن، دیگر تعریف ایشانست بجلال هیبت، چنانکه گفت: «لَا اِقْسَمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» - اقسام بالقیامة لیعلم هیبتہ فیہا . سوّم تذکیر نعمت چنانکه گفت: «وَالثِّينِ وَالزَّيْتُونِ» . اقسام بهما لیعلم نعمته علی العباد . چهارم بیان تشریفست، چنانکه ربّ العزّة گفت در حق مصطفی (س): «لَعَمْرُكَ» . اقسام بذلك لیعلم شرفه و تخصیصه بالقربة والزلفة . وفائده سو کند آنست که تامؤمن را در دین یقین افزاید و در وی هیچ تهمت و شبهت نماند، و کافر در انکار بیفزاید، تا حاجت بروی قوی تر و بلیغ تر گردد و عقوبت وی صعب تر بود. «فَورَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» - آدمیان دو گروهند: مؤمنان و کافران، مؤمنان بهمه حال قرین ایشان فریشتگانند هم در دنیا چنانکه گفت جلّ جلاله: «لَهُمَّعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ» . هم بوقت مرگ چنانکه گفت: «تَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ الْأَتْخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا» هم در قیامت، چنانکه گفت: «وَتَتَلَقِّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ» . هم در بهشت، چنانکه گفت: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» .

و کافران قرین ایشان شیاطین اند بهمه حال، در دنیا گفت: «الْمُتَرَاتِنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ» . در قیامت گفت: «فَورَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» . در دوزخ گفت: «وَتَرَى الْمَجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» ای - کلّ واحد من الکفار یكون مقرّناً مع شیطان بالسلاسل فی النار.

قوله: «وَأَنْ مِنْكُمْ الْأَوَّارِدُ» - ورود بر دوزخ بست دو گروه را، یکی ورود ادب و تهذیب، دیگر ورود غضب و تعذیب، ادب و تهذیب مؤمنانراست، غضب و تعذیب



کافران را مؤمن بگناه آلوده گشته از آن که دنیا سرای پر غبارست درن و وسخ معاصی برونشسته ، از دوزخ گرمابه ای ساختند او را ، تا از اوساخ مطهر گردد و مهذب شود ، آنکه بمحل کرامت و منزل سعادت رسد ، و نیز جوهر آب و گل تا خام بود بی قیمت بود ، چون بآتش بگذشت آنکه قیمت گیرد پیرایه شراب شود ، حضرت ملوک را بشاید . و گفته اند حکمت ربّانی بآوردن مؤمنان در آتش ، آنست که تا جودت عنصر و قوت حال موحدان بمشركان نماید ، که جوهر چون اصلی بود ، آتش آنرا تباه نکند ، زر خالص چون در آتش نهی آتش آنرا تباه نکند ، بلکه روشن تر و افروخته تر گردد ، چنانستی که با ابلیس میگوید : تو بر طینت آدم تکبر آوردی که : «أَسْجَدَ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً» ، اکنون در نگر تا شرف طینت بینی ، آن طینت بتمکین و تربیت احدیت بآنجا رسد که دوزخ از وی بفریاد آید ، که : «جزیاً مؤمن فقد اطفأ نورک لهی» .

وروی ان بعض المؤمنین اذا دخل الجنة قال الیس قد وعد ناربتنا ان نرد النار؟ فتقول له الملائكة انکم قد وردتموها و هی خامة . وقیل یورد الله الخلق النار ثم یجعلهم فرقتین ، فرقة یتستغیثون من النار ، و فرقة تستغیث النار منهم ، لیتبین ان النار مأمورة لا تحرق الا بامر .

در بعضی اخبار آمده که روز قیامت قومی را از امت محمد سوی دوزخ رانند ، چون بدر دوزخ رسند مالک ایشانرا گوید شما چه قومید ؟ چون افتادید باین راه که بر شما آثار شقاوت و داغ بیگانگی نمی بینم ؟ نشان بیگانگان آنستکه رویهای سیاه دارند و چشمهای ازرق ، سلسله بر دست و پای و غل بر گردن شما را این حال نیست ، ایشان گویند : نحن العصاة من امة محمد (ص) . مالک گوید اکنون خود در آتش شوید که مرا از محمد پیغامبر شرم آید که امت وی را بقهر و عنف بدوزخ اندازم ، ایشان گویند : یا مالک دعنا نیک علی انفسنا ساعة ، بگذار یک ساعت که ما بر خود بگرییم و ماتم خود بداریم ، که ما هرگز ندانستیم و ظنّ نبردیم که ما را باین

راه در آرند و بدین حال رسیم. پس ایشان چندان بگریند ، که اگر کشتی بر اشک ایشان نهند روان گردد ، پس ندا آید از بطنان عرش مجید یا مالک الی متی تعاتب العصاة ادخلهم النار . تا کی ایشانرا عتاب کنی بآتش انداز ایشانرا ، مالک گوید : ادخلوا النار. در دوزخ شوید ایشان قدم بردارند گویند: بسم الله . آتش از زیر قدم ایشان چهل ساله راه بگریزد مالک گوید . یا نار خذیهم . ای آتش بگیر ایشانرا ، آتش روی باز کند تا ایشانرا بیای فرو گیرد ، ایشان دیگر بار گویند، بسم الله آتش همچنان می گریزد از گفتار ایشان ، مالک یکباره خشمگین شود گوید : کیف لاتأخذین العصاة ؟ چونست که عاصیانرا انگری؟ آتش گوید ، کیف أخذقوماً یعرفون ربی و یدکرون ربی . چون گیرم قومی را که بر زبان ایشان ذکر خداوند جلّ و جلاله و در دلشان مهر خداوند ، بر زبانشان نام و ذکر او، و در دلشان یاد مهر او ، ایشان در آن مناظره باشند که ندا آید از جبار کاینات : یا مالک ، دع هؤلاء القوم یرجعوا من طریق الجحیم الی طریق دار النعیم فانی اوردتهم للعتاب لاللعذاب .

قوله: «یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفداً»، لم یقل الی الجنان وفداً ، تطیباً لقلوب خواص المحبین . فانهم لایعبدونه رجاء الجنة ولا خوف النار، بل یعبدونه لاجله، فوعدهم انه یحشرهم الیه . بهشت جویان دیگرند، و خدای تعالی جویان دیگر . بهشت جویانرا بهشت اضافت کرد ، «انّ اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون» و خدا جویانرا گفت: «یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفداً».

**ممشاد دینوری** در نزع بود درویشی پیشوی استاده ، و دعا میکرد ، بار خدایا بروی رحمت کن و بهشت اورا کرامت کن ، ممشاد دراونگرست بانگی بر وی زد ای غافل سی سال است تا بهشترا بر طرف غرق و حور و قصور جلوه می کنند فما اعزتها طرفی . اکنون بسر مشرب حقیقت میرسم تو زحمت آورده و مرا بهشت و رحمت میخواهی . ای جوانمرد این حدیث در حوصله هر کسی نگنجد ، این جوانمردانی را رسد، که در سادات مطالعات و در مقامات کرامات عین طلبند، زمانی

در حله مجاهدت زمانی ، در قرطه مشاهدت ، گاهی در سکر شکر ، گاهی در صحو محو ، هم نیست و هم هست ، هم هشیار و هم مست ، دلهاشان حریق نار غیرت ، جانهاشان غریق بحر حیرت ، ساکنان پوینده . خاموشان گوینده ، فردا که خلق را بحضرت ذی الجلال حشر کنند ، هر کسی را مر کبی باشد ، یکی را نجیب طاعت ، یکی را براق همت و ایشانرا قبضه عزت احدیت ، در خبر آمده که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر . جانهای شهیدان چون از این عالم حکم رحیل کنند در حوصله مرغان سبز نهند و در قنادیل نور ، نیز گفته اند در مرغزار بهشت . اما این جوانمردان حوصله محبت ایشان از آن فراخ تر است که بحوصله مرغی در فرو آید ، ایشان را مقام چیست ؟ ارواح الاحباب فی قبضة العزة یکشفهم بذاته ویلاطفهم بصفاته . سیرت ایشان چیست ؟ آنکه خود را بگل بمحسوب مشغول دارند ، جان و دل و تن در راه او بذل کنند ، در سر و جهر و در علانیت و سریرت موافقت او طلب کنند ، نصیب او بر نصیب خود مقدم کنند ، و آنکه خود را افکنده عجز ، و شکسته تقصیر شناسند . نواخت ایشان از حضرت ذی الجلال چیست ؟ «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا» - «نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یحببهم و یحبونہ» .

**پیر طریقت گفته که این محبت تعلق بخاک ندارد ، و محبت وی تعلق بنظر ازلی دارد ، اگر علت محبت خاک بودی در عالم خاک بسیارست و نه هر جای محبت است . لکن قرعه ای از قدرت خود بزد ما بر آمدیم ، فالی از حکمت بیاورد آن ما بودیم ، او جلّ جلاله که بتو نگردد بحکم ازل نگردد نه بحکم حال .**

**بوسلیمان دارانی بویزید نوشت که :** کسی که ازو غافل باشد و شب بخسبد هیچ تواند بود که بمنزل رسد ؟ - **بویزید جواب نبشت :** « اذا هبت ریح العنایة بلغ المنزل من غیر کلفة » . اگر باد لطف ازلیت از هوای فردائیت بحکم عنایت بر دل او وزد ، بمنزل رسد بی کلفت . او جلّ جلاله بندگان را در معصیت می بیند و میداند که توبه خواهند کرد . ایشانرا حکم از آن توبه کند ، نه از این معصیت ، بنده را

در حال می بیند که گناه می کند، اما می داند که نیک خواهد شد، او را از صالحان  
 شمرد نه از مفسدان. موسی (ع) در غضب الواح توراۃ بر زمین زد، باوی عتاب نکرد،  
 سلیمان اسبان بی جرم را پی کرد باوی خطاب نکرد، زیرا که بکرد ظاهر ننگرست  
 بسابقه ازل ننگرست، گاه بگاهی بگیرد، گاه بکوهی عذو کند، بگاهی بگیرد قدرت  
 را، بکوهی عفو کند رحمت را، ما که در ازل ترا دوستی اثبات کردیم، خطی بگرد  
 تو بر کشیدیم، اگر معصوم بایستی، معصوم آفریدمی، چنانکه بایست آفریدیم،  
 اعتماد کن بر دوستی کسی که ترا جز معصوم دوست ندارد، اگر ترا عصمت دادمی و از  
 تو همه پاکی بودی جلال وحدانیت را شریک بودی، و من خداوند بی شریکم و بی  
 انباز و بی نظیر و بی نیاز. هر که را رقم دوستی کشیدم هر آینه کاروی بسازم، و خصمان او را  
 کفایت کنم. و هر که بخصمی دوستی از دوستان ما بیرون آید، ما خصم اوئیم. من  
 آذی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة. ابلیس را دیدی که در حق تو یک سخن گفت  
 ملعون ابد گشت، نمرود با آن همه طول و عرض بینم پشه او را هلاک کردیم مکافات  
 درد دل خلیل را، در عصر نوح یک جهان خلق را در آب بکشتیم مجازات درد دل نوح  
 از آن جفاها که از ایشان بوی رسید. آری هر که مختار ما بود و محل اسرار ما بود،  
 و منبع انوار ما بود، دل وی آراسته بیادگار ما بود، اصلاح کار او کار ما بود.

## ۲۰- سورة طه - مكيه

### ۱- النبوة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » . بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .  
« طه <sup>(۱)</sup> » ای محمدای مردپاك راست راه .

« ما انزلنا عليك القرآن لتشقى <sup>(۲)</sup> » قرآن برتونه از برای آن فروفرستادیم  
تاتورنجورتن باشی بی خواب

« الا تذكرة لمن يخشى <sup>(۳)</sup> » [نفرستادیم] مگردریاددانی آنکس را که مراداند  
و ازمن ترسد .

« تنزيلاً لمن خلق الارض » فرو فرستاده از آنکس که بیافرید زمین را ،  
« والسموات العلى <sup>(۴)</sup> » و آسمانهای زبرین را .

« الرحمن على العرش استوى <sup>(۵)</sup> » رحمن بر عرش مستوی شد .

« له ما فى السموات وما فى الارض » اوراست هرچه در آسمانها و زمینها ، « وما بينهما »  
و آنچه میان هردو ، « وما تحت الثرى <sup>(۶)</sup> » و آنچه در زیر زمین .

« وان تجهر بالقول » واگر بلند گوئی سخن ، « فانه يعلم السر واخفى <sup>(۷)</sup> »  
اومی داند نهان و آنچه نهان تر نهان .

« لا اله الا هو » اوست که نیست جز او خدا ، « له الاسماء الحسنی <sup>(۸)</sup> » او  
راست نامهای نیکو .

« وهل اتيك حديث موسى <sup>(۹)</sup> » آمد بتو سخن از موسی و قصه او .



« اِذَا رَأَى نَارًا ، آنکه که آتش دید . » فقال لاهله امكثوا « زن خویش را گفت درنگ کنید . » انّی آنست نارا « که من ازدور آتشی دیدم ، » لعلى آتیکم منها بقبس « تامگر من شمارا پاره‌ای آتش آورم ، » و اوجد على النار هدی<sup>(۱۰)</sup> « یا برروشنائی آن آتش راه یابم .

« فلما اتیها » چون آمد بآن آتش . « نودی یاموسی<sup>(۱۱)</sup> » آواز دادند او را که یاموسی .

« انّی انار بک » من خداوند توام ، « فاخلع نعلیک » نعلین از پای بیرون کن ، « انک بالواد المقدس طوی<sup>(۱۲)</sup> » تو بوادی مقدسی ، [ آن وادی پاک کرده و برو آفرین کرده ] .

« وانا اخترتک » و من برگزیدم ترا ، [ از خلق زمین پیغامبری را ] « فاستمع لما یوحی<sup>(۱۳)</sup> » گوش میدار سخنی که باتو گفته آید و بگوش تورسانیده آید .

« انّی انا الله » من که منم اللهام ، « لا اله الا انا فاعبدنی » نیست خدامگر من مرا پرست ، « واقم الصلوة لذكری<sup>(۱۴)</sup> » و نماز بپای می‌دار یاد کرد مرا [ بردوام دار ] .

« ان الساعة آتیة » رستاخیز آمدنی است ، « اکاد اخفیها » کامید من که آن پنهان دارید [ از خود تا بخلق رسد ] « لتجزی کل نفس بما تسعی<sup>(۱۵)</sup> » تا پاداش دهند هر تنی را بآنچه می‌کرد .

« فلا یصدّک عنها » باز مگرداناد ترا از گرویدن بر رستاخیز ، « من لا یؤمن بها » آنکس که ناگرویده است بآن ، « واتبع هویه » و برپی دل آورد خویشست « فتردی<sup>(۱۶)</sup> » که تباه شوی .

« وما تلک یمینک یاموسی<sup>(۱۷)</sup> » و آن چه چیز است بدست راست توای موسی ؟ « قال هی عصای » گفت آن عصای منست ، « اتوکوا علیها » ایستاده بر آن خسبم « واهش بها علی غنمی » و باین عصا برگ درخت برگله خویش ریزم ،

« ولی فیها مآرب اخری (۱۸) » و مراد رین عصا کارها است و بآن نیازها [جز از خفتن براو و علف ریختن بر گوسفندان].

« قال الفها یا موسی (۱۹) » الله تعالی فرمود اورا بیفکن [آن عصا را ای موسی]

« فالقیها » بیفکند آنرا ، « فاذا هی حیة تصفی (۲۰) » پس چون درنگرست آنرا

ماری دیدنهییب می برد،

« قال خذها ولا تخف » گفت بگیر عصای خویش و مترس ، « سنعیدها سیرتها

الاولی (۲۱) » باز بریم آنرا بسان پیش.

« و اضمم یدک الی جناحک » دست خویش را بابر خویش آرو بازوی خویش ،

« تخرج بیضاء من غیر سوء » تا بیرون آید سپید روشن بی پیسی ، « آیه آخری (۲۲) »  
نشان دیگر [از عصا].

« لنریک من آیاتنا الکبری (۲۳) » تا ترا نمائیم و دهیم از نشان های بزرگ

خویش .

« اذهب الی فرعون انه طفی (۲۴) » بفرعون شو که او بس شوخ و پی راه و

ناپا کست .

## النوبة الثانية

این سورة طه بعدد کوفیان صدوسی و دو آیتست ، و بعدد بصریان صدوسی و پنج آیت است ، و هزار و سیصد و چهل و یک کلمه و پنج هزار و دویست و چهل و دو حرف است . جمله بمکه فرو آمده مگر یک آیت « ولا تمدن عینیک » ، بقول بعضی مفسران این یک آیت در مدنیات شمرند که بدر مدینه فرو آمد و درین سورة سه آیت منسوخست : « ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه » نسخها قوله : « سنقرئک

فلاتنسی. دیگر «فاصبر علی ما یقولون». سوّم «قل کلّ متربص فتربّصوا». این هر دو آیت منسوخند بآیت سیف. و در فضیلت این سوره ابوهریره روایت کند از مصطفی (ص) که گفت: «انّ الله عزّوجلّ قرأ طه و یس قبل ان خلق آدم بالف عام فلما سمعت الملائكة القرآن قالوا طوبی لامة ينزل هذا علیها و طوبی لاجواف تحمل هذا، و طوبی لالسن تكلّم بهذا». وعن الحسن ان النبی (ص) قال: «لا یقرأ اهل الجنة من القرآن الاّ طه و یس». وروی کلّ القرآن موضوع عن اهل الجنة فلا یقرؤن منه الاّ سورة یس و طه فانهم یقرؤنها فی الجنة» وروی عن ابی امامة قال: «قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة طه، اعطی يوم القيامة ثواب المهاجرین والانصار» و عن معقل بن یسار قال: «قال رسول الله (ص): «اعطیت طه والطّوا سین من الواح موسی»

«طه» بکسر طا و هاء، قراءت حمزه و کسائی و ابوبکر است، و بفتح طا و کسر هاء، قراءت ابوعمر و و بضمّ تین قراءت باقی! واقوال مفسران در تفسیر این مختلف است. مجاهد گفت و حسن و عطا: طه یعنی - یارجل. این لغت حبشه است و لغت سریانیان بقول قتاده، و لغت نبطیه بقول سعید بن جبیر، و مراد باین رجل محمّد مصطفی (ص) است. و این بجواب بوجهل و النضر بن الحارث فرو آمد که مصطفی را در کثرت عبادت و شدّت مجاهدت می دیدند پیوسته در قیام شب و عبادت روز گفتند: «یا محمّد انک لتشقی بترك دیننا»، دین ما بگذاشتی لاجرم بدبخت ورنجور تن گشتی، ربّ العالمین گفت: یارجل یا محمّد «ما انزلنا علیک القرآن لتشقی». قومی گفتند طه نامیست از نامهای خداوند عزّوجلّ. قومی گفتند نام قرآنست قومی گفتند نام سوره است بدلیل آن خبر که: «انّ الله عزّوجلّ قرأ طه و یس». عطا گفت نامی است از نامهای مصطفی (ص) در قرآن.

و روایت کنند که پیغامبر را در قرآن هفت نامست: محمد و احمد و طه و یس و المزمل و المدثر و عبدالله. و گفته اند طه در حساب جمل نه است و ها پنج، جمله چهارده باشد یعنی یا ایها البدر، و در شواذ خوانده اند طه بسکون هاء و هو امر من وطئ الأرض ان الهمزة قلبت هاء نحو هیک وایک، و المعنی طأ الأرض بقدمیک. خبر درست است از مغیره بن شعبه که: رسول خدا (ص) چندان نماز کرد که بشب پایهای مبارکش آماس گرفت. و آورده اند که بریک پای بایستادی (۱) و نماز کردی و این در ابتداء اسلام بود پیش از نزول فرائض و تعیین نماز پنج گانه، او را گفتند: لم تفعل ذلك وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخره؟ چرا این میکنی و الله تعالی گناهان تو آمرزیده است گذشته و آینده؟ رسول (ص) جواب داد: افلا کون عبداً شکوراً؟ من ویرا بنده سپاس دار نباشم؟ پس رب العالمین تخفیف ویرا آیت فرستاد «طه» ای- طئی الأرض بقدمیک. ای محمد هر دو پای بر زمین نه و این همه رنج برخود منه که ما رنج بی طاقت از بنده نخواهیم، طاعت معروفه خواهیم، خدمتی بچم (۲) راهی میانه نه افراط و نه تقریط. همانست که گفت: «وابتغ بین ذلك سبیلاً»- و علی الله قصد السبیل «راه میانه را روی بالله تعالی است و کردار میانه بیسند الله تعالی است.

«ما انزلنا عليك القرآن لتشقی» ای- لتتعب و لتتکلف ما لا طاقة لك به من العمل. پس از آنکه این آیت فرو آمد رسول خدا نماز شب می کرد لختی بر پای ایستاده لختی نشسته لختی دراز لختی سبک.

«الا تذکرة لمن یخشی» ای- لکن انزلناه تذکرة و موعظة للمؤمنین. جائی دیگر گفت: «تبصرة و ذکر لکل عبد منیب» تذکرة در یاد دادنست و تبصره فرادیدار دادن. جائی دیگر گفت: «واته لتذکرة للمتقین» یادگار را تذکرة گویند

۱- نسخه الف: بیستادی. ۲- چم: بمعنی رونق باشد. ساخته و آراسته را نیز گویند. برهان قاطع

زیرا که بسبب آن غایب در یاد آید، و بسبب آن فراموش در یاد آید، الله تعالی جایها  
 قرآنرا یادگار خواند، یعنی تذکره و این برسد وجه است: یا از عقوبت چیزی  
 یاد میکند، یا امید در یاد بنده دهد، یا از کرم و لطف و عطف خود چیزی یاد کند، تا  
 مهر خود در یاد بنده دهد. «لمن یخشی» یعنی لمن یخشی الله فینتفع به و خص من یخشی  
 بالذکر لا ینتفاع به.

قوله: «تنزیلاً» ای - نزله الله تنزیلاً. وقیل بدل من التذکرة، وهو مصدر  
 ارید به الاسم یعنی منزلاً. «ممن خلق الارض والسموات العلی» - قیل وهو جمع العلیا  
 کالکبری والکبری یقال وسماء علیا وسموات علی. والعلیا تأنیث الاعلی  
 قوله: «الرّحمن علی العرش استوی» وقف بعضهم علی العرش ثم استأنف، فقال  
 استوی له مافی السموات ومافی الارض، والاستواء فی اللغة - العلو والاستقرار.  
 وقال ابو عبیده: استوی ای - علا ولا یزاد فی تفسیره من فعل الله عزّ وجلّ علی  
 قول مالک بن انس حین سئل عنه فقال: الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان  
 به واجب والسؤال عنه بدعة. وعن محمد بن نعمان قال: دخل رجل علی مالک بن انس  
 فقال یا بعبدا لله «الرّحمن علی العرش استوی» کیف استوی؟ فاطرق مالک وجعل  
 یعرق. ثم قال: الاستواء منه غیر مجهول، والکیف فی غیر معقول، والایمان به واجب،  
 والسؤال عنه بدعة ولا احسبک الاضالا، اخرجوه عنی. وعن ابن عباس قال: العرش  
 لا یقدر قدره احد. وعن ابن مسعود قال: ما بین الكرسي الی الماء مسيرة خمس  
 مائة عام، والعرش فوق الماء، والله فوق العرش، لا ینحی علیه من اعمالکم شیء.  
 وعن کعب الاحبار قال: قال الله عزّ وجلّ: «انا الله فوق سبائی و عرشی فوق جمیع  
 خلقی وانا علی عرشی، ادبر امر عبادی لا ینحی علی شیء من امر عبادی فی سمائی  
 وارضی، وان حجبوا عنی فلا یغیب عنهم علمی.» وعن علی بن حسن بن شقیق قال:  
 قلت لعبد الله بن المبارك، کیف نعرف ربنا؟ قال: فوق سبع سموات علی العرش  
 بائن من خلقه. وفي الخبر الصحیح ان اعرابیاً قال یا رسول الله جهدت الانفس وجاعت

العيال، وهلك الانعام، فاستسق لنار بك فاناستشفع بك على الله ونستشفع بالله عليك.  
فقال رسول الله (ص): «ويحك تدري ماتقول؟ وسبح رسول الله فما زال يسبح حتى عرف  
ذلك في وجوه اصحابه . ثم قال ويحك انه لا يستشفع بالله على احد من خلقه، شأن الله  
اعظم من ذلك. ويحك أتدري ما الله؟ ان الله عز وجل على عرشه ، وان عرشه على سمواته،  
و ان سمواته على ارضيه هكذا ، وقال باصبعه مثل القبه». وعن ابي هريره ان  
رسول الله (ص) قال : «لما قضى الله الخلق كتب في كتاب فهو عنده فوق العرش ، ان  
رحمتي غلبت غضبي». وعن انس قال : يلقى الناس يوم القيامة ماشاء الله ان يلقوا ، ثم  
ينطلقون الى محمد (ص) فيقولون يا محمد: اشفع لنا الى ربنا، فيقول انالها وصاحبها،  
قال فانطلق حتى استفتح باب الجنة فيفتح لي فادخل وربى تبارك وتعالى على عرشه. وعن  
ابن عباس قال: ما بين السماء السابعة الى كرسيه سبعة آلاف نورو هو فوق ذلك . وعن  
عمران بن موسى الطرسوسي قال : قلت لسعيد بن داود ، هو على عرشه بائن من  
خلقه . قال : نعم الم تر الى قوله عز وجل : « وترى الملائكة حافين من حول  
العرش » ، وعن الاوزاعي قال : قال موسى (ع) : يارب من معك في السماء؟ قال  
ملائكتي . قال وكم هم يا رب؟ قال اثنا عشر سبطاً . قال وكم عدد كل سبط؟ قال  
عدد الثراب .

قوله . «له ما في السموات» من الملائكة والشمس والقمر والنجوم وغيرها .  
«وما في الارض» من الجن والانس والجبال والبحار وغيرها . «وما بينهما» اي - ما بين  
السماء والارض ، من الهواء والرياح والسحاب والامطار وغيرها . «وما تحت الثرى»  
وما تحت سبع ارضين. والثرى - هو التراب الندي. وقيل الثرى اسم لاسفل الارض . قال  
ابن عباس : الارض على ظهر التون ، والتون على بحر ، وان طرفي التون رأسه وذنبه  
يلتقيان تحت العرش ، والبحر على صخرة خضراء ، وخضرة السماء منها ، وهي  
الصخرة التي ذكرها الله عز وجل في القران في قصة لقمان: «فتكن في صخرة» والصخرة  
على قرن ثور ، والثور على الثرى . وما تحت الثرى لا يعلمه الا الله عز وجل .



وذلك النور فاتح فاه فاذا جعل الله البحار بجرأ واحداً سالت في جوف ذلك الثور ، فاذا وقعت في جوفه يبست البحار . وروى انّ **كعباً** سئل ، فقليل له وماتحت هذه الارض ؟ قال الماء ، قيل وماتحت الماء ؟ قال صخرة ، قيل ماتحت الصخرة ؟ قال ملك ، قيل وماتحت الملك ؟ قال حوت معلق طرفاه بالعرش ، قيل وماتحت الحوت ؟ قال الهو آء والظلمة وانقطع العلم . وروى عن **ابن عباس** قال : الارضون على الثور ، والثور في سلسلة ، والسلسلة في اذن الحوت ، والحوت بيد الرحمن عز وجل .

قوله تعالى : « وان تجهر بالقول فانه يعلم السر واخفى » تقديره - وان تجهر بالقول لم يكن عنده اظهر مما أسرّه . معنی آنست که اگر تو سخن بلند گوئی یا نرم گوئی بلند گفتن بنزدیک الله تعالی ظاهر تر نخواهد بود از آن نرم گفتن ، او خداوندی است که نهان داند و نهان تر از نهان داند فکیف آشکارا و قیل معناه « وان تجهر - بالقول » فلحاجتك اليه ، فاما الله فانه لا يحتاج الى الجهر لیسمع اگر بجهر گوئی شاید که ترا بدان حاجتست ، اما رب العزّه که سرّ و اخفی داند چه حاجت دارد بجهر گفتن تو تا شنود .

گفته اند که سرّ آنست که امروز در خود پنهان داری و اخفی آن است که فردا پنهان خواهی داشت از خلق . و گفته اند که سرّ آنست که بنده در نفس خود می داند و پنهان میدارد و اخفی آنست که الله تعالی از بنده می داند و بنده از خود نمی داند . **ابن عباس** گفت : السر ما اسررت في نفسك و اخفی ما لم یکن و هو کائن . سرّ اسرار بندگان است که الله میداند و از وی هیچیز از آن پوشیده نه ، و اخفی آنست که از عدم در وجود نیامده و الله می داند که در وجود خواهد آمد ، و داند که کی آید ، و چون آید ، و روا باشد که اخفی فعل ماضی بود ، یعنی : یعلم اسرار عباده . و اخفی سرّ نفسه عن خلقه . اسرار بندگان همه داند و سرّ خود خود داند با کس بنگوید و کس را بر آن اطلاع ندهد .

قوله تعالى : « الله لا اله الا هو » ای - الرحمن الذي فعل هذه الاشياء ، هو الاله

علی الحقیقة لا یتحق الالهیة غیره . رحمن که این همه فعل اوست و محدثات و مکونات نمودار قدرت اوست ، خدای بندگان و معبود همگان بحقیقت اوست ، و خدائی و خداکاری سزای اوست . قوله : «لله الاسماء الحسنی» لانّ سماءها یدلّ علی توحیده ، وجوده ، و کرمه ، و کلّ اسمائه مدح و ثناء لایق بذاته و صفاته . ولا یتحقّ انّ یتّبی بها غیره . نامهای الله تعالی همه نیکواند ، پاک و بزرگوار و درست . همه مدح و ثناء او ، همه سزای ذات و صفات او ، دلیل بر توحید و وجود و کرم او ، هر که آنرا یاد کند و بدان توحید و تعظیم الله تعالی خواهد در بهشت شود اینست که مصطفی (ص) گفت : «انّ لله تسعة وتسعون اسماً من احصاها دخل الجنة» .

قوله : «وهل اتیک حدیث موسی» سیاق این آیت تسلیت مصطفی است و تسکین دل وی بآن رنج و اذی که از قوم خود میدید ، و طعنهای که از مشرکان می شنید ، ربّ العزّة او را بدیدن و شنیدن آن مکاره صبر میفرماید و وعده درجات و کرامات میدهد ، و از قصه و سرگذشت موسی او را خبر میکند که از دشمنان چهرنج بوی رسید و بعاقبت از حق چه کرامت دید ، گفت جلّ جلاله : «وهل اتیک حدیث موسی» ای - قد اتیک حدیث موسی و قصته .

«اذرأی نارا» و این آنگه بود که موسی (ع) روزگار مزدوری شعیب تمامی ده سال بسر برده بود و از شعیب دستوری خواسته بود تا بنزدیک مادر باز شود و عیال را با خود ببرد . و شعیب او را دستوری داد و از مدین بیرون آمد عیال و اسباب باوی و چند سرگوسپند که شعیب ویرا داده بود . روی نهادند بمصر و موسی (ع) را کلاهی نمدین بر سر و ازار کی پشمین بر تن و نعلینی از پوست خرنا پیراسته در پای و عصا در دست ، همی رفتند تا رسیدند بوادی طوی ، آنجا که طور ست . شب آدینه ای پیش آمد . شبی تاریک سهمگین ، جهان همه تاریکی ظلمت فرو گرفته ، ابر و باد و باران و رعد و برق و صاعقه همه در هم پیوسته و موسی (ع) از جاده راه بیفتاده و سرگشته شده ، و گری در گله افتاده و گله پراکنده کرده . در آن حال اهل موسی در ناله آمد و وقت زادن نزدیک

گشته موسی راطاقت برسید و آرام ازدل وی برمید ، از جان خویش بفریاد آمد مضطر ماند . آتش زنه برداشت سنگ بر آن زد هیچ شرر آتش بیرون نداد ، درین میانه بازنگرست بسوی چپ ازدور آتشی دید . اینست که رب العالمین گفت : « اذرای ناراً فقال لاهله ای - لامرأته وولديه . موسی بازن خویش و دو فرزند که باوی بودند ، ومی گویند آن شب او را پسری آمد . موسی (ع) چون آتش دیدایشانرا گفت «امکشوا» ای - اقیمو مکانکم ، «اثنی آنست ناراً» يقال للذي ابصر الشئ من بعيد ما يسكن اليه آنسه . «لعلی آتیکم منها بقبس» شعله من النار فی طرف عود ، «واجد علی النار هدی» ای - هادياً يدلنی علی الطريق والماء . موسی راه گم کرده بود و راه بسراب نمیرد و سرمای سخت بود و آتش زنه آتش نمیداد ، چون ازدور آتش دید گفت روم و آتش بیارم یا کسی را بینم که راه داند و جای آب شناسد و ما را را هنمونی کند ، و از آنجا که موسی بود تا بآتش میگویند سیصد فرسنگ بود ، موسی بیک طرفه العین آنجا رسید . اینست که الله تعالی گفت :

«فلما اتیها» چون رسید آنجا درختی دید ، میگویند درخت عتاب بود ، و گفته اند درخت سدره بود ، درختی سبز و تازه سر تا پای آن بآتش افروخته و هیچ شاخ آن ناسوخته ، آتشی بود برنگ سپید و بی دود ، و هر شاخ که آتش دروی میافتاد سبز و تازه تر میشد . موسی (ع) در آن حال تسبیح فریشتگان شنید و نوری عظیم دید ، موسی از شگفتی آن حال تنگ دل بیستاد پشت بدرخت باز نهاد و چشم پر آب کرد . و آن ساعت ندا آمد که : «یا موسی ائی انار بک» - کرر الکناية لتحقيق المعرفة و توکید الدلالة . و از الة الشبهة ، نظیره قوله للنبي (ص) : «وقل ائی انا النذیر المبین» . قراءت مکی و ابو عمرو ، ائی بفتح الف است . یعنی - نسودی بائی انار بک . و موضع ائی نصب . باقی ائی بکسر الف خوانند بر اضممار قول نسودی . فقیل «یا موسی ائی انار بک» - این آیت حجتی قاطع و دلیلی روشن است بر معتزله که بخلق قرآن می گویند ، و برایشان که سخن گفتن بر خدای تعالی روانمی

دارند ، ایشانرا گویند ، «نودی» این ندا از کیست ؟ اگر گویند از فریشته است گوئیم .  
 «اَئِی انارَبْکَ» که می گوید ، اگر گویند فریشته میگوید کفر صریح است که فریشته  
 خدای موسی نیست ، و اگر گوید خدا میگوید و جز او کس را نرسد که گوید :  
 «اَئِی انارَبْکَ» اقرار دادند که الله تعالی متکلم است و گویا ، سخن وی صفت ویست  
 نامخلوق . بموسی گفت منم که خداوند توام «فاخلع نعلیک» نعلین از پای بیرون  
 کن . خلافت میان علما که از بهر چه او را خلع نعلین فرمودند؟ روایت کنند از  
 مصطفی (ص) که گفت : «کانتا من جلد حمار میت غیر مدبوغ» . روی عن ابن مسعود قال :  
 قال النبی (ص) : «و کلم الله موسی و کانت علیه جبة صوف و کساء صوف و سراویل  
 صوف و عمامة صوف و نعلاء جلد حمار غیر زکی» . او را فرمودند که نعلین از پای  
 بیرون کن که از پوست خربود ناپیراسته و ناپاک . چون این فرمان بوی رسید نعلین  
 از پای بیرون کرد واپس وادی افکند . حسن و عکر مه و مجاهد گفتند که : نعلین از  
 پوست گاو بود پاک اما او را بخلع آن فرمودند تشریف زمین مقدسه را ، یعنی که برکت  
 زمین مقدسه بپای تو رسد . و گفته اند تهی کردن پای از نعلین نشان تواضع است و  
 خشوع و تأدیب . موسی را فرمودند تا ادب گیرد و در تواضع و خشوع بپنزداید ، و عادت  
 سلف بوده در تعظیم خانه کعبه که پای برهنه در خانه کعبه شدند . قال ابن الزبیر : حج  
 هذا البيت سبع مائة الف من بنی اسرائیل ، يضعون نعالهم بالتنعیم یدخلون حفاة تعظیماً  
 للكعبة . و فقیل اخلع نعلیک . ای - فرغ قلبک عن شغل الاهل والولد . روی اشعث  
 بن اسحق عن جعفر قال : تر کهم اربعین سنة فی المكان الذی نودی فیه ، و مضی لامر الله  
 حتی قضی ما امر به .

قوله : «اِنَّک بالواد المقدس» ای - المطهر لکلام الله عزوجل . و قيل المقدس  
 ای - المبارک . طوی قرأ اهل الکوفه و ابن عامر بالتنوین . و قرأ الآخرون طوی  
 بغير تنوین ، فوجه التنوین انه اسم منصرف علی وزن فعل ، مثل صرد و حطم . سمي به الوادی  
 وهو مذکر ، فیکون منصرفاً لخلوه مما یمنع الصرف ، و من لم یتونه ترک صرفه من

جهتين . احديهما ان يكون معدولاً عن طاو، فيصير مثل عمر المعدول عن عامر فلا ينصرف .  
والثانية انه اسم للبقعه او الارض، فهي مؤنثة في المعنى فمنع الصّرف لاجتماع التأنيث  
والتعريف فيه . وقيل طوى مصدر مثل هدى، والمعنى نودى طوى او قدس طوى، اى -  
مرتين مشتق من الطى، اى - طويت عليه البركة والتقديس والنداء طياً بعد طى .

قوله: «وانا اخترتك» اى - اصطفيتك للنبوّة . وقرأ حمزة وانا بفتح الالف وتشديد  
النون . اخترناك ، بالتّون والالف على لفظ الجمع، دون معناه للعظمة، لانه من خطاب  
الملوك . وقوله: «انا» عطف على قوله: «انى اناربك» ، والكل من صلة نودى، والمعنى -  
نودى بانى اناربك وبانا اخترناك .

قوله: «فاستمع لما يوحى» اى - استمع لما يوحى اليك منى «اننى انا الله لا اله  
الا انا فاعبدنى» اى - وحدنى واطعننى ولا تعبد غيرى، «واقم الصلوة لذكرى» . اينجا  
سه قول گفته اند: يكى آنست كه نمازيپاي دار لتذكرنى فيها . تامرا ياد كنى در آن  
كه شريف تر ذكرى آنست كه در نماز بود . قول ديگر اقم الصلوة طلباً لذكرى حتى  
اذ كرك . نمازيپاي دار طلب ذكر مرا ، كه هر كه مرا ياد كند من او را ياد كنم، همچنانكه  
گفت: «فاذكرونى اذ كركم» . قول سوم اقم الصلوة متى ذكرت ان عليك صلوة، والمعنى  
لتذكيرى اياك بها . ميگويد هر گاه كه فراموش شود بر تو نماز چون ياد آيد نماز كن  
در هنگام ياپس هنگام، كه آن من بيا د تو دادم ومنه قول النبى (ص): «من نسى صلوة  
او نام عنها فليصلها اذا ذكرها ، ان الله عز وجل يقول «واقم الصلوة لذكرى» . وروى  
من نام عن صلوة او نسيها فليصلها اذا ذكرها فان ذلك وقتها ، لا وقت لها الا ذلك وتلا قوله:  
«واقم الصلوة لذكرى» . وروى من نسى صلوة فليصلها اذا ذكرها لا كفارة لها الا ذلك .  
وفى رواية ابى قتادة قال: «خطبنا رسول الله (ص): فذكر قصة نومهم عن الصلوة فقال  
رسول الله: ما الذى تهمسون دونى؟ قلنا تفرطنا عن الصلوة . قال اما لكم فى اسوة الله  
ليس فى النوم تفريط ، ولكن التفريط على من لم يصل صلوة حتى يجيى وقت صلوة  
اخرى ، فمن فعل ذلك فليصلها حين ينتبه فاذا كان الغد فليصلها عند وقتها» . گفته اند



این خطاب با مصطفی (ص) است تا آنجا که گفت : «فتردی»، آنکه بقصه موسی باز میشود.

قوله: «ان الساعة آتية» ای- القيامة كائنة لامحالة ، «اکادا خفيها» اريدان استرها عن جميع الناس فلا طلع عليها احداً بل تأتيتهم على غرة منهم كقوله : «لاتأتيتكم الا بغتة» بل تأتيتهم بغتة فيبتهتهم. ميگويد رستخيزا مدنی است ميخواهم که کی آن وقت از خلق پيوشم تهويل و تعظيم آنرا، تا آيد بايشان ناگاه، روايت کرده اند از ابن عباس که گفت در تفسير اين آيت: اکادا سترها عن نفسي فكيف يعلمها مخلوق . اين سخن بر مخرج سخن عرب بيرون آمد و بر عادت ايشان و مبالغت در کتمان وجد نمودن در آن. وقيل اخفيها اي- اظهرها و هومن الاضداد ، كما ان الاسرار يجئى بمعنى الاظهار في قوله: «واسروا الندامة لآراوا العذاب» اي- اظروها، ويحتمل ان يكون اخفيها بمعنى ازلت الخفا عنها، كما يقال - اشكيتة : اي ازلت شكواه ، باين قول اکاد ، زيادت است همچنانکه گفت : «قل عسى ان يكون قريباً» اي- هو قريب وعسى زيادة .

«لتجزى كل نفس» تعلق باخفا دارد ، هر که اخفاء بمعنى اظهار نهند. ومعنى آنست که رستخيز آمدنی و بودنی است ، آنرا بوقت خویش اظهار کنم تا هر کس بجزاء کردار خویش رسد و سزای خویش بيند ، و روا باشد که لتجزى تعلق باتيان دارد يعنى «ان الساعة آتية لتجزى» ، و محتملست که تعلق «باقم الصلوة لذكرى» دارد، اي- اقم الصلوة لذكرى لتجزى كل نفس على ما عملت من خير او شر.

«فلا يصدك عنها» الصّد يستعمل في الصرف عن الخير، تقول صدّه عن الخير ولا تقول صدّه عن الشر، والمعنى لا يمنحك عن الايمان بالقيامة والثأب لها وعن اقامة الصلوة ، «من لا يؤمن بها واتبع هويّه» الهوى يستعمل في المعاصى وحقيقته ميل النفس الى الشئ للشهوة . «فتردى» اي- فتهلك في القيامة وتعذب بالنار . قيل الخطاب للنبي (ص) والمراد به امته .

قوله: «وما تلك بيمينك يا موسى» استفهام است بمعنى تنبيه و تقرير ، ربّ العزّه خواست



که بروی مقرر کند باقرار روی که آنچه در دست دارد عصاست ، تا چون مار گردد نترسد ، و نیز خواست که او را باقرار خود فرا گیرد و بروی حجت آرد که آن عصاست تا چون مار گردد انکار نکند ، که همیشه چوب بود و دعوی نتواند کرد که همیشه مار بود ، و گفته اند مراد باین خطاب آنست که تاموسی را گستاخ (۱) گرداند و با کلام حق انس گیرد و از هیبت دیدن عجایب مدهوش نگردد و قوت دل داود بهر چه او را فرماید ، « و تلتک » از بهر آن گفت که عصا مؤنث است و اشاره بآنست ، و « بیمینک » از بهر آن گفت که عصا در دست راست داشت ، و محتمل است که در دست چپ چیزی دیگر داشت تا جواب بروی ملبس نشود .

« قال هی عصای » گفته اند که عصای موسی بیالاده گز بود سر آن دو شاخ وزیر آن سنان ، و نام آن علیق و قیل نبعه از چوب بادام ، و گفته اند از مورد بهشت بود . و عن محمد بن قیس قال : اعطی آدم من الجنة یاقوتة و عصا موسی و شیئاً من زرع : فاما الیاقوتة ففی الرکن کانت بیضاً فاسود من ایدی الخطائین ، و اما العصا ، فعصا موسی تناسخها القرون ، و اما الزرع فما اعطی بنو آدم . قوله : « اتوکؤ علیها » ای - اعتمد علیها - اذا اعییت ، و ذلك ان الرعاء یستریحون علی عصیهم بالاتکاء ، « واهش بها » ای - اضرب بها الاغصان الورق ، « علی غمی » الغنم عند العرب لعدد من الضأن لا ینقص من مائة فصاعداً قوله . « ولی فیها مآرب اخرى » المآرب - الحوائج و احدثها ماربة و مأربة و الارب و الاربة ایضاً الحاجة . وارب الانسان عضوه ، جمعه ارباب و صح فی الحديث : « امرت ان اسجد علی سبعة آرب » . و الاریب لهو العاقل الذی یقوم لحوائجه ، و انما قال اخرى لان المآرب جماعة و اصلها اخر ، فاجراها علی الوحدة کالحسنی لان آیات السورة علی الیاء . گفته اند که موسی بقدر سئوال جواب داد ، چون خطاب آمد که : « و ماتلتک بیمینک یا موسی » موسی جواب داد که عصا ، دیگر بار خطاب آمد که : لمن هی ، این عصا آن کیست ؟ موسی گفت : « عصای » عصای من . خطاب آمد . و ماتصنع

بها. چکنی باین عصاه موسی گفت: «اتو کو علیها» و آن منافع بر شمرد، و گفته اند خطاب هم آن بود که: «ماتلك بیمینك» اما موسی در جواب بیفزود که میخواست تا منافع آن بر شمرد و شکر نعمت حق بگزارد. روی عن ابن عباس قال: کان موسی (ع) یحمل علی عصاه زاده و سقاء و تماشیه و تحدّثه و کان یضرب بها الارض فیخرج ما یأکل یومه و یرکزهافیخرج الماء، فاذا رفعها ذهب الماء و اذا ظهر له عدو حاربت و ناضلت عنه. و اذا اراد الا ستقاء من البئر ادلاها فکانت علی طول البئر، و صارت شعبتا ها کالدلو حتی یستقی، و کان یظهر علی شعبتیهما کالشمع باللیل یضیی له و یهتدی به، و اذا اشتهی ثمرة من الثمار، رکرها فتغصنت غصن تلك الشجرة و اورقت ورقها و اثمرت ثمرها، گفته اند این همه منافع که ابن عباس بر شمرده است پس از سؤال «و ماتلك بیمینك» در عصا پیدا شد زیرا که آن همه معجزه است و موسی را پیش از آن شب معجزه نبود.

«قال القیها» قال الرب الق العصا «یا موسی» فالقیها من یدیه. «فاذا هی حیة تسعی» - تمشی مسرعة علی بطنها. چون موسی عصا از دست بیفکند ماری زرد گشت آنرا عرف بود چون عرف اسب، از اوّل که پیدا گشت جان بود باریک و کوچك پس همی افزود تا شعبان گشت، ماری بزرگ صعب، چنانکه بدرختی رسید آن درخت بخورد، و خاییدن درخت و دندانها که برهم میزد موسی پر خوان آن میشنید، و گفته اند پاره پاره کوه میکند و فرو میبرد. یقال الجان اوّل حالة الحیة، وهی الصغیرة منها، و الشعبان آخر حالها وهی اعظم ماتکون، و الحیة للجنس یعم المکل. و قیل کانت فی عظم الشعبان و سرعة الجان. موسی چون مادرید که نهیب می برد بترسید و بر مید، جائی دیگر گفت: «ولی مدبراً ولم یعقب» بر گشت و پشت بر گردانید گریزان، باز نیامد و باز پس ننگریست، تا خطاب آمد از حق جلّ جلاله که ای موسی بجای خود باز آی، باز آمد. ویرا گفت: «خذها و لاتخف سنعیدها سیرتها الاولى» تقدیره سنعیدها الی سیرتها، فحذف الجارای - سردها الی خلقتها و هیئتها کما کانت عصا،

فمدّ موسى يده الى قرنيهافعاد اشعبتين وصارت عصاً . و گفته اند که موسی پشمینه پوشیده بود چون خطاب آمد که : «خذها ولا تخف» . دست بآستین مدرعه فرا برد تا بر گیرد ، خطاب آمد که موسی اگر از این مار گزندى بتو خواهد رسید ، آستین بچه کار آید ترا و چه دفع کند؟ موسی گفت خداوندا مرا باین مگیر که مرا ضعیف آفریده ای و آنچه میکنم از ضعف و عجز می کنم ، پس موسی دست برهنه در دهن وی فرو برد چون دست وی بر رسید عصا گشت و دست خود در میان دوشاخ عصا دید ، پس خطاب آمد که یا موسی ادن ، فلم یزل یدینه حتی شدّ ظهره بجذع الشجرة فاستقر و ذهب عنه الرعدة و جمع یدیه فی العصا و خضع برأسه و عنقه .

قوله : « و اضمم یدک الى جناحک » - جناح الانسان ما بین المرفق والابط . «تخرج بیضاء من غیر سوء» یعنی تخرج ولها نور و شعاع ک شعاع الشمس من غیر مرض ولا برص ، «آية اخرى» یعنی هذه آية اخرى لنبوتک سوى آية العصا . وانتصابها على الحال .

قوله : « لنریک من آیاتنا الکبری » - من المعجزات العظام التي نعطیکها . وقيل تقديره « لنریک الکبری من آیاتنا » وهی الید البیضاء ، ولهذا قال : ابن عباس کانت ید موسی اکبر آیاته .

قوله : « اذهب الى فرعون » ای - اذهب بهاتین الآيتين فی الحال الیه وادعه الى عبادتی و وحدانیتی والی اقامة الصلوة . لذكری ، « انه طغی » ای - عصی وعلا و تکبر و جاوز الحد فی الشک و المعصیة . قال ابن عباس : لم يرجع موسی الى اهله الاّ بعد حول ، والقبط تسمى الطاغی فرعون و اسمه الولید بن الریان القبطی .

و قيل الولید بن مصعب و قيل کان فرعون من اصطرخر و عن علقمة بن مرثد قال : بعث الله موسی الى فرعون ، فلما ولیّ موسی ناداه یا موسی ایا انّ فرعون لن یؤمن ، قال موسی یاربّ ففیم ترسلنی الیه ، وقد علمت انه لن یؤمن ، فبعث الله الیه ثمانیة امساک ، فقالوا یا موسی امض لما امرت به ، فقد اعنی علم هذا القرون

هن قبلکم .

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » . ذکر الله حبذا ذکره جل الملك الحق تعالى الله ما اشرف ذكره و ما اعلاه و ما اطيب وصفه و ما احلاه ، فهو العزيز الصمد الا له ، الله است قدیم و آفریدگار رحمن است عظیم و پروردگار ، رحیم است و حلیم و آمرزگار ، کریمست و لطیف ، عیب پوش و عذر پوش و رهی دار ، دستگیر و کار ساز ، عذر پذیر و سپاس دار ، نغز کردار و خوش گفتار و لطیف دیدار ، جمال نام امروز نصیب گفتار ، جمال نام فردا نصیب دیدار، الهی در ازل تومان بر گرفتی و کس نگفت که بردار ، اکنون که بر گرفتی بمگذار و در سایه لطف خود میدار ، قوله : « طه » اینست خطاب خطیر و نظام بی نظیر ، اینست سخن پر آفرین و بردلها شیرین ، دل را انس و جانرا پیغام ، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام . « طه » هم نامست و هم تعریف ، هم مدح ، و هم پیغام ، نام راست و تعریف درست ، مدح بسزا پیغام تمام . قومی گفتند سو گندیست که رب العزة یادمی کند بصفات و افعال خویش ، می گوید بطول خداوند بر بندگان ، بپاکی حق از گفت ناسزایان ، بطهارت دل محمد خاتم پیغمبران ، بطهارت اهل بیت محمد شمعهای تابان ، بطهارت دل عارفان و سوز سر و الهان . بدرخت طوبی جای ناز بهشتیان ، بطرب اهل بهشت ویافت روح و ریحان ، باین جمله سو گند یاد میکند : « ما انزلنا عليك القرآن لتشقی » . سعید جبیر گفت . طا از طیب است و ها از هادی ، طا اشارتست بپاکی ، و پاکی الله را صفتست ، و ها اشارتست بهدایت ، والله ولی هدایتست ، طا آنستکه مصطفی (ص) گفت : ان الله تعالى طيب لا يقبل الا الطيب . ها آنستکه قرآن مجید از آن خبر داد : « وان الله لها دی الدین

آمنوا. الله بحقیقت راه نمای و دل گشای مؤمنانست ، سرارای و مهر فرای رهیگانست ، طیب از عیب پاک ، صمد از دریافت پاک ، برتر از دوری پاک ، نزدیک از آمیغ پاک ، قیوم از تغیر پاک ، احد از انباز و جفت و فرزند و کفو و همتا پاک ، یافته از دریافت پاک ، صبور از عجز پاک ، مانع از بخل پاک ، منتقم از حقد پاک ، جبار از جور پاک ، متکبر از بغی پاک ، غضبان از ضجر پاک ، شناختنی از اوهام پاک ، صانع از حاجت پاک .

قوله : «ما انزلنا عليك القرآن لتشقى» تسکین روعة مصطفی (ص) است که او ترسندۀ تر خلق بود چنانکه گفت : ائی ارجو ان اكون اخشا کم الله یاران گفتند ، رسول خدا نماز کردی و در دل مبارک وی چندان ترس بودی که می جوشیدی چنانکه آب گرم جوشیدی بر آتش . عمر خطاب گفت : ویرا دیدم در ملتزم ایستاده و زار زار می گریست ، چون مرا دید گفت : هاهنا تسکب العبرات .

قوله : «الا تذکرة لمن یخشی» ، قرآن یادگار ترسندگانست و خشیت ترس زنده دلان و عالمان است ، یقول الله تعالی : «انما یخشی الله من عباده العلماء» ترسی که خاطر را از حرمت مرکب کند ، و اخلاق را مہذب کند ، و اطراف را ادب کند . هر دل که در آن از خدای عزوجل ترس نیست آن دل خرابست و معدن فتنه ، و از نظر الله محروم و از تبصره شناخت حق محجوب ، دلیری و بی حرمتی و ناپاکی را بالله چه رویست ، و باوی چه سروکار ، این چنانست که مصطفی (ص) گفت در قنوت : «والشر لیس الیک» شر را بتوجه راه و اهل آنرا بتوجه روی .

قوله : «تنزیلا ممّن خلق الارض و السموات العلی» این قرآن فرو فرستاده خالق زمین و آسمانست ، انس دل دوستان و مرهم درد سوختگانست ، شفای درد و طیب بیمار دلانست ، مصطفی (ص) گفت : «الا من اشتاق الی الله فلیسمع کلام الله فان مثل القرآن کمثل جراب مسک ای وقت فتحتہ فاحریحہ» . جائی دیگر گفت : «تنزیل العزیز الرحیم» فرو فرستاده آن عزیز است که او را هم نور عزت است و هم نار عزت . بنور عزت

آشنا را بی فروخت و بنار عزّت بیگانه را بسوخت، جای دیگر گفت: «وأنّه لتنزّل ربّ العالمین» فرو فرستاده خداوند جهانیان است، پروردگار و دارنده همگانست، یکی تن پرورد بنعمت و دل پرورد بمحبت، آن در ناز و نعمت، و این در راز و لینعمت، آن بر درگاه شریعت است در خدمت و ریاضت، این در پیشگاه حقیقت سزای صحبت و قربت. قوله: «الرحمن علی العرش استوی» هفت جای در قرآن یاد کرد که من بر عرش مستویم.

**شیخ الاسلام انصاری** گفت قدس الله روحه، استواء خداوند بر عرش در قرآنست و مرا بدین ایمانست، تأویل نجویم که تأویل درین باب طغیانست، ظاهر قبول کنم و باطن تسلیم، این اعتقادستی نیست، و نادر یافته بجان پذیرفته طریقت ایشانست، ایمان من سمعی است، شرع من خبری است، معرفت من یافتنی است، خبر را مصدق یافت را محققم، سمع را متبعم، بآلت عقل، بگواهی صنع، بدلالات نور، باشارت تنزیل، به پیغام رسول، بشرط تسلیم، اما همیدانم که نه جایگیر است بحاجت، که جای نمایست بحجت، نه عرش بردارنده الله تعالی است، که الله دارنده و نگهدارنده عرشست، عرش خدا جویان را ساخته، نه خدا شناسان را، خداجوی دیگرست و خدا شناس دیگر، خداجوی را گفت: «الرحمن علی العرش استوی» خدا شناسان را گفت «و هو معکم» بر عرش بذات، بعلم هر جای، بصحبت در جان، بقرب در نفس. ای جوانمرد در خلوت «و هو معکم» رخت فرو مننه که «تعالی الله الملك الحق» باوی روانست، بر بساط «ونحن اقرب» آرام مگیر که «ما قدر و الله حق قدره» زیر آنست، با «و وجهه یومئذ ناظره الی ربّها ناظرة» گستاخ مباش که «لا تدركه الابصار» از بر آنست، هر چه «هو الاول» می دهد «هو الآخر» می رباید، هر چه «هو الظاهر» نشان میکند، «هو الباطن» محو می کند، این همه چیست، تا مؤمن میان خوف و رجا و عارف میان قبض و بسط طوف می کنند، نمیتوان گفت که نمیتوان یافت، که شریعت خصمی میکند، و نمیتوان گفت که توان یافت، که عزّت رضا نمیدهد، عزیز عظیم لایعرف قدره ولا یدرك حقه،



لطیف ودود یحبهم ویحبونه .

قوله : « وان تجهر بالقول فتانه يعلم السر واخفی » النفس لا تقف علی ما فی القلب ، والقلب لا یقف علی اسرار الروح ، والروح لا سبیل له الی حقائق السر ، والذی هو اخفی فما لا یطلع علیه الا الحق . نفس چه داند که در کنج خانه دل چه تعبیه است ، دل چه داند که در حرم روح چه لطائف است ، روح چه داند که در سراپرده سر چه ودایع است ، سر چه داند که در اخفی چه حقایق است ، نفس محل امانتست ، دل خانه معرفتست ، روح نشانه مشاهدتست ، سر محط رحل عشق است ، اخفی حق داند که چیست ، وداننده آن کیست ، وهم وفهم خلق از دانش آن تهیست .

قوله : « الله لا اله الا هو » هر منزل که سلطان آنجا فرو خواهد آمد فراش باید که از پیش برود و آن منزل برود ، از خاشاک و خس پاک کند ، چهار بالش سلطان بنهد ، تا چون سلطان دررود ، کارها ساخته بسود و منزل پرداخته ، چون سلطان عزت الا الله بسینه بنده نزول کند فراش لا اله الا الله از پیش بیاید ، وساحت سینه بجاروب تجرید و تفرید برود و خس و خاشاک بشریت و آدمیت و شیطنیت نیست کند و بیرون او کند آب رضا بزند ، فرش وفا بینفکند ، عود صفا بر مجمره ولا بسوزد ، چهار بالش سعادت و دست<sup>(۱)</sup> سیادت بنهد ، تا چون سلطان الا الله در رسد ، در مهد عهد بر سریر سر تکیه زند . شعر :

تکیه بر جان رهی کن که ترا باد فدا      چکنی تکیه بر آن گوشه دار افزینا  
قوله : « وهل اتیک حدیث موسی اذ رای ناراً » آتش نشان جودست ، و دلیل سخا ، عرب آتش افروزد تا بدان مهمان گیرد ، هیچکس با آتش مهمانی چون موسی<sup>(۴)</sup> نیافت و هیچکس از آتش میزبانی چون الله تعالی ندید ، موسی آتشی میجست که خانه افروزد . آتشی یافت که جان و دل سوزد ، همه آتشنا تن سوزد و آتش دوستی جان ،

(۱) - دست . بمعنی مسند است : فرهنگ رشیدی

با آتش جان سوزشکیمیائی نتوان. آتشها بر تفاوتست، آتش شرم و آتش شوق و آتش مهر، آتش شرم تفرّق سوزد، آتش شوق صبر سوزد، آتش مهر دو گیتی سوزد، تاجراز حق نماند، دلیل یافت دوستی دو گیتی بسوختن است، نشان محقق باغیر حق نپرداختن است، علامت نیستی در خود برسیدن است، باران که بدریا رسید برسد، در خود رسید آنکس که بمولی رسید، موسی<sup>(ع)</sup> بسر مشرب توحید رسیده بود، که خطاب: «اَئِی اِنَارِبُکَ» شنید، او را فرمودند که قدم در عالم تقرّب نه، پای بردو گیتی نهاد و مولی راهت یگانه کرد.

قوله: «فاخلع نعلیک» ای فرّغ قلبک عن حدیث الدّارین، و تجرّد للحق بنعت الانفراد، ای موسی یگانه را یگانه باش، اوّل در تجرید قصد، آنگاه در نسیم انس، ازدو گیتی بیزار شو تا نسیم انس از صحراء لم یزل دمیدن گیرد، حجاب تقسیم از پیش برخاسته و نداء لطف بجان رسیده

«وما تلتک بیمینک یا موسی» چون خطاب «اَئِی اِنَارِبُکَ» بسمع موسی رسید سلطان هیبت براو تاختن آورد در حیرت و دهشت افتاد، از صولات آن هیبت آرام را جای نماند نه تن صبر بر تافت، نه دل با عقل پرداخت، تاربت العالمین بنداء لطف تدارک دل وی کرد، حدیث عصار میان آورد گفت: «وما تلتک بیمینک یا موسی» چیست اینکه در دست داری ای موسی؟ گفت: «هی عصای» عصای منست. فرمان آمد که: «القها یا موسی» بیفکن این عصا که میگوئی عصای منست. موسی بیفکند آن عصا مار گشت. موسی چون آهنگ مار دید که قصد وی کرد، بترسید و بهزیمت شد، ندا آمد که: «خزها ولا تخف» ای موسی بر گیر و مترس، این همان عصاست که تو گفتی و دعوی کردی که عصای منست، ای موسی ترا بادعوی چه کار بود، مردان راه دعوی نکنند و هیچ چیز بخود اضافه نکنند، آن صفت هستی و آثار دعوی موسی بود که در آن حضرت روی بوی آورد، که از دعوت بشریّت با فطرت او شویی مانده بود، آن شوب باین دعوی پدید آمد که «عصای». گفتند ای موسی هنوز ازین ایّت

چیزی باتو مانده است. رحمتی بود از حق جلّ جلاله بموسی عمران که گفت: «وما تلتك بیمینك» تا آن همه دعوی از نهاد موسی سر برزد و موسی (ع) را بر آن اطلاع دادند تا از آن دعوی برخاست و دامن عصمت خویش از آن گرد بینشانند.

قوله: «واضمم يدك الى جناحك تخرج بيضاء من غير سوء» معجزه موسی یکی بیرون از نفس وی بود عصا، دیگر در نفس وی بودید بیضا. عصا نمود کاری است از آیات آفاق، وید بیضا نمود کاری است از آیات انفس. و رب العالمین راه توحید خود بر شناخت این دو طرف نهاده میگوید جل جلاله. «سنریهم آیا تنافی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق».

قوله: «لنريك من آياتنا الكبرى» ای- الایة الكبرى و هی ماكان یجده من الشهود والوجود و مالا یكون بتكلف العبد و تصرفه من فنون الاحوال التي یدر کها صاحبها ذوقاً. آیت کبری بحقیقت آنست که از دیده خلق پوشیده و از تکلف و تصرف بنده رسته، شرابی از غیب روی نهاده ناخواسته، سر بنده رسیده و چاشنی آن آن بجان یافته، عیشی روحانی با صد هزار طبل نهانی، رستاخیز جاودانی، نفسی بصحبت آمیخته، جانی در آرزو آویخته، دلی بنور یافت غرق گشته، از غرقی که هست طلب از یافت باز نمی داند. و از شعاع وجود عبارت نمی تواند، در آتش مهر می سوزد و از ناز باز نمی پردازد.

**پیر طریقت** گفت: الهی آنچه نا خواسته یافتنی است، خواهنده بدان کیست؟ و آنچه از پاداش برتر است سؤال در جنب آن چیست؟ پس هر چه از باران منت است بهار آن دمی است، و هر چه از تعرض و سؤال است از ره می مستمّدیست، الهی دانش و کوشش محنت آدمیست، و بهره هر یکی از تو بسزا کرد از لیست.

## ۲- النبوة الاولى

قوله تعالى: «قال رب اشرح لي صدري<sup>(۳۵)</sup>» گفت خداوند من فراخ بگشای  
دل من .

«و يسر لي امري<sup>(۳۶)</sup>» و آسان کن مرا کار من .

«واحلل عقدة من لساني<sup>(۳۷)</sup>» و بگشای گره از زبان من .

«يفقهوا قولني<sup>(۳۸)</sup>» تادر بپابند سخن من .

«واجعل لي وزيراً من اهلي<sup>(۳۹)</sup>» و مرا از کسان من مردی بار کش ده .

«هرون اخي<sup>(۴۰)</sup>» و آن هارون است برادر من .

«اشد دبه اذري<sup>(۴۱)</sup>» پشت من و نیروی من باو سخت کن .

«واشرکه في امري<sup>(۴۲)</sup>» و او را در کار [پیغامبری] انباز من کن .

«كي نسبحك كثيرآ<sup>(۴۳)</sup>» تا بپا کی ترا یاد کنیم .

«ونذرك كثيرآ<sup>(۴۴)</sup>» و ترا در یاد داریم بپاد فراوان .

«انك كنت بنا بصيرآ<sup>(۴۵)</sup>» تو بما بینائی [ودانائی] .

«قال قد اوتيت سؤالك يا موسى<sup>(۴۶)</sup>» فرمود آنچه خواستی ترا دادیم

ای موسی .

«ولقد مننا عليك مرة اخرى<sup>(۴۷)</sup>» و بر تو سپاس نهادیم باری دیگر .

«اذا وحينا الي امك» آنکه که آگاهی افکندیم بمادر تو . «ما يوحى<sup>(۴۸)</sup>»

آن آگاهی که افکنده آمد باو .

«ان اقدفيه في التابوت» که موسی رادر تابوت کن ، «فاقدفيه في اليم»

و آن تابوت در دریا افکن . «فليلقه اليم بالساحل» تا دریا او را با کوان افکند .

« یأخذہ عدو لی وعدو له » تابگیرداورا کسی دشمنست مراودشمنست اورا.

« والقیّت علیک محبّة منی » وبر تو افکندم دوستی ازخویشتن .

« ولتصنع علی عینی <sup>(۴۹)</sup> » ومی پرورند ترا بردیدار چشم من .

« اذتمشی اختک » میرفت خواهر تو . « فتقول هل اذلکم » میگفت

خواهیدشما را نشانی دهم . « علی من یکفله » بر کسی که او را بدایگی بدارد ،

« فرجعناک الی امک » دادیم ترا با مادر تو ، « کی تقرعینہا » تاروشن گردد چشم

او . « ولا تحزن » واندوهگن مبادا « وقتلت نفساً » وکسی را بکشتی ، « فنجیناک

من الغم » برهانیدیم ترا از اندوه ، « وفتناک فتوناً » وترا بیازمودیم آزمودنی ، « فلبثت

سینن فی اهل مدین » سالها درنگ کردی و بودی در مدین . « ثم جئت علی قدربا

موسی <sup>(۴۰)</sup> » و آنکه آمدی ای موسی برهنگامی واندازه ای .

« واصطنعتک لنفسی <sup>(۴۱)</sup> » و ترا بگزیدم خویشتن را .

« اذهب انت واخوک بآبائی » شو تو وبرادر تو بنشانهای من . « ولا تنیافی

ذکری <sup>(۴۲)</sup> » و هیچ سست مشوید دریاد من .

« اذهب الی فرعون » بروید هردو بفرعون « انه طفی <sup>(۴۳)</sup> » که او بس شوخ شد .

« فقولاه قولاً لیناً » گوئید اورا سخنی نرم بمدارا [و خوانند اورا بکنیت ] .

« لعله یتذکر » او یخشی <sup>(۴۴)</sup> . تا مگر او پند پذیرد و بترسد .

« قالاربنا » گفتند خداوندما ، « اننا نخاف ان یفرط علینا » مامی ترسیم که

فرعون بر ما بسر در افتد ، « او ان یطفی <sup>(۴۵)</sup> » یا گزاف و شوخی در گیرد و

بر حال بکشد .

« قال لاتخافا انّی معكما » گفت مترسید که من باشما ام . [بیاری و ننگه

داشت ] « اسمع و اری <sup>(۴۶)</sup> » می شنوم ومی بینم .

« فأتیاه فقولاً » باوروید و گوئید ، « انا رسول ربک » ما فرستادگان

خدای توایم ، « فارسل معنا بنی اسرائیل ولا تعذبهم » و بنی اسرائیل

را بماده و عذاب مکن. «قد جئناک بآية من ربک» نشانی آورده ایم بتو از خداوند تو، «والسلام علی من اتبع الهدی»<sup>(۴۷)</sup> درود و سلام [ورستگی] بر آن کس که بر راه راست پی برد.

«انا قد اوحی الینا» ما را گفته اند و بما رسانیده، «ان العذاب علی من کذب وتوئی»<sup>(۴۸)</sup> که عذاب بر آنکس است که راستی را دروغ شمرد و از پذیرفتن آن برگردد.

«قال فمن ربکم یا موسی»<sup>(۴۹)</sup> [فرعون] گفت کیست خداوند شما ای موسی؟

«قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه» گفت خداوند ما اوست که هر چیزی را آفرینش او بداد [چنانکه در بایست بود سزید]. «ثم هدی»<sup>(۵۰)</sup> و آن چیز را در دل افکند که قوت از کجا جوید و از دشمن چون پرهیزد و بمادر چون رسد.

«قال فما بال القرون الاولی»<sup>(۵۱)</sup> گفت کار و بار گروهان پیش چیست؟ «قال علمها عند ربی فی کتاب» گفت دانش آن بنزدیک خداوند منست در نسختی، «لا یضل ربی و لا ینسی»<sup>(۵۲)</sup> خداوند من فرونگذارد [هیچ چیز] نه فراموش کند.

«الذی جعل لکم الارض مهداً» او که شما را از زمین آرامگاه و بنگاه کرد، «و سلك لکم فیها سبلاً» و شما را در آن راهها ساخت «وانزل من السماء ماء» و فرو فرستاده از آسمان آبی «فاخرجنا به ازواجاً» تا بیرون آوریم بآن آب همتاها، «من نبات شتى»<sup>(۵۳)</sup> از رستهها از زمین پراکنده [رنگارنگ و بویابوی] «كلوا و اوعوا انعامکم» می خورید و ستوران خویش را می خورانید، «ان فی ذلک لآیات» درین کردها نشانه است «لاولی النهی»<sup>(۵۴)</sup> زیرکان و خداوندان خرد را.



## النوبة الثانية

قوله: «قال رب اشرح لي صدري». چون فرمان آمد از جبار کائنات بموسی (ع) کلیم که: «اذهب الى فرعون انه طغى» و موسی دل بر آن نهاد که پیش فرعون رود، از الله تعالی تمکین خواست و ساز و اهبت آن کار، گفت: «رب اشرح لي صدري» و این از بهر آن گفت که موسی را آن ساعت دل بتنگ آمده بود و باری بردل وی نشسته که از چنان مقام مناجات می بایست شدن و بادشمن سخن می بایست گفت. پس از آن که با حق تعالی جلّ جلاله سخن گفته بود. گفت بار خدایا چون بادشمن سخن می باید گفت نخست این بار ازدل من فرو نه و دلم بر گشای و فراخ گردان تارسالت بتوانم گزارد و جواب بتوانم شنید. قال ابن جریح: اشرح لي صدري، ای- وسع ولین قلبی بالایمان والنبوة لاعی عنك ما اتودعه من و حیک واجتري علی خطاب فرعون.

«ویسر لی امری» سهل علی ما امرتني من تبليغ الرسالة الى فرعون.  
«واحلل عقدة من لساني» العقدة - لكل ما لم ينطق بحرف مثل التتمه والافاءة.  
يقول افتح لساني وازل ما به من الرتة يفهموا كلامي وما اخا طبهم به، مجاهد گفت:  
عقدة زبان وی از آن بوه که رب العزة محبت وی در دل آسیه و فرعون افکنده بود  
چنانکه يك ساعت ایشانرا از دیدار وی شکیبائی نبود، فرعون روزی اورا بر کنار  
خود نشانده بود و در روی وی می خندید و بازی میکرد، موسی دست فرا کرد و موی  
روی وی بگرفت و تائی چند از آن بر کند، فرعون خشم گرفت، سیافرا بخواند  
تا اورا هلاک کند. آسیه گفت کودکی چه داند که چه کند آتش و یاقوت از هم  
شناسد، پس آزمودن را یاقوت و آتش بهم جمع کردند. موسی خواست که دست بیاقوت

برد، جبرئیل بیامد و دست وی فرا آتش برد، آتش بر گرفت و در دهن نهاد دستش  
نسوخت از آنکه موی روی فرعون بدست بر کنده بود، زبانش بسوخت که روزی  
فرعون را پدر خوانده بود، این عقده زبان وی از آن بود.

«و اجعل لی وزیراً من اهلی» الوزير مشتق من الوزر، و الوزر - الحمل - و سمي  
الوزير وزيراً لانه یزر اوزار الملك و یحمل اعباء ملكه . وقيل مشتق من الوزر و  
هو الملجاء ، ومنه قوله : « کلاً لاوزر » ای - لا ملجأ ، فعليهذا سمي الوزير وزير الان  
الامير یلجئ الیه فیما یعرض له من الامور .

قوله : «هرون اخی» ای - اجعل اخی هارون وزیراً لی من بین اهل بیتی ، وانما  
قال من اهلی لتکامل شفقتہ .

قوله : «اشد به ازری» ای - قو به ظهري . وقيل ازری قوئی ، وقيل ضعفی ای -  
اجعله معاونالی استعین برأیه ومشورته . قرأ ابن عامر اخی اشد به ازری و اشر که  
فی امری ، بسکون الیاء من اخی و قطع الالف من اشد و قطع الالف من اشر که ، و  
الوجه انّ قوله اشد و اشر که علی الخبر لاعلی الامر ، و همام جزومان لانهما علی  
جواب الدعاء الذی هو قوله : «واجعل لی وزیراً من اهلی» و جواب الدعاء مجزوم لان  
الشرط فیہ مقدر ، والمعنی - اجعل لی اخی وزیراً فانک ان تجعله وزیراً لی اشد به  
ازری ، فاشد فی المعنی جواب الشرط المقدر فهو مجزوم و اشر که معطوف علیه فهو  
تابع له فی الجزم . و قرأ الباقون اشد بوصل الالف و اشر که بفتح الالف ، و الوجه  
انهما علی الدعاء الذی هو بلفظ الامر ، فقوله اشد بوصل الالف صیغة امر یراد به الدعاء  
فهو مبني علی السکون ، و اشر که مثله و هو معطوف علیه وهذا وجه القرائتین لانه  
اشد موافقة لما قبله و هو قوله : «رب اشرح لی صدري و یسر لی امری» ، و فتح ابن کثیر  
و ابو عمرو ، الیاء من اخی ، و اسکنتها الباقون .

قوله : «کی نسبحک کثیراً» نزهک عمالاً یلیق بک و نقول سبحان الله و  
نصتلی لك .

«ونذ كرك كثيرًا بالدعاء والثناء على كل حال .

« ائت كنت بنا بصيراً » هذا كون الحال ، یعنی لم تنزل كنت بنا بصيراً . ای -

علیماً باحوالنا و صفتنا .

موسی (ع) از حق جلّ جلاله بدعا و مسألت خواست مشارکت برادر خویش

هارون در نبوت ، تا او را یاری دهد بر تبلیغ رسالت و اداء امانت و آسان کردن کار

بر خویشتن ، تا او را فراغ تسبیح و تعظیم ذکر حق بود و کثرت عبادت بقدر امکان ، و

ربّ العزّة دعاء وی مستجاب کرد و هارون را در نبوت شریک وی کرد و پشت وی باو

قوی کرد .

آنکه منت بروی نهاد گفت : « قد اوتیت سؤالك يا موسى » ای - اعطیت سؤالك

و مرادك يا موسى ، من شرح الصدر و تیسیر الامر و ازالة العقدة عن اللسان و تقوية الظهر

بنبوة الاخ .

« ولقد مننّا عليك مرّة اخرى » ای - انعمنا عليك في زمان آخر ، قبل هذه

المرّة .

« اذا وحيناً الى اهلك ما يوحي » وحي اینجا بمعنی الهامست . چنانکه گفت :

« و اوحى ربك الى النحل » ای - الهماها ما يلهم من الصواب حتى فعلت ما فعلت . و

روا باشد که بمعنی رؤیا بود ، ای - ازیناها فی المنام « ان اقذفه فی التابوت » ، جائی دیگر

گفت : « فاذا خفت عليه فالقيه فی اليم » . نام مادر موسی بوخاید است و از فرزندان

لاوی بن یعقوب بود . ویم نامی است نیل را علی الخصوص . اما قصه ولادت موسی

بر شرط اختصار آنست که فرعون خوابی دید هائل ، معبران گفتند تعبیر این خواب

آنست که در بنی اسرائیل کودکی پدید آید که بدست وی قاعده ملک تو خراب شود

و نظام کار تو گسسته گردد ، فرعون گفت تدبیر چیست ؟ گفتند تدبیر آن است که هر

کودک نرینه که در وجود آید از بنی اسرائیل آنرا هلاک کنی . روز گاری بگذشت

که اطفال ایشانرا میکشند و پیران و جوانان که بودند از دنیا می رفتند ، پس سروران

آل فرعون همه بهم آمدند گفتند، مہینان بنی اسرائیل نماندند و کہینان را میکشند،  
 نہ بس روزگار کسی از ایشان نماند و ما را مزدور و کارگر نباشد، و برنج آئیم، تدبیر  
 آنست کہ یکسال کشیم و یکسال نہ . پس تقدیر الہی چنان بود کہ ہارون برادر  
 موسی آن سال کہ نمی کشتند از مادر در وجود آمد و دیگر سال کہ می کشتند بموسی  
 بارور گشت. چون زادن موسی نزدیک آمد زنی بود قابلہ و بر باروران زنان موکل بود  
 از جہت فرعون تا ہر کودکی را کہ زادندی بفرعون گفتی و او را ہلاک کردی، این  
 قابلہ دوست مادر موسی بود، در وقت زادن او را بخواند و گفت : دوستی تو امروز بکار  
 آید، ما را ہمی بینی کہ در چہ حالیم، مزایاری بموستر کن. چون موسی از مادر بوجود  
 آمد قابلہ در وی نگریست نوری دید میان دو چشم وی، شیفۃ آن نور و آن جمال وی گشت  
 گفت : ای فلانہ تا این ساعت بر آن بودم کہ فرزندت در دست فرعون نہم تا او را بکشد،  
 اکنون از آن نیت بگشتم، کہ این فرزند چشم و چراغ منست، میوہ دل و جان منست.  
 پس قابلہ چون از آن کار فارغ گشت از خانہ بیرون شد، یکی از آن ذباحان اورا دید  
 کہ از آن سرای بیرون میآمد بدانست کہ آنجا فرزندی آمدہ است، رفت و یاران خود  
 را خبر کرد، چون بدر سرای آمدند خواہر موسی ایشانرا بدید، نام آن خواہر  
 مریم بود گفت : یا امہ ہذا الحرس بالباب : اینک اعوان و کسان فرعون آمدند، مادر  
 موسی بیخود گشت، از سر آشتگی موسی را خر قہ ای پیچید و از دست بینکند، تنوری  
 تافتہ بود در آن تنور افتاد، اعوان فرعون چون در شدند مادر موسی را برنگ و حال  
 خود دیدند هیچ نشان ولادت در وی پیدانہ و گونه روی وی متغیر نگشتہ، گفتند قابلہ  
 اینجا چہ کار داشت اگر فرزندی نیامدہ است ؟ مادر موسی گفت او دوست منست، گاہ  
 گاہ پیرش من آید چنانکہ در دوستان شوند، ایشان باز گشتند، و مادر میگوید یا مریم  
 این الصبی ؟ کودک کجا است ؟ مریم گفت . چہ دانم من ازو بیخبر بودم، ہمی در  
 سخن وی بودند کہ آواز گریستن آمد از آن تنور تافتہ، مادر فرا سر وی رفت و او را  
 برداشت یکتای موی وی ناسوختہ، فجعل اللہ علیہ النار برداً و سلاماً . پس خلافت

میان علما که اورا هم در آن حال در تابوت کردند و بدریا افکندند یانه، قومی گفتند که اورا در بستانی پنهان کرد و چهار ماه اورا شیر می داد بروز یکبار و شب یکبار، آنگه اورا بدریا افکند. قومی گفتند. همروز ولادت ازوی بترسید از قهر فرعون، و ربّ العزّة در دل وی افکند که اورا در تابوت کند و بدریا افکند، اینست که ربّ العالمین گفت: «ان اقدفیه فی التابوت فاقد فیه فی الیم» ای - اقدفی التابوت وهو فیه فی الیم ای - فی البحر، و مادر موسی کس فرستاد بنجّار، مردی مصری بود از کسان فرعون و ازوی تابوت خواست تا بخرد، نجّار گفت: تابوت را چه میکنی؟ کراهیت داشت که دروغ گوید، و نیز دانست که پسرویرا نزدیک خدای تعالی کرامت و منزلت است که اورا در میان آتش دیده بود چنان، براستی بیرون آمد گفت پسری آورده ام و از بیم فرعون و کید وی اورا در تابوت پنهان میکنم. نجّار برفت تا ذبا حان را خبر دهد از آن قصه، چون خواست که سخن گوید زبانش بسته شد. بدست اشارت می کرد، ذبا حان نمی دانستند که چه میگوید اورا بدر کردند، نجّار بخانه باز شد زبان وی نیک گشت، دیگر بار باز گشت تا ایشانرا خبر دهد. ربّ العالمین زبان وی لال کرد و چشم وی نابینا، ایشان او را بزدند و بیرون کردند، گنگ و نابینا بیرون آمد، براه در چاهی بود در آن چاه افتاد، نجّار بدانست که خدای را عزّ و جلّ را در آن سریست نیت کرد که اگر بحال صحت و سلامت باز شود، آن حال بپوشد و مادر موسی را یاری دهد در حفظ موسی، ربّ العالمین صدق وی دانست در آن نیت که کرد، او را چشم روشن و زبان گویا باز داد، پیامد و ایمان آورد و از فرعون ایمان خویش پنهان کرد، اوست که ربّ العزّة در قرآن اورا مؤمن آل فرعون خواند نام او حزیل پس تابوتی ساخت بقدر موسی، خمسة اشبار فی خمسة، و مادر موسی موسی را در آن تابوت کرد در میان پنبه زده، و سر آن و شقوق آن بقیر بیندود و استوار کرد. و بفرمان الله تعالی بدریا افکند، و فرعون را دختری بود که علت برص داشت و اطباء مصر از معالجه وی درمانده بودند، ساحران و کاهنان گفتند که شفاء علت وی



از روی دریا می نماید ، شخصی پدید آید ، خيوة آن شخص بروی مالند شفا یابد ، پس روز دوشنبه چاشتگاه فرعون بر شط نیل بر آن نزهتگاه و تماشاگاه نشسته بود ، زن وی آسیه بنت مزاحم و آن دختر که علت برص داشت بر آن گوشه دیگر بر شط با کنیزکان نظاره میکرد ، ناگاه آن تابوت از میان دریا پدید آمد ، موج آب آنرا بساحل افکند چنانکه الله تعالی گفت : «فلیلقه الیم بالساحل» ای - فلیرده الماء الی الشط یعنی که دریا را فرمان آمد که تابوت را بساحل افکند ؛ «یاخذہ عدولی وعدولہ» انما قال ذلك لانّ فرعون کان عدوّ الله ولا نبیائہ ، والفراعنة ثلاثة : فرعون ابراهیم و فرعون یوسف و هوجدّ فرعون موسی ، وفرعون موسی وهو الولید بن مصعب . پس غلامان و کنیزکان رفتند و تابوت بنزدیک فرعون و آسیه آوردند و هر چند کوشیدند در تابوت بر گیرند یا بشکنند ، هیچکس طاقت آن نداشت و بدست هیچکس گشاده نشد ، مگر بدست آسیه ، چون سر تابوت بر گرفتند ، کودکی را دیدند در آن تابوت ، من اصبح الناس و جهاً . باروی چون ماه و دو چشم نر گسین و میان دو ابروی وی نوری تابان و انگشت ابهام خویش در دهن گرفته و از آن شیر میخورد . فرعون در وی نگریست محبت و مهر وی در دل او جای گرفت ، اینست که ربّ العزة گفت : «والقیت عليك محبة منی» ای - فعلت ذلك بك لیحبك فرعون فلا یقتلك . قال ابن عباس : احبه الله وحبّبه الی خلقه ، وقال قتاده : ملاحه كانت فی عینی موسی لایكاد یصبر عنه من رآه . و قيل «القیت عليك محبة منی» ای - لتحبك امرأة فرعون وتحسن تربیتك . وهو معنی قوله . «ولتصنع علی عینی» ای - ولتربی علی ارادتی بمرئی منی . وقيل لتغذی علی محبتی ، يقال صنع الصبی - اذا احسن غذائه . چون موسی را از آن تابوت بیرون آوردند فرعون پاره ای خيوة وی بگرفت و بر آن علت دختر خویش مالید ، دختر از آن علت برص پاك گشت . دختر او را در بر گرفت و می بوسید ، غاویان قوم فرعون گفتند : ایها الملك انا نظنّ انّ المولود الذی تحذر منه من بنی اسرائیل هو هذا ، رمی به



فرقاً منك ، فاقتله . ای ملک آن کودک اسرائیلی که تو از وی می ترسی بر ملک خویش ، مگر اوست بکش او را تا ایمن شوی ، فرعون بقتل وی همت کرد ، آسیه گفت . قرۃ عین لی ولك لا تقتله . مارا هیچ فرزند نیست و این کودک روشنائی چشم من و تست او را مکش تا او را فرزند گیریم و نفع او بمارسد . قال النبی (ص) : «ان فرعون قال اما انا فلاحاجة لی فیه ، ولو قال یومئذ هو قرۃ عین لی کما هو لك لهداه الله کما هداها» ، رسول خدا گفت اگر فرعون آن روز گفتی قرۃ عین لی ، راه یافتی چنانکه آسیه گفت و راه یافت ، اما فرعون گفت مرا بدو حاجت نیست . لاجرم از هدایت و ایمان محروم ماند ، و گفته اند چون فرعون قصد قتل وی کرد ، آسیه گفت این کودک نه از بنی اسرائیل است بلکه از زمینی دیگر و قومی دیگر است از کشتن او چه آید ، بگذار تا او را فرزند خویش گیریم و فرعون را خود نیز دل نمی داد که او را بکشد که او را دوست می داشت و مهر وی در دل داشت . پس آسیه او را موشا نام بر نهاد ، بزبان عبری ، موسی موشا است . موشا آب است و شادرخت یعنی که او را در میان آب و درخت یافتیم . آنکه دایه ای را طلب کردند که او را شیر دهد هر چند که زنان آمدند و پستان بروی عرض کردند شیر نگرفت و مادر موسی آن ساعت با مریم خواهر موسی میگوید قصیه برخیز و برپی برادر برو و دانشی بکن که خود زنده است یا مرده ، خواهر بیامد تا بداند .

اینست که رب العالمین گفت : « اذتمشی اختك فتقول هل ادلکم علی من یکفله» ای - علی من یضمن القیام بارضاعه و تربیته . خواهر بیامد دید که دایه طلب می کنند ، گفت من شماران شان دهم بکسی که او را دایگی کند و شیر دهد ، زنی است که او را فرزند کشته اند و اگر او را بدایگی خوانید بیاید ، آسیه گفت بیار او را تا دایگی این پسر من بکند ، اگر شیروی بگیرد باوی نیکیها کنم ، مریم رفت و مادر را بیاورد ، موسی چون بوی مادر شنید بجست و پستان وی در دهن گرفت و بمزید ، اینست که الله تعالی گفت : « فرجعناک الی امک» ای موسی ترا و مادر دادیم

چنانکه باوی وعده کرده بودیم انا رادوه اليك قوله : « کی تقرعینہا ولا تحزن »  
 این بآن کردیم تا چشم وی روشن باشد ببقاء و لقاء توواند و هگن نباشد بفراق تو ،  
 « وقتلت نفساً » یعنی قبطیاً کافراً . موسی چون آن قبطی را کشت دوازده ساله بود  
 و این قصه در سورة القصص بشرح کوئیم . قوله : « فنجیناک من الغم » ای- من خوف  
 القتل . یعنی سهلنا لك الخروج من مصر الى مدين سالماً من فرعون ، وقيل نجیناک  
 من غم التابوت والبحر و کر به ، قال وهب : اوحى الله الى موسی (ع) لو ان النفس التي قتلت  
 اقرت ساعة من ليل او نهار باني خالقها ورازقها لاذقتك طعم العذاب ولكن عفوت عنك امرها  
 لانها لم تقرب لي ساعة . قوله : « وفتناك فتونا » ای- اختبرناك اختباراً و امتحنناك محنة بعد محنة ،  
 وقيل خلصناك مرة بعد مرة . احديها ان امه حملت به في السنة التي كان فرعون تذبح  
 فيها الاطفال ، القاؤه في اليم ، ثم منعه الرضاع الا من ثدي امه ، ثم جرّه لحية فرعون حتى هم بقتله ،  
 ثم تناول الجمره بدل التمرة ، ثم وكزه القبطی حين استغاثه الاسرائيلي ، ثم خروجه من  
 البلدة حين اخبره رجل يسعى من شيعته بما عزموا عليه من قتله . و قيل الفتون  
 مالهقه من الفرع والهرب والاعتراب الى ارض مدين ، وما ادر كه هناك من الكرامة  
 والثبوة ، « فلبثت سنين » یعنی عشرين في اهل مدين و هو بلدة شبيب ، على ثمانی  
 مراحل من مصر و هب گفت موسی که از فرعون بگریخت دوازده ساله بود بمدين  
 شده سال مزدور شبيب بود بر مهر دختر وی صغیرا ، و پس از آن هر ده سال دیگر  
 بنزدیک شبيب شبانی می کرد تا او را فرزند زاد ، چون سن وی بیچهل رسید و حی  
 آمد بوی ، اینست که رب العزة گفت : « ثم جئت على قدر يا موسی » یعنی جئت  
 للوقت الذي اردنا ارسالك فيه الى فرعون . على قدرای- على مقدار مقدور قد رناه لرسالتك .  
 مقاتل گفت : على قدرای- على موعد وعدناك . پس آنکه آمدی بر سر آن وعده که  
 ترا نهاده بودیم . گفته اند بظاهر باوی بقول وعده ای نرفته بود ، پس احتمال کند که  
 این وعده بخواب بود که رب العزة اورا بخواب نمود که ترا برسالت بفرعون و قوم  
 وی خواهم فرستاد ، و قيل : معناه جئت على موعد وعدنا الرسل . و ذلك ان الله

تعالی اخبر الرسل الماضية انه سيبعث موسى الى خلقه وسينزل عليه التوراة .

قوله : « واصطنعتك لنفسى » الاصطناع افتعال من الصنعة . و هو اتخاذ الصنعة اى - اتخذتك صنعة ، والمعنى اصطفتك برسالتى واختصصتك بوحى الذى هو خاص امرى . و يحتمل ان النفس ها هنا تأكيد . اى - و اصطفتك لى نفسى . و قيل معناه اخترتك لاقامة حجتي وجعلتك بينى وبين خلقى ، حتى صرت فى الخطاب والتبليغ عني بمنزلتى التى انا بها لو خاطبتهم واحتججت عليهم .

قوله : « اذهب انت واخوك باياتى » اى - امضيا بالتوراة . قيل باياتى باليد والعصا ، « ولا تنيا فى ذكرى » اى - لا تضعفانى ان تذكرانى فان ذكر كما اياى يقوى عزمكما . وقيل معناه لا تقترأولا تقصرا فى تبليغ ذكرى الناس . يقال ونى و توانى فى الامر ، اذا وهن فيه .

« اذهبوا الى فرعون » اعادلان الاول مطلق والثانى مقيد . « انه طغى » كفر وجاوز الحد فى الكفر . مفسران گفتند موسى باهل خویش از مدين برفت و روى بمصر نهاد و هارون آنوقت بمصر بود نزدیک مادر خویش ، وحى آمد بهرون که موسى را استقبال کن ، يك مرحله باستقبال موسى آمد و موسى را گفت مرا چنین وحى آمد و بفرمان حق جل جلاله آمدم ، موسى گفت آرى كه رب العزة مرا برسالت بر فرعون میفرستاد ، درخواستم تا تو با من باشی و مرا یاری دهی تا رسالت حق بهم بگزاریم ، پس رب العالمین با ایشان خطاب کرد « اذهبوا الى فرعون انه طغى » .

« فقولوا له قولاً لينا » اى - تلطفاً له فى القول ولا تغلظاً . چون بر فرعون شويد بتلطف شويد ، سخن نرم گوئيد ، بهمدارا و رفق گوييد ، درشتى مكنيد ، واين از بهر آن گفت كه مرد متمرّد طاغى چون او را دعوت كنند ، اگر بعنف و خشونت باوى سخن كنند ، خشم گيرد و در حجت خصم تأمل نكند و پند پذيرد ، و نيز قصد قتل خصم كند ، باز چون برفق و لطف باوى گویند سخن بسمع خود راه دهد و در حجت خصم تأمل كند و منقاد گردد . ازینجا گفت مصطفى (ص) : « ما دخل الرفق

فی شئی الاّ زانه وما دخل العنف فی شیء الاّ شانه . و گفته اند او را برفق فرمود یعنی حق تربیت وی بجای آر که او ترا پرورده ، حق تربیت دارد بر تو ، و گفته اند معنی این تطف آنست که او را بکنیت خوان و کنیت وی ابوالعباس است ، و گفته اند ابوالولید و گفته اند ابو مرّة . با موسی چنین گفت وبامصطفی (ص) گفت : «واغلظ علیهم» زیرا که طبع و خلقت موسی بر حدّت و صلابت بود و طبع و خلقت مصطفی برفق و رحمت . موسی را گفت از آن درشتی و تیزی لختی باز کم کن بادشمن ، و مصطفی (ص) را گفت بر آن رفق و مدارا لختی درشتی و تیزی بیار بادشمن ؛ روی ان عائشة قالت : یا رسول الله کیف اجترأ موسی علی الرؤیة و سؤاله ایّاه ؟ قال علم الله حدّته فحلم عنه .

قوله : «لعلّه یتذکر او یخشی» فان قيل کان فی علم الله انه لا یتذکر ولا یخشی فما معنی لعلّه یتذکر؟ قيل هو مصروف الی غیر فرعون و مجازه لعلّه یتذکر او یخشی خاش اذا رأى بری و الطافی بمن خلّقه و رزقته و انعمت علیه ثم ادعی الربوبیة . و قال ابو بکر الوراق : لعلّ من الله واجب ، ولقد تذکر فرعون و خشی حین لم ینفعه الذکری و الخشیة ، و ذلك حین الجمه الفرق فی البحر ، فقال آمنت انه لا اله الاّ الذی آمنت به بنو اسرائیل . و قال اهل المعانی ، لعلّ حرف ترج و طمع ، و هو هاهنا یعود الی حال موسی و هارون . ای - اذ هبا انتماعی رجائکما و طمعکما ، و قد علم الله سبحانه ما یکون منه . حتّی جلاله خود دانا بود که عاقبت کار فرعون چه خواهد بود اما موسی و هارون را گفت شما او را دعوت کنید بر امید و طمع آن که وی ایمان آرد و سرّی که خود دانست از کار فرعون با ایشان نگفت تا در ایشان فترت نیاید و در دعوت جدّ نمایند تا ثواب ایشان در آن جدّ نمودن تمامتر و عظیم تر بود ، و معنی یتذکر یتعظ و یعتبر ، و یخشی ای - یسلم .

«قالوربنا» گوینده موسی بود اما اضافه با هر دو کرد که هارون با او در کار بود

قوله: «انا نخاف ان يفرط علينا» يعنى ان يعجل بالعقوبة ويبادر الى قتلنا قبل ان يتأمل حجتنا فرط اذا تقدم وسبق، والفارط والفراط الذى يتقدم القوم فى طلب آلماء، ومنه قوله صلى الله عليه وسلم: «انا فرطكم على الحوض». «او ان يطفئ» ان يتكبر عن قبول الحق ويزداد كفرأ الى كفره بردنا.

فقال الله عز وجل: «لاتخافا ننى معكما» بالعون والنصرة والدفع عنكما، اسمع قولكما وقوله، ارى فعلكما وفعله «اسمع وارى»، دليلست كه خدای راجل جلاله سمع است وبصر، سمیع است بسمع نام مخلوق، بصیر است ببصر نام مخلوق، ومعنى سمع وبصر نه علم واحاطتست چنانكه معتزله گویند، كه اگر چنان بودى اسمع وارى بى فايده و بى معنى بودى، كه معنى علم واحاطت در اننى معكما موجود است وسخن تمام است، همچنانكه جائى دیگر گفت: «ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم اينما كانوا» چون بعد از كمال آن معنى، اسمع وارى گفت معلوم شد كه اسمع وارى نه علم است واحاطت كه سمع وبصر نام مخلوقست.

روى عن عبدالله قال: اذا كان على احدكم امام يخاف بطشه او ظلمه فليقل: اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظيم كن لى جاراً من فلان بن فلان و اشياعه و احزابه من خليقتك ان يفرطوا على اويطغوا، عز جارك وجل ثناؤك ولا اله غيرك ولا اله الا انت.

قوله: «فأتياه فقولا انا رسولا ربك» فارسل معنا بنى اسرائيل «اى- اطلقهم». «ولا تعذبهم» اى لا تتعبهم فى العمل. وكان بنو اسرائيل عند آل فرعون فى تعب. ونصب وعذاب شديد من قتل الانبياء واستخدام النساء وكانوا يكلفونهم الاعمال الشاقة من ضرب اللبن و بناء المدائن ونقل الحجر من غير اجرة. وفى بعض القصص قال الله عز وجل لموسى: «جاهد نفسك واخيك وانتم-ا محتسبان بجهاده فانى لو شئت ان آتية بجنود لا قبل له بها ففعلت، ولكن ليعلم هذا العبد الضعيف الذى قدا عجبته قوته و



وجنوده انّ الفئة القليلة ولا قليل منّي تغلب الفئة الكثيرة باذنی « اگر من خواستمی ای موسی بایشان سپاهی فرستادمی که با آن بر نیامدندی و طاقت نداشتندی لکن خواستم که این بنده بیچاره مغرور بقوّت و سپاه خود غرّه شده بداند که سپاه اندک با منم و انت من به آید و غلبه کند بر سپاه فراوان . همانست که جائی دیگر گفت : « کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله » .

**موسی و هارون** بفرمان الله تعالی رفتند تا بدرگاه قصر فرعون و آن قصر را در بند های عظیم ساخته و پاسبانان و نوبت داران فراوان نشسته . سدّی گفت شب بود که موسی بر فرعون شد و آن پاسبانان و دربانان همه در خواب بودند که ناگاه موسی بعصای خویش در بزد . بواب گفت کیست که این ساعت بچنین درگاه آمده و در می زند ؟ **موسی** (ع) گفت : انارسل ربّ العالمین . منم فرستاده خداوند جهانیان ، بواب بترسید رعبی در دل وی افتاد ، بشتاب رفت تا پیش فرعون گفت انّ هاهنا انساناً مجنوناً یزعم انه رسول ربّ العالمین . مردی دیوانه را می بینم این ساعت بدرگاه ملك آمده میگوید من رسول خدای جهانیانم . فرعون نیز بترسید ، ازین سخن که شنید ، گفت تا در آید و به بینم که کیست ؟

چون در شد فرعون در وی تأمل میگرد تا او را بشناخت ، آنکه گفت : من انت ؟ تو کیستی ؟ گفت من موسی عمرانم . گفت : فما شأنك ؟ چه کرداری و بچه آمدی ؟ گفت : ارسلنی الیک ربّ العالمین . آفریدگار جهان و جهانیان مرا بر سولی بتو فرستاد . گفت هیچ حجّت و نشان داری بر درستی آنچه میگوئی ؟ گفت : « قد جئناک بآیة من ربّک » آوردم بتو نشانی از خداوند تو . گفت آن چه نشانت ؟ موسی دست در جیب خویش کرد بیرون آورد سپید روشن شعاع نور از وی اشراق میزد ، چنانکه همه خانه از آن روشن گشت . قومی گفتند از اهل تفسیر روز بود نه شب ، که موسی بر فرعون رفت و این دعوت کرد و دید بیضاء که بیرون آورد چندان نور داشت که بر شعاع آفتاب غلبه کرد ، و گفتند آن روز معجزه عصا بوی نمود که



معجزه عصاروز زینت نمود که سحره مجتمع بودند. آنکه موسی گفت :  
 «والسلام علی من اتبع الهدی» گفته اند که این تفسیر قول لَیْن است که الله  
 تعالی ایشانرا گفته بود : «فقولاله قولاً لیناً» والسلام - جمع السلامة - کالمام جمع  
 الملامة ، والمعنی السلامة من عذاب الله لمن اتبع الاسلام ، وقیل معناه من اسلم و تبع  
 الهدی فله التحية والسلام ، ولم یکن موسی یحیی فرعون بالسلام انما قرأ السلام  
 علی من اجابه وصدقہ .

قوله : «انّا قد اوحی الینا انّ العذاب» فی الدنيا و الاخرة ، «علی من کذب»  
 الانبیاء «وتوالی» عن الايمان . قیل هذه ارجی آیه للمؤمنین والموحیدین فی القرآن . آنکه  
 فرعون با موسی مناظره در گرفت ، گفت : «فمن ربکم یا موسی» ای - من ربکم  
 الذی تدعوننی الیه یا موسی ؟ فوحد لانّ المتکلم کان موسی وحده . وقیل معناه  
 یا موسی و هرون ، فذکر موسی دون هرون لرؤس الآی .

قوله . «قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» ای - تمم لکل شیء خلقه  
 ثم هداه لما یصلحه من مطعمه و ملبسه و مسکنه و منکحه و امور معاشه . فرعون گفت  
 کیست خداوند شما که مرا بوی میخوانید ؟ موسی (ع) گفت خداوند ماست که هر  
 چیزی را آفرینش آن تمام بداد چنانکه در بایست بود و سزا بود ، دست را گیرائی و  
 پای را روائی ، و زبانرا گویائی و چشم را بینائی و دل را دانائی ، آنکه هر چیزی را  
 جفت وی آفرید ، هم نظیر وی ، هم جنس وی ، هم صوت وی ، و هر چیزی را راه نمود  
 و در دل افکند که بمادر چون رسد ، و از دشمن چون پرهیزد و قوت از کجا جوید .  
 همانست که جائی دیگر گفت : «وخلق کل شیء فقدّره تقدیراً» و قرأ نصیر خلقه بفتح  
 اللام ای - کلّ ما خلقه . ما هو اصلح فی معاشه و الانتفاع به علی انّ خلقه فعل ماض من  
 صلة شیء و المفعول الثانی محذوف لعلم المخاطبین بموضعه . بعضی مفسران گفتند  
 خلقه ، اضافه اینها با خداست یعنی اعطی خلقه کلّ شیء من النعم . بندگان خود  
 را همه چیز بداد از نعمت و آلات خدمت ، و دنیا و نعمت که آفرید برای ایشان آفرید

چنانکه جائی دیگر گفت: «هو الذی خلق لکم مافی الارض جمیعا ثم هدی» یعنی دله الی معرفة توحیده . پس فرعون پرسید از موسی که کار و بار پیشینیان و احوال رفتگان چیست؟!

«فما بال القرون الاولی» ای- ما حالهم و شأنهم فانهم لم یكونوا علی ماتد عونی الیه ولم یقروا بما تقول، ثم لم ینلهم ما توعدنی به من العذاب. میگوید امتهای گذشته برین نبودند که تو میگوئی و آنکه ایشانرا این عذاب نرسید که تو مرا بیم دهی بدان. معنی دیگر احتمال کند که فرعون گفت اگر شما پیغامبرید چنانکه میگوئید، احوال گذشتگان و رفتگان بگوئید که چون بوده است، و اسماء ایشان چه بوده است؟ یا معنی آنست که ما حال القرون متی یبعثون و کیف یبعثون و هم رمیم بالیه؟ موسی (ع) بحکم آنکه هنوز توریة نگرفته بود. که توره بعد از هلاک فرعون بوی دادند، قصه پیشینیان و اخبار گذشتگان نخوانده بود و ندانسته، لاجرم حوالت آن با علم حق کرد گفت: «علمها عند ربی فی کتاب» یعنی اللوح المحفوظ. گفت علم ان بنزدیک خداوند منست و در لوح محفوظ بنشته و مثبت کرده، آنکه بی نیازی الله تعالی از کتاب و نسخت یاد کرد گفت: «لا یضل ربی و لا ینسی» لفظان معنا هما واحد، ضل الرجل کذا اذانیه و اضله اذا انساه - و خداوند من فرو نگذارد هیچیز و نه فراموش کند. ضلال و نسیان بروی روان بود و او را حاجت بکتاب و نسخت نه، اما اثبات کرد در لوح ترغیب و ترهیب بند گانرا، و تا بنماید که مخبر بر وفق خبر آمد، و گفته اند فرعون اول حجت جست بر موسی (ع) بر پیکار و در الله تعالی حاجت در گرفت، پس از آن حاجت بگریخت و عدول کرد، با ذکر قرون و امم گذشته گفت: اعمال ایشان چیست و آنرا چه کردند؟ موسی (ع) گفت اعمال ایشان برایشان شمرده اند و نگه داشته در صحیفه اعمال ایشان، تا فردای قیامت جزاء ایشان بتمامی بایشان رسانند، موحدانرا مثوبت، مشرکانرا عقوبت. «لا یضل ربی» ای - لا یتروک من کفره حتی ینتقم منه و لا ینسی من وحده حتی یجازیه. باین قول کتاب صحیفه اعمال

ایشانست نه لوح محفوظ.

قوله : «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» ای - ممهوداموطاً، وهو مصدراً قیماً مقام المفعول وهو قراءة الكوفيين وقرأ الباقر مهاداً، والمهاد يصلح للواحد كالفراش للجمع، وهو جمع المهد الذي يهياً للصبي لينام فيه. معنى آنست که این زمین شما را آرامگاه و بنگاه کرد چنانکه در آن مسکن و منزل توانید ساخت و حرث و حفر توانید کرد، نه شکسته و ناهموار که در آن استقرار و حرث و حفر ممکن نبود، «و سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سَبِيلًا» ای - اوضح لكم فيها طرقاً تسلكونها. و قيل معناه ادخل لاجلكم فيها طرقاً تبلغون الى منافعها فانها متفرقة فيها فمافقد في مكان جلب من مكان. من قوله : «ماسلككم في سقر».

قوله : «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» ای - من ناحية السماء «مَاءً» مطراً. اینجا جواب موسی تمام شد. پس خطاب بگشت، رَبِّ الْعِزَّة. گفت جلّ جلاله : «فاخرجنا به از واجا» ای - اصنافاً، «من نبات شتى» مختلف الالوان والطّعم و المنافع من بين ابيض و اخضر و اصفر و احمر، كل صنف زوج منها للناس و منها للدواب. «كلوا و ارعوا انعامكم» ای - كلوا من طيبات ما اخرجنا من الارض، و ارعوا فيها انعامكم ای - اسرحوها فيما هو ارزاق بهائكم، «انّ في ذلك» ای - فيما وصفت «آيات لا ولی النهی» لعبر الذوی العقول تدل علی وحدانية الله. النهی جمع نهية يقال فلان ذو نهية. معناه ذو عقل، ينتهی الى رأيه و معرفته، و قيل سمی العقل نهية لانها تنهى صاحبها مالا یجوده ولا یحسن.

### النوبة الثالثة

قوله : «قال ربّ اشرح لی صدري» فرمان آمد از جبار کائنات بموسی کلیم (ع)

که یاموسی: «اذهب الی فرعون انه طغی» برو بر آن مرد طاغی شوخ گردنکش که بر معاصی دلیر گشته. چگویم خداوندا فرمان چیست: «قل هل لك الی ان تزکی» ای موسی هر چند که او کافر و ارباب با مامی زند تو او را که دعوت کنی، بلطف دعوت کن و برفق سخن گوی. ای موسی تو رسول منی، فرستاده منی خلق من گیر، من رفیق و لطیفم، رفیق و لطف دوست دارم، برفق با وی گو: «هل لك الی ان تزکی» افتد که باما صلح کنی، مسلمان شوی و از راه جنگ و مخالفت برخیزی، ای موسی با وی بگوی چهار صد سال در کفر بسر آوردی، اگر مسلمان شوی و ما را به یگانگی یاد کنی چهار صد سال دیگر عمرت دهم درین جهان بجوانی و تندرستی و شادی و پیروزی، و در آن جهان بهشت جاودانی و سعادت ابدی. بامصطفی (ص) همین گفت چون کفره قریش را دعوت می کرد او را برفق فرمود گفت: «و جادلهم بالثی هی احسن» ای محمد با ایشان بلطف سخن گوی اگر با تو مجادلت کنند تو پاسخ ایشان بنیکوئی کن بگو: «انما اعظکم بواحدة» من شمارا پند می دهم بیک چیز «ان تقوموا لله مثنی و فرادی» که خیزید خدایر ایگانه و دو گانه، پس با خود بیندیشید و بایکدیگر باز گوئید من که رسول خدایم دیوانه و پوشیده خردنیم، شما را بملك ابد و نعیم سرمد می خوانم. لطیفاً سخنا که اینست ولی چه سود که بایسته نبودند در ازل، کار نه آن دارد که از کسی عمل آید و از کسی کسل، کار آن دارد که تا خود شایسته که آمد در ازل؛ تلخ را چه سود کش آب خوش در کنارست، و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در جوارست. یکی از بزرگان دین گفته اداکان هذا رفقه مع الکفار فکیف رفقه بالابرار. فرعون که چندین سال میگفت «انا ربکم الاعلی» با وی خطاب می کند بدین لطیفی، مؤمنی که هفتاد سال در سجود می گوید «سبحان ربی الاعلی» گوئی که در گور با وی خود چه خطاب کند و بروی چه نواخت نهد. موسی (ع) چون دل بر آن نهاد که بر فرعون شود از الله تعالی تمکین خواست و تهیه اسباب اداء رسالت، گفت: «رب اشرح لی صدری» از بهر موسی چنین گفت باز از بهر مصطفی (ص) گفت: «الم نشرح لك صدرك» باز مؤمنان

امت را گفت: «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للإسلام» موسی بخواست، پس از آنکه بخواست او را بداد مصطفی (ص) را ناخواسته بداد، اما منت بروی نهاد، باز مؤمنان امت را بی خواست و بی منت این نعمت در کنار نهاد، نه از آن که ایشان را بر پیغامبر فضلی و شرفی است لکن ضعیفانند و گناهکاران و مفلسان، وضعیفان را بیشتر نوازند و عاصیان را بیشتر خوانند، نبینی پدری که فرزندان دارد و یکی از ایشان ناخلف بود، آن ناخلف را بیشتر خواند و به نگرَد، پیوسته دلش باوی می گراید، و از حوادث روزگار بروی می ترسد، خدایرا عزوجل بروی زمین چندین صدیقان و زاهدان و عارفانند و هر شب در سیک بازپسین که بخودی خود بند گانرا تعهد کند همه عاصیان و مفلسانرا خواند که: «هل من سائل هل من تائب هل من مستغفر؟» میگوید جلّ جلاله: نعم المولی انا، نیک خداوندی که منم، نیک یاری و مهربانی که منم؛ «ان عصیتنی سترتك وان سألتنی اعطیتک وان استغفرتنی غفرتک وان دعوتنی لبیتک وان اعرضت عنی نادیتک».

«رَبِّ اشرح لی صدری» نکته لطیف بشنو، گفت، اشرح لی صدری، نگفت قلبی، از آنکه حرج و ضیق بصدر رسد بقلب نرسد، صدر دیگرست و قلب دیگر، صدر در خبرست و قلب در نظر، صدر در هیبت است و قلب در سرور مشاهدت، با دوام انس و لذت نظر و حصول مشاهدت حرج و ضیق کجادر گنجد، موسی در مقام مناجات مست شراب شوق گشته بود، دریای مهر در باطن وی به موج آمده، همی ترسید که مناجات بسر آید و سخن بریده گردد همی در سخن و سؤال آویخته بود از پس هر سؤالی سؤال دیگر می کرد، از «رَبِّ اشرح لی صدری» تا آنجا که: گفت: «واشر که فی امری»، تارَب العزّة در دشت عشق و سوز عشق و شوق ویران این مرهم بر نهاد که: «قد اوتیت سؤالک یا موسی» ای موسی هر چه خواستی دادم و هر چه خواهی می دهم. رَبِّ العزّة همین کرامت که با موسی کرد با امت محمد کرد گفت: «و آتیکم من کل ما سألتموه» ای محمد امت ترا گرامی کردم، که هر کرامت که با موسی کردم، و هر نواخت



که بروی نهادم ، با اُمّت تو بقدر ایشان همان کردم ، باموسی گفتم : «القیّت علیک محبّة منّی» ، با اُمّت تو گفتم : «یحبّهم ویحبّونه» با موسی گفتم : «لا تخف انک من الآمنین» با اُمّت تو گفتم : «اولئک لهم الامن» با موسی گفتم : «وقربناه نجیاً» ، با اُمّت تو گفتم : «واسجدواقترب ونحن اقرب» ، با موسی گفتم : «اجیبت دعوتکما» با اُمّت تو گفتم : «فاستجاب لهم ربّهم» با موسی گفتم : «لا تخافا انّی معکم» ، با اُمّت تو گفتم : «انّ الله مع الذّین اتقوا» ، موسی را گفتم : «وانجینا موسی ومن معه» ، اُمّت ترا گفتم : «وکذلک ننجی المؤمنین» ، موسی باما گفتم : «وعجلت الیک ربّ اترضی» ، با اُمّت تو گفتم : «لقد رضی الله عن المؤمنین» .

قوله : «وفتنّاک فتونا» ای - طبخناک بالبلاء طبخناحتی صرت صافیا نقیّاً فاستخلصناک لناحتی لاتکون لغيرنا . ای موسی ترا در کوره بلا بردیم وبا خلاص نهادیم ، تادر دلت جزمهرما و بر زبانت جزذکرمانماند ، آن بلاها وفتنها که بر سر وی نشست چه بود ، اوّل که ویرا زادند متواری زادند در خانه تاریک بی چراغ ، بی نوا ، و بی کام ، مادر را نمی بایست که پسر بود از بیم فرعون که پسران را می کشت ، او را در تابوت کرد و بدریا افکند ، منزل اولش دریا بود دشمن او را بر گرفت چون چشم باز کرد شمشیر و نطع دید ، منزل اوّل دریا ، منزل دوم شمشیر و نطع و دیدار دشمن ، منزل سوم بیم از قبطیان که از ایشان یکی را کشته بود ، وانگه بگریخته پسر وانگران ، دل آشفته و جان حیران ، پای برهنه و شکم گرسنه ، هیچ ندانست که کجا می رود تا رسید بمدین ، بمزدوری شعیب و شبانی ، از سرسور و حسرت برتوالی محنت گفت :

بهر کوئی مرا تا کی دوانی	زهر ز هری مرا تا کی چشانی
بروداندازی اوّل تو زهی را	پس آنکه بربر دشمن نشانی
وزان پس افکنی او را بغربت	بم - مزدوری شعیب و شبانی
شبانی را کجا آن قدر باشد	که توبی واسطه ویرا بخوانی



پس اورا اوری بر طور سینا      هزاران تو سخن باوی برانی  
و گر کوید ز تو دیدار خواهم      جواب آید که موسیٰ لن ترانی  
اورا چنین در بلاء لطف آمیغ می داشت ، و بزخم شفقت آمیز می پیراست ، و  
بانواع بلیات می شست ، آن همه از چه بود ، از آن کش خودرامی بایست ، همانست که  
گفت : «واصطنعتك لنفسی» ای موسیٰ نه در می بایستی کم می بایستی ترا بگزیدم ،  
نه ترا بلکه خویشان را ، از آن بود که سر برادر گرفت و او را بقهر بخود کشید و  
ازو نگفت چرا کردی ، بیک مشت چشم عزریائیل بر افکند ، نگفت چرا کردی ،  
الواح توریة بر زمین زد نگفت چرا زدی ، آری در پرده دوستی کارها رود که آن  
همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود ، و در پناه دوستی محتمل بود . شعر :

و اذا الحبيب اتى بذنب واحد      جاء ت محاسنه بالف شفيح

قوله : « فقولا له قولاً ليناً » الآية ... عن وهب بن منبه . قال : لما بعث الله  
موسى (ع) الى فرعون قال له و اسمع كلامى واحفظ وصيتى وارع عهدى ، فانى  
قد وقفتك اليوم منى موقفاً لا ينبغي لبشر بعدك ان يقوم مقامك منى ادنيك  
و قررتك حتى سمعت كلامى و كنت باقرب الامكنة منى فانطلق برسالتى فانك  
بعينى و سمعنى وان معك نصرى و ائتى قد البستك جبّة من سلطانى ، تستكمل بها القوة  
فى امرى ، فانت جند عظيم من جندى بعثتك الى خلق صغيف من خلقى ، بطر نعمتى  
وامن مكرى وانكر ربوبيتى و عبد دونى وزعم انه لا يعرفنى و ائتى اقسام بعزّتى لولا  
الحجة والعذر الذى وضعته بينى و بين خلقى لبطشت به بطشة جبار يغضب لغضبه  
السماء و الارض و الجبال و البحار فان اذنت للسماء حصبته ، و ان اذنت للارض ابتلعتة و ان اذنت  
للجبال دمّرتة ، و ان اذنت للبحار غرّقتة ، ولكنه هان علىّ و سقط من عينى و وسعه حلمى  
و استغنيت بما عندى و حق لى انا الغنى لاغنى غيرى ، فبلغه رسالتى و ادعه الى عبادتى و  
توحيدى ، و حذرّه نقمى و باسى ، و اخبره انه لا يقوم شئى لغضبى و ذكرّه اياى و قل له فيما  
بين ذلك « قولاً ليناً لعله يتذكر و يخشى » و اخبر ائى الى العفو و المغفرة اسرع

الى الغضب والعقوبة ولا يروعنك ما البسته من لباس الدنيا، فان ناصيته بيدي ليس  
يطرف ولا ينطق ولا يتنفس الا بعلمى و اذنى، وقل له اجب ربك فانه واسع المغفرة  
امهلك اربع مائة سنة وفى كلماتها كنت تبارزه بالمحاربة و هو يمطر عليك السماء  
وينبت لك الارض و يلبسك العافية لاتسقم ولا تهرم ولم تفتقر ولم تغلب و لو شاء ان  
يخلعك من ذلك اويسلبكه فعل، ولكنه ذواناة وذو حلم عظيم.

### ۳- النوبة الاولى

قوله تعالى : « منها خلقناكم » از آن [زمین] آفریدیم شمارا « وفيها نعيدكم »  
و باز شمارا [بازمین] بریم ، « ومنها نخرجكم » و باز از آن [زمین] بیرون آریم شما  
را ، « تارة اخرى <sup>(۵۵)</sup> » بارى ديگر .

« ولقد ارينا آياتنا كلها » [بافرعون] نمودیم نشانهای خویش [که موسى  
را داده بودیم] همه ، « فكذب و ابى <sup>(۵۶)</sup> » دروغ زن گرفت اورا و سرباززد .

« قال اجتنا » گفت بما آمدی ، « لتخرجنا من ارضا » تا این زمین ما بگیری  
و ما را از آن بیرون کنی . « بسحر كياموسى <sup>(۵۷)</sup> » بجادوئى خویش اى موسى .

« فلنأتينك بسحر مثله » ما بتو جادوئى آریم همچنانکه تو آوردی ، « فاجعل  
بيننا وبينك موعدا » میان ما و میان خویش هنگامى نامزد ساز ، « لا تخلفه نحن ولا انت »  
که ما آنرا خلاف نکنیم و نه تو ، « مكاناسوى <sup>(۵۸)</sup> » جائى میان ما و تو [که ما  
بآن آئیم و تو بآن آئى] .

« قال موعدكم يوم الزينة » موسى گفت هنگام نامزد کرده مرا با شما  
روز آرایشست ، « وان يحشر الناس ضحى <sup>(۵۹)</sup> » آنکه که مردمان باهم آیند  
چاشتگاه .

« فتولّى فرعون » برگشت فرعون [ و باز ایستاد از پاسخ و بکوشش خود  
برایستاد ] : « فجمع كیده ثم اتى <sup>(۶۰)</sup> » و گرد کرد یار خویش و آنکه آمد .  
« قال لهم موسى » ایشانرا گفت موسی : « ویلکم لا تقترؤا علی الله کذباً »  
ویل بر شما بر خدای تعالی دروغ مسازید [ و باطل حق ننمائید ] ، « فیسحتکم بهذاب »  
که بیخ شما کند [ خدای تعالی وزیر و زیر کند ] بهذاب ، « وقد خاب من افتری <sup>(۶۱)</sup> »  
و هر که دروغ سازد نومید ماند .

« فتمارعوا امرهم بینهم » جادوان در کار خویش با یکدیگر مشورت  
کردند [ و سگالیدند که با موسی چه پیش گیرند ] ، « واسرو النجوى <sup>(۶۲)</sup> »  
و راز در گرفتند با یکدیگر .

« قالوا ان هذان لسا حران » گفتند این دو مرد دو جادوانند ، « یریدان »  
میخواهند « ان یخرجا کم من ارضکم بصرهما » که بیرون آرند شما را از زمین  
شما بجادوئی خویش ، « ویذهبا بطریقکم المثلی <sup>(۶۳)</sup> » و پیران و مهتران شما ببرند  
« فاجمعوا کیدکم » هم سخن و همدل و هم آهنگ باشید در ساز خویش .  
« ثم ائتوا صفّاً » آنکه همه باهم بهامون آئید ، [ بیکبار ] بر کنار ، « وقد افلح  
الیوم من استعلى <sup>(۶۴)</sup> » و پیروز آمد امروز او که به آمد [ در جادوئی خویش ] .

« قالوا یا موسی » گفتند ای موسی : « اما ان تلقی » تو عصای خویش بینفکنی  
پیش ، « و اما ان نکون اول من الفی <sup>(۶۵)</sup> » یا ما آن خود بینفکنیم پیش .

« قال بل القوا » [ موسی ] گفت نه شما بینفکنید . « فاذا حبالهم و عصیهم »  
آن رسنها و چوبهای ایشان « یخیل الیه من سحرهم » می نمودند به موسی از جادوئی  
ایشان « انها سعی <sup>(۶۶)</sup> » که آن همه زنده اند نهیب باو می آورند .

« فلو جس فی نفسه خیفة موسی <sup>(۶۷)</sup> » موسی در دل خویش از جادوئی ایشان بیم  
یافت و نهان داشت .

« قلنا لا تخف » گفتیم ، مترس ، « انک انت الاعلی <sup>(۶۸)</sup> » که دست ترا و نصرت

و غلبه ترا .

« **وَالْقَوْمَ فِي يَمِينِك** » بیفکن آنچه در دست راست داری ، « **تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا** » تا فروبرد آنچه ایشان ساخته اند ، **أَنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ** « آنچه ایشان کردند ساز پر دیو است » **وَلَا يَفْلَحُ السَّاحِرُ حَيْثَ أَتَى** <sup>(۶۹)</sup> « و پر دیو کن به نماند هر جا که پدید آید .

« **وَالْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا** » جادوان را ساجد افکندند و بفـرمان آوردند . « **قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى** <sup>(۷۰)</sup> » گفتند بگرویدیم بخدای هارون و موسی .

« **قَالَ آمَنَ تُمْ لَه** » [فرعون] گفت بگرویدید باو [و استوار گرفتید او را ]  
 « **قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ** » پیش از آنکه شمارا دستوری دادم ، « **إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ** » او استاد شما است و مه شما که جادویی آموخت در شما ، « **فَلَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَارْجُلُكُمْ** » ببرم ناچاره دستهای شما و پایهای شما ، « **مَنْ خَلَّافَ** » یکی از راست یکی از چپ ، « **وَلَا صَلْبَنَكُمْ فِي جَذْوَعِ النَّخْلِ** » و شما را بر ساق خرمانبان آویزم ، « **وَلَتَعْلَمُنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى** <sup>(۷۱)</sup> » و بدانید که آن کیست از ما [من یا الله تعالی] که سخت عذاب تراست و پاینده عذاب تر .

« **قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ** » [جواب دادند] گفتند ترا بر نگزینیم « **عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ** » برای این که بما آمد از نشانه های راست ، « **وَالَّذِي فَطَرَنَا** » بآن آفریدگار که ما را آفرید . « **فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ** » میکن هر چه توانی . « **أَنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** <sup>(۷۲)</sup> » آنچه کنی و توانی درین جهان [کنی و توانی] « **إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا** » ما بگرویدیم بخداوند خویش ، « **لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا** » تا پیامرزد کردارهای بدما « **وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحَرِ** » و آنچه بر آن میداشتی ما را [بستم] از جادویی . « **وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى** <sup>(۷۳)</sup> » الله تعالی خدائی را بهترو [عذاب او] پاینده تر .

## النوبة الثانية

قوله : «منها خلقناكم» مردودة الى الارض المسمّاة في الآية قبل. میگ-وید شمارا که آفریدم از زمین آفریدم یعنی آدم که اصل شما است و پدر شما اورا از خاک و گل آفریدم .

**عطاء خراسانی** گفت : روا باشد که آیت بر عموم رانند و همه فرزندان آدم خواهد از بهر آنکه در آفرینش هر بشری فرمان آید بملك رحم تا لختی خاک از موضع دفن وی بردارد و بران نطفه ریزد که اصل وی خواهد بود و ربّ العزّة اورا از آن خاک و آن نطفه می آفریند . قومی گفتند نطفه که در تر کیب اصلاّب است تگون آن از انواع اغذیّه است و انواع اغذیّه از زمین و خاک به حاصل آمده ، ازین جهت گفت : شما را از زمین آفریدم . « و فيها نعید کم » عند الموت والدفن .

روی البراء بن عازب قال : خرجنا مع رسول الله (ص) فی جنازة رجل من الانصار فانهینا الى القبر ولما یلحد فذکر حدیثاً طویلاً فقال فیہ ، اذا انتهى الى العرش کتب کتابه فی علیین ویقول اللّٰه تبارک وتعالی رتّوا عبدی الى مضجعه فانی وعدته انی منها خلقتهم و فیها اعیدهم و منها اخرجهم تازه اخرى ، فیر دالی مضجعه .

و فی رواية فیر خان به فیقولان ربّنا هذا عبدک المؤمن فیقول اللّٰه اروه مقعده من کرامتی ، ثمّ اعیدوه فی القبر فانی قضیت منها خلقنا کم و فیها نعید کم و منها نخرجکم تازه اخرى . وعن علی (ع) قال : انّ المؤمن اذا قبض الملك روحه انتهى به الى السماء و قال یاربّ عبدک فلان قبضنا نفسه ، فیقول ارجعوه فانی قد وعدته «منها خلقنا کم و فیها نعید کم» فانه لیسمع خفق نعالهم اذا ولّو مدبرین . و کان عمر یقول فی خطبته ایّا کم والفخور و ما فخور عبد خلق من التراب و فی التراب یعود .

قوله : «ومنها نخرجكم تارة اخرى» اى - نخلقكم عند البعث مرة اخرى، كقوله: «ثم الله ينشئ النشأة الاخرة وانّ عليه النشأة الاخرى» .

قوله: «ولقد ارينا آياتنا كلها» اى - ارينا فرعون الآيات التسع التى اصحبناها موسى وهى اليد والعصا والطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم واليد والعصا والبحر رهو والتاسعة وقيل هى الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم واليد والعصا والبحر رهو والتاسعة هى المحبة التى القيت على موسى حتى امسك فرعون عن قتله. «فكذب» فرعون موسى «وابى» امتنع من طاعة الله والايمان به.

«قال اجئنا لتخرجنا من ارضنا» يعنى ارض مصر، «بسحرك يا موسى» اى - قد عرفنا خداعك، «فلنا تينك بسحر مثله» اى - نقابلك بمثل فعلك، «فاجعل بيننا موعداً لا نخلفه نحن ولا انت» اى - واعدنا مكاناً يجتمع فيه للمغالبة فيتبين صدقك فى دعوى النبوة، ثم لا نخلف ذلك الموعد لان نحن ولا انت. قوله: «مكاناً سوى» قرأ ابن عامر وعاصم وحمزة و يعقوب سوى بضم السين، والباقون بكسرها، وهما الغتان مثل عدى وعدى وطوى طوى، والمعنى مكاناً سواء، فاذا كسر او ضم قصر و اذا فتح مدّ، يعنى مكاناً نصفاً وسطاً تستوى مسافته على الفريقين، وقيل سوى اى - سويّاً لا سائر فيه. «قال موعدكم يوم الزينة» يعنى يوم عيد لهم، يقال كان يوم النيزوز وافق عاشوراء، وقيل يوم السبت. «وان يحشر الناس ضحى» وان يساق الناس وقت الضحوة نهراً أجهاراً ليكون ابلغ فى الحجة وابعدهم الرية وان يحشر موضعه خفض عطف على الزينة اى - موعدكم يوم الزينة وحشر الناس.

«فتولى فرعون» ادبر فرعون واعرض، «فجمع كيده» اى - حيله و سحرته. «ثم اتى» جاء للميعاد. ابن عباس گفت : سحره فرعون هفتاد و دو مرد بودند و چهارصد نیز گفته اند و هفتاد هزار گفته اند، و هب گفت: سى و سه هزار بودند، ابن جریح گفت: نهصد بودند. سىصد از پارس و سىصد از روم و سىصد از اسکندریه. اما محتملست که هفتاد و دو که ابن عباس گفت مهتران و سروران ایشان بودند و دیگران اتباع و



تلامذه بودند و با هریکی عصائی ورسنی بود ، و گفته اند سید اشتر و ارعصا ورسن در هامون بیفکندند ، و فرعون خیمه ای زد بران بالا بر که ارتفاع آن هفتاد گز بود ، و بایشان فرومی نگرست بسا خاصگیان و مقربان خویش سحره بگوشه ای فرو آمده باقی حشم و لشکر بگوشه دیگر ، و موسی و هرون بجانبی دیگر .

موسی روی سوی سحره کرد و گفت : « و یلکم لا تقتر واعلی الله کذباً » ای-لاتشر کو ابالله احداً ولا تقولوا لما جئت به سحر ، وای بر شما بر الله تعالی دروغ مسازید و آنچه من آورده ام دروغ و سحر مشمرید و با خدای تعالی انباز مگیرید . « فیسحکم بعذاب » که الله تعالی شما را بعذاب هلاک کند و بیخ شما نکند . قرأ حمزه و الکسائی و حفص عن عاصم و رویس عن یعقوب ، فیسحکم بصم الیاء و کسر الحاء و الباقون بفتح الیاء و الحاء و هما لغتان ، یقال : سحته و اسحته اذا اهلكه و استأصله . « و قد خاب من اقتری » یعنی من کذب اینال زغیبه خاب اجرا ، و قیل خاب من افتری . ای-خسر من ادعی مع الله آله آخر .

« فتنازعوا امرهم بینهم » سحره چون سخن موسی بشنیدند در تنازع افتادند در کار موسی ، قومی گفتند ساحرست همچون ما ، قومی گفتند این سخن که میگوید « لاتقتر واعلی الله کذباً » بسخن ساحران نماند ، قومی گفتند اگر آنچه موسی آورد سحرست ما به آئیم و بروی غلبه کنیم که از ما ساحرتر کس نیست و اگر نه سحرست پس او را کاری عظیم در گیرد ، آنکه با یکدیگر بر از گفتند : ان غلبنا موسی نتبعه ، اگر موسی بر ما غلبه کند بوی ایمان آریم و او را پس رو باشیم ، و قیل الضمیر فی تنازعوا - لفرعون و قومه و السحرة جميعاً - ای تشاور وافی امر موسی و فیما یخافون من قبله .

« قالوا ان هذان لساحران » ابن کثیر و حفص ، ان بتخفیف نون خوانند ، هذان بالف یعنی ما هذان الاساخران کقوله : « ان نطنک لمن الکاذبین » ای-ما نطنک الا من الکاذبین . ابو عمرو و به تنها ان به تشدید نون خواند ، هذین بیاء و اعراب درست و لغت غایه این

است اما خلاف مصحف است ، ابو عمرو گفت اكتبه في المصحف بالالف واقراه بالياء .  
 و يروى ان عثمان كان يقرأ من المصحف فلما انتهى الى هذا الموضع قال اني لارى  
 فيه لحناً وستقومه العرب بالسنتها . فقرأ ابو عمرو وهذين وقال ان امن العرب وقد قومته .  
 باقى قراءان بتشديد خوانند هذان بالف ودرين قولها است وبكى آنست كه اين  
 لغت كنانه است ولغت بوا لحرث بن كعب كه تشنيه بهر سه حال بالف گویند ،  
 هذان اخواك ، ورايت اخواك ، ومرت باخواك . قال الشاعر :

فاطرق اطراق الشجاع ولو يرى      مساعياً لنا بساه الشجاع لصمما .  
 يريد لنا بيه . وقال آخر :

كان صريف ناباه اذا ما      اصراًهما ترنم اخطبان  
 ارادنا بيه واخطبين . وقال آخر :

ترود منابین اذناه ضربة      دعته الى هابى التراب عقيماً  
 اراد اذنيه . وقال آخر :

ان اباه و ابا اباه      قد بلغا فى المجد غايتاهما .

اراد غايتيهما . واما اباه فانه اجراه مجرى عصاهما .

فقوله : «هذان» فى موضع النصب لانه اسمان ولسا حران خبرها وحسن دخول  
 اللام فيه لانه يدخل فى خبر ان . قول ديگر آنست كه قومى نحويان گفتند كه  
 كه اين براضه امر وشأنست والتقدير انه هذان لسا حران اى - ان الامر او الشأن  
 هذان لسا حران فاضمر الامر كما اضمر الشاعر فى قوله :

ان من لام فى بنى بنت حسان      الله و اعصه فى الخطوب .

اى - ان الامر فعليهذا يكون الامر اسم ان وهذان لسا حران متبداً وخبراً و  
 هما خبران وقد دخلت اللام هاهنا على خبر المتبداً ويضعف هذا الوجه من جهت دخول  
 اللام فى خبر المتبداً وهو بعيد . قول سوم ان بمعنى نعم باشد كما قيل شعر :

بكر العواذل فى الصباح يلهمنى والومته      يقلن شيب قد علاك وقد كبرت فقلت انه .

اراد نعم، فيكون «هذان» عليهما مبتداء «ولساحران» خبره، و هذا الوجه ايضا  
ضعيف من جهة دخول اللام في خبر المتبدا وهو انما جاء في الشعر. قال الشاعر:

خالي لانت ومن جرير خاله ينل العلا ويكرم الاخوالا

ای خالی انت. فزاد اللام. وقول چهارم آنست که زجاج گفته که در آن اضمار  
امرست چنانکه گفته آمد الا آنکه در آن اضماری دیگرست، وهوان التقدير ان هذان  
لهم ساحران، فاضمر الشأن گانه قال: انه هذان فحذف المضمّر ثم اضمّر المتبدا وهو  
هما فقال لهم ساحران فيكون اسمان مضمرا وهو الامر او الشأن، وهذان مبتدا ولهما مبتداء  
ثان، وساحران خبر المتبدا الثاني، والجملة اعني لهما، وساحران خبر المتبدا الاول و  
هو هذان والكل خبران واللام في هذا التقدير داخل على المتبدا على الخبر، لكنه  
لما حذف المتبدا الذي هو هما انتقل اللام الى خبره وهو ساحران.

قوله: «ويذهبا بطريقتكم المثلى» اي - باشرافكم وافاضلكم، يقال للرجل  
الفاضل هذا طريقة قومه اي - هذا الذي ينبغي ان يجعله قومه قدوة يسلكوا طريقته،  
نظيرة قومه اي - هذا الذي ينبغي ان ينظر اليه قومه ويتبعوه، والمثلى تأنيث الامثل  
وهو الاحسن الافضل وقيل الطريقة المثلى هي السمّة الاحسن والهدى المستقيم و  
بهذا المعنى في الاية اضمار، يعنى ويذهبا باهل طريقتكم المثلى كقوله: «واسئل القرية»  
اي - اهل القرية. وقيل معناه ويذهبا بدينكم الاجود والاقوم. قال قتادة طريقتهم المثلى  
يومئذ بنو اسرائيل كانوا اكثر القوم عددا واموالا، فقال عدو الله يريدان ان يذهبا  
بهم لانفسهم. گفته اند اين آيت تفسير نجوى است، يعنى که فرعون و قوم او همه  
باهم شدند و بايکديگر راز کردند گفتند اين موسى و هرون دو جادو اند ميخواهند  
که بسحر خویش ابطال دين شما کنند، وعادت وسيرت پسندیده شما بردارند و بر  
اشراف و خيار شما مستواي گردند، شما نيز در کيد و سحر خویش بکوشيد و بجهد  
طاقت خویش آنچه ايشان آورده اند باطل کنيد. اينست که گفت:

«فاجمعوا کیدکم». قرأ ابو عمرو و وحده فاجمعوا بوصل الالف وفتح الميم، امر من جمع يجمع، ای - لاتدعوا شيئاً من کیدکم الاّ جئتم به، بدلیل قوله: «فجمع کیده». وقرأ الباقون فاجمعوا بقطع الالف و کسر الميم، فقد قيل معناه الجمع ايضاً، تقول العرب اجمعت الشئ وجمعتة، والصّحیح انّ معناه العزم، والاحکام يقال اجمعت الامر وازمعتة، واجمعت على الامر ازمعت عليه اذا عزمت عليه. ای - اعزموا کلکم على کیدکم مجتمعين له ولا تختلفوا فيختلّ امرکم. «ثمّ اتوا صفّاً» ای - مجتمعاً. وقيل: مصطفين ای - مجتمعين ليکون انظم لامورکم واشدّ لهيبتکم. قال ابو عبیده: الصّف - المجمع، مثل مصلی اهل البلد يجتمعون فيه فی الاعیاد، والمعنى ثمّ اتوا المكان الموعود. «وقدا فلح اليوم من استعلى» ای - نال البغیة و فاز من غلب. «قالوا یا موسی انا ان تلقی» ای - اما ان تبدأ فتطرح مامعک من العصا واما ان نبداً فنطرح مامعنا، جادوان همه بهم آمدند در آن مجمع صفها بر کشیدند و گفتند ای موسی تو پیشتر عصا بیفکنی یا ما پیشتر بیفکنیم آنچه داریم، موسی را مخیر کردند از بهر آنکه بخود مستظهر بودند که بر وی غلبه کنند و موسی ابتدا بایشان داد که واثق بود بالله که کید و سحر ایشان باطل کند. اگر کسی گوید که القاء ایشان کفر بود موسی چرا فرمود و چرا گفت القوا؟ جواب آن است که موسی بر سیل تقریع و تهدید گفت، چنانکه: «اعملوا ما شئتم». یا معنی آن است که: ان کنتم محقّین کما تزعموا فالقوا ما انتم ملقون.

قوله: «فاذا حبالهم» اینجا مضمری است یعنی فالقوا فاذا حبالهم، جای دیگر گفت: «فالقوا حبالهم وعصیهم یخیل الیه». التخائیل - التصاویر - من خال یخال اذا ظنّ، يقال خلت مخيلة، والمخيلة ما تخاله شیئاً ولا تتبیّن منه سمی الخیال، وخیال الشیء ما يتصور فی النفس على مثاله وليس به فی الحقيقة، والمعنى یری من سحرهم «انها تسعى» ای - تمشی سریعاً. آن چوینها و رسنها بزینق بیا لوده در آن وادی بیفکندند و زیبق چون حرارت آفتاب بآن رسید در جنبش آمد، بموسى چنان نمودند از

جادوئی ایشان که همه مارانند بسر یکدیگر در میشوند و بموسی نهیب میدارند .  
 قرأ ابن عامر و الروح عن يعقوب تخيل بالتاء ، رداً الى الحبال والعصى ، و قرأ  
 الاخرون يخيّل بالياء ، رداً الى الكيد والسحر .

قوله : « فاجس في نفسه خيفة موسى » ای - اضر في نفسه مخافة - موسی در  
 دل خویش از سحر ایشان ترسی و بیمی یافت بطبع بشری اما نهان داشت و آشکارا  
 نکرد ، و مردم که چیزی صعب سهمگین بیندویش از آن ندیده باشد ناچار بطبع بشری  
 از آن بترسد . و گفته اند موسی دانست که فعل ایشان باطل است و آنرا حقیقتی  
 نیست و از آن ترسید ، بلی ترس وی از آن بود که فعل ایشان مردم را بفته افکند و  
 کار موسی بشک افتد و اتباع وی نکنند . و گفته اند سبب خوف وی تأخیر وحی بود  
 بالقاء عصا ، چون وحی دیرتر میآمد موسی ترسید که اگر برایشان غلبه نکند .  
 تارت العزة اورا گفت :

« لاتخف انك انت الاعلى » ای - القاهر الغالب .

قوله : « والى مافى يمينك » يعنى العصا . قيل هذا قول جبرئيل  
 لموسى عن الله عز وجل و هى على يمينه فى تلك الساعة . « تلقف » ای - تبلع  
 ما صنعوا من السحر . قرأ ابن عامر تلقف بفتح اللام هو تشديد القاف ورفع الفاء على  
 معنى الحال يعنى متلقفة . « ما صنعوا » و انما انث مافى يمينه حملاً على المعنى  
 انه كان عصاً والعصا مؤنثة . و قرأ الباقر بجزم الفاء و كلهم شدد القاف الا حفصاً  
 فانه روى عن عاصم تلقف بسكون اللام وتخفيف القاف و وجه سكون اللام ان  
 الفعل من لقفت الشئى على فعلت بكسر العين بمعنى تلقفته ، و شدد التاء ابن كثير و  
 حففها الباقر و جزم الفاء من اجل انه جواب الامر وهو قوله تعالى : « والى » و  
 ما كان جواب الامر كان مجزوماً ، لانه على تقدير جواب الشرط كانه قال والى مافى  
 يمينك فانك ان تلقه تلقف .

قوله : « انما صنعوا » يكتب انما موصولاً اتباعاً لخط المصحف ، والاصل فيه

الفصل وما فی موضع النصب، لانه اسم ان و خبرها کید ساحر، ای- حيلة السّاحر. قرأ حمزة و الکسائی، کید سحر بکسر الّسین بالالف، وقرأ الباقون کید ساحر. و هذا هو الظاهر لانّ اضافة الکید الى الفاعل اولى من اضافته الى الفعل وان كان ذلك لا یمتنع فی العریّة. «ولا یفلح السّاحر حیث اتی» ای- حیث کان، واین کان یقتل حیث یوجد. قال النبی (ص): اذا رأیتم السّاحر فاقتلوه ثمّ قرأ: «ولا یفلح السّاحر حیث اتی» وائی هذا ذهب عائشة وجماعة عظیمة من الائمة انّ السّاحر یقتل حیث یوجد. واما الشافعی فیقول: یقتل السّاحر اذا تبین منه القتل بسحره.

گفته اند سحر سه قسم است: يك قسم از آن سبكدستی است چنانکه مشعبدان کنند آن نه کفر است. دیگر قسم دانستن خاصیت چیزهاست تا کارهای عجب کند چنانکه سنگ مغناطیس بدست دارند تا آهن بخود کشد، و طلق در خویشتن مالند تا ایشانرا زیان ندارد چون در آتش شوند، این نیز نه کفر است. سدیگر دیو پرستیدن است چنانکه ثنائی که خدایرا سزد دیورا کنند تا دیو بمراد ایشان کارها کند، این يك قسم کفر است. وقیل: «لا یفلح السّاحر حیث اتی» ای- لا ینال الظفر لانه باطل. چون وحی آمد که عصایمفکن موسی عصایمفکند، اندك اندك بزرگ میشد تا همه وادی از آن پرشد و شکم وی چنان شد که همه در آن گنجد، آنکه دهن باز کرد يك لب بر زمین نهاده و آن دیگر برداشته و آن چوبها و رسنها همه بیکبار فروبرد آنکه قصد قبّه فرعون کرد، فرعون بفریاد آمد موسی دست فراز کرد و بر گرفت عصا شد چنانکه بود. سحره چون آن بدیدند، گفتند ای قوم این نه فعل بشری است، که این صنع الهی است ساخته آسمانی است که اگر سحر بودی با غلبه وی آلات سحر ما بماندی که جادوان غلبه کنند بر یکدیگر و آلات سحر ایشان بر جای بماند، اینجا نماند از آنکه صنع الهی است و دلیل صدق نبوت موسی (ع) و هرون. آنکه همه بسجود در افتادند و آواز بر آوردند:

«آمنا بر رب هرون و موسی» قدم هرون لرؤس الآی و لأن الواو لا یوجب



الترتيب و قيل قدم هرون على موسى كي لا بتوهم متوهم انهم آمنوا بفرعون فانه هو الذي ربي موسى في حال صغره . و عن ابن عباس انه قال : سبحان الله اصبح السحرة كفرة وامسوا شهداء بررة

« قال آمنتم له » ای - لموسی - يقال آمنت له و آمنت به . و قيل اللام يتضمن معنى الاتباع و التصديق و الباء يتضمن التصديق دون الاتباع . « قبل ان آذن لكم » قبل ان آمر کم به . « انه لكبير کم » ای - ان موسى امامکم و انتم اشياعه و اتباعه ما عجزتم عن معارضته و لكنکم تر کتم معارضته احتشاماً له و احتراماً و قيل تواطأتم على ما فعلتم لتصرفوا وجوه الناس اليکم ، و لتصير الرئاسة لكم . « فلا قطعن ايديکم و ارجلكم من خلاف » اليد اليمنى و الرجل اليسرى . و قيل من خلاف يعنى من اجل خلاف ظهر منكم . « ولا صلبتکم فی جذوع النخل » ای - لاجعلتکم على الخشب حتى تهوتو عليها جوعاً و عطشاً . و قيل الصليب ان هو يترك المصلوب على الخشب الى ان يسيل منه الصليب - و هو الودك . و فرعون اول من صلب . و فی ههنا به معنى - على لان المصلوب اذا على الخشب صار الخشب ظرفاً له و مستقراً ، و لان حروف الجر ينوب بعضها عن بعض . « و لتعلمن ايئنا اشد عذاباً و ابقى » انا ؟ ام رب موسى ؟ الذى آمنت به خوفاً من عذابه . ابقى ای - ادم .

« قالوا » يعنى - السحرة ، « لن نؤثرک » ای - لن نختار دينك « على ما جاءنا من البينات » اليقين و العلم . « و الذى فطرنا » ای - و لانختارك على الذى خلقنا ، فيكون معطوفاً على ما ، و قيل هو قسم ، ای - اقسموا بالله انهم لا يؤثرونه .

گفته اند : بينات آنست که چون ايشانرا بسجود افکندند حجابها از پيش ديده ايشان برداشتند تا بهشت و دوزخ بدیدند ، و آنچه رب العزة مؤمنانرا ساخته در بهشت بايشان نمودند ، و منازل و درجات خویش بدیدند ، آنکه گفتند : « لن نؤثرک على ما جاءنا من البينات » ترا و دين ترا بر نگزينيم برين منازل و درجات که بمانمودند ، و سوگند برين ياد کردند ، که بآن خدای که ما را آفرید که بر نگزينيم

«فاقض ما انت قاض»، تو هر چه خواهی کن ، فاصنع ما انت صانع . گفته اند که زن فرعون پرسید که دست کرا بود و غلبه که کرد ؟ گفتند موسی، وی گفت : «آمنت برت موسی و هرون». فرعون بفرمود که اورا بخوابانید و سنگی عظیم بسر وی فرو گذارید ، اگر از دین موسی بازنگردد ، رب العزة فرمود تا حجابها از پیش دیده وی برداشتنند و جای خویش در بهشت بدید ، و همچنان برایمان خویش برفت و از دین حق بازنگشت . چون خواستند که سنگ بسروی فرو گذارند ، رب العزة روح از کالبد وی بستد تا سنگ بر جسد بی روح آمد و در وی اثر نکرد ، قوله : «انما تقضى هذه الحياة الدنيا» ای - امرك و سلطانك فى الدنيا و سيزول عن قريب . «انا آما بر بنا ليغفر لنا خطايانا» ای - ذنوبنا و شر كنا ، «ما اكر هتنا عليه من السحر» الا كراه - تحميل ما لا يطاق ، والاستكراه - التحامل فى الامر ، و تعسف التأويل يسمى استكراها . و يجوز ان يكونوا فيما مضى كارهين للسحر لم اذخر لهم من الهدى . مقاتل گفت سحر هفتاد و دو مرد بودند و از قبط ، هفتاد از بنی اسرائیل ، فرعون آن هفتاد مرد را با کراه بر تعلم سحر داشته بود . و گفته اند ، سحر فرعون را گفتند که موسی را خفته بمانمای تا در کاروی تأمل کنیم ، موسی را خفته دیدند و عصای وی اورا پاسبانی می کرد ، ایشان گفتند این نه سحر است که ساحر چون بخسبد سحر وی باطل شود ، و ماطاقت وی نداریم و معارضت وی نکنیم ، فرعون با کراه ایشانرا بر عمل سحر داشت ، اینست که گفت : «وما اكر هتنا عليه من السحر والله خير و ابقى» ای - خيرا لآلهية و ابقى عذاباً ، جواباً لقوله : « ايذا شد عذاباً و ابقى » .

### النوبة الثالثة

قوله : «منها خلقناكم و فيها نعیدكم» ، بدان که آدمی دو چیز است : جانست و تن

جان از نورست و نور علوی، تن از خاک و خاک سفلی، جان خواست که بر شود که علوی بود، تن خواست که فرو رود که سفلی بود، ملک تعالی و تقدس بکمال قدرت خویش هر دو را بند یکدیگر ساخت، جان بندتن شد و تن بند جان، هر دو در بند. جان و تن با یکدیگر قرار گرفتند تا روز مرگ که عمر بنده بسر آید و اجل در رسد این بند گشاده گردد، چنانکه مرغ از قفس بیرون آید. جان از تن بر آید، سوی هوا شود، باشیان خویش، تن راه زمین گیرد. تاشود بامر کز خویش، جان را در قنديل نور نهند و از درخت طوبی بیاویزند، تن را در کفن پیچند و بخاک سپارند، اینست که رب العالمین گفت: «منها خلقنا کم و فیها نعید کم» روزی چند بر آید جان بنظاره تن آید. حال تن دیگر گون بیند بنالد، گوید ای چشم عبرت بین! ای دیده نر گسین! آن دیدن تو کو؟ ای زبان حکمت گوی! آن گفتار شیرین تو کو؟ ای روی پرنگار زیبا! آن زیب و جمالت کو؟ ای پیامده از خاک و داشته بر خاک و روزی یافته از خاک و باز گردانیده بخاک و نیست گشته بخاک! شعر:

الیس من التراب ابا تراب      خلقنا و المصیر الی التراب

فما معنی التأسف ان دفنا      ترابافی التراب ابا تراب

چنانستی که ملک میگوید جلّ جلاله: یکبار خاک را سبب هستی کنم، یکبار سبب نیستی، تا عالمیان بدانند که قادر بر کمال منم، و هر بوده راهست کننده منم.

ای جوانمرد اگر زانکه ترا در گورستان گذری باشد، نگر تا بچشم عبرت نگری در آن لشکر گاه، که آن نه خاکست که تو می بینی، آن تن عزیزانست، گوشت و پوست جوانانست، قدو بالای بنابرورد گانست، موی و محاسن پیرانست، شعر:

بلینا و ماتبلی النجوم الطوالع      و تبقی الجبال بعد ناوالمصانع

**ثابت بنانی گفت :** که بگورستان بیرون آمدم بقصد زیارت ، گوینده ای  
 آواز داد که : یا ثابت ! لا یغترّک صموت اهلها فکم من نفس مغمومة فیها .  
**مجاهد گفت :** چون بنده را در خاک نهند ، خاک باوی بسخن آید ، گوید : انا بیت  
 الدود و بیت الوحده و بیت الغربه و بیت الظلمه هذا ما اعدت لك فماذا اعدت لی ؟ اگر بنده  
 در دنیا ذا کر بوده باشد ربّ العزة گوید : ملائکتی غریب قدناى عنه الاهلون ، وحید  
 قد جفاه الاقربون ، قد کان فی الدنیا لی ذا کراً . ای بنده بیچاره درمانده ! ای لشکر  
 امیدت راه هزیمت گرفته ! ای رخت عمرت تاراج شده ! ای اسباب و کارت معطل  
 مانده ! ای در سکران مرگ جانت بلب رسیده ! ای زبان گویایت خاموش شده ! ای  
 دل دانایت از فزع ساعت خون گشته ! همه رفتند و مامانندیم ، همه برگشتند و ما  
 برو فائیم ، همه بگذاشتند و ما برداشتیم . عبدی تر کوک و عزتی و جلالی لا نشرن  
 علیک رحمتی .

« منها خلقناکم و فیها نعیدکم » آدمی هم قوالب است ، هم و دایع ، اجساد  
 قوالبست ، و ارواح و دایع ، فالقوالب نسبتها التربة ، و الودایع صفتها القربة فالقوالب  
 یریبها بفضاله ، و الودایع یریبها بکشف جلاله و لطف جماله ، فللقوالب الیوم اعتکاف  
 علی بساط عبادته ، و للودایع اتّصاف بدوام معرفته . عمل قوالب روزه و نمازست ، تحفه  
 و دایع راز و نازست ، قوالب را گفت : « فاذا فرغت فانصب » ، و دایع را گفت : « و الی  
 ربّک فارغب » نواخت قوالب در نسیه نهاد که می گوید عزّ جلاله : « و اما من خاف مقام  
 ربّه و نهی النفس عن الهوی فانّ الجنة هی المأوی » ، و دایع جز بنقد وقت تن در نداد ،  
 تا گفت جلّ جلاله : « انا جلیس من ذکرنی ، انا عند ظنّ عبدی بی و هو معکم اینما کنتم » .  
 در عهد ازل با قوالب قادر وار گفت : من خدایم ، با و دایع دوست وار گفت : من دوستم  
 آن اظهار ربوبیت و قدرت است ، و این اظهار مهر و محبّت ، باقوالب گفت شما آن  
 منید ، با و دایع گفت من آن شما م .

قوله : « اریناه آیاتنا کلها » فرعون را آیات قدرت و عجایب فطرت بظاهر

وی نمودیم ، اما دیده سرّ وی از دیدن حقایق آن بدو ختمیم تا بما راه نبرد ، و گرد  
 درما نگرdd ، که او شایسته بارگاه ما و سزای حضرت ما نیست ، ما آن کنیم که  
 خود خواهیم ، آنچه مراد مشیت ماست می دانیم ، و برضا و سخط کس ننگریم ،  
 هر کرا خواهیم ، بهر چه خواهیم قهر کنیم ، و کس را با سرار الهیت خویش راه  
 ندهیم . فرمان آمد که ای خلیل تو نمرود را دعوت کن ! ای موسی تو  
 فرعون را دعوت کن ! ای محمد (ص) تو صنادید قریش را دعوت کن ! شما همی  
 خوانیدو آیات معجزات می نمائید ، من آنرا هدایت دهم که خود خواهم ، ای نمرود  
 لعین ! ای مردود شقی که دعوی خدائی میکنی ، اینک پشهای فرستادم تا سزای  
 تو در کنار تو نهد . ای فرعون طاغی باغی خویشتن بین ! که نعره « انا ربکم  
 الاعلی » می زنی ! اینک پاره ای چوب از حضرت خود بدست موسی فرستادیم ، تا قدر  
 تو پیش تو نهد ، ای صنادید قریش ! وای سروران کفر ! که قصد حبیب ما کرده اید  
 و او را از وطن خود بتاحته اید و باندیشه هلاک او از پی وی آمده اید ، و دوست ما با  
 صدیق در آن غار غیرت رفته ، ما عنکبوت ضعیف را از غیب بشحنگی وی فرستادیم ،  
 تا دست دعاوی شمارا فرو بندد و سیاست قهر ربّانی بر سر شما براند ، آری در راه ما  
 گاه عنکبوتی مبارزی کند ، گاه پشهای سپاه سالاری کند ، گاه عصائی در صحرائی ازدهائی  
 کند ، گاه آبی فرمان برداری کند ، گاه آتشی مونس کند ، گاه درختی سبز  
 مشعله داری کند ، موسی فرعون را دعوت کرد ، عصاوید بیضادر وی اثر نکرد ،  
 که ناخواسته و نابایسته بود ، باز سحره فرعون مست جادوئی گشته و بعزّت فرعون  
 سو گند یاد کرده بامداد همی گفتند : بعزّت فرعون « انا لنحن الغالبون » و نماز  
 دیگر می گفتند : « انا امثا برّنا » . و گفته اند سحره فرعون با آنکه در عین کفر  
 بودند ، باخبث جنابت نیز بودند ، زیرا که سحر جایگیر نیفتد تا ساحر جنب نبود ،  
 اما چون باد دولت از مهب لطف و کرامت بوزیدنه سحر گذاشت نه ساحری ، نه  
 کفر ماند نه کفری ، بامداد در جنابت کفر و انکار ، شبانگاه بر جنیت ایمان

و استغفار .

قوله : « انا آمنا برّبنا لیغفر لنا خطایانا » اهمّ الاشياء علی من عرفه مغفرته له خطایاه ، هذا آدم لما استکشف عن حاله وحلّ به ما حلّ قال : « ربّنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکوننّ من الخاسرین » وهذا نوح (ع) بعدمقاساته طول البلاء قال : « والّا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین » . وهذا موسی (ع) قال : « ربّ ائنّی ظلمت نفسی فاغفر لی » وقال لنبیّنا (ص) : « واستغفر لذنبک » ؛ وقال صلی الله علیه وسلّم : ائنّه لیغان علی قلبی و استغفر الله فی الیوم سبعین مرّة ومنّ علیه بقوله : « لیغفر لك ما تقدّم من ذنبک وما تأخّر » .

## ۴- النوبة الاولى

قوله تعالى : « انّه من یات ربّه مجرماً » هر که بخداوند خویش آید و کافر آید ، « فانّ له جهنّم » اورادوزخست ، « لایموت فیها » نمیرد در آن دوزخ [تارهد] « ولا یحیی » (۷۴) و نه زندگانی خوش زید .

« و من یاتّه مؤمناً » و هر که بالله تعالی آید (۱) و گرویده آید « قد عمل الصالحات » نیکیها کرده ، « فاولئک لهم الدرجات العلی » (۷۵) ایشانراست اوراز (۲) های بلند « جنات عدن » بهشتهای همیشی ، « تجری من تحتها الانهار » می رود زیر [درختان] آن جویها ، « خالدین فیها » جاویدان در آن ، « و ذلک جزاء من تزکی » (۷۶) و آنست پاداش آنکس که پاک [و هنری] آمد .

« ولقد اوحینا الی موسی » پیغام دادیم [و فرمودیم] بموسی ، « ان اسر بعبادی »

(۱) نسخه ج: گراید.

(۲) بروزن و معنی افراز است که فراز و بالا و بلندی باشد . برهان.



که بشب بر ، رهیگان مرا « فاضرب لهم طريقا فی البحر » ایشانرا راهی زن در دریا « یساً » [راهی] خشک ، « لاتخاف در کآ » . نتـرسی از در رسیدن [ دشمنـن ] « ولاتخشی <sup>(۷۷)</sup> » و نه بیم داری .

« فاتبعهم فرعون بجنوده » فرعون ایشانرا جست با سپاه خویش ، « فغشیهم من الیمّ ماغشیهم <sup>(۷۸)</sup> » دربرایشان آمد از دریا آنچه آمد .  
« واضلّ فرعون قومه » و فرعون قوم خودرا در آب برد ، « و ما هدی <sup>(۷۹)</sup> » و بیرون نیاورد .

« یابنی اسرائیل » ای فرزندان یعقوب ! « قد انجینا کم من عدوّکم » ، رهانیدیم شما را از دشمن ، « و واعدناکم » و شمارا وعده دادیم ، « جانب الطور الایمن » ، بآن سوی کوه طور . [ آن بایمن و برکت و بآفرین کوه ] « ونزلنا علیکم المنّ والسلوی <sup>(۸۰)</sup> » و فرو فرستادیم بر شما ، ترنجبین و مرغ سلوی .

« کلو امن طیّبات مارزقناکم » ، میخورید ازین پا کها [ و خوشها و حلالها ] که شما را روزی دادیم ، « ولا تطغوا فیه » در آنچه دادیم شمارا از نعمت نا آزم و نافرمان و ناپاک مباشید ، « فیحلّ علیکم غضبی » که بر شما گشاده [ و فرو آمده ] گردد خشم من . « ومن یحال علیه غضبی » و هر که برو گشاده [ و فرو آمده ] گردد خشم من ، « فقد هوی <sup>(۸۱)</sup> » فروشداو .

« وائی لغفّار » من آمرز گارم ، [ فراخ آمرز ] « لمن تاب » ، آنکس را که باز گردد ، « و آمن » ، و بگردد [ و استوار گیرد ] ، « و عمل صالحاً » . و کردار نیک کند ، « ثمّ اهتدی <sup>(۸۲)</sup> » ، آنکه براه راست رود [ برپی رسول ] .

« وما اعجلك عن قومک یا موسی <sup>(۸۳)</sup> » . چه شتابانید ترا از قوم توای موسی ؟  
« قال هم اولاء علی اثری » [ موسی ] گفت ایشان اینک اند در پی من ،  
« وعجلت الیک ربّ » و من بتو شتابیدم خداوند من ، « لترضی <sup>(۸۴)</sup> » تا بپسندی و خشنود باشی .

« قال فانا قد فتنا قومك » گفت بیازمودیم و در فتنه افکندیم [ و بر تباهی داشتیم ] قوم ترا ، « من بعدك » از پس [ بیرون آمدن ] تو ، [ از میان ایشان ] « و اضلهم السامري (۸۵) » و بی راه کرد سامری ایشانرا .

« فرجع موسى الى قومه » باز گشت موسی بقوم خویش « غضبان اسفاً » خشمگین [ سخت تیز ] و غمگین . « قال يا قوم » گفت ای قوم ! « اللم يعدكم ربكم وعداً حسناً » نه وعده داد شمارا خداوند شما وعده نیکو؟ « افطال عليكم العهد » دراز گشت بر شما درنگ آن وعده [ و چنین دیر شد درنگ نادیدن من ] ام ارد تم ان يحلّ عليكم غضب من ربكم « یا خود خواستید که بر شما فرود آید خشمی از خداوند شما ؟ « فاخلفتم موعدى (۸۶) » ، که خلاف کردید وعده من ؟

« قالوا ما اخلفنا موعدك بملكننا » گفتند خلاف نکردیم وعده تو بتوان خویش ، « ولکننا حملنا اوزاراً » لکن ما باری داشتیم [ آنچه بر ما نهاده بودند ] « من زينة القوم » لختی باراز آرایش قوم ، [ فرعون ] « فقد فناها » در آتش انداختیم آنرا ، [ گدازرا ] فذلك القى السامري (۸۷) « همچنین سامری در افکند ، [ آن خاك که از پی اسب جبرئیل گرفته بود در راه دریا ] « فاخرج لهم عجلاً » ، و ایشانرا از آن [ زر ] گوساله‌ای بیرون آورد ، « جسداً له خوار » کالبدی [ زرین ] آنرا بانگی گاو ، « فقالوا هذا الهكم واله موسى » گفتند این [ گوساله ] خدای شماست و خدای موسی ، « فنى (۸۸) » [ و موسی راه باو فرو گذاشت ] و ندانست .

« افلا يرون » نمی بینند؟ « الا يرجع اليهم قولا » که [ آن گوساله ] هیچ سخن ایشان پاسخ نکند ، « ولا يملك لهم ضراً ولا نفعاً (۸۹) » و ایشانرا نه گزند تواند و نه سود رساند .

« ولقد قال لهم هرون » و گفته بود ایشانرا هرون « من قبل » پیش ، [ از آمدن موسی ] « يا قوم انما فتنتم به » ای قوم این آنست که شما را باین بیازمودند [ و در تباهی افکندند و بر گمراهی داشتند ] ، « وان ربكم الرحمن » و خداوند شما رحمن است

« فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي <sup>(۹۰)</sup> » برپی من روید و فرمان من برید .

« قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ » گفتند بنشویم و برین [ گوساله ] نشسته

می باشیم . « حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى <sup>(۹۱)</sup> » تا آنکه که موسی بما باز آید [ تا چه گوید ] .

« قَالَ يَاهِرُونَ » [موسی] گفت ای هرون، « مَا مَنَعَكَ » چه بازداشت ترا؟

اذرَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا <sup>(۹۲)</sup> » چون دیدی که ایشان بی راه می شوند .

« أَلَا تَتَّبِعُنِ » که برپی من رفتی و ایشانرا باز نزدی؟ « أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي <sup>(۹۳)</sup> »

سر کشیدی از فرمان من ؟

« قَالَ يَا بَنِي آدَمَ » گفت ای پسر مادرم، « لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي » مگیر

ریش من و سرم، « أَنِي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ » من ترسیدم [ اگر برایشان پیچم ] تو

گوئی، « فَرَّقْتُ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ » دو گروه کردی بنی اسرائیل را، « وَلَمْ تَرْقُبْ

قَوْلِي <sup>(۹۴)</sup> » و در سخن من نگه نکردی .

« قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ <sup>(۹۵)</sup> » آنکه « مُوسَى (ع) » گفت ای سامری این

چیست که کردی ؟ (۱)

« قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ تُبِصِرُوا بِهِ » ، گفت آن بدیدم و ندانستم که شما ندیدید

[ و ندانستید ] « فَقَبَضْتُ قَبْضَةً » مشتگی گرفتم از خاك ، « مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ » از پی

[ ستور ] جبرئیل ، « فَنَبَذْتُهَا » ، آنرا در افکندم [ در زر گداخته ] ، « وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ

لِي نَفْسِي <sup>(۹۶)</sup> » چنان بر آراست مرا تن من .

« قَالَ فَادْهَبْ » ، [موسی] گفت [سامری را] که برو « فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ

أَنْ تَقُولَ لَمْ أَصَاسْ » ترا تا زنده باشی ان است از مردم دور <sup>(۱)</sup> باشی « وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا

لَنْ تَخْلَفَهُ » ، و ترا وعده گاهی که آن با تو خلاف نکنند « وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ

(۱) نسخه ج . این چه بس کارتوست ؟

(۲) نسخه ج: آن است که هر کس که نزدیک تو آید گوئی دور.

«عليه عاكفا»، ودرین خدای خود که باو بازنشستی می نگر، «لنحرقنه» بسوزیم آنرا [تا خاکستر گردد]، «ثم لننصفنه فی الیم نسا»<sup>(۹۷)</sup>، آنگه آنرا در دریا پراکنیم پراکندنی.

«انها الهکم الله الذی لا اله الا هو» خداوند شما الله تعالی است، آن خدا که نیست خدا جز او، «وسع کل شیء علیها»<sup>(۹۸)</sup> رسیده بهمه چیز دانش او. «کذلک نقصّ علیک» همچنین میخوانیم بر تو، «من انباء ما قد سبق» از خبرهای آنچه گذشته است، «وقد آتیناک من لدنا ذکرًا»<sup>(۹۹)</sup> دادیم ترا از نزدیک خویش یادی [وسخنی].

«من اعرض عنه»، هر که روی گرداند از آن [ونپذیرد] «فانه یحمل یوم القیامه وزرا»<sup>(۱۰۰)</sup> او بردارد روز رستاخیز باری بد. «خالدین فیه» جاوید در آن باربد باشد. «وساء لهم یوم القیامه حمله»<sup>(۱۰۱)</sup> و آن روز رستاخیز ایشانرا بدباری.

## النوبة الثانية

قوله: «انه من یأت ربّه مجرمًا» یعنی - کافراً. می گوید، روز رستاخیز که بندگان بر الله تعالی رسند هر که کافر بدو رسد و چون باو آید کافر آید. یعنی در دنیا بر کفر میرد، «فانّ له جهنّم» جزاء وی دوزخست. این هاء کنایتست از مجرم و اگر با «ربّه» شود روا باشد کنایت از الله بود یعنی که خدای تعالی را دوزخست که مجرم را بدان عذاب کند. «لایموت فیها ولا یحیی» ای - لایموت المجرم فیها فیستریح ولا یحیی حیوة یلذّها. جانهاشان بجنجره رسیده، نه بر آید تا برهد، نه بمقتر خود بود تا خوش زید، این عذاب کافران و مشرکانست در دوزخ، که جاوید در دوزخ باشند.

اما عاصیان اهل توحید که بمعصیت در دوزخ شوند و جاوید در دوزخ نباشند ، عذاب ایشان نه چون عذاب کفران باشد ، بلکه الله تعالی ایشانرا در آتش بمیراند تا از عذاب بی خبر باشند ، تارت العزة شفیع انگیزد و ایشانرا بنهر الحیوان زنده گرداند . و باین معنی خبر مصطفی (ص) است ، روی ابو سعید الخدری ، ان رسول الله (ص) خطب الناس فاتی علی هذه الآیة « انه من یأت ربّه مجرماً فانّ له جهنّم لا یموت فیها ولا یموت فیها » فقال صلی الله علیه وسلّم : اما اهلها ، الذین هم اهلها ، فانّهم لا یموتون فیها ولا یموتون ، و اما الذین لیسوا باهلها فانّ النار تمیتهم اماتة ، ثمّ یقوم الشفعاء فیشفعون لهم فیجعلون ضبائر فیؤتی بهم نهر ، یقال له نهر الحیوة والحووان فینبتون کما ینبت الغطاء فی جمیل السیل . وفی روایة اما ناس یرید الله بهم الرحمة وفی روایة ولكن اناس تصیبهم النار بذنوبهم فیمیتهم الله اماتة ، حتّی اذا صار وافحماً اذن ، فی الشفاعة فجیئ بهم ضبائر ضبائر فبثوا علی انهار الجنة : فیقال لاهل الجنة افیضوا علیهم . قال : فینبتون کما تنبت الحبة البذر یسقط من الشجر فتصیبه السيول فینبت . فان قیل کیف الجمع بین هذا الحدیث و بین قوله عزّ وجلّ : « لا یدوقون فیها الموت الاّ الموتة الاولى » ؟ فیقال ذاك فی اهل الجنة ممّن لم تمسه النار الاّ تحلة انقسم ، لافیهن تمسد النار ببعض عذابها .

« ومن یأته » بكسر الهمزة غیر مشبعة قرأها ابو جعفر و قالون ، وقرأ الباقون یأتیه مشبعة « مؤمناً » یعنی مات علی الايمان ، « قد عمل الصالحات » قدادی الفرائض « فاولئك لهم الدرجات العلی » ای - الرّیفة فی الجنة . والعلی جمع العلیا ، والعلیاتانیت الاعلی .

« جنّات عدن » ای - جنّات اقامة « تجری من تحتها الانهار » ای - من تحت اشجارها و قصورها الانهار ، « خالدين فیها وذلك جزاء من تزکّی » ای - تطهّر من الکفر والمعاصی وقیل تزکّی ای اعطی زکوة نفسه وقال لا اله الا الله . روی ابو سعید الخدری قال : قال رسول الله (ص) : « انّ اهل الدرجات العلی لیریهن من تحتهم کما ترون الکوکب

الدري في افق من آفاق السماء ، وانّ ابابكر و عمر منهم وانما . قال عطية انما اخصبا . وعن ابن محيريز رفعه قال : ما بين الدرجة الى الدرجة جرى الفرس المضمّر ستين سنة . قال الضحاك : الجنة درجات ، بعضها فوق بعض ، هكذا فيرى الا على فضيلته على من اسفل منه ، ولا يرى الاسفل احداً فضل عليه .

قوله : « ولقد اوحينا الى موسى ان اسر بعبادي » قرأ ابن كثير و نافع ، ان اسر بوصل الالف من اسرو كسر النون من ان . وقرأ الباقر ان اسر - بقطع الالف و الوجه ان سرى و اسرى لغتان .

چون روزگار فرعون بسر آمد و طغیان وی بغایت رسید ، رب العزة خواست که او را هلاک کند ، بموسی وحی آمد ، « ان اسر بعبادی » ای سر بهم لیلای من ارض مصر . بندگان مرا بشب بیرون بر از زمین مصر ، ایشان در ایستادند و پیرایه ها و جامه ها و مر کوبها از قبطیان بعاریت خواستند ، گفتند ان لنا یوم عید نرید الخروج الیه : ما را روز عید است در مقامی معلوم ، می خواهیم که آنجا رویم ، آن پیرایه ها بعاریت ستند چون شب در آمد راه گم کردند و تا تابوت یوسف (ع) با خود برنداشتند راه برایشان گشاده نگشت ، بامداد فرعون را از رفتن بنی اسرائیل خبر کردند ، تا با لشکر و قوم خویش بر نشست و از پی ایشان برفت . گفته اند بیرون از میمنه و میسر و قلب و مقدمه لشکری دوهزار هزار بود ، و پنج هزار دیگر ، فرعون با این لشکر عظیم از پی ایشان برفتند چون نزدیک رسیدند بنی اسرائیل آثار غبار ایشان دیدند ، گفتند : یا موسی انا لمدركون ، موسی (ع) گفت : « کلا ان معی ربی سیهدين » گفتند یا موسی این نمضی ؟ البحر اما منا و فرعون خلفنا دریا از پیش و دشمن از پس کجا رویم چکنیم ؟ فرمان آمد از جبار کائنات بموسی که : « اضرب لهم طریقاً فی البحر یبسا » ای . اجعل لهم طریقاً فی البحر بالضرب بالعصا یا بسألیس فیهماء و لاطین ، « لاتخاف » در کأ من فرعون خلفک ، « ولاتخشی » غرقاً من البحر اما مک . قرأ حمزة « لاتخف » بالجزم علی جواب الامر و هو قوله : « فاضرب » و التقدير « فاضرب لهم طریقاً » فانک ان تصر ب لاتخف .



قرأ الباقون لا تخاف بالالف مرفوعة على انه حال من الفاعل تقديره ، اضرب لهم طريقاً غير خائف ولا خاش ، و يجوز ان يكون مقطوعاً من الاول ، بتقدير و انت لا تخاف و لا تخشى . و اختار ابو عبيده هذه القراءة لقوله : « ولا تخشى » رفعاً .

« فاتبعهم » يعنى نلحقهم « فرعون بجنوده فغشيهم » اى - نالهم و اصابهم ، « من اليم » اى - البحر ، « ما غشيهم » يعنى الماء ، وقيل الغرق ، وقيل « غشيهم » - غرقهم ، ذكره بلفظ « ما » تهويلاً وتعظيماً .

« و اضل فرعون » اى - ادخل فرعون قومه البحر « و ما هدى » اى - ما اخرجهم ، يقال ضل اللبن فى الماء ، يعنى خفى فيه ومنه قوله : « و وجدك ضالاً فهدى » يقال هدى العروس اذا جلوسها و اخرجتها من خدرها . و قيل « اضل فرعون قومه » عن الدين « و ما هدى » اى ما هديهم الى مرادهم ، و هو جواب لقول فرعون : « ما اريكم الا ما ارى و ما اهديكم الا سبيل الرشاد » . فكذب به الله تعالى و قال بل اضلهم و ما هديهم . و تمامي قصته غرق در سورة البقرة و سورة يونس مستوفى گفته ايم .

قوله : « يا بنى اسرائيل » قول اينجا مضمراست ، ثم قلنا و اوحينا يا بنى اسرائيل و كانوا يومئذ الف الف ستمائة الف ، مع كثرة ما كان يذبح فرعون من ذكور اولادهم دهرها عظيماً . قوله : « قد انجيناكم من عدوكم » قرأ حمزة و الكسائي ، انجيتكم و واعدتكم ما رزقتكم بالتاء فيهن على التوحيد . والوجه انه على اخبار الله تعالى عن نفسه بانه فعل بهم هذه الاشياء . و قرأ الآخرون انجيناكم و واعدناكم ما رزقناكم ، بالنون و الالف فيهن على لفظ الجمع ، والوجه انه اخبار عن النفس ايضاً على سبيل التعظيم و لم يختلفوا فى نزلنا لانه مكتوب بالالف والمعنى - اذكروا نعمتى عليكم بائى قد انجيتكم من عدوكم و وعدت نبيكم ان يأتى الجانب الايمن من الطور لا كلمه و هذا شرف لكم ، « و نزلنا عليكم المن والسلوى » لطعامكم و ادامكم فى التيه

«كلوا من طيبات» ای-من حلال ما رزقنا کم، «ولا تطغوا فيه» بتحریم الحلال و تحلیل الحرام. و قيل معناه استعینوا به علی طاعة الله لاستعینوا به علی معصيته، «فيحل عليكم غضبي» قرأ الکسائی فيحل بضم الحاء و من يحلل بضم اللام الاولى، من قولهم حلّ بالمكان اذا نزل يحل بضم الحاء و يستعمل فی العذاب، فيقال حلّ به العذاب كما يستعمل فيه لفظ نزل، قال الله تعالى: «او تحل قريباً من دارهم» و اجري الغضب مجرى العذاب ما كان يتبعه من العذاب فاستعمل فيه لفظ الحلول. و قرأ الاخرون فيحل: بكسر الحاء و من يحلل بكسر اللام الاولى، من قولهم حل الشيء اذا وجب يحل بالكسر قال ابو زيد: يقال حلّ عليه امر الله يحل بالكسر حلولا، و حل الدار يحلها بالضم حلولا، اذا نزلها و يقوى وجه الكسر اتفاقهم فی قوله: «ان يحل عليكم» و فی قوله: «و يحل عليه عذاب مقيم» علی الكسر. «و من يحلل عليه غضبي فقد هوى» ای-هلك و صار الى الهاوية و هي قعر جهنم.

قوله: «وانى لغفار» هذه الآية بيان ابنية الايمان. «لمن تاب» اقرّ، «و آمن» صدق، «و عمل صالحاً» بنفسه و ماله، «ثم اهتدى» اتبع السنة. قال سفيان الثوري: الايمان، اقرار و تصديق و عمل و اتباع السنة لا يتم الايمان الا بها.

قوله: «وما اعجلك» ای-ما حملك علی العجلة، «عن قومك يا موسى»؟ قيل لهذا و هو علی الطور فی الكرة الثانية حين اعطى التوراة، لاليلة النار، فقد مضت قصة ليلة النار فی اول السورة. سياق این آیت بر سیبل معاتبه و زجرست و استفهام بمعنی انکار است، و سبب آن بود که رب العزة موسی را فرمود تا بطور آید بسا هفتاد مرد از نیکمردان بنی اسرائیل و ذلك قوله: «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا» رب العزة اورا گفته بود که با ایشان بميعاد آید تا ایشان کلام حق بی واسطه بشنوند و توراته از حق قبول کنند، موسی (ع) چون بطور نزدیک گشت ایشانرا بگذاشت و خود بشتافت. رب العالمین باوی گفت: لم سبقتهم و تقدمت و اخرتهم؟ ای موسی چه چیز ترا بشتابانید

وايشان را بگذاشتی؟ موسی عذر آورد که نه ترفع و تطاول مرا برین عجله داشت، بلکه شوق سماع کلام تو مرا برین داشت و طلب رضاعتو، و ايشان اينك برپی من میآیند. و قيل امره الله ان يحضر الميقات في وقت معلوم، فاتى قبل ذلك الوقت فعاتبه .

وقال الحسن في قوله: «هم اولاء على اثرى» يعنى انهم ينتظرون ما آتيهم به من عندك «وعجلت اليك رب لترضى» اى- لتزداد غنى رضى .

و«قال» الله، «فاثا قدفتنا قومك» اى- ابتلينا قومك الذين خلفتهم مع هرون و كانوا ستمائة الف، فتنوا بالعجل غير اثني عشر الفاً و قوله: «من بعدك» اى- من بعد ان طلاقك من الجبل. « واضلهم السامري » بدعائه اياهم الى عبادة العجل و اجابتهم له . قيل اضاف الفتنة التى هى الامتحان الى نفسه قضاءً و اضاف الاضلال الى السامري رعاءً، فاما فى الحقيقة فليس الى السامري شىء من ذلك و السامري كان من قوم يعبدون البقر وهو اول منافق يعرف من بنى آدم و كان من قرية باجروان. و قيل كان علجاً من اهل كرمان ، والاكثر فى التفسير انه كان عظيماً من عظماء بنى اسرائيل من قبيلة يقال لها سامرة . و قيل بينه وبين موسى نسب و قيل لم يكن اسمه سامرياً لكنه كان من قرية يقال لها سامرة، اسمه موسى بن ظفر.

قوله: «فرجع موسى» يعنى من مناجاة ربه، «الى قومه غضبان» شديد الغضب . «اسفاً» حزناً متلفها على ما فاتته «قال يا قوم الم يعدكم ربكم و عداً حسناً؟ يعنى الجنة فى الآخرة ان تمسكنم بالدين فى الدنيا . و قيل يعنى النصر و الظفر، و قيل «وعداً حسناً» اى- صدقاتاً يعطيكم التوراة . «افطال عليكم العهد» اى- فبعد عليكم العهد فنتسيتم ما وعدكم الله على لسانى؟ «ام اردتم ان يحلّ عليكم» اى- ان يجب عليكم . «غضب من ربكم» بعبادتكم العجل . «فا خلفتم موعدى» خالفتمونى فيما تواعدنا عليه؟

«قالوا ما خلفنا موعداً بملكنا» قرأ نافع و ابو جعفر و عاصم «بملكنا» بفتح الميم و قرأ حمزة و الكسائي بضمها. و قرأ الآخرون بكسرها، و الوجه فى القراءات الثلاث

انها كلها لغات . يقال ملكت الشيء ملكا وملكاً وملكاً ، بالحر كات الثلاث في الميم ،  
 والمعنى ما اخلفنا موعداً و نحن نملك امرنا ، و قيل ما اخلفنا موعداً باختیارنا .  
 ومن قرأ بالضم معناه بقدرتنا و سلطاننا ، وذلك ان المرء اذا وقع في البلية و الفتنة  
 لم يملك نفسه . پارسى آنستکه ماخلاف نکردیم وعده تو بدست رس خویش ، و این  
 چنانست که گویند فلانکس بر کار خویش نه پادشاهست ، یعنی کاراونه بدست اوست .  
 «ولکننا حملنا» قرأ ابو عمرو و حمزة و الکسائی و ابوبکر عن عاصم و روح و  
 ابن حسان عن یعقوب ، « حملنا » بفتح الحاء و تخفیف المیم ، قرأ الآخرون « حملنا »  
 بضم الحاء و تشدید المیم ، ای - جعلونا نحملها و کلفنا حملها « اوزاراً من زينة القوم »  
 ای - من حلی قوم فرعون ، سماها اوزاراً لانهم اخذوها علی وجه العاریة فلم یردوها ،  
 وقیل ان الله تعالی لما اغرق فرعون وقومه نبذ البحر حلیمهم فاحذوها و كانت غنیمة ،  
 ولم تكن الغنیمة لهم حالاً فی ذلك الزمان فسمّا اوزاراً باین هر دو قول اوزار بمعنی اثم  
 است و بعضی مفسران گفتند این پیرایه خواستن بعاریت از قبطیان ، موسی فرمود  
 ایشانرا بفرمان الله و آن حلال بود ایشانرا ، باین قول اوزار بمعنی اثقال است  
 یعنی که پیرایه بسیار بود و برداشتن آن بر ایشان گران بود مفسران گفتند موسی که  
 که به میعاد حق تعالی رفت با ایشان وعده کرده بود که بچهل روز باز گردد سامری  
 روز و شب هر دومی شمرد چون بیست روز گذشته بود گفت وعده بسر آمد و چهل  
 گذشت بیست روز و بیست شب ، اما موسی (ع) وعده خلاف کرد و نیامد از آنکه شما  
 پیرایه حرام دارید از قبطان بعاریت ستده ، ایشان گفتند اکنون چه تدبیرست و رای  
 تو در آن چیست ، گفت آتشی سازیم و همه در آتش افکنیم . سامری حفره ای بکند  
 و آتش بر افروخت و آنچه داشت از پیرایه در آتش افکند ، و بنوا اسرائیل آنچه داشتند  
 همه در آتش افکندند ، اینست که رب العالمین از ایشان حکایت کرد « فقد فناها  
 فكذلك القى السامري » . پس چون ایشان برگشتند سامری آن زر گداخته بیرون  
 آورد و صنعت زر گری دانست و از آن سبیکه صورت گو - الهای بساخت ، بجواهر -

مرصع کرد جسدی بی روح ، ابن عباس گفت هرون بوی بر گذشت آن وقت که گوساله می ساخت ، گفت چیست این که میکنی ای سامری ؟ گفت : اصنع ما ینفع ولا یضر . چیزی می کنم که درو نفعت و ضرر نه ای هرون ! و خواهم که دعائی کنی در کار من ، هرون گفت اللهم اعطه ما یسأل کما یحب . بار خدایا آنچه میخواهد چنانکه میخواهد بدو ده ، چون هرون از وی بر گذشت گفت : اللهم انی اسئلك ان یخور . خداوند آن خواهم که ازین گوساله بانگی آید ، پس یک بانگ از وی بیامد بدعاء هرون ، و نیز هیچ بانگ دیگر نکرد و بنوا اسرائیل در وی بفته افتادند و آنرا سجود بردند . حسن گفت سامری قبضه ای خاک از پی اسب جبرئیل بر گرفته بود آنکه که در دریا می شد از پیش فرعون ، سامری آن قبضه خاک با خود می داشت ، تا آن روز که گوساله ساخت آن قبضه خاک در آن فکند ، جسدی گشت با گوشت و پوست حیوانی همی رفت باروح ، و بانگ گاو همی کرد . نام وی بهیوث و ذلک قوله : « فکذلک القی السامری » .

« فاخرج لهم عجلاً جسداً له خوار فقالوا هذا الهکم و آله موسی » ای - قال السامری ومن تبعه من السفلة والعوام ، هذا العجل الهکم و آله موسی . « فَنَسِیَ » ای - ترک موسی طریق الوصول الی ربّه و انا ما ترکته . و قیل نسی موسی ان یدکر لکم انه الهه . تا اینجا سخن سامری است . و روا باشد که فَنَسِیَ استیناف کلام است از حق تعالی جلّ جلاله . یعنی - فَنَسِیَ السامری الله و الايمان و الاستدلال علی ان العجل لایجوز ان یکون الهه .

پس ربّ العالمین ایشانرا توبیخ کرد گفت : « افلا یرون الا یرجع » ای - انه لایرجع « الیهم قولاً » یعنی - الا یکلمهم العجل و لایحیهم . کقوله : « الم یروا انه لایکلمهم » . و قیل « الا یرجع الیهم قولاً » ای - لایرجع الی الخوار و الصوت ، انما خار مرة واحدة . « و لایمک لهم ضرراً و لانفعاً » فکیف یکون الهه

«ولقد قال لهم هرون من قبل» ای - من قبل رجوع موسی . «یا قوم انما فتنتم به» ای - اختبرکم الله بهذا العجل لیعلم به الصّحیح الایمان من الشاک منکم فی دینه . «وان ربکم الرحمن» لا العجل، «فاتبعونی» علی دینی، «واطیعوا امری» .  
 «قالوا لن نبرح علیه عاکفین» لن نزال مقیمین علی العجل وعبادته، «حتی یرجع الیناموسی» . فاعتزلهم هرون فی اثنی عشر الفاً، - وهم الذین لم یعبدوا العجل.

مفسران گفتند هفت روز عبادت گوساله کردند و سبب آن بود که موسی ایشانرا وعده داده بود که از میقات حق تعالی بسی روز بازمی گردم، ربّ العزة گفت: «وواعدنا موسی ثلاثین لیلة» پس ربّ العزة ده روز درافزود چنانکه گفت: «واتممناها بعشر فتم میقات ربّه اربعین لیلة» پس چون سی روز گذشته بود وموسی نیامد ایشان بعبادت گوساله همت کردند. هرون سه روز زمان خواست، ایشان سه روز درانتظار موسی بودند، چون موسی نیامد سامری ایشانرا بعبادت گوساله دعوت کرد هفت روز اورا عبادت میکردند، پس از چهل روز موسی باز آمد و آشوب و شغب و مشغله ایشان شنید که گرد گوساله برآمده بودند و رقص می کردند. موسی (ع) با آن هفتاد مرد که با وی بودند گفت هذا صرت الفتنه، این آشوب و جلبة گوساله پرستانست که بقتنه افتاده اند. آنکه هرون را دید فاخذ شعره بیمینه و لحيته بشماله غضباً و انکاراً علیه.

«قال یا هرون ما منعک اذ رأیتهم ضلّوا» بعبادة العجل، «الاتبعن» لا - زائدة، والتأویل ان تتبعنی کقوله: «ما منعک الا تسجد» یعنی ان تسجد. یقول ای شئی منعک من اللّحوق بی و اخباری بضالّتهم فیکون مفارقتک ایاهم تقریباً و زجراً لهم عمّا اتوه. و قیل معناه - هلاً اتبعت عادتی فی منعهم والانکار علیهم و مقاتلتهم علی کفرهم . «افعصیت امری» حیث اقامت فیما بینهم وهم یعبدون غیر الله.

«قال» هرون «یا بن ام» - وکان هرون اخاه لاییه و امّه لکنّه اراد بقوله ان یرفقه ویستعطفه علیه فیتتر که . و قیل کان اخاه لامّه دون اییه و قیل لانّ کون ولد من الأم



على التحقيق وللاب من جهة الحكم قرأ حجازى و بصرى و حفص « يابن ام »  
 بفتح الميم والباقون بكسرهما ، فمن كسر اضافها الى نفسه فحذف الياء تخفيفاً . ومن  
 فتح جعل ابن ام شيئاً واحداً خمسة عشر . « لاتأخذ بلحيتى ولا برأسى » يعنى -  
 ذوائبى وشعر رأسى ، اذ هما عضوان مصونان يقصدان بالاكرام والاعظام من بين - ائمر  
 الاعضاء يقال ان موسى حدث فيه من الغضب فى ذات الله ما يوهم القصد الى اخذ الرأس  
 واللحية فظن هرون قصد اخذ رأسه ولحيتته والدليل عليه انه قال : « لاتأخذ بلحيتى  
 ولا برأسى » ولو كان آخذ رأسه ولحيتته لكان الالىق باللفظ ان يقول ارفع يدك عن  
 لحيتى ، وقيل اخذ برأسه على وجه التأديب والسياسة بحكم الاخوة والرئاسة . ثم رفع يده  
 على لحيتته وهو الاظهر لقوله : « واخذ برأس اخيه يجره اليه » ثم ذكر هرون عذره  
 فقال : « ائى خشيت ان تقول فرقت بين بنى اسرائيل » اى - خفت ان خرجت  
 وفارقتهم ، لحق بى فريق ، و تبع السامرى على عبادة العجل فريق ، وتوقف فريق ،  
 ولم آمن ان قاتلتهم ، ان توبخنى فتقول لى فرقت بين بنى اسرائيل ، اى - اوقعت  
 الفرقة فيما بينهم ، « ولم تر قب قولى » لم تحفظ وصيتى حين قلت لك اخلفنى فى قومى  
 واصلح .

ثم اقبل على السامرى منكرأ عليه ، و « قال ما خطبك يا سامرى » اى - ما شأنك ،  
 وما الذى حملك على ما فعلت .

« قال بصرت بما لم تبصروا به » قرأ حمزة و الكسائى بالتاء على الخطاب  
 ادخلا للجمع فى الخبر وقرأ الباقون « يبصره » بالياء على الغيبة والمعنى - لم يبصر  
 به بنو اسرائيل . يقال ابصرت الشئ وبصرت به تدخل الباء فيه ، « فبصرت به عن جنب »  
 والتأويل - علمت بما لم يعلم به بنو اسرائيل يعنى - يوم دخول البحر . موسى گفت :  
 سامرى را که چه چیز ترا برین داشت که کردی ؟ گفت : من آن بدیدم و بدانستم  
 که شما ندیدید و بدانستید و نه بنو اسرائيل دانستند ، آنروز که در دریا میشدیم  
 جبرئیل را بدیدم بر اسب حیوة ، دردل من افتاد که از خاک پی اسب جبرئیل قبضه ای

خاك بردارم و بر هر چه افكنم حيوانى گردد با گوشت و پوست و روح ، آنرا در زر گداخته افكندم تا گوساله اى زنده گشت. اينست كه گفت: « فبذتها » يعنى طرحتها فيما ذاب من الحلى، و قيل طرحتها فى جوف العجل، و قيل فى فم العجل حتى خار، و قيل حتى صار لحماً و دماً. موسى گفت: چرا چنين كردى؟ گفت: « و كذلك سؤلت لى نفسى » حين رأيت قومك سألوك ان تجعل لهم الهة. چون قوم ترا ديدم كى بت پرستانرا ديدند گفتند: اجعل لنا الهة كمالهم آلهة. نفس من مرا چنان بر آراست كه آن گوساله كردم و آن قبضه بروى افكندم

موسى گفت « اذهب » اى - اعزب عنى « فان لك فى الحيوۃ ان تقول لامساس » فان قيل كيف عرف السامري جبرئيل من سائر الناس يوم دخول البحر؟ قيل لان امه لما ولدته فى السنة التى يقتل فيها البنون وضعتة فى كهف حذر امن القتل، فبعث الله عز وجل جبرئيل ليريه لما قضى على بديه من الفتنة فكان فى صغره يمص من احدى ابهامى جبرئيل العسل ومن الاخرى السمن، فلما رآه فى كبره عرفه. و قيل ناقض السامري فى جوابه لانه قال: « بصرت بمالم يبصر وابه » فادعى العلم، ثم قال: « سؤلت لى نفسى » فنسبه الى حديث النفس. « قال فاذهب فان لك فى الحيوۃ ان تقول لامساس » اى - انك لاتمس احداً ولا يمسك احد فى حيوتك ولا يكون بينك وبين احد مماسة. فامر موسى بنى اسرائيل ان لا يواكلوه ولا يجالسوه ولا يبايعوه. و قيل معنى « لامساس » - انك تعيش فى البرية مع السباع والوحوش، فالاتمس ولا تمس. و قيل مامس احداً ولا ممسه احد الا حماً جميعاً. ومن اراد ان يمسه جهلاً بحاله، قال له السامري لامساس خوفاً من الحمى و تنبيهاً للغير. و يقال ذلك باق فى عقبه الى اليوم، و قيل اراد موسى ان يقتله فمنعه الله من قبله و قال لاتقتله فانه سخي.

قوله: « وان لك موعداً » يعنى - موعد العذاب يوم القيامة، « لن تخلفه » قرأ ابن كثير و ابو عمرو و يعقوب « لن تخلفه » بكسر اللام اى - لن يغيب عنه ولا مذهب لك عنه بل توافيه يوم القيامة. و قرأ الباقر « لن تخلفه » بفتح اللام اى - لن تكذبه ولن يخلفك الله

ایاه، والمعنى - ان الله تعالى يكافئك فعلك لا يفوته. «وانظر الى الهـك» بزعمك، اى الى معبودك، يعنى - العجل «الذى ظلت عليه عاكفاً»، دمت عليه مقيماً تعبدته، ظلت اصنه ظلت ولكن اللام الاولى حذفت لثقل التضعيف والكسر، وبقيت الظاء على فتحها. «وعاكفاً» منصوب لانه خبر ظلت. «لنحرقنه» يعنى - بالنار، ثم لننسفنه» اى - لنشترن رماده «فى اليم نسفاً». قال ابن عباس: احرقه بالنار ثم ذراه فى البحر. معنى آنست كه بسوزيم آنرا وبياد بردهيم وپرا كنده كنيم بروى دريا، و اين ماز آيات وعجايب دنيا يكيست كه آتش هر گز زر را نسوخت و نسوزد مگر گوساله سامرى، بر قول ايشان كه گفتند گوساله باصل خویش زرین مانده بود ولحم و دم نگشته و از ويك بانگ گاو پيامده، و در شواذ خوانده اند «لنحرقنه» بفتح نون و ضم راء اى - لنبردنه بالمبرد، ميگويد آنرا بسوهان بسائيم، آنكه بدريا افكنيم. وعلى قول الحسن بروى ان موسى اخذ العجل فذبحه فسال منه دم لانه كان قد صار لحماً ودماً، ثم حرقه بالنار، ثم ذراه فى اليم. وعن عكرمة قال لما جاء موسى و حرق العجل و نسفه فى اليم استقبلوا الجرية فجعلوا يشربون منه لحبهم العجل، قال الله عز وجل: «واشربوا فى قلوبهم العجل».

قوله: «انما الهكم الله» اى - معبودكم المستحق للعبادة. «الله الذى لا اله الا هو» لا العجل. «وسع كل شئ علماً» لا يضيق علمه عن شئ ولم يعبدوا العجل الا بعلمه. «كذلك نقص عليك» اى - كما قصصنا عليك قصة موسى، «نقص عليك من انباء ما قد سبق» اى - بعض اخبار من سبق زمانه زمانك. «وقد آتيناك من لدنا ذكراً» يعنى - القرآن.

«من اعرض عنه» فلم يؤمن به ولم يعمل بما فيه «فانه يحمل يوم القيمة وزراً» حملاً ثقيلاً من الكفر.

«خالدین فيه» فى الوزر لا تغفر لهم ذلك ولا تكفر عنهم شيئاً «وساء لهم يوم القيمة حملاً» بئس ما حملوا على انفسهم من المآثم كفر بالقرآن، وحملاً منصوب على التمييز.

## النوبة الثالثة

قوله: «انه من يات ربه مجرماً فنّ له جهنم لا يموت فيها ولا يحيى ومن ياتهم مؤمناً قد عمل الصالحات فاولئك لهم الدرجات العلى» بر ذوق ارباب معرفت و جوانمردان طریقت این دو آیت اشارت بدو گروه است: گروهی که صفت انتقام در گاه عزت ذی الجلال بایشان روی نماید تا بحکم قهر پرده تجمل از روی کار ایشان بردارند و نقاب حشمت از روی جاه ایشان فرو گشایند و رقم مجوری برخاشیه وقت ایشان کشند و قبله رده همه عالم گردانند، گهی در چنك قبض اسیر تحیر گشته، گهی از بیم قهر عین فزع شده، نه نواختی که دل را زندگی دهد، نه زهری که نفس باو کشته شود، «لا يموت فيها ولا يحيى» نه روی آنکه باز گردد، نه زهره آن که فرایش شود، بزبان بیچارگی از سر درماندگی گوید:

از جام وجود خود نه مستم نه نیم      زیر لگد فلک نه پستم نه نیم  
 نه راحت جان نه درد دل وای بمن      یارب چه کنم من که نه هستم نه نیم

باز گروهند که تجلی نظر جمال لطف حق بدلهای ایشان پیوسته، نواختههای ایشان یکی امروز یکی فردا، امروز بر بساط انبساط، در روضه انس و ناز آرام گرفته و از شراب خانه محبت هر ساعتی و لحظه ای جامهای مالا مال از بهر ایشان روان کرده، و فردا در جنات مأوی و درجات علی صده بقای ابد و خلّه ملک سرمد پوشیده، بر متکای اقبال دیمشاهده ملک ذوالجلال نشانده، کاسات وصال متواتر، و خلعت افضال متوالی هر دمی نواختی و قبولی، هر لحظه فتوحی و وصولی، اینست که رب العالمین جل جلاله گفت: «خالدین فیها وذلك جزاء من تزکی» اما نشان استقبال این دولت و آثار یافت این رتبت و منزلت آنست که بنده حجاب غفلت از راه خود بردارد و دامن

خویش ازساق جدّ کشف کند و نفس خود را بآداب شریعت ریاضت دهد و داد دین از روزگار خرد بستاند و جهد کند که اعمال و اقوال خود را بمعیار شریعت و مقتضی حقیقت راست کند، و حکم این آیت بر خود لازم گرداند و بداند که ربّ العزة می گوید: «وَأَنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» غفّار بنّاءِ مبالغتست، اقتضای کثرت کند، یعنی که الله تعالی فراخ بخشایش است، «وَلَمَن تَابَ» فعل بنده است و فعل اقتضاء کثرت نکند، اشارت آیت آنست که اگر بنده از روی ندامت، یکبار بحق باز گردد، ربّ العزة از روی لطف و رحمت بارها بوی باز گردد، از بنده يك قدم در راه مجاهدت، و از الله تعالی هزار کرم بحکم عنایت، عبدی منك قليل طاعة و منی جلیل رحمة، منك يسير خدمته و منی کبیر نعمة همانست که مصطفی (ص) گفته است حکایت از کردگار قدیم جلّ جلاله: «مَنْ تَقَرَّبَ إِلَى شَيْءٍ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَى شَيْءٍ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بَاعًا».

«وَأَنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ» معلومست که توبه بی ایمان درست نیست، پس «آمن» اینجا چه فایده می دهد یعنی و آمن بانه ليس نجاته بتوبته و طاعته، انما نجاته برحمته. داند که نجات وی نه بطاعت و جهد و بندگیست، بلکه بفضل و لطف الهی است؛ غفار از غفر است و معنی غفر پوشیدنست و ستر بروی نگاه داشتن، و پرده عفو و رحمت بر اعمال و اقوال وی داشتن، هم طاعت و هم معصیت، که نه خود معاصی بنده را بستر حاجتست که طاعت ویرا هم بستر حاجتست، اگر آفات طاعت بنده پیش وی آرند از طاعت خود بیش از آن ترسد که از معصیت. عائشة روایت کند که از: مصطفی (ص) پرسیدم معنی این آیت، «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» هو الرجل يزني ويسرق ويشرب الخمر؟ قال لا هو الرجل يصلي ويصوم ويتصدق ويخاف ان لا يقبل منه

رابعة عدويه بسیار گفتی: استغفر الله من قلة صدقي، فی قولی استغفر الله، بدان ای جوانمرد که پرده دواست یکی برداشته، و هرگز مبادا که فرو گذارند. یکی

فرو گذاشته و هر گز مبادا که بر گیرند. آن پرده برداشته، حجاب فکرت است از پیش دل‌های موحدان و سینه‌های مؤمنان برداشته، و آن پرده فرو گذاشته، ستر کرم است پیش اقوال و اعمال عاصیان و مطیعان و صدیقان و متقیان. پرده کرم بحکم قهر قدم از پیش طاعت ابلیس بر داشتند همه معصیت آمده.

من لم یکن للموصال اهلا فکل احسانه ذنوب.

پرده عفو بحکم لطف و کرم پیش زلت آدم فرو گذاشتند عنایت ازل زبان بر گشاد که: «فسی ولم نجد له عزماً».

من لم یکن للفراق اهلا فکل اعضائه قلوب

قوله: «و ما اعجلک عن قومک یا موسی» عتاب موسی است که قوم را واپس گذاشت و از پیش ایشان برفت، بمیعاد حق تعالی شتافت، گفت: ای موسی! ندانستی که من ضعیفانرا دوست دارم؟ شکستگانرا بیش نوادم! پیوسته دردله‌اشان می‌نگرم؟ هر کرا بینم در دل ایشان او را بدوست گیرم؟ تا موسی عذری داد که: «هم اولاء علی اثری» ما خلفتهم لتضییعی ولکنی «عجلت الیک رب لترضی» خداوندا! تو خود دانائی و از سر این بنده آگاهی، که باین عجله نه تصییع ایشان خواستم و نه ترک رعایت حق صحبت ایشان قصد داشتم. لکن رضای تو خواستم و زیادت خشنودی تو جستم، گفت ای موسی رضاء من در مراعات دل ایشانست: «انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی، انا جلیس من ذکرنی» ای موسی! چون مرا جوئی در دل ایشان جو، که من در خلوت «وهو معکم» باذا کران نشینم، مونس دل درویشانم، یادگار جان عارفانم، حاضر راز محبانم، نور دیده آشنایانم، مایه رمیدگان و زاد مضطران و پناه ضعیفانم، ای موسی، هر کجا درویشی بینی افکنده جور روزگار، خسته دهر او را غلامی کن، تا بتوانی مفارقت وی مجو، صحبت او را خریداری کن، که آن نهاد وی خزینه اسرار از لست و تعبیه بازار اید، با مصطفی (ص) همین وصیت رفت «ولا تمد عیناک عنهم» ای محمد! نگر تا دو چشم خویش از ایشان بنگردانی، و ایشانرا بدیگران



فروشی ، نه ایشان بر کشیدگان ذکر مانند ، نام نهادگان فضل مانند ، آراستگان  
 لطف مانند ، برداشتگان مشیت مانند ، از علم آمده ، بر تقدیر عرض کرده ، از ارادت  
 نشان یافته ، از حکم توقیع بر کشیده ، در ازل پدید آورده علم من ، امروز موجود  
 امر من ، فردا نگاه داشته حکم من ، علم ولایت ازل دارد ، امر ولایت وقت دارد ،  
 حکم ولایت ابد دارد ، سلطان که خاصگیان دارد هر یکی را ولایتی دهد ، ولایت  
 سه است : ولایت ازل ، ولایت وقت ، ولایت ابد . ای علم تو جانب ازل گیر ، ای  
 امر توراه وقت گیر ، ای حکم تو دامن ابد گیر ؛ ای آدمی ترا سه صفت دادم و آخر  
 بخودت رسانیدم : اول بسلطان علم سپردم ، پس پیادشاه امر دادم ، پس بشاهنشاه  
 حکم تسلیم کردم ، پس این ندا در عالم دادم که : «وانّ الی ربّك المنتهی» ای علم  
 تو با مرده ، ای امر تو بحکم ده ، ای حکم تو بمن ده ، علم همه صفاست ، امر همه  
 بلاست ، حکم همه بقاست ، که داند که درین اسرار چه تعبیه هاست .

## هـ- النوبة الاولى

قوله تعالى : « يوم ينفخ في الصور » آن روز که در صور دمند ، و نحش  
 المجرمیر . بومند و با هم آریم [ انگیزته ] آن روز بدکارانرا ، « زرقاً » (۱۰۲)  
 سبز چشمان .

« يتخافتون بينهم » بایکدیگر برازمی گویند ، « ان لبثتم الاّ عشرآ » (۱۰۳)  
 نبودید [ در آن گیتی ] مگر ده روز .

« نحن اعلم بما يقولون » ما دانیم آنچه می گویند ، « اذ يقول امثلهم طریقه »  
 انگه که می گویند ایشان که پاك سیرت و راست سخن تراند ، « ان لبثتم الاّ یوماً » (۱۰۴)  
 نبودید مگر يك روز .

« وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ » می پرسند ترا از کوهها [ که آن چون شود روز رستاخیز ] « فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَفْثًا <sup>(۱۰۵)</sup> » گومی بر کند آنرا خداوند من از زمین بر کندنی .

« فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا <sup>(۱۰۶)</sup> » آنرا گذاردهامونی راغ « لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا » نه در آن کثری بینی « وَلَا اَمْتًا <sup>(۱۰۷)</sup> » و نه بالائی .

« يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ » آن روز که خلق بر نشان آن بازخواننده می آیند « لَا عِوَجَ لَهُ » در آن کثری و غلطنه، « وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ » و آوازه ها همه فرو شده تا رحمن سخن گوید : « فَلَا تَسْمَعُ الا هَمْسًا <sup>(۱۰۸)</sup> » نشنوی مگر آوازی نرم .

« يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ » آن روز سود ندارد پیاوردی و خواهش، « الا من اذن له الرَّحْمَنُ » مگر آنکس را که دستوری دهد او را رحمن « وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا <sup>(۱۰۹)</sup> » و او را سخن گفتن بپسندند .

« يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ » او می داند آنچه پیش ایشانست [ از کار آخرت ] « وَمَا خَلْفَهُمْ » و آنچه واپس ایشانست [ از کار دنیا ] « وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا <sup>(۱۱۰)</sup> » و ایشان او را نیک نمی دانند .

« وَعَنْتَ الْوَجْوهَ » در ماند و اسیر و بسته گشت همه رویها، « لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ » آن زنده پاینده را، « وَقَدْ خَابَ مِنْ حَمَلِ ظُلْمًا <sup>(۱۱۱)</sup> » و باز نومیدی کشید آنکس که بار کفر کشید .

« وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ » و هر که کار نیک کند، « وَهُوَ مُؤْمِنٌ » و او گرویده است [ بیگانگی الله تعالی ]، « فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا » نترسد از خدای ستمی، « وَلَا هُمْضًا <sup>(۱۱۲)</sup> » و نه شکستی .

« وَكَذَلِكَ اَنْزَلْنَاهُ » همچنان فرو فرستادیم این سخن را، « قُرْآنًا عَرَبِيًّا » قرانی تازی، « وَاصْرَفْنَاهُ مِنْ الْوَعِيدِ » و بیم دادن در آن از گونه گونه گردانیدیم

« لعلهم يتقون » تا مگر بترسند ، « او يحدث لهم ذكراً <sup>(۱۱۲)</sup> » یا قرآن ایشانرا بیداری و یاد کردنی و پند پذیرفتنی نوپدید آرد.

« فتعالي الله الملك الحق » پا کست و بی عیب و برتر آن خدای پادشاه براستی [وسزاوار بخدائی] « ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يلقى اليك وحيه » پیش از آن که بتو گزارده آید پیغام بان ، « وقل رب زدني علماً <sup>(۱۱۳)</sup> » و بگوی خداوند من مرا حفظ افزای.

« ولقد عهدنا الى آدم من قبل » پیمان کردیم بآدم از پیش ، « فنتى » پیمان بگذاشت « ولم نجد له عزماً <sup>(۱۱۴)</sup> » ویرا دردل کردن معصیت نیافتیم.

« واذقلنا للملائكة » گفتیم فریشتگان را « اسجدوا لادم » سجود کنید آدم را « فسجدوا الا ابليس » سجود کردند مگر ابلیس « ابى <sup>(۱۱۵)</sup> » سرباززد.

« فقلنا يا آدم » پس گفتیم ای آدم « ان هذا عدوك ولزوجك » این ابلیس دشمن است ترا و جفت ترا . « فلا يخر جنك من الجنة » بیرون نکند دهان شمارا هر دو از بهشت . « فتشقى <sup>(۱۱۶)</sup> » برنج افتید .

« ان لك الا تجوع فيها » ترا درین بهشت آنست که گرسنه نباشی « ولا تهرى <sup>(۱۱۷)</sup> » و نه برهنه مانی « وانك لا تظلموا فيها » و تو تشنه نباشی در آن ، « ولا تضحى <sup>(۱۱۸)</sup> » و نه در آفتاب باشی « فوسوس اليه الشيطان » فرادل وی داشت شیطان « قال يا آدم » گفت ای آدم « هل ادلك على شجرة الخلد » ترا نشانی دهم بر درختی که بار آن خوری اینجا جاوید مانی ؟ « وملك لا يبلى <sup>(۱۱۹)</sup> » و [نشانی دهم] بر پادشاهی که تباه نگردد [و بسر نیاید] . « فاكلامنها » بخوردند از آن ، « فبذت لهما سو آتهما » پیدا شد ایشانرا و پدید آمد عورت های ایشان « وطفة ايتصفان عليهما » در ایستادند و برهم می نهادند بر عورت خویش . « من ورق الجنة » ازین بر کهای درخت بهشت ، « و عصی آدم ربّه » عاصی شد آدم در خدای خویش ، « ففوى <sup>(۱۲۰)</sup> » و از راه [وفا و طاعت] بیفتاد .

«ثم اجتباه ربه» پس آن الله تعالى بگزید او را، «فتاب علیه وهدی» (۱۲۲) «توبه داد او را و راه نمود» [بسختانی که بآن ازو خشنود شد و او را عفو کرد]  
 «قال اهبطا منها جميعا» گفت فرورويد از آسمان همگان، «بعضکم لبعض عدو» آدم و حوا ابليس را دشمن، و ابليس ایشان را دشمن، «فاما یا تینکم منی هدی» اگر بشما آبداز من پیغامی براهنمونی، «فمن اتبع هداي» هر که پی برد براهنمونی من [و فرمان و پیغام من]، «فلا یضل ولا یشتی» (۱۲۳) «نه» [رین جهان] گمراه گردد نه [در آن جهان] بدبخت.

### النوبة الثانية

قوله: «يوم ينفخ في الصور» قرأ أبو عمرو و ينفخ بالنون وفتحها وضم الفاء كقوله، و نَحْشُر، و قرأ الآخرون ينفخ بالياء وضمها و فتح الفاء على غير تسمية الفاعل. خلافت میان علماء تفسیر که صور چیست؟ **قول حسن** باجماعتی آنست که صور جمع صورتست و معنی نفخ صور آنست که فردا در قیامت ربّ العزّة صورتهای خلق باز آفریند چنانکه در دنیا بود، آنکه روحها در وی دمند چنانکه در دنیا در رحم مادر صورت بیافرید و روح در وی دمیدند. باز جمهور مفسران می گویند که صور شبیه قرنی است و اسرافیل در دهن گرفته و گوش بر فرمان حق نهاده تا کی فرماید او را که در آن دمد: اوّل نفخه فزع چنانکه ربّ العزّة گفت: «و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض». پس نفخه صعق چنانکه گفت: «فصعق من فی السموات و من فی الارض». سوم نفخه بعث چنانکه گفت: «ثم نفخ فیهِ اُخری فاذا هم قیام ینظرون».

قومی گفتند اسرافیل صاحب صور نیست فریشتهای دیگر صاحب صور است که عائشة روایت میکند از مصطفی (ص) که گفت: انّ اسرافیل له جناح بالشرق، و

جناح بالمغرب ، وجناح متسرول به ، والقلم على اذنه فاذا نزل الوحي جرى القلم ، وصاحب الصّور اسفل منه قد حناظهره والصّور على فمه وينظر الى اسرافيل وقدامر صاحب الصّور اذ ارايت اسرافيل ضم جناحه فانفخ . « قالت عائشة : هكذا سمعت رسول الله يقول و عن ابي سعيد قال : ذكر النّبي صاحب الصور فقال عن يمينه جبرئيل وعن يساره ميكائيل . وعن ابن مسعود قال يقوم ملك بين السّماء و الارض فينفخ فيه .

« ونحشر المجرمين » اي - المشر كين . « يومئذ رقاً » الزرقة - هي الخضرة في سواد العين وهي اقبح نعوت العين والعرب يتشأم بها ، ومن علامة اهل النار زرقة العيون و سواد الوجوه وقيل تصير اعينهم من العطش زرقة ، وكذلك تصير العين في شدة العطش . وقيل زرقة اي - عمياً يخرجون من قبورهم بصراء كما خلقوا اول مرة ويعمون في المحشر . وانما قال « زرقة » لانّ السواد يزرق اذا ذهبت نواظرهم . وعن ابن عمر قال : قال رسول الله : « ما من غادر الا له لو آعيوم القيمة يعرف به وصائح يصيح معه هذا لو آغادر بني فلان مسود وجهه وزرقة عيناه ، مصفودة يداه ، معقولة رجلاه على رقبتة مثل الطود العظيم من ذنوبه » .

قوله : « يتخافتون بينهم » اي - يتناجون ويتكلمون خفية « ان لبثتم الا عشراً » اي - ما مكثتم في الدنيا الا عشر ليال . « وقيل في القبور ، وقيل ما بين النفختين و هو اربعون سنة ، لانّ العذاب يرفع عنهم بين النفختين ، استقصر و امدة لبثهم لهول ما عاينوا . معنى آنست كه مجرمان در قيامت از هول رستاخيز وصعوبت عذاب مدت درنگ خویش در دنیا اندك شمرند و نعيم دنيا در جنب آن عذاب ناچيز دانند و فراموش کنند ، بايکديگر باوازی نرم در خفيه مذاکره همی کنند : قومی گویند در دنیا چند بودید دیگران جواب دهند که ده روز ، جائی دیگر گفت : « لبثنا يوماً او بعض يوم » روزی یا پاره ای از روزی .

رب العزة گفت : «نحن اعلم بما يقولون» ما دانیم آنچه می گویند : «اذيقول امثلهم طريقة» ای - اصوصبهم جواباً واعدلهم قولاً . «ان لبثتم الا يوماً» وانما قال ذلك لان اليوم الواحد اقرب الى الصدق من العشرة ، لان العشرة واليوم الواحد اذا قوبلا بمدة القيامة وبایامهم كان اليوم الواحد اقرب الى الصدق من العشرة . وروا باشد كه اين مدت اندك بين النفختين خواهد كه عذاب گور از ایشان بردارند ، واین آنست كه كافران وپیگانگانرا روز گاری در گور عذاب كنند پس ایشانرا بين النفختين از عذاب فرو گذارند و بخشبند . باز بنفخة بعث ایشانرا برانگیزانند و گویند : «يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا» . پس از هول و صعوبت رستاخیز ، آن مدت كه عذاب گور از ایشان برداشته اند بدانش ایشان يكروز نماید گویند : «ان لبثتم الا يوماً» .

قوله : «ويسئلونك عن الجبال فقل ينسفها» ان قيل ما العلة للفناء التي في قوله : «فقل» خلافاً لآخراتها في القرآن ؟ فالجواب ان تلك اسئلة تقدمت سألوا عنها رسول الله (ص) ، فجاء الجواب عقيب السؤال ، وهذا سؤال لم يسألوه بعد وقد علم الله سبحانه انهم سألوه عنه فاجاب قبل السؤال ، ومجازه وان سألوك عن الجبال ، فقل ينسفها . ابن عباس گفت : قومی بودند از قبيلة ثقیف منكران بعث ، تعجب همی كردند كه حديث فناء دنیا همی شنیدند ، گفتند كيف تكون هذه الجبال الراسيات يومئذ ؟ در آن روز رستاخیز كه تو میگوئی این كوهها بدین عظیمی و بزرگی چون شود و حاصل آن بچه باز آید ؟ رب العالمین گفت : «فقل ينسفها ربی نسفا» . جائی دیگر گفت : «تسير الجبال سيرا» جائی دیگر گفت : «وكانت الجبال كثيباً مهيلاً» جائی دیگر گفت : «وتكون الجبال كالهن المنفوش» . جائی دیگر گفت : «وبست الجبال بساً فكانت هباء منبثاً» . اول گفت : «ينسفها ربی نسفا» ای - يقلعها عن اماكنها قلعاً ويسيرها . خداوند آنها از بینخ بر كند و روان گرداند چنانكه گفت : «ويوم نسير الجبال» ، پس آنها ريگ گرداند ، چنانكه گفت : «كثيباً مهيلاً» . پس باد را فرماید تا آنها در هوا پرا كنده كند همچون پشم زده ، چنانكه گفت : «كالهن المنفوش» ،



پس آنرا در هوا هبا گرداند همچون آثار آفتاب در روزن، چنانکه گفت: «وبست الجبال بساً فكانت هباءً منبثاً».

«فیذرها» ای - یدع مکان الجبال من الارض، «قاعاً صاففاً» ارضاً ملساء مستویة لانبات فیها، والقاع - ما انبسط من الارض، والصف - الاملس. «لا ترى فیها عوجاً ولا امتاً» ای - انخفاضاً وارتفاعاً. قال الحسن: العوج - ما انخفض من الارض، والامت - ما نشز من الروابي، ای - لا ترى فیها وادياً ولا رایة.

«یومئذ یتبعون الدّاعی» ای - داعی الله الذی یدعوهم الی الموقف وهو اسرافیل فیسرع المؤمنون ویتثاقل المجرمون. فیرسل الله ناراً اودخاناً علیهم فیسوقهم الی ارض المحشر. روى حذیفه بن اسید الغفاری قال: اطلع النبی (ص) علینا ونحن نتذاکر، فقال ما تذکرون؟ قلنا نذکر الساعة، قال انّها لن تقوم حتی تروا قبلها عشر آیات: فذکر، الدّخان، والدجال، والدابة، وطلوع الشمس من مغربها، ونزول عیسی بن مریم، ویأجوج ومأجوج، وثلاثة خسوف: خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزیرة العرب، وآخر ذلك نار تخرج من الیمن، تطرد الناس الی محشرهم، ویروی نار تخرج من قعر عدن، تسوق الناس الی المحشر، وقل یدعوهم اسرافیل من صخرة بیت المقدس، وهو قوله: «واستمع یوم ینادی المنادی» یقول: ايتها العظام النخرة والواصل المتفرقة، واللحوم المتمزقة، والشعور الساقطة. قومی الی ربّک لیجزیک باعمالک. قوله: «لا عوج له» ای - لا غلط فیہ. می گوید آن نه آوازی است که کسی گوید که ازین سومی آید و کسی گوید از آن سومی آید، وقیل «لا عوج له» ای - لا معدل عنه لا یقدر احد ان یعدل عنه. قوله: «وخشعت الاصوات للرحمن» ای - سکتت اصوات الخلائق لمهابة الله. «فلا تسمع الا همساً» یعنی صوت وطمئی الاقدام الی المحشر. قال ابن عباس: الهمس تحریک الشفاه من غیر منطق.

«یومئذ لاتنفع الشفاعة» احداً «الامن اذن له الرحمن» فی ان یشفع له، وهم المسلمون الذین رضی الله سبحانه قولهم، لانهم قالوا لا اله الا الله و هو معنی قوله:

«ورضى له قولاً» وهذا يدل على أنه لا يشفع لغير المؤمنين .

«يعلم ما بين أيديهم» أى - ما بين أيدي الخلق من أمر الآخرة . «وما خلفهم» من أمر الدنيا، وقيل ما قد موأوا ما خلفوا من خير وشر . «ولا يحيطون به علماً» - فيه قولان: أحد هما أن لكناية راجعة الى ما، أى - هو يعلم ما بين أيديهم وما خلفهم وهم لا يعلمونه. والثانى أنهار راجعة الى الله تعالى لأن عباده «لا يحيطون به علماً» أى - لا يحيط علمهم بالله عز وجل . قوله : «وعنت الوجوه للحى القيوم» أى - ذات وخضعت واستأسرت. ومنه قيل للأسيرعان ، و فى الحديث: «إنما النساء عندكم عوان» . وقال أمية بن أبى الصلت :

ملك على عرش السماء مهيم  
لعزته تعنوا الوجوه وتسجد .  
المراد بالوجوه، الأنفس كقوله عز وجل : «وما آتيتم من زكوة تريدون وجه الله»  
أى - تريدون الله - وقال : «كل شئ هالك إلا وجهه» أى - الأهو . وقال : «ويبقى وجه ربك» أى - ويبقى ربك وانت تقسم وتقول بوجه الله تريد بالله، و من هذا الباب قول رسول الله لقتلة كعب بن الأشرف : «أفلحت الوجوه» . و قوله للكفار يوم بدر: «شاهت الوجوه» وعن طلق بن حبيب فى قوله: «وعنت الوجوه للحى القيوم» قال : هو وضعك جبهتك وكفيك ور كبتيك وأطراف قدميك فى السجود . «وقد خاب من حمل ظلماً» أى - خسر من اشرك بالله، والظلم - الشرك، ومنه قول الشاعر .  
الحمد لله لا شريك له      من أباهأ فنفسه ظلماً .

«و من يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا يخاف ظلماً»، قرأ ابن كثير وحده «فلا يخف» مجزوماً على النهى جواباً للشرط : وهو قوله : «و من يعمل» والمراد به الخبر كأنه قال : «و من يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا خوف عليه» وقرأ الآخرون فلا يخاف بالالف ورفع الفاء على تقدير مبتداء محذوف يراد بعد الفاء، كأنه قال فهو لا يخاف ظلماً . قال ابن عباس : «لا يخاف» أن يزداد على سيئاته ولا أن ينقص من حسناته، وأصل الهضم - الكسر ، والمعنى لا يظلم بحرمان الثواب ولا يهضم بنقصان الجزاء .

«و كذلك انزلناه» ای۔ کما انزلنا التوریه علی موسی بلغه قومہ، انزلنا علیک هذا القرآن بلغه قومک لیفہم وہ ، وقال البنی (ص): «احبوا العرب لثلاث: لانی عربی ، و القرآن عربی ، و کلام اهل الجنة عربی .» «صرّفنا فیہ من الوعید» ای۔ کررنا القول فیہ من الوعید ، وهو ذکر الطوفان والصیحة و الرجفة والمسح . «لعلہم یتقون» ان ینزل بہم مثل ما نزل بمن تقدّمہم ، «او یحدث لہم ذکرا» ای۔ یحدث لہم القرآن عبرة وعظة ، فیعتبروا ویتنظروا بذکر عقاب اللہ الامم .

قوله: «فتعالی اللہ الملک الحق» جل اللہ عن الحاد الملحدین وعما یقولہ المشرکون، وتعالی فوق کل شئی وهو الملک حقّاً ، لا یزول ملکہ وهو الملک للشیاء علی الحقیقة. «ولاتعجل بالقرآن» قال الشافعی: هو القرآن بغير همز وهو اسم لکتابنا کالتوریه و الانجیل و الزبور ، لکتب بنی اسرائیل، ولو کان من القراءة لکان یسمی کلّ مقروء قرآناً ولا یسمی باسم کتاب اللہ شئی غیرہ . «من قبل ان یقضی الیک وحیہ» کان رسول اللہ یتعجل بقراءة القرآن ساعة الوحي قبل ان یفرغ جبرئیل من القاء الوحي خشية النسيان ، فامر بالانصات وحسن الاستماع الی ان یفرغ جبرئیل من البلاغ ہر بار کہ جبرئیل آمدی ووحی گزاردی مصطفی بشتاب خواندن گرفتی با جبرئیل و صبر نکردی تا جبرئیل از تلاوت و ابلاغ آن فارغ شدی ازیم آنکہ بروی فراموش شود، ربّ العزّة اورا از آن نہی کرد و فرمود کہ تا آن ساعت کہ جبرئیل وحی پاک ہمی گزارد و قرآن ہمی خواندوی خاموش میباشد و می شنود . همانست کہ جائی دیگر گفت: «لاتحرك به لسانک لتعجل به» . قوله: «من قبل ان یقضی الیک وحیہ» یعنی من قبل ان یفرغ جبرئیل من تلاوته علیک. قرأ یعقوب نقضی ، بالنون وفتحها و کسر الضاد و نصب الیاء وحیہ منصوباً، والوجه انّ الفعل للہ تعالی ذکرہ بلفظ التعظیم و هذا موافق لما قبلہ الذی جاء بلفظ التعظیم وهو قوله: «انزلناه وصرّفنا»، ولما بعده وهو قوله: «ولقد عہدنا» فی انّ کلّیہما علی لفظ التعظیم . و قرأ الباقون یقضی بضم الیاء و فتح الضاد، وحیہ بالرفع ، والوجه انّہ علی اسناد الفعل الی المفعول بہ وهو الوحي ومعلوم

انّ الله تعالى هو الموحى فلذلك وقع الاستغناء عن ذكر الفاعل . وقال مجاهد و  
قتادة لا تقرأه اصحابك ولا تملئه عليهم حتى تبين لك معانيه وقال السدي لا تسأل انزاله  
قبل ان يأتيك وقيل معناه لا تلتزم انزال القرآن جملة فائنا ننزل عليك لوقت الحاجة .  
« وقل رب زدني علماً » اي - زدني حفظاً حتى لا انسى ما اوحى الي . وقيل معناه رب  
زدني علماً ، بالقرآن ومعانيه ، قيل علماً الى ما علمت . وكان ابن مسعود اذا قرأ هذه  
الاية قال : اللهم زدني ايماناً و يقيناً .

قوله : « ولقد عهدنا الى آدم » اي - امرناه واوصينا اليه ، « من قبل » اي - من قبل  
هؤلاء الذين تركوا امرى ونقضوا عهدي في تكذيبك . « فَنَسِيَ » اي - ترك ما امر به ،  
معنى آنست كه اگر كفره قریش نقض عهد کردند و فرمان ما بگذاشتند ، بس عجب  
نیست كه پدرایشان آدم ازین پیش همین کرد ، با وی عهد بستیم و او را فرمودیم كه  
هر چه در بهشت ترا مباحست مگر درخت گندم ، و گرد آن مگرد و از آن مخور ،  
آن عهد و آن فرمان بگذاشت و از آن بخورد ، « فَنَسِيَ » اي - ترك امر ربّه كقوله :  
« نسوا الله فَنَسِيَهُم » اي - تركوا امر الله فتركهم في النار . گفته اند نهی بردو وجه  
است نهی تنزیه ، و نهی تحریم ، و فرق میان تحریم و تنزیه آنست كه با تحریم وعید  
باشد ، و با تنزیه نه ، و نهی آدم از خوردن آن درخت نهی تحریم بود كه وعید قرینه  
آن بود ، آدم وعید بگذاشت و نهی تنزیه پنداشت رب العزة گفت : « فَنَسِيَ » اي -  
نسی الوعيد المقرون بالنهی لا العهد ، فحمله على التنزیه لا على التحريم ، وقيل نسی  
العهد و سهى ولم يكن النسيان في ذلك الوقت مرفوعاً عن الانسان ، بل كان مؤاخذاً  
به وانما رفع عنا . « ولم نجعله عزمًا » قيل لم نجده عزمًا على الذنب لانه اخطأ  
ولم يتعمد العصيان ، انما استزله الشيطان . وقيل لم نجعله قوة استقامة على العهد . قال  
الحسن : لم نجعله صبراً عما نهى عنه . وقال عطية العوفي . لم نجعله حفظاً لما امر به .  
قال ابن كيسان : لم نجعله اصراراً على العود الى الذنب ثانياً . واصل العزم في اللغة -  
توطين النفس على الفعل واعتقاد القلب الشيء ، وقيل محافظة على امر الله . وروى عن

ابی امامه قال لو وزنت احلام بنی آدم بحلم آدم لرجح حلمه. وقد قال الله عزوجل: «ولم نجعله عزماً»

قوله: «واذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس»، سبق شرحه. «ابی» ان يسجد، «فقلنا يا آدم ان هذا عدوك ولزوجك فلا يخرج جنكما من الجنة فتشقى» ای- تتعب وتنصب و يكون عيشك من كدّيمينك بعرق جبینك. قال السدی یعنی الحرث والزرع والحصد والطحن. وعن سعيد بن جبیر قال: اهبط الى آدم ثوراً احمر فكان يحرق عليه ويمسح العرق عن جبينه، فذلك شقاؤه. وعن الحسن قال: عنى به شقاء الدنيا فلا تلقى ابن آدم الا شقيّاً ناصباً. وقيل لما اخرج الله آدم من الجنة اوحى اليه يا آدم اعمل وازرع و كل من عمل يديك فعمل، فلما اكل الخبز احتاج الى قضاء الحاجة، فلما خرج منه الطعام و شم منه رائحة، حزن حزناً كان اشد من حزنه حين اخرج من الجنة، وكان في الجنة لا يعرف هذا وذلك قوله: «فلا يخرج جنكما من الجنة فتشقى» ولم يقل فتشقىا رجوعاً به الى آدم لان تعب اكثر، فان الرجل هو الساعي على زوجته و عليه نفقتها، فهو يحتاج الى الاكتساب دونها. وقيل اراد فتشقىا لکنه و حدّ لمشا كلمة رؤس الاى.

در قصص آورده اند که آدم (ع) چون از آسمان بزمین آمد برهنه آمد سرما و گرما در وی اثر کرد، بنالید تا ربّ العزة جبرئیل را بفرستاد و او را فرمود تا نر میشی را قربان کند. آدم نر میشی را قربان کرد و پشم آن بحوا داد تا برشت، و آدم پشمینه ای از آن بیافت، و آدم و حوا هر دو خویشتن را بآن پشمینه بپوشانیدند. جابر بن عبدالله روایت کرد که مردی آمد بمصطفی (ص) و گفت: یا رسول الله چنگوئی در حرفت من یعنی جامه بافتن؟ رسول خدا گفت: «حرفتک حرفة ابینا آدم و کان اول من نسج آدم، و کان جبرئیل معلمه و آدم تلمیذه ثلاثة ایّام و ان الله عزوجل یحب حرفتک و ان حرفتک یحتاج الیه الا حیاء و الاموات، فمن انف منکم فقد انف من آدم و من لعنکم فقد لعن آدم، و من اذا کم فقد اذی آدم، فانّ آدم خصمه یوم القيامة فلا تخافوا و ابشروا فانّ حرفتکم حرفة مبارکة و یكون آدم قائد کم الى الجنة».



آدم پس از آن که عورت پوشیده بود در باطن خویش اضطرابی و آشفتگی می دید که عبارت وی بوصف آن راه نمی برد ، که هرگز مثل آن اضطراب درخود ندیده بود ، تاجبرئیل بجای آورد گفت : ای آدم آن رنج گرسنگی است که ترا مضرب می دارد ، آدم گفت اکنون تدبیر چیست ؟ جبرئیل گفت آری من کار تو را بسازم ، رفت و بفرمان حق دو گاو سرخ آورد و آلات حراشت و زراعت و دانه های گندم ، و ارشاد کرد او را بتخم کشتن ، گفت با آدم خدفاً سبب سدّ جوعك و بها تحیی فی الدنیا وبها تلقی الفتنة انت و اولادك الی قیام الساعة . چون آدم تخم در زمین افکند همان ساعت برست و خوشه بیاورد . گفت ای جبرئیل بخورم ؟ گفت نه صبر کن تا بدروی و پاك كنی ؟ چون بدرود و پاك كرد ، گفت اکنون خورم ؟ گفت نه ، تا آرد كنی ، جبرئیل او را فرمود تا دو سنگ آورد و آن دانه ها همه آرد کرد ، آدم گفت اکنون خورم ؟ گفت نه تا خمیر كنی و باآتش او را پخته گردانی ؛ گفته اند آدم آنرا بیخت و نخاله آن باز بر آن زمین افکند که گندم از آن دروده بود ، جو بررست . پس چون آدم آنرا بیخت بگریست گفت یا جبرئیل ما هذا التعب والنصب ؟ فقال جبرئیل هذا وعد الله الذی وعدك وذلك فی قوله : « فلا یخر جنكما من الجنة متشقی .

« انّ لك الا تجوع فیها ولا تعری » ای - لا یلحقك فی الجنة جوع ولا عری .  
 « و انك لا تنظم فیها ولا تضحی » ای - لا یلحقك فیها عطش ولا حرّ . وقیل لا یلحقك اذی الشمس اذلیس فی الجنة شمس كما اخبر الله به فی قوله : « لا یرون فیها شمساً ولا زهراً » بل اهلها فی ظل ممدود و ماء مسكوب . قرأ نافع و ابو بكر و انك بكسر الالف علی الاستیناف ، وقرأ الآخرون بالفتح نسقاً علی قوله : « الا تجوع » یقال ظمئ یظماً ظمّاً فهو ظمآن ای - عطشان . وضحی الرجل یضحی ضحی ، وضحا یضحو ضحوا وضحوا وضحی یضحی وضحاء وضحیا ، اذا برز للشمس فاصابه حرّها .

قوله : « فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلك علی شجرة الخلد » یعنی علی شجرة ان اكلت منها بقیت مخلداً . « وملك لا یبلی » لا یبید ولا یفنی . « فاكلامنها »



اي - من الشجرة. « فبدت لهما سوآتهما » انكشفت لهما عوراتهما ، وكانت مستورة عن اعينهما . وقيل عوقبا باز الة السّتر عنهما و كشف ما كانا يستران به من اللباس في الجنة . « وطفقا يخصفان عليهما » اي - اقبلا وجعلا يلصقان عليهما من ورقة تين الجنة يستران به عوراتهما . « وعصى آدم ربه باكل الشجرة فغوى » اي - فعل ما لم يكن فعله ، وقيل اخطأ طريق الحق وضلّ حيث طلب الخلد باكل ما نهى عن اكله ، فخاب ولم ينل مراده ، وقال ابن الاعرابي : فسّد عليه عيشه و صار من العزّالى الذّل ، ومن الرّاحة الى التعب . قال ابن قتيبة : لم يكن ذنب آدم من اعتقاد متقدّم ونية صحيحة فنحن نقول و عصى و غوى ، كما قال الله ، ولا نقول آدم عاص و غاو كما تقول لرجل قطع ثوبه و خاطه قد قطعه و خاطه ، ولا تقول هو خياط حتى يكون معاوداً لذلك الفعل معروفاً به . وفي الخبر الصحيح عن ابي هريره قال : قال رسول الله (ص) : « احتج آدم وموسى ، فقال موسى يا آدم انت ابونا خيبتنا واخرجتنا من الجنة فقال آدم انت موسى اصطفاك الله بكلامه وخط لك التوراة بيده اتلومنى على امر قدّره الله على قبل ان خلقتني باربعين سنة ؟ فحجج آدم موسى ، وفي رواية اخرى قال آدم بكم وجدت الله كتب التوراة قبل ان اخلق ؟ قال موسى باربعين سنة . قال آدم ، فهل وجدت فيها ، فعصى آدم ربه فغوى ؟ قال نعم ، قال افتلومنى على ان عملت عملا كتبه الله على ان اعمله قبل ان يخلقني باربعين سنة ؟ قال : رسول الله (ص) « فحجج آدم موسى » .

قوله : « ثم اجتبيّه ربه » اي - اختاره واصطفاه ، « فتاب عليه » بالعفو وهدى « اي - يهديه الى التوبة حتى قال ربنا ظلمنا انفسنا .

« قال اهبطا منها جميعاً الى الارض بعضكم لبعض عدو » انما عدو ابليس وهو عدو كما وعدو ذريتكم . « فاما يا تينكم » يعنى : يا تكم ، « منى هدى » اي - كتاب ورسول . « فمن اتبع هداى » كتابى ورسولى ، « فلا يضل » لا يزول عن الحق ، « ولا يشقى » فى الآخرة بالعذاب . روى سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال : من قرأ القرآن واتبع ما فيه ، هداه الله

من الضلالة ووقاه يوم القيامة سوء الحساب و ذلك بان الله يقول : «فمن اتبع هداى فلا يضل ولا يشقى». وقال الشعبي عن ابن عباس : اجار الله تابع القرآن من ان يضل فى الدنيا وبشقى فى الآخرة، وقرأ هذه الآية .

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : «يوم ينفخ فى الصور» الآية . نفخ اسرافيل در صور نشان قیامتست، و اظهار سیاست و هیبت الهیت . یکبار بدمد همه زندگان مرده شوند ، بار دیگر بدمد همه مردگان زنده شوند ، صوریکی ، و دمنده یکی ، و آواز یکی ، گاه زنده مرده شود ، گاه مرده زنده شود ، تابدانی که احیا و افتاء خلق بقدرت ملکست نه بنفخه ملک . آن صیحه اسرافیل بمشرق همچنان رسد که بمغرب ، و بمغرب همچنان رسد که بمشرق ، شرقیان همچنان شوند که غربیان ، غربیان همچنان شوند که مشرقیان ، خلق را در سماع آن صیحه تفاوت نه ، یکی را دورتر و دیگری را نزدیکتر نه ، این چنانست که قدیسان ملاء علی حافین ، و صافین کر و بیان و روحانیان خدایرا میخوانند و آن درّه که زیر اطباق زمینست در تحت الثری اورا میخواند ، نه خواندن آن درّه از سمع الله دورتر ، نه خواندن عرشیان بسمع او نزدیکتر . از این عجبتتر مردی بود در صدر این امت نام اوساریه . بصحراى نهاوند جنك میکرد عمر خطاب در مسجد مدینه بر منبر خطبه می کرد و این قصه معروفست ، تا آنجا که گفت یاساریه الجبل الجبل ، رب العزة از مدینه تا نهاوند حجابها برداشت ، تا ساریه آواز عمر بشنید دور چون نزدیک و نزدیک چون دور . همچنین اسرافیل و صور ، از آدمیان دور لکن نفخه وی بایشان نزدیک تابدانی که کار در رسانیدنست نه در دمیدن . و گفته اند که آواز صور نفخه هیبتست و اظهار سیاست ، و بنفخه هیبت کسی رازنده کنند که بیعت و نشور ایمان ندارد

وازیامت وهول رستاخیز نترسد ، اما بندهٔ مسلمان که بیعت و بشور ایمان داردواز احوال واهوال رستاخیز پیوسته ترسان و لرزان بود ، اورا که بیدار کنند بآواز فرشتهٔ رحمت ، بنعت لطف و کرامت بیدار کنند . هر مؤمنی را فرشته‌ای آید بسر خاكوى باهزاران لطف و رحمت و انواع کرامت که یا ولی الله خیز ، که الله تعالی ترا میخواند . قوله : «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» الآية . از روی ظاهر هیبت و سطوت عزت خود بخلق مینماید ، و از روی باطن بندگان و دوستان خود را تشریف میدهد که ما این زمین را فراش شما گردانیدیم ، و بساط شما ساختیم . چون شما نباشید بساط بچه کار آید ، آسمان سقف شما ساختم ، ستاره دلیل شما ، آفتاب طباح شما ، ماه شمع رخشان شما ، چون شمارفتید شمع بچه کار آید ، و دلیل چه کند ، بساطی که برای دوست کردند چون برفت ناچار برچینند ، چون شما رفتید ما این بساط برگیریم که نه کسی دیگر را خواهیم آفرید . «هو الذي خلق لكم مافي الارض جميعاً» آسمان و زمین و ماه و آفتاب و جبال را سیات و بحار را خرات دلالت راه شما بودند هر یکی را مشعله‌ای در دست نهاده و فراراه شما داشته ، فردا که وقت نظر بود همه را از پیش تو بر گیریم ، گوئیم خبر رفت و نظر آمد . برهان وقتی باید که عیان نبود ، چون عیان آمد برهان چه کند ، دلالت چندان بکار آید که دوست بدوست نرسیده است ، اما چون دوست بدوست رسید دلالت را چکند ، چون روز گار روز گار خبر بود دهد در میان باید تا خبر دهد ، اما چون عهد نظر آمد دهد بکار نیاید . مصطفی (ص) تا بمکه بود جبرئیل آمد شدی می داشت چون بسدرهٔ منتهی رسید جبرئیل بایستاد ، گفت ما اکنون حجاب گشتیم دوست بدوست رسید واسطه بکار نیست ، و دلالت اکنون جز حجاب نیست . «يومئذ لا ينفع الشفاعة الا لمن اذن له الرحمن» الآية . مصطفی (ص) گفت : «ان الرجل من امتي ليشفع للفئام من الناس فيدخلون الجنة بشفاعته . وان الرجل ليشفع للقبيلة وان الرجل ليشفع للعصبة ، وان الرجل ليشفع لثلاثة نفر ، وللرجلين وللرجل» وروی ان من هذه الامّة لمن يشفع يوم القيامة لاكثر من ربيعة ومضر ، فيشفع كل رجل على قدر عمله . وعن

جابر قال : کنا حول رسول الله فقال : «الا انه مثلت لى امتى : فى الطين وعلمت اسماءهم كما علم آدم الاسماء كلها، وعرضت على الرايات وان الفقير من الفقراء ليشفع لعدد مثل ربيعة ومضر، فلا تزهوا فى فقراء المؤمنين». مى گوید در امت من کس باشد که فرداى قيامت بعد در ربيعة ومضر بشفاعت وى در بهشت روند ، چون عظمت چا کران اينست و شرف ايشان بدر گاه عزت چنين است ، حشمت و حرمت و شرف سيد اولين و آخرين در مقام شفاعت خود چو نست ؟ گوئى دران مى نگرم که فردا دران عرصه عظمى و انجمن کبرى سيد صلوات الله عليه طيلسان شفاعت بر سفت شفقت افکنده و آن بيچارگان و عاصيان امت دست در دامن شفاعت وى زده : وسيد (ص) همى گوید تا يکى مانده من نروم ، شفاعتى لاهل الکبائر من امتى ، و از حضرت عزت ذى الجلال اين نداء لطف روان : «ولسوف يعطيك ربك فترضى» اى محمد چندانکه مى خواهى مى بخشم و آنچه مى گوئى مى پذيرم ، اى محمد سوختگان در گاه مارا گوى تادست تهى آرید بر ما ، که مادست تهى دوست داريم ، فروشدگان دست پر خواهند ، بخشندگان دست تهى ، اى محمد درازل همه احسان من ، در حال همه انعام من ، در ابد همه افضال من ، اشارت بدر گاه بى نهايت بحکم رأفت و رحمت اين است که اگر صد سال جفا کنى ، چون عذر خواهى گويم کس را درميان شفيع مکن ، تاندا ند که توجه کرده اى آنروز که مرا شفيع بايد من خود شفيع انگيزم «من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه» آنروز که شفيع انگيزم ، عدد جفاهای تو باوى بنگويم ، و گر نه شفاعت نکند زان که حلم من کشد بار جفاى تو شفيع نکشد ، کرم من پوشد عيبهاى تو شفيع نپوشد . در خبرست که روز قيامت بنده اى را بدوزخ مى برند ، مصطفى (ص) اورا ببيند گوید : يارب امتى امتى . خطاب آيد که اى محمد ندانى که وى چه کرده است ؟ عدد جفاهای بنده با وى بگويد ، مصطفى (ص) گوید : سحقا سحقا ، او که شفيع تو است چون بداند جفاهای تو ، چنين گوید . پس بدان که آلوده ملوث را نپذيرد کسى مگر من ، معيوب را ننوازد کسى جز از من

«فتعالی الله الملك الحق»، علوه کبریاوّه، و کبریاوّه سناوّه، وعلاوّه مجده، وعزّته عظمته، کسی که علو و کبریا جلّ جلاله بدانست و اعتقاد کرد، نشانش آنست که همه قدرها در جنب قدر او غدر بیند، همه جلالها در عالم جلال اوزوال بیند، همه کمالها نقصان، و همه دعویها تاوان داند، که با کمال او کس را کمال مسلم نیست و با جمال او کس را جمال مسلم نیست.

الا کلّ شیئی ما خلا الله باطل.

اگر عزت می طلبی ترادران نصیب نیست، که عزّت صفت خاص ماست و ذبول و خمول و قلّت سزای شما، ابلیس دعوی عزّت کرد، دست در دامن تکبر زد، بنگر که باوی چه کردیم. فرعون خود را در صفت علو جلوه کرد، بنگر که او را بآب چون کشتیم، قارون بکنوز خود تفاخر کرد، بنگر که او را بزمین چون فرو بردیم، بوجهل دعوی عزّت کرد، گفت در میان قوم خود مطاع و عزیزم فردا در دوزخ باوی گویند: «ذق انّک انت العزیز الکریم». آری من تواضع لله رفعه الله، ومن تکبر وضعه الله.

«ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل ربّ زدنی علماً» مصطفی عربی، رسول قرشی، که آسمان و زمین که آراستند باقبال و افضال و عصمت و حرمت وی آراستند، خطبه سلطنت در کونین بنام وی کردند، اسم او را شطر سطر توحید ساختند. علم اوّلین و آخرین در وی آموختند و منت بروی نهادند که: «وعلمک مالک تکن تعلم» با این همه منقبت و مرتبت او را گفتند: از طلب علم فرو منشین زیادتیی طلب کن. «و قل ربّ زدنی علماً» تا بدانی که لطایف و حقایق علوم را نهایتی نیست، مصطفی (ص) گفت: «انّ من العلم کهیئة المکنون لا یعرفه الاّ العلماء بالله فاذا نطقوا به لم ینکره الاّ اهل الغرة بالله». وقال (ص): لا یشبع عالم من علم حتی یکون منتهاه الجنّة». و گفته اند که بر زبان سیّد صلوات الله علیه این کلمه برفت که: «انا اعلمکم بالله و اخشاکم»، و این کلمه اگر چه سیّد (ع) از روی تواضع گفت شکر نعمت معرفت رنگ دعوی داشت، ربّ العزة آن نکته از وی درنگذاشت و بحکم



غیرت اورا از سر آن دعوی فرلداشت گفت : « قل رب زدنی علماً » ای محمد بر مقام افتقار بنعت انکسار دعا کن و از ما زیادتى علم خواه ، چه جای دعوی است و دعوی کردن خویشتن دیدنست ، و بنده باید که در همه احوال نظاره الطاف ربّانی کند نه نه نظاره خود ، که هلاک در خویشتن دیدنست و نجات در الله تعالی دیدن . و فرقت میان مصطفی (ص) و موسی کلیم ، موسی چون دعوی علم کرد ، ربّ العزة حوالت او بر خضر کرد و بدبیرستان خضر فرستاد ، تا میگفت : « هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشداً » . و مصطفی (ص) را حوالت بر خود کرد گفت : « قل رب زدنی علماً » .

قوله : « ولقد عهدنا الى آدم من قبل » تا آخر ورد قصه آدم است و عهد نامه خلافت وی ، اول باوی خطاب هیبت رفت ، تازیانه عتاب دید قدم در کوی خوف نهاد و زاری کرد ، باز او را بزبر لطف نشاند عنایت ازلی در رسید ، تاج اصطفاء دید بر بساط رجاشادی کرد ، آری کاریست رفته و حکمی در ازل پرداخته ، هنوز آدم زلت نیاورده که خیاط لطف صدره توبه او دوخته ، هنوز ابلیس قدم در معصیت نهاده بود که پیلور قهر معجون زهر لعنت وی آمیخته . ابتداء آثار عنایت ازلی در حق آدم صفی آن بود که جلال عزّت احدیت بکمال صمدیت خویش قبضه ای خالک بخودی خود از روی زمین بر گرفت ، « ان الله تعالى خلق آدم من قبضة قبضها من جميع اديم الارض » . آنکه آنرا نخست در قالب تقویم نهاد چنانکه گفت : « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » ، پس آنرا در تخمیر تکوین آورد که : « خمّ طينة آدم بيده اربعين صباحاً » ، پس شاه روح را در چهار بالش نهاد او بنشانند که : « ونفخت فيه من روحي » . پس منشور خلافت و سلطنت او در دار الملك ازل بر خواند که : « ائتني جاعل في الارض خليفة » . اسامی جمله موجودات بقلم لطف قدم بر لوح دل او ثبت کرد که : « و علم آدم الاسماء كلها » مسبحان و مقدسان حظائر قدس و ریاض انس را در پیش تخت دولت او سجده فرمود که : « و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم » این همه مرتبت و منقبت و منزلت می دان که



نه درشان گل را بود ، که آن سلطان دل را بود ، لطیفه‌ای از لطائف الهی ، سرّی از اسرار پادشاهی ، معنّی از معنیهای غیبی ، که در ستر سرّ « قل الزّوح من امر ربّی » بود ، در سویدای دل آدم ودیعت نهاد ، و بر زبان مطهر مصطفی (ص) از آن سرّ سر بسته این نشان باز داد که : « خلق الله آدم علی صورته » ملاء اعلی چون آن بزرگی و علاء وی دیدند ، ارواح خود را نثار آستانه مقدّس خاك کردند . ای جوانمرد آدم خاك بود ، چندانکه قالب قدرت ندیده بود ، و در پرده صنع لطیف نیامده بود ، و نور سرّ علم بروی نتافته بود ، و سر مواصلت و حقیقت معیت محبت روی ننموده بود . اکنون که این معانی ظاهر گشت و این در حقایق در درج دل وی نهادند ، اورا خاك مگو ، که اورا پاك گو ، اورا حماء مسنون مگو ، که اورا لؤلؤ مکنون گو . اگر کیمیا که مصنوع خلقت می‌شاید که مس را زر کند ، محبّتی که صفت حقست چرا نشاید که خاك را از کدورت پاك کند ، و تاج تارك افلاك کند ، اگر از گلی که سرشته تو است گل آید ، چه عجب گراز گلی که سرشته اوست دل آید

پیری را پرسیدند از پیران طریقت که آدم صفی (ع) با آن همه دولت و ترتب و منزلت و قربت که اورا بود نزدیک حق جلّ جلاله ، نداء « وعصى آدم » بروی زدن چه حکمت داشت . پیر بزبان حکمت بر ذوق معرفت جواب داد که : تخم محبّت در زمین دل آدم افکندند و از کاریز دیدگان آب حسرت برو گشادند ، آفتاب « و اشرققت الارض بنور ربّها » بر آن تافت ، طینتی خوش بود قابل تخم درد آمد ، شجره محبّت بر رست ، هوای « فتنسی » آنرا در صحرای بهشت پیرورد ، آفتاب « فلم نجد له عزماً » آنرا خشك کرد ، پس بداس « ثم اجتباه ربّه » بدرود ، آنکه بیاد « فتاب علیه وهدی » پاك کرد ، آنکه خواست که آنرا بآتش پخته گرداند ، تنوری از سیاست « وعصى آدم » بتافت و آن قوت عشق در آن تنور پخته کرد هنوز طعم آن طعام بمذاق آدم نرسیده بود که زبان نیاز بر گشاد گفت : « ربّنا ظلمنا انفسنا » و گفته‌اند که آدم را دو وجود بود : وجود اول دنیا را بونده بهشت ، وجود دوم بهشت را . فرمان آمد که ای آدم از بهشت بیرون شو بدنیا رو و تاج و کلاه و کمر در راه عشق در باز ، و با

درد و محنت بساز ، آنگه ترا بدین وطن عزیز و مستقر بقا باز رسانیم با صد هزار خلعت  
لطف و انواع کرامت علی رؤس الاشهاد بمشهد صد هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوت  
و ذات طهارت و منبع صفوت . فردا آدم را بینی با ذریت خود که در بهشت میرود و  
ملائکة ملکوت بتعجب می نگرند و می گویند : این مرد فردست ، که بی نوا و بی  
برگ از فردوس رخت برداشت . ای آدم بیرون آوردن تو از بهشت پرده کارها و  
سر رازها است ، زیرا که صلب تو بحر صد هزار و بیست و اند هزار نقطه در نبوت است .  
رنجی بر گیر ، و تاروی چند گنجی بر گیر ، همچنین مصطفی عربی (ص) را گفتند  
ای محمد ! ما مکیانرا بر گماشتیم تا ترا از مکه بیرون کردند ، و فرمودیم که بمدینه  
هجرت کن ، لباس غربت درپوش و بزایه حسرت **بوا یوب انصاری** رو ، این همه  
تعبیه آنست که روز فتح مکه ترا باده هزار مرد مبارز تیغ زن بمکه باز آریم تا صناید  
قریش و رؤساء مکه تعجب همی کنند که این مرد است که تنها بگریخت اکنون بنگرید  
که کارش بکجا رسید . همچنین روح پاک مقدس را گفتیم : تو معدن لطافتی و منبع  
روح و راحتی ترا که بوطن غربت فرستادیم ، و در صحبت نفس شورانگیز بداشتیم ،  
و درین خاکد ان محبوس کردیم ، مقصود آن بود که بآخر کار با صد هزار خلع  
الطاف و تحف مبار و هدایا اسرار بحضرت خود باز خوانیم ، که : «یا ایته النفس المطمئنة  
ارجعی الی ربک» . ای آدم اگر ترا از بهشت در صحبت مار و ابلیس بدنیا فرستادیم ،  
در صحبت رحمت و مغفرت و بدرقه اقبال و دولت باز آوردیم . ای محمد اگر ترا از  
مکه بصفت ذل بیرون آوردیم ، بافتح و ظفر و نصرت بصفت عز باز آوردیم . ای روح  
عزیز اگر ترا درین خاکدان و منزل اندوهان و بیت الاحزان فراق روزی چند مبتلا  
کردیم ، و مدتی در صحبت نفس اماره بداشتیم ، بآخر در صحبت رضا و بدرقه خطاب  
«ارجعی الی ربک» بجوار کرامت باز آوردیم .

## ۶- النبوة الاولى

قوله تعالى : « و من اعرض عن ذكرى » هر که روی گرداند از یاد و سخن من ، [ و آنرا نپذیرد ] « فان له مهیئة ضنکا » او راست زیستی بتنگی و سختی ، « و نحشره يوم القيمة اعمى » (۱۲۴) و بینگیزیم فردا او را چنانکه نه حجت بیند خود را نه عذر .

« قال رب لم حشرتني اعمى » گوید خداوند من چرا مرا چنین انگیختی؟ [ که مرا نه عذر است و نه حجت ، نه خویشتن را چاره می بینم ، نه دسترس ] « وقد كنت بصيرا » (۱۲۵) و من [ درد دنیا در کاری که بودم ] چاره خویش و حجت و دسترس خویش دیدم .

« قال كذلك اتك » الله گوید او را همچنانکه بتو آمد ، « آیاتنا فیستها » پیغامها و بگذاشتی آنرا ، « و كذلك اليوم تنسى » (۱۲۶) امروز همچنان ترا بگذاریم .

« و كذلك نجزي من اسرف » و همچنان پاداش دهیم آنکس را که بگزاف رود ، « و لم يؤمن بآيات ربه » و بنگرود بسخنان خداوند خویش ، « و لعذاب الاخرة اشد و ابهى » (۱۲۷) و عذاب آن جهان سخت تر پاینده تر از عذاب این جهان .

« افلم يهد لهم » باز ننمود بایشان ، « کم اهلكنا قبلهم من القرون » که چند هلاک کردیم پیش از ایشان از گروه گروه ، « یمشون فی مساكنهم » می روند در جایگاه های گذاشته پس ایشان . « ان فی ذلك لآيات لا ولی النهی » (۱۲۸) درین که نمودیم نشانه است زیر کاذب و خردمندان را .

« وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ » گر نه سخنی بودی پیش رفته از خداوند تو [که عمرها و رزقهای تمام بسپارم] « لَكَانَ لَكُمْ آثَامٌ » در پیچیدندی در ایشان و در رسیدندی و فرو گرفتندی، عذاب خداوند تو، « وَاجِلٌ مِّمَّنِي » (۱۲۹) و اگر نه روزهای پسین نام زد کرده بودی .

« فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ » شکیبائی کن بر آنچه ترا میگویند، « وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ » بپاکی بستای و بسزاواری یاد کن و بِسْمِ اللَّهِ خداوند خویش را، « قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا » پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو شدن آن، « وَمِنْ آثَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ » و از ساعتی شب هم بستای او را و نماز کن، « وَ اطْرَافِ النَّهَارِ » و بر گوشه های روز، « لَعَلَّكَ تَرْضَى » (۱۳۰) تا مگر ترا خشنود کند تا خشنود شوی .

« وَلَا تَمْدَنْ عَيْنِيكَ » و مکش نگرستن دو چشم خویش را، « أَلَيْ مَا مَتَّعْنَاهُ » بآنچه بر خود دار کردیم و فرا داشتیم بآن، « أَزْوَاجًا مِنْهُمْ » مردی چند و زنی چند از ایشان، « زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » شکوفه این جهانی که بی فروزد و به نیاید، « لَنَنْتَهُمْ فِيهِ » تا ایشانرا بآن فتنه می کنیم و می آزمائیم، « وَ رِزْقِ رَبِّكَ خَيْرٌ وَابَقِي » (۱۳۱) و روزی خداوند تو روز بروز به و برکت آن پاینده تر .

« وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ » و کسان خویش را بنماز فرمای، « وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا » و خود بر نماز کردن شکیبائی کن، « لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا » از تو نمی خواهیم که داشت خود ساز و خود را روزی ده، « نَحْنُ نَرْزُقُكَ » ما خود ترا داریم و روزی رسانیم، « وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى » (۱۳۲) و سرانجام پیروزی پرهیز گاری است .

« وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ » میگویند چرا بما نشانی و معجزه ای نیارد از خداوند خویش، « أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ » نرسید بایشان، « بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى » (۱۳۳) خبر درست من از کتابهای پیشین، [ که چه نمودم ایشانرا و نپذیرفتند و ایشان آن شنیده بودند ] .

« وَلَوْ اَنَا اَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ » و اگر ما ایشانرا اهلاك كرديمى بعداى  
پيش از پيغام، « لَقَالُوا رَبَّنَا » ایشان گفتندى خداوند ما، « لَوْلا ارسلت الينا رسولا »  
چرا رسولى نفرستادى بما؟ « فَنَتَّبِعُ آيَاتَكَ » تا ما پذيرفتيمى و متابعت كرديمى  
سخنان تو، « مِنْ قَبْلِ اَنْ نَّذِلَّ وَنَخْزَى » (۱۳۴) پيش از آنكه ما خوار گشتيمى و رسوا؟  
« قُلْ كُلٌّ مَتَرَبَّصٌ فَتَرَبَّصُوا » بگوى ما چشم داريم و شمامى داريد « فَسَتَعْلَمُونَ » آرى  
بدانيد، « مِنْ اصْحَابِ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ » كه خداوندان راه راست كه اند،  
« وَمَنْ اهْتَدَى » (۱۳۵) و بدانيد كه راهبران بصواب كه اند.

## النُّوبَةُ الثَّانِيَّةُ

قوله: « وَمَنْ اعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي » يعنى - عن القرآن . اعراض - الجحود  
والتكذيب . فيكون هذا وعيداً للكفار . « فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً » فى نار جهنم الزَّقوم  
والغسلين والضريع . باين قول اين آيت وعيد كافرانست و اعراض جحود و تكذيب  
است . گاهى مى گفتند: « هذا سحر مستمر » و گاهى ميگفتند: « ان هذا الاساطير  
الاولين » . گاهى ميگفتند: « ان هذا الاقول البشر » . ميگويد آنان كه قرانرا دروغ  
شمرند و پيغام رسان را دروغ زن گيرند ، فردا در دوزخ ایشانرا عيشى است با تنگى  
و سختى ميان زقوم و غسلين و ضريع ، و هر چند كه ایشانرا در دنيا فراخى و وسعت  
باشد اما از الله تعالى ایشانرا خذلان باشد تا همه حرام گيرند و حرام خورند ، و  
سرانجام كار ایشان فردا تنگ عيشى باشد و ناخوش عذاب و عقوبت و سخط الله تعالى .  
اين همچنانست كه ربّ العزة خوردگان مال یتيم را گفت : « اِنَّ الَّذينَ يَأْكُلُونَ  
اموال اليتامى ظلماً اِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً » . قومی آيت بر عموم برانندند و  
گفتند اعراض هم از كافرانست هم از مؤمن ، اعراض كافر ترك ايمانست ، و اعراض

مؤمن ترك عمل وعقوبت ایشان باین اعراض که کردند اینست که گفت : « فان له معيشةً ضنكاً » .

ابن مسعود و ابوهريره و ابوسعید خدری و جماعتی مفسران گفتند که عیش ضنك عذاب قبر است ، کافر را بر اندازة کفر و مؤمن را بر اندازة معصیت . و خبری درستست که عایشه گفت : یا رسول الله انی منذ حدثتني بصوت منكر ونكير وضغطة القبر ليس ينفعني شيء ، فقال : « يا عائشة ان صوت منكر ونكير في اسماع المؤمنين كالاثم في العين ، وان ضغطة القبر على المؤمن كالام الشفيرة يشكو اليها ابنها الصداق فتقوم اليه فتغمز رأسه غمزاً رفيقاً ، ولكن يا عائشة ويل للشاكين في الله كيف يضغطون في قبورهم ضغطة البيض على الصخرة » . وقال ابن جرير : « معيشةً ضنكاً » ای - يسلب القناعة حتى لا يشبع ، وقيل كسباً خبيثاً وعملاً سيئاً في الدنيا ، وقيل اراد به عيش الدنيا ، لان عيش الدنيا ضنك ضيق لانقضائه وقصر مدته وكثرة توابعه . واثماً العيش الواسع عيش الآخرة ، قال الله تعالى : « وان الدار الآخرة لهي الحيوان لو كانوا يعلمون » .

« ونحشره يوم القيامة اعمى » اختلفوا فيه ، فقال بعضهم اعمى عن الحجّة والاعتذار ، لانه لا يكون حجة يحتج بها ، ولا عذر يعتذر به ، واثماً قال اعمى لانه لا يرى في القيمة ما يسره وينتفع به ، ولا عذر يعتذره ، ولذلك يسمى الكفار عمياً لانهم لا ينتفعون ببصارهم . وقيل يحشرهم الله القيامة اعمى البصر ، فان قيل كيف يقرؤون الكتب ؟ قلنا ان الله تعالى يزد عليهم البصر ليقروا الكتب فاذا فرغوا من القراءة يرد عليهم العمى ، قال ابن عباس : يحشر بصيراً ثم اذا سيق الى المحشر عمى . وقيل اعمى عن كل شيء الا عن جهنم .

« قال رب لم حشرتني اعمى وقد كنت في دار الدنيا ، بصيراً » .

« قال كذلك اتتك آياتنا فنسيتها » يعني فتركتها ولم تؤمن بها ، وقيل معناه فتركتها ولم تعمل بها ، فيلحق الكافر الوعيد على ترك الايمان بها ، والمؤمن على ترك



العمل بها ، وقيل على نسيان آيات الله . « وكذلك اليوم تنسى » اى - تترك فى العمى والعذاب ، وقيل نعامك معاملة المنسى . « وكذلك نجزى من اسرف » اى - كما جازينا المعرض ، نجزى المسرف وهو المشرك . الذى « لم يؤمن بآيات ربه ولعذاب الآخرة اشدّ ممّا نعذبهم به فى الدنيا والقبر ، « وابقى » اى - ادم .

« افلم يهدلهم » يعنى - افلم يبين لهم القرآن ، يريد كفّار مكة ، وقيل معناه افلم يبين لهم الامر اهلاك من قبلهم من القرون السالفة والامم الماضية فلا يتعظون ولا يعتبرون . « يمشون فى مساكنهم » يعنى - اهلكناهم وهم يمشون فى مساكنهم ، كقوله : « تأخذهم وهم يخصمون » . باين قول معنى آنست كه باز ننمود قرآن و پيدا نكرد كفّار مكّه را كه چند هلاك كرديم از اين گروه گروه پيشينيان كه در جاىگاه و خانه خویش آمن ميرفتند و غافل بودند كه ناگاه گرفتيم ايشانرا و هلاك كرديم ؟ چون كه اينان عبرت نميگيرند و پند نمى پذيرند باهلاك ايشان ؟ وقيل معناه اهلكناهم وان قومك يمشون فى مساكنهم ، وذلك ان قريشاً كانوا يسافرون الى الشام فيرون ديار المهلكين من اصحاب الحجر ثمود وقرىات قوم لوط ، وهو نظير قوله : « وسكنتم فى مساكن الذين ظلموا انفسهم » . « ان فى ذلك لآيات لاولى النهى » اى - ان فى اهلا كنا اياهم مع كثرة عددهم وعدّتهم وشدة قوتهم وشوكتهم لدلالات لنوى العقول .

« ولولا كلمة سبقت من ربك لكان لازماً واجل مسمى » . فيها تقديم و تأخير ، وتقديره : « ولولا كلمة سبقت من ربك واجل مسمى لكان لازماً » يعنى للزمهم العذاب عاجلاً ، والكلمة قوله ينالهم نصيبهم من الكتاب . والمعنى لولا ما قضاه الله لكل واحد من عمر ورزق لا يموت حتى يستوفيه ، لكان العذاب وهو القتل بيدراً لازماً لهم ، حتى لا يبقى منهم احد اى لولا انه سبق لكل واحد منهم رزق لا بد ان يستوفيه ، وعمر لا بد ان يعيشه وانه اجل لهم اجلاً مسمى يعاقبهم فيه ، وهو يوم القيامة ، لكان العذاب لازماً لهم . وقيل المراد بالاجل المسمى الموت ، وقيل المراد به عذاب القبر ، وقيل الكلمة التى سبقت ، هى انه لا يعذبهم و محمد (ص) بينهم ، لانه قال : « وما كان الله ليعذبهم

وانت فيهم». معنى آيت بدوقول باز می آید . خلاصه يك قول آنست كه اگر نه آن بودی كه الله تعالى حكم کرده و گفته هر كسى را عمر چند است و روزی چند و زمان عقوبتوى كى ، مشركانرا روز بدر همه هلاك كردمى و بيخ ايشان بر آوردمى تا ازيشان كس نماندى ، لكن زمان عقوبت ايشان روز قيامتست چنانكه گفت : «بل الساعة موعدهم والساعة ادهى وامر». خلاصه قول ديگر آنست كه اى محمد اگر نه حرمت وحشمت و شرف و جاه تو بودى و حكمتى كه کرده ام و گفته كه : «وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم» ما ايشانرا هم در دنيا عذاب كرديمى و بيخ ايشان بر آورديمى .

قوله : «فاصبر على ما يقولون» من الافتراء بائك مجنون وائك ساحر ، وقيل هو منسوخ بآية السيف . «وسبح بحمد ربك» السبحة من اسماء الصلوة اى - صل بامر ربك ، وقيل صل بمنة ربك ومنه يقال فى المثل . بحمد الله لا بحمدك . «قبل طلوع الشمس وقبل غروبها» يعنى - صلوة الصبح و صلوة العصر . وفى الخبر : «من صلى البردين دخل الجنة» .

«ومن آناء الليل فسبح» اى - من ساعاته . وواحد الآناء انى وائى وهى صلوة المغرب والعشاء . «واطراف النهار» يعنى - صلوة الظهر ، وسمى وقت الظهر اطراف النهار لان وقته عند الزوال وهو طرف النصف الاول انتهاء ، وطرف النصف الآخر ابتداء . وقيل المراد من آناء الليل صلوة العشاء ومن اطراف النهار ، صلوة الظهر والمغرب ، لان الظهر فى آخر الطرف الاول من النهار وفى اول الطرف الآخر ، فهو فى طرفين منه ، والطرف الثالث غروب الشمس وعند ذلك يصلى المغرب . «لعلك ترضى» ثوابه فى الميعاد ، وقيل رضى بالشفاعة ومثله قوله : «ولسوف يعطيك ربك فترضى» وقرأ الكسائى و ابوبكر عن عاصم . ترضى بضم التاء اى - يرضيك الله بكرامته . وفى الخبر الصحيح عن جرير بن عبد الله قال : كنا جلوساً عند رسول الله (ص) فرأى القمر ليلة البدر فقال : «انكم ترون ربكم كما ترون هذا القمر لاتضامون فى رؤيته ، فان استطعتم ان لاتغلبوا على صلوة ، قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ، فافعلوا ، ثم قرأ «وسبح

بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها . وقال بعض اهل العلم من تهاون بالصلوة عاقبه الله بخمس عشرة عقوبة : ست في الدنيا وثلاث عند الموت ، وثلاث في القبر ، و ثلاث يوم القيامة . فاما اللواتي في الدنيا فاحديهن ان يرفع الله من حياته البركة ، والثاني يرفع الله من وجهه سيما الصالحين ، والثالثة لا يأجره الله على شئ من طاعته ، والرابعة لا يجعل الله له نصيباً في دعاء الصالحين ، والخامسة . لا يسمع له دعاء . والسادسة لا تدفع عنه البليات . واما اللاتي عند الموت ، فاحديهن ان تقع عليه شدة ، والثانية لو سقى ماء البحر مات وهو عطشان . والثالثة لو اطعم ما في الارض مات جائعاً . واما اللاتي في القبر ، فاحديهن ان يقع في غم طويل ، و الثانية ان يخرج من قبره فيبقى في ظلمة لا يبصره ، والثالثة ان بضيق عليه لحدّه ، واما اللاتي في القيامة فاوليهن شدة الحساب ، والثانية غضب الجبار ، والثالثة عذاب النار .

قوله : «ولا تمدن عينيك» در سبب نزول اين آيت **ابورافع** روايت كند مولى رسول الله (ص) گفت : مهمانى بر رسول خداى فرود آمد و در خانه رسول هيچ طعام نبود مرا فرستاد بجهودى تا طعام خرم ازوى بسلف تا ماه رجب ، جهود گفتم لا ابيعه ولا اسلفه الا برهن . طعام بسلف نفروشم مگر برهن ، بورافع باز گشت و رسول را گفت كه جهود گروم ميخواهد تا طعام بدهد . رسول گفت والله لئن باعنى او اسلفنى لقضيته وائى لامين فى السماء ، امين فى الارض ، اذهب بدرعى الحديد اليه ، فنزلت هذه الاية : «ولا تمدن عينيك» اى - لا تنظر ، الى مامتعنا به ازواجاً منهم ، اى - اصنافاً - وهم الرجال والنساء ، وقيل ازواجاً منهم اشكالاً منهم لانهم اشكال فى الذهاب عن الصواب . «زهرة الحياة الدنيا» اى - زينتها وبهجتها ، شبهها بزهرة الشجرة لانها تروق ولا تبقى . قرأ يعقوب زهرة بفتح الهاء ، والباقون بسكونها وهما لغتان . «لنفتنهم فيه» اى - لنجعل ذلك فتنة لهم بان ازيد لهم النعمة ويزيدوا كفراناً وطغياناً «و رزق ربك» فى الجنة ، «خير وبقى» وذلك بان الدنيا بما فيها قليل ، لقوله تعالى : «قل متاع الدنيا قليل» ونصيب الواحد منها قليل عن قليل ، ثم يؤخذ عنه كله ويسئل عن كل ذرة بعد ذرة ، بخلاف

نعيم الآخرة فأنها مع كثرتها وتمامها وصفائها وخلوها عما ينقصها ويكدرها ، لا يخاف نقصانها ولا فناؤها ، ولا يخاف عليها حساب ولا عقاب .

«وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها» اي - واطب عليها ، حتى يأخذ عنك أهلك ، بين الله أنه لا ينبغي لأحد أن يأمر غيره بما لا يفعل . «لانسئلك رزقاً» لخلقنا ولا لنفسك . «نحن نرزقك» فالتمس منا فان الله رازق الجميع . «والعاقبة للتقوى» اي - العاقبة الجميلة المحموده لأهل التقوى . قال ابن عباس : يعني - الذين صدقوك واتبعوك واتبعوني . وفي بعض المسانيد أن النبي (ص) كان اذا اصاب أهله ضرر ، أمرهم بالصلاة وتلا هذه الآية . وكان بكر بن عبد الله المزني اذا اصاب أهله خصاصة يقول قوموا فصلوا ، ثم يقول بهذا أمر الله ورسوله ، ويتلوا هذه الآية . وكان هشام بن عروة اذا رأى ما عند السلاطين ، دخل داره فقراً . «ولا تمدن عينيك» الى قوله «والعاقبة للتقوى» . ثم ينادي الصلوة يرحمكم الله .

«وقالوا» يعني - المشركين ، «لولا يأتينا بآية من ربّه» يعني آية تدل على صدق محمد (ص) . قال الزجاج : قد اتتهم الآيات والبيّنات ولكنهم طلبوا ان يؤتوا ما كانوا يقترحون في سورة بنى اسرائيل وهو قوله تعالى اخباراً عنهم : «وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعاً» الايات .. فقال الله عز وجل : «اولم يأتهم»؟ قرأ أهل المدينة و البصرة و حفص عن عاصم : تأتهم بالتاء لتأنيث البيّنة و قرأ الآخرون بالياء لتقدم الفعل ، ولأن البيّنة هي البيان ، فردّ الى المعنى يقول الله تعالى : «اولم يأتهم» يعني - في القرآن «بيّنة ما في الصحف الاولى» اي - بيان ما في التورته والانجيل والزبور من انباء الامم انهم اقترحوا الآيات فلما اتتهم ولم يؤمنوا بها كيف عجلنا لهم العذاب والهلاك فما يؤمنهم ان اتتهم الآية ، ان يكون حالهم كحال اولئك .

«ولوا اهلكناهم» اي - اهلكنا المكذبين بهذا القرآن . «بعذاب من قبله» اي - من قبل نزول القرآن ، «لقالوا» يعني - يوم القيامة اذا عذبوا . «ربنا لولا ارسلت»

ای - هلاّ ارسلت ، «الینارسولا» یدعوننا الی طاعتک ، «فنتبع آیاتک» - ای امرک و نهیک ، «من قبل ان نذلّ» بالعذاب ، «ونخزی» فی جهنّم .  
 «قل کلّ متربص» ای - قل یا محمد کلّ منتظر لمن یكون النّصر والغلبة ، وقیل معناه کلّ منتظر دوائر الزّمان ، وذلك انّ المشرکین قالوا نتربّص بمحمد حوادث الدّهر ، فاذا مات تخلصنا ، قال الله : «فتربّصوا» ای - فانتظروا . «فستعلمون» اذا جاء امر الله وقامت القيامة . «من اصحاب الصّراط السّوی» المستقیم ، «ومن اهتدی» من الضّلالة أنحن ام انتم ؟

### النّوبة الثالثة

قوله : «ومن اعرض عن ذکری فانّ له معیشة ضنکا» الایة . قال جعفر الصادق (ع) فی هذه الایة : لو عرفونی ما اعرضوا عنی ومن اعرض عنی رددته الی الاقبال علی ما یلیق به من الاجناس والالوان . هر که او را شناسد در همه حال او را یار کند و زهمه یاندها جز ییاد او اعراض کند ، هر که او را داند پیوسته ذا کراو بود و براداء فرایض و نوافل مواظب بود ، و قدم خود را بگذارد ، حقوق او مطالب بود ، و هر که در همه عمریک طرفه العین روی از ذکر حق بگرداند و بذکر خلق آرد مخدّره معرفت روی از وی بپوشد که هر گز از آن جمال بهره نیابد . هذا لمن اعرض عن ذکره فی جمیع عمره طرفه عین فکیف حال من لم یقبل علی ذکر الحق فی جمیع عمره طرفه عین . خطاب آمد از جبار کاینات با آن مهتر عالم نقطه دایره حادثات که : ای سیّد من نپسندم که در دو کون اعتماد تو جز بر ما بود یا بر زبان تو جز ذکر ما و در دل تو جز مهر ما بود ، همه را بر تو بیرون آریم و همه را خصمان تو کنیم تا در دو کون جزازمات یاد نیاید ، اول خویشان و تبار و نزدیکان وی را بر وی بیرون آورد تا چون از نزدیکان جفا بیند بر دوران خود دل ننهد ، میخواست جلّ جلاله تاروی دل وی از خلق بگرداند



و سروی از کل عالم بازبندد و بخود پیوندد ، فانّ الاتصال بالحق علی قدر الاتصال  
عن الخلق . واسطی گوید : هر که بدو نگردد بخود ننگردد ، هر که یاد او کند یاد  
خود فراموش کند ، یاد خود و یاد خلق تخم غمانست ، یاد یاد حقست دیگر همه  
تاوانست ، اگر نه درازل تر ایاد کردی ترا زهره یاد کرد او کی بودی ، اگر نه این توقیع  
رفیع از حضرت عزّت روان گشتی که : « فاذکرونی اذکر کم » که یارستی ذکر وی  
بخواب اندر بدیدن یا نام وی بخاطر بگذرانیدن ، خلقی بودند درمهامه حیرت و در  
ظلمات فکرت ، همی لطف ربّانی و مدد یزدانی سفری کرد بعالم خاک ، یتیم بو طالب  
در یتیم هر طالب گردانید ، آن سید کونین چون در آمد سفره بپفکند و صلا آواز  
درداد ، خواجگان قریش چون بوجهل و بولهب و امثال ایشان اجابت نکردند ،  
گفتند خواجگان و مهتران ننگ دارند که بدعوت گدایان حاضر آیند ، آن صلا گفتن  
مهتر کونین در اقطار عالم طوافی کرده هر کجا سوخته ای بود اجابت کرد ، بلال جشی  
صلای مهتر بشنید روی براه آورد ، صهیب در روم بشنید ، سر گردان در تک و پوی  
افتاد . سلمان از فارس عاشق وار روی بحضرت نهاد ، چون در رسیدند بر سفره نشستند  
و آن دولت دست درهم زد و آفتاب سعادت در آسمان ارادت بکمال رسید ، آن صنادید  
و کردنگشان در نگرستند بی دولتی خود در جنب دولت ایشان بدیدند ، حسد بردند  
خواستند که ایشانرا از آن سفره برانگیزانند گفتند ای محمد ایشانرا بران  
تا ما با تو همسایگی کنیم ، ما را عار می آید که با کدایان نشینیم . مهتر از  
غایت حرص که بر اسلام داشت خواست که آن کار پیش گیرد ، از حضرت عزّت  
خطاب آمد که : گرد آزار دل سوختگان مگرد که کریمانرا عادت نبود که  
گدایانرا از سفره برانگیزانند . « ولاتطرد الذین یدعون ربهم » ای محمد  
این درویشانرا مران که زندگانی ایشان بذکر ماست . ولاتطع من اغفلنا قلبه  
عن ذکرنا . و آن خواجگان را فرمان مبر که دل ایشان از ذکر ما خالیست .  
درویشانرا صفت اینست که : « یدکرون الله قیاماً و قعوداً » عادتشان اینست که



«يدعون ربهم بالغداة والعشي». سیرتشان اینست : « ویؤثرون علی انفسهم ». حاصلشان اینست که « یحبهم و یحبونه ». باز خواجگان قریش را صفت اینست . « یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فساداً » همتشان اینست که : « لیثبتوک اویقتلوک اویخرجوک » حاصلشان اینست ، « ومن اعرض عن ذکری » اینست « ونحشره یوم القیامه اعمی ».

قوله : « ولولا کلمة سبقت من ربك » الایة ... هر کرا نواخت درازل نواخت بفضل خود نه بطاعت او ، هر کرا انداخت درازل انداخت بعدل خود نه بمعصیت او ، هر کرا قبول کرد ازوی هیچ سرمایه نخواهد ، و هر کرا رد کرد ازوی هیچ سرمایه نپذیرد . باش تا فردا که فریشتگان سرمایه های خود بباد بردهند که : ما عبدناک حق عبادتک . آدمیان مخرمنهای طاعت خود آتش در زنند که : ما عرفناک حق معرفتک انبیاء و رسل از علم و دانش خویش پاک بیرون آیند که : لاعلم لنا . تا بدانی حق جل جلاله هر چه راست کند از آن خود راست کند ، هیچیز از کرد تو پیوند کرد او نشاید اگر روا بودی که طاعت پیوند رحمت وی آمدی در خدائی درست نبودی ، و اگر روا بودی که معصیت تو پیوند عقوبت او آمدی ترا زو برابر آمدی ، اگر رحمت کرد بفضل خود کرد نه بطاعت تو ، و ر عقوبت کرد بعدل خود کرد نه بمعصیت تو .

« فاصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربك » جای دیگر . گفت : « ولقد نعلم انک یضیق صدرك بما یقولون ف سبح بحمد ربك » ای محمد ما می دانیم که دل تو بتنک می آید از گفتار ناسزایان و جهل بی حرمتان ، تو صبر کن و دل خود را بحمد و ثنا و تسبیح ماتسلی ده ، هر گاه ایشان قدم در کوی بی حرمتی نهند ، تو قدم در حضرت نماز نه ، تا راز نماز بارازی ایشان از دل تو فرو نهند .

بامداد و شبانگاه و در اطراف روز همه وقت ، در همه حال خواهیم که حلقه در ما کوبی و در ذکر و ثناء ما باشی . ای محمد اگر مکیان ترا ناسزا گویند ، باک مدار که مالوح مدح و ثناء تو بقلم لطف قدم می نویسیم ، چون ایشان تخته هجو تو خواندن گیرند ، تو سورة مدح و ثناء ما آغاز کن . « ف سبح بحمد ربك » ای محمد

سینه‌ای که در وی سوز عشق ما بود ، سری که در وی خمار شربت ذکر ما بود . دلی که حریق مهر و محبت ما بود ، جانی که غریق نظر لطف ما بود ، تنی که پیوسته در ناز و راز ما بود ، از کجابه اسماع گفت و گوی بیگانگان پردازد ، یا چهل و بیهوده ایشان در وی چه اثر کند .

« ولا تمدن عینیک » الایة . . . این باز مرهمی دیگر است که بردل درویشان می‌نهد ، حقارت و مهانت دنیا فرا خلق نماید ، وعیب و عوار آن آشکارا می‌کند و دوستان خود را ازدیدن و دوست داشتن آن منع می‌کند ، می‌گوید : « زهرة الحیوة الدنیا لفتنهم فیه » این دنیا شکوفه‌ایست ، تری و تازگی و زیبایی وی روزی چند بود ، آنکه پژمرده شود و نیست گردد و فتنه وی دردل بماند .

چه داری مهر بی مهری کزو بی جان شد اسکندر

چه بازی عشق با یاری کزو بی ملک شد دارا .

رجوع الاغنیاء الی الدنیا و رجوع الفقراء الی المولی ، شتان بین داودا . توانگران بهر چه شان پیش آید رجوع با دنیا کنند ، درویشان بهمه حال دل با مولی دارند ، ازینجا معلوم شود شرف درویشان بر توانگران .

**جنید رحمه الله علیه** ، درویشی را بر توانگری فضل نهادی ، و ابن عطا

بر خلاف وی توانگری را بر درویشی شرف نهادی ، روزی میان ایشان مناظره رفت جنید حجت آورد که رسول خدا میگوید : یدخل فقراء امتی الجنة قبل اغنیائها بنصف یوم و ذلك خمس مائة عام . گفت کسی که در بهشت شود فاضلتر از آن که پانصد سال در شمار بماند . ابن عطا گفت لابل این فاضلتر که در شمار بماند از بهر آنکه آنکس که در بهشت است در لذت نعمتست و آنکس که در شمارست در لذت عتاب حقست ، و با دوست سخن گفتن اگر چه در مقام عتاب بود و راء آنست که بغیر دوست مشغول شدن و رچه در مقام نعمت بود ، زیرا که در بلاء دوست بودن خوشتر از آن که در نعمت دوست بی دوست بودن . جنید جواب داد که اگر توانگر را لذت

عتابست درویش را لذت اعتذار است . و ذلك فيماروى انس بن مالك عن النبي (ص) قال : « ان الله ليؤتى بالعبد الفقير يوم القيامة فيستره من الناس في كنف منه ثم يعتذر اليه كما كان الرجل يعتذر الى الرجل في الدنيا ، فيقول عبدى و عزتى و جلالى ما زويت عنك الدنيا لهوانك على و لكن لما اعدت لك من الكرامة والفضيلة ، اخرج يا عبدى الى هذه الصفوف فانظر من اطعمك و سقاك او كساك لا يريد بذلك الا وجهى فخذ بيده فهو لك و الناس يومئذ قد اجتمعهم العرق ، فيخرج فيتخلل الصفوف و يتصفح وجوه الناس ، فازارأى رجلا قد صنع به شيئا من ذلك اخذ بيده فيقال قد وهب له . » جنيد اين خبر بدليل آورد و گفت اگر با توانگر عتاب مى کند از درویش عذر ميخواهد ، ولذت عذروراء لذت عتابست ، زیرا که عتاب با دوست و دشمن رود و عذر جز با دوستان نرود ، اين منع دنيا از درویشان نه از آنست که دنيا از ایشان دریغ است . لکن ایشان از دنيا دریغند ، همت ایشان به از دنيا ، مراد ایشان به از عقبی . مقصود ایشان دیدار مولی .

لقمان سرخسی را وقتی موی دراز گشته بود بر خاطر او بگذشت که کاشکی در می بودی که بگرما به شدی و موی باز کردی هنوز اين در خاطر تمام در نیاورده بود که يك صحرا همه زر دید ، لقمان دیده فراز کرد و با خود گفت :

گر من سخنی بگفتم اندر مستی      اشتر بقطار ما چرا در بستی .

هو امر اهلك بالصلوة واصطر عليها بنده را آموخت میفرماید و بر اظهار عبودیت و ملازمت طاعت می دارد ، و تا بنده شایسته و پسندیده نباشد او را بر درگاه خود بخدمت ندارد ، و بحضرت راز در نماز او را راه ندهد ، چه دولتست و راء آن که در روزی پنج بار ، بار گیر بار گاه وصل بحکم فضل در دست رکابی لطف بکلبه عجز بنده فرستد ، و این طغرای عزت بر منشور دولت او ثبت کند که : قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین الحديث . موسی کلیم را در وعده مناجات چهل روز در انتظار بداشت ، چون نوبت باین امت رسید مائده انتظار برداشت ، در شبان روزی پنج بار قدح مناجات بردست

ساقی لطف دمامم کرد که : واسجد واقترّب ، واین نه تفضیل اعم است بر انبیاء لکن من کان اضعف فالرب به اللطف . رب الارباب کار ضعیفان چنان سازد که جمله اقویا از آن در تعجب آیند ، صد هزار ملك مقرب در بحر رکوع وسجود غوص کردند و کس حدیث ایشان نکند و این گدای بی نوا از خواب در آید و گوید آه که بیگانه شد ، رب العالمین در مصحف مجد رقم اعزاز از بر کسوة رازوی کشد که : « تتجافی جنوبهم عن المضاجع » الایة .

« لانسئلك رزقاً نحن نرزقك » هر که اعتقاد کرد که رازق بحقیقت خداوند است و رزق همه ازوست و اسباب بتقدیر اوست ، نشان وی آن بود که بهمگی دل بروی توکل کند و از اغیار تبطل کند ، تا رب العزة کاروی میسازد و هر دمی بانواع کرامت اورا می نوازد ، مردی بنزدیک حاتم اصم آمد گفت بچه چیز روزگار می گذرانی که ضیاعی و عقاری نداری ؟ حاتم گفت من خزانه حق میخورم . مرد گفت نان از آسمان بتو فرو اندازد ؟ حاتم گفت لولم تکن له الارض لکان یلقى علی الخبز من السماء . اگر زمین آن او نبودی نان از آسمان فرو انداختی . فقال الرجل ، انتم تقولون بالكلام ، فقال حاتم لانه لم ينزل من السماء الا الكلام فقال الرجل انا لا اقوی علی مجادلتك . فقال لان الباطل لا یقوی مع الحق ای مسکین هیچ بیماری صعب تر از بیماری ضعف یقین نیست ، یقین با حق درست کن و دست ترا . اسم یقین است ؛ علم یقین است ؛ وعین یقینست و حق یقینست و حقیقت حق یقینست ، اسم یقین عوام راست ، علم یقین خواص راست ، عین یقین خاص الخاص راست ، حق یقین انبیاء راست ، حقیقت حق یقین مصطفی راست ، مرد که مرد گردد یقین گردد ، یقین باید که بزبان رسد تا گوینده آید ، بچشم رسد تا بیننده آید ، بگوش رسد تا شنونده آید ، بدست رسد تا گیرنده آید ، بپای رسد تا رونده آید .

مصطفی (ص) گفت : عیسی (ع) بر روی آب برفت و گریقینش زیادت بودی بر هوا برفتی . استاد ابوعلی دقاق گفت این اشارت بخود کرد یعنی شب معراج

ما که برهوا میرفتیم از کمال یفین بود .

«قل کلّ متربص فتر بصوا» الایة . . ارباب التفرقه ينتظرون نوب الايام، كيف

يقتضيه حكم الافلاك وما الذي يوجبه الطبايع والنجوم. والمسلمون ينتظرون ما يبدو

من المقادير فهم في روح التوحيد والباقون في ظلمات الشرك.

## ۲۱- سورة الانبياء - مكية

### ۱- النبوة الاولى

قوله : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

**الجزء السابع عشر** « اقرب للناس حسابهم » نزدیک آمد مردمان را حساب کردن با ایشان ، « وهم في غفلة معرضون <sup>(۱)</sup> » وایشان در بسی آگاهی روی گردانند گانند. [از ساختن آن روز ] .

« ما يأتهم » ناید بایشان ، « من ذكر من ربهم » هیچ سخن از خداوند ایشان ، « محدث » بنو فرستاده بایشان « الا استمعوه » مگر میشنوند آنرا ، « وهم يلعبون <sup>(۲)</sup> » وایشان بازی میکنند .

« لاهية قلوبهم » دلهای ایشان در کاری دیگر ، « واسروا النجوى » و بسا یکدیگر گفتند بر از ، « الذين ظلموا » ایشان که ستم کردند ، « هل هذا الا بشر مثلكم » نیست این مگر مردی همچون شما ، « افتاتون السحر » شما خواهید شد و شما جادوئی او خواهید پذیرفت ، « وانتم تبصرون <sup>(۳)</sup> » و شما چشم دارید که مینگرید . « قل ربّي يعلم القول في السماء والارض » بگو خداوند من میداند هر گفت که در آسمان وزمین گویند ، « وهو سميع العليم <sup>(۴)</sup> » و او شنواست و دانای . « بل قالوا اضافات احلام » گفتند جادوئی نیست که از خاشاك خوابست که



آدمی گوید ، « بل افتریه » [ اضعاث نیست ] که این سخن خود میسازد و خود مینهد ، « بل هو شاعر » فرا نهاده نیست که او شعر گوئی است ، « فلیاتنا بآیه » تا نشانی آرد بما ، « کما ارسل الاولون <sup>(۵)</sup> » چنانکه فرستادگان پیشینیان آوردند .  
 « ما آمنت قبلهم » بنگرویدند پیش از ایشان ، « من قرية اهلکناها » هیچ اهل شهری که ایشانرا هلاک کردیم ، « افهم یؤمنون <sup>(۶)</sup> » [ کاش قریش ] بآن نشان که ازو میخواهند بخوانند گروید ؟

« وما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحی الیهم » فرستادیم پیش از تو پیغام رامگر مردانی که بایشان پیغام آمد .

« فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون <sup>(۷)</sup> » پرسید از اهل پیغام و سخن و دانش اگر نمیدانید .

« ما جعلناهم جمداً لایأکلون الطعام » و ما فرستادگان پیشینیان را کالبدی ناخورنده نکردیم ، « وما کانوا خالدين <sup>(۸)</sup> » و پیشینیان فرستادگان جاوید نماندند .

« ثم صدقناهم الوعد » پس ایشانرا وعده دادیم راست ، « فانجیناهم » و ایشانرا برهانیدیم ، « ومن نشاء » و هر که را بخواهیم رهانیم ، « و اهلکنا المرفین <sup>(۹)</sup> » و هلاک کردیم گزاف کارانرا و گزاف گویانرا .

« لقد انزلنا الیکم کتاباً » فرو فرستادیم بشما نامه ای ، « فیه ذکرکم » که در آن آوای شما و شرف شماست ، « افلا تعقلون <sup>(۱۰)</sup> » این منت از من در نیابید و بآن بننازید ؟

« کم قصمنا من قرية » و چند که پشت بشکستیم از شهر شهر ، « کانت ظالمة » از آن مردان که گناه ایشانرا بود « و انشانا بعدها قوماً آخرین <sup>(۱۱)</sup> » و گروهی ساختیم از پس ایشان دیگران .

« فلما احصوا بأسنا ، چون بجای آوردند گرفتن ما و بدیدند عذاب ما ،  
 « اذاهم منها یرکضون (۱۲) » تك و گریز در گرفتند از آن و پای جنبانیدند.  
 « لاترکضوا » مدوید و پای مجنابید « وارجعوا الی ما اترفتم فیه ، و  
 باز گردید باناز و تنعم خویش ، « و مساکنکم » و بانشتگاههای خویش ، « لعلکم  
 تسئلون (۱۳) » تا مگر پرسند شمارا .  
 « قالوا یاویلنا » گفتند ای وای بر ما ، « انّا کنا ظالمین (۱۴) » گناه ما را  
 بود و ظالم ما بودیم .  
 « فما زالت تلك دعویهم » همان ویل میخواندند بر خود ، « حتی جعلنا هم  
 حصیداً خامدین (۱۵) » تا ایشانرا ریزیده کردیم چون گاه دروده .  
 « و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین (۱۶) » و چون آسمان و زمین  
 بیافریدیم و آنچه در میان آن است بازیگر نبودیم .  
 « لو اردنا ان نتخذ لهوا » اگر ما خواستیمی که باز گردیمی ، و جفت و  
 فرزند گیریمی ، « لاتخذناه من لدنا » ما آن از نزدیک خود گرفتیمی ، « ان کنا  
 فاعلین (۱۷) » اگر ما خواستیمی که کنیم .  
 « بل نقذف بالحق علی الباطل » بل بازی کن نیستیم ، راستی را بر کثری  
 می افکنیم ، « فیدمغه » تا آنرا فرو شکند ، « فاذا هو زاهق » تا کثری از راستی  
 می رمد ، « ولکم الویل مما تصفون (۱۸) » ویل شمارا و هلاک ازین صفت که خداوند  
 خویش را میکنید [بزناشوئی] .

## النوبة الثانية

سورة الانبیاء مکیست چهار هزار و هشتصد و نود حرفست و هزار و صد و شصت و

هشت کلمتست 'و صدود و ازده آیتست و درین سوره سه آیت منسوخست متصل یکدیگر :  
 «انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم» تا اینجا که گفت : «وهم فیها لا یسمعون»  
 و ناسخ آن سه آیتست متصل یکدیگر : «ان الذین سبقت لهم منا الحسنی» تا اینجا که  
 گفت : «الذی کنتم توعدون» و روی ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص) : « من  
 قرأ سورة اقترب للناس حسابهم ، حاسبه الله حساباً یسیراً و صافحه و سلم علیه کل نبی  
 ذکر اسمه فی القرآن » . و قال ابن مسعود : سورة بنی اسرائیل و الکهف و مریم و  
 طه و الانبیاء من العتاق الاول و هن من تلادی .

قوله : « اقترب للناس حسابهم » ای - یوم حسابهم و هو یوم القيامة . کقوله :  
 « اقتربت الساعة و انشق القمر » . مفسران گفتند ناس اینجا اهل مکه اند و منکران بعث ،  
 و روا باشد که بر عموم رانند و بدان جمله مردمان خواهند ، یعنی قرب بودننا محاسبه الله  
 ایّاهم و مجازاته لهم علی اعمالهم و انما قال ذلك لانّ ما هو آت قریب . می گوید  
 نزدیک آمد وقت محاسبت بندگان و مجازات ایشان بر اعمال نیک و بد ایشان ، یعنی  
 قیامت آمد نیست و آمدنی آمده گیر و نزدیک شده گیر ، و گفته اند معنی اقتراب  
 آنست که آنچه مانده است از دنیا باضافت آنچه بگذشت کمست و اندک . مصطفی (ص)  
 گفته : « اقتربت الساعة و لا یزداد الناس علی الدنيا الا حرصاً و لا تزداد منهم الا بعداً .  
 همانست که رب العالمین گفت : «وهم فی غفلة معرضون» ای - معرضون عن امر  
 الآخرة و الاستعداد للحساب و الجزاء . این واو حالست ، و معنی آنست که خلق از  
 کار آخرت غافلند ، همچون نا آگاهان روی از آن گردانیده و بساز و برگ آن نامشغول  
 شده تا آنکه که ناگاه آید بایشان و ایشانرا در غفلت گیرد ، چنانکه گفت : « بل  
 تأتیهم بغتة فتبہتهم » . و اگر گوئیم آیت در شأن مشرکانست پس اعراض ، اعراض از  
 ایمانست ، یعنی «وهم فی غفلة معرضون» عن الایمان و الهدی .

« ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث » ذکر اینجا قرآنست چنانکه اینجا  
 گفت : « و هذا ذکر مبارک انزلناه » ، و در سوره الزخرف گفت :

« افنضرب عنکم الذکر صفحاً » یعنی القرآن و لفظ محدث با تنزیل می شود نه با قرآن ، که قرآن که فرو آمد بنو فرو آمد آیت پس از آیت و سورة پس از سورة بوقتهای مختلف ، چنانکه حاجت بود ، و المعنی مایحدث الله من تنزیل شیء من القرآن یدکرهم ویعظمهم به ، « الا استمعوه وهم یلعبون » و مقاتل گفت یحدث الله تعالی الامر بعد الامر ، همانست که الله گفت : « لعل الله یحدث بعد ذلك امراً » ، حرب بن اسمعیل الحنظلی گفت امام اهل سنت : قدیم من رب العزة محدث الی الارض . « الا استمعوه وهم یلعبون » یعنی لایستمعون الیه ، استماع تدبر و تفکر و قبول و انقیاد ، و انما یستمعون الیه استماع لهو و استهزاء . و گفته اند ذکر اینجا محمد است صلی الله علیه وسلم . چنانکه در سورة الفلم گفت : « ویقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین » یعنی محمد (ص) . دلیل برین تأویل آنست که بر عقب گفت حکایت از کفار : « هل هذا الا بشر مثکم » و اگر مراد قرآن بودی کافران گفتندی : « هل هذا الا اساطیر الاولین » . و باین قول محدث بهما ارسال شود . یعنی - ما یأتیهم من ذکر ربهم محدث بالارسال الا استمعوه وهم یلعبون مستهزئون به .

« لاهیه » نصب علی الحال ، « قلوبهم » رفع لانه فاعل ، ای - ساهیه غافله قلوبهم ، و قیل مشتغلة بالباطل عن الحق ، و باللہو عن الذکر ، تقول هی عن الشیء یلهی ، اذا اشتغل عنه بغيره . قوله : « اسروا النجوى » صفت آن مستمعانست که قرآن بلعب و استهزاء شنیدند ، یعنی . وهم یلعبون و اسروا النجوى . آنکه بیان کرد که ایشان که اند گفت : « الذین ظلموا » یعنی - هم الذین ظلموا . و روا باشد که الذین در موضع نصب بود بر تقدیر ، اعنی - الذین ظلموا . کشائی گفت ، درین آیت تقدیم و تأخیر است یعنی و الذین ظلموا اسروا النجوى . و گفته اند ، الذین در موضع خفض است ، لانه نعت الناس فی اول السورة ، تقدیره اقرب للناس الذین ظلموا احسابهم . قومی نحویان گفتند این در لغت بعض عرب سائغ است که فعل پیش اسم بجمع گوید

اکلونی البراغیث . وعلی هذا قوله . «ثم عموا وصموا کثیر منهم» . قوله : «هل هذا البشر مثلکم» این تفسیر نجوی است یعنی - واسرّوا النجوى ، «هل هذا البشر مثلکم» یعنی - آنست که کافران بایکدیگر برازمیگفتند که این محمد بشری است همچون شما آدمی مانند گوشت و پوست ، چه تخصیص است او را که دیگرانرا نیست که اتباع وی باید کرد و سخن وی باید پذیرفت ؟ «افتأتون السّحر وانتم تبصرون» ای - تقبلون سحره وانتم ترون انه رجل مثلکم . وقيل اتقبلونه وانتم تعلمون انه سحر؟ یعنی القرآن ، وقيل اتقبلونه وانتم عقلاء؟ او را می پذیرید و سحر وی می پسندید و شما عاقلان چشم دارید که می نگرید .

: «قل ربّی یعلم القول فی السّماء والارض» رب العزة مصطفی (ص) را خبر داد از آنچه ایشان بایکدیگر پنهان می گفتند، آنکه گفت: ای محمد ایشانرا جواب ده و بگوی خداوند من می داند هر چه در هفت آسمان و هفت زمین گویند پنهان یا آشکارا بروی هیچ گفت پوشیده نه ، آنچه بایکدیگر بر از گفتید میداند و آنکه صدق من و دروغ شما میداند . قرأ اهل الکوفه غیر ابی بکر : «قال ربّی» بالالف علی انه اخبار عن الرسول صلی الله علیه و سلم بالقول ، والقول مسند الی الرسول و هو بشر فی قوله تعالی : «هل هذا الا بشر مثلکم» ، وقرأ الباقر : «قل ربّی» بغير الالف . والوجه انه علی الامر للرسول (ص) بان يقول لهم ان ربّی یعلم القول ، یعنی السر والنجوی .

قوله : «بل قالوا اضغاث احلام» مبرّد گفت: بل در کلام عرب بردو وجه استعمال کنند : یکی آنست که از سخنی با سخنی گردد که دومی غلطی آید یا بروی نسیانی رود ، و این بر الله تعالی روا نیست تعالی عن ذاك . دیگر وجه آنست که سخنی درست تمام بسر برد آنکه ابتدا کند بسخنی دیگر ، و این بر الله تعالی جائز است و باین معنی رب العالمین گفت : «بل عجبت ویسخرون» - بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امّة بل قالوا اضغاث احلام» حکایت از کافران می کند که در قرآن سخنهای مختلف



بیاطل میگویند و از بهر آن که سخن ایشان همه دروغست. تناقض در آنست و صورت دروغ همین باشد که بریک حالت و بریک صفت بنایستند، یکبار گفتند سحراست: «افتاتون السحر»، پس گفتند سحر نیست. اضغاث احلامست، ای - اباطیل و اهاالنائم فی نومه لیس لها حقیقة. پس گفتند اضغاث و احلام نیست: «بل افتریه» این محمد مفتریست، از بر خویش می نهد و اضافت بالله تعالی می کند. پس این نیز نقض کردند گفتند: «بل هو شاعر» فرا نهاده و فریت نیست، که محمد شعر گوئیست، والشعر معنام العلم، و انما سمی شعر آلائه خاص بر آسه لاهله، لایستطیعہ غیر هم، يقال شعر بمعنی علم، و شعر اذا قال الشعر. آنکه گفتند اگر محمد بآنچه میگوید راست گوئیست «فلیأتنا بآیه» معجزه ای ظاهر نماید چنانکه پیغامبران پیشین نمودند، چون ناقه صالح و عصا و ید بیضاء موسی و ابراء اکمه و ابرص و مرده زنده گردانیدن عیسی. رب العالمین بجواب ایشان گفت: «ما آمنت قبلهم من قریة» ای - اهل قریة انتهم الآیات اهلکناها، حکمنا باهلاکم، «افهم یؤمنون» استفهام تبعید و انکار یعنی فلا تأتیهم اذ قضینا فی السابق ان لانهذب امّة محمد بالاستیصال، بل الساعة موعدهم، والساعة ادهی و امر. معنی آیت آنست که ای محمد مشرکان قریش اقتراح آیات می کنند و اگر آنچه می خواهند از آیات بایشان نماییم ایمان نیارند و نگرند، چنانکه جای دیگر گفت: «انها اذا جاءت لا یؤمنون» و آنکه چون نگرند عذاب استیصال ایشانرا واجب آید چنانکه پیشینیانرا واجب آمد، و ما عذاب این امت باقیامت افکنده ایم، و حکمی که در ازل کرده ایم نگردانیم. «ما یبدّل القول لدی». و گفته اند وجه احتجاج برایشان بآنکه پیشینیان بعد از ظهور آیات ایمان نیاوردند آنست که اگر ظهور آیات سبب ایمان بندگان بودی، پیشینیانرا بودی، چون پیشینیانرا نبود پسینیانرا هم نباشد، و اگر آیات سبب ایمان بودی قریش را آیات نمودیم، که ایشانرا قرآن معجز فرستادیم فعجزوا ان یأتوا بسورة مثله، و انشقاق قمر نمودیم: «اقتربت الساعة و انشق القمر» الی غیر ذلك من الآیات و المعجزات.



«وما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحى اليهم» . قرأ حفص عن عاصم نوحى بالنون وكسر الحاء على لفظ التعظيم لموافقة ما تقدمه من قوله : «وما ارسلنا» . وقرأ الباقون يوحى بالياء وفتح الحاء على بناء الفعل لمالم يسم فاعله ، و معلوم ان الموحى هو الله تعالى على كل حال . اين آيت جواب ايشانست كه گفتند : «هل هذا الا بشر مثلكم» علت ترك ايمان خویش بشریت مصطفی (ص) مينهادند كه چرا بما بشری فرستادند همچون ما نه فرشته‌ای ؟ رب العالمين برايشان حجت آورد كه رسول پيشينيان هم بشر فرستاديم از بهر آنكه هر كسى باجنس خویش انس گیرد ، و بطبع وی نزديكتر بود ، و ازوی سخن بهتر فهم كند ، ولان الانسان كنفس واحدة ولا يأنف الانسان من نفسه . آنكه گفت : «فسئلوا اهل الذكر» ای - اسئلوا كل من يقر برسول من اهل التوریه والانجيل . «ان كنتم لاتعلمون» ان الرسل بشر . اين خطاب باقریش است ، می گوید ازاہل دانش پيرسيد ايشان كه كتب خوانده اند و اخبار پيشينيان دانسته اند و برسل اقرار داده اند ، اكر شما نمی دانيد كه پيغامبران بشر بوده اند . قال ابن زيد : اراد بالذكر القرآن ، يعنى فسئلوا المؤمنين العالمين من اهل القرآن ، وهذا ما قال على (ع) لما نزلت هذه الآية نحن اهل الذكر يعنى المؤمنين . وفي الخبر انما شفاء العي السؤال .

«وما جعلناهم جسداً» اكثر ما يقال الجسد لما ليس فيه روح ، قال الله تعالى : «عجل اجسداً» والجسد واحد ينبي عن جماعة ای - ما جعلناهم ذوی اجساد . «لا يأكلون الطعام» وهذه جواب قولهم ، ما لهذا الرسول يأكل الطعام ، وقولهم يأكل ممّا تأكلون منه ، ويشرب ممّا تشربون . وقولهم : «انما انت من المسحّرين» . فاعلموا ان الرسل اجمعين يأكلون الطعام وانهم يموتون وهو قوله : «وما كانوا خالدين» وهذا جواب قولهم : «نترقب به ريب المنون» ، والمعنى هم من جميع الوجوه كسائر بنى آدم الا فى رتبة النبوة و شرف المنزلة .

«ثم صدقناهم الوعد» ای - صدقنا رسلنا الوعد الذى وعدناهم باهلاك من

كذبهم، «فانجيناهم ومن نشاء» من المؤمنين، «واهلكنا المسرفين» اي- المشركين. والنجاة على وجهين : احدهما ان ينجى بعد الوقوع في العذاب . والثاني ان يمنع الوقوع فيه ، ونجاة الانبياء والمؤمنين من الوقوع في العذاب .

« لقد انزلنا اليكم » يامعشر قريش ، « كتاباً » يعني القرآن ، « فيه ذكركم » اي - شرفكم ، فان القرآن نزل بلغتهم ، وفي ارضهم وعلى رجل منهم ، كقوله : « وانه لذكر لك ولقومك » يعني - ان هذا القرآن شرف لك ولقومك ، وقال تعالى : « بل آتيناهم بذكرهم » يعني بشرفهم . وقيل معناه « فيه ذكركم » اي - شرفكم ، ان عملتم بما فيه . « افلاتعقلون » ان فيه شرفكم ان تمسكتم بما فيه ، وقيل افلاتعقلون ما فضلتكم به على غيركم .

« وكم قصمنا » كم في موضع نصب بقصمنا ، ومعنى قصمنا اهلكنا واذهبنا ، يقال قصم الله عمر الكفراي - اذهبه ، وقيل القصم - كسر الشيء الصلب حتى يلين . ويقال للذاهبة قاصمة الظهر ، « من قرية كانت ظالمة » ، يعني من اهل قرية كانوا ظالمين . « وانشأنا بعدها » اي - وحدثنا بعدها هلاكها . « قوماً آخرين » يقال انشاء فنشأ ، وهو ناشئ والجمع نشأ كخدم وحرس . « فلما احسوا بأسنا » اي - ادركوا بحواسهم عذابنا . يعني - اهل القرية المهلكة . « اذاهم منها » اي - من القرية ، « ير كضون » اي - يسرعون هارين .

ويقول لهم الملائكة : « لاتر كضوا » اي - لاتهربوا فان هربكم لا ينفعكم وسعيكم لا يغنيكم من القدر . « وارجعوا الى ما ترفتم فيه » اي - الى تنعمكم الذي لاجله عصيتم الله فاحفظوه ان قدتم عليه ، هذا امر تبكيت على ما كانوا يكذبون به من العذاب ، او تنبيه على ان هربهم لا ينفعهم . « ومسا كنكم لعلكم تسئلون » يعني تسئلون هل وجدتم ما وعد ربكم حقاً . وقيل لعلكم تسئلون من دنياكم شيئاً . قالت الملائكة لهم هذا على طريق الاستهزاء بهم كأنهم قيل لهم ارجعوا الى ما كنتم فيه من المال

والنعمه لعلکم تسئلون فانکم اغنياء تملکون المال . قال الحسن : لعلکم تسئلون  
معناه لکی تعذبوا فيها ويحکی عن العرب انهم يقولون قدم الى فلانا لاسأله ، یعنی  
لاعذبه . کلبی گفت : این در شأن قومی آمد از اهل حصو را دیهی از دیهای یمن ،  
رب العزة بایشان پیغامبری فرستاد و ایشان آن پیغامبر را دروغ زن داشتند و بکشتند  
تا رب العزة بختنصر را برانگیخت و قصد قتل و استیصال ایشان کرد ، ایشان از بختنصر  
و قصد وی آگاهی یافتند ، همه از دیه بیرون شدند گریزان و ترسان ، الله تعالی  
فریشتگان را فرستاد تا ایشانرا بقر باز گردانیدند باخانها و مسکنهای ایشان و  
فریشتگان می گفتند : « لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتُم فیہ ومساکنکم » و بختنصر  
در پی ایشان نشست تا همه را بکشت ، مردان و زنان ایشان خرد و بزرگ ، و چهار پای  
و مرغ ایشان تا در آن دیه از ایشان یک چشم نگرنده نماند و در آن حال منادی از  
هواندا میکرد : یا آل ثارات الانبیاء . یک قول آنست که ایشان خود گفتند بایکدیگر :  
لا تهربوا وارجعوا الی منازلکم واموالکم . « لعلکم تسئلون » مالاً و خراجاً یرضی  
به بختنصر فلا یتعرض للقتل والقتال .

« قالوا یا ویلنا » آنکه که اعتراف ایشان سود نداشت بگناه خویش معترف  
شدند و گفتند : « یا ویلنا » ای - هلکنا و وقعنا فی اشد البلاء . « انا کنا ظالمین » اقرّوا  
علی انفسهم بظلمهم بالاشراک بالله و قتل نبیّه . چون بآس و بطش حق بدیدند گفتند  
ای ویل بر ما گناه ما را بود . « فما زالت تلك دعوائهم » یعنی فما زالت دعویهم بالویل .  
والدعوی والدعا واحد . همه آن ویل می خواندند بر خود که : « یا ویلنا ، یعنی  
وقالوا للویل ، تعال فهذا اوانک کقولهم یا عجباً ، فیدعون العجب معناه یا عجب .  
یقال فهذا اوانک ، و کقولهم یا اسفا معناه یا اسف تعال و ربّما قلبوا یاء النداء واواً  
فقالوا وا اسفا ، واعجباً حتی جعلنا هم حصیداً » محصوراً بالسيف ، مستأصلاً بالعذاب  
« خامدین » میتین حصدهم الموت حصداً قال الشاعر :

اذا الرجال ولدت اولادها واضطربت من کبر اعضادها .

وجعلت اسقامها تعتادها فهي زروع قد دنا حصادها .

«وما خلقنا السماء والارض وما بينهما لاعين» عبثا وباطلا . اللعب يدعوا اليه الجهل يروق اوله ولا ثبات له . وانما خلقناهما لتجاذى المحسن والمسي ويستدل بهما على وحدانية الله عز وجل وقدرته . وقيل ما خلقنا السماء والارض وما بينهما ، لياكل الناس ويشربوا ويتمتعوا ويفعلوا ما يريدون ثم يموتوا ولا يحشروا . وقيل ما خلقناهما لنتخذ الزوجة والولد والشركاء . ثم قال تعالى : «لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا» بحيث لا يطلع عليه احد لانه نقص وستره اولى ، وقيل «لاتخذناه من لدنا» يعنى من السماء من الحور العين فانهن اطهر واطيب ، لامن الارض ، وهذا رد على النصارى اذ جعلوا له مريم بزعمهم زوجة ، وقيل اللهو الولد فى لغة حضرموت ، فيكون رداً على من قال عيسى ابنه ، «لاتخذناه من لدنا» كقوله : «لاصطفى مما يخلق ما يشاء» معنى آنست كه ما آسمان وزمين كه آفريديم نه بدان آفريديم تا جفت و فرزند و انباز گيريم ، آنكه گفت اگر ما خواستيمى كه جفت و فرزند گيريم از نزديك خود گرفتيمى چنانكه كس را بران اطلاع نبودى و از خلق خویش آن بر گزیديم كه خود خواستيمى «ان كُنا فاعلين» اگر ما خواستيمى چنين كرديمى لكن نخواستيم و نكرديم و از جفت و فرزند و انباز پا كيم و منزله و مقدس ، «تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً» وان شئت . جعلت ان كلمة نفى ، يعنى ما كُنا فاعلين ، وقيل «لاتخذناه من لدنا» اى عندنا بحيث لا يصل اليه علمكم . قال ابن بحر : ليس فى الآية ذكر الولد والزوجة ، انما هى عطف على الآية الاولى ، اى لو كان اللعب يليق بنا لاتخذنا منه ما يكون فى علمنا وقد دنا .

«بل نقذف بالحق على الباطل» نفى الله واللعب بقوله بل . نه نه بازى كن نيستيم و فرزند گير و جفت گير و انباز گير نه ايم . آنكه گفت نقذف بالحق على الباطل يعنى بالاسلام على الشرك وبالحجة على الشبهق وبالوعظ على المعاصى . وقيل الحق القرآن و الباطل ابليس ، والتقدير فى اللغة على ذى الباطل ، «فيدمغه» فيكسره فيبلغام دماغه

فلا یحیی ولا یبقی بعده، « فاذا هو زاهق » ای - هالک ذامب و المعنی نر می بالحق علی الباطل  
بالانبیاء و الکتب فی بطله حتی لا یقاله بعدها. « ولکم الویل » ای شدة العذاب « مما تصفون »  
الله به مما لا یلیق به من الصاحبة و الولد .

## النوبة الثالثة

قوله: « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم من له الثبوت الاحدی و الكون الصمدی، اسم  
من له البقاء الازل و البهاء الابدی ، اسم من له العلم و الحلم و الارادة و الطول و العزو  
السیادة ، اسم من له القدرة و الحیة و الاسامی و الصفاة ، اسم من له الوجه ذو الجمال  
و القدر ذو الجلال ، سبحانه هو الله الكبير المتعال . بنام خداوند ذو الجلال ، قادر بر  
کمال ، مفضل بانوال ، صانع بی احتیال ، قیوم بی گشتن حال ، در ذات و صفات متعال ،  
موصوف بوصل جمال ، منعوت بنعت جلال ، کرد گارست و بزر گوار ، رسنده بهر چیز  
و دانا بهر کار ، پاک از انباز است و بی نیاز از یار ، خود بی یار و همه عالم را یار ، آنجا  
که دورست دیده یقین پر دو دست ، و آنجا که ناپیدا است روی توحید گرد آلودست ،  
پس آنرا که بکرم نزدیکست روز گار او همه سور و سرور است ، و آنرا که بفضل  
پیدا است کار او نور علی نور است .

یا حبیبی و مونس و عمادی و غیائی و معقلی و رجائی .

یا ملاذی و مأملی و مرادی . ارحم الیوم ذلتی و بکائی

ای خداوند اعلم ! ای مهیمن اکرم ، ای صمد ارحم ، هر انس که نه با تو همه  
در دست و غم ، صحبت که نه در جوار تو همه اندوهست و ماتم . جز یاد حدیث تو همه  
وزر است و مساتم ، بادا روزی که باز هم از لوح و قلم ، بیایم صرف قدم بصدق قدم ،  
آزاد شوم از بند وجود و عدم ، از دل بیرون کرده حسرت و ندم ، در مجلس انس قدح



شادی بردست نهاده دمام . بداود وحی آمد که یا داود ذکری للذا کرین وجنتی للمطیعین و کفایتی للمتوکلین و زیادتى للشاکرین ، و رحمتی للمحسنین و انسى للمشتاقین ، و انا خاصة للصحین . ای داود هم طالبان و قاصدان حضرت مامختلفست و ما رنج کسی ضایع نکنیم هر کس را آنچه سزای اوست و همت او بدو دهیم ، انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء ، ذا کران را گفتیم سلام و تحیت شمارا ، مطیعانرا گفتیم نعمت جنت شما را متوکلانرا گفتیم کرامت کفایت شما را ، شاکرانرا گفتیم زیادت نعمت شما را ، محسنان را گفتیم فضل و رحمت شما را ، مشتاقانرا گفتیم انس و سلوت شما را ، محبانرا گفتیم شما مرا من شما را . من آن خداوندم که ببندۀ خود بفضل خود نزدیکم ، ناخوانده بوی نزدیکم ، ناجسته و نادریافته بوی نزدیکم ، بعلم نزدیکم و از و هم یادور ، بهره محبان خودم و بهره رسان من دور ، یاد من عیشست و مهر من سور ، شناخت من ملک است و یافت من سرور ، صحبت من روح است و قرب من نور .

قوله : « اقرب للناس حسابهم » قال یحیی بن معاذ : حان لك ان تحاسب نفسك فقد مضى اکثر عمرک و تنزجر عن الغفلة ، فقد نودیت و دعیت الى الانتباه نداء لم یبق لاحد معه عذر . وهو قوله : « اقرب للناس حسابهم » فرحم الله عبداً حاسب نفسه قبل ان يحاسب ، و وزن اعماله قبل ان توزن و انتبه من غفلته قبل ان ينتبه . اولئك هم الابرار . نزدیک آمد وقت حساب بندگان ، و بندگان در خواب غفلتند اینک رستاخیز با هیبت روی نهاد بافریدگان و ایشان مست شهوت ، نه دیده آن که صورت روزگار خویش به بینند ، نه همت آن که روزی شمار خود بر گیرند ، نیکمردان و جوانمردان بحقیقت ایشانند که از عرض گاه و خطر گاه قیامت بترسند ، و از بیم حساب فردا امروز حرکات و سکنات خود بشمارند ، لباس مراقبت درپوشند و گوش باقوال و اعمال و احوال خود دارند و ساحت سینۀ خود را از لوث غفلت مطهر دارند ، چون میدانند که الله تعالی محصى انفاست ، و عالم بحواسست و آنرا روز شمار بازخواستست ، بی اجازت شریعت یکدم نرتبند . و بی اذن حقیقت یکقدم ننهند ، و



فقر وفاق اختیار کردند ، و این کلمات را مطالعت کردند ، که طوبی للمفقر فی الدنيا والاخرة ، اما فی الدنيا فلا مؤنة علیه ولاخراج ، واما فی الآخرة فلا عتاب معه ولاحساب . می گوید خوشا عیsha که عیش درویشانست هم در دنیا و هم در آخرت ، در دنیا شغل طلب خراج و مؤنت نه ، و در عقبی اندوه حساب و بازخواست نه ، و ازین عجیبتز و بزرگوارتر که ایشان الذت اعتذار است از حضرت ذی الجلال ، چنانکه در خبر می آید : یؤتی بالرجل یوم القیامة فیقول الله عزوجل له عبدی لم ازو عنک الدنيا لهوانک زویتها عنک لصلاحک وصلاح دینک ، « و هم فی غفلة معرضون » الغفلة علی قسمین : غافل عن حسابہ لاستغراقه فی دنیاہ و هو اء . و غافل عن حسابہ لاستهلاک فی مولاه فالغفلة الاولى سمة الهجر ، والغفلة الثانية صفة الوصل ، فالاولون لا یتستقیقون من غفلتهم الا فی عسکر الموتی و هؤلاء لا یرجعون من غیبتهم ابدالابد ، لفنائهم فی وجود الحق جل و علا . غافلان دواند : یکی در کار دنیا و هوای نفس مستغرق ، از شغل دنیا با کار دین نپرداخته و در غرقاب شهوت بمانده ، یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنيا و هم عن الآخرة هم غافلون . دیگر مردیست در مشاهدت جلال و جمال حق چنان مستهلک شده که از وجود خود بی خبر گشته حق او را از بود خود بیزار کرده نقایه حدث بینداخته و صفت قدم برداشته ، یحول بین المرء و قلبه . این حالت مصطفی (ص) است شب قرب و کرامت که او را بر گلشن بلند خرام دادند چون بمنزل قاب قوسین رسید و کبریا و عظمت آلهیت دید گفت : لا احصى ثناء علیک . این عجب نگر همه ثناء الله تعالی از وی می آموزند و او بعجز خود از ثناء وی مقرآمد ، این چگونه باشد چنانستی که سید گفتی ما چون با خلق باشیم علم ایشان در جنب علم ما جهل نماید ، ایشانرا شرط خاموشی باشد و مرا شرط گفتن ، باز چون بحضرت عزت ذوالجلال رسیم ، علم ما و علم عالمیان در جنب علم قدیم حق جهل نماید ، آنجا مرا خاموشی سزد و اقرار بعجز دادن . فرمان آمد که ای محمد لا احصى اقرار بعجز است چنانکه اعوذ بک منك : لا احصى ثناء علیک : هنوز در بند

صفات خویش مانده‌ای و تا از نظر صفات خویش پاك بر نخیزی ما رانیابی. آنکه سید گفت: انت کما اثبتت علی نفسک. تو چنانی که خود خود را استائی، مر ترا وصف کردن هم تو توانی، آنی که خود گفتی و چنانکه خود گفتی. انی لا احصى تجربیدست، انت کما اثبتت علی نفسک، تقرید است. و قاینده از غیر حق مجرد نگردد حق را فرد نگردد.

جوینده تو همچو تو فردی باید آزاد زهر علت و دردی باید.

«قل ربی یعلم القول فی السماء والارض»، در هفت آسمان و هفت زمین خداست خوانندگان را پاسخ کننده و آوازه‌ها را نیوشنده و بشنوائی خود بر ازها رسنده، و خواهندگان را بخشنده. یکی نعمت دنیا خواست یکی نعمت دین، دنیا چهار چیز است: صحت و عافیت، و امن و فراغت، نعمت دین هم چهار چیز است: درتن طاعت، بر زبان شهادت، در دل معرفت، در سر محبت، رب العزة بفضل و کرم خویش این نعمتها از تو دریغ نداشت، تو نیز بطمع زیادت شکر از وی دریغ مدار، که میگوید جل جلاله «لئن شکرتم لازیدنکم».

«فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» اشارتست بعلم شریعت که آدمیان بآن مکرمند و دانایان در دو گیتی عزیز، از حق شنیده در تنزیل، و ز مصطفی شنیده در بلاغ. و ز استادان آموخته بتلقین، و گذشت از علم شریعت علم حقیقتست که: «وعلمناه من لدنا علما». علم شریعت آموختنی است. علم حقیقت یافتنی، علم شریعت بتلقینست، علم حقیقت از نور یقینست، این علم حقیقت آفتابی است که مرد بنور عزت از آفاق دل بیند، و ذات نبوت و صفات رسالت بشناسد، چون این شناخت پدید آمد جلال نبوت دامن درّاعه وی در گوشه پرده خود بندد که «العلماء خلفاء الانبیاء». و گفته‌اند اهل الذکر اهل قرآنند، ایشان که در معانی و مبانی قرآن نظر کردند، و بلطایف و حقایق آن راه بردند و باحکام و مواعظ و زواجر آن کار کردند، تا رب العزة دل‌های ایشان بنور حکمت روشن گردانید و چراغ معرفت

در باطن ایشان بی فروخت و مؤمنان را بچراغ علم ایشان راه دین حق نمود ، تا اعلام قدرت و شواهد عزت و دلائل حکمت برایشان کشف گشت ، و باین تشریف و اعزاز حق رسیدند که رب العزة گفت : « لقد انزلنا اليكم كتاباً فيه ذكركم » این آیت اهل قرآن را تشریف می است بزرگوار و تهنیتی مهربار و بعزت عزیز که خاک جهان غلام اقدام اهل قرآنست ، عرصه قیامت و صعيد سياست در آرزوی روی اهل قرآنست ، اقداح شراب کوثر مشتاق لبان اهل قرآنست ، درجات جنات مأوی و حورعین و اشجار و انهار سلسبیل و زنجبیل ، دربند انتظار اهل قرآنست ، وازین همه عزیزتر و بزرگوارتر ذات صمدی و صفات سرمدی در اشتیاق دیدار اهل قرآنست ، خود می گوید جل جلاله :

الاطال شوق الابرار الى لقائي      وائي اليهم لاشد شوقاً .

« و کم قصمنا من قرية كانت ظالمة » نتیجه ظلم خرابی و طغیان ، مصطفی (ص) گفت : « لو كان الظلم بيتاً في الجنة لسلط الله عليه الخراب » و ظلم صعب آنست که بنده بر خویشتن کند که بجای طاعت معصیت نهد تا رب العزة باطن وی خراب کند ، بجای توفیق خذلان نشیند ، شواهد معرفت رخت بردارد و سواس شیطان بجای وی رخت فرو نهد ، اینست که رب العزة گفت : « و انشأنا بعدها قوما آخرين » و گفته اند درین آیت محو و اثباتست ، محو آنست که گفت : « و کم قصمنا من قرية كانت ظالمة » اثبات آنست که گفت : « و انشأنا بعدها قوماً آخرين » قومی جهان داران را ازین جهان می برند آن محو است ، دیگران را بجای ایشان می نشانند ، آن اثباتست . و ذلك معنى قوله : « يمحوا الله ما يشاء ويثبت » فى قول بعض المفسرين ، و قيل يمحوا ما يشاء من الباطل ، ويثبت ما يشاء من الحق . كقوله : « بل نقذف بالباطل فیدمغه » ای - ندخل نهار التحقيق على ليالى الاوهام ، فيتقشع سحاب الغيبة وينجلي صباب الابهام وتبرز شمس اليقين عن خفاء الظنون .

پیر طریقت باین معنی اشارت کرده گفته بر خبر همی رفتم جویان یقین ، ترس ،

مایه و امید قرین ، مقصود از من نهان و من کوشنده دین ، ناگاه برق تجلی تافت از کمین ، ازطن چنان روز بینند و از دوست چنین .

## ۲- النوبة الاولى

قوله تعالى : « وله من فی السموات والارض » واوراست [وبنده اوست] هر که در آسمان و زمین کس است ، « و من عنده » وایشان که نزدیک وی اند ، [از فریشتگان] « لا یتکبرون عن عبادته » حویشتن را بزرگ نمی دارند و از بنده بودن او را نتگ نمی دارند و از پرستش او سر نمی کشند . « ولا یتحسرون » (۱۹) ، و از پرستش هیچ فرو نمی مانند.

« یسبحون الیل والنهار » می ستایند و می پرستند و نماز میکنند شب و روز ، « لا یفترون » (۲۰) ، سست نمیشوند .

« ام اتخذوا الهة » این خدایان که ایشان گرفتند آند . « من الارض هم یفثرون » (۲۱) ، که مردگان را از گور برانگیزانند .

« لو کان فیهما الهة الا الله » اگر در آسمان و زمین خدایان بودی جز از الله تعالی ، « لفسدتا » هم کار آسمان تباه گشتی هم کار زمین ، « ف سبحان الله رب العرش » پاکی الله تعالی را خداوند عرش . « عما یصفون » (۲۲) ، از آنکه مشرکان صفت می کنند .

« لا یسئل عما یفعل » نپرسند الله تعالی را از آنچه می کند که چرا کردی ، « و هم یسئلون » (۲۳) ، وایشانرا پرسند .

« ام اتخذوا من دونه آلهة » جز از او خدایان گرفتند ، « قل هاتوا برهانکم » بگوی حجت و برهان خود بیارید در پرستش ایشان ، « هذا ذکر من معی » درین نامه

یاد کرد و قصہ ہر کس است کہ بامند و سخن اللہ تعالیٰ باین مت ، «و ذکر من قبلی»  
و یاد و قصہ ہر کہ پیش از من ، «بل اکثرهم لا یعلمون الحق» بلکہ بیشتر ایشان  
آتند کہ کار راست و سخن راست نمی دانند ، «فہم معرضون» (۲۴) ، ایشان روی  
گردانیدہ می باشند .

«وما ارسلنا من قبلك من رسول» نفرستادیم پیش از تو هیچ فرستادہ ای ،  
«الأنوحی الیہ» مگر پیغام دادیم باو . «انہ لا آله الا انا فاعبدون» (۲۵) ، کہ  
نیست خدای مگر من مرا پرستید .

«وقالوا اتخذ الرحمن ولداً» گفتند کہ رحمن فرزندی گرفت ،  
«سبحانہ» پاکی و بی عیبی او را ، «بل عباد مكرمون» (۲۶) ، [دختران نیستند  
فریشتگان] بلکہ بند گاتند نواختگان .

«لا یسفونہ بالقول» بی دستوری او سخن نگویند ، «وہم بامرہ یعملون» (۲۷) ،  
و بفرمان او کار کنند .

«یعلم ما بین ایدیہم» می داند اللہ تعالیٰ کردہ کار ایشان «وما خلفہم»  
و کردہ آن کہ خواهند کرد ، «ولا یشفعون» و شفاعت نکنند و آمرزش نخواهند ،  
«الا لمن ارتضی» مگر آنکس را کہ اللہ تعالیٰ پسندد ، «وہم من خشیتہ مشفقون» (۲۸) ،  
وایشان از بیم او ترسند گاتند .

«ومن یقل منهم» و ہر کہ از فریشتگان گوید ، «اننی الہ من دونه» من خدایم  
فرود از اللہ . «فذلك نجزيہ جہنم» او آنست کہ او را پاداش کنیم دوزخ ، «كذلك نجزي  
الظالمین» (۲۹) ، چنان کنیم پاداش ستمکاران .

«اولم یر الذین کفروا» نمی بینند نا گرویدگان ، «ان السموات والارض  
كانتا رتقا» کہ آسمانها و زمین بستہ بودند ، «ففتقناہما» بگشادیم آنرا ہر دو ،  
«وجعلنا من الماء کل شیء حی» و بیافریدیم از آب ہر چیزی زندہ ، «افلا  
یؤمنون» (۳۰) ، بنگروند کہ ما توانائیم ؟

« وجعلنا فی الارض رواسی » ودر زمین کوهها بلند کردیم، « ان تمید بهم »  
تازمین ایشانرا بنگرداند « جعلنا فیها فجأ سبلاً » ودر زمین راهها فراخ ساختیم،  
« لعلهم یهتدون » (۳۱) تا ایشان راه دانند که روند.

« وجعلنا السماء سقفا » و آسمان گازی کردیم « محفوظاً » بی ستون نگاه  
داشته « وهم عن آیاتها مہر ضون » (۳۲) وایشان از چندان نشانهای توانائی روی  
گردانندگان.

« وهوالذی خلق اللیل والنہار » او آنست که بیافرید شب وروز، « والشمس  
والقمر » وخورشید و ماه را، « کل فی فلك یسبحون » (۳۳) همه در چرخ آسمان  
شناو می برند.

## النوبة الثانية

قوله : « وله من السموات والارض » خلقاً وملكاً فكيف يكون ولداً و بينهما  
تناف . ملك وولادت هر گز بهم جمع نیاید و همچنین ملك و نکاح که میان ایشان  
منافاتست ، کسی که فرزندی دارد نتواند بود که آن فرزند ملك وی باشد ، و نه  
کسی که زنی دارد آن زن در آن حال که منكوحه و یست مملو که وی تواند بود ،  
پس میدان که هر که در آسمان و زمین همه رهی و بنده اند خدا پرا عز و جل ، همه  
مملوک و مصنوع و یند ، دعوی ولادت بروی باطل و او جل جلاله از آن مقدس و منزّه .  
« ومن عنده » یعنی الملائكة الذین عنده ، الذین جعلتهم العرب بناته ، کما قال عز و جل :  
« وجعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن اناثاً » . « ومن عنده » . حجتست بر معتزله و  
جهمیه در اثبات جہت و مکان باری جلّ جلاله ، اذ لو لم یکن بذاته فی موضع و علمه فی  
کل موضع ، لما کان لقوله : « ومن عنده » معنی « لا یتکبرون عن عبادته » ای-



لايتعظمون ولا يستنكفون عن عبادته ، ولا يخرجون عن طاعته . « ولا يستحسرون  
ای - لا يعيرون . يقال حسر الرجل واستحسر ، اذا لعب واعى ، والملائكة لا يعيرون فان  
تسييحهم يجرى مجرى النفس .

« يستبحون الليل والنهار » ينز هون الله عن الولد والزوجة والشريك وعمّا لا يليق  
به على الدوام ، « لا يفترون » ای - لا يضعفون عنه ، وقيل لا يفترون ای - لا يشغلهم عن  
التسييح رسالة ، ويجرى التسييح منهم مجرى النفس مثلاً لا يشغلنا عن النفس شئ ، فلذلك  
تسييحهم دائم .

« ام اتخذوا آلهة من الارض هم ينشرون » يعنى اهم اتخذوا آلهة ينشرون الموتى  
من الارض ؟ استفهام است بمعنى انكار ، مى گوید مشركان قريش كه ، بتانرا خدايان  
گرفتند اين خدايان مرد گانرا از گور بر مى انگيزانند و ايشانرا زنده مى گردانند  
تا ايشانرا بان شبهت افتد و ايشانرا انبازان الله تعالى گویند ، معنى آنست كه آنكه  
قدرت آن ندارد كه مرده زنده كند خدائى را نشايد .

« لو كان فيهما » ای - فى السماء والارض . « آلهة الا الله » يعنى غير الله . الا اينجا  
بمعنى غيرست و همچنين درهمه قرآن هر جا كه گفت : « لا اله الا هو » يعنى لا اله غيره .  
قال الشاعر :

و كل اخ مفارقة اخوه      لعمر ابيك الا الفرقدان .

المعنى و كل اخ غير الفرقدين مفارقة اخوه و معنى الآية لو كان فى السموات  
والارض ، ارباب غير الله لخربتا وهلك من فيهما بوقوع التنازع بين الآلهة . « فسبحان  
الله رب العرش عّمّا يصفون » ای - له السموات والارض وما فوقها من الكرسي والعرش ،  
وهو منزّه عن الوصف بالشريك والصاحبة والولد .

« لا يسئل عّمّا يفعل » ای - ليس عليه اعتراض فى فعله ولا فى حكمه ادلاً احد  
مثله وفوقه فيسأله عن فعله و حكمه بعباده . « وهم يسئلون » ای - العباد مسؤلون عن  
افعالهم . او خداوندست آفريدگار و كردگار ، گفت وى همه راست ، حكم وى همه

صواب، فعل وی همه پاك، امر و نهی وی محکم، کس را نرسد که بر حکم وی اعتراض کند، یا بر فعل وی چون و چرا گوید بحجت خداوندی و آفریدگاری، والله الحجة البالغة. و بندگان را پرسند از اقوال و اعمال ایشان چنانکه آنجا گفت: «وقفوهم انهم مسئولون» نه بدان پرسند تا بدانند که ایشان چه کرده‌اند که حق جلّ جلاله‌ا نابود در ازل که از بندگان چه آید از اعمال و اقوال و حرکات و سکنات، دانست که ایشان چه کنند و کی کنند و چون کنند، پس سؤال ایشان از طریق ایجاب حجت است بر ایشان، نه از طریق استعلام، یکی اهل توبیخ باشد از وی پرسد تا حجت بر وی درست شود و او را توبیخ کند، یکی اهل مغفرت باشد از وی پرسد تا جزاء کردار وی بتمامی بدو رساند، ضحاک گفت: سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان قریش گفتند: یا محمد در تنایکتب علينا الذنب ثم یعدّ بنا علیه، و باین سخن تکذیب قدر خواستند، تارّب العزة این آیت فرو فرستاد بجواب ایشان و این آیت حجتی قاطع است بر قدریه و دلیلی واضح بر بطلان دعوی ایشان. و مصطفی (ص) گفته: «القدرية مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودهم وان ماتوا فلا تشهدوهم». وقال صلی الله علیه وسلم. «صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب، المرجئة والقدرية». وقال صلی الله علیه وسلم: «یکون فی امتی خسف و مسح و ذلك فی المکذبین بالقدر». وعن علی (ع) قال: قال رسول الله (ص): «لا یؤمن عبد حتی یؤمن بربع، یشهد بان لا اله الا الله و انی رسول الله بعثنی بالحق، و یؤمن بالموت و بالبعث، و یؤمن بالقدر». وعن عائشة قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «ستة لعنتهم لعنهم الله و کل نبی، مجاب الزائد فی کتاب الله و المکذب بقدر الله و المتسلط بالجبروت لیعزم من اذل الله، و یذل من اعز الله، و المستحل لحرم الله و المستحل من عترتی ما حرم الله و التارک لسننتی».

قوله: «ام اتخذوا من دونه آلهة» امرهم الله بعبادتها فی کتاب من کتبه. «قل هاتوا برهانکم» قربوا حجتکم علی ذلك. «هذا ذکر من معی» ای - هذا القرآن فیہ ذکر امتی و ذکر الامم المتقدمة و لیس فیہ جواز ذلك و لا الامر بعبادة الاوثان.

وقيل تقديره «هذا ذكر من معي» يعني القرآن، وهذا «ذكر من قبلي» يعني التوراة والانجيل، وليس فيها كلها اباحة ذلك. معنى آنست که ایشان جز از الله تعالى خدايان گرفتند وپرستيدند، ای محمد تو ایشانرا گوی حجت خود بياريد بآن که الله تعالى شما را پرستش ایشان فرموده در کتابی از کتابهای خویش، اینک قرآن کتاب لو که بامن، و اینک توریه و انجیل که پیش از من فرو فرستاده اند، و درین کتابها ازین معنی هیچ چیز نیست تا بدانید که هر گز هیچ کس حجتی نداشت پرستش پرستیده ای جز الله تعالى. و گفته اند. «ام اتخذوا آلهة» در آیت پیش گفت و «ام اتخذوا من دونه آلهة» درین آیت گفت، و این تکراری فایده نیست از بهر آنکه آنچه در آیت پیش گفت قیاسی است و این که درین آیت گفت تقلیدی. فقال فی الآیة الاولى: «ام اتخذوا آلهة من الارض و هم ينشرون» یعنی اوجدوا آلهة ينشرون الموتی من الارض فاتخذوهم آلهة قیاساً؛ وقال فی هذه الآیة: «ام اتخذوا من دونه آلهة». معناه اوجدوا فی کتاب الله الامر باتخاذ الآلهة فاتخذوهم آلهة تقلیداً؛ وهذا معنی مفید حسن، و قيل معنی الآیة «ام اتخذوا من دونه آلهة» قل هاتوا برهانکم «على استحقاقها الالهية و قد تم الكلام. ثم استأنف فقال «هذا» ای- القرآن «ذكر من معي» ای- خبر من معي وما احل الله لهم و ما حرم عليهم و ما لهم من الثواب والعقاب. «وذكر من قبلي» ای- خبر من قبلي من الامم السالفة ما فعل الله بهم فی الدنيا و ما هو فاعل بهم فی الآخرة. «بل اکثرهم لا يعلمون الحق» فلا يتأملون حجة التوحید. «فهم معرضون» بسبب جهلهم. قيل انما عدموا العلم لاعراضهم عن النظر، ولو وضعوا النظر موضعه لعلوموا لامحالة، وهذا دلیل على وجوب النظر، وان العلوم الدينية كلها کسبیة.

«وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحي اليه». قرأ حمزة و الكسائي و حفص عن عاصم. نوحی بالنون و كسر الحاء اعتباراً بما تقدمه من قوله: «وما ارسلناه»، وقرأ الباقون يوحي بالياء وفتح الحاء على ما لم یسم فاعله. «انه لا اله الا انا

فاعبدون، يريد لم يبعث رسولا الا بتوحيد الله ولم يأت رسول بان لهم الهاً غير الله.  
 « وقالوا اتخذوا الرحمن ولداً » الاتخاذ والتبني واحد ، لكنه اذا استحال ان  
 يكون له ولد، فالتبني بولد الغير ابعد، لان ذلك انما يطلب به التعزز والاعتضاد بمكانه ،  
 والله « سبحانه » غنى عن ذلك . اين آيت تردد است بر مشركان كه گفتند الملائكة بنات  
 الله ، وهم خزاعة . وبر طائفة جهودان كه گفتند عزيز بن الله ، وبر ترسايان كه گفتند  
 المسيح بن الله . سبحانه كلمة تنزيه اى - هو منزّه عن اتخاذ الولد لان ذلك يقتضى  
 المجانسة والله عز وجل منزّه عن الوصف بالجنس والنوع . « بل عباد مكرمون »  
 اى - بل هم عباد مكرمون ، اكرمهم الله بطاعته وليسوا بالاولاد ، ثم اثنى  
 عليهم فقال :

« لا يسبقونه بالقول » اى - لا يتكلمون الا بما امرهم به ، ولا يتعبدون الا ما  
 امروا به . « وهم بامره يعملون » ما يعملون بامره . نظيره قوله : « لا يعصون الله ما امرهم  
 ويفعلون ما يؤمرون » قال سهل بن عبد الله : لا يسبقونه اى - لا اختيار لهم مع اختياره ،  
 وهم بامره يعملون اتباع السنة فى الظاهر ومراقبة الله فى الباطن .  
 « يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم » اى - ما عملوا وما هم عاملون . قال ابن عباس :  
 وقيل ما كان قبل خلقهم وما يكون بعد خلقهم . « ولا يشفعون الا لمن ارتضى » اى -  
 لمن رضيه الله . وقال لا اله الا الله محمد رسول الله . « وهم من خشيته مشفقون » اى -  
 خائفون ومن مكره لا يأمنون ، گفته اند خشيت اينجا بمعنى علم است اى - من العلم  
 به مشفقون . مى گويد ايشان از آن كه ويرا مى دانند از و مى ترسند . قال الواسطى :  
 الخوف للجهال والخشية للعلماء ، والرّهبة للانبياء ، وقد ذكر الله الملائكة ، فقال  
 « وهم من خشيته مشفقون » وفيه دليل على انه سبحانه لو عذبهم لكان ذلك جائزاً  
 اذ لو لم يجزان يعذب البرى لكانوا لا يخافونه لعلمهم الله انهم لم يرتكبوا ذلة . قوله : « ومن  
 يقل منهم » اى - من الملائكة ومن عبدوا من دون الله . « اتى اله من دونه فذلك »  
 اى - ذلك القائل . « تجزيه جهنم كذلك نجزي الظالمين » اى - الكافرين . قال قتادة :

اراد به ابليس حيث ادعى الشركة ودعا الى عبادة نفسه و امر بطاعته ، قال لانه لم يقل احد من الملائكة «انى اله من دونه» .

« اولم ير الذين كفروا » قرأ ابن كثير وحده الم ير بغير الواو ، وقرأ الباقون اولم بالواو وهما فى المعنى سواء ، والرؤية هاهنا بمعنى العلم . و قيل هى من رؤية البصر . « ان السموات والارض كانتا رتقاً » اى - منسدتين ولم يقل رتقين لان الرتق مصدر ، والمعنى كانتا ذواتى رتق فجعلناهما ذواتى فتق ، والفتق هو الفصل بين شيئين ، كانتا ملتيميتمتين . وفيها اربعة اقوال : احدها ان السموات كانت متصلة بالارض ، ففتقناهما بان جعلنا بينهما الهوآء . و الثانى ان السموات كانت واحدة ، ففتقناها بان جعلناها سبعة . و الثالث كانت السموات رتقاً ليس فيهما فتق ولا فروج ينزل منها المطر ، وكانت الارض رتقاً ليس فيها فتق يخرج منه النبات . ففتقنا السموات لانزال الغيث ، وفتقنا الارض لاجراج النبات ، وعلى هذا القول المراد بالسموات ، السماء الدنيا فجمعت ، والقول الرابع كانتا رتقاً بالظلمة لا يرى ما فيهما ، ففتقناهما بخلق الاجرام النيرة . معنى آيت آنست كه نمى بينند نا گرويدگان و ننگرند كه آسمانها يك طبقه بود وما بقدرت و حكمت خویش آنرا هفت طبقه كرديم و زمين يك طبقه بود هفت كرديم ، درمیان آسمان و زمين هوا نبود كه هر دو درهم بسته بود ما ازهم جدا كرديم ، آسمان بر هوا بقدرت بداشتيم ، و زمين بر آب نهاديم آسمان بسته بود از باران ، و زمين از نبات ، ما آنرا بگشاديم و فرجها پديد كرديم تا از آسمان باران آمد و از زمين نبات مصالح و منافع آدميانرا . همانست كه گفت : « و السماء ذات الرجوع و الارض ذات الصدع » اين همه بآن كرديم تا درنگريد و بدانيد كه اين كرده هارا كرد گارى هست و اين آفريدهها را آفريد گارى ، آنكه در دلايل توحيد ينفزود گفت : « وجعلنا من الماء كل شىء حى » اى - خلقنا كل شىء له حيوه من الماء ، وهو النطفة التى تخرج من بين الصلب و الترائب ، نظيره قوله : « والله خلق كل دابة من ماء » اى - كل حيوان يدب من عاقل و بهيمة ، و قيل يريد به الماء المشروب ، لان الله سبحانه خلق الماء اولاً ثم



قلب الماء نارا وخلق منها الجن وقلبه ريحاً وخلق منها الملائكة ثم احواله طيناً وخلق منه آدم . وسأل ابوهريره رسول الله (ص) . مم خلق الله الخلق؟ فقال عليه السلام : « من الماء » . وقيل جعلنا، هاهنا يتعدى الى مفعولين والمعنى يعيش كل شئ بالماء ، وفيه اضمار، تقديره وجعلنا الماء حيوة كل شئ ، فحذف المضاف واقيم المضاف اليه مقامه . ثم قال تعالى : « افلا يؤمنون » مع ظهور الآيات .

« وجعلنا في الارض رواسى » اى - جبالا ثوابت ، من رسا اذا ثبت ، و سُميت رواسى لان الارض رست بها . « ان تميد بهم » يعنى لان لا نميد بهم ، قال قتادة : كانت الارض تميدولا يثبت عليها بناء فاصبحت وقد خلق الله الجبال اوتاداً لها حتى لا تميد . والميد فى اللغة التحرك والدوران . « وجعلنا فيها » اى - فى الارض . وقيل فى الجبال « فجاجاً » اى - طرقات . جمع فج وهو الطريق الواسع . وقيل هو الطريق بين الجبلين . « لعلمهم يهتدون » . الى ديارهم واوطانهم ، وقيل يهتدون بالاعتبار ، يقال ان ما بين المشرق والمغرب مسيرة خمس مائة عام ، اكثرها مفاوز وجبال وبحار ، والقليل منها العمران ثم اكثر العمران اهل الكفر ، والقليل منه الاسلام ، وحول الدنيا ظلمة ووراء الظلمة جبل قاف ، وهو جبل محيط بالدنيا ، وهو من زمرد اخضر واطراف السماء ملتصقة به ، ويقال ما من جبل فى الدنيا الا وعرق من عروقه يتصل بقاف ، وقد سلط الله ملكاً بالقاف فاذا اراد الله هلاك قوم ، امر الملك فحرك عرقاً من عروقه ، فانخسف بهم .

قوله : « وجعلنا السماء سقفاً » يعنى سقفاً فى الارض . « محفوظاً » حفظه الله جل وعز من الوقوع على الارض الابدانه ، كقوله : « ويمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه » . وقيل محفوظاً من الشياطين بالشهب كقوله : « وحفظناها من كل شيطان رجيم » وقيل محفوظاً بالهواء من غير علاقة ولا عماد . « وهم عن آياتها » اى - الكفتار عن الادلة التى فيها كالشمس والقمر والنجوم ، « معرضون » غير متفكرين فيها . ولا معتبرين بها .

« وهو الذى خلق الليل والنهار » الليل والنهار خلقان لله عز وجل فمادامت



الشمس تقطع من المشرق الى المغرب فهو نهار، ومادامت تقطع من المغرب الى المشرق فهو ليل ، ولو لاتعاقبهما لما كان بشر ولا نيت ولا للحيوان قرار كما كان في الاماكن التي لاتزول عنها الشمس و الاماكن التي لاتطلع عليها ، «والشمس والقمر كل في فلك يسبحون» انما قال هذا لان الفلك يدور في بحر مسكوب ، وقال يسبحون كنى عنهم بكناية العقلاء لانه اضاف اليهم فعل العقلاء كقوله : «والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين» روى عن ابن عباس انه قال : القمر اربعون فرسخاً في اربعين فرسخاً في ستين فرسخاً ، وكل نجم مثل جبل عظيم في الدنيا ، وقال بعضهم الشمس مثل عرض الدنيا ولولا ذلك لكانت لا ترى من جميع الدنيا ، وكذلك القمر ، واختلفوا في الفلك فقال ابن عباس : الفلك السماء . واكثر المفسرين على ان الفلك موج مكفوف تحت السماء تجري فيه الشمس والقمر والنجوم . وقال الحسن : الفلك شبه الطاحونة تجري تحت السماء . وقال قتاده : الفلك له استدارة بين السماء والارض يدور بالنجوم مع ثبوت السماء ، وقيل انه يدور دور الكرة ، وقيل يدور دور الرحي ، وقيل الفلك القطب الذي تدور عليه النجوم ، وقيل الفلك المواضع التي ركبت فيها النجوم ، وقيل «في فلك» يعنى في دوران ، وقيل الفلك جرم مستدير والاستدراة سمي فلکاً ولكل واحد من السّيارات فلك ، وفلك الافلاك يحركها كل يوم حركة واحدة من المشرق الى المغرب ، والله اعلم ، ومن المفسرين من قال ان الله عز وجل هو العالم بكيفية جريها ، يجريها كيف يشاء و كما يشاء .

### النوبة الثالثة

قوله : «وله من السموات والارض» الآية ... له الحادثات ملكاً والكائنات حكماً وتعالى ان يتجمل بوفق او ينتقص بخلاف ، كائنات ومحدثات موجودات و

متلاشیات در زمین و درسموات همه ملك و ملك اوست ، رهی و بنده و چاكر اوست  
 حقیقت ملك بنزدیک ارباب معانی قدرت است بر ابداع و اختراع ، و این حقیقت  
 صفت اوست و ملك بسزا ملك اوست ، بی خیل و خدم و بی طبل و علم و بی سپاه و حشم ،  
 شاهان جهان چون لشکر عرض دهند خدم و حشم بر نشانند ، خیل و خول آشکارا  
 کنند پس بملك و ملك و نعمت و تنعم و سوار و پیاده و درگاه و بارگاه خود سر افتخار  
 برافرازند ، و حق سبحانه و تعالی اطلال و رسوم کونرا آتش بی نیازی درزند و عالم  
 هباء منشور گرداند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و زمام اعلام بر سر مرکب  
 وجود کند ، آنکه ندا در عالم دهد که : «لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ ؟» پس هم خود بجلال عزت  
 خویش خود را جواب دهد «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» مؤمن چون اعتقاد کند که همه حق و  
 ملك اوست و عزت عزت اوست ، سزای وی آنست که لوح دعوی بشکند و بساط هوس  
 در پیچد و سودای انیت از سر بیرون کند و دامن از کونین و عالمین در کشد ، ندگش  
 آید که به مخلوق همچون خود سر فرود آرد ، یادل در کسی بندد :  
 وَهَنْ قَصْدِ الْبَحْرِ اسْتَقْلَ السَّوَابِیَا .

غواص بلند همت که بادریای مفرق بجان ستد و داد کند تا گوهر شب افروز  
 بدست آورد کی بشبه سیاه رنگ تن در دهد ، نیکو سخنی گفت آن عزیز عهد که :  
 مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ لَمْ يَحْتَمِلْ اِذْلَالَ الْخَلْقِ .

قوله : «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُ الْاَلَهَةِ لَفَسَدَتَا» تا اگر در آسمان و زمین جز از الله تعالی  
 خدایان بودی میان ایشان تنازع بودی و عالم همه خراب گشتی ، این بر ذوق جوانمردان  
 طریقت اشارتست بقطع علاقه و رفض اسباب و به قال السیاری : حُثِّكَ فِي هَذِهِ الْاَلَايَةِ  
 عَلَى الرَّجُوعِ اِلَيْهِ وَالْاعْتِمَادِ عَلَيْهِ وَقَطْعِ الْعَلَائِقِ وَالْاَسْبَابِ عَنْ قَلْبِكَ . هر کرا دیده بر  
 اسرار این آیت افتاد و توفیق رفیق خود یافت دیده از نظر اغیار بردوزد و خرمن اطماع  
 بخلق بسوزد و با دلی بی غبار و سینه ای بی بار منتظر الطاف و مبارک الهی بنشیند تا حق  
 جل جلاله بملطف خود کلام میسازد و دل او را ذر مهد عهد می دارد ، اعرابی را دیدند

دست در آستان کعبه زده و می گوید : من مثلی ولی اله ان اذنبت منانی ، وان تبت رجانی وان اقبلت ادنانی ، وان ادبرت نادانی ، ان ربنا لغفور شکور .

قوله : « لا یسأل عما یفعل وهم یسئلون » رد قدری نیست و ارشاد سنیان ، قدریان گفتند اگر کل حوادث باو حواله کنیم خدای تعالی معیوب گردد گفتند شرا ما است و خیر ازو ، همچنان که گبران گویند خیر از یزدان و شر از اهرمن ، القدیریة مجوس هذه الامة . قدری مر گبری را گفت مسلمان شو گفت تا او نخواهد چون مسلمان شوم ؟ قدری گفت او می خواهد لکن ابلیس نمی خواهد ، گبر گفت پس من با خصم قوی ترم ضعیف را چه خواهم کرد . اما ارشاد سنیان از آن رویست که حق جل جلاله مالک بر اطلاق است او را رسد که در ملک خود چنانکه خواهد تصرف کند . مصطفی (ص) گفت : « لو عذبنی و ابن مریم لعذبنا غیر ظالم » بترس از خدای که هر چه خواهد کند و کس را زهره اعتراضی نه ، و بر حکم وی چون و چرا نه . استحیی من الله لقربه منك و خف الله لقدزته عليك . از خدای شرم دار که بتو نزدیکست و ز خدای بترس که بر تو قادرست و بدان که این کاری است رفته و بوده هر کس را بمنزل خود رسانیده و موضع وی پدید کرده ، آنکه بسر راه معاملات باز آورده . انبیاء که آمدند نه کاری نو درین عالم آوردند یا خبری نو در سینه تو نهادند ، بلکه آنچه در سینه تو بود بجنبانیدند و آنچه در حق تو نهاده بود ترا سوی آن خواندند . « وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله » امیر المؤمنین علی (ع) را یرسیدند از قدر گفت : سر الله فلا تکشفه . بحر عظیم فلا تلجه . علم بشریت طاقت کشش وی ندارد ، فهم و وهم آدمی هر گز بدان نرسد ، و نداند هر چند پیش رود متحیر تر بود ، هر چند بیش تصرف کند افتاده تر آید .

بارخ تو کیست جان جز که یکی بلفضول      بالب تو کیست عقل جز که یکی بلهوس .  
قوله : « ام اتخذوا من دونه آلهة قل ها تو ابرهانکم » الایة .. الاشارة فيه الى التوحید الحق و افراد الرب بوصف التفرد و نعت الوجدانية و اصل التوحید الطیران فی میدان التجرید و الاقامة عند احکامه بالتفرید ، و قطع الخوف و الرجاء عن القریب

والبعید ، وتسليم الامر الى الله ليحكم كيف يريد . وقال الشبلي : الواحد يكفيك من الكل ، والكل لا يكفيك من الواحد . شبلي گفت حق جل جلاله واحدست اگر تو هزار خصم داری چون حق تعالی با تو باشد همه کفایت کند ، و اگر تقدیراً هزار یار و معین داری چون حق تعالی با تو نباشد بدست تو باد بود ، رسول خدای (ص) در غار با صدیق می گفت : « لاتحزن ان الله معنا » اندوه مدار که الله تعالی باماست و عنکبوتی را گفتند مهتر پیغامبران و سر صدیقان را در غار از دشمن پنهان کرده ایم رو زاویه عجز و فقر خود بر در آن غار بزن ، تا بدرقه ایشان باشد ، هیچ چیز در عالم از عنکبوت عاجز تر نیست و از خانه وی ضعیف تر نیست . « وان اوهن البيوت لبيت العنكبوت » چون خواهد که هلاک کند دشمنی را چون فرو رود پیشه هلاک کند ، او خداوندی است که هر چه خواهد کند و قدرت خود بهر چه خواهد نماید ، یکی نظاره کن در کمال قدرت او در آفرینش آسمان و زمین که می گوید جل جلاله : « اولم ير الذين كفروا ان السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَاهُمَا سَمَاءً وَكُلَّ شَيْءٍ حَتَّى » وجعلنا وجعلنا وجعلنا ، تا آخر آیات همه اشارتست بکمال قدرت او و بیان حکمت او ، چون بقدرت نگری همه معدومات رنگ وجود گیرد . چون بعزت نگری همه موجودات رنگ عدم گیرد ، و تا ظن نبری که هر چه دانست بگفت ، هر چه توانست بکرد ، و هر چه داشت بداد ، موجودات و مخلوقات نمود کاریست از قدرت او ، و حیا و الهامها ذره ایست از علم او ، چنانکه حکمی چند از علم خویش بخلق فرستاد ، و علم بته نرسید همچنین کلوخی چند بهم باز نهاد و قدرت او پایان نرسید ، اگر هزاران عرش و کرسی و آسمان و زمین بیافریند هنوز ذره ای از قدرت خود پیدا نکرده باشد ، آن قدرت تو است که متقاصر است و متناهی ، اما قدرت او جل جلاله متعالی است و نامتناهی ، هر چند عقل محالست ، الله عز وجل بران قادر بر کمالست ، و در قدرت بی احتیال است و در قیومیت بی گشتن حالست ، و در ذات و صفات جاوید متعال است . قوله : « و هو الذي خلق الليل والنهار » بر ذوق اهل معرفت این شب و روز

نشان قبض و بسط عارفانست و این قبض و بسط حکم الهی و تقدیر پادشاهی است، گاه در قبضه قبضش نهد تا سلطان جمال او را بحکم نوال بنوازد، و آنکه شرط مرد صاحب درد آنست که در قبضه قبض مذهب و بی اعتراض بود، و بر بساط بسط مؤدب بی اعتراض باشد، که بزرگان دین چنین گفته اند: لا یجد العبد حلاوة الايمان حتى یأتیه البلاء من کل مکان

« والشمس والقمر کلّ فی فلك یسبحون » شمس و قمر بیافرید در بروج آسمان و بر ذروه افلاک روان. آفتاب بروجهی آفرید که بینزاید و نکاهد و قمر بروجهی که افزایش و کاهد. گاه در محاق بود و گاه در اشراق. آفتاب نشان صاحب توحید است که بنعت تمکین در حضرت شهود می گوید: لو کشف الغطاء ما ازدت یقیناً. و قمر نشان صاحب علم است که در میدان اجتهاد قدم دارد از راه نظر و استدلال در آمده و دیده در طاعت و اعمال داشته لیز داد و ایماناً مع ایمانهم صاحب توحید خداوند درداست و صاحب علم خداوند کرد است، صاحب کرد در نظاره سبب، و صاحب درد در نظاره مسبب از سبب فارغ است. و بزرگان دین گفته اند سبب ندیدن جهلست اما با سبب بماندن شر کست. عارفی را دیدند که بر لب دجله گفت: سیدی انا عطشان و مضمی ولم یشرب. آن عزیز در نظاره مسبب چنان مستغرق بود که پروای سبب نداشت در مشاهده حق نه دجله دید و نه آب دجله. کسی که مشغول کاری بود اگر حوراء بهشت بروی بگذرد خبر ندارد،

یعلم الله گر همی دانم نگار شب ز روز

زانکه هستم روز و شب مدهوش و سرگردان عشق ..

### ۳- النوبة الاولى

قوله تعالى: « وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد » هیچ مردم را پیش از تو

پایندگی و جاویدی ندادیم ایدر . « **اَفَاَنْتَ فَهَمَ الْخَالِدُونَ** » (۳۴) که تو بمیری ایشان جاوید مانند .

« **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** » هر کسی چشندۀ مرگست و هرتنی ، « **وَنَبْلُوَكُمْ** » می آزمائیم شمارا [تا زنده اید] ، « **بِالْفَرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً** » بداین جهان و نیک این جهان برسیدن را از شما ، « **وَالِیْنَا تَرْجِعُونَ** » (۳۵) و پس شمارا با ما آرند .

« **وَإِذَا رَأَوْكَ الَّذِينَ كَفَرُوا** » آنکه که کافران ترا بینند ، « **أَن تَتَّخِذُونَكَ** **الْأَهْزُوا** » ترا چیز بافسوس فرامی دارند ، « **أَهَذَا الَّذِي یَذْکُرُ آلِهَتَكُمْ** » می گویند اینست که خدایان شما را بزبان می آرد ، « **وَهُمْ یَذْکُرُ الرَّحْمَنَ هُمْ کَافِرُونَ** » (۳۶) و ایشان بنام رحمن و سخن او کافرنند .

« **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَجٍ** » مردم را از شتاب آفریدند ، « **سَأَرْیَکُمْ آیَاتِی** » با شما نمائیم باز نمودنی نشانهای خویش ، « **فَلَا یَسْتَعْجِلُونَ** » (۳۷) مشتابانید مرا .

« **وِیَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن کُنْتُمْ صَادِقِینَ** » (۳۸) و می گویند که بودن این وعده کی ، اگر راست گویند ؟

« **لَوْ یَعْلَمُ الَّذِینَ کَفَرُوا** » اگر می دانستندی کافران حال خویش ، « **حِینَ لَا یُکَفِّونَ عَنْ وَجْهِهِمُ النَّارَ** » در آن هنگام که باز نمی توانند برد از رویهای خویش آتش ، « **وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ** » و نه از پس پشتهای خویش . « **وَلَا هُمْ یَنْصُرُونَ** » (۳۹) و نه ایشانرا یاری دهند و فریاد رسند .

« **بَلْ تَأْتِیْهِمْ بَغْتَةً** » بلکه آتش بایشان آید ناگاه ، « **فَتَبْهَتُهُمْ** » تا در آن درمانند ، « **فَلَا یَسْتَطِیْعُونَ رَدَّهَا** » نه باز پس برد آن توانند ، « **وَلَا هُمْ یَنْظُرُونَ** » (۴۰) و نه در ایشان وزاری ایشان نگرند .

« **وَلَقَدْ اسْتَهْزَیْ بِرَسْلِ مِنْ قَبْلَکَ** » افسوس کردند بر سولانی پیش از تو ، « **فَحَاقَ بِالَّذِینَ سَخَّرُوا مِنْهُمْ** » فراسر نشست ایشانرا که آن افسوس کردند از آن افسوس کنندگان ، « **مَا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ** » (۴۱) سرانجام آن افسوس که می کردند



و پاداش آن . « قل من يكلفكم بالليل والنهار » بگوی آن کیست که شمارا نگاه می دارد بشب وروز ، « من الرحمن » از رحمن و عذاب او ، « بل هم عن ذكر ربهم معرضون <sup>(۴۲)</sup> » بلکه ایشان روی گردانیده اند از سخن خداوند خویش .  
 « اِلهِهم آلهة تمنعهم من دوننا » یا ایشانرا خدایانست که ایشانرا نگاه دارد جز از ما ؟ « لا يستطيعون نصر انفسهم » آن خدایان خود خویش را بکار نیابند ، « ولا هم منها يصحون <sup>(۴۳)</sup> » و نه از ما بایشان صحبت و نگاه داشت ویاری .  
 « بل متعنا هؤلاء و آباء هم » نه جز آنکه ما ایشان را درین جهان بر خوردار کردیم ، و پدران ایشانرا يك چند ، « حتى طال عليهم العمر » تا بودن درین جهان ورایشان دراز گشت ، « افلا يرون انا نأتي الارض » نمی بینید که فرمان ما بزمین می آید ، « لنقصها من اطرافها » کم می کنیم و میکاهیم از کرانه های آن [شهر و گروه گروه] ، « افهم الغالبون <sup>(۴۴)</sup> » کفره قریش ما را و خود کم توانند آورد .

« قل انما انذركم بالوحى » بگوی من به پیغام آسمان شمارا آگاه می کنم و می ترسانم ، « ولا يسمع الصم الدعاء » و کران باز خواندن نشنوند ، « اذا ما ينذرون <sup>(۴۵)</sup> » آنگاه که ایشان را ترسانند .

« ولئن مستهم نفحة من عذاب ربك » و اگر بایشان رسد زخمی از عذاب خداوند تو ، « ليقولن يا ويلنا » سخن این گویند که ای هلاک بر ما ، « انا كنا ظالمين <sup>(۴۶)</sup> » گناهکار بودیم و ستمکار بر خویشتن .

« ونضع الموازين القسط ليوم القيامة » و ترازوهای داد و راستی روز زستاخیز نهیم ، « فلا تظلم نفس شيئا » از هیچ کس هیچ چیز نکاهد از کردار او ، « وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها » اگر همه هم سنگ يك دانه خردل بود از کردار آریم آنرا بترازو ، « وكفى بنا حاسبين <sup>(۴۷)</sup> » و بسنده شمارندگان که مائیم کردار خلق را ذره ذره .

« ولقد آتينا موسى وهرون الفرقان » و دادیم موسی و هارون را نامه که در آن جد است میان راستی و کثری . « وضياء وذكر آ للمتقين » (۴۸) و روشنائی و یاد گاری پرهیز کارانرا ،

« الذين يخشون ربهم بالغيب » ایشانرا که خداوند خویش را می دانند نادیده و از وی میترسند ، « وهم من الساعة مشفقون » (۴۹) و از رستاخیز بر بیم می باشند ، « وهذا ذكر مبارك » و این قرآن سخنی است برکت بر وی پیوسته ، « انزلنا » فرو فرستادیم آنرا ، « فانتم له منكرون » (۵۰) شما بآن نا گرویده اید .

## النوبة الثانية

قوله: « وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد » ای- دوام البقاء فی الدنيا ، « افان مت فهم الخالدون » ای- فهم الخالدون ان مت ، این جواب مشرکان قریش است که هلاک پیغمبر بآرزو میخواستند میگفتند: « نترقب به ريب المنون » چشم نهاده ایم بآن که او بسیرد و باز رهیم از او ، رب العزة گفت تو بمیری نه ایشان خواهند بود که ایشان هم بمیرند . همانست که گفت: « انك ميت و انهم ميتون » . یعنی که در مرگ شماست نیست که بهمه کس خواهد رسید و هر کسی خواهد چشید ، اینست که گفت جل جلاله :

« كل نفس ذائقة الموت » ای - كل ذي جسد و روح سیدوق و یقاسی مرارة الموت ، در آفرینش کسی نیست که شربت مرگ نچشد هم فریشته مقرب و هم پیغمبر مرسل .

قضیت تحببنی فسرقوم حمقى بهم غفلة و نوم

كان يومی علی حتماً وليس للشامتین يوم

آن روز که « كل من علیها فان » از آسمان فرو آمد یعنی کد هر چه در زمین

خلقت مرگ برایشان روانست و فنا حاصل ایشان است ، فریشتگان آسمان طمع داشتند که چون اهل زمین را مخصوص کرد بفنا ، ایشانرا بقا باشد بردوام ، تا آیت آمد که : « کلّ شیء هالک الا وجهه » آنکه ایشان دل بر مرگ نهادند و دانستند که در آسمان و زمین هیچکس نیست از مخلوقان که بر عقبه مرگ گذرنکند ، و آن شربت قهر نچشد اگر در کل عالم کسی را از قهر مرگ خلاص بودی مصطفی عربی بودی که سید و سرور کاینات و نقطه دایره حادثات بود ، و بنزدیک الله تعالی عزیز و مکرم بود ، و با وی میگوید اِنَّكَ مُيْت . عائشه روایت میکند از مصطفی که گفت : « من اصیب منکم بمصیبة بعدی فلیتنز بمصیبتی بی » هر کرا بعد از من مصیبتی رسد بوفات عزیزی تاوفات من یاد کند و خود را بآن تعزیت و تسلیت دهد . از اینجا آغاز کنم قصه وفات مصطفی (ص) چنانکه نقله اخبار و حمله آثار روایت کردند باسناد درست از جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس که گفتند : که آن روز که جبرئیل امین پیک حضرت ، برید رحمت سوره النصر از آسمان عزت فرود آورد مصطفی گفت : یا جبرئیل نفسی قد نعتیت ای جبرئیل مارا از قهر مرگ خبر داده اند ما نا که هنگام رفتن نزدیک گشت و آفتاب عمر بسر دیوار رسید ، جبرئیل گفت : یا محمد « الآخرة خیر لك من الاولى و لسوف بعطیک ربك فترضی » آنکه رسول خدا بلال را فرمود تا ندا کرد گفت الصلوة جامعة . مهاجر و انصار جمله حاضر شدند در مسجد ، رسول خدا نماز بگزارد آنکه بر منبر شد و خطبه ای بلیغ خواندن گرفت چون کسی که وداع کند گفت : « یا ایها الناس ای نبی کنت لکم ؟ » چگونه پیغامبری بودم شما را ؟ وحی حق چگونه گزاردم و پیغام و نامه ملک چون رسانیدم ؟ یاران گفتند جزاک الله من نبی خیر اقلقد کنت لنا کالاب الرحیم و کالاخ الناصح المشفق ادیت رسالات الله و بلغتنا و حیه و دعوت الی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة . ای سید چه گوئیم بکدام زبان تو را ستائیم و ثناء تو بسزای تو کی توانیم ، تو مارا چون پدر مهربان

بودی و چون برادر مشفق نصیحت کردی ، مهجورانرا شفیع بودی مریدانرا دلیل  
بودی ، درویشانرا مونس بودی ، وحی پساك و رسالت حق بشرط و رمت گزاردی ،  
خلق را بدین اسلام و ملت درست خواندی . آنکه رسول خدا سو گند نهاد بر یاران  
که به یگانگی خدا و بحق من بر شما که هر کرا بر من قصاصی است برخیزد و همین  
ساعت از من قصاص خواهد پیش از قصاص قیامت ، و این سخن سه بار گفت آخر پیری  
بر خاست از میان قوم ، نام وی **عکاشه** پای بسر مردم در می نهاد تا نزدیک **مصطفی**  
رسید گفت یا رسول الله اگر نه آن بودی که سه بار سو گند دادی و درخواستی من  
بر نخاستمی ، پدر و مادر من فداء تو باد این سخن که خواهم گفت نه گفتمی ، وقتی من  
باتو در غزائی بودم والله مارا نصرت داد و فتح بر آمد ، چون باز گشتیم ناقه من پیش  
ناقه تو بر آمد من از ناقه فرو آمدم تا پای مبارك ترا بوسه دهم قضیب خود را بر آهیختی  
و بر پهلوی من زدی ، ندانم مرا بقصد زدی یا بقصد ناقه زدی و بر من آمد . رسول  
خدا گفت : **یا عکاشه اعینک بجلال الله ان یتعمدک رسول الله بالضرب** . آنکه بلال را  
فرمود تا بسر ای **فاطمه** رود و قضیب ممشوق بیارد ، بلال از مسجد بیرون شد دست  
بر سر نهاده و ندا میزند که اینک رسول خدای از نفس خویش قصاص میدهد ، آمد  
تا در حجرة **فاطمه** و در بزد و گفت ای دختر رسول خدا قضیب ممشوق بمن ده ،  
**فاطمه** گفت ، ای بلال پدر من قضیب از بهر چه میخواهد ؟ و امروز نه روز حج است  
و نه روز غزا . بلال گفت : **یا فاطمة ما اغفلک عما فیہ ابوک ان رسول الله یودع الدین و**  
**یفارق الدنیا و یعطى القصاص من نفسه** . ای فاطمه سخت غافل نشسته و از حال و کار پدر  
بی خبر مانده ای که دنیا را وداع میکند و ساز سفر آخرت میسازد ، و از نفس خود  
قصاص میدهد ، **فاطمه** گفت ای بلال کرا دل دهد که از رسول خدا قصاص خواهد؟  
ای بلال اگر ناچارست باری **حسن و حسین** را گوی تا حواله آن قصاص بسا خود  
گیرند ، و آن حکم بر ایشان برانند نه بر رسول خدا . بلال قضیب آورد و بدست  
رسول داد ، و رسول بدست **عکاشه** داد ، **ابوبکر و عمر** چون آن حال دیدند برخاستند

گریبان و سوزان گفتند : یا عکاشه هـا نحن بین یدیک فاققص منّا ولا تقتص من رسول الله . رسول خدا چون ایشانرا بر آن صفت دید گفت امض یا بابکروانت یا عمر فقد عرف الله مکانکما ومقامکما ، علی بن ابیطالب (ع) برخاست گفت یا عکاشه انا فی الحیوة بین یدی رسول الله ولا تطیب نفسی ان تضرب رسول الله فهذا ظهري وبطنی اقتص منی بیدک واجلدنی مائة ولا تقتص من رسول الله . رسول خدا اورا گفت یا علی اقعد ، فقد عرف الله مقامک و نیتک ، حسن و حسین بزاری پیش آمدند و خویشانرا بر عکاشه عرض کردند و گفتند یا عکاشه الیس تعلم اناسبطا رسول الله فאלقصاص منّا کالقصاص من رسول الله . همچنان رسول خدای ایشانرا دلخوشی داد و ساکن کرد و گفت : اقعدا یا قرّتی عینی لانسی الله لکما هذا المقام .

پس گفت ای عکاشه بزن اگر میزنی ، عکاشه گفت یا رسول الله آن روز که آن قضیب بر من آمد پهلوی من برهنه بود ، رسول جامه ازپهلوی باز گرفت چنانکه خورشیدشعاع و نور خود بر زمین افکند تا تلاءلؤ نور ازپهلوی رسول بر قوم افتاد یاران همه فریاد و غریودر گرفتند . عکاشه برجست و روی برپهلوی رسول مالید و میگفت فداک ابی و امی ، پدر و مادر من فدای تو باد چه جای آنست که من از تو قصاص خواهم و کرا خود دل دهد که از تو قصاص خواهد عکاشه را هزار جان بایستی که فدای این ساعت کردی ، رسول خدا گفت : اما ان تضرب و اما ان تغفو؟ فقال قد عفوت عنک رجاء ان یعفو الله عنی فی القيامة . فقال النبی (ص) : «من اراد ان ينظر الی رفیق فی الجنة فلینظر الی هذا الشيخ ، فقام المسلمون یقبلون ما بین عینی عکاشه و یقولون طوباک ثم طوباک نلت الدرجات العلی و مرافقة رسول الله . پس رسول خدا همان روز بیماری بوی در آمد هرّده روز بیمار بود . در بیماری بلال بانگ نماز گفت آنگه بدر حجره آمد گفت : السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله الصلوة یرحمک الله . رسول خدا آواز بلال شنید ، فاطمه (ع) گفت یا بلال ان رسول الله الیوم مشغول بنفسه . رسول خدای امروز بخود مشغول است ، بلال در مسجد شد چون اسفار صبح بیود گفت والله که من اقامت نگویم



و نماز نکنم تا از سید خود رسول خدای دستوری نخواهم، باز گشت و بر در بایستاد و ندا کرد و گفت: السّلام علیک یا رسول الله و رحمة الله الصّلوۃ یرحمک الله. رسول آواز بلال بشنید گفت: ادخل یا بلال انّ رسول الله الیوم مشغول بنفسه، مرّ ابابکر یصل بالنّاس. ای بلال بگو تا قوم نماز کنند و ابوبکر پیش رود بجای من، که من طاقت بیرون آمدن ندارم، بلال بیرون آمد دست بر سر نهاده و می گوید واغوثاه بالله، و الانقطاع رجائی، و الانقصاص ظهري، لیتنی لم تلدنّی امی واذ ولدتنّی لم اشهد من رسول الله هذا الیوم. پس گفت یا ابابکر رسول خدای فرمود تا تو بجای وی نماز بجماعت بگزاری و ابوبکر مردی رقیق دل بود چون پیش شد و مقام رسول دید از رسول خالی، بیفتاد و بیهوش گشت، یاران همه گریستن در گرفتند خروش وزاری عظیم در مسجد افتاد، آواز ایشان بسمع رسول رسید گفت این چه آشوب و شور و چه خروش وزاری است؟ گفتند صیحة المسلمین لفقدک یا رسول الله. پس رسول خدای علی را و ابن عباس را بخواند، و تکیه بر ایشان کرد تا بمسجد آمد و نماز جماعت بگزارد دو رکعت سبک، آنکه روی ملیح بایاران کرد و گفت: «معاشر المسلمین استودعکم الله انتم فی رجاء الله و امانه والله خلیفتی علیکم، معاشر المسلمین علیکم باتّقاء الله و حفظ طاعته من بعدی فانی مفارق الدنیا هذا اول بوم من الاخرة و آخر بوم من الدنیا».

پس رسول خدا بخانه باز شد و روز دوشنبه کار بروی سخت شد و کان صلی الله علیه و سلم و لدیوم الاثنين و بعث یوم الاثنين و قبض فی یوم الاثنين، و اوحی الله عز و جل الی ملک الموت ان اهبط الی حبیبی و صفیّی محمد. فی احسن صورة و ارفق به فی قبض روحه. ملک الموت از آسمان فرو آمد مانند اعرابی بر در حجره رسول بایستاد، پس گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرّسالة و مختلف الملائكة اُدخل؟ عایشه گفت یا فاطمة اجیبی الرّجل. مردی بردار است او را جواب ده و باز گردان، فاطمه گفت آجرك الله فی ممّشاک یا عبد الله انّ رسول الله مشغول بنفسه. یکبار دیگر همان ندا کرد و همان جواب شنید، سوم بار ندا کرد و گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرّسالة



ومختلف الملائكة أدخل فلا بد من الدخول؟ در آیم که ناچارست در آمدن، رسول خدا آواز ملك الموت بشنید گفت ای فاطمه کیست که بردراست؟ گفت یارسول الله مردی بردراست که دستوری در آمدن میخواهد و ما یکبار و دوبار او را جواب دادیم سوم بار آوازی داد که از آن موی بر اندام من برخاست و شانهام بلرزید، رسول خدا او را گفت ای فاطمه ای جان پدردانی کیست که بردراست؟ هذا هادم اللذات و مفرق الجماعات، هذا مرمل الأزواج و مؤتم الأولاد هذا مخرب الدور و عامر القبور، این شکننده کامهاست جدا کننده جمعهاست، قطع کننده پیوندها است، زنانرا بیوه کند طفلانرا یتیم کند خانه هارا خراب کند گور هارا آباد کند، دوستانرا از یکدیگر جدا کند این ملك الموت است.

آنکه گفت لدخل یرحمك الله یا ملك الموت. ملك الموت در آمد رسول خدا چون او را دید گفت: جئتني زائراً أم قابضاً؟ بزیارت آمدی یا بقبض روح؟ گفت جئت زائراً و قابضاً، هم بزیارت آمده‌ام و هم بقبض روح اگر دستوری دهی که الله تعالی مرا چنین فرمود که بحضرت تو آیم بدستوری تو آیم و قبض روح بدستوری تو کنم اگر دستوری دهی اگر نه باز گردم و بحضرت خداوند خویش باز شوم. رسول گفت: یا ملك الموت این خلفت حبیبی جبرئیل. آن دوست من را جبرئیل کجا گذاشتی گفت در آسمان دنیا و فریشتگان او را تعزیت می دهند، تادریں سخن بودند جبرئیل در آمد و بر بالین مصطفی بنشست. رسول (ص) گفت: یا جبرئیل هذا الرحیل من الدنيا فبشرنی بمالی عند الله. ای جبرئیل اینک طومار عمر ما در نوشتند و گوشوار مرگ در گوش بندگی ما کردند و سفر قیامت در پیش ما نهادند از لطف الهی و ذخایر غیبی ما را نشانی ده و در آن نشان ما را بشارتی ده تا بخوشدلی ما و دیعت غیبی بسپاریم. قال ابشرك يا حبيب الله اني ترکت ابواب السماء قد فتحت والملائكة قد قاموا صفوفاً بالتحية والريحان يحيون روحك يا محمد. گفت یا حبیب الله در های آسمان جمله

گشاده و مقربان صف صف ایستاده بانثار روح و ریحان و تحف رضوان و انتظار روح پاک تومی کشند، ای محمد فقال لوجه ربی الحمد فبشرنی یا جبرئیل . گفت حمد خداوند مرا که بامن این همه کرامت کرد و عطا داد نه ازین می پرسم ، مرا بشارت ده . گفت بشارت می دهم ترا بآن که درهای دوزخ استوار ببستند و درهای بهشت گشادند و فرادیس اعلی و جنات مأوی را بیاراستند و آذین بستند و جویهای آن مطرد گشت و درختان آن متدلی شد و حوران خویشان را بیاراستند قدوم روح ترا ای محمد . قال لوجه ربی الحمد فبشرنی یا جبرئیل . گفت ای جبرئیل خدایرا ثنا میگویم و سپاس داری میکنم بر نعمتهای ریزان و نواختههای بی کران، امانه ازین می پرسم ، مرا بشارت ده . گفت اول کسی که از خاک بر آید تو باشی و اول کسی که در حضرت عزت بند گانرا شفاعت کند تو باشی و اول کسی که شفاعت او قبول کنند و مرادش در کنار نهند تو باشی . قال لوجه ربی الحمد فبشرنی یا جبرئیل . گفت ای جبرئیل حمد خدا یرا بر نعمتهای وی نه ازین پرسم مرا بشارت ده . قال جبرئیل یا حبیبی عما تسئلنی ؟ گفت ای دوست مرا از چه می پرسی ؟ قال اسئلك عن غمی و همی فمن لقراء القرآن من بعدی، من لصوَّام شهر رمضان من بعدی، من لحجَّاج بیت الله الحرام من بعدی، من لامَّتی المصطفاه من بعدی . ای جبرئیل ترا از غم و اندوه خود می پرسم اندوه من همه برای امت است، مشتی درویشان و بیچارگان که در متابعت ما کمر وفاداری بر میان بستند حلقه بندگی شرع در گوش فرمان برداری کردند دین اسلام و ملت شریعت بیای داشتند و بجان و دل پذیرفتند و بدوستی ما و امید شفاعت ما روز بسر آوردند ، گوئی سرانجام کار ایشان بچه رسد و فردا بایشان چه کنند؟ جبرئیل گفتا، ابشریا حبیب الله فان الله عزوجل يقول قد حرّمت الجنة علی جمیع الانبیاء والامم حتی تدخلها انت و امتك یا محمد . قال الآن طابت نفسی ادن یا ملک الموت فانتہ الی ما امرت علی (ع) حاضر بود گفت: یا رسول الله ازما که زهره آن دلدرد که ترا شوید و بر تو کفن کند و بر تو نماز کند و ترا در خاک نهد مگر که تو

دستوری دهی و آنچه فرمودنی است فرمائی، مارا خبر کن که چون روح تو مقبوض شود که ترا شوید و در چه جامه ترا کفن کند و بر تو که نماز کند و که در قبر شود؟ گفت یا علی شستن تو و آب ریختن فضل بن عباس و جبرئیل سوم شما باشد، آنگه چون از غسل فارغ شوید مرا در سه جامه نو کفن کنید و حنوط بهشتی که جبرئیل از بهشت آورد بران پرا کنید آنگه چون فارغ شوید مرا در مسجد بر سریر نهید و شما همه از مسجد بیرون روید، فان اول من یصلی علی الرّب من فوق عرشه ثمّ جبرئیل ثمّ میکائیل ثمّ اسرافیل ثمّ الملائکة زمراً زمراً ثمّ ادخلوا فقوموا صفوفاً لا یتقدّم علی احد. فاطمه آن ساعت بر فراق پدر زار بگریست و گفت الیوم الفراق فمتی القاء؟ فقال لها یا بنیة تلقیننی یوم القیامة عند الحوض و انا سقی من یرد علی الحوض من امتی، قالت فان لم القک یا رسول الله؟ قال تلقیننی عند المیزان و انا اشفع لامتی، قالت فان لم القک یا رسول الله؟ قال تلقیننی عند الصراط و انا انادی ربّ سلم امتی من النار.

پس چون کار تمام شد و قبض روح پاک او کردند و وصیت او چنانکه فرموده بود بجای آوردند سریر در میان مسجد بنهادند خالی و خود بیرون رفتند. علی (ع) گفت: لقد سمعنا فی المسجد هممة ولم نر لهم شخصاً فسمعنا هاتفاً یهتف وهو یقول، ادخلوا رحمکم الله فصلّوا علی نبیکم فدخلنا و قمنا صفوفاً کما امرنا رسول الله فکبرنا بتکبیر جبرئیل و صلّینا علی رسول الله بصلوة جبرئیل، ما تقدّم منا احد علی رسول الله و دخل القبر ابو بکر الصّدیق و علی بن ابی طالب و ابن عباس و دفن رسول الله فلمّا انصرف الناس قالت فاطمة لعلی: یا ابا الحسن دفنتم رسول الله؟ قال نعم، قالت فاطمة کیف طابت انفسکم ان تحثوا التراب علی رسول الله اما کان فی صدورکم لرّسول الله الرحمة اما کان معکم الخیر؟ قال بلی یا فاطمة ولكن امر الله الذی لا مرد له، فجعلت تبکی و تندب و هی تقول یا ابتاه الآن انقطع عنا جبرئیل و کان یأتینا بالوحی من السماء. روى ابو الاشعث الصنعانی عن اوس بن اوس قال: قال

رسول الله (ص): « انّ من افضل ايامكم يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه قبض وفيه النفخة وفيه الصعقة، فاكثروا من الصلوة على فيه فان صلواتكم معروضة على قالوا يا رسول الله وكيف تعرض صلاتنا عليك وقد ارميت؟ قال الله عز وجل حرّم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء. قوله: «ارمت» اصله ارممت فادغمت احدى الميمين في التاء، يقال رم العظم اذا بلى، وارم الرجل اذا صارت عظامه بالية، قوله: «و نبلوكم» اي نختبركم، «بالشر والخير» اي - بالشدة والرخاء والصحة والسقم والغنى والفقر وبما تحبّون وما تكرهون، «فتنة» ابتلاء وامتحاناً لننظر كيف شكركم فيما تحبّون وصبركم فيما تكرهون، يعنى مادمتم احياء. معنى آنست كه تا زنده ايد شمارا مى آزمائيم گاه بيمارى و گاه تندرستى و گاه درویشى و گاه توانگرى، گاه بلا و شدت و گاه آسانى و راحت، گاهى بانشاط و شادى همه آن بينيد كه دل شما خواهد، گاهى باخروش و زارى همه آن بينيد كه شمارا كراحت آيد، اين همه بآن كنيم تا بنگریم كه از شما صابر بر بلا و شاكر بر عطا كيست. وانگه از همه پيرسيم، شاكر را بر شكر جزا دهيم و صابر را بر صبر، اينست كه الله تعالى گفت: «و الينا ترجعون» يعنى للحساب والثواب والعقاب. قرأ يعقوب وحده ترجعون بفتح التاء و كسر الجيم، وقرأ الباقر ترجعون بضم التاء و كسر الجيم.

«واذا رآك الذين كفروا ان يتخذونك الا هزواً» سبب نزول اين آيت آن بود كه ابو جهل و ابوسفيان در انجمن قریش نشسته بودند رسول خدا بايشان بر گذشت ابو جهل باستهزاء گفت بابوسفيان: انظر الى نبى بنى عبد مناف. درنگر باين پيغامبر بنى عبد مناف، بوسفيان گفت چه بود اگر پيغامبرى از بنى عبد مناف بود. رسول خداى سخن هر دو بشنيد، آنكه روى به ابو جهل كرد و گفت: ما اريك تنتهى حتى ينزل بك ما نزل بعمك الاولاد بن المغيرة، و بابوسفيان نگرست و گفت: انما قلت الذى قلته حمية. فانزل الله عز وجل «واذا رآك الذين كفروا ان يتخذونك الا هزواً» اي - ما يتخذونك الا بالاستهزاء، وقيل تقديره و اذا رأوك داعياً الى رفض آلهتهم

اتخذوك هزواً وقالوا : « اهذا الذى يذكركم آلهم » ای - يعيب آلهم . يقال فلان يذكركم الناس ، ای یغتایبهم و یذکرهم بالعیوب . و يقال فلان يذكركم الله ای - یصفه بالعظمة و یشی علیه ویوحده . « وهم بذکر الرحمن » ای - باسم الرحمن ، « هم کافرون » یعنی الذین قالوا ، وما الرحمن ، لانعرف الرحمن الا رحمن الیمامة مسیلمة ، و قيل ذکر الرحمن هاهنا القرآن والتوحید ، یعنی هم بالتوحید والقرآن کافرون . معنی آیت آنست که رب العزة گفت ای محمد چون تو ایشانرا گوئی که بتانرا میپرستید که ایشان سزای پرستش نیستند و خدائی را نشایند ، ایشان بایکدیگر گویند بر طریق استهزاء ، اینست که عیب بتان ما میکند و ایشانرا بزبان می آرد و می گوید ایشانرا سزاواری الهیت نیست ، تا ما را از پرستش ایشان باز دارد . آنکه رب العزة گفت : « وهم بذکر الرحمن هم کافرون » این بر سبیل تعجب گفت و تنبیه بر جهل ایشان ، یعنی که بر رسول ما انکار کردند که عیب بتان گفت و ایشانرا از آنان منع کرد ، و آنکه خود بنام رحمن و سخن وی کافر میشوند ، و رسول را بر عبادت الله تعالی عیب می کنند ، این غایت جهل و حماقت است .

قوله : « خلق الانسان من عجل » هذا من الامثال ، که . ۱ . تقول خلق فلان من الغضب ، و عجن فلان من الجود ، و قطع فلان من القمر . و اما اراد بهذا استعجال الکفار بالعذاب ، و هو قولهم : « ائتنا بما تعدنا » - « عجل لنا قطنا » - « امطر علينا حجارة من السماء » و كذلك استعجل طائفة من المؤمنين بالعذاب للکفار ، فقال للطائفتين : « خلق الانسان من عجل » یعنی خلق الانسان عجولاً . كما قال فی سورة بنی اسرائیل : « وکان الانسان عجولاً » ، و قيل المراد به آدم ، (ع) قال مجاهد : لما خلق الله آدم فی آخر ما خلق عند آخر النهار فصار الروح فی لسانه و عینیه ، رأى الشمس قاربت الغروب ، فقال : یارب عجل تمام خلقی قبل ان تغیب الشمس ، فقیل له خلق الانسان من عجل . و قال سعید بن جبیر : لما دخل الروح فی رأس آدم و عینیه نظر الی ثمار الجنة فلما دخل فی جوفه اشتهی الطعام فوثب قبل ان تبلغ الروح الی رجلیه عجلان



الى ثمار الجنة فذلك قوله : «خلق الانسان من عجل» وقيل معناه خلق الانسان بسرعة، وتعجيل على غير ترتيب ، خلق سائر الادميين من النطفة والعلقة والمضغة وغيرها، وقيل العجل الطين بلغة الحمير ، يعنى خلق الانسان من طين قوله : «سأريكم آياتي» يعنى ماتوعدون به من العذاب ، «فلا تستعجلون» اين درشان النضر بن الحارث فرو آمد كه عذاب بتعجيل ميخواست باستهزاء مى گفته ، اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء اوائتنا بعذاب اليم. وهمچنين جماعتى مؤمنان كه عذاب كافران بتعجيل ميخواستند ، رب العزة گفت مرا مشتابانيد بعذاب فرو گشادن برايشان كه ما بوقت خویش مواعيد خویش بشما نمائيم ، پس آن بود كه روز بدرايشانرا هلاك كرد ، و گفته اند كه استعجال قيامت ميكردند مى گفتند : «متى هذا الوعد ان كنتم صادقين» رب العالمين گفت بجواب ايشان : «لويعلم الذين كفروا» جواب لومحذوفست يعنى لو علموا ما استعجلوا ولا قالوا متى هذا الوعد ، وقيل لو علموا لما اقاموا على كفرهم و لساوعوا الى الايمان .

«حين لا يكفون عن وجوههم النار» اى- حين تلفح وجوههم النار فلا يدفعونها عن وجوههم ، «ولا عن ظهورهم» يعنى السياط ، «ولا هم ينصرون» اى - ولا هم يمنعون من عذاب الله . وقيل معناه ليت الذين كفروا يعلمون حين لا يكفون. كاشك بدانند كافران حال خویش در آن هنگام كه باز نمى توانند برد از رويهاى خویش آتش ، و نه از پس پشتهاى خویش چنانكه جاى ديگر گفت : «وتغشى وجوههم النار. لواءة للبشر» .

قوله : «بل تأتيهم» اى - الساعة ، «بغثة» اى - فجأة، وقيل تأتيهم العقوبة بغثة على غرة منهم . «فتبهتهم» فتحيرهم ، «فلا يستطيعون ردها» اى - لا يقدرّون على دفعها ، «ولا هم ينظرون» يمهلون .

«ولقد استهزى برسلك من قبلك» يعزى بهذا نيئه ، «فحاق بالذين سخروا



منهم ما كانوا به يستهزؤن « ای - فحل بهم جزاء استهزائهم، وعاد عليهم ما ارادوا بالرسل. باین آیت پیغامبر را تسلی میدهد میگوید، این کفره قریش با تو همان می کنند که کافران پیش با پیغامبران کردند، ای محمد تودل بتنگ میار وضجر مشو از ایذا واستهزاء ایشان که ما همچنان که پیشینیان ترا جزاء استهزاء بدادیم ایشانرا هم جزاء خود بدهیم، کافران پیش را آن بد که پیغامبرانرا خواستند خود فراسرایشان نشست، اینانرا هم آن بد که بتو میخواهند فراسرایشان نشیند. « قل من يكلؤكم » قل لهم يا محمد من يحفظكم، « باللیل » اذانتم، « وبالنهار » اذا تصرفتم، « من الرحمن » ای - من بأس الرحمن، ومن عذابه، و قيل من امره هذا كقوله: « فمن ينصرنی من الله ان عصيته، وقيل هذا استفهام معناه النفی، ای - لا كالی لكم من عذابه ان اتاكم ليلا او نهاراً، نقول كلاه كلاة ای - حفظه. « بل هم عن ذكر ربهم » ای - عن علم قدرته عليهم معرضين و قيل عن مواعظ ربهم « معرضون » لا يلتفتون اليها، وقيل عن القرآن معرضون لا يتدبرونه.

« ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا » معناه ام لهم آلهة تجعلهم في منعة وعز من ان ينالهم مكروه وعذاب من جهتنا، وقال ابن عباس: فيه تقديم وتأخير، والمعنى ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم، ثم وصف الآلهة بالضعف، فقال: « لا يستطيعون نصر انفسهم » ای - لا يستطيعون دفع ذباب عنها فكيف يرجون نصرها، « ولا هم منا يصحبون » قيل الكناية للآلهة ای - ولا يصحبها الله معونة على النصر، وقيل الكناية للكفار، یعنی ولا الكفار منا يجارون ای - يحفظون، من قولهم صحبتك الله ای - حفظك ونصرك.

« بل متعنا هؤلاء وآباءهم حتى طال عليهم العمر » ای - ليس لهم آلهة يرجون نصرها بل وسعنا عليهم ما يعيشون به وعلى آبائهم من قبلهم و طولنا اعمارهم فغرهم ذلك وتركوا تدبر آياتنا فصاروا كفاراً. معنی آیت آنست که این کافران که بتانرا می پرستند ایشانرا از آن بتان عزى و نصرتیست و بازداشتی از عذاب، تا ایشانرا بطمع آن نصرت و معوت پرستند، آن بتان از ضعیفی چنانند که يك مگس از خود

دفع نتوانند کرد، و خود را بکار نیابند دیگران را چون بکار آیند و نصرت کنند. آنکه گفت نه که ایشانرا امید نصرت و منعت بتان نیست لکن ما ایشانرا و پدران ایشانرا در دنیا بر خوزداری و نعمت و عمر دراز دادیم، تا بدان غره شدند و دلهاشان در تنعم سخت گشت تا در آیات و سخنان ما تفکر نکردند و در دلایل وحدانیت و قدرت ما نظر نکردند و کافر شدند. وفي الخبر الصحيح: «ما احدا صبر على اذى يسمعه من الله يدعون له الولد ثم يعافيه ويرزقه». .

« افلا يرون انا نأتى الارض ننقصها من اطرافها » نفتحها لمحمد و يخرجها من ايدي المشركين. ويزيدها في ارض المسلمين، وقيل «ننقصها من اطرافها» نemit الواحد بعد الواحد والقرن بعد القرن. قال ابن عباس: نقصانها موت العلماء والفقهاء وخيار الناس لان عمارة الارض بحيوة العلماء والخيار، والمعنى اذا لم يبق الخيار والعلماء لم يبق، الاشرار والكفار. وقيل نقصانها جور ولاتها، وقيل نقصانها ذهاب البركة عن ثمارها و نباتها. « افهم الغالبون » ام محمد واصحابه، والمعنى ليس ذلك كما يظنه المشركون بل حزبنا هم الغالبون .

« قل انما انذركم بالوحي » ای - انذركم عذاب الله بامرہ و بما اوحى الى . « ولا يسمع الصم الدعاء » قرأ ابن عامر وحده ولا تسمع الصم بالتاء و ضمها و كسر الميم من تسمع و نصب الصم والوجه انه على مخاطبة النبي حملا على ما قبله و هو خطاب له ، وذلك قوله . « قل انما انذركم بالوحي » ای - اذك لا تقدر على اسماع الصم، والمراد انهم معاندون فاذا اسمعتهم لم يعلموا بما سمعوا كانوا صم لم يسمعوا ، وقرأ الباقون يسمع بالتاء مفتوحة، الصم رفعا، والوجه انه على الذم والتوبيخ بترك استماع ما يجب عليهم استماعه، فكأنهم صم لا يسمعون. وارتفاع الصم بانه فاعل وتذكير الفعل من اجل تقدمه، ويكون التانيث غير حقيقي. دعا اينجانداست چنانكه در سورة الملائكة گفت: « ان تدعوههم لا يسمعوا دعاءكم » يعنى ان تنادوهم لا يسمعوا نداءكم .

همانست که گفت : « یوم بدعوکم فیستجیبون بحمدہ » ای - ینادیکم جبرئیل .  
جای دیگر گفت : « یوم یدع الداعی » ای - ینادی المنادی . « اذا ماینذرون »  
ای - یخوفون .

« و لئن مستهم نفحة » ای - ضربة « من عذاب ربك » من قولهم نفحت الدابة  
اذا رمحت، وقيل النفحة الدفعة اليسيرة من الشيء، من قولهم نفح فلان لفلان، اذا اعطاه  
قدراً يسيراً من المال، وقيل النفحة الزمهرير، و معنى الآية لو عاینوا ادنی عذاب من الله  
دلوا وخضعوا ودعوا بالویل علی انفسهم مقرّین بانهم كانوا « ظالمین » .

قوله: « ونضع الموازين القسط » هذا الوضع يراد به النصب. يقالك وضع صاحب الديوان  
الميزان، اذا اخذ في اخذ الخراج والمراد بالموازين الميزان كقوله : « يا ايها الرسل »  
والمراد به النبي (ص) وحده، والعرب تذكر الجمع وتريد به الواحد، كما قال الاعشى :

ووجه نقى اللون صاف يزينه مع الجيد لبات لها و معاصم

اراد بذلك لبة ومعصماً. قال الزّجاج : القسط ، العدل ، وهو مصدر يوصف  
به الواحد والجمع ، يقال ميزان قسط ، ای - ذات قسط ، وموازين قسط ، ای ذوات  
قسط . « لیوم القيامة » ای - لاهل يوم القيامة ، وقيل فی يوم القيامة ، وقيل لجزاء  
يوم القيامة، وفي الخبر الميزان له لسان وكفتان، توزن به صحايف الحسنات والسيئات  
فيثقل ويخيف على قدر الطاعات و المعاصي . وعن ابن عباس قال : ينصب الميزان  
فيكون العمود منه كما بين المشرق والمغرب. وكفّته اند: كطباق الدنيا جميعاً في طولها  
وعرضها، فاحدى كفتيه من نور وهى الكفة التى توزن بها الحسنات وموضعها عن يمين  
العرش، والكفة الاخرى من الظلمة وهى الكفة التى توزن بها السيئات و موضعها عن  
يسار العرش. « فلا تظلم نفس شيئاً » ای - لا ينقص من ثواب حسناته ولا يزداد على سيئاته.  
« وان كان مثقال حبة » قراءت اهل مدينه مثقال حبة برفع لام است و باين  
قراءت كان بمعنى وقع است، يعنى وان وقع وحصل للعبء مثقال حبة « من خردل »  
می گوید از کردار هیچ چیز نكاهند و اگر آن چیز هم سنگ یکدانه خردل

بود، و اگر بنصب خوانی بر قراءت باقی، تقدیر آنست که، وان کان العمل مثقال  
 حبة من خردل زیرا که کان برین قراءت ناقص بود و محتاج اسم و خبر باشد مثقال  
 که منصوب است خبر کان است و اسم دروی مضمر، و اگر این سخن مستأنف نهی، رواست  
 گوئی: و ان کان مثقال حبة من خردل. «اتینا بها» یعنی و اگر هم سنگ يك دانه  
 خردل بود از کردار او بتر از و آریم آنرا و ویرا بدان پاداش دهیم، «و کفی بنا حاسبین»  
 ای - محصلین و قیل عالمین حافظین لان من حسب شیئاً علمه و حفظه، قیل دخلت  
 الباء لان معناه معنی الامر، کانه قال اکتفوا بالله محاسباً، و انتصابه علی التمییز. روی  
 ان رسول الله (ص) صلی صلوٰۃ الصبح يوماً فقرأ فیها هذه السورة فلما بلغ قوله «و کفی  
 بنا حاسبین» اخذته سعة فر کع.

«ولقد آتینا موسی و هرون الفرقان» یعنی الکتاب المفرق بین الحق الباطل  
 و هو التوریه، و قال ابن زید الفرقان، النصر علی الاعداء. کما قال: «وما انزلنا علی  
 عبدنا يوم الفرقان» یعنی يوم بدر. و لانه قال: «وضیاء» ادخل الواو فیہ ای - آتینا  
 موسی و هرون النصر والضياء، و هو التوریه، و من قال المراد بالفرقان التوریه،  
 قال الواو فی قوله «وضیاء» زائدة معجمة، معناه آتینا هما التوریه ضیاء، و قیل هو  
 صفة اخرى للتوریه، مثل قوله فی سورة المائدة فی صفة الانجیل: «فیه هدی و نور  
 و ذکر للمتعین» خص المؤمنین بالذكر لانهم هم المنتفعون به و المتبعون  
 له، ثم فسر فقال: «الذین یخشون ربهم بالغیب» ای یخافونه و لم یروه بعد،  
 و قیل یخشون ربهم ای - یطیعونه فی خلواتهم مستترین عن اعین الخلق. «و هم  
 من الساعة» ای - من القيامة. «مشفقون» خائفون. «و هذا» یعنی القرآن «ذکر  
 مبارك» کثیر الخیر دائم النفع یتبرک به و یطلب منه الخیر، «انزلناه» علی محمد  
 «افانتم» یا اهل مکّه، «له منکرون» جاحدون؟ و هذا استفهام توبيخ و تعییر.

## النوبة الثالثة

قوله : « وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افا ان مت فهم الخالدون كل نفس ذائقة الموت » آنرا که در دلیک نقطه صدق پیدا گردد حقیقت عشق مرگ سر از جان وی برزند زیرا که وعده لقا آنجاست ، آن چه جانی بود که وعده لقا فراموش کند یا چه دلی بود که ارتیا حی که جز بمشاهده حق نتواند بود جائی دیگر طلب کند ، لاراحة للمؤمن دون لقاء ربه . ای درویش هیچ دولت عزیزتر از مرگ نیست ، دین دارانرا تاج کبریا و کرامت بدروازه مرگ برسر نهند بر خورداران شریعت توقیع دولت بدر مرگ خواهند یافت ، مرگ حرم لاله الا الله است ، مرگ آستانه دارالملک قیامت است ، وممر زوار حق است ، مرگ مرکز عزّ عارفانست ؛ ومظنه ارواح مقربان ، مرگ طلیعه عنایت از لست ومقدمه رعایت ابد ، در دوعالم هیچکس را آن راحت نیست که مرد موحد در لحد با احد ، علم اسلام و کوس ایمان بقیامت باخود بخاک برد ، تا با علم اسلام و کوس ایمان بقیامت در آید ، چنانکه پادشاهان بشهر خویش در آیند .

داود طائی از کبار فقها بود در علم ظاهر ، و در صدق چنان بود که آن شب که از دنیا بیرون شد از بطنان آسمان ندا آمد که یا اهل الارض انّ داود الطائی قدم علی ربه ، وهو عنده راض . مریدی از آن وی میگوید داود را دیدم در حال نزع در خانه خراب در شدت گرما برخاک افتاده ونیم خشتی در زیر سر نهاده و قرآن میخواند . گفتم یا داود لو خرجت الی الصحراء ماذا کان . چه بود اگر این ساعت با خود رفقی کنی و وبصحرا بیرون شوی تا این گرما در تو اثر کمتر کند گفت : یا فلان اتی لاشتهیه و لکن استحیی من ربی ، ان انقل قدمی الی مافیه راحة نفسی . هرگز این نفس

مرا بر من دست نبوده است درین حال اولیتر که نباشد، وهم در آن حال بر آن خاک کالبد خالی کرد رحمه الله. قال الجنید کلّ من کانت حیوته برّقه فانه ینقل من حیوة الطبع الی حیوة الاصل و هو الحیوة علی الحقیقة. قال الله تعالی: «فلنحییته حیوة طیّبة».

قوله: «خلق الانسان من عجل» عجله دیگرست و مسارعه دیگر، عجله ناپسندیده است و نکوهیده و در آن نهی آمده که: «فلا تستعجلون». و مسارعه پسندیده است و ستوده و بدان امر آمده که: «سارعوا». عجله استقبال کاری است نه بوقت خویش و مسارعه شتافتن است بکاری فرموده باوّل وقت خویش، عجله نتیجه و سواس شیطان است و مسارعه قضیه توفیقست و تعظیم فرمان، از عجله ندامت آید و شور دل، و از مسارعه سکینه پیوندد بجان و دل. هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین: حق جلّ جلاله آرامی فرو فرستد بر دل مؤمنان تا اورا بشناسند نادر یافته و دوست دارند نادیده، از کار خود با کار وی پرداخته و از یاد خود با یاد وی آمده و از مهر خود با مهر وی شده، همه یادها جز باد وی همه سهواست. همه مرادها جز مراد وی همه لهو است، همه مهرها جز مهر وی همه لغو است.

«قل من یکلؤکم باللیل والنهار» ارباب طریقت و اهل معرفت بر زبان اشارت در معنی این آیت گفته اند: من یأخذکم عن تصاریف القدرة و من یحجبکم عن سوابق القضية و من یمنعکم من تنفیذ ما قدره و اجراء ما قضاه فساثر یسیر بانوار رحمته و آخر یسیر بنیران سخطه، برداشتن تهمت از سوابق قسمت در دین رکنی عظیمست تکیه بر تقدیر حق و اعراض از تدبیر خود صراط مستقیمست، بگذاشتن اختیار بصدق افتقار نقطه پیرگار طریقتست، خویش را باو سپردن و دست اعتماد بضمایم وی زدن مدار اسرار حقیقت است، دارو گیر و نواخت و سیاست و تاج و تاراج همه بدست اوست و بحکم اوست، یکی را در صدر عزّت بنعت رفعت می نشاند، یکی را در صف نعال در عین مذلت می دارد، یکی را بر بساط لطف می نشاند، یکی را در زیر سیاط



قهر می آورد، آدم خاکی را از خاک مذلت بر می کشد و بحکم افضال بر هامة همت می نهد، ابلیس مهجور را از عالم علوی در می کشد و بر سر چهارسوی ارادت بی علت از عقابین عقوبت می آویزد، قومی را میگوید: «فاستبشروا بیسبعکم» قومی را میگوید: «قل موتوا بغيظکم». موسی عمران چون بطلب آتش می شد شبانی بود با کلیم، چون باز آمد پیغامبری بود کلیم، بلعام باعور که با آن کوهبر می شد ولّی بود بحکم صورت، چون باز آمد سگی بود بحکم صفت، او جلّ جلاله اسرار ربوبیت خود جائی آشکارا کند که عنقاء عقول آنجا پروهم نزنند، ترازوی عدل درید اوست و حکم عدل اوست.

«ونضع الموازين القسط لیوم القيمة» حکم کرد بر آن که خواست بآنچه خواست، حکمی بی مثل و قضائی بی جور که همه اعزّه طریقت را از خوف این مقام زهره ها آب گشت، وجگرها خون شد و دلها بسوخت از نهب این حکم که: «انّ الرّجل لیعمل بعمل اهل الجنّة وهو عندالله من اهل النار، وانّ الرّجل لیعمل بعمل اهل النار وهو عندالله من اهل الجنّة» سابقه ای رانده چنانکه خود دانسته، عاقبتی نهاده چنانکه خود خواسته: قوم طلبوه فخذلهم، وقوم هربوا منه فادرکهم، قومی شب و روز در ریاضت و مجاهدت گذاشته: والطلب برد والطریق سدّ، در گوش ایشان فرو خوانده. قومی در بتکده معتکف گشته لات و هیل را مسجود خود کرده و نداء عزّت پیاپی شده که انالکم شئتم ام ایتم وانتم لی شئتم ام ایتم

ای جوانمرد اگر مددی از غیب بنام تو فرستاده اند و نظری از نظرهای لطف بتو رسیده غازی آن رومی را چنان اسیر نبرد که آن نظر ترا برد، لکن می دان که بهیچ علت فرو نیاید و در هیچ سبب نیاویزد، نظر عزّت چون در آمد بیک لحظه از گبری صاحب صدری کند، و از راهزنی راهروی سازد «ونضع الموازين القسط لیوم القيمة». بدان که آدمیان دو گروهند مؤمنانند و کافران، فردای قیامت که عالمیان را حشر کنند چنانکه ربّ العزّه گفت: «وحشرناهم فلم نغادر منهم

احداً « کافرانرا یکسر بدوزخ برند و اعمال ایشان در ترازو نهند که اعمال ایشان هباءً منثور بود ، و هباءً منثور در تحت وزن نیاید ، فذلك قوله : « فلانقیم لهم يوم القيامة وزنا » اما مؤمنان ، هم مطیعانرا و هم عاصیانرا در مقام ترازو بدارند قومی را حسنات بر سیئات افزون آید ایشانرا ببهشت فرستند و قومی را سیئات بر حسنات افزون آید ایشانرا بدوزخ فرستند چنانکه گفت : « والوزن يومئذ الحق » الی قوله : « بآیاتنا یظلمون » ، و قومی را حسنات و سیئات در ترازو برابر آید از ایشان کس باشد که در دین برادری دارد که در دنیا با یکدیگر صحبت و در دین موافقت داشتند ربّ العزّه آن برادر را بر گمارد تا از حسنات خویش چیزی بوی بخشد چندانکه کفه حسنات وی بر سیئات راجح شود و باین سبب الله تعالی او را ببهشت رساند و کس باشد که در دنیا در میانه شب وقتی بیدار بود و مصطفی را علیه الصلوة والسلام درود داده چنانکه الله تعالی از وی دانست و دیگر هیچکس از وی آن حال ندانست و از آن خلوت وی خبر نداشت ، ربّ العزّه آن درود وی برداشت و در خزینه غیب بنهاد تا روز قیامت آن ساعت که او را حاجت بود از غیب آن صحیفه در آید و کفه حسنات بدان راجح آید ، ربّ العزّه گوید عبدی این امانت تو بود بنزدیک من بوقت حاجت با تو رسانیدم ، فادخل الجنة سالماً . و از ایشان کس باشد که نه آن برادر دارد که بوی طاعت بخشد ، و نه او را و دیعت بنزدیک الله تعالی بود ، او را در آن مقام سیاست و هیبت رستاخیز بدارند تا بیم و ترس و اندوه وی بغایت رسد آن بیم و ترس و اندوه کفاره لختی گناهان وی شود ، آن کفه سیئات وی بآن کفاره سبک گردد و کفه حسنات راجح شود فرمان آید که در بهشت شو که کفه حسنات راجح گشت و بحکم ازلی و عنایت سرمدی کار تو سره شد زبان حال وی این ساعت این گوید ، من چه دانستم که آروز برید و صالست و زیر ابرجود نومیدی محالست ، من چه دانستم که آن مهربان چنان بر دبارست که که لطف و مهربانی او بگناهکار بی شمارست .

## ۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « و لقد آتينا ابراهيم رشده من قبل » و دادیم ابراهیم را راه شناسی او و بهی دانستن از پیش ، « و کنا به عالمین <sup>(۵۱)</sup> » و دانستیم ما که کی باید داد او را آن .

« اذ قال لایه و قومه » پدر خویش را گفت و قوم خویش را « ماهذه التماثيل » این چه تندیسهاست ، « التي انتم لها عاكفون <sup>(۵۲)</sup> » که شما آن را پرستگار کنید ؟

« قالوا وجرنا آباءنا لها عابدين <sup>(۵۳)</sup> » گفتند پدران خویش را پرستگاران آن یافتیم .

« قال لقد كنتم انتم و آباؤکم » گفت تا بودید شما و پدران شما همه ، « فی ضلال مبين <sup>(۵۴)</sup> » در گمراهی آشکارا بودید .

« قالوا اجئنا بالحق ام انت من الالعبين <sup>(۵۵)</sup> » گفتند این راستست که بما آوردی یا تو از بازیگرانی .

« قال بل ربکم رب السموات و الارض » گفت [بازی نیست] که خداوند شما خداوند آسمان و زمینست ، « الذی فطرهن » او که بتان شمارا او آفرید ، « وانا علی ذلکم من الشاهدين <sup>(۵۶)</sup> » و من بر آن شمارا از گواهی دهانم .

« و قال لا کیدن اصنامکم » و بخدای که من سازی سازم برین بتان شما ، « بعد ان تولوا مدبرین <sup>(۵۷)</sup> » پس هنگامی که شما شوید پشت برایشان .

« فجعلهم جذاذآ » آن بتان ایشان را ریزه ریزه کرد ، « الاکبیر آلهم » مگر آن بزرگتر بتی که ایشانرا بود ، « لعلهم الیه یرجعون <sup>(۵۸)</sup> » مگر [چون

خواری و ناتوانی بتان بینند [ با ابراهیم گروند .

« قالوا من فعل هذا بالهتنا » گفتند این با خدایان ما که کرد ، « انه لمن الظالمين » (۵۹) که اواز ستمکارانست .

« قالوا سمعنا فتى ید کرهم » گفتند میشنیدیم از جوانی که ایشانرا بدمیگفت ،  
« یقال له ابرهیم » (۶۰) « ابراهیم گویند او را .

« قالوا فأتوا به علی اعین الناس » گفتند او را بر دیدار چشم-ای  
مردمان آرید و باز نمائید ، « لعلهم یشهدون » (۶۱) « تا گواهی دهند ، [ که اینست  
که آن بدها میگفت ] .

« قالوا انت فعلت هذا بالهتنا یا ابرهیم » (۶۲) گفتند این تو کردی  
بخداوندان ما ای ابراهیم ؟

« قال بل فعله کبیرهم هذا » گفت این بزرگ ایشان کرد آنک ، « فسلوهم  
ان کانوا ینطقون » (۶۳) « پرسید از ایشان اگر سخن گویند .

« فرجهوا الی انفسهم » بایکدیگر گشتند . « فقالوا انکم انتم الظالمون » (۶۴)  
و یکدیگر را گفتند [ راست میگوید ابراهیم ] شما ئید که ستمکارید [ و پرستش  
جای ناسزا می نهید ] .

« ثم نکسوا علی رؤسهم » پس بر گرداند دایشانرا و بر سر افکندند (۱) ، « لقد  
علامت ما هؤلاء ینطقون » (۶۵) « ابراهیم را گفتند دانسته ای تو که بتان آن نیستند  
که سخن گویند .

« قال افتعبدون من دون الله » ابراهیم گفت می پرستید جز از الله تعالی ،  
« ما لاینفعکم شیئاً ولا یضرکم » (۶۶) « چیزی که سود ندارد و بکار نیاید شمارا هیچ  
[ اگر پرستید آنرا ] و گزندی نکند شمارا [ اگر پرستید ] .

« اف لکم ولما تعبدون من دون الله » اف شمارا و آنرا که می پرستید جز

از الله تعالی ، « افلا تعقلون (۶۷) » که خواری و ناتوانی ایشان بدیدند ناسزائی ایشان در نمی یابند .

« قالوا حرّ قوه » گفتند بآتش بسوزید ابراهیم را ، « و انصروا آلهتکم » و خدایان خویش را بکار آید و یاری دهید ، « ان کنتم فاعلین (۶۸) » اگر هیچیز خواهید کرد .

« قلنا یا نار » گفتیم ای آتش ، « کونی بردآ و سلاماً علی ابرهیم (۶۹) » سرد گرد و سلامت (۱) بر ابراهیم .

« و ارادوا به کیدآ » و سازی خواستند بر ابراهیم را ، « فجعلناهم الاخرین (۷۰) » و ما [ ساز خویش ] ایشانرا زیان کارتر و نومیدتر همه زیان کاران و نومیدان کردیم .  
« و نَجِّیناه و لوطاً » رهانیدیم ابراهیم و لوط را ، « الی الارض الّتی بارکنا فیها للعالمین (۷۱) » و بردیم ایشانرا بآن زمین که برکت کردیم در آن جهانیانرا .  
« و وهبنا له اسحق » و ابراهیم را اسحق بخشیدیم ، « و یعقوب نافلة » و یعقوب بافزونی ، « و کلاً جعلنا صالحین (۷۲) » و همه را نیکان کردیم .

« و جعلناهم ائمة » و ایشانرا پیشوایان کردیم ، « یهدون بامرنا » تساراه می نمودند خلق را بفرمان و پیغام ما ، « و اوحینا الیهم فعل الخیرات » و فرمان دادیم و پیغام بایشان نیکبها کردن ، « و اقام الصلوة » و نمازپای داشتن « و ایتاء الزکوة » و زکوة دادن ، « و کانوا لنا عابدين (۷۳) » و ما را پرستگاران بودند .

« و لوطاً آتیناه حکماً و علماً » و دادیم لوط را راست دانی و باریک دانی و دانش ، « و نَجِّیناه من القرية » و برهانیدیم او را از آن شهر ، « الّتی کانت تعمل الخبائث » که مردمان آن بدها میکردند ، « انهم کانوا قوم سوء » که ایشان گروهی بد بودند ، « فاسقین (۷۴) » از فرمان برداری بیرون .

« و ادخلناه فی رحمتنا » و او را در آوردیم در بخشایش خویش ، « انه من الصالحین (۷۵) » که او از نیکان بود .

«و نوحاً اذ نادى من قبل» و یاد کن نوح را کہ آواز داد پیش از ابراهیم ،  
 «فاستجبنا له» پاسخ کردیم اورا ، «فنجیناه و اهلہ من الکرب العظیم» (۷۶)  
 برہانیدیم اورا و کسان اورا از آن اندوہ بزرگ .  
 «و نصرناہ من القوم الذین کذبوا بآیاتنا» و یاری دادیم اورا بر آن قوم  
 کہ دروغ می شمر دند سخنان مارا ، «انہم کانوا قوم سوء» ایشان قومى بد بودند ،  
 «فاغرقناہم اجمعین» (۷۷) «بآب بکشتیم ایشانرا ہمہ .

## النوبة الثانية

قوله: «ولقد آتينا ابراهيم رشده من قبل» حسن گفت رشد اینجا نبوتست و من  
 قبل یعنی من قبل موسی و ہرون . معنی آنست کہ ابراهیم را نبوت دادیم پیش از  
 موسی و ہرون ، و گفته اند رشد توفیق خیرست و راست راہی بشناختن ، و صلاح  
 دین خود بدانستن ، و من قبل یعنی فی صغره قبل البلوغ . می گوید اورا توفیق دادیم  
 تا راست راہی یافت و بہی کار خویش بدانست از کودکی پیش از بلوغ ، آنکہ کہ  
 از سرب بیرون آمد و گفت : «اتى و جہت و جہی» الایہ ... همچنانکہ یحیی زکریا  
 را گفت : «و آتیناہ الحکم صبیّا» و قیل معناه کتبت لہ السعادة من قبل ان خلق .  
 «و کتبا بہ عالمین» ائہ اهل للهدایة و النبوة و هو نظیر قوله : و لقد اخترناہم علی  
 علی العالمین «و قوله : «اللہ اعلم حیث یجعل رسالاتہ» .

«اذ قال لایہ» معناه آتینا ابراهیم رشده اذ قال لایہ ، «و قومہ ماہذہ التماثل  
 الّتی انتم لہا عاکفون» یقال اسم ایہ آزر و قیل آزری ، و ذکر النسّابون  
 انّ لہ اسماً آخر و هو التارخ بن ناخور بن ارغو بن فالغ بن ارفخشد بن سام بن نوح .  
 و التماثل جمع تماثل و ہوشی ، یعمل مشبہتا بغيرہ فی الشکل . و العکوف اطالة الاقامة ، و  
 یقال کسّانت تماثل علی صور السباع و الطیور و الانسان ، و قیل علی صور ہیا کل



الکواکب یعبدون الله بوساطة العبادۃ للکواکب ، ثم اعتقدوا انها فی انفسها آلهة .  
 « قالوا وجدنا » اسلافنا ، « عابدين » . لها فاعتقدنا بهم . این اشارتست بعجز  
 ایشان از اقامت بیئت و اظهار حجت بر عبادت بتان ، چون از حجت و بیئت درماندند  
 دست در تقلید زدند ، در ضمن آیت ذم تقلید و اهل تقلیدست .  
 « قال لقد كنتم انتم و آباؤكم فی ضلال مبين » هذا کون الحال . ای - انتم  
 و اسلافکم فی خسار بین بعبادتکم ایّها .  
 « قالوا اجئتنا بالحق ام انت من اللاعین » ای - ابجدّمک هذا الکلام ام تلعب  
 بهذا المقال .

« قال بل ربکم ربّ السموات والارض الذی فطرهن » ای - لست بلاعب وانما  
 ربکم و خالقکم الذی یجب علیکم عبادته هو ربّ السموات والارض ، و فاطرهما و یحتمل  
 ان الضمیر فی فطرهن یعود الی التماثیل . « وانا علی ذلکم من الشّاهدين » بانه ربکم ،  
 تقدیره وانا شاهد علی ذلکم من الشّاهدين

« وتالله لا کیدن اصنامکم » اصله والله فقلبت الواو تاء ، ولا تصلح التاء فی القسم  
 الا فی اسم الله ، تقول تالله ولا تقول تا الرحمن ، و تقول و حق الله لا فعلن کذا  
 ولا یجوز تحق الله لا فعلن . « لا کیدن اصنامکم بعد ان تولّوا مدبرین » ای -  
 لا کسرّنها بعد ذهابکم عنها الی عید لکم ، و سماء کیداً لانه مکر بذلک عما بدیها .  
 مفسران گفتند ایشانرا عیدی بود که هر سال یکبار اهل شهر در مجمعی بیرون از  
 شهر حاضر می شدند چون از آنجا باز گشتندی در بتخانه رفتندی و بتانرا سجود کردند ،  
 آنکه بخانه خویش باز گشتندی ، آن روز که میرفتند آزر گفت ابراهیم را که اگر  
 رغبت کنی درین عید ما مگر ترا دین ما و کار و بار ما خوش آید ، ابراهیم با ایشان  
 بیرون رفت در راه خویشان را بیفکند و گفت من بیمارم و از درد پای می نالید ، ایشان  
 که سران و سروران بودند همه در گذشتند ، باخر که ضعیفان و کمینان برگزشتند  
 از پی ایشان برفت ، و گفت : « تالله لا کیدن اصنامکم » بخدای که در بتخانه شماروم

و بتانرا بشکنم، ضعیفان و واپس ماندگان مردمان آن سخن از وی بشنیدند، و گفته اند که يك مرد بشنید و بر دیگران آشکار کرد پس چون ایشان بعید خویش رفتند، ابراهیم از آنجا باز گشت و در بتخانه رفت، بهوئی عظیم بود، در آن بهو هفتاد و دو صنم برافراشته بودند. بعضی زرین بعضی سیمین، بعضی از آهن، بعضی از شبه و ارزیز، و بعضی از چوب و سنگ، و برابر بهو صنمی عظیم افراشته بودند مهینه ایشان، صنمی زرین بجواهر مرصع کرده، و در دو چشم وی دو یاقوت روشن نشانده، و در پیش آن بتان طعامهای الوان نهاده، یعنی تا آن بتان در آن طعامها برکت افزایند و مشرکان چون از عید گاه باز آیند بخورند، ابراهیم چون آن دید بر طریق استهزاء بتانرا گفت: الا تا کلون. نمی خورید ازین طعامها که پیش شما نهاده اند؟ بتان جواب نمیدادند از آن که جماد بودند. ابراهیم گفت هم بر طریق استهزاء: مالکم لاتنطقون. چه بوده است شمارا که سخن نمی گوئید و مرا جواب نمی دهید؟ آنکه تبر در نهاد و همه را خرد کرد، چنانکه رب العزّه گفت:

«فجعلهم جذاذاً» ایشانرا ریزه ریزه کرد، جذاذ بکسر جیم قراءت کسائی است یعنی کسر أو قطعاً، جمع جذید، وهو الهشیم مثل خفیف و خفاف، و ثقیل و ثقال و طویل و طوال. باقی قراء جذاذ بضم جیم خوانند، مثل الحطام و الرقات و معناه المجذوز، ای - المقطوع. «الاکبیر الهم» ای - للکفتار، و قیل للاصنام، فانه لم یکسره. همه را بشکست و بر آن نکال کرد، مگر آن بت مهینه ایشان که در جثه و صورت مهینه بود، از روی تعظیم و عبادت ایشان که آن مهینه را نشکست و تبر بردست وی بست، و بقول بعضی از گردن وی در آویخت، «لعلهم الیه یرجعون» یعنی - لعلهم اذا راوا ما باصنامهم من العجز و الهوان یرجعون الی ابراهیم بالاقرار له و بالتوبه. و قیل یرجعون الی الله بالایمان و الاقرار بوحده انیته.

پس آن قوم چون از عید خویش باز گشتند و در بتخانه شدند و بتان را بدان صفت دیدند گفتند: «من فعل هذا بالهتنا اّنه لمن الظالمین» ای - لمن المجرمین. که

کرد این نکال بر خدایان مظلوم کرد بر ایشان که بجای عبادت ایشان مذلت نهاد، آن قوم که از ابراهیم شنیده بودند که گفت: «تالله لا کیدن اصنامکم». گفتند: «سمعنا فتی ید کرهم» ای - یعیبهم ویسبهم، «یقال له ابراهیم» آن جوانی هست که او را ابراهیم گویند، و ما می شنیدیم از وی که عیب خدایان ما میکرد و ایشانرا ناسزا میگفت، ظن می بریم که این فعل اوست.

این خبر با نمرود جبار افتاد و اشراف قوم وی گفتند: «فأتوا به علی اعین الناس» ای - حیوا به ظاهراً بمرئی من الناس. «لعلهم یشهدون» علیه بفعله و قوله، فیکون حجة علیه، کرهوا ان یأخذوه بغیر بیته، خواستند که او را چون گیرند عقوبت کنند بحجت و بیئت کنند. این معنی را گفتند: «فأتوا به علی اعین الناس لعلهم یشهدون» و گفته اند معنی آنست که او را بردیدار قوم عقوبت کنید، تا دیگران عبرت گیرند و چنین کار نکنند.

ابراهیم را حاضر کردند و او را گفتند: «انت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم» این تو کردی بخدایان ما ای ابراهیم؟ ابراهیم جواب داد و گفت: «بل» یعنی نه من کردم، «فعله کبیرهم هذا» غضب من ان تعبدوا معه هذه الصغار، وهوا کبر منها فکسرهما، آن بزرگی و مهینه ایشان کرد، که خشم آمد ویرا بآن که این کهینان را باوی پرستیدند. «فسئلوهم ان کانوا ینطقون» پرسید اینانرا اگر سخن گویند تا جواب دهند که این فعل بایشان که کرد، و مقصود ابراهیم آن بود تا عجز و خواری و ناتوانی بتان بایشان نماید، و حجت برایشان درست شود که بتان سزای عبادت نیستند، از آن جهت که سخن نگویند و جواب ندهند. و این دلیلی روشن است که رب العالمین جلّ جلاله گویاست و نطق بروی رواست سخن گوید و از وی سخن شنوند و او جلّ جلاله از دیگران سخن شنود و جواب دهد، و در قرآن عیب بتان کرد که نشوند و جواب ندهند گفت: «ان تدعوه م لا یسمعوا دعاءکم ولو سمعوا ما استجابوا لکم» قال القتیبی: تقدیره بل فعله کبیرهم هذا ان کانوا ینطقون فسئلوهم. جعل

اضافة الفعل اليه مشروطاً بنطقهم ، ولم يقع الشرط فلم يقع الجزاء . و قال فی ضمنه  
 انا فعلت ذلك . معنی سخن قتیبی آنست که ابراهیم اضافت فعل که باصنم  
 کرد بشرط نطق کرد ، یعنی که اگر صنم قدرت نطق را داشتی قدرت فعل نیز  
 داشتی و این فعل وی کرده بودی ، اکنون معلومست که وی قدرت نطق ندارد و چون  
 قدرت نطق ندارد قدرت فعل هم ندارد ، و مقصود ابراهیم آن بود تا عجز بتان بایشان  
 نماید و در ضمن این سخن آنست که این فعل من کردم و این معنی را کسائی وقف  
 کند «بل فعله» . یعنی فعله ، و این تأویل اگر چه نیکوست بعضی علماء دین  
 نپسندیده اند و گفته اند این تأویل بر خلاف قول رسول (ع) است که رسول بر  
 ابراهیم تقدیر کرد که سه جای سخن گفت بر خلاف راستی ، و ذلك ماروی ابو هریره  
 ان رسول الله (ص) قال : «لم يكذب ابراهيم الا ثلاث كذبات . في ذات الله قوله : «أني  
 سقيم» وقوله : «بل فعلهم كبيرهم» وقوله . لسارة : «هذه اختي» . هر چند که اهل تأویل  
 گفتند «أني سقيم» ای . ساسقم ، یعنی عند الموت ، وقيل اني سقيم ای - مفتّم بضاللتکم  
 وقوله لسارة : «هذه اختي» یعنی فی الدین ، این تأویل گفته اند لکن آن نیکوتر که آنرا  
 کذب دانند چنانکه رسول تقدیر کرد بروی ، و بیش از آن نیست که این زلتی  
 است از صغیر ، و رب العالمین در قرآن جایهاز لات صغیر با انبیاء اضافت کرده ، و  
 روا باشد که رب العزه ابراهیم را در آن کذب رخصت داد قصد صلاح را و اقامت  
 حجّت را بر مشرکان همچنانکه یوسف را رخصت داد در آنچه بابرادران گفت : «انکم  
 لسارقون ولم یکنوا سارقوا .

قوله : «فرجعوا الی انفسهم» ای . فتفکروا فی قلوبهم ، ورجعوا الی عقولهم  
 «فقالوا» ماتراه الا کما قال . «انکم انتم الظّالمون» بعبادتکم من لا یتکلم ، وقيل  
 انتم الظّالمون لابراهيم فی سؤالکم اياه ، وهذه آلهتکم الّتی فعل بها ما فعل  
 حاضرة فسئلوها .

«ثم نکسوا علی رؤسهم» قال اهل التفسیر اجرى الله الحق علی لسانهم فی القول

الاول ثم ادر کتہم الشقاوة فهو معنى قوله : «نکسوا على رؤسهم» . ای - ثم رتوا الى الکفر بعد ان اقرّوا على انفسهم بالظلم . يقال نکس المریض اذا رجع الى حالته الاولى ، ربّ العزّه بر زبان ایشان سخنی راست بر صواب راند ، و گناه سوی خویش نهادند ، اما شقاوت ازلی در رسید ، و ایشانرا با کفر خویش برد ، اینست که الله تعالی گفت : « ثم نکسوا على رؤسهم » ای - رتوا الى غیثم وار کسوا فیه فر کبوا رؤسهم ، «لقد علمت» اینجا قول مضمّر است ، یعنی فقالوا لقد علمت ، «ما هو لآء ينطقون» فكيف تأمرنا بسؤالهم .

آنکه حجت برایشان متوجه گشت ابراهیم گفت : «افتعبدون من دون الله مالا ينفعكم شيئاً ولا يضرّكم اف لكم» تبالکم و نتنا «ولما تعبدون من دون الله» احجار لاصنع لها ، ولا نطق ولا بیان ، «افلا تعقلون» افلا تستحيون من عبادة من كان بهذه الصفة ؟

فلما ألزمتهم الحجة و عجزوا عن الجواب . « قالوا حرّ قوه بالثار وانصروا آلہتمکم » باهلاک من يعیبها . «ان کنتم فاعلین» امرأ فی اهلاک . روایت کردند از ابن عمر که گفت آنکس که ایشانرا ارشاد کرد بتحریق ابراهیم مردی بود از اعراب فارس ازین کردان دشت نشین ، نام وی هیزن ، و قیل هیون . ربّ العزّه اورا بزمین فرو برد ، هنوز می رود تا قیامت ، پس نمرود جبّار گفت تا حظیرهای ساختند گرد آن دیوار بر آوردند طول آن شصت گز ، و ذلك قوله تعالى : «قالوا ابنوا له بنياناً ، فالقوه فی الجحیم» و گفت تاهر کسی از هر جانب هیمه کشیدند هم شریف و هم وضع یکماه ، و گفته اند چهل روز ، و گفته اند یکسال ، و آنرا بزرگی طاعتی می دانستند ، تا آن حد که زن بیمار می گفت : لئن عوفیت لاجمعن الحطب لابراہیم . بعد از یکسال که هیمه جمع کردند آتش در آن زدند ، آتشی عظیم بر افروختند و ابراهیم را دست و پای بستند و غل بر گردن نهاده در منجنیق نهادند تا با آتش افکنند ، روایت کنند که آن ساعت فریشتگان آسمان آواز بر آوردند و هر چه در زمینست بیرون از ثقلین ،



و گفتند: ربنا ليس في ارضك احد يعبدك غير ابراهيم يحرق فيك فاذن لنا في نصرته، فقال الله تعالى اِنَّه خَلِيْلِي لَيْسَ لِي خَلِيْلٌ غَيْرُهُ وَاَنَا اِلٰهُهُ ، لَيْسَ لَهُ اِلٰهٌ غَيْرِي . فَاِنْ اِسْتَعَاثَ بِكُمْ فَاعِيْثُوْهُ وَاِنْ اِسْتَنْصَرَكُمْ فَانصُرُوْهُ ، وَاِنْ لَمْ يَدْعُ غَيْرِي ، وَلَمْ يَسْتَنْصُرْ سِوَايَ وَلَمْ يَسْتَعِثْ اِلَّا بِي فَخَلُّوْا بَنِيَّ وَبَيْنِي . وَرَوِيْ اَنْ خَازِنَ الْمَآءِ اَتَاهُ فَقَالَ يَا اِبْرَاهِيْمُ اِنْ اَرَدْتَ اَخْمَدْتَ النَّارَ فَاِنَّ خَزَائِنَ الْمِيَاهِ وَالْاَمْطَارِ بِيَدِي ، وَاَتَاهُ خَازِنُ الرِّيَّاحِ فَقَالَ اِنْ شِئْتَ طَيَّرْتُ النَّارَ فِي الْهَوَاءِ فَاِنَّ خَزَائِنَ الرِّيَّاحِ بِيَدِي ، فَقَالَ اِبْرَاهِيْمُ لِحَاجَةٍ بِي اِلَيْكُمْ . ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ اِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ : اِلٰهِيْ اَنْتَ الْوَاحِدُ فِي السَّمَاءِ وَاَنَا الْوَاحِدُ فِي الْاَرْضِ لَيْسَ فِي الْاَرْضِ اَحَدٌ يَعْبُدُكَ غَيْرِي ، حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ . يَا اَحَدِيَّاصُمْ بِكَ اِسْتَعِيْنْ وَبِكَ اِسْتَعِيْثْ وَعَلَيْكَ اَتَوَكَّلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمُلْكُ ، لَا شَرِيْكَ لَكَ . پَس چُون او را بيفکنند جبرئیل اورا پیش آمد و گفت یا ابراهیم الک الحاجه ؟ فقال اما لیک فلا . قال جبرئیل فسئل ربک فقال ، حسبی من سؤالی علمه بحالی ، فقال الله عزوجل : «یا نار کونی برداً وسلاماً» ای - کونی ذات برد وسلامه ، «علی ابراهیم» لایکون فیها برد مضرّ ولا حرّ موزر ، قال ابن عباس : لولم یقل سلاماً لمات ابراهیم من بردها ، ومن المعروف فی الآثار انه لم یبق یومئذ نار فی الارض الا طفئت فلم ینتفع فی ذلک الیوم بنار فی العالم ظنت انها تغنی ولولم یقل علی ابراهیم بقیة ذات برد ابدأ . وقال الحصن : قوله : «وسلاماً» هو تسلیم من الله عزوجل علی ابراهیم . والمعنی سلّم الله سلاماً علی ابراهیم کقوله تعالی : «قالوا سلاماً» ای - سلّموا سلاماً ، و مثله فی المعنی ، فی سورة الصافات ، «سلام علی ابراهیم» . قال **کعب الاحبار** : جعل کل شیء یطفئ عنه النار الا الوزغ ، فانه کان ینفخ فی النار ، ولهذا امر النبی صلی الله علیه وسلّم بقتل الوزغ ، وقال کان ینفخ علی ابراهیم . سدی گفت : چون ابراهیم را بآتش افکندند ربّ العزّه فریشتگان را فرستاد تا هر دو بازوی ابراهیم را بگیرفتند و او را بآهستگی بر زمین نشاندند ، آنجا چشمه آب خوش پدید آمد و گل سرخ و نرگس بویا ، و ربّ العزّه فریشته ظلّ را بفرستاد بصورت ابراهیم



تا باوی بنشست و مونس وی بود ، و جبرئیل آمد و طنفسه‌ای آورد از بهشت ، و آنجا بگسترانید و پیراهنی از حریر بهشت دروی پوشانید و او را بر آن طنفسه‌نشانید و جبرئیل باوی حدیث می‌کند و میگوید : ان ربك يقول اما علمت ان النار لاتضر احبائي . ای ابراهیم ملك تعالی میگوید ، ندانستی که آتش دوستان مرا نسوزد و ایشانرا گزند نرساند . قال كعب : ما احرق النار من ابراهيم الاوثاقه . وقال المنهال بن عمرو : قال ابراهيم خليل الله ما كنت اياماً قط انعم مني من الايام التي كنت فيها في النار ، ابراهيم گفت : در همه عمر خویش مرا وقتی خوشتر از آن نبود و روزگاری خوبتر از آن چندروز که در آتش بودم ، هفت روز گفته‌اند که در آتش بود بقول بیشترین مفسران . پس نمرود بزبام قصر خویش نظاره کرد تا خود کار ابراهیم بچه رسیده است او را دید در آن روضه میان گل و نرگس و چشمه آب نشسته و گرد بر گرد آن روضه آتش‌زبانه میزد . آواز داد که یا ابراهیم ! كبير الهك الذي بلغت قدرته ان حال بينك وبين ما اري . ای ابراهیم بزرگ خدائی داری که قدرت وی اینست که می‌بینم و با تو این صنع نموده ، ای ابراهیم هیچ توانی که ازین موضع بیرون آئی ناسوخته و رنج نرسیده ؟ گفت توانم ، گفت هیچ می‌ترسی که همانجا بمانی ترا از آتش گزندی رسد ؟ گفت نه ، گفت پس بیرون آی تا با تو سخن گویم ، و بروایتی دیگر نمرود گفت وزیران خویش را ، بروید و ابراهیم را بنگرید تا حالش بچه رسید ایشان گفتند چه نگریم سوخته و نیست گشته بی هیچ گمان آتشی بدان عظیمی که کوه بدان بگدازد وی در آن نسوزد ؟ نمرود گفت : من خوابی عجیب دیدم چنان دانم که وی ناسوخته است . بخواب نمودند مرا که دیوارهای حظیره‌ای که ما بنا کردیم بیفتادی و ابراهیم بی رنج بیرون آمدی ، و پس ما او را طلب کردیم و نیافتیم پس نمرود از بام قصر خویش بوی نظر کرد و او را چنان دید و بیرون خواند ، و ابراهیم بیرون آمد نمرود گفت : من الرجل الذي رأيته معك في مثل صورتك قاعداً الى جنبك ؟ آن که بود که با تو

نشسته بود مردی هم بصورت تو ؟ ابراهیم گفت فریشته ظل بود خداوند من فرستاد  
 اورا بر من تا مرا مونس باشد، گفت ای ابراهیم مهربان خدائی داری و کریم ، که  
 باتو این همه نیکوئی کرد بآن که تو ویرا می پرستی . ای ابراهیم من میخواهم  
 که چهار هزار گاو از بهر وی قربان کنم ، ابراهیم گفت : اذا لایقبل الله منك ما کنت  
 علی دینک حتی تفارقه الی دینی . خدای من از تو قربان نپذیرد تا بردین خویشی  
 پس اگر بادین من آئی واورا توحید گوئی بپذیرد ، نمرود گفت : لا استطیع ترک  
 ملکی ، ولکن سوف اذ بحاله ، فذبحها ، پس نمرود دست از ابراهیم برداشت و نیز  
 تعرض وی نکرد ، و وبال کید وی هم بوی بار گشت و ذلك قوله : «وارادوا به کیداً  
 فجعلناهم الاخسرین» ای- خسروا السعی والنفقة ولم یحصل لهم مرادهم . وقیل معناه  
 ان الله ارسل علی نمرود وقومه البعوض فا کلت لحومهم و شربت دماء هم و دخلت  
 واحدة فی دماغه فاهلکته .

« ونجیناه ولوطاً» محمد بن اسحق بن یسار گفت : پس از آن که الله تعالی با  
 ابراهیم آن کرامت کرد و دشمن وی نومید و خاکسار گشت جماعتی بوی ایمان  
 آوردند یکی از ایشان لوط بود و هو لوط بن هاران بن تارخ ، و هاران هواخواه ابراهیم .  
 وقیل لهم ما کان اخ ثالث و هو ناخور بن تارخ و هو ابو تو بیل و تو بیل ابو لایان ، و رتقانت تو بیل  
 امرأة اسحق بن ابراهیم ام یعقوب ، ولیان و راحیل زوجتای یعقوب ابنتا لایان ، و همچنین  
 ساره بوی ایمان آورد و ابراهیم او را بزنی کرد بو حی آسمان . و اوّل وحی که  
 بابراهم آمد این بود ، و ساره دختر مهین هاران بود عمّ ابراهیم . و بعضی مفسران  
 گفتند که ساره دختر ملک حرّان بود ، مفسران گفتند ابراهیم برفت از زمین عراق  
 بجائی که آنرا کوئی گویند بزمین شام ، و باوی لوط بود و ساره ، اینست که ربّ  
 العزّه گفت : «فآمن له لوط وقال ائی مهاجر الی ربّی» . وقال تعالی : «ونجیناه و لوطاً»  
 یعنی نجیناه من نمرود و قومه . « الی الارض الّتی بار کنا فیها للعالمین» یعنی الشام .  
 باریک الله فیها بالخصب و کثرة الاشجار والثمار والانهار ومنها بعث اکثر الانبیاء . قال

أبي بن كعب : سمّاها مباركة لأنه ما من ماء عذب إلا وينبع أصله من تحت الصخرة التي هي بيت المقدس . وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : «إنها ستكون هجرة بعد هجرة فخير الناس إلى مهاجر إبراهيم» . وعن معمر عن قتاده أن عمر بن الخطاب قال لكعب : الأتحول إلى المدينة فيها مهاجر رسول الله وقبره؟ فقال له كعب يا أمير المؤمنين اتى وجدت في كتاب الله المنزل أن الشام كنز الله في أرضه وبها كنزه من عباده . وعن قتاده قال : الشام دار عقار الهجرة وما نقص من الأرض زيد في الشام وما نقص من الشام زيد في فلسطين وهي أرض المحشر والمنشور وبها يجمع الناس وبها ينزل عيسى بن مريم وبها يهلك الله الدجال . وحدث أبو قلابة أن رسول الله (ص) قال : «رأيت فيما يرى النائم كان الملائكة حملت عمود الكتاب فوضعه بالشام فادّلته أن الفتنة إذا وقعت كان الإيمان بالشام . وعن زيد بن ثابت قال : قال رسول الله (ص) «طوبى للشام ، قلنا لاى ذلك يا رسول الله؟ قال لأن ملائكة الرحمن بأسطة اجنحتها عليها .

قوله : «ووهبنا له اسحق ويعقوب نافلة» النافلة هاهنا ولد الولد يعنى به خاصة يعقوب ، لأن الله تعالى اعطاه اسحق بدعائه حيث قال رب هب لى من الصالحين ، وزاده يعقوب ولد الولد ، والنافلة الزيادة . وقال مجاهد وعطاء معنى النافلة ، العطية وهما جميعاً من عطاء الله عز وجل نافلة أى - عطاء . فعلى هذا ، لقول تعود النافلة اليهما جميعاً وعلى القول الأول تعود إلى يعقوب وحده . «وكلاً جعلنا صالحين» أى - إبراهيم و لوطاً و اسحق و يعقوب جعلناهم انبياء ، وقيل امرناهم بالصالح فصلحوا «وجعلناهم أئمة» يعنى انبياء يقتدى بهم فى الخير «يهدون بأمرنا» أى - يدعون الناس إلى ديننا بوحينا واذننا . «واوحينا اليهم فعل الخيرات» أى - اوحينا اليهم أن افعلوا الخيرات ، قيل ما فيه رضا الله فانه من الخيرات ، «واقام الصلوة وابتاء الزكوة» يعنى وان اقيموا الصلوة وآتوا الزكوة ، وحذفت هاء الإقامة لما فى الإضافة من الدلالة عليها . «وكانوا لنا عابدين» خاشعين غير مستكبرين .

« ولوطاً آتينا » يعنى وآتينا لوطاً ، « حكماً وعلماً » . وقيل واذكر لوطاً آتينا حكماً . الحكم فى القرآن على وجهين : احديهما بمعنى القضية كقوله : « لامعقب لحكمه » . والثانى بمعنى الحكمة تجده فى مواضع من القرآن وهو هاهنا من هذه الوجه ، تقول حكم وحكمة كما تقول نعم ونعمة . وعلماً بمعنى فقهاً بدين الله ، وقيل حكماً وعلماً ، اى - النبوة والكتاب . « ونجينا من القرية » اى - من اهل القرية كقوله : « وكاين من قرية عتت » اى عتى اهلها ، و القرية سدوم « التى كانت تعمل الخبائث » ما كره الله ، من اللواط وقطع السبيل ، واتيان المنكر من التضارط فى الاندية ، وخذف الناس بالبنادق . « انهم كانوا قوم سوء » شراراً ، « فاسقين » خارجين عن طاعة الله ، « وادخلناه » يعنى لوطاً ، « فى رحمتنا » فنجيناه بها ، وقيل ادخلناه فى النجاة والخلاص من قومه . « انه من الصالحين » المطيعين لامر الله .

« ونوحاً اذ نادى من قبل » اى - من قبل ابراهيم ولوطاً ، « فاستجبنا له » اى - اجبنا الى ما سأل . يعنى قوله : « لاتذر على الارض من الكافرين دياراً » . « فنجيناه واهله » اى اهل بيته . « من الكرب العظيم » . قال ابن عباس : من الفرق وتكذيب قومه و اذاهم ، وقيل من شدة البلاء لانه كان اطول الانبياء عمراً واشدهم بلاءً . والكرب ، اشد الغم .

« ونصرناه من القوم » يعنى - انجيناه من القوم ، وقيل من هاهنا بمعنى على اى - نصرناه على القوم . « الذين كذبوا بآياتنا انهم كانوا قوم سوء فاغرقناهم » فاهلكناهم بالماء . « اجمعين » صغيرهم وكبيرهم ، ذكرهم وانثاهم .

### النوبة الثالثة

« ولقد آتينا ابراهيم رشده من قبل » ، خداوندان معرفت بزبان اشارت گفته اند

در معنی این آیت، ر شده ما کاشف به روحه قبل ابداعها قالبه ، من تجلی الحقیقة .  
 ابراهیم خلیل هنوز در کتم عدم بود که خیاط لطف صدره توحید وی دوخته بود ،  
 هنوز قدم در دائره وجود نهاده بود که پیلور فضل شربت نوشا گین وی آمیخته بود ،  
 لاجرم چون در وجود آمد هم در بدایت نشو او آفتاب خلّت تاییدن گرفت ینابیع  
 علوم و حکم در صحن سینه او گشادند ، نور هدایت در حال صبی تحفه نقطه وی  
 گردانیدند ، کمر کرامت بر میان او بستند او را بمحلی رسانیدند که مقدّسان ملاً  
 اعلی انامل تعجب در دهن حیرت گرفتند گفتند : الهنا جانهای ما در غرقابست از  
 آن الطاف کرم و انواع تخصیص که از جناب جبروت روی بخلیل نهاده ، تا از درگاه  
 عزّت ذی الجلال ندا آمد که : ای ملاً اعلی اگر ما آن آتش که در کانون جان  
 خلیل نهان کرده ایم بصحرا آریم از شرر آن کونین و عالمین بسوزیم ، آن مهجور  
 درگاه عزّت نمرود خاکسار خواست که ملک خلّت خلیل بر هم شکند و سپاه عصمت  
 ویرا منهزم کند ، آتشی افروخت که تا خلیل را بسوزد و جز جان و دل خود را در آن  
 آتش کباب نکرد ، و جز قاعده دولت خویش خراب نکرد ، آن ساعت که خلیل را  
 بآتش انداختند و آتش بر بوستان گشت او در میان آن ریاض و انوار و ازهار تکیه زده  
 و نظاره صنع الهی میکرد که دختری از آن نمرود بر بام کوشک آمد اطلاع بگیرد  
 خلیل را دید بر آن هیأت در آن تنعم آسوده نشسته ، روی سوی آسمان کرده گفت  
 یا اله الخیل ما الطفک بخلیلک کن بی لطیفاً . ای خدای خلیل در خلیل خود نظر  
 لطف کرده ای بلطف خود نواخت بروی نهاده ای یک نظر لطف نیز در کار من بیچاره کن  
 و نعمت خود بر من تمام کن ، آن مخدّره را بردیدار خلیل وقت خوش گشت در د عشق  
 دین ناگاه سر از نقطه جانوی برزد ، در خاک حسرت می غلتید و با وقت خویش ترمی  
 می کرد ، هرگز کسی از حواشی آن سرای آواز آن مخدّره نشنیده بود خدم و  
 حواشی دویدند و نمرود را خبر کردند گفتند : ایها الملك جنّت الحرّة . ای ملک



تعبیل کن که دخترت دیوانه گشته در خاک می غلتد و فریاد می کند و جامه بر خود پاره میکند نمرود پای تهی از تخت خویش بیامد نا ببالین دختر، چون بربالین او نشست دختر بگوشه مقنعه روی خویش ارپدر پیوشید گفت: ای پدر سرو طلعت تو جنابت کفر دارد و این دیده من طهارت یافته از مشاهده خلیل الله، نباید که دیگر بآن ملوث شود. گفت ای ماهروی پدر خلیل الله کیست؟ گفت: ابراهیم. نمرود چون این سخن بشنید دست بر فرق خویش زد گفت ما آتشی برافروختیم که ابراهیم را در آن بسوزیم، ندانستیم که دل و جان خویش را در آن کباب میکنیم. گفت ای دختر اگر دیوانه گشته ای تابغل و زنجیرت ببندند؟ گفت چون از اغلال و انکال دوزخ نجات یافتم بغل آهنین تو اندوه نخورم، گفت ای دختر اگر جز زمن خدائی دیگر گیری ترا هلاک کنم. گفت: الذی خلقنی فهو الهی. خدای من اوست که مرا آفرید، نسب تو (۱) و امشتی خاکست اگر خواهی بکش و اگر خواهی بگذار این جان پاک از این مشکوه آلوده بنسب نمرودی ال تا بر آید، او مرغیست تا بر کدام درخت آشیانه می یابد. ای جوانمرد کسی که در حرم عنایت ازلی شد هر گز غوغای محنت ابدی گردد دولت سرمدی او نگردد. دختر همان نظاره میکرد که پدر کرد، دختر را سبب هدایت بود و پدر را شقاوت بیفزود. و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور.

«قلنا یانار کونی بردا» اصحاب معارف و ارباب حقایق را درین آیت رمزی دیگر است، گفتند این ندا آتشی است که در کانون جان خلیل تعبیه بود چون نمرود او را در منجنیق نهاد خلیل نیز سر خویش در منجنیق مشاهدت نهاد، راست که بنزدیک آتش نمرود رسید از سوز شهود حق خواست که آه کند و آتش نمرود را تباہ کند، ندا آمد که: «یانار» ای آتش شهودی! «کونی بردا» بر آتش نمرودی سردباش سلطنت خود بروی مران که ما قضا کرده ایم که از میان آتش بستانی پر از هار و انوار بر آریم کرامت خلیل خود را و اظهار معجزه ویرا و اگر تو آنرا تباہ کنی



بستان نباشد و معجزه پیدا نگرdd ، سردباش بر آتش نمرودی تا بستان پدید آید ، سلامت باش بر ابراهیم تا معجزه پدید آید . لطیفه دیگر شنو ازین عجبتر ، نفس تو بر مثال نمرود است و هواء نفس آتش است و آن دل سوخته تو خلیلست . نفس آتش هوی بر افروخته و دل را با سلاسل مکر و اغلال شهوت در منجنیق معاصی نهاده و بآتش هوی انداخته هنوز يك گام نرفته که عقل چون شیفتگان می آید بچاکری دل که : هل لك من حاجة ؟ دل جواب میدهد : اما اليك فلا . ای عقل یار داری که ترا گفتند بیا پیامدی گفتند برو برفتی گفتند تو کیستی فروماندی ؟ آن روز راه بخود ندانستی امروز بمن چون دانی راست ؟ چون دل بآتش هوی فرو آید فرمان در آید که : « یانار کونی بردا » ای آتش هوی سرد باش بر دل که او خود سوخته محبت ماست ؛

فقی فؤاد المحب نار هوی.

سوخته را دیگر باره نسوزند. چون آتش هوی را این فرمان آید در ساعت فرو میرد و از میان جان عارف بوستانی عجب پدید آید با صد هزار بدایع و لطائف انواع ازهار و اشجار پر ثمار ، بر هوای بوستان سحاب افصال می ریزد باران اقبال ، بر نفس باران کفایت تا از وطاعت و وفا روید ، بر دل باران هدایت تا ازو شوق و صفا روید ، بر زبان باران لطافت تا ازو حمد و ثنا روید ، بر چشم باران کرامت تا ازو رؤیت و لقا روید.

## هـ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « و داود و سليمان » ویاد کن داود و سلیمان را ، « اذ يحكمان في الحرث » که داوری می بریدند در آن کشتزار ، « اذ نفث فيه » که چرا کرد در آن

بشب. « غنم القوم » گله گوسفند قومی دیگر ، « و کنا لحکمهم شاهدین (۷۸) »  
وما داوری بریدن ایشانرا آنجا بودیم با گاهی ودانش .

« فنهّمنا هاسلیمان » دریافت داوری سلیمان را دادیم ، « و کلا آتینا حکماً  
و علماً » و هر دو را حکمت و علم دادیم ، « و سخرّنا مع داود الجبال » و نرم کردیم  
و فرمان بردار کوهها را با داود ، « یسبحن والطیر » تا کوه و مرغ می ستودند با داود  
که مرا میستود ، « و کنا فاعلین (۷۹) » و کردیم از نیکو کاری آنچه کردیم و توانایان  
بودیم بر کرد آنچه کردیم .

« و علّمناه صنعة لبوس لكم » و در آموختیم داود را زره کردن از بهر شما ،  
« لنحصنکم من بأسکم » تا نگه داریم شمارا بآن از گزند سخت شما ، « فهل انتم  
شاکرون (۸۰) » مرا سپاس دار هستید ؟

« و لسلیمان الریح عاصفة » و نرم کردیم و فرمانبردار سلیمانرا باد عاصفه ، « تجری  
بامره » می رفت و می برد بفرمان او ، [در بامدادان از اصطخر] « الی الارض التي  
بارکنافیها » بزمین مقدسه ای که ما برکت کردیم در آن ، « و کنا بکلّ شیء عالمین (۸۱) »  
و ما بهمه چیز دانائیم همیشه .

« و من الشیاطین من یفوصون له » و از دیوان اورا غواصان دادیم [که از دریا  
ها اورا بیرون می آوردند آنچه میخواست از مروارید و مرجان و بسدّ و جز از آن]  
« و یعملون عملاً دون ذلك » و جز از آن هر کار که میخواست میکردند . « و کنا لهم  
حافظین (۸۲) » و می کوشیدیم ایشانرا تا آنچه میکردند تباه نکردند .

« و ایوب اذ نادى ربّه » و یاد کن ایوب را که آواز داد خداوند خویش را ،  
« انی مضی الضّر » که گزند رسید بمن . « و انت ارحم الراحمین (۸۳) » و تو بخشاینده تر  
بخشاینده گانی .

« فاستجبنا له » پاسخ کردیم او را ، « فکشفنا ما به من ضرّ » باز بردیم آن

گزند که بود باو. «و آتیناه اهلہ و مثلہم معہم» و باو دادیم کسان او و هم چندان دیگر با ایشان، «رحمة من عندنا» بخشایشی از نزدیک ما، «و ذکرى للعابدین» (۸۴) و یاد گاری امت محمد را.

«و اسمعيل و ادریس و ذا الكفل» و یاد کن اسمعیل را و ادریس را و ذا الكفل را، «کلّ من الصّابرين» (۸۵) همه از شکیبایان بودند.

«و ادخلناهم فی رحمتنا» و در آوردیم ایشانرا در نبوت خویش. «انهم من الصّالحین» (۸۶) که ایشان از نیکان بودند.

## النّوبة الثانیة

قوله: «و داود و سلیمان» داود بن ایشا از فرزندان یهو دا بن یعقوب بود، مردی کوتاه زرد روی باریک تن دلاور لشکر شکن، هرگز روی از دشمن بنگردانیده و هر هیچ وقعه‌ای بی فتح و بی ظفر باز نگشته، و قوت وی چنان بود که در روز گاز شبانی در ابتداء جوانی شیر را و پلنگ را بگرفتی و دهن وی از هم بردید. عمر وی صد سال بود ملک وی چهل سال بود، و ابتداء ملک وی بعد از قتل جالوت بود هفت سال، و بنو اسرائیل بعد از بوشع بن نون هیچکس را چنان مجتمع نشدند که او را شدند. روی ابوهریره قال قال رسول الله (ص): «الزرقه یمن و کان داود (ع) ازرق»، ربّ العزّه باوی کرامتها کرد او را ملک داد و علم و حکمت و نبوت، و او را کتاب زبور داد صد و پنجاه سوره بلغت عبرانی، در آن ذکر حلال و حرام نبود و حدود و احکام نبود، پنجاه سوره همه موعظت و حکمت بود، و صد سوره بیان وقایع و ذکر حوادث و سرگذشت بنی اسرائیل و غیر ایشان بود، و داود را صوتی خوش بود و نغمتی دلربای، هر گه که زبور خواندی بصحرا رفتی و علماء بنی اسرائیل باوی صف کشیده

و دیگر مردمان از پس علما صف کشیده و جن از پس مردمان و شیاطین از پس جن و از پس ایشان و حوش و ددان بیابان گوشها فرا داشته و مرغ در هوا پروا پر زده، چون داود زبور خواندن گرفتگی ایشان همه سماع کردند و آبدوان در جوی بایستادی و باد فرو گشاده ساکن گشتی از لذت نغمه داود. قال ابن مسعود: اعطاه الله علم الحكم والبصر في القضاء و كان لا يتتبع في القضاء بين الناس. او را در حکم کردن و داوری بریدن میان مردم بصیرت بر کمال بود و دانش تمام، و رب العزّه بروی منت نهاده و گفته: «یا داود اذا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق».

ابن عباس و قتاده و زهری گفتند: دو مرد آمدند و از داود حکم خواستند یکی برزگر بود صاحب کشتزار، و دیگر شبان بود صاحب گوسفندان. برزگر گفت این شبان گوسفندان خویش را فرا گشتزار من گذاشت تا همه تباه کرد و از آن هیچیز بنماند، داود میان ایشان داوری بر برید گوسفند به برزگر داد بعوض آنکه زرع وی تباه کرده بود، آن دو مرد از پیش داود بیرون آمدند و بر سلیمان بر گذشتند و سلیمان هنوز کودک بود یازده ساله، گفت داود شمارا چون حکم کرد؟ ایشان سلیمان را خبر کردند از آن حکم که داود کرد، سلیمان گفت اگر این حکم من کردم و ولایت قضا مرا بودی من جز از آن حکم کردمی داود او را بخواند گفت تو حکم ایشان چون کنی؟ گفت گوسفندان یکچندی بصاحب زرع دهم تا بآن روز رسد که زرع وی تباه کرده بودند تا بدر و نسل آن منتفع می شود و صاحب غنم تخم کارد از بهر صاحب زرع تا بحال خود باز آید با صاحب خویش دهد و گوسفندان با خداوند خویش، داود گفت: اصبت. صواب اینست که تو گفتی، پس داود همان حکم کرد که وی گفت، آورده اند که بعاقبت چون گوسفندان با خداوند رسید منافع آنکه صاحب زرع برداشته بود و زرع متلف هر دو قیمت کردند برابر آمد، اینست که رب العالمین گفت: «و داود و سلیمان اذ يحكمان في الحرث اذ نفشت فيه غنم القوم» یعنی و اذ کر داود و سلیمان حین حکما فی الحرث. قال اهل اللغة: الحرث اللقاء الحب في الارض للزرع. وقال

مسروق : الحرث هاهنا، الكرم. وقال ابن مسعود . في جماعة كان كرمًا تدلّت عنا قیده . « اذنقت فيه غنم القوم » النفس . الرعى باللیل بلاراع ، والهمل بالنهار بلاراع ، والمعنى اذ دخلت غنم القوم فی حرث قوم لیلا فرعته وافسدته . « وکثّا لحکمهم شاهدین » ، الضمیر يعود الی داود وسلیمان والخصمین ، وقیل الی داود وسلیمان فجمع کما جمع فی قوله : « فان کان له اخوة یرید اخوین » ، اما حکم اهل اسلام درین مسأله امروز آنست که هر چه ماشیه فرا گذاشته بروز تباه کند از مال غیرى ، بر خداوند ماشیه ضمان نبود و هر چه بشب تباه کند بروی ضمان بود از بهر آن که بعرف وعادت اصحاب زرع بروز زرع خویش نگه دارند ، و اصحاب مواشى بشب ماشیه خویش بچرا نگذارند و بامراح برند ، و فی ذلك ما روی الزهرى عن حزام بن بحیصه انّ ناقة للبراء بن عازب دخلت حائطاً لبعض الانصار فافسدته فرفع ذلك الی رسول الله (ص) فقرأ هذه الآية ثمّ قضی علی البراء بما افسدت الناقة . وقال : « علی اصحاب الماشیه حفظ الماشیه باللیل ، و علی اصحاب الحوائط حفظ حیطانهم وزرو عهم بالنهار » . واما اصحاب الرأى فانهم ذهبوا الی انّ المالك اذا لم یکن معها فلا ضمان علیه فیما اتلفت ماشيته لیلا کان او نهاراً .

قوله : « فقهنا منا هاسلیمان » ای - علمنا القضية والهمنها سلیمان دون داود . « و کلاً » یعنی داود وسلیمان ، « آتینا حکماً و علماً » . قال الحسن : لولا هذه الآية لرأیت الحکام قد هلكوا ولكن الله تعالى حمد هذا بصوابه واثنی علی هذا باجتهاده . خلاف است میان علما که داود وسلیمان حکم که کردند باجتهاد کردند یا بنص . قومی گفتند باجتهاد کردند و پیغامبرانرا اجتهاد رواست همچون دیگران ، واجتهاد داودا گرچه خطا آمد خطابرا ایشان رود ، الا انهم لا یقرّون علیه . قومی دیگر گفتند داود و سلیمان حکم که کردند بنص کردند و بوحی نه باجتهاد ، ایشانرا حکم کردن باجتهاد روا نباشد که ایشان مستغنی اند از اجتهاد بوحی منزل ، و به قال تعالى : « وما ینطق عن الهوى » ، اجتهاد کسی کند که نص نیابد و ووحی بوی نیاید ، و داود اگر چه

حکم بنص<sup>۳</sup> کردنصی دیگر بسلیمان فرو آمد کہ آنرا منسوخ کرد و حکم سلیمان ناسخ حکم داود گشت ، اما علماء دین بیرون از پیغامبران روا باشد کہ اجتہاد کنند در حوادث ، چون در حوادث نص کتاب وسنت نیابند و اگر در اجتہاد ایشان خطا رود آن خطا از ایشان موضوع است و فی ذلک ما روی **عمر و بن العاص** ائہ سمع رسول اللہ (ص) یقول: «اذا حکم الحاکم فاجتهد فاصاب فله اجران، و اذا حکم فاجتهد فاحطأ فله اجر لم یرد به ائہ یؤجر علی الخطاء بل یؤجر علی اجتہاده فی طلب الحق لان اجتہاده عبادة والاثم فی الخطاء عنه موضوع اذا لم یأل جهده ». روی **عبدالرحمن الاعرج عن ابی ہریرہ** ائہ سمع رسول اللہ (ص) یقول: «کانت امرأتان معهما ابناهما، جاء الذئب فذهب بابن احديهما فقالت صاحبتها ائما ذهب بابنک و قالت الاخری ائما ذهب بابنک، فنحا کما الی داود فقضى به للكبرى فخرجتا علی سلیمان و اخبرتاہ فقال ائتونی بالسکین اشقته بینهما فقالت الصغری لا تفعل یرحمک اللہ هو ابنہا، فقضى به للصغری . فذلک قوله: «فہمناہا سلیمان و کلا آتینا حکماً و علماً» .

«وسخر نامع داود الجبال یسبحن» فیہ تقدیم و تأخیر ، تقدیرہ و سخر الجبال ، «والطیر» یسبحن مع داود کقولہ: «یا جبال او بی معہ» معنی آنست کہ داود تسبیح کردی و ثناء اللہ گفتی ، کوه باوی همچنان تسبیح میکردی و ثنا میگفتی ، تسبیحی کہ مردم می شنیدند و بسمع ایشان میرسید ، **ابن عباس** گفت: کان یفہم تسبیح الحجر و الشجر . داود تسبیح کوه و درخت دانستی و گفته اند کہ داود را فترتی بود در تسبیح رب العزہ اورا تسبیح کوه و مرغ بشنوائید تا اورا نشاط تسبیح خاستی و بعشق پیش شدی ، و قیل تسخیر الجبال لہ ائہا کانت تسیر معہ اذا سار و تقف اذا وقف ، و قیل تسیر اذا شاء ، و تقف اذا شاء ، و قال **الحسن**: جمیع ما خلق اللہ من الجبال و الطیر کانت تسبح مع داود بالغداة و العشی<sup>۳</sup> . «و کنا فاعلین» ائما قال ذلک لائہ ممّا لا یدخل تحت قدرة البشر ، قال **محمد بن علی**: جعل اللہ الجبال تسلیة للمحزونین و انسا للمکروبین الاتراہ یقول: «وسخر نامع داود الجبال یسبحن» . قال و الانس الذی



فی الجبال هوائها خالية عن صنع الخلائق فيها باقية على صنع الخالق لا اثر فيها لمخلوق فيوحش ، والآثار التي فيها آثار الصنع الحقيقي من غير تبديل ولا تحويل .

«وعلمناه صنعة لبوس لكم» المراد باللبوس هاهنا الدرع، لأنها تلبس، وهو في اللغة اسم لكل ما يلبس ويستعمل في الأسلحة كلها درعاً كان أو سيفاً أو رمحاً، وهو بمعنى الملبوس، كالحلوب بمعنى المحلوب والر كرب بمعنى المر كوب. قال قتادة: أول من صنع الدرع داود وأنها كانت من قبل صفائح فهو أول من سردها وحلّقها فجمعت الخفّة والتحصين . سبزره گری داود آن بودی که داود پیغامبر بود و پادشاه، و او را عمال و متصرفان و گماشتگان بودند در اطراف و نواحی خویش، و پیوسته متفکروار بشب طواف کردی و تعرّف احوال عمال و گماشتگان خویش کردی تا بر چه سیرت زندگانی میکنند و بارعیت عدل می کنند یا جور، و نیز هر کسی را پرسیدی، داود چه مردی است و بر خلق خدای پادشاهی چون میراند؟ شبی از شبها جبرئیل او را پیش آمد بصورت بشر، داود از وی پرسید که داود چه مردی است؟ و چون شناسی او را؟ جبرئیل گفت نیک مردی است و پسندیده سیرتی دارد لکن در وی خصلتی است که اگر آن خصلت در وی نبودی به بودی، گفت چیست آن خصلت؟ گفت: یا کل من بیت المال المسلمین . از بیت المال مسلمانان میخورد، داود از آنجا بازگشت و به محراب خویش باز شد و دعا و تضرع کرد و از الله تعالی حرفت خواست و کسب کردن تا از کسب دست خویش خورد، ربّ العزّه دعاء وی اجابت کرد و او را زره گری در آموخت .

فذلك قوله : «وعلمناه صنعة لبوس لكم»، جای دیگر گفت: «والثأله الحديد» معنی آنست که آهن او را مسخر و نرم کردیم، تا چنانکه خواست بی آلت و عدت آهنگران بدست خویش در آن تصرف میکرد، و از آن زره میساخت . روزی لقمان حکیم پیش وی نشسته بود و او زره میکرد لقمان نمی دانست که آن چیست که پیش از داود کس زره نکرده بود و کس ندیده، لقمان صبر همی کرد و نمی دانست

و نمی پرسید تا داود از آن فارغ گشت ، برخاست و در پوشید و گفت : نعم القميص هذا للرجل المحارب . فعلم لقمان مايراد به ، فقال الصمت حکم و قليل فاعله . «لنحصنکم» بنون قراءت ابوبکر است از عاصم ، اضافت فعل باحق است جلّ جلاله یعنی و علمناه لنحصنکم ای - لنحرزکم و نحفظکم به عند ملاقات اعدائکم من القتل . و گفته اند من اینجا بمعنی فی است ، یعنی لنُدفع السلاح عنکم فی حالة الحرب . ابن عامر و حفص ، «لتحصنکم» بتاء خوانند و باین قراءت فعل لبوس راست و التأنيث لاجل المعنی لانّ اللبوس ، الدرّع ، والدرع مؤنثة . و روا باشد که فعل صنعة را بود ، ای - لتحصنکم الصنعة . باقی قراء و روح از یعقوب ، «ليحصنکم» بیاء خوانند و فعل باین قراءت خدا را بود ، ای علمه الله ليحصنکم . و روا بود که فعل لبوس را بود ، و اللبوس فعول بمعنی مفعول اراد الملبوس ، ای - ليحصنکم الملبوس ، فذكر الفعل على اللفظ . و روا بود که فعل داود را بود لانّ الهاء فی قوله : «علمناه» راجعة اليه . ای - علمناه داود صنعة لبوس ليحصنکم بمصنوعه «من بأسکم» . و روا بود که فعل تعلیم را بود . ای - علمناه ليحصنکم التعلیم . «فهل انتم شاكرون» نعمی بطاعة الرسول و هذا نوع من انواع الامر ، معناه اشکروا ، کقوله : «فهل انتم منتهون» ای - انتهوا . و کقوله : «فهل انتم مسلمون» ای - اسلموا . و فی الحديث . هل انتم تارکوا لی اصحابی . ای - اترکوا لی اذاهم .

«ولسليمان الريح» یعنی و سخرنا لسليمان الريح ، الريح هواء متحرك و هو جسم لطيف يمتنع بلطفه من القبض عليه و يظهر المحس بحر كته ، يذكرونيؤنث . «عاصفة» نصب على الحال و العصف شدة حركة الريح يقال ، عصفت الريح فهي عاصفة و عاصف اذا اشتدت ، «تجری بامر» ای - بامر سليمان . «الى الارض التي باركنا فيها» یعنی الشام ، و ذلك انها قد كانت تجرى لسليمان و اصحابه حيث شاء سليمان ثم تعود الى منزله بالشام . و هب منه گفت : سليمان بن داود پیغامبری غازی بود پیوسته در غزات بودی تا شهرها بگشاد و ملوک عالم را همه در تحت قهر خویش آورد و ملک وی بهمه جهان برسد . مقاتل

گفت شیاطین از بهر وی بساطی ساخته بودند يك فرسنگ طول آن و يك فرسنگ عرض آن، زر و ابریشم درهم بافته و تختی زرین ساخته در میان بساط، و گرد بر گرد آن تخت سه هزار کرسی زرین و سیمین نهاده. سلیمان بر آن تخت نشست و انبیاء بر آن کرسیهای زرین و علما بر کرسیهای سیمین و از پس ایشان عامه مردم و از پس عامه مردم جن و شیاطین صفها بر کشیده و مرغان در هوا جمع آمده و پر در پر کشیده چنانکه آفتاب بر سلیمان و اصحاب وی نفاقتی. ابن زید گفت: سلیمان را مرکبی بود از چوب ساخته و آن مرکب را هزار رکن بود و در هر رکنی هزار خانه، جن و انس در آن خانهها نشسته و عدت و آلت حرب در آن نهاده و زیر هر رکنی هزار شیطان بداشته تا آن مرکب بر می داشتند، سلیمان چون خواستی که بر نشیند باد عاصف را فرمودی تا آن مرکب و آن بساط و مملکت وی بردارد و بر هوا برد، چون بر هوا راست بیستادی باد را خارا فرمودی تا در روش آرد بامداد یکماهه راه برفتی و شبانگاه یکماهه، چنانکه در قرآنست: «غدوها شهر و رواحها شهر».

و هب منبه گفت ما را خبر کردند که در نواحی دجله در منزلی از منزلهای نبشتهای یافتند که کسی از اصحاب سلیمان نبشته بود، اما من الجن و اما من الانس. یا جنی نوشته بود یا انسی: نحن نزلناه و ما بنیناه و مبنیاً وجدناه غدونا من اصطخر فقلناه و نحن رائحون منه فبائتوا بالشام ان شاء الله. معنی آنست که مادرین منزل فرو آمدیم و بنان کردیم و خود بنا ساخته دیدیم بامداد از اصطخر برفته و درین منزل قیلوله کرده و بر عزم آنیم که شبانگاه از اینجا برویم و شب را بشام باشیم. و روی ان سلیمان سارمن ارض العراق غادیا فقال بمدينة مرو و صلی العصر بمدينة بلخ، تحمله و جنوده الريح و تظلم الطير، ثم سارمن مدينة بلخ متخللاً بلاد الترك ثم جازهم الى ارض الصين يغدو على مسيرة شهر و يروح على مثل ذلك، ثم عطف يمنية عن مطلع الشمس على ساحل البحر حتى اتى ارض القندهار و خرج منها الى مكران و کرمان ثم جاوزها حتى ارض فارس فنزلها اياماً و غدا منها بعسكر ثم راح الى الشام و كان مستقره بمدينة قنبر

وكان امر الشياطين قبل شخوصه من الشام الى العراق فبنوها له بالصفاح والعمد والرّخام الابيض والاصفر. « و کتاب کل شیء عالمین » ای۔ کنا فی الاول بکل شیء عالمین ، فقدّرناھا ودبّرناھا علی ما توجبه الحکمة ، واعطینا کل نبی ما تقوم به الحجّة وتنقطع به المعذرة وما هوداع الی الایمان و ابلغ فی الانقیاد والاذعان . وقیل معناه ، علّمنا ان مانعطی سلیمان من تسخیر الريح وغيره یدعوہ الی الخضوع لربّہ

«ومن الشياطين» ای ۔ وسخّرنا من الشياطين ، «من يغوصون له» یقال من الواحد والجمع والذکر والانثی ، يغوصون ای ۔ یدخلون تحت الماء فتخرجون له من قعر البحر الجواهر . «ويعملون عملا دون ذلك» ای ۔ دون الغوص . و هو ما ذکر الله تعالی «يعملون له ما يشاء من محاريب و تماثيل» الآية . «و کتابهم حافظین » حتی لا یخرجوا من امره ، و قیل حفظنا ہم من ان یفسدوا ما عملوا . و فی القصة ان سلیمان کان اذا بعث شیطانا مع الانسان لیعمل له عملا قال له اذا فرغ من عمله ، اشغله بعمل آخر لئلا یفسد ما عمل و کان من عادة الشياطين انهم اذا فرغوا من عمل ولم یشغلوا بعمل آخر حربوا ما عملوا و افسدوه .

« وایوب اذ نادى ربّه » ایوب بن آموص بن تارخ بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم و كانت امه من ولد لوط بن هاران و زوجته رحمة بنت افرائیم بن یوسف بن یعقوب . و هب بن منبه گفت : ایوب پادشاه بود و پیغامبر در نواحی شام ، و اورا ملک و مال فراوان بود از هر صنفی و از هر جنسی ازین ضیاع و عقارنهمار و ازین چهار پایان چرندگان و بارکیران و ازین غلامان و خدمتگاران ، و فرزندان داشت ازین جوانان و نورسیدگان . و با این همه مال و نعمت مردی بود پارسا و متورع و نیکو سیرت درویش نواز ، مهمان دار . با درویشان نشستنی و غریبانرا نواختنی نعمت الله تعالی را شکر کردی و بر درگاه حق جل جلاله بر طاعت و عبادت مواظبت نمودی . ابلیس مہجور ویرا در میان کام و نعمت دنیا بر صفت و سیرت پاکان و پارسایان می دید ، بروی حسد برد خواست کہ او را در غرّت و غفلت کشد چنانکہ دنیا داران و مترفان باشند بروی

دست نمی یافت و کار از پیش نمیشد، و ابلیس را آنگه بر آسمان راه بود و او را برفع عیسی از چهارم آسمان باز داشتند و بیعت **مصطفی** (ص) از آن سه دیگر باز داشتند. اکنون از همه آسمانها محجوبست هم او و هم لشکر و حشم او، الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین. اما بروزگار **ایوب** محجوب نبود و در آسمانها از فریشتگان ثنا و مدح **ایوب** می شنید، و فریشتگان از جبرئیل شنیده بودند و جبرئیل از حق جل جلاله شنیده بود. ابلیس آنگه حسد برد بر **ایوب** گفت بار خدایا اگر مرا بر مال او مسلط کنی او را بغفلت و کفران در کشم، فرمان آمد از جبار کینت: انطلق فقد سلطك على ماله. رو که ترا بر مال وی مسلط کردم، ابلیس بیامد و آن مرده شیاطین دیوانستنه را برانگیخت تا آن مال ویرا جمله نیست کردند و بتلف بردند و بعضی را بسوختند و بعضی را بصیحه بکشتند و بعضی را بباد بردادند و نیست کردند چون خبر بایوب رسید گفت هو الذی اعطی و هو الذی اخذ الحمد لله حین اعطانی و حین نزع منی، عریانا خرجت من بطن امی و عریانا اعود فی التراب، و عریانا احشر الی الله عزوجل. ابلیس نومید و خاسر باز گشت و بآسمان باز شد گفت: بار خدایا ایوب چنان داند که او را بفرزندان و بنفس خویش بر خورداری است و تو مال بوی بازدهی از آن بفتنه نیفتاد، اگر مرا بفرزندان وی مسلط کنی او را بفتنه مضله افکنم، گفت: رو که ترا بفرزندان وی مسلط کردم، هفت پسر داشت و هفت دختر جمع شده در قصر خویش، ابلیس و حشم وی آمدند و آن قصر بسرایشان فرو آوردند و همه را هلاک کردند **ایوب** چون خبر هلاک فرزندان بوی رسید طاقتش بر سید و صبر از وی بر میدار بگریست و قبضه ای خاک بر سر ریخت، پس همان ساعت پشیمانی بوی در آمد توبه کرد و عذر خواست و الله تعالی او را عفو کرد، ابلیس نومید از وی باز گشت و گفت بار خدایا اگر مرا بر تن وی مسلط کنی او را از راه صواب بگردانم تا نعمت ترا جحد آورد، گفت: رو که ترا بر تن وی مسلط کردم مگر بردل که محل معرفت و فکر است و بر زبان که محل تسبیح و ذکر است، ابلیس بیامد و او را در نماز یافت بادی در بینی وی دمید که بهمه تن او برسد



و قرحه‌ها و بثرها در اندام وی پدید آمد حكه و خارش بروی افتاد همی خاریدومی  
 خراشید تا همه تن وی مجروح گشت و خونابه و صدیدازوی روان شد ، پس خورنده  
 دروی افتاد و بوی ناخوش ازوی دمیدن گرفت مردم از وی نفرت گرفتند و او  
 را از شهر بیرون بردند و در کناسه‌ای پیفکندند. سه کس بوی ایمان آورده بودند  
 نام ایشان یفن و یلدد و صافر ، این سه کس چون او را بر آن صفت دیدند دروی بتهمت  
 افتادند بشخص ازوی برگشتند ، اما بردین وی می بودند و باوی هیچکس بنماند  
 مگر رحمه عیال وی. و درین بلا هژده سال بماند ، و گفته‌اند هفت سال و گفته‌اند سه  
 سال و گفته‌اند هفت سال و هفت ماه و هفت روز . و گفته‌اند آن سه مرد از اصحاب  
 وی که ازوی برگشتند کهل بودند و ایوب را تغییر کردند گفتند : تب‌الی الله سبحانه  
 من الذنب الذی عوقبت به. یکی دیگر با ایشان بود جوانی حدیث السن ، بایوب ایمان  
 آورده و او را تصدیق کرده ، آن کهل را ملامت کرد بان تغییر که کردند ، گفت :  
 حرمت ایوب را نداشتید و راستی و صواب در سخن بگذاشتید ، و رای صائب از دست  
 بدادید بآن تغییر که کردید نه بوقت خویش و نه بجای خویش ، نمیدانید که ایوب  
 پیغامبر خداست ، گزیده و صفوت و پسندیده‌ی خدای تعالی است ، هر گز کاری بخلاف  
 فرمان نکرده و از جاده‌ی دین قدم بیرون ننهاده بیش از آن نیست که بلائی عظیم روی بوی  
 نهاده و این بلا عیب دین وی نیست ، و نشان سخط الله نیست. پیغامبران و صدیقان و شهیدان که  
 بودند و رفتندی بلا نبوده‌اند ، و آن از الله تعالی کرامتی دانسته‌اند و خیرت در آن دیده‌اند  
 چون انبیاء و اولیاء را دلیل سخط و هوان نبوده ، ایوب را هم دلیل سخط الله تعالی  
 تعالی نباشد. سزای شما چنان بودی که اگر این صاحب بلا نه ایوب پیغامبر صاحب  
 منزلت بودی که برادری از بهادران مسلمان بودی صحبت شما یافته ، واجب کردی  
 درین حال زبان ملامت و تغییر فرو بستن و در بلا و ی حزین و اندوهگن بودن و بهمه  
 حال موافقت وی نمودن و تسکین و تسلیت وی دادن . و این مجارات در حضرت ایوب  
 میرفت ، ایوب گفت کلمات حکمت که بر زبان بنده مؤمن رود نه از بسیاری تجربت



رود یا از روی شباب و شیبیت بلکه رب العزه اقبال کند بردل وی بنعت رأفت و رحمت  
 و در دل وی افکند نور هدایت و تخم حکمت ، آنگه بر زبان افتد و از آن عبارت کند ،  
 ایوب آن جوان نورسیده را بستود و بیسندید آنگه روی بآن سه مرد که ل نهاد و ایشان  
 را عتابی بلیغ کرد ، آنگه روی از ایشان بگردانید و در الله زارید و از درد دل خویش  
 بحق نالیده همچون شیفته ای سرگشته و الهی درمانده بزبان تضرع و حسرت گفت :  
 رَبِّ لَایْ شَیْءٍ خَلَقْتَنی لَیْتَنی اِذْ کَرِهْتَنی لَمْ تَخْلُقْنِی یَا لَیْتَنی کُنْتُ حِیضَةَ الْقَتَنِی اُمِّی  
 یَا لَیْتَنی عَرَفْتُ الذَّنْبَ الَّذِی اِذْنَبْتُ وَالْعَمَلَ الَّذِی عَمَلْتُ فَصَرَفْتُ وَجْهَ الْکَرِیْمِ عَنِّی  
 لَوْ کُنْتُ اَمْتًا لَکُنْتُ فَا لِحَقْنِی بِآبَائِی ، فَالْمَوْتُ کَانَ اَجْمَلَ بَیْ اَلْمَ اَکُنْ لِلْغَرِیْبِ دَارًا وَلِلْمُسْلِمِیْنَ  
 قَرَارًا وَلِلْیَتِیْمِ وَلِیًّا وَلِلْاَرْمَلَةِ قِیْمًا . اَلْهٰی اِنَا عَبْدٌ ذَلِیْلٌ اِنْ اَحْسَنْتَ فَالْمَنْ لَکَ وَاِنْ اَسَاؤْتُ  
 فَبِیْدَکَ عَقُوْبَتِی جَعَلْتَنی لِلْبَلَاءِ عَرْضًا وَلِلْفِتْنَةِ نَصَبًا وَ قَدْ وُقِعَ عَلَیْ بَلَاءٌ لَوْ سَلَّطْتَ عَلَی  
 جَبَلٍ ضَعْفٌ عَنْ حَمَلِهِ فَکَیْفَ یَحْمِلُهُ ضَعْفِی ، اَلْهٰی قَضَاءُکَ هُوَ الَّذِی اِذْلَنی وَ سَلَّطَانُکَ  
 هُوَ الَّذِی اَسْقَمْنِی وَ اَنَحَلَ جِسْمِی وَ اَلْوَانُ رَبِّی نَزَعَ الْهِیْبَةَ الَّتِی فِی صَدْرِی وَ اَطْلَقَ  
 لِسَانِی حَتّٰی اَتَکَلَّمُ بِهَلْیَءٍ فَمَیْ ثُمَّ کَانَ یَنْبَغِیْ لِلْعَبْدَانِ یَحَاجُّ عَنْ نَفْسِهِ لِرَجْوَتِ اَنْ  
 یُعَافِیْنِیْ عِنْدَ ذَکَ وَلَکِنَّهٗ الْقَاضِی وَ تَعَالٰی عَنِّیْ فَهُوَ یَرَاذِیْ وَلَا اِرَآهَ وَ یَسْمَعُنِیْ  
 وَلَا اَسْمَعُهُ لَا نَظَرَ اِلَیَّ فَرَحْمَنِیْ وَلَا رِثَیْ مَنِّیْ وَلَا اَدْنَانِیْ ، فَادْلٰی بَعْدَ ذِیْ  
 وَ اَتَکَلَّمُ بِبِرَائِیْ وَ اَخَاصِمُ عَنْ نَفْسِیْ . فَلَمَّا قَالَ ذَکَ اِیُّوْبُ وَ اَصْحَابُهُ عِنْدَهُ ، اَظْلَهُ غَمَامٌ حَتّٰی  
 ظَنَّ اَصْحَابُهُ اَنَّهُ عَذَابٌ ، ثُمَّ نُوْدِیْ مِنْهُ یَا اِیُّوْبُ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی یَقُوْلُ هَا اَنَا قَدْ دَنَوْتُ مِنْکَ  
 قَرِیْبًا قَدْ فَادَلَّ بِعَذْرَکَ وَ تَکَلَّمُ بِبِرَائِکَ وَ خَاصِمُ عَنْ نَفْسِکَ وَ اَشْدَدُّ اِزَارَکَ وَ قَدْ مَقَامُ جِبَارٍ  
 یَخَاصِمُ جِبَارًا اِنْ اَسْتَطَعْتَ فَـ اِنَّهٗ لَا یَنْبَغِیْ اَنْ یَخَاصِمَنِیْ اِلَّا جِبَارٌ مِثْلِیْ وَلَا یَنْبَغِیْ اَنْ  
 یَخَاصِمَنِیْ اِلَّا مَنْ یَجْعَلُ الزَّیَارَ فِیْ فَمِ الْاَسَدِ وَ السَّحَالِ فِیْ فَمِ الْعَنْقَاءِ وَ اللَّجَامِ فِیْ فَمِ التَّنِّیْنِ  
 وَ یَکِیْلُ مَکِیَالًا مِنَ النُّوْرِ وَ یَزِنُ مِثْقَالَ مِنَ الرِّیْحِ وَ یَصْرُ صَرَّةً مِنَ الشَّمْسِ وَ یَرُدُّ اَمْسًا لَقَدْ  
 مِنْتَکَ نَفْسُکَ ، یَا اِیُّوْبُ اَمْرًا مَا تَبْلُغُ بِمِثْلِ قُوَّتِکَ وَلَوْ کُنْتُ اِذْ مِنْتَکَ ذَکَ ، وَ دَعْتُکَ  
 اِلَیْهِ تَذَکَّرْتُ اِیَّیَّ مَرَامٍ رَامَتْ لَکَ اَرْدَتِ اَنْ تَخَاصِمَنِیْ بِغِیِّکَ اَمْ اَرْدَتِ اَنْ تَحَاجِمَنِیْ

بخطائك ام اردت ان تكابرني بضعفك، اين انت مني يوم خلقت الارض فوضعتها على  
 اساسها، هل كنت معي تمد باطرافها؟ هل علمت باي مقدار قدرتها؟ ام على اي شيء  
 وضعت اكنافها؟ ابطاعتك حمل الارض الماء؟ ام بحكمتك كانت الارض للماء  
 غطاء؟ اين انت معي يوم رفعت السماء سقفاً في الهواء لاتعلق بسبب من فوقها، ولا يقلها  
 دعم من تحتها هل تبلغ من حكمتك ان تجري نورها وتسير نجومها او يختلف  
 بامرك ليلها ونهارها؟ اين انت مني يوم صببت الماء على التراب ونصبت شوامخ الجبال  
 هل تدري على اي شيء ارسيتها؟ ام باي مثقال وزنتها؟ ام هل لك من ذراع تطبيق  
 حملها؟ ام هل تدري من اين الماء الذي انزلت؟ ام هل تدري من اي شيء انشيء  
 السحاب؟ ام هل تدري من اين خزانة الثلج؟ اين خزانة الريح؟ اين جبال البرد؟  
 اين خزانة الليل بالنهار وخزانة النهار بالليل؟ وبأي لغة تتكلم الاشجار؟ من جعل  
 العقول في اجواف الرجال ومن شق الاسماع والابصار؟ ومن ذلت الملائكة لملكه، و  
 فهر الجبارين بجبروته، وقسم الارزاق بحكمته. فقال ايوب صغر شأني وكل لساني و  
 عقلي ورائي و ضعفت قوتي عن هذا الامر تعرض علي يا الهي قد علمت ان كل الذي  
 ذكرت صنع يديك و تدبير حكمتك و اعظم من هذا ما شئت، علمت لا يعجزك شيء و  
 لا تخفى عليك خافية، اذلقتني البلايا، الهي فتكلمت ولم املك فليت الارض انشقت  
 لي فذهبت فيها ولم اتكلم بشيء يسخط ربي وليتني مت بغم في اشد بلائي قبل ذلك  
 انما تكلمت لتعذرني وسكت حين سكت لترحمي كلمة زلت مني فلن اعود وقد وضعت  
 يدي على فمي وعضضت على لساني والصقت بالتراب خدي، اعود بك اليوم منك واستجيرك من  
 جهد البلاء فاجرني واستغيث بك من عقابك فاغثنني واستعين بك فاعنني. و اتوكل  
 عليك فاكفني، واعتصم بك فاعصمني، و استغفرك فاغفر لي، فلن اعود لشيء تكرهه  
 مني. فقال الله تعالى وتقدس نفذ فيك علمي وسبقت رحمتي غضبي اذ خطئت فقد غفرت  
 لك و رددت عليك اهلك و مالك و مثلهم معهم لتكون لمن خلفك آية و تكون عبرة  
 لاهل البلاء وعز الصابرين، فاركض برجلك هذا مغتسل بارد و شراب فيه شفاؤك و

قرب عن اصحابك قرباناً واستغفر لهم فانهم قد عصوني فيك فر كض برجله فانفجرت له عين فدخل فيها فاغتسل فاذهب الله كل ما كان به من البلاء .

قوله : «مسنى الضر وانت ارحم الراحمين» ، حسن گفت : ايوب هفت سال و اندماه در آن كناسه گرفتار گشته و خورنده دروى افتاده و مردم ازوى بگريخته مگر زن وى رحمه كه باوى مى بود و گاه گاه طعام بوى مى آورد و ايوب در آن بلاء يك لحظه از ذكر الله تعالى باز نماند پيوسته در ذكر و تسبيح بودى و در آن بلا صبر همى كرد و ابليس ازوى درماند و حيلت وى برسيد ، باز گى وزعقه ازوى رها شد كه هر هرجا لشكروى بود در اقطار عالم همه بشنيدند و بنزد يك وى آمدند او را غمگين و دلتنگ يافتند گفتند مهتر ما را چه رسيد كه چنين غمناك و دلتنگ است ؟ ابليس گفت درماندم در كار ايوب و صبر كردن وى بر بلا و هر چه دانستم از تبليس و تدليس و فنون حيل و وساوس جمله بكار داشتم و پيش وى بردم و هيچ بروى ظفر نيافتم . گفتند آن چه دام بود از دامهاى مكر كه بر راه آدم نهادى تا او را از بهشت بيرون كردى ؟ گفت زن ويرا حوا واسطه ساختم تا مكر خود دروى براندم ، گفتند اين جاتدبير همانست مكرى بساز با زن وى كه اوزن خود را فرمان برد ، و از راه بيفتد ، ابليس بصورت مردى پير فراپيش رحمه شد گفت : يا امة الله شوهرت كجاست ؟ گفت آنكه در آن مزبله افكنده و خورندگان دروى افتاده ، گفت آن ايوبست آن جوان زيبا تن نيكوروى و فرزندان داشت بدان جوانى و زيبائى و مال فراوان و نعمت تمام اکنون از آن هيچ نمانده است و همه نيست گشته نپندارم كه هر گز بان باز رسيد مگر ايوب يك گوسفند بنام من قربان كند تا من او را بحال صحت باز آرم و آن جوانى و زيبائى وى باز بينى ، رحمه بگريست و جزع كرد آنكه بيامد و بانك بر ايوب زد گفت يا ايوب حتى متى يعذبك ربك اين المال ؟ اين الولد ؟ اين الصديق ؟ اين لونك الحسن ؟ اين جسمك الحسن ؟ اذبح هذه السخلة واسترح . ايوب كه اين سخن از وى بشنيد دانست كه ابليس ويرا فريخته است و باد دروى دميده . گفت اى زن مال و فرزندان كه

تو بآن می گوئی و بنیافت آن تحسّر میخوری آن بما که داده بود؟ گفت : اللہ تعالیٰ،  
گفت چند سال مارا در آن بر خورداری بود؟ گفت هشتاد سال، گفت اکنون چند است  
که ما در بلاییم؟ گفت هفت سال، گفت و یلک ما انصفت الا صبرت فی البلاء ثمانین  
سنة کما کثافى الرّخاء ثمانین سنة واللّٰه لئن شفانى اللّٰه لاجلّٰدک مائة جلدۃ امرتنی  
ان اذبح لغير اللّٰه. **ایوب** از سردلتنگی و ضجر سو گند یاد کرد کہ اگر شفا یابم ترا صد  
تازیانه بزخم بآن کہ مرا میفرمائی تا قربان کنم بغیر نام اللہ. رویرون شو از نزدیک  
من کہ من ازین طعام و شراب کہ تو آری نخورم و ترا نہ بینم . **رحمہ** را از نزدیک  
خویش بیرون کرد و تنها بماند بی طعام و بی شراب و بی یار و بی مونس، طاقتش  
برسید روی بر خاک نهاد گفت: «ربّ ائنی مسنی الضرو انت ارحم الراحمین»، فرمان  
آمد از جبار عالم آن ساعت کہ یا ایوب ارفع رأسک وارکض بر جملک، سر بردار ای  
ایوب و پای بزمین زن. **ایوب** پای بر زمین زد چشمہای آب پدید آمد غسلی بر آورد آن  
درد و اذی پاک از وی فرو ریخت بحال تندرستی و جوانی و زیبائی خویش باز شد، یکبار دیگر  
پای بر زمین زد چشمہای دیگر پیدا شد شربتى خورد از آن و در باطن وی هیچ درد و  
رنج نماند، برخاست و بر آن بالائی نشست و حلّہای زیبا پوشانیدند او را، آن ساعت **رحمہ**  
آنجا کہ بود درد وی افتاد کہ کار آن مسکین بیمار گوئی بچہ رسید، تنها و عاجز است در  
آن کناسہ، و دانم کہ هیچکس ویرا طعامی و شرابی نبرد بروم و او را بازینم نباید  
کہ از گرسنگی بمیرد یا دد بیابانی او را هلاک کند، برخاست و پیامد و او را در آن موضع  
ندید ازین گوشہ بدان گوشہ طواف میکرد و او را میجست و میگریست، و **ایوب** او  
را میدید کہ جست و جوی میکرد، و **رحمہ** او را جوانی زیبا دید حلّہای نیکو پوشیدہ  
شرمش میآمد کہ فرزندیک وی شود، آخر **ایوب** او را بخود خواند گفت ما تریدین یا امّۃ اللّٰه؟  
ای زن چہ میخواهی و چہ میجوئی؟ گفت آن بیمار مبتلی کہ اینجا افتاده بود نمی بینم  
او را و میترسم کہ هلاک گشت، **ایوب** گفت او ترا کہ باشد؟ گفت شوهر منست: گفت اگر  
او را ببینی باز شناسی؟ پس **رحمہ** نیک دروی تأمل کرد گفت: اما آنہ اشبہ خلق اللّٰه

۱. گفت آنکه که تندرست بود بتوسخت مانده بود ، گفت پس  
 اندوه مدار که من ایوبم و گفته اند ایوب تبسمی کرد دندان ضواحک وی پیدا شد  
 رحمه اورا بآن شناخت برخاست و دست در گردن وی آورد . ابن عباس گفت : والذی  
 نفس عبدالله بیده مافارقتهم عنقه حتی مر بهما کل مال لهما وولد . و یروی ان  
 ابلیس قال لها اسجدي لی سجدة حتی ارد علیک المال والاولاد واعافی زوجک ، فرجعت  
 الی ایوب فاخبرته بما قال لها فقال قد اتاک عدو الله لیفتنک عن دینک ثم اقسم ان  
 عافاه الله لیضربها مائة جلدة ، و قال عند ذلك مسنی الضر من طمع ابلیس فی سجود  
 حرمتی له و دعائه ایاها و ایتای الی الکفر . و قال وهب : کانت امرأة ایوب تعمل  
 للناس و تجیئه بقوته فلما طال علیه البلاء و سئما الناس فلم تستعملها احد التمسث له  
 يوماً من الايام ما تطعمه فما وجدت شیئاً فجرت قرناً من رأسها فباعته برغیف  
 فاتته به ، فقال لها این قرنک ؟ فاخبرته فحینئذ قال مسنی الضر . و قيل بلغت الاکلة  
 لسانه و قلبه فخاف ان یضعف عن الذکر و الفکر ؛ فقال مسنی الضر . و قيل سقطت منه  
 دودة فـردھا الی موضعها فقال : کلی قد جعلنی الله طعامک فعضته عضة زاد الما علی جمیع  
 ما قاسی من عض الایدان فقال مسنی الضر . فنودی من اختیارک مسک الضر لامن  
 اختیاری ، و قيل نوذی یا ایوب تظهر الرجولية من نفسك عند نزول بلائنا علیک فقال مسنی  
 الضر ، لا قرار معک ولا فرار منک ، و قيل انقطع عنه الوحي ایتاماً فقال مسنی الضر ، و قيل اراد  
 الصلوة فلم یقدر علیها فقال مسنی الضر ، و قيل الضرها هنا الشیطان ، لقوله مسنی الشیطان  
 بنصب و عذاب ، فان قيل ان الله سماء صابراً و قد اظهر الشکوی و الجزع بقوله مسنی الضر و  
 مسنی الشیطان بنصب ؟ قيل لیس هذا شکایة ، انما هو دعاء بدلیل قوله عز وجل : « فاستجبنا له »  
 علی ان الجزع انما هو فی الشکوی الی الخلق فاما الشکوی الی الله عز وجل فلا یكون  
 جزءاً ولا ترک صبر ، کما قال یعقوب : انما اشکوا بنی و حزنی الی الله . قال سفیان  
 بن عیینة : و كذلك من اظهر الشکوی الی الناس و هو راض بقضاء الله لا یكون ذلك جزءاً ،  
 کما روى ان جبرئیل دخل علی النبی (ص) فی مرضه فقال : کیف تجدک ؟ قال اجدنی



مغموماً، اجدنى مكروباً. وقال لعائشة حين قالت وا رأساه بل انا وا رأساه.

«فاستجبنا له» اى - استجبنا دعاه، «فكشفنا ما به من ضرر»، ازلنا عنه البلاء الذى كان فيه، «آتيناه اهلته» اى - اولاده وهم عشرة بنين، وقيل سبعة بنين وثلاث بنات، وقيل سبعة وسبع. «ومثلهم معهم»، قال ابن عباس: احيى الله اولاده باعيانهم و امواله و مواشيه ومثلها و مثلهم معهم، وقيل ردّ اولاده و ابقاهم حتى جعل من نسلهم مثلهم. روى عن ابن عباس ان الله تعالى ردّ الى المرأة شبابها فولدت له ستة و عشرين ذكراً . «رحمة من عندنا» اى - نعمة عليه من عندنا. «وذكري للعابدين» يقتدون به فى الصبر على البلاء والشكر على النعماء. روى عقبه بن عامر عن النبى (ص) قال : اوحى الله تعالى الى ايوب، تدري ما ذنبك عندي حتى ابتليتك؟ قال لا يارب . قال دخلت على فرعون فادهنت له بكلمتين. وقيل استعان رجل ايوب على ظلم يدرؤه عنه فلم يعنه فابتلى . و روى انه مطر على ايوب جراد من ذهب فجعل يجمعه و يجعله فى ثوبه فقال يا ايوب اما تشبع ؟ فقال و من يشبع من رحمتك.

«واسماعيل» يعنى و اذكر اسمعيل، هو ابن ابراهيم . «وادريس» هو اخنوخ . «وذا الكفل» سمى ذا الكفل لانه تكفل با مرفوفى به، وذلك ما روى ان نبياً من انبياء بنى اسرائيل اوحى الله اليه انى اريد قبض روحك . فاعرض ملكك على بنى اسرائيل، فمن تكفل لك انه يصلى بالليل لا يفتر ويصوم بالنهار ولا يفطر ويقضى بين الناس ولا يغضب فادفع ملكك اليه، ففعل ذلك، فقام شاب فقال اتكفل لك بهذا فتكفل ووفى به، فشكر الله له ونبأه، فعلى هذا القول الكفل بمعنى الكفالة . وقيل سمى ذا الكفل لعظم حظّه من عبادة الله و من ثوابه، والكفل الحظّ العظيم. من قوله تعالى : «يؤتكم كفلين من رحمته» . وقيل كان رجلاً صالحاً عبد الله فى غار جبل، والكفل الجبل، واختلفوا فى انه هل كان نبياً . وقيل هو الياس وقيل هو زكريا، وقيل هو يوشع بن نون . وقال الحسن : هو نبى اسمه ذوالكفل . وقال ابو موسى الاشعري : لم يكن نبياً ولكن كان عبداً صالحاً اسمه ذوالكفل . وفى ذلك ما روى ابن عمر قال : سمعت النبى (ص) يحدث حديثاً



لَوْلَمْ اَسْمَعْهُ الْاَمْرَةَ اَوْ مَرَّتَيْنِ لَمْ اَحْدِثْ بِهِ، سَمِعْتَهُ مِنْهُ اَكْثَرَ مِنْ سَبْعِ مَرَّاتٍ قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ذُو الْكِفْلِ لَا يَنْزِعُ عَنْ ذَنْبِ عَمَلِهِ فَاتَّبَعَ امْرَأَةً فَاعْطَاهَا سِتِينَ دِينَاراً عَلَى أَنْ تَعْطِيَهُ نَفْسَهَا، فَلَمَّا قَعَدَ مِنْهَا مَقْعِدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَةِ ارْعَدَتْ وَبَكَتْ فَقَالَ مَا يَبْكِيكَ؟ قَالَتْ مِنْ هَذَا الْعَمَلِ مَا عَمَلْتَهُ قَطُّ، قَالَ أَكْرَهْتُكَ؟ قَالَتْ لَا وَلَكِنْ حَمَلْتَنِي عَلَيْهِ الْحَاجَةُ، فَقَالَ اذْهَبِي فَهَؤُلَاءِ ثَمَنُكَ. ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ لَا أَعْصِي اللَّهَ أَبَداً فَمَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ فَقِيلَ مَاتَ ذُو الْكِفْلِ، فَوُجِدَ وَاعْلَى بَابِ دَارِهِ مَكْتُوباً إِنَّ اللَّهَ غَفَرَ لَذِي الْكِفْلِ». «كُلُّ مِنَ الصَّابِرِينَ» أَيْ - كُلُّ هَؤُلَاءِ الْمَذْكُورِينَ مَوْصُوفُونَ بِالصَّبْرِ.

«وَادْخُلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا» أَيْ - غَمَرْتَهُمُ الرِّحْمَةُ فَيَكُونُ هَذَا بَلْغٌ مِنْ رَحْمَتِهِمْ، وَقِيلَ الرِّحْمَةُ هَاهُنَا النُّبُوَّةُ. «أَتَاهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ» أَيْ - مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سَمَّوُا صَالِحِينَ لِأَنَّ صَلَاحَهُمْ لَا يَشُوبُهُ كَدُّ الرِّفْسَادِ، وَقِيلَ بَيْنَ الْحَكْمِ وَالْمَعْنَى الْحَكْمُ صَبْرُهُمْ وَصَلَاحُهُمْ، وَالْمَعْنَى ادْخَالُهُ إِيَّاهُمْ فِي الرِّحْمَةِ وَقَدْ تَضَمَّنَتِ الْآيَةُ تَسْلِيَةَ النَّبِيِّ (ص) وَالْمُؤْمِنِينَ وَتَقْوِيَةَ قُلُوبِهِمْ عَلَى الْبَلِيَّةِ وَالْحَثُّ عَلَى الصَّبْرِ عَلَيْهَا لِيُنَالُوا بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ» الْآيَةَ، دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ بِحَكْمِ نُبُوَّتٍ مُشْتَرَكَةٍ لَكِنْ فِي دَرَجَةٍ وَفَضِيلَةٍ مُتَفَاوِتَةٍ، نَبِيْنِي كِه سُلَيْمَانَ رَا دَرِيْن يَك مَسْأَلَهُ افزوني داد بعلم، فهم اورا مخصوص كردو گفت: «فَقَهْمُنَاهَا سُلَيْمَانَ»، مَلَكِي بَدَانِ عَظِيمِي بُوِي داد بَرُوِي مَنَت نَهَاد بَلَكِه حَقَارَتِ آن بُوِي نَمُود بَآنْجِه كُفْت: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنِ» أَيْ - اعْطَ مِنْ شَيْءٍ لِحَقَارَتِهِ وَخُسْتِهِ. چُون بَعْلَم وَفَهْم رَسِيد تَشْرِيفِ دَاد وَ مَنَت بَر نِهَاد كِه: «فَقَهْمُنَاهَا سُلَيْمَانَ»، عِلْم فَهْم وَرَاءِ عِلْم تَقْسِير وَ تَأْوِيلِ سِت، تَقْسِير بُوِ اسْطَه تَعْلِيم وَ تَلْقِينِ اسْت، تَأْوِيلِ بَار شَادُو تَوْفِيقِ سِت، فَهْم بِيِ وَ اسْطَه بِالْهَامِ رِبَّانِ سِت،

و تفسیر بی استاد بنکار نیست، تأویل بی اجتهاد راست نیست، و صاحب فهم را معلم جز حق نیست، تفسیر و تأویل بدانش است و کوشش، و فهم یافتست و کشش. حسن بصری گفت حذیفه یمان را پرسیدم از علم باطن یعنی علم فهم، حذیفه گفت: از رسول خدا پرسیدم و گفت: «علم بین الله و بین اولیائه لم یطلع علیه ملک مقرب ولا احد من خلقه». فهم این مردان در اسرار کتاب و سنت بجائی رسیدست که وهم ارباب ظواهر زهره ندارد که گرد آن حرم محترم گردد، ایشانرا در هر حرفی مقامی است. و ازهر کلمه ای پیغامی، ازهر آیتی ولایتی، و ازهر سورتی سوزی و سوری، وعید در راه ایشان و عداست، و وعده در حق ایشان نقد است، بهشت و دوزخ بر راه ایشان منزل است، و هر چه دون حق بنزدیک ایشان باطل است، دنیا و آخرت در بادیه وقت ایشان دو میل است، روز در منزل رازند و شب در محمل نازند، روز در نظر صنایعند و شب در مشاهده جمال صانعند، روز با خلق در خلقند و شب با حق در قدم صدقند، روز در کارند و شب در خمارند، بر روز راه جویند و بشب راز گویند.

لیلی من وجهك شمس الضحی و انما الظلمة فی الجوّ

والتّاس فی الظلمة من لیلهم ونحن من وجهك بالضوّ.

«و سلیمان الرّیح عاصفة»، سلیمان پیغامبر با آن همه مرتبت و منزلت او را گفتند ای سلیمان بدست تو جز بادی نیست و آن باد نیز بدست سلیمان نبود، بلکه بامر خداوند جهان بود، بامداد مسافت يك ماهه راه می برید و شبانگاه همچنان، و اگر سلیمان خواستی که بر آن مسافت بقدر يك گز بیفزاید نتوانستی و بدست وی نبود، زیرا که آن تقدیر الهی بود نه تدبیر سلیمانی، مملکتی بدان عظیمی بر هوا می برد و بکشتزاری بر گذشتی يك پره گاه نجنبانیدی. و گفته اند که سلیمان بر مر کب باد، روزی به پیری بر گذشت که در مزرعه خویش کشاورزی میکرد آن پیر چون مملکت سلیمان دید گفت: «لقد اوتی آل داود ملکاً عظیماً»، باد آن سخن بگوش سلیمان افکند سلیمان فرو آمد و پیر را گفت من سخن تو شنیدم و بدان آمدم تا با تو

بگویم این ملک بدین عظیمی که تو می بینی بنزدیک الله تعالی آنرا قدری و محلی نیست. لتسبیحة واحدة یقبلها الله تعالی خیر مما اوتی آل داود . یک تسبیح راست که از بنده مؤمن بیاید والله تعالی آنرا بپذیرد به است از بن ملک و مملکت که آل داود را دادند. پیر گفت: اذهب الله همک كما اذهب همی.

«وایوب اذنادی ربّه»، عادت خلق چنانست که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت آن دوست خود خواهند و روا ندارند که باد هوا بروی گذر کند، لکن سنت الهی بخلاف اینست هر کرا بدوستی اختیار کرد شربت محنت با خلعت محبت بوی فرستد، هر کرا درجه وی در مقام محبت عالی تر، بلای او عظیم تر، اینست که مصطفی (ص) گفت: «انّ اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل». و بر وفق این قاعده قضیه ایوب پیغامبر علیه السلام است، هرگز هیچکس بلا چنان بر نداشت که ایوب برداشت، گفتند کسی که پیش سلطانی سنگی نیکو بردارد چکنند خلعتی درو پوشانند ایوب چون سنگ بلا نیکو برداشت جلال احدیت این خلعت درو پوشانید که: نعم العبد. صد هزار هزاران جام زهر بلا بر دست ایوب نهادند گفتند: این جامهای زهر بلا نوش کن، گفت ما جام زهر بی تریاق صبر نوش نتوانیم کرد، تا هم از وجود او جام پازهر ساختند که: «انا وجدنا صابراً نعم العبد» اینست عجب قصه ای که قصه ایوب است، درس رای عافیت آرام گرفته حله ناز پوشیده. سلسله نعمت وی منتظم، اسباب دنیا مهیا در راحت و انس بروی گشاده، قبله اقبال قبول گشته. ناگاه متقاضی این حدیث بدر سینه وی آمد شوری و آشوبی در روزگار وی افتاد احوال همه منعکس گشت نعمت از ساحت وی بار بر بست لشکر محنت خیمه بزد و نام و ننگ برفت، سلامت با ملامت گشت، عافیت هزیمت شد، بلا روی نهاد، مهجور قوم گشت تا او را از شهر بیرون کردند و در همه عالم یک تن با وی بگذاشتند عیال وی رحمه، و آن نیز هم سبب بلا گشت که در قصص منقول چنین است که آن سر پوشیده هر روز در آن دیه رفتی و مردمان آن دیه را کار کردی تا دو قرص بوی دادندی و با یوب بردی، ابلیس در آن میان تلبیسی بر آورد

اهل دیه را گفت شما اورا بخود راه مدهید و در خانه ها مگذارید که وی تعهد بیماری میکند مشکل نباید که آن علت بشما تولد کند پس از آن چنان گشت که کس را بر وی رحمت نیامد و هیچکس اورا کار نفرمود و هیچ چیز نداد، دلتنگ و تهی دست از دیه بیرون آمد، ابلیس را دید بر سر راه نشسته، گفت چرا دلتنگی؟ گفت از بهر آنکه امروز از بهر بیمار هیچ پدید نکردم<sup>(۱)</sup> و کس را بر ما رحمت نیامد ابلیس گفت اگر آن دو گیسوی خویش بمن فروشی ترا دو قرص دهم تا بر بیماری تری<sup>(۲)</sup>، رحمه گیسو بفروخت و دو قرص بستد ابلیس بتعجیل نزد ایوب رفت گفت خبر داری که رحمه را چه واقعه افتاد، اورا بنا سزائی گرفتند و هر دو گیسوی وی پیریدند، و ایوب را عادت چنان بود که هر گاه بر خاستی دست بگیسوی وی زدی تا بر توانستی خاستن، آن روز گیسو ندید تللیس ابلیس باور کرد و رحمه را مهجور کرد، آن ساعت رنج دلش بیفزود بیت المال صبرش تهی گشت فریاد بر آورد که: «مَسْنَى الضَّرِّ وَانْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». ای جوانمرد ایوب آن همه بلا بقوت شربت می توانست کشد که از حضرت عزت ذوالجلال بامداد و شبانگاه پیاپی میرسید که: دوش شب بر بلاء ما چگونه گذاشتی؟ امروز در بلاء ما چون بسر آوردی.

خرسندشدم بدان که گوئی یکبار      ای خسته روزگار دوشت چون بود؟

## ۶- النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَذَا النُّونِ» یاد کن آن مرد ماهی را، «اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» که خشمگین برفت، «فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَيْهِ» پنداشت و ندانست که مابر او چه چیز تقدیر کرده ایم. «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» تا بانگ در گرفت در تاریکی شب، [ودریا و ماهی] «اِنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ» که نیست خدائی جز تو، «سُبْحَانَكَ» پاکی

۱- از بهر بیمار رفقی پدید نیامد (نسخه ج)      ۲- از تعهد بیمار باز نمانی (نسخه ج)

ترا [ازستمگاری]، « انّی كنت من الظّالمین <sup>(۸۷)</sup> » من از ستمکارانم.  
 « فاستجبنا له » آواز دادن اورا پاسخ کردیم، « ونجّیناه من الفم » و برهانیدیم  
 اورا از آن تنگی و دشواری. « و كذلك ننجی المؤمنین <sup>(۸۸)</sup> » و همچنان گرویدگان  
 را رهانیم.

« وزکریّا اذ نادى ربه » یاد کن زکریا را که آواز داد خداوند خویش را،  
 « ربّ لا تذرني فردا » گفت خداوند من مرا تنها و بی فرزند مگذار، « وانت خیر  
 الوارثین <sup>(۸۹)</sup> » بهتر کسی که بازمانده دارد آن توئی.

« فاستجبنا له » پاسخ کردیم او را، « ووهبنا له یحیی » و او را یحیی دادیم  
 « واصلحنا له زوجة » و جفت او را زاینده کردیم، « انهم کانوا یسارعون  
 فی الخیرات » در نیکیها شتابندگان بودند [و برجهانیان پیشی جویندگان]،  
 « ویدعوننا رغبا ورهبا » و ما را می خواندند به نیاز و بیم، « وکانوا لنا خاشعین <sup>(۹۰)</sup> »  
 و ما را فروتنان بودند و فرمان پذیر و حکم پسند، « واثتی احصنت فرجها » و یاد  
 کن آن زن که پاک داشت فرج خویش، « فنفخنا فیها من روحنا » تا درو دمیدیم  
 جان خویش، « وجعلناها وابنها آية للعالمین <sup>(۹۱)</sup> » و او را و پسر او را شگفتی  
 کردیم جهانیان را.

« ان هذه امّتکم امة واحدة » این گروه شما تا بربک دین باشند، امّت  
 اینست، « وانا ربکم فاعبدون <sup>(۹۲)</sup> » و من خداوند شمایم مرا پرستید.  
 « وتقطّعوا امرهم بینهم » کار دین خویش پاره پاره بیریدند [راه راه و جوک <sup>(۱)</sup>  
 جوک]، « کلّ الینا راجعون <sup>(۹۳)</sup> » و همه با ما آیند.

« فمن یعمل من الصّالحات » پس هر کس که نیکیها کرد، « وهو مؤمن »  
 و بالله تعالی گرویده بود. « فلا کفر ان لسعیه » کردار او را ناسپاسی نیست [آواز آن  
 دانسته است و پسندیده]، « واثنا له کاتبون <sup>(۹۴)</sup> » و ما کردار او را نویسندگانیم.  
 « وحرّام علی قرية اهلکناها » و حرام است بر هر شهری که ما آنرا [در علم

خویش [هلاک خواهیم کرد] واهل آن تباه، « انهم لا یرجعون (۹۵) » که هرگز ایشان باایمان آیند و از کفر خویش توبه کنند.

« حتی اذا فتحت یأجوج ومأجوج » تا آنکه که باز گشایند یأجوج و مأجوج. « وهم من کلّ حدب ینسلون (۹۶) » و ایشان از هرتلی و بالائی می‌دوند. « واقرب الوعد الحقّ » و بنزدیک آمد هنگام آن وعده راست، « فاذاهی

شاخصه ابصار الذین کفروا » آن آنکه آنست که چشمهای کفران گشاده مانده، [در آن روز و در آنچه در آن روز]. « یاویلنا » [میگویند] ای ویل هلاک بر ما، « قد کنا فی غفلة من هذا » مادرنا آگاهی بودیم از این روزگار، « بل کنا ظالمین (۹۷) » بل نا آگاه نبودیم که ستمکاران بودیم.

« انکم وما تعبدون من دون الله » شما و این بتان که می‌پرستید جز از الله تعالی، « حسب جهنّم » همه در آتش انداختنی اند، « انهم لها واردون (۹۸) » که همه بآن خواهید رسید.

« لو کان هؤلاء آلهة ماوردوها » اگر بتان خدایان بودند بآتش نشدندی (۱) « وکلّ فیها خالدون (۹۹) » و شما و ایشان همه در آتشید. « لهم فیها زفیر » ایشانراست در آن ناله‌ای زار، « وهم فیها لا یسمعون (۱۰۰) » و در آن هیچ سخن خویش نشنوند.

## النوبة الثانية

قوله تعالی: « وذا النون »، النون الحوت الذی التقم یونس، قال هاهنا ذوالنون و قال فی موضع آخر: « کصاحب الحوت ». ای- اذ کر صاحب الحوت وهو یونس بن متی، گفته‌اند



کہ متی نام مادر وی بوده و هیچکس از پیغامبران نسبت بامادر نکند مگر عیسی بن مریم را و یونس متی را و گفته اند کہ متی نام پدر وی بوده و مادرش تنخیس نام بوده و این یونس آنست کہ مصطفی «ص» در حق وی گفته: «لاینبعی لاحد ان یقول انا خیر من یونس بن متی»، و بروایتی دیگر گفت: «لا تفضلونی علی یونس بن متی» حکمت نبوت درین کلمہ آن بود کہ رب العزہ در حق یونس گفته کہ: «اذھب مغاضباً» مصطفی (ص) گفت نباید کہ چون امت من این آیت بشنوند بوی ظن بدبرند و بچشم حقارت درو نگرند و آن بدگمانی دین ایشانرا زیان دارد، ہر چند کہ مصطفی فاضلتر بود از وی و از ہمہ پیغامبران گفت: «لا تفضلونی علی یونس بن متی» مرا بر یونس فضل منہید، نہ مراد تحقیق این کلمہ بود بلکہ مراد تعظیم یونس بود تا ہمگنان بوی بچشم تعظیم نگرند، وقصہ وی بگوش تعظیم شنوند. اصحاب اخبار گفتند یونس مردی بود متعبد خوش آواز، چون کتاب خواندی و حوش بیابان بسمع آمدندی چنانکہ داود را بود در زمان خویش، اما قلیل الصبر بود و تنگ خوی باحدت و عجلت، ازینجا بود کہ خدای تعالی با مصطفی گفت: «فاصبر لحکم ربک ولا تکن کصاحب الحوت». وقال تعالی: «فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل»، ای محمد تو چون آن مردماہی بی صبر و زودخشم و شتابندہ در کار مباحث، تو صبر کن در کارها و در بلاہا چنانکہ اولوا العزم من الرسل صبر کردند.

یونس پیغامبر خدا بودہ باہل نینوا، دہی بود از دہای موصل، و خلافت میان علماء کہ ابتداء رسالت وی کی بود؟ ابن عباس گفت بعد از آنکہ از شکم ماہی بیرون آمد رسالت و وحی بوی پیوست بدلیل آنکہ رب العزہ گفت: «فنبذناہ بالعرآء» ثم ذکر بعدہ، «وارسلناہ الی مائۃ الف اویزیدون». قومی گفتند: از اہل تفسیر کہ رسالت وی پیش از آن بود کہ در شکم ماہی شد بدلیل قولہ تعالی: «وان یونس لمن المرسلین اذ بق الی الفلک المشحون». و گفته اند سی سالہ بود کہ اللہ تعالی اورا بقوم فرستاد و سی و سہ سال دعوت کرد و درین مدت جز از دو مرد بوی ایمان نیاورد. عبد اللہ مسعود

گفت ، پس از آن کہ نومید گشت از ایمان قوم خویش دعاء بد کرد و ایشانرا عذاب خواست ، فرمان آمد کہ ای یونس شتاب کردی کہ بر بندگان من دعاء بد کردی و ایشانرا عذاب بس زود خواستی ، باز گرد و چهل روز دیگر ایشانرا دعوت کن پس اگر نگرزند فرو گشایم بر ایشان عذاب یونس بحکم فرمان دعوت میکرد تاسی و هفت روز بگذشت ، و ایشان اجابت نکردند ، پس ایشانرا بیم داد و وعده نہاد کہ تا سہ روز بشما عذاب رسد اگر نگر وید، یونس چون آن کفر ایشان و تہمرد و عصیان ایشان دید بخشم از میان ایشان بیرون رفت آن شب کہ دیگر روز وعده عذاب بود پیش از آنکہ اللہ تعالیٰ اورا بر فتن فرمود، اینست کہ رب العالمین گفت: «اذھب مغاضباً» یعنی مغاضباً لقومہ قبل امر نالہ ، قیل لَمَّا لَمْ یَقْبَلُوا مِنْہُ کَفَرُوا فَوَجِبَ اَنْ یَغْضِبَهُمْ وَعَلٰی کُلِّ اَحَدٍ اَنْ یَغْضِبَ مِنْ عَصٰی اللّٰہِ . ابن عباس گفت یونس و قوم وی از بنی اسرائیل بفلسطین مسکن داشتند ، و پادشاہ ایشان حزقیاء بود، لشگری بیگانہ بیامد و نہ سبط و نہ صفی از اسباط بنی اسرائیل بردہ گرفت دوسبط و نہ صفی بماندند ، و در آن روز گارشعیا پیغامبر بود و دیگر پیغامبران نیز بودند اما بشعیا وحی آمد از حق جلّ جلالہ کہ حزقیای ملک را گو تا پیغامبری قوی امین بآن لشکر بیگانہ فرستد تا من در دل ایشان افکنم کہ بنی اسرائیل کہ بردہ گرفته اند از اسر خویش رہا کنند و باز فرستند . حزقیاء گفت مر شعیا را کہ رای تو چیست؟ کرانامزد کنیم و فرستیم؟ و در مملکت وی آنگاہ پنج پیغامبر بودند . شعیا گفت یونس مردی قوی است و امین و سزای این کار، حزقیاء اورا بخواند تا فرستند، یونس گفت اللہ تعالیٰ مرا نامزد کردہ است باین کار؟ گفتند نہ ، گفت پس اینجا پیغامبران دیگر ہستند اقویا و امناء، دیگری را فرستید کہ نہ کار من است . پس ایشان بوی الحاح کردند و کوشیدند تا آنگہ کہ یونس بخشم برخاست و بیرون شد تا رسید بدریای روم و در کشتی نشست ، فذلک قولہ تعالیٰ : «اذھب مغاضباً»، یعنی مغاضباً للبنی وللمک ولقومہ فاتى بحر الروم فرکبہ . وقال عروۃ بن الزبیر و سعید بن جبیر و جماعة : مغاضباً لربہ اذ کشف عن قومہ العذاب بعدما وعدہم وان یکون بین

قوم جرّبوا علیه الخلف فیما وعدهم واستحیی منهم ولم یعلم السّبب الّدی به رفع العذاب وکان غضبه انفة من ظهور خلف وعده، وان یسمی کذاباً لا کراهیه لحکم الله عزّوجلّ. والمغاضبة هانما من المفاعلة الّتی تكون من واحد کالمسافرة والمعاقبة، فمعنی قوله: «مغاضباً» ای - غضبان.

«فَظَنَّ انْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ» ای - ظنّ انْ لَنْ نَقْضِیْ عَلَیْهِ ما قَضِیْنا مِنْ حَبْسِهِ فِی بَطْنِ الْحَوْتِ، فعَلِیْهِذا نَقْدِرُ بِمَعْنَى نَقْدِرُ، یَقَالُ قَدَّرَ اللهُ الشَّیْءَ تَقْدِیراً، وَقَدَرَهُ یَقْدِرُهُ قَدِراً، وَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: «فَقَدَّرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ» ای قَدَرْنَا فَنِعْمَ الْمَقْدِرُونَ، وَقِلَ مَعْنَاهُ فَظَنَّ انْ لَنْ نَضِیْقَ عَلَیْهِ الْأَمْرَ مِنْ قَوْلِهِ: «یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَیَقْدِرُ» ای - یَضِیْقُ قَرَأَ یَعْقُوبُ انْ لَنْ یَقْدِرَ بِالْیَاءِ وَضَمُّهَا وَفَتْحُ الدَّالِ عَلَیْ مَا لَمْ یَسْمُ فَاعِلُهُ تَعْظِیماً وَتَفْخِیماً لِلشَّأْنِ وَفَاعِلُهُ حَقِیْقَةُ هُوَ اللهُ. وَقَرَأَ الْبَاقُونَ انْ لَنْ نَقْدِرَ بِالنُّونِ وَفَتْحِهَا وَكَسْرُ الدَّالِ عَلَی الْأَخْبَارِ عَنِ الْجَمَاعَةِ عَلَی مَا یَكُونُ مِنْ خُطَابِ الْمُلُوكِ. مَعْنَى آنَسْتُ كَهْ یُونُسُ نَدَانَسْتُ كَهْ حَبَسْتُ او دَر شَكْمِ ماهی حَكْمی اسْت كَرْدَه وَ تَقْدِیرِ الهی بَدان رَفْتَه، پِنْدَاشْت كَه ما كار بروتَنكَ نَخَوَاهِیم كَرْد كَه پِیش از فرمان ما بیرون شد از میان قوم خویش. «فَنَادَى فِی الظُّلُمَاتِ»، ذَهَبَ مِنْ قَوْمِهِ فَسَارَحْتِی بَلَّغِ السَّفِینَةَ فَرَكَبُهَا فَسَاهُمْ فَسَهُمْ وَالْقَى نَفْسَهُ فِی الْبَحْرِ فَالْتَقَمَهُ الْحَوْتُ. «فَنَادَى فِی الظُّلُمَاتِ»، ظُلْمَةُ اللَّیْلِ وَظُلْمَةُ الْبَحْرِ وَظُلْمَةُ الْحَوْتِ. خَوِیْشْتَن رَا اَزْمِیَان قَوْمِ بیرون بَرْد رَوِی بَدْرِیا نِهَاد دَر كَشْتِی نَشَسْت. چُون كَشْتِی بِمِیَان دَرِیا رَسِید بایستاد نَمِیر فْت مَلاحان گَفْتَنْد دَر مِیَان ما بِنْدَه اِیست اَز سِید خُود گَرِیخْتَه، رَسْم و آئِن كَشْتِی چَنِینَسْت كَه چُون بِنْدَه ای گَرِیخْتَه دَر كَشْتِی بَاشَد كَشْتِی نَرُود وَ بایستَد. یُونَسْ گَفْت: اَنَا الْبَاقِ اطَّرَحُونِی فِیْهِ فَاَنَا الْمَجْرَمُ فِیْما بَیْنَكُم. مِنْ بِنْدَه گَرِیخْتَه گَه كار، بَیْفَكْنِید مَرا بَدْرِیا، اِیْشان گَفْتَنْد لَا تَسْمَحْ نَفُوسُنَا بِالْقَائِكَ فِی الْبَحْرِ نَرِی فِیْكَ سِیما الصَّلَاح. ما را دَل نَدَهْد كَه تَرا بَدْرِیا اَفَكْنِیم كَه تُو سِیما ی نِیكان وَ نِیكَ مَرْدان داری. گَفْتَنْد تا قَرَعَه زَنِیم قَرَعَه زَدَنْد سَه بار هَر سَه بار بَر یُونَسْ اَفْتاد، یُونَسْ خَوِیْشْتَن رَا بَدْرِیا اَفَكْنَد، ماهی وِیرا فَرُوبَرْد. گَفْتَه اَنْد ماهی دِیگر

از آن عظیم تر آمد و آن ماهی را فرو برد ، در آن حال ماهی را وحی آمد از جبار کاینات که : « خذہ ولا تخدش له لحماً ولا تکسر له عظماً انالم نجعل یونس لك رزقاً انما جعلناک له حرزاً ومسجداً » . ماهی او را بقعر دریا برد و چهل شبانروز در شکم وی بماند ، و گفته اند هفت روز و گفته اند سه روز ، و در شکم ماهی يك موی وی آزرده نشد و از حال خود بنگشت هر چند که حبس وی بر سبیل تأدیب بود بقاء وی بر آن صفت اظهار معجزه وی بود . یونس در آن حال با خود افتاد از آن کرده پشیمان شد و توبه کرد و در الله تعالی زارید در آن تاریکیها آواز بر آورد که : « لا اله الا انت سبحانک » ای تنزیها لك وتقديساً . « انی كنت من الظالمين » لنفسی فی مغاضبتی لقومی والخروج من بينهم قبل الاذن . روی سعید بن المصیب یرفعه ، ان رسول الله « ص » قال : « اسم الله الذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطى دعوة یونس النبی ، قال الراوی قلت یا رسول الله له خاصه ؟ فقال له خاصه ولجميع المؤمنین عامة اذا دعوا بها ، الم تسمع قول الله سبحانه : « و كذلك ننجی المؤمنین » وقال النبی (ص) : « انی لاعلم کلمة لا یقولها مکروب الا فرج عنه کلمة اخی یونس ، « فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت » الیه ، وروی ان النبی (ص) قال : ان یونس لما استقر به الحوت فی قرار البحر حرک رجلیه فلمّا تحرّکتا سجده مکانہ وقال : رب اتخذت لك مسجداً فی موضع ما اتخذہ احد .

و گفته اند یونس اندر شکم ماهی در قعر دریا آوازی وحسی بسمع وی رسید با خود گفت ما هذا ؟ این چیست گوئی و چه تواند بود ؟ رب العزه وحی فرستاد بوی در شکم ماهی که این آواز تسبیح اهل دریاست ، یونس بموافقت ایشان آواز بتسبیح بر آورد ، رب العزه فریشتگان آسمانرا تسبیح وی شنوایند تا گفتند : یا ربنا نسمع صوتاً معروفاً من مکان مجهول . خداوندا آوازی معروف میشنویم از جائی مجهول . قال : ذاک عبدی یونس عصانی فحبسته فی بطن الحوت فی البحر . آواز بنده من است یونس که او را در حبس کرده ام در شکم ماهی معصیتی را که از وی بیامد ، فریشتگان گفتند بار خدایا آن بنده شایسته نیکمرد نیک عهد که پیوسته از وعده صالح بیابا

آمدی؟ گفت آری آن بنده صالحست، فریشتگان زبان شفاعت بگشادند و از بهروی آمرزش خواستند، و رب العالمین برحمت خود دعاء یونس اجابت کرد و شفاعت فریشتگان قبول کرد، و او را از آن غم برهانید چنانکه گفت تعالی و تقدس. «فاستجبناله و نجیناه من الغم» يقال انّ الحوت لما التقمه ساربه الى بحر النيل ثم الى بحر فارس ثم الى بحر دجلة ثم القاه بنصيبين، وقيل مرّ به على الابلّة، ثم مرّ به على دجلة ثم انطلق حتى القاه في نينوى.

«و نجیناه من الغمّ و كذلك تنجى المؤمنین»، ای- کما تنجی به من اقتدی به ودعا الله باخلاص. قرأ ابن عامر و ابو بکر عن عاصم بن جحى المؤمنین بنون واحدة مشددة الجیم والوجه انّ الاصل تنجى بنونین لكنّ النون الثانية اخفيت مع الجیم لانّ النون تخفى مع حروف الفم و تبیینها معها لحن فلما كانت هذه النون مخفاة فی الجیم ظنّها السامع جیماً مدغمة فی الجیم وجعل الكلمة فعلاً ما ضياً على فعل بتشديد العین مبنياً لمالم یسم فاعله وهذا خطأ لانه لو كان كذلك كان مفتوح الاخر ولکان المؤمنین رفعا، فسكون الیاء و انتصاب المؤمنین یدلّان على انّ الكلمة فعل مستقبل وانّ المؤمنین نصب به والمعنى تنجى نحن المؤمنین ومن النجاة من صوّب هذا الوجه، وذکر انه على اضمار المصدر والتقدير نجى المنجاء المؤمنین على ان یشکلون نجى فعلاً ما ضياً مبنياً لمالم یسم فاعله واسند الى مصدره وهو المنجاء ثم نصب لفظ المؤمنین بعده كقولك ضرب الضرب زیداً ثم تقول ضرب زیداً بالنصب على اضمار المصدر وسکن الیاء فی تنجى كما سکنوها فی بقى فقالوا بقى على اجرائها فی الوصل مجرى الوقف ومصوّب هذا الوجه مخطّئ لانّ ذلك انما یجوز فی ضرورة الشعر كما قال جریر:

فلو ولدت فقيرة جرو كلب  
لسبّ بذلك الجر والكلابا.

ای- لسبّ السبّ، فلما اسند الفعل الى المصدر فرفعه به نصب الکلاب. و قال القیتیبی من قرأ بنون واحدة والتشديد انما اراد تنجى من التنجية الا انه ادغم وحذف نوناً طلباً للخفة ولم یرضه النحویون لبعده مخرج النون من الجیم، والادغام یكون عند



قرب المخرج. وقرأ الباكون ننجى بنونين مخففة الجيم من الانجاء، والوجه انه هو الاصل لان الاولى من النونين حرف المضارعة والثانية فاء الفعل لان وزنه نفع مثل نكرم، واما كتبه في المصحف بنون واحدة فلان النون الثانية ساكنة غير ظاهرة على اللسان فحذفت كما فعلوا في الاحذفوا النون من ان لخفائها اذ كانت مدغمة في اللام، وقيل كتب بنون واحدة كراهة لاجتماع مثلين في الخط وهذا الوجه احسن.

«وزكريا اذ نادى ربه» اي- واذ كرلهم قصة زكريا اذ دعا ربه، «رب لا تذرني فرداً» اي- وحيداً بلا ولد يعينني على دينك ويكون لي خلفاً صالحاً. «وانت خير الوارثين» اي- خير من يرث لاثك لا يزول ملكك ومن سواك اذا ورثوا زالت املاكهم. وقيل معناه هب لي وارثاً من صلبى يا خير الوارثين. واثما سمى الله وارثاً لقوله: «انا نحن نرث الارض ومن عليها»، وقيل وكل الامر في سؤال الولد من الله اليه، فقال ان لم تجعل وارثاً سواك فاني اعلم انك خير الوارثين.

«فاستجبنا له» اي- لدعائه، «وهبنا له يحيى واصلحنا له زوجه» اي- جعلناها ولوداً بعدما كانت عقيماً. وروى انها ولدت وهي ابنة سبع وتسعين، وهو ابن مائة سنة، وقيل كانت عجوزاً فرد اليها ماء الشباب، وقيل كانت سيئة الخلق فاصلحها له بان رزقها حسن الخلق. «انهم» يعني الانبياء الذين سماهم في هذه السورة، «كانوا يسارعون في الخيرات» يعني خصصناهم بما خصصناهم من المناقب لاجل انهم كانوا يسارعون الى الطاعات مخافة ان يعرض لهم بما يمنعونهم عن فعلها، «ويدعوننا» اي- كانوا يدعوننا. «رغباً ورهباً» اي- رغبة في ثوابنا ورهبة من عذابنا. يقال رغب رغبة ورغباً ورهباً ورهب يرهب رهبة ورهباً ورهباً وانتصابهما على انهما في موضع المفعول له، وقيل هما مصدران وقعا موقع الحال، اي- يدعوننا راغبين راغبين كما قال تعالى: «ثم ادعهم يا تبينك سعياً» اي- ساعيات. «وكانوا لنا خاشعين» متواضعين خائفين، قيل هو وضع اليمين على اليسرى والنظر الى موضع السجود في الصلوة.

«والتي احصنت فرجها» من الفاحشة وهي مريم عليها السلام. وقيل حفظت فرجها و



و منعه من الازواج و قيل منعه من جبرئيل لما قرب منها لينفخ فيه قبل ان تعلم انه رسول الله. وقيل فرجها اي جيب قميصها حفظته وضيقته. « فنفخنا فيها من روحنا » اي - امرنا جبرئيل حتى نفخ في جيب درعها وحدثنا بذلك النفخ المسيح في بطنها. قوله: « من روحنا » اي - من امرنا يعني نفخ جبرئيل فيها من امرنا ، وهو نظير قوله: « وكذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا » اي - امرأ من امرنا ، و اضافه سبحانه الى ذاته تشريفاً لعيسى ، وقيل معناه اجرينا فيها روح عيسى المخلوقة لنا. « وجعلناها و ابنها آية للعالمين » اي - دلالة على قدرتنا على خلق ولد من غير اب ولم يقل آيتين وهما اثنان لان معنى الكلام و جعلنا شأنهما وامرهما آية ولان الآية كانت فيها واحدة وهي انها انت به من غير اب .

« ان هذه امتكم امة واحدة ». اين خطاب باجملة اهل اسلامت ، وسخن بر معرض مدح است . ميگويد اين گروه شما كه مسلمانانيد تا بريك دين باشيد يعنى بر دين اسلام مجتمع بى تفرق امت اينست يعنى امت پسندیده اينست . و امت نصب على الحال است ، وقيل « ان هذه امتكم » اي - ملتكم و دينكم ، « امة واحدة » اي - دينا واحداً و وهو الاسلام فابطل ما سوى الاسلام من الاديان . واصل الامة الجماعة التي هي على مقصد واحد ، فجعلت الشريعة امة لاجتماع اهلها على مقصد واحد و نصب امة على القطع . « و انار بكم فاعبدون » اي - فاعبدوني دون غيري ، و قيل معناه ان دينكم و دين من قبلكم واحد . و ملتكم و ملتهم و ربكم و ربهم واحد ، فاعبدوه كما عبدوه لتستحقوا من الثواب ما استحقوه .

« و تقطعوا امرهم بينهم » اي - اختلفوا في الدين فصاروا فرقاً و احزاباً . قال الكلبي : فرقوا دينهم بينهم يلعن بعضهم بعضاً و يتبرأ بعضهم من بعض ويقول كل فريق الحق معي ، و التقطع هاهنا بمعنى التقطيع ، وهذا ابتداء اخبار من الله عز و جل عن الامم ، يعنى تفرقوا فيما بينهم و قدامروا بالموافقة ، و يحتمل ان يكون معناه

سیفترقون فی مذاهبهم کما روی عن النبیؐ (ص) « ستفترق امتی اثنتین و سبعین فرقة » ثم اوعد فقال : « کلّ الینا راجعون » ای - کلّ هؤلاء مرجعهم الینا فنجازیهم علی اعمالهم .

« فمن یعمل من الصّالحات » من هاهنا زیادة، یعنی فمن یعمل الصّالحات، « وهو مؤمن » بمحمّد و القرآن، لانّ البرّ من غیر ایمان باطل . « فلا کفران لسعیه » کقوله : « فلن یکفروه » واللّه عزّ وجلّ شا کر علیم و هو شکور حلیم و شکره رضاه بالیسیر . وقیل معنی الشکر من اللّه المجازاة، ومعنی الکفران ترک المجازاة . یقال کفرو کفران و شکر و شکران ، وقیل « فلا کفران لسعیه » ای - لا یبطل عمله ولا ینجده بل ینجازه احسن الجزاء . « واثّاله کاتبون » ای - آمرون الکرام الکاتبین بکتابه اعماله، وقیل حافظون ماعمل الی یوم ، الجزاء . نیکو کارانرا نیکیشان مضاعف کنیم ، یکی ده نویسیم و بد کردارانرا یکی، یکی نویسیم و در آن نینفزائیم ، چنانکه جای دیگر گفت : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا یجزی الا مثلاً » .

« و حرام علی قرية »، قرأ حمزة و الکسائی و ابوبکر، حرم بکسر الحاء بغير الف، و قرأ الباقون و حرام بالالف و هما لغتان، مثل حلّ و خلال . قال اللّه عزّ وجلّ : « و انت حلّ بهذا البلد » و قال رسول اللّه (ص) فی زمزم : « لا احلّها لمغتسل و هی لشارب حلّ و بلّ » ، قال ابن عباس : معنی الآیة ، و حرام علی اهل قرية اهلکنا هم بعذاب الاستیصال ان یرجعوا الی الدنیا ابدأ فعلى هذا یكون لا، صلة، و فی ذلك ابطال قول اهل التراجع و التناسخ، وقیل الحرام هاهنا بمعنی الواجب، فعلى هذا یكون لا، ثابتاً و المعنی واجب علی اهل قرية اهلکناهم « انّهم لا یرجعون » الی الدنیا . می گوید حرامست بر اهل شهری که ما ایشانرا بعذاب استیصال هلاک کردیم که هرگز با دنیا آیند، ابطال قول تناسخ است و رد اهل تراجع، و گفته اند این آیت بآیت اول متصلست و تقدیره ، فمن یعمل من الصّالحات و هو مؤمن فلا کفران لسعیه و حرام ذلك علی الکفار لانّهم لا یرجعون الی الایمان . می گوید اعمال مؤمنان پذیرفته است و سعی ایشان مشکور و این بر کفران

حرامست، نه سعی ایشان مشكور و نه عمل ایشان مقبول که ایشان هرگز توبه نکنند و با ایمان نیایند ربّ العزّه از ایشان شناخت و دانست که ایمان نیارند و از کفر باز نگردند و ایشانرا هلاك كرد . ابن عباس از اینجا گفت در معنی آیت : وجب علی اهل قرية حکمنا بهلا کهم الله لا یرجع منهم راجع ، ولا یتوب منهم تائب .

قوله: « حتّٰی اذا فتحت » قرأ ابن عامر و ابو جعفر و یعقوب فتحت بتشديد التاء علی التکثیر ، و قرأ الآخرون فتحت بتخفيف التاء . « یا جوج و ما جوج » بالهمز فیهما ، قرأها عاصم وحده و كذلك فی سورة الکہف . و قرأ الآخرون یا جوج و ما جوج بغير همز فی السورتین و قد مرّ شرحه فیما مضی ، وهذا علی حذف المضاف ای - فتح ردمهم و ودك عنهم . « وهم من کلّ حدب » ای - من کلّ نشز و تل . الحدب ، المكان المرتفع . « ینسلون » ای - یسرعون النزول من الآكام و التلاع کنسلان الذئب و هو سرعة مشیه .

روی عبد الله بن مسعود قال: لما اسرى بالنبي<sup>ص</sup> ليلة اسرى لقي ابراهيم وموسى وعيسى فتذاكروا الساعة، فبدؤا بابراهيم فسألوه عنها فلم يكن عنده منها علم . ثم بموسى فلم يكن عنده منها علم، فرجعوا الى عيسى، فقال عيسى عهد الله الي<sup>ص</sup> فيمادون وجبتها فامّا وجبتها فلا يعلمها الا الله فذكر خروج الدجال فقال فاهبط فاقتله ويرجع الناس الى بلادهم فيستقبلهم بأجوج و ما جوج، « وهم من كل حدب ينسلون » فلا يمرّون بماء الا شربوه ولا يمرّون بشي<sup>ء</sup> الا افسدوه فيجأرون الي<sup>ص</sup> فادعوا الله فيميتهم فيجتوون الارض من ريحهم و يجأرون الي<sup>ص</sup> فادعوا الله فيرسل السماء بالماء فيحمل اجسادهم فيقذفها في البحر ثم ينسف الجبال ويمد الارض مدّا لا ديم ، فعهد الله الي<sup>ص</sup> اذا كان ذلك ان الساعة من الناس كالحامل المتم لا يدري اهلها متى تفجأهم بولادها أليلا ام نهاراً . قال عبد الله: وجدت تصديق ذلك في كتاب الله « حتّٰی اذا فتحت یا جوج و ما جوج وهم من كل حدب ينسلون » . وعن حذيفة بن اسيد الغفاري قال : اطلع النبي (ص) علينا ونحن نتذاكر، فقال ما تذكرون ؟ قلنا نذكر الساعة ، قال انها لن تقوم حتى ترون قبلها عشر آيات : فذكر الدخان والدجال والدابة ، وطلوع الشمس من مغربها ،

ونزول عيسى بن مريم ، ويأجوج ومأجوج ، وثلاثة خسوف : خسف بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزيرة العرب و آخر ذلك نار تخرج من اليمن تطرد الناس الى محشرهم . وعن ٨١ سلمه ان النبي ( ص ) كان نائماً في بيتي فاستيقظ محمراً عيناه فقال لا اله الا الله ثلاثاً وويل للعرب من امر قد اقترب ، قد فتح اليوم من ردم يأجوج ومأجوج مثل هذا و اشار بيده الى عقد تسعين . وقيل ان ملك الروم يبعث كل يوم خيلاً يحرسون الردم ، فاذا عادوا قالوا امازلنا نسمع من وراء السدّ جلبة وامر أشديد اكانهم يسمعون قرع فؤسهم ، وقيل « وهم من كل حذب » الضمير يعود الى جميع الخلق وذلك حين يخرجون من قبورهم . يدلّ عليه قراءت مجاهد وهم من كل جدث بالجيم والشاء كما قال تعالى : « فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون » .

قوله : « واقترب الوعد الحق » اي - القيامة والحق الذي لا خلف فيه ، قال القراء وجماعة ، الواو في قوله : « واقترب الوعد الحق » مقحمة زائدة ومعناه حتى اذا فتحت يأجوج ومأجوج اقترب و عد الحق كما قال تعالى : « فلما اسلما وتله للجبين وناديناه » يعني وتله للجبين ناديناه . و الدليل عليه ما روى عن حذيفة قال : لو ان رجلاً اقتنى فلوا بعد خروج يأجوج ومأجوج لم يركبه حتى تقوم الساعة ، وقال قوم لا يجوز طرح الواو وجعلوا جواب حتى اذا فتحت في قوله : « ياويلنا » فيكون مجاز الآية حتى اذا فتحت يأجوج و مأجوج واقترب الوعد الحق قالوا : « ياويلنا قد كنا في غفلة من هذا » . وقوله : « فاذا هي شاخصة » في هي ثلاثة اوجه : احد هانئها كناية عن الابصار ثم اظهر الابصار بياناً ، معناه فاذا الابصار شاخصة ، ابصار الذين كفروا . والثاني ان هي تكون عماداً كقوله : « فانها لا تعمى الابصار » . والثالث ان يكون تمام الكلام عند قوله : « هي » ولهذا وقف بعض القراء على هي كانه جعلها كناية عن الساعة ، يعني : فاذا هي قائمة اي - من قربها كانه حاضرة ثم ابتداء فقال شاخصة ابصار الذين كفروا على تقدير خبر الابتداء ، مجازها ابصار الذين كفروا شاخصة وشخصها امتدادها فلا تطرف من شدة ذلك اليوم وهو قوله يقولون : « ياويلنا قد كنا في غفلة من هذا » اي - لم نعلم انه حق

«بل کثاظالمین» لانفسنا بترك الايمان به .

«انکم وما تعبدون من دون الله» ای - قل لهم یا محمد انکم ایها المشرکون وما تعبدون من دون الله یعنی الاصنام، «حصب جهنم» ای - وقودها، وقیل خطبها بلغة الحبشة واصل الحصب الرمی، قال الله تعالى: «انا ارسلنا علیهم حاصباً» ای - ریحاً ترمیهم بالحجارة. «انتم لها واردون» ای - فیها داخلون. وقیل اللام هاهنا بمعنی الی، کقوله: «بان ربك اوحى لها» ای - اوحى اليها .

«لو كان هؤلاء» الاصنام، «آلهة» علی الحقيقة، «ماوردوها» ای - ما دخل عابدوها النار. «وكل فیها خالدون» یعنی العابدین والمعبودین. فان قيل وای حکمة فی ادخال الاصنام النار وهی جماد لا تعقل لیس لها ثواب ولا علیها عقاب؟ قلنا انها تحمی بالنار فتلرز بهم فיעذبون بها لیکون ذلك اشد واشق علیهم وابلغ فی الحسرة اذ عذبوا بما كانوا یعبدون ويرجون النجاة والشفاعة من قبله .

«لهم فیها زفير» انین وتنفس شدید وبكاء وعویل . «وهم فیها لا یسمعون» حین صاروا صماً بکماً . وقیل لا یسمعون لانهم فی توابیت من نار. قال ابن مسعود فی هذا الآیة: اذا بقی فی النار من یخلد جعلوا توابیت من نار ثم جعلت تلك التوابیت فی توابیت اخرى، ثم تلك التوابیت فی توابیت اخرى علیها مسامیر من نار فلا یسمعون شیئاً ولا یرى احد منهم ان فی النار احداً یعذب غیره .

### النوبة الثالثة

قوله: «وذا التون اذ ذهب مغاضباً» الآیه . خدايرا جلّ جلاله دوستانى اند كه اگريك طرفه العين مدد لشكر بلا ازروزگار ایشان گسسته گردد چنانكه اهل عالم ازبى نعمتى غريوناك گردندايشان ازبى بلائى بفریاد آیند، هر چند كه آسیب دهر

و بلا بیش بینند بر بلای خویش عاشق ترند ، هر چند زبانه آتش عشق ایشان تیزتر ، ایشان چون پروانه شمع بر فتنه خویش هر روز فتنه ترند .

**پیر طریقت گفته:** الهی در دیست مرا که بهی مباد ، این درد مرا صوابست ، با دردمندی بس درد خرسند کسی را چه حسابست ، الهی قصه اینست که برداشتم این نیچاره درد زده را چه جوابست . آن عزیز راه و بر گزیده پادشاه یونس پیغامبر که قصه وی می رود روزگار و حال او همین صفت داشت ، مردی بود در بوته بلا پالوده زیر آسیای محنت فرسوده ، تازیانه عتاب بی محابا بر سر وی فرو گذاشته ، و هر چند که در مجمره بلا جگر او بیش کباب کردند او بر بلای خود عاشق تر بود که ماه روی عشق حقیقت را که نشان دادند در کوی بلا نشان دادند در حجره محنت . در آثار منقولست ، اذا احب الله عبداً صبت عليه البلاء صباً . رضوان با همه غلمان چاکر خاک قدم اهل بلاست ، اقبال ازلی و تقاضای غیبی معد بنام اهل بلاست محبت الهی غذای اسرار اهل بلاست . لطف و رحمت ربانی و کیل در خاص اهل بلاست : صفات قدیم زاد و توشه اهل بلاست ، ذات پاک منزله مشهود دلهای اهل بلاست ، «یحبتهم ویحبونهم» از سر پرده غیب هدیه و تحف اهل بلاست . «وسقیهم ربهم» سرانجام و عاقبت اهل بلاست .

«ان لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمین فاستجبنا له» خبر می دهد از روی اشارت که هر آن بنده که دعا کند ، دعائی که در وی سه چیز موجود است آن دعا با جوابت مقرون بود ، یکی توحید ، دوم تنزیه ، دیگر اعتراف بگناه خویش ، همچنین یونس پیغامبر ابتدا بتوحید کرد گفت : «لا اله الا انت» پس تنزیه در آن پیوست گفت : «سبحانك» پس بگناه خویش معترف شد گفت : «انی كنت من الظالمین» . چون این سه خصلت مجتمع گشت در دعای وی ، از حضرت الهیت اجابت آمد که : «فاستجبنا له ونجیناه من الغم» . توحید آنست که خدای تعالی را بزبان یکتا گوئی و بدل یکتا دانی ، یکتا در ذات ، یکتا در صفات ، بری از علاقات ، مقدس از آفات ، منزله از مزاجات ، نه کس را جز از وی شکر و منت ، نه بکس جز بوی حول و قوت ، نه دیگری را جز



زوی منح و منحت، و بدان که این توحید از کسی درست آید که دلی دارد صافی و همّتی عالی و سینه‌ای خالی، نه صید دنیا شده نه قید عقبی گشته، نه چیزی از او در آویخته، نه او با چیزی آمیخته، تا جمال توحید بروی مکشوف گردد و بسادراک سرّ آن موصوف شود.

**ذوالنون مصری** را بخواب دیدند پسندیده حال و ستوده روزگار، گفتند: یا ذوالنون حالت چون بود و روزگارت بچه رسید؟ جانت کجاست و دوست را با خود چگونه یافتی؟ جواب داد که از دوست سه آرزو خواسته بودم دو از آن بداد و امیدم در آن وفا کرد، سوم را منتظرم، یکی آنست که گفتم ملکا پیش از آنکه **ملك الموت** از کار من باخبر شود تو بلفظ خود جان من بر گیر و مرا با و مگذار، امیدم وفا کرد و مرا با و نگذاشت، دیگر گفتم ملکا مرا بی منت رضوان در روضه رضا بنشان و مرا بکس حوالت نکن همچنان کرد و بفضل خود آن نعمت بر من تمام کرد، و آرزوی سوم که آنرا منتظرم، گفتم ملکا دستوری ده تا در میدان جلال تو در صف صدیقان و موحدان نام نوی گویم و در دارالجلال کلّ وصال تومی پویم و در مجمع عارفان تو نعره‌ای همی زنم و گرد کعبه وصل تو طوافی همی کنم امیدوارم که این نیز اجابت کند.

«و زکریّا اذ نادى ربّه ربّ لا تذرنى فرداً» بر مذاق عارفان و اشارت محققان معنی آنست که لا تذرنى خالياً عن عصمتك معرضاً عن ذكرک مشغلاً بشي سواك. خداوندا پرده عصمت از من باز مگیر و بر یاد کرد و یادداشت خود می‌دار و مرا از خود بدیگری مشغول مدار.

**پیر طریقت** گفت: الله تعالی را جلّ جلاله خزانه بکار نیست و بهیچ چیز حاجت نیست هر چه دارد برای بندگان دارد، فردا خزانه رحمت بعاصیان دهد و خزانه فضل بدرماندگان دهد، تا هم از خزانه وی حق وی بگزارند که بندگان از آن خود بگزاردن حق وی نرسند. سلطان که دختر بگدائی دهد گدا را گاوین بسزای

دختر سلطان نبود هم از خزانه خود کاوین بگدا فرستد تا کاوین کریمه خود از خزینه وی بدهد، بنده که طاعت وی می کند بتوفیق وعصمت الله تعالی میکند، بتأیید و تقویت وی حق وی می گزارد، آنکه بنده را بفضل طاعت بفضل خود می ستاید، و بکرم خود می پسندد و بر جهانیان جلوه می کند که: «انهم كانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا رغباً ورهباً و كانوا لنا خاشعین» بندگان من بطاعت می کوشند بر رغبت و رهبت ما را میخوانند همه ما را می دانند و گرد درامی گردند، سوختگان حضرت ما اند، برداشتگان لطف ما اند. هدام حتی عرفوه و وفّقهم حتی عبدوه و لقّنهم حتی سألوه و نور قلوبهم حتی احبّوه. بنواخت تا بشناختند، توفیق داد تا پرسیدند. تلقین کرد تا بخواستند، دل معدن نور کرد تا دوست داشتند، یحبّ بغیر رشوة، و یعطی بغیر منّة و بکرم بغیر وسیلة. بی رشوت دوست دارد، بی منّت عطا دهد، بی وسیلت گرامی گرداند، صد نعمت بر سر تو نثار کند و ذره ای شمرد، و گاهی از تو کوهی انگارد، نبینی که بهشتی بدان عظیمی و فراخی بتوداد و آنرا بغرفه بازخواند گفت: «اولئك یجزون الغرفة». ابراهیم خلیل علیه السلام گوساله ای پیش مهمان نهاد ربّ العزّه آن از وی بیپسندید و گرامی کرد و بر جهانیان جلوه کرد، که: «جاء بعجل حنیذ»، او خداوندیست که هر که نیاز باو بردارد توانگرش کند هر که ناز باو کند عزیزش گرداند، اگر تقدیراً صد سال بنده معصیت کند آنکه که گوید: تبت. گوید قبلت، و هو الذی یقبل التوبة عن عباده. اعرابی دعای کرد و دعای ایشان بوالعجب بود گفت: الہی تجد من تعذبہ غیری ولا اجد من یرحمنی غیرک. خداوند! تو دیگری را یابی که عذاب کنی جز از من، و من دیگری را نیابم که بر من رحمت کند جز از تو.

«انّ هذه امّتکم امّة واحدة» معبود کم واحد، نبیّکم واحد، و شرعکم واحد، فلا تسلكوا بنیات الطرق فتطبحوا فی اودیة الضلالة وعلیکم بالتّباع سلفکم و احذروا موافقة ابتداع خلفکم. «و انار بکم فاعبدون» و اعر فواقدری و احفظوا فی جریان

التقدير سرّی واستدیموا بقلوبکم ذکرى، تجدوا فی مآلکم غفرى وتحظّوا بجمیل برّی . مفهوم این آیت حتّ مؤمنانست بر راه سنت و جماعت رفتن و در دین اقتدا بسلف کردن و از تأویل و تصرف اهل بدعت پرهیز کردن.

**پیر طریقت** گفت: ایمان ما از راه سمعست نه بحیلت عقل ، بقبول و تسلیمست نه بتأویل و تصرف ، گردل گوید چرا؟ گوئی من امر را سر افکنده‌ام ، اگر عقل گوید که چون؟ جواب ده که من بنده‌ام، ظاهر قبول کن و باطن بسپار، هر چه محدث است بگذار، و طریق سلف دست بمدار. «وانار بکم فاعبدون» می گوید مرا پرستید که معبود منم ، مرا خوانید که مجیب منم ، من آن خداوندی انبازی نیازم که بهیچ چیز و بهیچ کس حاجت ندارم ، هر چه آفریدم برای شما آفریدم آسمان و زمین عرش و کرسی لوح و قلم طفیل وجود شمایند، آنچه **مصطفی** (ص) گفت : « ینزل الله کلّ لیلۃ الی السماء الدنیا بنی جنة عدن بیده غرس شجرة طوبی بیده یضع الجبار قدمه فی النار لاتسبوا الدهر فانّ الله هو الدهر . « الرحمن علی العرش استوی » مقصود ازین خلعتنها نه اعیان آسمان و زمین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ است و نه مقصود نواخت و تشریف آنست لیکن در حکم قدم رفته که شما را درین منازل گذری باشد و درین مواضع نظری ، در هر منزلی ازین منازل ما از لطف خود نزلی بیفکنندیم تا چون دوستان ما در رسند حظّ و نصیب خود از نواخت و تشریف ما بر گیرند .

## ۷- النوبة الاولى

قوله تعالى : « انّ الذین سیئت لهم منا الحسنی » ایشان که پیشی کرد ایشانرا از ما خواست نیکو ، « اولئک عنها مبعدون » (۱۰۱) ایشان از آن آتش دور داشتگانند .

« لا یسمعون حسیسها » آواز آتش نشنوند فردا ، « وهم فیما اشتہت انفسہم خالدون (۱۰۲) » وایشان در آنچه دلہای ایشان آرزو خواہد جاویدانند.

« لا یجزئہم الفرع الاکبر » بیم مہین ایشانرا اندوہگن نکند ؛ « وتتلقیہم الملائکۃ » ودربرایشان می آیند فریشتگان ، « ہذا یومکم الذی کنتم توعدون (۱۰۳) » [و می گویند ایشانرا] این آن روز نیکوی شما است کہ وعدہ می دادند شما را . « یوم نظوی السماء » آن روز کہ بر نوردیم آسمانرا ، « کطی السجل للکتب » چون برنوشتن سجل نامہ را ، « کما بدانا اول خلق نعیدہ » چنانکہ مردم را بیافریدیم باز دیگر بارہ باز آفرینم ، « وعداً علینا » کردن این کہ ما گفتیم برماست ، « انا کنا فاعلین (۱۰۴) » کہ ما آنرا خواہیم کرد .

« ولقد کتبنا فی الزبور » نبشتیم در آن نبشتہ کہ نبشتیم ، « من بعد الذکر » پس آن یادہا کہ در آن نوشتیم ، « ان الارض یرثها » کہ این جہان از جہانیان میراث برند ، « عباد الصالحون (۱۰۵) » بندگان من آن گروہ نیکان . « ان فی ہذا لبلاغاً » درین سخن شرف وصیت ومدح بسندہ است و آگاہی داد ، « لقوم عابدین (۱۰۶) » گروہی را کہ خدای پرستانند . « وما ارسلناک الا رحمة للعالمین (۱۰۷) » و نفرستادیم ترا مگر بخشایشی جہانیانرا .

« قل انما یوحی الیّ » گوی بمن پیغام و فرمان میدہند و آگاہی می افکنند ، « انما الہکم الہ واحد » کہ خدای شما خدای یکتاست ، « فهل انتم مسلمون (۱۰۸) » گردن نہید و بگروید؟

« فان تولوا » اگر برگردند از اسلام ، « فقل آذنتکم علی سواء » بگو آگاہ کردم شمارا ہمسانی را [تامن و شما دربودنی یکسان باشیم بدانش کہ چہ خواہد بود] ، « وان ادری » و من نمیدانم ، « اقرب ام بعید » کہ سخت نزدیکست یا دورتر یا دیرتر ، « ما توعدون (۱۰۹) » آنچه شمارا وعدہ می دہند [از رستاخیز

[وعذاب شما]

« اَبه يعلم البهر من القول » خداوند می داند بلند گفتن از هر سخن ،  
« ويعلم ماتكمون (۱۱۰) » و می داند آنچه پنهان می دارید ،

« وان ادري » و گوی که من ندانم « لعله فتنة لكم » مگر که این [فرا  
گذاشتن شما بدرنگ و نشتابیدن بعد از] آزمایشی است شمارا ، « و متاع الى حين (۱۱۱) »  
و بر خورداری اندک تا یکچندی .

« قال رب احکم بالحق » گوی خداوندا کار بر گزار بسزا ، « وربنا  
الرحمن المستعان » و خداوند ما که رحمن است یاری خواستن ازوست ، « علی  
ما تصفون (۱۱۲) » بر کشیدن بار این ناسزا ها و دروغها که می گوئید .

## النوبة الثانية

قوله : « ان الذين سبقت لهم منا الحسنی » ، ابن عباس و جماعتی از مفسران  
گفتند که سبب نزول این آیت آن بود که صنادید قریش در حطیم حاضر بودند و گرد  
کعبه مقدسه سیصد و شصت بت نهاده و آنرا میپرستیدند رسول خدا (ص) برایشان خواند :  
« انکم و ماتعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون » ، کافرانرا این سخن  
دشخوار آمد بانگ بر آوردند گفتند : میبینید این محمد که خدایان ما را زشت  
گوئید و دشنام دهد؟ رسول خدا برفت و ایشان همچنان در گفت و گوی بودند و در تحیر ،  
عبدالله بن الزهري فراز آمد و گفت چه بودست شمارا که چنین متحیر و متغیر گشته اید  
و در گفت و گوی رفته اید؟ گفتند : محمد خدایان ما را دشنام داد و ناسزا گفت که :  
انکم و ماتعبدون من دون الله حصب جهنم گفت اورا باز خوانید تا من با وی سخن  
گویم ، رسول خدا باز آمد ، گفت : یا محمد هذشی لآلهتنا خاصة و لكل من عبد من

دون الله؟ این خدایان ماراست علی الخصوص یا هر معبودی که فرود از الله تعالی است؟ گفت همه راست بر عموم ، ابن الزبیری گفت: خصمت و ربّ هذه البنيّة یعنی الکعبة . دست بردم و خصم را شکستم؛ بخدای این کعبه جهودان عزیز را می پرستند، ترسایان مسیح را می پرستند، بنو ملیح فرشتگان را می پرستند، پس ایشان همه بدوزخند؟ رسول خدا گفت: «بل هم يعبدون الشياطين هي التي امرتهم بذلك»؛ و نزل الله عز وجل، «ان الذين سبقتم لهم منّا الحسنی»، وهم عزبر و المسيح و الملائكة. «اولئك عنها مبعدون» لانهم عبدوا من دون الله وهم لذلك كارهون . و انزل فی ابن الزبیری، «ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون». گفته اند که: «انکم و ما تعبدون» دلیلست که مراد اصنام است نه فریشتگان و نه مردم؛ که اگر ایشان مراد بودند من تعبدون گفتمی. و قيل اراد بقوله: «سبقتم لهم منّا الحسنی» جميع المؤمنين ، و الحسنی السعادة و العدة الجميلة بالجنة . و عن النعمان بن بشير قال : تلا علی (ع) ليلة هذه الآية : «ان الذين سبقتم لهم منّا الحسنی اولئك عنها مبعدون». قال : انا منهم و ابوبكر و عمرو و عثمان و طلحة و الزبير و سعد و عبدالرحمن بن عوف منهم ، ثم اقيمت الصلوة فقام علی یجرّ رداه، وهو يقول :

«لا يسمعون حسیسها» یعنی صوتها اذا نزلوا منازلهم فی الجنة . «وهم فيما اشتبهت انفسهم خالدون» ، كقوله : «وفیها ما تشتهی الانفس و تلذّ الا عین».

«لا یحزنهم الفرع الا کبر» قال ابن عباس : یخرج اهل الایمان من النار حتی اذا لم یبق فیها واحد منهم اطبقت النار علی اهلها اطباقاً فیلحقهم عند ذلك فرع لم یلحقهم مثله قبله فذلك الفرع الا کبر ، و قيل الفرع الا کبر النفخة الاخیرة التي یبعث عندها الخلق، و قيل حین یدبح الموت علی صورة كبش املح علی الاعراف ، و الفریقان ینظران و ینادی یا اهل الجنة خلود فلاموت، و یا اهل النار خلود فلاموت. و گفته اند فرع مهین آنست که بنده را بدوزخ برند زبانیه درو آویخته و خشم ملک بدو رسیده ، و انواع عذاب گرد او در آمده. مصطفی (ص) گفت: روز قیامت سه کس



را بر تل مشك اذ فر بدارند از فزع اكبر ايمن گشته و بيم حساب بايشان نرسیده :  
مردی که قرآن خواند بی ریا بر ضاء خدا امامی کند در نماز قومی را که بوی راضی  
باشند . دیگر مردی که در مسجد مؤذنی کند بی مزد در طلب رضاء خدای . سدیگر  
مردی که در دنیا برق بندگی مبتلا بود و در گزارد حق سید از طلب آخرت بازماند .  
قوله : «وتتلة بهم الملائكة هذا يومكم الذي كنتم توعدون» فی الدنيا . آنان که فزع  
اكبر ايشانرا اندوهگین نکند فریشتگان رحمت باستقبال ايشان آیند بر در بهشت ،  
وايشانرا تهنیت کنند و گویند : بشارت باد شمارا بنعیم جاویدان و عزّیکران ، این آن  
روزست که شمارا وعده داده بودند در دنیا که بکرامت رسید و ثواب طاعت ببینید .

« يوم تطوى السماء » ای - اذکر يوم تطوى السماء . وقيل تقديره ، وتتلقیهم  
الملائكة يوم تطوى السماء . یعنی تطویها بعد نشرها کقوله : «والسّموات مطوّيات  
بيمينه» ، وقيل طيها ابطالها وافناؤها ، وقيل طيها تبديلها « كطّي السّجل للكتب» ،  
قرأ حمزة و الكسائي و حفص و عاصم . للكتب على الجمع ، وقرأ الآخرون  
للكتاب على الواحد ، علماء ، تفسیر در معنی سجلّ مختلفند ابن عباس گفت و  
جماعتی مفسران که : سجلّ صحیفه است مشتق من المساجلة ، وهي المكاتبه ولام  
بمعنی علی است . و کتاب بمعنی کتابتست . ای - تطوى السماء علی مافیه  
من النّجوم كما تطوى الصحيفة علی مافیهامن الكتابة . وقيل اللام زائدة للتوكيد ،  
والكتاب بدل من السجلّ والمعنی ، تطوى السماء كطّي الكتاب . وقيل اللام لام  
العلّة ای - كطّي الصحيفة لاجل الكتاب الذي فيها كي لا يطلع عليه . سدی و جماعتی  
دیگر از مفسران گفتند : سجلّ نام کاتب است که نویسنده صحیفه است آنکه  
خلاف کردند که آن کاتب کیست ؟ قومی گفتند نام کاتب رسول ( ص ) است ،  
قومی گفتند نام فریشته ایست که استغفار بندگان نویسد بمداد نور ، قومی گفتند  
نام آن فریشته ایست که صحایف اعمال بنده در دست وی است و پس از مرگ وی آنرا  
در نوردد . ربّ العالمین طی آسمان بروز قیامت مانده کرد بطی کاتب مر صحیفه

خویش را یعنی چنانکه آسان بی رنج و دشواری کاتب صحیفه در نوردد، ما آسمان  
 بذان عظیمی بقدرت در نوردیم بی تعدّر و تکلف، اینجا سخن تمام شد آنکه براستی ناف  
 گفت: «کما بدانا اول خلق نعیده» الکاف نصیب بنعیده، ای - اذا افینا الخلق  
 اعدناهم خلقاً ای - قدرتنا فی الاعداء کقدرتنا فی الابتداء. وقیل خلقناهم من الماء  
 ثم نعیدهم من التراب. وقیل کما بدانا هم فی بطون امهاتهم حفاة عراة غرلاً، كذلك  
 نعیدهم يوم القيمة نظيره قوله: «ولقد جئتمونا فرادی کما خلقنا کم اول مرة» وبه  
 قال النبی (ص): «انکم محشورون حفاة عراة غرلاً کما بدانا اول خلق نعیده» وعن  
 عائشة قالت: دخل علی رسول الله (ص) وعندی عجوز من بنی عامر فقال من هذه  
 العجوز یا عائشة؟ فقلت احدی خالاتی، فقالت ادع الله ان یدخلنی الجنة، فقال ان  
 الجنة لاتدخلها العجز، فاخذ العجوز ما اخذها فقال علیه السلام ان الله ینشئهم خلقاً غیر  
 خلقهم قال الله تعالی: «انا انشأنا هم انشاء» الآية. ثم قال: یمشرون يوم القيامة  
 حفاة عراة غلغلاً، فاول من یکسی ابراهیم خلیل الله، فقالت: عائشة واسواتادولایحتشم  
 الناس بعضهم بعضاً، قال: «اکل امری منهم یومئذ شأن یغینه» ثم قرأ رسول الله:  
 «کما بدانا اول خلق نعیده کیوم ولدته امه». «وعداً علینا» نصب علی المصدر یعنی  
 وعدناه وعداً علینا انجازه، «انا کنا فاعلین» لاخلف لوعدنا وقولنا، وقیل معناه انا کنا  
 فاعلین لما یرید اولاً و آخراً لا فاعل للمخلق سوانا.

«ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر» الزبور المزبور وهو المکتوب، ینقال  
 زبرت الشیء ای - کتبتہ. زبور نامی است هر کتابی را که به پیغامبری فرو آمد، و  
 ذکر اینجا لوح محفوظ است. می گوید ما نوشتیم و حکم کردیم در کتابهای منزل  
 به پیغامبران پس آن که در لوح محفوظ مثبت کرده بودیم و نوشته، حمزه «فی الزبور»  
 بضم الزاء خواند، جمع زبر، وهی الکتب المنزلة، وقیل معناه قضینا و بیننا فی الکتب  
 المنزلة الی الارض من بعدما ذکرنا فیها من الوحي. شعبی گفت زبور کتاب داود است  
 و ذکر تورات موسی، وقیل الزبور کتاب داود، والذکر القرآن، وبعد بمعنی قبل

کقوله: «والارض بعد ذلك دحيها» ای- قبل ذلك ومثله في الظروف وراء، فانه يكون بمعنى خلف و بمعنى امام ويستعمل لهما. معنى آنست که ما در زبور داود نوشتیم پیش از قرآن محمد. «انّ الارض» یعنی ارض الجنة. «يرثها عبادى الصالحون» المؤمنون، دليله قوله: «اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس» وقال تعالى: «الحمد لله الذى صدقنا وعده واورثنا الارض» یعنی ارض الجنة. و گفته اند زمین اینجاست زمین دنیاست آنکه خلاف کردند که کدام زمین است؟ قومی گفتند زمین مقدسه است و عبادى الصالحون بنی اسرائیل اند که میراث بردند از جباران. قومی گفتند زمین مصر است که میراث بردند از قبطیان. قومی گفتند همه زمین دنیا خواهد که امت محمد میراث بردند از جهانیان که پیش از ایشان بودند، وهذا حکم من الله سبحانه باظهار الدين و اعزاز المسلمين وقهر الكافرين. قال الله تعالى: «ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون»، وقال وهب قرأت في عدة كتب من كتب الله سبحانه قال الله عز وجل: «اننى لاورث الارض عبادى الصالحين» من امة محمد.

«انّ في هذا» ای فی هذا القرآن. «لبلاغاً» ای- وصولاً الى البغية، من اتبع القرآن وعمل به وصل الى ما يرجو من الثواب. وقيل بلاغاً ای - كفاية. يقال في هذا الشئ بلاغ وبلغه، ای- كفاية، و القرآن زاد الجنة كبلاغ المسافر، وقيل انّ في هذا ای - في تورثنا الجنة الصالحين ابلاغاً وكفاية في المجازاة. «لقوم عابدين» مطيعين لله سبحانه، وقال ابن عباس: ای - عالمين. وقال كعب هم امة محمد (ص) اهل الصلوات الخمس وشهر رمضان سمّاهم الله عابدين. زوى سعيد بن جبیر عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قرأ «لبلاغاً لقوم عابدين»، قال: «هي الصلوات الخمس في المسجد الحرام جماعة».

قوله: «و ما ارسلناك» يا محمد. «الا رحمة للعالمين» نعمة تشملهم قيل هي للمؤمنين خاصة واليه ذهب ابن عباس. وقيل عام فيهم امنوا الخسف والمسح والعتاب يعني من آمن به كتبت له الرحمة في الدنيا والآخرة ومن لم يؤمن به عوفي مما اصاب

الامم قبله من الخسف و الغرق و نحوهما . و قد قال صلى الله عليه وسلم : « انما انا رحمة مهداة » .

« قل انما يوحى الى انما الهكم اله واحد » اى - اخبر قومك يا محمد بان الله اوحى الى ان معبودكم معبود واحد وهو الله . « فهل انتم مسلمون » ، لفظه الاستفهام ومعناه الامر ، اى - فاسلموا له و اعبدوه ولا تشر كوابه شيئاً ، والاسلام الانقياد لامر الله وترك مخالفته

« فان تولوا » اى - اعرضوا عن الاسلام ، « فقل آذنتكم على سواء » ، هذا من فصيحات القرآن و احسنه اختصاراً ، معناه اعلمتكم لنستوى نحن وانتم فى العلم ، وقيل معناه اعلمتكم ما امرت به وسويت بينكم فى الاعلام لم اخف عن بعضكم شيئاً و اظهرته لغيركم ، وقيل معناه آذنتكم على ائى حرب لكم وان لاصلح بيننا لا كون انا وانتم فى العلم بالحرب على سواء لا يكون فيه خداع ، وقيل على سواء صفة مصدر محذوف اى - آذنتكم ايذاناً على سواء وقيل هو حال من الفاعل او من المفعول او منهما جميعاً « وان ادرى اقريب ام بعيد ما توعدون » اى - لا ادرى متى تكون يوم القيمة اقريب ام بعيد ، يقال هو منسوخ بقوله : « واقترب الوعد الحق » ، وقيل معنى الآية ، لا ادرى متى يحل بكم العذاب ان لم تؤمنوا .

« انه يعلم الجهر من القول و يعلم ما تكتمون » اى - يعلم ما تجهرون به من الكفر و ما تخفون ، وقيل ان الذى يعلم السر والعلانية هو الذى يعلم وقت قيام الساعة .

« وان ادرى لعله فتنة لكم » اى - ما ادرى لم اختر عقابه عنكم فى الدنيا فلعل تأخير ذلك اختبار لكم ، لانهم كانوا يقولون لو كان حقاً لنزل بنا ، وقيل معناه ما ادرى ما آذنتكم به اختبار لكم ، وقيل ما ادرى لعل ابقاؤكم على ما انتم عليه فى الدنيا . « فتنة لكم » اى - عذاب لكم و قد يطلق لفظ الفتنة بمعنى العذاب . كقوله : « ذوقوا فتنكم » يعنى عذابكم . « ومتاع الى حين » لتتمتعوا بحيوتكم الى الاجل المعلوم

وهو الموت ، وقيل الى يوم بدر و قيل الى يوم القيامة ، و قيل لتتمتعوا بحيوتكم الى اجل قدضربه لكم لتزدادوا اثماً فتستوجبوا زيادة العذاب .

« قل رب احکم بالحق » قرأ حفص عن عاصم ، قال رب احکم بالالف على الاخبار عن الرسول (ص) بانه دعا الى الله تعالى ان يحکم بينه و بين قومه بالحق . كما دعت الرسل التي قبله حين قالوا ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق . و قرأ الآخرون قل رب احکم على الامر ، اى - قل يا محمد رب احکم بالحق . اى - اقض بيننا و بين اهل مكة بالحق . فان قيل كيف قال احکم بالحق والله لا يحکم الا بالحق؟ قيل الحق هاهنا بمعنى العذاب كانه استعجل العذاب لقومه ، فقيل يا محمد اترك اختيارك فى امر الكفار وفوض الامر فى ذلك الى حکم الله بالحق بينك و بينهم ولا تستعجل عليهم بذلك و سلمنى الحكم بالحق ولا تتعرض لما لاتعلم عاقبته ، و قيل معناه رب احکم بحکمك الحق ، فحذف الحكم و اقيم الحق مقامه ، امر ان يقول كما قالت الرسل قبله : ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق .

« وربنا الرحمن » اى - و قل ربنا الرحمن العاطف على خلقه بالرزق ، « المستعان » المطلوب منه المعونة والنصر ، « على ما تصفون » من الكذب والباطل ، و تقولون ما هذا الا بشر مثلكم واضغات احلام و اساطير الاولين واشباه ذلك .

## النوبة الثالثة

قوله : « ان الذين سبقتم لهم منا الحسنی » الآية . سبقتم لهم من الله العناية فى البداية فظهرت الولاية فى النهاية . در بدايت عنايت بايد تا در نهايت ولايت بود ، يك ذره عنايت ازلى به از نعيم دو جهاني ، اورا كه نواختند در ازل نواختند ، و اورا كه



خواندند درازل خواندند ، دوستان اودرازل کاس لطف نوشیدند و لباس فضل پوشیدند  
 کارها درازل کرده و امروز کرده می نماید . سخنها درازل گفته و امروز گفته می شنواند ،  
 خلعتها بنام دوستان درازل دوخته و پرداخته و امروز می رساند . « کلّ یوم هو فی شأن »  
 سوق المقادیر الی المواقیت . دیرست تا با تورازمی گویند تو اکنون می شنوی ، جلال  
 عزت او قدیم است تو امروز می دانی ، علم ازلی درازل نیابت تو میداشت در دانست  
 صفات ازلی ، سمع قدیم درازل نیابت تومی داشت در سماع کلام ازلی ، قیم که مال  
 کودکی در دست دارد بنیابت اودارد ، پس چون کودک بالغ شود بوی دهد . میگوید  
 از روی اشارت که شما اطفال عدم بودید که لطف قدم کار شما می ساخت و نیابت شما  
 می داشت ، چه ماند از فضل و کرم که آن باتونکرد ، بلطف قدم تکلیف بسمع رسانید ،  
 حکم بدل فرستاد ، رازبا جان گفت ، رقم طاعت بر اطراف کشید ، ترامنتظر واردات  
 غیب گردانید که ای منتظر وارد لطف ما ! ای نظاره شاهد غیب ما ! ولایت نراند در دل  
 تو مگر سلطان سرما ، حلقه در دل تو نکوبد مگر رسول بر ما ، اینست حقیقت حسن  
 ازلی که دوستان را سابق شد ، و ربّ العزّه بر ایشان منت نهاد که : « سبقت لهم منا الحسنی » ،  
 و ثمره آن حسنی ابدیست که ربّ العزّه وعده داده و گفته که : « للذین احسنوا الحسنی  
 و زیاده » . آنکه عاقبت و سرانجام اهل سعادت بیان کرد و سابقه ازلی را لاحقّه ابدی  
 در پیوست که : « لایجزنهم الفزع الا کبر » روز رستاخیز در انجمن کبری و عرصه  
 عظمی از فریشتگان نداء « لابشری » شنوند نه خطاب « و امتازوا الیوم ایها المجرمون » نه  
 آواز سیاست « اخسئوا فیها ولا تکلمون » ، نه آواز درد فراق ، نه نومیدی از رحمت ، بلکه  
 فریشتگان همی آیند جوق جوق<sup>(۱)</sup> و ایشانرا بشارت می دهند که : « هذا یومکم الذی  
 کنتم توعدون » ای - هذا یومکم الذی وعدتم بالثواب ، فمنهم من یتلقاه الملك ومنهم من یرد  
 علیه الخطاب و التعریف من الملك ، فیقول جلّ جلاله : عبادی هل اشتقتم الی ، قومی را  
 بواسطه فریشته سلام کنند که : سلام علیکم ادخلوا الجنّه بما کنتم تعملون ، قومی بی واسطه



و ترجمان سلام ملك شنوایند که: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ»، گوید جلّ جلاله: عبادی  
 هل اشتقتم الیّ. بندگان من بمنّتان آرزو میبود، این کرامتی و نواختی است که  
 فردا بر ستاخیز ببنده مؤمن رسد، اما امروز دل‌های ایشان چنانست که آن عزیزراه  
 گفته: قلوب المشتاقين منورة بنور الله فاذا تحرك اشتياقهم اضاء النور ما بين السماء  
 والارض فيعرضهم الله على الملائكة ويقول هؤلاء المشتاقون الیّ اشهدکم انی الیهم  
 اشوق. می گوید دل‌های مشتاقان منور است بنور الهی چون آتش شوق ایشان آسمان و  
 زمین و عرش و کرسی را روشن کند، حق جلّ جلاله خطاب کند که ای مقربان  
 حضرت، اینان مشتاقان جمال و جلال منند گواه می‌کنم شمارا که شوق من بایشان بیش  
 از آنست که شوق ایشان بمن.

«يوم نظوى السماء» الآية. اذما كانت السماء سقفا مرفوعا حين كان الاولياء تحتها،  
 والارض كانت فراشا اذ كانوا عليها فاذا ارتحل الاحباب عنها تخرب ديارهم على العادة  
 فيما بين الخلق في تخريب الديار بعد مفارقة الاحباب، وقيل نظوى السماء التي فيها  
 عرجت بدواوين العصاة من المسلمين لئلا تشهد عليهم بالاجرام وتبدل الارض التي عصوا  
 عليها غير تلك الارض حتى لا تشهد عليهم. وقيل نظوى السماء ليقترب قطع المسافة  
 على الاحباب.

«ولقد كتبنا في الزبور» كتب اینجا بمعنی اخبار است، و ذکر تورات است، و  
 صالحون امت محمدند. می گوید موسی را و داود را و امت ایشانرا خبر دادیم  
 که امت محمد شایستگان و برگزیدگان مانند، خاصگیان حضرت ما اند هر چند  
 بصورت بیگانه خاستند اما بمعنی بگانه خاستند، نحن الآخرون السابقون. بیگانه  
 خیزان بودند در عالم قدرت، اما بگانه خیزان بودند در عالم مشیت، صبح  
 مشیت سر بر میزد که ایشان برخاسته بودند، لکن آفتاب اظهار قدرت فرو می‌شد که  
 پیراهن عدم را چاک کردند، در خلقت مؤخر بودند اما در خلعت مقدم بودند، همه  
 را باوّل آوردیم و ایشانرا باخر، تا ذلت همه با ایشان بگوئیم و رازهای ایشان با کس

بنگوئیم ، «و کلاً نقصّ علیک من انباء الرّسل» همه را اندک دادیم و ایشانرا مالا مال ، نبینی در مجلس شراب چون قومی بآخر رسند ساقی را گویند ایشانرا قدح مالا مال ده تا بمادرسانی . «مثل امّتی مثل القطر لا یدری اوّله خیر ام آخره ، کیف تهلك امّة انا فی اوّلاها و عیسی فی آخرها» .

«و ما ارسلناک الاّ رحمة للعالمین» در روز گارفتن پیش از مبعث مصطفی عربی جمال اسلام روی در نقاب عزّت کشیده بود ، قومی بودند که طبع را مؤثر و محدث نهادند راهی بر گرفتند که نهایت آن راه جز عمایت و ضلالت نبود ، عقل را خدای نهاده ، طبع را رسول ساخته ، فلک را مقدر گفته ، مستحسنات عقل را شریعت ساخته مستنکرات طبع را مناهی گفته ، باشکال و هیأت مشغول شده ، بتدویرات و تزویرات روزگار ببادبر داده ، همی ناگاه آفتاب دولت شرع محمدی (ص) از آفاق اقبال احدی پدید آمد که : «و ما ارسلناک الاّ رحمة للعالمین» . تبع ملک حمیر مر کاهن خود را گفت : هل تجد ملکاً یزید علی ملکي ؟ هیچ ملک دانی که افزونی دارد بر ملک من ؟ کاهن گفت که آری پیغامبری در راه است که ملک او بر ملک عالمیان بیفزاید ، سیّدی و مهتری سروری که در پیشانی وی نور سجود بود در ابروی وی نور خضوع بود ، در موی وی نور جمال بود . در چشم وی نور عبرت بود . در روی وی نور رحمت بود . در میان دو کتف وی نور نبوّت بود ، در دل وی نور معرفت بود ، در سرّ وی نور محبّت بود ، در کلام وی نور حکمت بود ، در حکمت وی نور غیرت بود ، در غیرت وی نور حضرت بود ، انه ابارک و ربّ العزّیّات ، و وصف فی الزّبور ، و حصلت امّته فی السّفور . مفرّج الظلم بالتّور . احمد النبی طوبی لامّته حین یجی و انشدوا .

انّ الرّسول لسیف یستضاء به      مهند من سیوف الله مسلول

نبئت انّ رسول الله اوعدنی      والعفو عند رسول الله مأمول

مردی بود از زیرداهن عبد الله بن عبد المطلب بیرون آمده و در اصلاّب بشری رفته لکن از غیب مددی در آمده و احوال و اقوالش مبدّل کرد که : « و انّک لعلی خلق

عظیم، خلق بشریت برداشتند و خلق قرآن بنهادند، نطق بشریت بستدند و نطق از وحی پاك بدادند که : « وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى » . لاجرم گوینده بشرع آمد، رونده بحق آمد، متحرک بامر آمد، شب معراج بهشتها بروی عرض کردند طرف و غرف بوی نمودند، ذره‌ای بآن التفات نکرد، این طراز و فابر کسوه صفاء وی کشیدند که : «ما زاغ البصر و ما طغى» . باز چون قدم بر بساط راز نماز نهاد گفت : «جعلت قرّة عینی فی الصلوة»، روشنائی چشم مادر نمازست زیرا که مقام رازست المصلی یناجی ربّه . « و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین » از رحمت وی بود که ترا در هیچ مقام فراموش نکرد، اگر درمگه بود و اگر درمدینه، گرد مسجد بود و گرد حجره، همچنین بر ذروه عرش وقاب قوسین ترا فراموش نکرد، درمگه می گفت : «واعف عنا» . و در غار می گفت : «ان الله معنا»، در صدر قاب قوسین می گفت : «السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين»، در وقت وفات می گفت : «الله خلیفتی علیکم». فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده می گوید : امتی، امتی .

## سورة الحج - مدنیة

### ۱- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند بخشاینده مهربان .

« يا ايها الناس اتقوا ربكم » ای مردمان پرهیزید از عذاب خداوند خویش ،  
« ان زلزلة الساعة شىء عظيم <sup>(۱)</sup> » بدرستی که جنبش رستاخیز چیزی بزرگست .  
« يوم ترونها » آن روز که زلزله بینید ، « تذهل كل مرضعة عما أرضعت »  
بازماند هر شیردهنده ای از آن فرزند که شیر میداد ، « وتضع كل ذات حمل حملها »  
و بنهد هر باروری آنچه دارد از بار خویش . « وترى الناس سكارى » و مردمان را  
در دیدار چشم مستان بینى [ که از فزع راست نمى ایستند ] ، « وما هم بسكارى »  
و ایشان مستان نیستند ، « ولكن عذاب الله شديد <sup>(۲)</sup> » لکن عذاب خدای که  
می بینند سختست .

« ومن الناس من يجادل فى الله بغير علم » و از مردمان کس است که می  
پیکار کند در خدای تعالی بی دانش ، « ويتبع كل شيطان مرید <sup>(۳)</sup> » و بر پی  
می رود هر دیوی را شوخ پلید .

« كتب عليه » که بر آن دیو نوشته اند ، « انه من تولاه فانه يضلّه » که

هر که باو گوید او آنکس را بی راه کند، «و یهدیه الی عذاب السعیر<sup>(۴)</sup>» و راه نماید اورا بعذاب آتش.

«یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث» ای مردمان اگر در گمانید از انگیخت پس مرگ، «فانا خلقناکم من تراب» پس [نشان توانائی ما بر آن آنست که] ما بیا فریدیم شمارا از خاک، «ثم من نطفة» پس از نطفه، «ثم من علقه» پس از خون بسته، «ثم من مضغة» پس از پاره ای گوشت، «مخلقة و غیر مخلقة» تمام آفریده یا نه تمام آفریده، «لنبین لکم» تا پیدا کنیم شمارا [که هر دو توانیم]، «ونقر فی الارحام» و می آرامانیم در رحمها «مانشاء» آنکه خواهیم [چندان که خواهیم]، «الی اجل مسمی» تا هنگامیکه نامزد کرده [زادن را]، «ثم نخرجکم طفلا» آنکه بیرون می آریم شمارا خرد خرد، «لتبلغوا اشدکم» تا آنکه که بزورمندی خویش رسید [در تن و در خرد]، «ومنکم من یتوفی» و از شما کس است که اورا می میرانند بجوانی، «ومنکم من یرد الی ارجل العمر» و از شما کس است که اورا پس باز می برند تا بتر عمر، «لکی لایعلم» آنرا تا مگر چیزی بندانند [در وقت پیری]، «من بعد علم شیئا» پس آن که دانسته است بجوانی، «وتری الارض هامدة» و زمین را بینی مرده و فرو شده، «فاذا انزلنا علیها الماء» چون آب بران فرستادیم، «اهتزت و ربت» زنده گشت و بجنبید و بخندید<sup>(۱)</sup>، «وانبت من کل زوج بهیج<sup>(۵)</sup>» و بر رویانید از هر صنفی نیکو.

«ذلك بان الله هو الحق» بودن آن و این بآنست که الله تعالی خدای بسزاست، «وانه یحیی الموتی» و اوست که [فردا] مردگان را زنده کند، «وانه علی کل شیء قدیر<sup>(۶)</sup>» و اوست که بر همه چیزها تواناست.

«وان الساعة آتیة لا ریب فیها» و رستاخیز روز آمدنی است گمان نیست

در آن ، « وَاِنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مِنْ فِى الْقُبُوْرِ (۷) » واللہ تعالیٰ برخواہد انگیزد ہر کہ در گورها .

« وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِى اللّٰهِ » واز مردمان کس است کہ پیکار میکند درخداى تعالیٰ ، « بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى » بى دانشى و بى بیانى ، « وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ (۸) » و بى نامہ روشن .

« ثَانِى عَطْفِه » سربگردن باز نہادہ بیکسو بیرون شود خویشتن درمیکشد ، « لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ » تا گم شود از راه خداى تعالیٰ ، « لَهُ فِى الدُّنْيَا خِزْيٌ » اوراست در این جهان خواری ، « وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ (۹) » و بیچشانیم اورا رستاخیز عذاب آتش .

« ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ » و گویند اورا این ترا بآنست کہ دستہای تو ترا پیش فرا فرستاد ، « وَاِنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ (۱۰) » واللہ تعالیٰ ستمکار نیست رهیگانرا . (۱۱)

« وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلَىٰ حَرْفٍ » واز مردمان کس است کہ خداى تعالیٰ رامی پرستد بر گوشہای [چنان کہ در میان پدید نیاید] ، « فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ » اگر باو رسد نیکی ، « أَطْمَأَنَّ بِهِ » بآن نیکی در دین آرام گیرد ، « وَاِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ » و اگر باو رسد آزمونی ، [ کہ اورا در شوراند ] « انقلب على وجهه » بر روی خویش باز گردد ، « خسر الدنيا والآخرة » زیان کار دو جهان [ کہ بردنیازیان کرد و بردین ] « ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) » آنست زیان کارى آشکارا .

« يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ » میخواند و می پرستد جز از خداى تعالیٰ ، « مَا لَا يَضُرُّهُ » و ما لا ينفعه چیزی کہ او را زیان نکند اگر نپرستد و اگر نپرستد سود نکند ، « ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۲) » آنست گمراہی دور .

« يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ » می پرستد چیزی کہ گزند او نزدیکتر



از سود او ، « لبس المولی » بد خداوندی کاو بت است ، « ولبس العشیر (۱۳) »  
وبد همسازی .

« ان الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات » الله تعالى در آرد ایشان  
را که بگرویدند و نیکیها کردند ، « جنّات تجرى من تحتها الانهار » در بهشتهائی  
که می رود زیر آن جویها ، « ان الله يفعل ما يريد (۱۴) » الله تعالى آن کند که  
خود خواهد .

« من كان یظن » هر که چنان پندارد ، « ان لن ينصره الله » که الله تعالى  
پیغامبر خویش را یاری نخواهد داد ، « فی الدنيا والآخرة » درین جهان  
و در آن جهان ، « فلیمدد بسبب الی السماء » تا فرو کشد رسنی از کاز « ثم لیقطع »  
پس تا بگسلد آنرا [ باویختن بگلو در آن ] « فلینظر هل ینهب کیده ما یفیظ (۱۵) »  
پس تا بنگرد که آن ساز که اوساخت و کوشش که کوشید هیچ می برد غیظ او .  
« وکذلک انزلناه » و چنان فرو فرستادیم ، « آیات بینات » سخنهای  
درست پاک روشن ، « وان الله ینهدی من یرید (۱۶) » والله تعالى راه مینماید او را  
که خواهد .

« ان الذين آمنوا » ایشان که بگرویدند ، « والذين هادوا » وایشان که  
جهود شدند ، « والصّابّین والنّصارى والمجوس » و صابیان و ترسایان و گبران ،  
« والذين اشرکوا » وایشان که بت را انباز گرفتند ، ان الله یفصل بینهم یوم  
القیامة « الله بر گزارد کار و حکم کند میان ایشان روز رستاخیز ، « ان الله علی کل  
شیء شهید (۱۷) » الله تعالى بر هر چیزی گواه است بآن دانا و از آن آگاه .

## النّوبة الثّانية

این سوره بعدد کوفیان هفتاد و هشت آیتست ، و بعدد بصریان هفتاد و پنج

آیت ، وهزار ودویست ونود ویک کلمت وپنج هزار وهفتاد حرف . جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که در مدنیات شهرند ، هذان خصمان اختصموا فی ربهم « الی قوله «الی صراط الحمید » ، بعضی مفسران گفتند سوره همه مدنی است مگر چهار آیت : « وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی » « الی آخر اربع آیات . وقیل کلها مکّیة الا اربع آیات : « و من الناس من یعبد الله علی حرف » « الی آخر الایتین ، وقوله تعالی : « اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا » « الی آخر الایتین . ودر این سوره سه آیت منسوخ است بآیت سیف ، اول : « قل یا ایها الناس انما انا لکم نذیر مبین » ، دیگر « وان جادلوك فقل الله اعلم بما تعملون » این هر دو آیت منسوخ است بآیت سیف ، سوم « وجاهدوا فی الله حق جهاده » نسخها الله تعالی بقوله : « فاتقوا الله ما استطعتم » . وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة الحج اعطی من الاجر کحجّة حجّها و عمره اعتمرهما بعدد من حج و اعتمر فیما مضی وفیما بقی .

قوله : « یا ایها الناس » خطاب لاهل مکة ، « اتقوا ربکم » اطیعوه و احذروا عقابه « ان زلزلة الساعة شیء عظیم » . الزلزلة والزلال شدة الحركة وشدة الاضطراب و لیس یرید به اضطراب الساعة و انما یرید به اضطراب الارض بما فیها من الجبال و اضیف الی الساعة لانها من اشراطها . مفسران اینجا دو قول گفته اند که : این زلزله کی خواهد بود ، قومی گفتند این زلزله از اشراط ساعتست در دنیا خواهد بود در آخر الزمان بوقت قرب قیامت بنفخة اولی که آنرا نفخة فزع گویند ، گفتند فرشته ای از آسمان ندا کند که : یا ایها الناس اتی امر الله . آواز وی بجمله اهل زمین رسدهمه در فزع افتند فزعی عظیم که از آن هیبت و فزع همه زنان حامله (۱) بار فرو نهند و ناخورده شراب بسان مستان افتان خیزان شوند ، زمین را و کوهها را بشدت و عنف بجنبانند و از پس این زلزله و فزع آفتاب از مغرب بر آید ، و بقول سدی و حسن : این زلزله روز قیامت خواهد بود وقت خاست رستاخیز . و قال ابن عباس : هی الزلزلة

الَّتِي تَكُونُ مَعَهَا السَّاعَةُ وَهِيَ رَجْعَةُ الْأَرْضِ لَخُرُوجِ مَنْ فِيهَا .

«یوم ترونها» یعنی الزلزله، وقيل الساعة، «تذهل» یعنی تغفل، والذهول الغفلة، وقيل الذهول السُّلُو، ذهلت عن كذا اذا سلوت عنه. «كَلَّ مَرْضَعَةٌ» ای - کَلَّ امرأة معها ولد ترضعه، يقال امرأة مريض بلاءها اذا اريد به الصَّفة مثل حائض و حامل، فاذا اراد والفعل في الحال ادخلوا الهاء. «وتضع كَلَّ ذات حمل حملها» ای - تسقط ولدها من هول ذلك اليوم. قال الحصن: تذهل المَرْضَعَةُ عن ولدها بغير فطام، وتضع الحامل مافي بطنها لغير تمام. اين دليل قول ايشانست كه گفتند اين زلزله در دنياست پيش از رستاخيز، زیرا كه حبل و وضع حمل و رضاع بعد از بعث نباشد، و بقول ايشان كه گفتند زلزله در قيامتست سياق اين سخن بر تعظيم كار رستاخيز است و شدت هول و صعوبت آن نه بر تحقيق حمل و رضاع، هذا كقول القائل: اصابنا امر يشيب فيه الوليد، يريد شدته و صعوبته. «وترى الناس سكارى و ما هم بسكارى» قرأ حمزة والكسائي «سكاري و ما هم بسكاري» بفتح السين من غير الف فيهما، وقرأ الباقون «سكاري و ما هم بسكاري» بضم السين و بالالف فيهما، وهما لغتان كلاهما جمع سكران، والمعنى اذا نظرت اليهم تحسبهم سكارى من زوال عقلم و ليسوا كذلك في الحقيقة ولكن هول القيامة صيرهم كذلك. عمران حصين و ابو سعيد - خدري گفتند: اين دو آيت از اول سوره درغزات بنى المصطلق فرو آمد درميانه شب، جمع ياران در روش بودند كه رسول خداى ندا كرده مهرا باز خواند، ياران همه را حمله سوي وى راندند و گردوى در آمدند رسول (ص) اين هر دو آيت برايشان خواند ياران بسيار بگريستند و زارى كردند آنكه جائى كه فرو آمدند از دلتنگي و رنجوري زينها از چهار پايان باز نگرفتند و خيمه ها نزد و ديگه نپيختند همچنان اندوهگين و متفكر نشسته گريان و سوزان، رسول خدا ياران را گفت: «اتدرون اي يوم ذلك؟» هيچ دانيد كه آن روز چه روزست؟ گفتند الله و رسوله اعلم، الله تعالى دانائى است بآن روز و پس رسول وى، رسول گفت آن روز رب العزه آدم را گويد بر خيز و از فرزندان خود

نصیب آتش بیرون کن، گوید بار خدا یا چند بیرون کنم؟ گوید از هزار نه صد و نه بیرون کن و یکی را بگذار که سزای بهشت است، آن سخن بر یاران صعب آمد و در زاریدن و گریستن بیفزودند و گفتند: فمن ینجو یا رسول الله؟ پس از ما خود که دهد و که امید دارد که نجات یابد؟ رسول خدا گفت: «ابشروا و سددوا و قاربوا». بشارت پذیرید راست باشید و ساکن گردید و این اندوه و گریستن فراوان فراهم گیرید و بدانید که آن نه صد و نه از یأجوج و مأجوج باشند و از شما یکی، شما که یاران منید و امت من بقیامت مسلمانان و مؤمنان در میان کفار، و یأجوج و مأجوج فردا در قیامت همچون یکتاموی سیاه باشند در گاو سپید یا همچون یکتاموی سپید در گاو سیاه. آنکه گفت من چنان امیدوارم که امت من ثلث اهل بهشت باشند، یاران همه از شادی تکبیر گفتند و خدای تعالی را سپاسداری کردند، رسول خدا بر آن بیفزود و گفت: چنان دانم که شما اعنی امت من نیمه اهل بهشت باشید، یاران همچنان ثناء خدای تعالی گفتند و شادی نمودند، رسول بر آن بیفزود گفت چنان دانم که دوسیک اهل بهشت شما باشید، آنکه گفت اهل بهشت صد و بیست صف باشند، هشتاد صف از ایشان امت منند، ثم قال صلی الله علیه و سلم: «ویدخل من امتی الجنة سبعون الفاً بغير حساب». فقال عمر سبعون الفاً؟ قال نعم و مع کل واحد سبعون الفاً، فقام عکاشة بن محصن فقال یا رسول الله ادع الله ان يجعلنی منهم، فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انت منهم، فقام رجل من الانصار فقال ادع الله ان يجعلنی منهم، فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم فاستیقظ فقال ما ینبیک؟ فقلت ذکر القیامة و هولها فهل تذکرون اهلکم یا رسول الله؟ فقال یا عائشة ثلاثة مواطن لا یدکر فیها احداً لنفسه: عند المیزان حتی یعلم ایخف میزانهم یثقل، و عند الصحف حتی یعلم ما فی صحیفته، و عند الصراط حتی یجاوزه.

قوله: «ومن الناس من یجادل فی الله بغير علم» این آیت در شأن النضر بن الحارث فرو آمد، مردی کافر دل بود سخت خصومت، ملائکه را بنات الله گفت، و قر آنرا

اساطیر الاولین گفت ، وبعث ونشور را منکر بود و مجادلت وی در الله تعالی آن بود که بجهل و کفر خویش میگفت ، الله تعالی قادر نیست بر زنده گردانیدن مرده پس از آن که خاک گشت و ذلك فی قوله تعالی : « من یحیی العظام وهی رمیم » ، و بارسول خدای باین معنی خصومت میگرفت ، رب العزّه گفت : « ویَتَّبِعْ کُلَّ شَیْطَانٍ مَرِیدٌ » . ای - یَتَّبِعْ فی جداله ذلك کُلَّ شَیْطَانٍ مَرِیدٌ ، متمرّد عات خبیث . یقال فی الغایة مرید وهو الذی لا یبقی من الشرّ شیئاً الاّ اتاه لا یتحاشی عنه ، وقیل للحدث امرد لانه لا شعر علیه وارض مرد آء لانبات علیها .

« کتب علیه » ای - علی الشّیطان . « انه من تولاه فانه یضله » ای - قضی علی الشّیطان انه یضلّ اتباعه ویدعوهم الی النار . کرّر « ان » و هذامّا یستحسن فی العریّة ان نقول انّ فلاناً انه فصیح . قال الشاعر :

انّ الخلیفة انّ الله سر بله  
سربال ملک به یزجی الخواتیم .

« و یهدیه الی عذاب السّعیر » ای - یدعوه الی النار بما یزین له من الباطل . ثمّ الزم الحجّة منکرى البعث فقال : « یا ایّها النّاس » یعنی ایّها الشّاکون فی البعث ، « ان کنتم فی ریب » ای - فی شکّ فی قدرة الله علی البعث ، وفی شکّ من صدق محمّد ، « فانّا خلقناکم » ای - فانظروا فی ابتداء خلقناکم ، « فانّا خلقناکم » یعنی آدم ، « من تراب » ثمّ ذریته ، « من نطفة » النطفة الصّیّ ، والنطفة المصبوب ، وقیل هی الماء القلیل ، قیل وهی الماء الصّافی وجمعها نطف . « ثمّ من علقه » وهی الدّم العبیط الجامد وجمعها علق ، « ثمّ من مضغة » وهی لحمة قلیلة قد رما یمضغ ، وذلك انّ النطفة تصیر دماً غلیظاً ثمّ تصیر لحماً ، « مخلّقة » یعنی مخلوقة والتّشدید لتکرار الفعل من السمع والبصر ، والا کف والفم و غیر ذلك . قال ابن عباس وقتادة : مخلّقة ای - تامّة الخلق والاعضاء ، « و غیر مخلّقة » غیر تامّة یعنی ناقصة الخلق والاعضاء ، و قال مجاهد : مصوّرة و غیر مصوّرة ، یعنی السّقط وذلك انّ الله اذا اراد ان یخلق الحیوة

فی الولد اظهر فیہ خطوطا ، ثم یصیر کلّ خط عضواً ، وقیل المخلّقة ، الولد الذی تأتی بہ المرأة لوقت ، وغیر المخلّقة السّقط یسقط قبل وقته روى عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال : انّ النطفة اذا استقرّت فی الرّحم اخذها ملک بکفه فقال ای ربّ مخلّقة او غیر مخلّقة ، فان قال غیر مخلّقه قذفها الرّحم دماً ولم یکن نسمة ، وان قال مخلّقة قال الملک اذ کرام انّی ؟ اشقّی ام سعید ؟ ما الاجل وما العمل ؟ و ما الرّزق ؟ و بای ارض یموت ؟ فیقال له اذهب الی امّ الکتاب فانّک تجد فیها کلّ ذلك ، فیذهب فیجد فی الکتاب فینسخها فلا یزال معه حتّی یأتی علی آخر صفته . وقال رسول الله (ص) : « انّ خلق احدکم یجمع فی بطن امّة اربعین يوماً ، ثمّ یكون علقه مثل ذلك ، ثمّ یكون مضغة مثل ذلك ، ثمّ یبعث الله الیه ملکا باربع کلمات ، فیکتب عملہ واجلہ ورزقہ وشقیّ او سعید ، ثمّ ینفخ فیہ الرّوح . وقوله : « لنبیّن لکم » اللام متعلّقة بترتیب الخلق کأنّہ قال : فقلنا کم فی ابتداء الخلق من حال الی حال مع قدرتنا علی انشاءکم دفعة واحدة ، لنبیّن لکم قدرتنا علی ما نشاء . معنی آنست کہ شمارا در بد و آفرینش بگردانیدم در اطوار خلقت ازین حال بدان حال و ازین طور بدان طور ، روز گاری نطفه و روز گاری علقه و روز گاری مضغه و بر ما آسان بود و قدرت بود کہ ما شمارا بیک دفعه آفریدیم لکن خواستیم کہ باشما نمائیم کمال قدرت خویش بر آنچه خواهیم چنانکہ خواهیم آفرینیم و قدرت آن داریم ، وقیل « لنبیّن لکم » یعنی لنظر لکم قدرتنا علی اعاده الخلق ، بیافریدیم شمارا تا بآفرینش اول دلیل گیرید بر آفرینش ثانی ، باشما می نمایم کہ ہمچنانکہ بر آفرینش اول قادریم بر اعادت و بعث قادریم ، و قیل معناه ، لنبیّن لکم ما تأتون و ما تدرون و ما تحتاجون الیه فی العبادة ، شمارا بیافریدیم تا نیک و بد خود بدانید و آنچه شمارا در پرستش الله تعالی بکار آید بشناسید و دریابید . « و تقرّ فی الارحام ما نشاء » این ما ، خواهی بمعنی من گوئی خواهی بمعنی مدت ، اگر بمعنی من گوئی ، معنی آنست کہ ما آن کس کہ خواهیم از فرزندان در رحمها میداریم و آرام میدهیم چنانکہ رحم اورا نیفکند و سقط نبود ، « الی اجل مسمی » تا بوقت خویش تمام خلق و تمام مدت



بیرن آید ، و اگر گوئیم «ما» ، اسم مدّت است معنی آنست که ما چندانکه خواهیم  
فرزند را در رحم میداریم ، خواهیم چهار سال که اکثر مدّت الحمل است ، خواهیم  
شش ماه که اقلّ المدّت است ، خواهیم نه ماه که غالب عادت باروران است ، « ثمّ  
نخرجکم طفلاً » یعنی اطفالاً ، يدلّ عليه ذکر الجماعة ، والطفل يقع على الجمع  
كقوله : « او الطّفل الذین لم یظهروا » ، وقيل معناه نخرج کلّ واحد منکم من بطن  
امّه طفلاً ، وقيل انه مشبّه بالمصدر مثل عدل وزور ، و طفلاً نصب على الحال ، یعنی  
نخرجکم من بطون امهاتکم فی حال طفولیتکم . « ثمّ لتبلغوا اشدّکم » هاعنا فعل  
مضمر تقدیره ، ثمّ نرّیکم لتبلغوا اشدّکم ، الاشدّ جمع الشّدّة مثل نعمة وانعم ، وهو  
من البلوغ الى الاربعین سمّی الاشدّ لانّها حالة اجتماع الشّدّة والقوّة ، و کمال العقل  
والتجارب . « ومنکم من یتوفّی » عند بلوغ الاشدّ او قبله او بعده ، « ومنکم من یردّ »  
الى اردل العمر « ای - الهرم والخرف و هواهونه و احسّه عنداهله ، لانه یصیر کلا  
عليهم وافادقوله : « یردّ » الرجوع الى حالة کان عليها قبل ، وهی الضعف زمن الطفولية  
وقلّة الفهم ، « لکی لا یعلم من بعد علم شیئاً » لا یستفید علماً وینسی ما کان عالمأ به ، وقيل  
لا یعقل بعدما عقل شیئاً ، وقيل لا یعمل بعد عمله شیئاً ، والمعنی ردّنا الى حالة الاولى فی  
حیوته لایعلم قدرتنا على ربّه بعد موته ، ثمّ یبّین دلالة اخرى للبعث ولنفی الريب ، فقال :  
« وترى الارض هامة » ای - یابسة ميتة لانبات فيها ، یقال همدت النار اذا صارت رماداً لم یبق  
فيها حرارة ، و قيل هامة ای - دارة . « فاذا انزلنا عليها الماء » ای - المطر ،  
« اهترّت » تحرّکت لاخراج النبات منها ، « وربّت » زادت و انتفخت ونمت ، قال  
الحسن : فيه تقدیم و تأخیر ، ای - ربّت و اهترّت ، « و انبتت من کلّ زوج بهیج »  
ای - من کل صنف و لون حسن رائق یبهج به ، والمعنی حیوة الارض بنباتها بعد  
موتها بهمودها دالّة على قدرتنا على احياء الموتى منها .

« ذلک » ای - ذلک الذی تقدّم ذکره من اختلاف احوال خلق الانسان و

احیاء الارض ، « بانّ الله » ای - بسبب انّ الله ، « هو الحقّ » الثابت الدائم الموجود ،

وقيل فعل الله ذلك لانه هو الحق المستحق لكمال الصفات ، « وانه يحيى الموتى »  
 كما يحيى الارض ، « وانه على كل شىء قدير » ذو قدرة تامة ،  
 « وان الساعة آتية لا ريب فيها » لفظه نفى ومعناه نهى ، اى - لا تترتابوا فيها ،  
 « وان الله يبعث من فى القبور » فقد قام الدليل على ذلك ، وفى خبر لقيط بن عامر بن  
 المنتفق فى امر البعث . قال : فقلت يا رسول الله كيف يجمعنا بعدما تمزقنا الرياح  
 والبلى والسباع ؟ قال انبئك بمثل ذلك فى الّ الله الارض اشرقت عليها مدرة بالية ،  
 فقلت انى يحيى ابدأ ثم ارسل ربك عليها السماء فلن تلبث عليها الا اياماً حتى اشرقت  
 عليها فاذا هى شربة واحدة ولعمر الهك لهو اقدر على ان يجمعكم من الماء على ان  
 يجمع نبات الارض فتخرجون من الاصواء ومن القبور ومن مصارعكم ، فتنظرون اليه  
 ساعة و تنظر اليكم ، قال قلت يا رسول الله وكيف ونحن ملء الارض و هو واحد ينظر  
 الينا و تنظر اليه ؟ قال انبئك بمثل ذلك فى الّ الله الشمس و القمر آية منه صغيرة  
 فترونها ساعة واحدة و يريانكم لاتضامون فى رؤيتهما ، قلت يا رسول الله فما يفعل  
 بنا اذا لقيناه ؟ قال تعرضون عليه بادية صفا حكم لاتخفى عليه منكم خافية فيأخذ  
 ربك بيده غرفة من الماء فينضح به قبلكم فلعمر الهك ما يخطىء به وجه احد منكم  
 قطرة ، فاما المسلم فيدع وجهه مثال الريطة البيضاء واما الكافر فيخطمه بمثل المخطم  
 الاسود .

قوله : « ومن الناس من يجادل فى الله » اى - فى صفاته فيصفه بغير ماهوله ، نزلت  
 فى النضر بن الحارث ، وقيل فى ابي جهل ، وقيل فى المشر كين . « بغير علم » اى -  
 حجة و برهان عقل « ولاهدى » اى - سنة متبعة ، « ولا كتاب منير » واضح مبين  
 انزل من عند الله ، علمى كه حاصل آيد بنده را از اين سه وجه حاصل آيد : با از كتابى  
 منزل يا از سنتى متبوع يا از برهان عقل ، چون اين سه هيچ نباشد جز جهل محض  
 نبود ، رب العالمين بوجهل را ونضر حارث را ومشر كانرا مى گويد : كه بجهل محض  
 در خداى تعالى سخن مى گويند و بار رسول خصومت مى گيرند .

«ثانی عطفه» متکبروار سر بیرون گردن و انهداده و پیچ در خود داده همچنانکه جائی دیگر گفت : « و اذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبراً » و در حق منافقان گفت لوّوا رؤسهم . « ثانی عطفه » النّصب فی الیای للحال ، یقال ثنی فلان عطفه ، و ثنی خدّه و نای بجانبه . این همه بریک نسق است و بر یک معنی و جمله کسی را گویند که خوشتن را بزرگ دارد و بچشم استخفاف بمردم نگردد و از راستی برگردد و حق نپذیرد و عطف الرّجل ناحیه من منکبه الی کعبه و هو الجانب ، فی قوله : « و نای بجانبه » و یقال للرّداء ، عطف لانّ الرّجل یلبسه فی جانبیه ، و منه قوله صلی الله علیه و سلّم : « سبحان الذی تعطف العزّ » ای - ارتدی به کقوله لبس المجد و فی الحدیث : الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی فیهما القیته فی النار . و فی الخبر : من نازع الله رداه قصمه ، و قال یهودی لکعب و هو کعب بن مایع بن متیح یقال له الحبر و قد یعظم فیقال الاحبار یکنی اباسحق . قال له یهودی یا باسحق ما کسوة ربّ العالمین ؟ قال رداؤه العزّ و ازاره العظمة . فقال صدقت و اسلم و کسوة کل شیء صفته ، و فی القرآن « هـنّ لباس لکم » هذا زوج الرّجل لانه یلبسها و تلبسه ، قال الشاعر :

اذا ما الضّجیع ثنی عطفها      ثنت علیه فكانت لباساً

« لیضّل عن سبیل الله » بفتح الیای مکّی و ابو عمر و ورویس عن یعقوب ، والوجه انه من الضّلال و الفعل منه ضلّ یضلّ و هو لازم ، و قرأ الباقون ، روح عن یعقوب لیضلّ بضم الیاء والوجه انه من اضلّ یضلّ اضلالاً و هو متعدّ ضلّ و اللام متعلّقة بالجدال ای - یجادل لیضلّ الناس من طاعة الله كما قال : « و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق » . « له فی الدّنیاء خزی » یعنی القتل پیدر ، قتل النبی (ص) النضر بن الحارث صبراً امر به فضربت عنقه ، ولم یقتل هذه القتلة سواه و سوی عقبه بن ابی معیط ، و قیل له فی الدّنیاء خزی یعنی الجزیه و الهوان ، فقد قال عزّوجلّ و لله العزّة و لرسوله و للمؤمنین

یعنی عزّ الاسلام . « و نذيقه يوم القيامة عذاب الحريق » ای - عذاب النار .  
 « ذلك بما قدّمت » القول ها هنا مضمّر یعنی يقال له اذا عذب في النار، هذا  
 العذاب بما كسبت « يداك » العرب، تدخل اليدي في هذا الباب كثيراً و نزل بكثرتها  
 القرآن . « وان الله ليس بظلام للعبيد » فيعذبهم بغير ذنب وهو جلّ جلاله على اي  
 وجه تصرف في عبده فحكمه عدل وهو غير ظالم، و ذكر الظلام بلفظ المبالغة لما اقترن  
 بالعبيد وهو اسم الجمع .

« ومن الناس من يعبد الله على حرف »، ابن عباس گفت: اين آيت در شأن  
 قومی آمد از اعراب بنی اسد بن خزيمه، بيايان نشين بودند برخاستند با اهل و عيال  
 و هجرت کردند بمدينه چون ايشانرا نعمت و راحت و صحت تن و افزونی مال پيش  
 آمد گفتند: هذا دين حسن وقد اصبنا فيه خيراً . نيكوديني که دين اسلام است که  
 ما بخير و نعمت رسيديم، باز چون ايشانرا بيماری و رنج و درویشی رسيد، شيطان  
 ايشانرا بر کفر و رت داشت گفتند: بئس الدين هذا . بد دينی که اين دين  
 است که مادرين دين ببدی افتاديم، و نزلت هذه الاية . ابوسعید خدری گفت:  
 مردی جهود مسلمان شد و بعد از اسلام بينائی وی برفت و مال و فرزند وی هيچ نماند  
 دين اسلام بشوم داشت گفت: اقلني يا محمد، مرا اقات کن . رسول خداي (ص) گفت  
 اين اقات که تو ميخواهی در اسلام نيست، جهود گفت من درين دين هيچ خير نمی بينم،  
 بينائی و مال و فرزند همه برفت، رسول (ص) گفت: « يا يهودي ان الاسلام ليس بك الرجال  
 كما تسبك النار خبث الحديد و الفضة و الذهب »، اسلام مردانرا بگدازد و و اخلاص برد چنانکه  
 آتش آهن و سيم و زرو اخلاص برد و خبث از آن بيرون کند، رب العالمين در شأن وی اين  
 آيت فرستاد. « ومن الناس من يعبد الله على حرف » ای - على شك، واصله من حرف الشئ  
 و هو طرفه، نحو حرف الجبل و الحائط الذي القائم عليه غير مستقر، فقيل للشاك  
 في الدين انه يعبد الله على حرف لانه على طرف و جانب من الدين غير متوغل و لا متمكن  
 كالقائم على حرف الجبل فانه مضطرب غير مستقر . قال الحسن: هو المنافق يعبد الله

على حرف ، يعنى بلسانه دون قلبه ، والمؤمن يعبد الله على حرفين ، بلسانه و قلبه .  
 « فان اصابه خير » ، صحة في جسمه وسعة في معيشته ، « اطمأن به » رضى وسكن اليه ،  
 « و ان اصابته فتنة » بلاء في جسده وضيق في معيشته ، « انقلب على وجهه » اى -  
 ارتد و رجع على عقبه الى الوجه الذى كان عليه من الكفر . « خسر الدنيا » حيث لم  
 يعمل فيها خيراً وفاته ما كان يؤمل ، « والاخرة » حيث لا ينال نعيماً ويخلد في النار ،  
 و قيل « خسر الدنيا والاخرة » ، اى - قتل في الدنيا و حرم الجنة ، و قرىء خاسر الدنيا  
 منصوب على الحال و الاخرة جزء معطوف على الدنيا ، « ذلك » اى - خسران الدنيا  
 والآخرة ، « هو الخسران المبين » الظاهر لا خسران اخسر منه .

« يدعوا من دون الله ما لا يضره و ما لا ينفعه » اى - يعبد الصنم الذى لا تنفع فيه  
 ولا ضرر ، و قيل معناه يدعوا ما لا يضر ترك عبادته و لا ينفعه عبادته و طاعته . « ذلك هو الضلال  
 البعيد » اى - ذلك الفعل هو العدول عن الصواب .

« يدعوا لمن ضره » اى - لمن ضرّ دعائه و عبادته اقرب من نفعه لانه يوجب  
 القتل في الدنيا والنار في الاخرة . فان قيل لم قال : « لمن ضره اقرب من نفعه » ولا تنفع  
 في عبادة الصنم اصلاً ؟ قيل هذا على عادة العرب فانهم يقولون فما لا يكون اصلاً بعيد .  
 كقوله : « ذلك رجع بعيد » اى - لارجع اصلاً فلما كان نفع الصنم بعيداً على معنى  
 انه لا تنفع فيه اصلاً ، قيل ضره اقرب لانه كائن ، واما اللأم فهى لام قسم ومن في موضع  
 النصب ، تأويله . يدعوا بعزتي معبوداً ضره اقرب من نفعه . « لبئس المولى » اى -  
 لبئس الناصر الصنم ، « و لبئس العشير » الصاحب و الخليل ، و العرب تسمى الزوج  
 عشيراً لاجل المخالطة .

« ان الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات » . اى سيدخل يوم القيامة من  
 آمن به و عمل في الدنيا بطاعته ، « جنات تجري من تحتها الانهار » اى - بساتين تجري  
 من تحت قصورها و اشجارها الانهار . « ان الله يفعل ما يريد » . يدخل من شاء الجنة و  
 يدخل من شاء النار .



«من كان يظن ان لن ينصره الله»، الهاء راجعة الى الرسول، «في الدنيا والاخرة فليمدد بسبب» اي - بحبل، «الى السماء» اي - سقف البيت والسبب الحبل، والسماء هاهنا سقف البيت، و كل ماء الاك من شيء فهو سماء، وقوله: «ليقطع» اي - ليختنق، تقول العرب قطع فلان اذا اختنق، وقيل «ثم ليقطع» اي - ليتعلق بعنقه بالحبل وليثقله بها حتى ينقطع، فلينظر هل يذهبن كيده ما يغيب، ما، بمعنى المصدر اي - هل يذهبن كيده وحيلته غيب، والمعنى من كان يظن ان لن ينصر الله نبيه في الدنيا بالغلبة والحجة والظفر والغنime، وفي الآخرة بالحجة والشفاعة والثواب فليشدد حبالا في سقف بيته وليختنق به حتى يموت. اين آيت در شأن قومی از غطفان و بنی اسد فرو آمد، رسول خدای ایشانرا بر اسلام دعوت کرد ایشان سروا زدند گفتند میان ما و جهودان عهد و پیمان و سو گند است و ما ترسیم که محمد را نصرت نباشد و دین وی قوت نگیرد و آنکه آن عهد و پیمان ما با جهودان منقطع گردد از آن بازمانیم و باین ترسیم، رب العالمین این آیت بجواب ایشان فرستاد گفت: هر که می پندارد که الله تعالی پیغامبر خویش را نصرت نخواهد داد و در دنیا و آخرت دین وی بالانخواهد گرفت بگوی رسی از بالا در آویز و خبه کن و پس بنگر تا آن کید و حیل غیب تو با رسول و با اسلام هیچ نخواهد برد یا نه، این چنانست که بعات مردم گویند: من لم یحب هذا فلیختنق، و من لم یرض هذا فرأسه والجدار، هر که این نپسندد و نخواهد گوسر بر دیوار می زن یا خویشتن را میکش. خلاصه معنی آنست که هر که گوید و پندارد که الله تعالی رسول خود را نصرت نخواهد داد و این از آن گوید که او را خشم می آید از آن نصرت دادن، گوی بخشم خود می میر که آن نصرت خواهد بود هم در دنیا و هم در آخرت. **مجاهد** گفت: نصر اینجا بمعنی رزق است، يقال ارض منصوره ای - ممتورة، و تقول العرب من نصرني نصره الله، ای - من اعطانی اعطاه الله، و باین قول «ان لن ينصره» این هاء با «من» شود و معنی آنست که هر که پندارد که الله تعالی او را روزی نخواهد داد بگوی خبه کن و خویشتن را بکش و پس بنگر تا این فعل ترس از تو نخواهد برد یا نه، و سبب هم آن بود که قوم غطفان



می گفتند ما را از حلف یهود مال و نعمت و روزی فراوان میرسد و اگر آن عهد و پیمان بشکنیم از آن نعمت و روزی درمانیم ، این آیت جواب ایشانست . قرأ أبو عمرو ورش عن نافع ، و ابن عامر و رويس عن يعقوب «ثم ليقطع ثم ليقضوا» ، بكسر اللام ، و الباقون باسكانها و زاد ابن عامر « و ليو فوا و ليطوفوا » بكسر اللام فيهما و ذلك لان الاصل في لامات الامر الكسر بدلالة ائك اذا ابتدأتها كسرتها ، كقوله : « ليستأذ نكم لينفق ذوسعة » ، و انما كسرت للفرق بينها و بين لام التأكيد في نحو قوله : « وان ربك ليحكم » . و اما الاسكان في الجميع فلطلب الخفة استثقالا لتوالي الحركات .

قوله : « و كذلك انزلناه » ای - كما بينا ابتداء الخلق و المعاد انزلناه ، « آيات بينات » و اضحات ، يريد جميع القرآن ، و قيل كما بينا قدرتنا على الخلق عقلا انزلنا في القرآن آيات و اضحات بصحة ذلك ، « وان الله يهدي من يريد » ای - و لان الله يهدي الى النبوة من يريد على ما يوجبه الحكمة لامن تريدون ، نظيره قوله : « و لقد اخترناهم على علم » ، و قيل يهدي من يريد ، ای - يوفق للصواب من يريد هدايته .

« ان الذين آمنوا » ، هم المؤمنون من امّة محمد (ص) ، « و الذين هادوا » هم اليهود ، « و الصابئين » ، هم من اليهود ، و قيل هم عبدة النجوم ، و قرأ نافع الصابین بلا همز و قرأ الباقون الصابئين بالهمز ، « و النصارى » هم الذين تنصروا ، « و المجوس » هم عبدة النيران ، و اما البها فريديّة الذين يعبدون الشمس و لا يعبدون النار فهم زنادقة . الحقوا بالمجوس قوم يدعون ابراهيم ، « و الذين اشرکوا » هم عبدة الاصنام ، قال قتادة : الاديان خمسة ، اربعة للشيطان و واحد للرحمن . « ان الله يفصل بينهم » ای - بين الذين آمنوا و بين هؤلاء ، « يوم القيامة » ، و الفصل ان يدخل المؤمنین الجنة و يدخل الآخريين النار ، كقول اهل النار بعد ان يدخلوها « ان الله قد حكم بين العباد . » ان الله على كل شيء شهيد ، عالم به حافظ له لا يخفى عليه شيء ، و خبر ان الاول ان الثاني كما تقول ان زيدا ان اباہ قائم ، و كقول الشاعر :

ان الخليفة ان الله سربله .

## النوبة الثالثة

قوله : بسم الله الرحمن الرحيم ، استنارت الارواح بذكر الحبيب و انشقت  
الاكباد بشوق الحبيب ، فلاراحة للحبيب بدون الحبيب ، ولا سكون للمحبيب الى غير  
الحبيب ، حتى يصل الى الحبيب :

وتلك بحار ليس يطفوا غريقها	ر كبت بحار الحب جهلا بقدرها
ولاح قليلا ثم غاب طريقها	فسرت على ربح تدلّ عليكم
لنفسى دليلا غير كم فيسوقها	اليكم بكم ارجوا النجاة ولا ارى

نام خداوند کریم مهربان، پناه درویشان و ذخیره مفلسان، همراه بازپس ماندگان  
و قرّة العین محبتان، سوردل دوستان ، و سرور نزدیکان . خداوندی که آئین بهشت در  
آئین دوستی او کجا پدید آید ، نعیم دو گیتی در تجلی لطف او چه نماید ، کریمی  
که ناپاکی ناپاکان او را ضجر نکند ، جوادی که الحاح سائلان او را بهستوه نیاورد ،  
مهربانی که بید کرد رهی بخشیده و انستاند ، آمرزگاری که بجرم امروزینه از  
عفود یگینه (۱) واپس نیاید نیک عهدی که بید عهدی بنده از گفته پشیمان نشود ،  
لطیفی که ناشایسته بفضل خود شایسته کند ، کریمی که رهی را از جنایت می شوید  
و پاک بیرون آرد ، قرینی که دوستان را پیش از خاطر ایشان بیرحاضر آید ، عظیم  
پادشاهی ، نیک خداوندی ، مهر پیوندی ، معیوب پسندی ، راحت نمائی ، دل گشائی ،  
سر آرائی ، مهر افزائی . آن عزیزی در مناجات خویش گویند : الهی سمع العابدون  
عظمتک فخشعوا ، و سمع الجبابرة سلطانک فخضعوا ، و سمع المذنبون رحمتک فطمعوا ،  
خداوندا عابدان وصف بزرگواری تو شنودند گردنهای بسته کردند ، سلطانان وصف

علاء توشنیدند از بیم قهر تو گردن نهادند ، عاصیان صفت رحمت تو شنیدند امیدها در بستند .

دست مایه بند گانت گنج خانه فضل تست کیسه امید از آن دوزد همی امیدوار  
 «یا ایها الناس» ، نداء علامتست ، «یا ایها الذین آمنوا» ، نداء کرامت . نداء  
 علامت عامه مردم راست ، نداء کرامت اهل خصوص را . نداء علامت تخویف است  
 و تحذیر ، نداء کرامت تشریف است و تبشیر . آنگه گفت : « اتقوا ربکم » دو کلمتست  
 یکی قهر ، و یکی لطف . « اتقوا » قهر است که می راند بعدل خویش ، « ربکم » لطفست  
 که می نماید بفضل خویش . بنده را میان قهر و لطف می دارد تا در خوف و رجا زندگی  
 میکند ، چون در خوف باشد بفعل خود مینگرد و میزارد ، چون در رجا بود بلطف  
 الله تعالی مینگرد و مینازد ، چون بخود نگرد همه سوز و نیاز شود ، چون بحق نگرد  
 همه راز و ناز شود .

**پیر طریقت گفت :** الهی گاهی بخود نگریم گویم از من زارتر کیست ؟ گاهی  
 بتو نگریم گویم از من بزرگوارتر کیست ؟ بنده چون بفعل خود نگرد بزبان تحقیر  
 از کوفتگی و شکستگی گوید :

پر آب دودیده و پر آتش جگرم      پر باد دودستم و پر از خاک سرم .

چون بلطف الهی و فضل ربانی نگرد بزبان شادی و نعمت آزادی گوید :

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد      چون بدل غاشیه حکم و قضاء تو کشم

یوی جان آیدم از لب چو حدیث تو کنم      شاخ عز رویدم از دل چو بلای تو کشم .

« ان زلزلة الساعة شیء عظیم » ، زلزله رستاخیز و سیاست قیامت آنرا چه شرح

و چه نشان توان داد که رب العزّه گفت . « شیء عظیم » چیزی عظیم است ، روزی و

چه روزی ، کاری ، و چه کاری ، روز بازاری ، و چه روز بازاری ، سراپرده عزت بصحراء

قدرت زده ، بساط عظمت گسترده ، ترازوی عدل آویخته ، صراط راستی بساز کشیده ،

زبانهای فصیح همه گنگ و لال گشته ، عندها همه باطل کرده که : هذایوم

لاینطقون و لایؤذن لهم فیعتذرون ، بسا پرده‌ها که آن روز دریده گردد ، بسا نسبه‌ها که بریده شود ، بسا سپید رویان که سیاه روی شوند ، بسا پارسایان که رسوا گردند ، بسا کلاه دولت که در خاک مذلت افکنند ، و منشور سلاطین که آنرا توقیع عزل بر کشند ، که : «والامر یومئذ لله» . بسا پدران که در قعر دوزخ فریاد میکشند و فرزندان در مرغزار بهشت میخرامند ، لایجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئاً . از سیاست آن روز آدم در پیش آید که بار خدایا آدم را بگذار و با فرزندان تودانی که چه کنی ، نوح نوحه میکند که بار خدایا بر ضعف و درماندگی من رحمت کن ، ابراهیم خلیل و موسی کلیم و عیسی روح الله هر یکی بخود درمانده و بزبان افتقار در حالت انکسار همی گویند : نفسی نفسی ، باز سید اولین و آخرین چراغ آسمان و زمین گزیده و پسندیده رب العالمین محمد (ص) در آن صحراء قیامت بر آید همچنانکه ماه دوهفته ، عالم همه روشن شود و فلک گلشن گردد چون سید جمال و کمال خود بنماید و تلالو نور رخسار وی با عالم قیامت افتد ، اهل ایمان را سعادت و امان پدید آید ، چنانکه ماه اندر فلک بستارگان گذر همی کند ، آن مهتر عالم آن روز به مؤمنان گذر همی کند ، و بر رخسار ایشان نظر همی کند ، و اهل ایمان را بشفاعت همی دارد ، « ولسوف یعطیک ربک فترضی » .

«یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فاذا خلقنا کم من تراب» الایه ، ترکیب جسد آدمی در آفرینش اول حجتی روشن است بر منکران بعث ، میگوید .. من آن خداوندی که جسدی و هیکی بدین زیبائی ، قد و قامتی و صورتی بدین نیکوئی بیافریدم از آن نطفه مهین در آن قرارمکین ، جای دیگر گفت : «الم نخلقکم من ماء مهین فجعلناه فی قرارمکین» ؟ جسدی که هر چه مخلوقاتست و محدثات در عالم علوی و در عالم سفلی نمودگار آن درین جسد یابی اگر تأمل کنی چنانکه در آسمان هفت فلک مرتب ساخته ، درین جسد هفت عضو مرکب کرده از آب و خاک آنکه از گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان ، و چنانکه فلک بخشیده بر دوازده برج ، در این بنیت

ساخته دوازده ثقبه بر مثال دوازده برج ، دو چشم و دو گوش و دو بینی و دو پستان و دو  
 راه معروف و دهن و ناف ، و چنانکه فریشتگان را روش است در طباق سماوات ، همچنین  
 قوای نفس را روش است در این ترکیب آدمی ، و چنانکه بر جها در آسمان لختی  
 جنوبی اند و لختی شمالی ، این ثقبه ها در جسد لختی سوی یمینند و لختی سوی شمال ،  
 و چنانکه بر فلک آسمان هفت کو کبست که آنرا سیارات گویند و بر زعم قومی نحوست  
 و سعادت در نواصی ایشان بسته ، همچنین در جسد تو هفت قوّت است که صلاح جسد  
 در آن بسته ، قوّت باصره و قوّت سامعه و قوّت ذائقه و شامه و لامسه و ناطقه و عاقله ،  
 و اصل این شاخها در دل است و الیه الاشارة یقوله صلی الله علیه وسلم : « انّ فی جسد  
 ابن آدم امضغة اذا صلحت صلح لها سائر الجسد » الحديث .. این خود اعتبار جسد  
 است بعالم علوی ، اما اعتبار جسد بعالم سفلی آنست که جسد همچون زمینست ،  
 عظام همچون جبال ، مخ چون معادن ، جوف چون دریا ، امعاء و عروق چون  
 جداول ، گوشت چون خاک ، موی چون نبات ، روی چون عامر ، پشت چون غامر ، پیش روی  
 چون مشرق ، پس پشت چون مغرب ، یمین چون جنوب ، یسار چون شمال ، نفس چون  
 باد ، سخن چون رعد ، اصوات چون صواعق ، خنده چون نور ، غم و اندوه چون  
 ظلمت ، گریه چون باران ، ایّام صبی چون ایّام ربیع ، ایّام شباب چون ایّام صیف ،  
 ایّام کهولت چون ایّام خریف ، ایّام شیخوخت چون ایّام شتاء ، در جمله همیدان که  
 هیچ حیوان و نبات و صامت و ناطق نیست که نه خاصیت او درین نقطه خاکی بازیابی  
 ازینجا گفته اند بزرگان دین که : همه چیز در آدمی بازیابی و آدمی را در هیچ چیز  
 بازیابی ، این جسد بدین صفت که شنیدی بر مثال تختی است شاهی برو نشسته که او  
 را دل گویند ، او را با این خاک کثیف قرابتی نه و همچون زندانی او را با وحشت  
 زندان آرام و قرار نه ، شب و روز در اندیشه آن که تا ازین زندان کی خلاص یابد ، و  
 بعالم لطف « ارجعی الی ربّک » کی بارشود ، همچون مرغی در قفس پیوسته سر از  
 دریاچه نفس فرازمی کند که :

کی باشد کاین قفص بپردازم      در باغ الهی آشیان سازم .

« ذلک بانّ الله هو الحقّ وانه یحیی الموتی » الایة . این اختلاف احوال خلق که نمود . بآن نمود که وی بر استی خداست و خدائی را سزااست ، و بقدر خود بجاست موجودی که فنا را بدوراه نه ، موصوفی که صفات او را بعقل دریافت نه ، خلق را آفرید چنانکه خواست ، و بر گزید آنرا که خواست ، در آفریدن از شر کت مقدس ، در گزیدن از تهمت منزّه . در وجود آورد بتقاضاء قدرت . بداشت بتقاضاء رحمت ، با عدم بر رد بتقاضاء غیرت ، حشر کرد بتقاضاء حکمت ، خلقکم لاطهار القدرة ثمّ رزقکم لاطهار الکرم ثمّ یمیتکم لاطهار الجبروت ، ثمّ یحییکم للثواب والعقاب . آدمی اوّل نطفه ای بود ، بقدرت خود علقه گردانید ، بمشیت خود مضغه ساخت ، بشارادت خود عظام پدید آورد ، بجود خود کسوت لحم در عظام پوشانید ، حکمت درین آن بود که تا آراسته و پرداخته در صدف رحم نگاه داشته ، او را بر پدرو مادر جلوه کند ، همچنین فرزای قیامت آراسته و پیراسته در صدف خاک نگاه داشته اولئ و وار بیرون آرد و بر فریشتگان و پیغمبران جلوه کند ، اینست که ربّ العالمین گفت . « وانّ الله یبعث من فی القبور » .

## ۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « الم تر ان الله یسجد له » نمی دانی که خدایرا سجود میکند و فرمان می برد . « من فی السموات ومن فی الارض » هر که در آسمان و هر که در زمین ، « الشمس والقمر والنجوم » و خورشید و ماه و ستارگان ، « والجبال والشجر والدواب » و کوهها و درختان و جنبندگان ، « وکثیر من الناس » و فراوانی از مردمان ، « وکثیر حقّ علیه العذاب » و فراوانست باز از مردمان که



برایشان حکم رفته که ایشان اهل عذابند: «وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ» وهر که الله تعالی او را خوار کرد، «فَمَالَهُ مِنْ مُكْرَمٍ» او را نوازنده ای نیست «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» (۱۸) که الله تعالی آن کند که خود خواهد.

«هَذَا خَصْمَانِ» این دو گروه جنك كنان، «اِخْتَصِمُوا فِي رَبِّهِمْ» که با هم بر آویختند در خدائی خداوند خویش [يك گروه میگفت که یکی و دیگری گروه میگفت که با او انبازی]، «فَالَّذِينَ كَفَرُوا» اما ایشان که کافر شدند، «قَطَّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» جامه ها بریده اند ایشانرا از آتش. «يَصَّبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ» (۱۹) می ریزند از زبر سرهای ایشان فرو آب گرم.

«يَصْهَرُ بِهَا فِى بَطُونِهِمْ» می گدازند بآن حمیم آنچه در شکمهای ایشان، «وَالْجُلُودُ» (۲۰) و می گدازند بآن پوستهای ایشان.

«لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ» (۲۱) وایشانراست مقمعه از آهن.

«كَلَّمَا ارَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ» هر گاه که خواهند که بیرون آیند از آن از غمی، «اعِيدُوا فِيهَا» فرو گذارند ایشانرا در آن، «وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» (۲۲) وایشانرا می گویند بچشید عذاب آتش.

«إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در آرد الله تعالی ایشانرا که بگرویدند و نیکیها کردند، «جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در بهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویها، «يَحُلُّونَ فِيهَا» می آرایند ایشانرا در آن، «مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَأُثْقَا» ازین دستینه هائی از زر و مروارید، «وَلِبَاسَهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» (۲۳) و پوشش ایشان در آن حریر.

«وَهَدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» راه نمودند ایشانرا بآن سخن پاك، «وَهَدُوا

إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» (۲۴) و راه نمودند ایشانرا براه خداوند ستوده ستودنی.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» ایشان که کافر شدند، «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و بر

میگردانند از راه خدای، «وَالْمَسْجِدَ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلْنَا لِلنَّاسِ» و از مسجد حرام

آنکه مردمان را کردیم آنرا و دادیم ، « سواء العاکف فیہ والباد » یکسانست در آن شهری و دشتی ، مقیم و غریب ، « ومن یرد فیہ بالحاد بظلم » و هر که در آن کژکاری خواهد و جوید ستمکاری ، « نذقه من عذاب الیم (۲۵) » بچشانیم او را عذاب سخت .

## النوبة الثانية

فوله : « الم تر » ای - الم تعلم ، وقيل الم تر بقلبك ، « ان الله یسجد له من فی السموات » هو علی العموم وسجودهم طاعة ، « ومن فی الارض » خصوص فی المؤمنین ، « والشمس و القمر والنجوم والجبال والشجرو الدواب » ، مفسران گفتند وجه این سجود همان وجه تسبیحست که در آن آیت گفت : « وان من شیء الا یسبح بحمده » دانیم که سجودست بحقیقت لکن عقل را بدریافت آن راه نیست ، همچنین رب العزّه آسمان وزمین را گفت : « ائتیا طوعاً او کرهاً ؟ قالتا نینا طائعين » ، و سنگ را خشیت گفت : « وان منها لما یهبط من خشية الله » ، و در آثار سلف است ما فی السماء نجم و لاشمس ولا قمر الا یقع ساجداً حین یغیب ثم لا ینصرف حتی یؤذن له فیأخذ ذات الیمین حتی یرجع الی مطلعہ . مجاهد گفت : سجود جمادات تحوّل ظلال است کقوله : « یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجداً لله » ، و شرح آن در موضع خویش رفت . « و کثیر من الناس » این ناس مسلمانانند و معطوف است بر اول آیت ، ای - هذه الاشياء کلها تسجد لله و کثیر من المسلمین ، اینجا سخن تمام شد پس بر استیناف گفت : « و کثیر حقّ علیه العذاب » یعنی و کثیر الناس حقّ علیه العذاب بکفره و ابائهم السجود . این معنی بر قول ایشان است که گفتند : سجد طاعت و عبادت است . اما بر قول ایشان که گفتند ، سجود ظلال است ، و او استیناف نیست بلکه و او عطف است و سخن بیوسته ، و کثیر من الناس و کثیر حقّ علیه العذاب وان سجد ظله لله .

«ومن یهن الله» ای - من یهنه بالخذلان ، «فما له من مکرم» بالتوفیق ، «ان الله یفعل ما یشاء» یکرم من یشاء بالایمان ، ویذل من یشاء بالکفر . فالسعادة و الشقاوة بمشیئته و ارادته .

«هذان خصمان»، قرأ ابن کثیر «هذان» بتشديد التّون، وقرأ الباقر بتخفيفها، «اختصموا فی ربّهم» ای - فی دینه و فی امره ، و انما قال خصمان لانّهما فریقان، و قال اختصموا لانّهما جمعان ، جمع المؤمنین و جمع الکفر بن ، خلاف است میان علماء که این دو جمع که اند ؟ بخاری آورده در صحیح که : ابوذر غفاری سو گند یاد کرده که این آیت در شأن مبارزان روز بدر فرو آمد ، شش کس بودند از قریش سه مسلمان : حمزة بن عبدالمطلب و علی بن ابیطالب و عبیدة بن الحارث بن المطلب و سه کافر : عتبة بن ربیعہ و شیبہ بن ربیعہ و الولید بن عتبة . محمد بن اسحق گفت : روز بدر عتبة بن ربیعہ و پیروی ولید بن عتبة و شیبہ بن ربیعہ از صف مشرکان بیرون آمدند و مبارزت خواستند، از صف مسلمانان سه جوان انصاری بیرون شدند عوذ و معوذ بمران حارث بن رفاعه بن سواد و عبدالله بن رواحه، ایشان گفتند : من انتم ؟ شما که باشید؟ گفتند ما انصاریا نیم فلان و فلان و فلان ، ایشان گفتند : یا محمد اخرج الینا اکفانا من قومنا . ما کفو خویش خواهیم از قوم خویش یعنی از قریش ، مصطفی (ص) گفت : قم یا عبیدة بن الحارث و یا حمزة بن عبدالمطلب و یا علی بن ابیطالب . مشرکان چون ایشانرا دیدند گفتند اکفاء کرام شمائید کریمان و بزرگان و همسران ما ، آنکه عبیده با عتبة بر آویخت ، و حمزه با شیبہ و علی با ولید کوشیدند تا آنکه که مشرکان هر سه کشته شدند ، و در شأن ایشان آیت آمد ، «هذان خصمان اختصموا فی ربّهم» ای - اقتلوا فی الله عزّوجلّ و حده هؤلاء ، و اشرک به هؤلاء . و بیروی عن قیس بن عباد انه قال سمعت علی بن - ابیطالب (ع) یقول : «انا اول من یجثوا للمخصومة بین یدی الله عزّوجلّ یوم القيامة و هذا الکلام یؤمی الی انّ اول قتیل یوم بدر کان عتبة الذی قتله علی بن ابیطالب

ليس هذا من مجاثاة على معاوية بن ابي سفيان انما هي مجاثاة على عتبة بن ربيعة. ابن عباس گفت: اين دو خصم يکي گروه مؤمنانند و ديگر گروه اهل کتاب و خصومت ايشان آن بود که اهل کتاب می گفتند: نحن اولی بالله واقدم منکم به کتاباً و نبينا قبل نبیکم ، وقال المؤمنون نحن احق بالله آمنا نبينا محمداً و نبیکم وبما انزل الله من کتاب وانکم تعرفون نبينا و کتابنا و کفرتم به حسداً . وقيل هم المؤمنون و الکافرون اختصموا فی البعث ، وقيل جعل الاديان ستة فی قوله : « ان الذين آمنوا والذين هادوا » الآية ... فجعل خمسة للنار ، وواحداً للجنة ، فتقوله : « هذان خصمان » ينصرف اليهم فالمؤمنون خصم ، وسائر الخمسة خصم اختصموا فی دين ربهم . و قال عكرمة : هما الجنة والنار اختصمتا كما روى ابو هريرة قال قال رسول (ص) : « تحاجت الجنة والنار ، فقالت النار او ثرت بالمتكبرين والمتجبرين ، وقالت الجنة فما لي لا يدخلني الا ضعفاء الناس وسقطهم وعزتهم ، قال الله للجنة انما انت رحمتي ارحم بك من اشاء من عبادي ، وقال للنار انما انت عذابي اعذب بك من اشاء من عبادي ولكل واحد منكما ~~رجلاً~~ ، فاما النار فلا تملئ حتى يضع الله فيها رجله فتقول قط قط فهناك تملئ » وتروى بعضها الى بعض ولا يظلم الله من خلقه احداً واما الجنة فان الله ينشئ لها خلقاً .

« فالذين كفروا قطعت لهم ثياب من نار » اين بيان سرانجام و مآل و مرجع کافرانست ، که احداً الخصمين اند ، ومعنى « قطعت » قدرت وجعلت وسويت لهم ثياب من نار ، اى - النار احاطت بهم كاحاطة الثياب المقطوعة . ميگويد همچنانکه جامه پوشيدنى گرد مردم در آيد وهمه اندام وى فرو گيرد ، آتش گرد ايشان در آيد در دوزخ وايشان را فرو گيرد . قال سعيد بن جبیر : « ثياب من نار » اى - من نحاس مذاب ، وليس شىء اشد حرأمنه اذا احمى ومثله قوله : « سرايلهم من قطران » و هو النحاس ، و قيل يلبسون سرايل من حديد قد احميت بالنار ليكون جمعاً بين ثقل الحديد وحرارة النار . ويصب من فوق رؤسهم الحميم « الحميم - ماء الحار الذى انتهت حرارته .

« يصهر به » اى - يذاب بالحميم الذى يصب من فوق رؤسهم . « مافى بطونهم » من الشحوم والاحشاء . « والجلود » يعنى يشوى حره جلودهم فيتساقط . قال النبى (ص) : « انّ الحميم ليصب على رؤسهم فينفذ الجمجمة حتى يخلص الى جوفه فيسلت مافى جوفه حتى يمرق من قدميه وهو الصهر ثم يعاد كما كان . الحميم فى القرآن على وجهين : احدهما بمعنى القراية كقوله : « ولايسئل حميماً حميماً » وفى الشعراء « ولاصديق حميم » ، وفى المصاييح « كانه ولى حميم » اى - قريب . والوجه الثانى الحميم الماء الحار كقوله : « يصب من فوق رؤسهم الحميم » ، وفى الصافات « لشوباً من حميم » ، وفى الرحمن « يبطوفون بينها وبين حميم آن » اى - حارقد انتهى حره .

قوله : « ولهم مقامع من حديد » اى - سياط من حديد ، واحدها مقمعة ، و قيل هى شبه الجر من الحديد من قولهم : قمعت رأسه اذا ضربته ضرباً عنيفاً . وفى الخبر لو وضع مقمعة من حديد فى الارض ثم اجتمع عليه الثقلان ما اقلوه من الارض ، وقيل فى الآية تقديم ، تقديره و لهم مقامع من حديد يثقب بها رؤسهم ثم يصب فيها من فوق رؤسهم الحميم .

« كلّمّا ارادوا ان يخرجوا منها من غمّ » اى - كلّمّا حاولوا الخروج من النار لما يلحقهم من الغم والكرب الذى يأخذ بانفاسهم . « اعيدوا فيها » اى - ردتوا اليها بالمقامع . وروى انّ جهنم يجيش بمن فيها كما يجيش المرحل بمافيه ، فاذا رفعتهم الى اعلى طبقة طلبوا الخروج فضر بهم الزبانية بمقامع الحديد فيهبون فيها سبعين خريفاً ، وذوقوا عذاب الحريق » اى - تقول لهم الملائكة ذوقوا عذاب النار ، ثم ذكر حسن حال الاخرين من الخصمين فقال :

« انّ الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصّالحات جنّات تجري من تحتها الانهار » اى - بساتين تجري من تحت اشجارها وقصورها انهار العسل والخمر واللبن والماء . « يحلّون فيها من اساور » جمع اسورة ، واسورة جمع سوار وهو ما يلبس فى



الذراع من ذهب اوفضة . « ولؤلؤاً » قرأ اهل المدينة و عاصم هاهنا و فى سورة الملائكة « ولؤلؤاً » بالنصب وافقهما يعقوب هاهنا على معنى ويحلون لؤلؤاً ولائها مكتوبة فى المصاحف بالالف واختلف عن عاصم فى الهمز ، فقرأ ابو بكر عنه بهمزة واحدة و هى الثانية ، وقرأ حفص عنه بهمزتين ، وقرأ الآخرون ولؤلوء ، بالخفض فى السورتين عطفاً على ذهب ، اى - من ذهب ومن لؤلوء . يعنى مرصعة . قوله : « من اساور » « من » للتبعية « ومن ذهب » للتبيين ، وفى الخبر : لو ان رجلا من اهل الجنة اطلع فبدت اساوره لطمس ضوئه ضوء الشمس ، كما تطمس الشمس ضوء النجوم . و عن ابى هريره قال : دار المؤمن فى الجنة من لؤلوء فيها شجر تثمر الحلل فيذهب المؤمن فيأخذ بين اصبعيه سبعين حلّة كل حلّة منظّمة بالدر والمرجان . « و لباسهم فيها حرير » اى - انهم يلبسون فى الجنة ثياب الابرسم وهو الذى حرم لبسه فى الدنيا على الرجال ، وروى ابو سعيد الخدرى قال قال رسول الله : « من لبس الحرير فى الدنيا لم يلبسه الله فى الآخرة فان دخل الجنة لبسه اهل الجنة لم يلبسه هو » . « وهدوا الى الطيب من القول » اى - ارشدوا فى الدنيا الى شهادة ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله . قال ابن زيد : الطيب من القول لا اله الا الله والله اكبر ، وسبحان الله والحمد لله ، بطيره « اليه يصعد الكلم الطيب » وقيل طيب من القول القرآن ، وقيل هو البشارة التى تأتيتهم من الله فى الجنة والتحية والسلام من الله . كقوله : « تحيتهم فيها سلام » . « وهدوا الى صراط الحميد » اى - الى دين الله وهو الاسلام ، وقيل هو كقوله : « صراط الله » سمي الله عز وجل نفسه فى القرآن حميداً سبعة عشر موضعاً ، والحمد فى اسماء تعالى من لا يتكلم فيه الا بالمدح ، ولا يسمى الا بالمدح ، ولا ينسب اليه الا الشكر ، ولا يوصف الا بالمجد .

« وان الذين كفروا » ، نزلت فى كفار قريش حين صدوا النبى (ص) عن المسجد الحرام يوم الحديبية ، يصدون لفظ مستقبل عطف به على الماضى لان المراد من لفظ المستقبل الماضى كما قال فى موضع آخر ، « الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله » ، قيل



معناه ان الذين كفروا فيما تقدم «ويصدون عن سبيل الله» في الحال ، اي . و هم يصدون  
يعنى يمنعون ويمنعون عن الدخول في الاسلام ، و يصدون المؤمنين عن المسجد  
الحرام والدخول فيه والطواف بالبيت ، «الذى جعلناه للناس» قبلة لصلواتهم ومنسكاً  
ومتعبداً كما قال في موضع آخر : «وضع للناس» . گفته اند اين مسجد حرام صحرا  
بود وفضا از بهر طوافان تاروزگار عمر چون مردم بسيار گشت آنرا زيادت كرد و  
سرائي چند بخرید و اندر مسجدافزود و تنی چند نهي فروختند سرايهای ايشان فرود  
آورد و بهای آن بداد و مسجدرا ديوارى ساخت کم از قامتى ، و باز عثمان سرائي  
چند در افزود و مسجدرا رواقها ساخت ، و پس ابو جعفر المنصور زيادت كرد ، و پس  
از آن مهدى زيادت كرد . «سواء» قرأ حفص عن عاصم ، سواء بالنصب بايقاع الجعل  
عليه لان الجعل يتعدى الى مفعولين . و قيل معناه ، مستويافيه العاكف والبادى وقرأ  
الآخرون سواء بالرفع على انه خبر مبتداء تقدم على المبتداء والتقدير ، العاكف  
والبادى فيه سواء ، فالعاكف هو المبتداء والبادى معطوف عليه ، سواء هو خبر تقدم  
على المبتداء ، وبهذه القراءة تم الكلام عند قوله : «لنّاس» ثم يبتدىء فتقول سواء  
العاكف فيه والبادى ، العاكف . المقيم ومن كان من اهل مكة ، والبادى كان من غير  
اهلها ، البادى من البادية فلا يسلك الى مكة الا فى البوادرى من الوجوه كلها ، يقال  
بدأ الرجل اذا خرج الى الصحراء ، ومنه قوله : «و جاء بكم من البدو» ، واختلفوا  
فى معنى الآية فقال قوم : سواء العاكف فيه و البادى فى تعظيم حرمة و قضاء النسك  
فيه ، و حق الله الواجب عليهما فيه فليس اهل مكة باحق به من النازع اليه ، و اليه  
ذهب مجاهد والحسن و جماعة ، وقالوا المراد منه نفس المسجد الحرام لا الحرم  
كله ، ومعنى التسوية هو التسوية فى تعظيم الكعبة وفى فضل الصلوة فى المسجد الحرام  
والطواف بالبيت ، وقال آخرون : المراد منه جميع الحرم ومعنى التسوية ان المقيم ،  
والبادى سواء فى النزول به ليس احدهما احق بالمنزل يكون فيه من الآخر غير انه

لايزعج احدا اذا كان فيه سبق الى منزل وهو قول ابن عباس وسعيد بن جبير وقتادة و  
ابن زيد قالوا : ممّا سواء فى البيوت والمنازل ، قال عبد الرحمن بن سابط : كان  
الحجاج اذا قدموا مكة لم يكن احد من اهل مكة باحق بمنزله . وكان عمر بن  
الخطاب ينهى الناس ان يغلقوا ابوابهم فى الموسم و على هذا القول لايجوز بيع دور  
مكة واجارتها على القول الاول وهو اقرب الى الصواب يجوز لان الله قال للفقراء المهاجرين  
الذين اخرجوهم من ديارهم ، وقال النبى يوم فتح مكة : من دخل دار ابي سفيان فهو آمن  
فنسب الديار اليهم نسبة ملك ، واشترى عمر دار السجن بمكة باربعة آلاف درهم فدل  
على جواز بيعها ، وهذا قول طاوس وعمر بن دينار ، وبه قال الشافعى . ومن  
يرد فيه « اى - فى المسجد الحرام ، « بالحد بظلم » قيل هاهنا ضمير . يعنى و من  
يرد فيه سواء بالحد اى - ميل عن الحق . ثم فسر الحد بظلم اذ قد يكون الحد  
وميل بغير ظلم ، و قيل الباء فيه زائدة كقوله : « تنبت بالدهن » والمعنى من يرد فيه  
الحد بظلم ، واختلفوا فى هذه الالحاد ، فقال مجاهد وقتادة : هو الشرك وعبادة غير الله ،  
وقيل هو كل شىء كان منهيّا عنه من قول او فعل حتى شتم الخادم . وقال عطاء : هو  
دخول الحرم غير محرم او ارتكاب شىء من محظورات الحرم من قتل صيد او قطع شجرة ،  
وقال ابن عباس : هو ان تقتل فيه من لا يقتلك او تظلم من لا يظلمك وقال حبيب بن  
ابى ثابت : هو احتكار الطعام بمكة . روى ان ابن عمر جاء يطلب رجلا بمكة فى  
منزله ، فقالوا ذهب الى السوق يشتري طعاما ، قال ابن عمر لاهله يشتري اوليبيع ؟  
قالوا لاهله ولليبيع ، قال ابن عمر فاذا جاء فاخبروه ان رسول الله قال : احتكار  
الطعام بمكة الحاد . وقال مجاهد : تضاعف السيئات بمكة كما تضاعف الحسنات .  
قال عبد الله ابن مسعود : من هم بسيئة فى غير مكة فلم يعملها لا يكتب عليه  
ولو ان رجلا بيلد آخريهم فى ان يقتل رجلا بمكة او يهّم فيها بسيئة ولم يعملها لادافه  
الله العذاب الا ليم . قال السدى : الا ان يتوب . و روى ان عبد الله بن عمر كان له  
فسطاطان احد هما فى الحل والآخر فى الحرم فاذا اراد ان يصلى صلى فى الفسطاط  
الذى فى الحرم ، و اذا اراد ان يعاتب اهله عاتبهم فى الفسطاط الذى فى الحل ، فسئل  
عن ذلك فقال كنّا نتحدّث ان من الالحاد فيه ان يقول الرجل لا والله بلى والله . واختلف

النحاة فی جواب « انّ الذّین کفروا » ، فقال بعضهم الواو فی یصدّون زیادة وهو الخبر والجواب ، یعنی ، انّ الذّین کفروا یصدّون ، وقیل جوابه مخدوف وتقديره ، انّ الذّین هذه صفتهم هلكوا .

## النّوبة الثالثة

قوله : « الم تر انّ الله یسجد له من فی السّموات ومن فی الارض » الآية ... بدانکه هر چه در هفت آسمان و هفت زمین است حیوانات و جمادات همه آنند که خدا را جلّ جلاله میخوانند و او را سجود میکنند ، و به بی عیبی گواهی می دهند ، و بپاکی یاد می کنند ، اما بعضی آنست که آدمی بعقل خود فرا دریافت آن می رسد و از ادراک آن عاجز نه و بردانش وی پوشیده نه ، سجود فریشتگان در آسمان و مؤمنان در زمین از آن نمط است ، ذلك قوله : « یسجد له من فی السّموات و من فی الارض » ، اما بعضی آنست که عقل آنرا رد می کند و دل در آن می شورد و دین آنرا می پذیرد و الله تعالی بدرستی آن گواهی می دهد ، سجود آفتاب و ماه و ستارگان و درختان و جنبندگان از این بابست ، رب العزه آنرا در قرآن یاد کرد و مؤمنانرا باقرار و تسلیم فرمود که : « و امرنا لنسلم لرب العالمین » ، هر که الله تعالی بوی نیکوئی خواست و دل روشن داد و توفیق رفیق کرد که آنچه که در خرد محال است الله تعالی بر آن قادر بر کمال است معقول و نامعقول را مقدر است و مقتدر ، فاطر و مدبر ، نه باول عاجز نه باخر ، از کیف باطن است و بقدرت ظاهر . ای جوانمرد حیلست در رزق محنت بار آورد و تکلف در دین حیرت بر دهد ، نه رزق بدست ماست نه دین بخرد ما ، هر دورا کردن باید نهادن و کار با خداوند گار سپردن ، آنجا که گفت : « جداراً یزید ان ینقض » دیوار را ارادت در خود معلوم نگشت ، و خالق بآنچه گفت راستگوی و استوار است و آنجا که گفت : « ثیاب من نار » از آتش پیراهن بریده در عقل معلوم نگشت و خالق استوار ، « انّها شجرة تخرج فی اصل الجحیم » . در آتش درخت آتشین رسته می بالد و بر میدهد ، در عقل معلوم نگشت ، و خالق استوار ، « قالتا اثینا طائعين » از زمین و آسمان

بی جان سخن گفتن در عقل معلوم نگشت و خالق استوار ، « تكاد تميز من الغيظ » از آتش بی جان خشم راندن در عقل معلوم نگشت و خالق استوار ، « وتقول هل من مزيد » سخن گفتن دوزخ فردا در عقل معلوم نگشت و خالق استوار ، گویائی رعد و دانائی وی که : « ويسبح الرعد بحمده » در عقل معلوم نگشت و خالق استوار ، ماه در منازل مقادیر روان بدو نیم گشته و ردو نیمه کوه که : « وانشق القمر » در عقل معلوم نگشت و عیان آنرا گواه و خالق بآنچه گفت استوار . مسلمانان این جمله را بنور هدی پذیرفتند و بسکینه ایمان پسندیدند ، و بقوت اخلاص بیارامیدند و بر مایه بصیرت و ایستادند و آنرا دین دانستند ، تهمت بر عقل خود نهاده و عیب از سوی خود دیده و الله تعالی را بهمه استوار گرفته .

« ومن يهن الله فما له من مكرم » ، مسکین آن بیچاره رانده که در ازل داغ خسار بر رخسار وی نهادند و بتازیانه انتقام از مقام قربش برانندند که : « ومن يهن الله فما له من مكرم » ، سابقه ای رانده چنانکه خود دانسته ، عاقبتی نهاده چنانکه خود خوانسته ، و کس را بر آن اطلاع نداده ، یکی را امروز لباس شرك داد و طراز حرمان ، و فردا لباس قطران با طراز هجران ، « قطعت لهم ثياب من نار و يصب من فوق رؤسهم الحميم » . یکی را امروز لباس تقوی داد و فردا لباس حریر در آن باغ و بوستان و آب روان ، وجفت جوان و تن درست و دل شاد و جان خرم .

« يحلون فيها من اساور من ذهب و لؤلؤا و لباسهم فيها حرير » ، چنانکه امروز اهل معرفت در معرفت متفاوتند و مؤمنان در زیادت و نقصان ایمان ، فردا در سرای بقا هر کسی بر حسب حال خویش و بر اندازه معرفت خویش نواخت و کرامت بیند ، عابدان را لباس حریر و دستینه های زر و مروارید با حور و قصور ، و عارفان را لباس تفرید در بحر عیان غرقه نور ، قومی را بزبور بهشت بیارایند باز قومیند که بهشت را بنور جمال ایشان بیارایند .

واذا الدر زاد حسن وجوه      كان للدر حسن وجهك زينا .

« وهدوا الى الطيب من القول » ، قیل هو الاعتراف بالذنب والاقرار بقوله :

« رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا »، سخن راست و کلمه پاك آنست كه از دعوى پاك است و از عجب دور و به نیاز نزدیک، بعجز خویش اقرار دادن و بگناه خویش معترف بودن و بسوز و نیاز در گفت: « ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا » اقتداء بآدم كردن. سهل تسترى گفت: نظرت فى هذا الامر فلم اطريراً اقرب الى الله من الافتقار ولا حجاباً اغلظ من الدعوى. گفت درین كار نظر كردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوى نیافتم، براه ابلیس فرونگر تا همه دعوى بینى، براه آدم فرونگر تا همه نیاز بینى. ای ابلیس تو چه میگوئى: « اناخير »، ای آدم تو چه میگوئى: « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا »، همه موجودات از كتم عدم بفضاء قضا آوردند از هیچ چیز، نبات نیاز نرسب مگر از خاك آدم، مسجود فریشتگانش كردند و بر تخت پادشاهی و خلافت نشاندند، و مقربانرا پیش تخت وی پیای كردند و از نیاز او ذره‌ای كم نشد گفت: خداوندا آن همه فضل تست و حق ما اینست كه: « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا »، مسند خلافت عطاء تست اما داد نهاد ما اینست كه: « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ». آن عزیری میگوید روزی گناهی كردم سیصد هزار بار توبت كردم از آن گناه هنوز خود را در قدم خطر می بینم، ای مسکین مردان این راه با نفس خود جنگی كردند، این جنك را هرگز روی صلح نیست زیرا كه نفس خود را ضدّ دین یافتند و مرد دین با ضدّ دین بصلح كی تواند بود، گاه نفس را بهیمه‌ای صفت كردند، گاه بسگی، گاه بخو كی، هر نقش كه برو كردند راست آمد مگر نقش دین،

ای نفس خسیس همت سودائی بر هر سنگی كه بر زنم قلب آئی

قوله: « سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ »، قال محمد بن علی الترمذی: هذا إشارة الى الفتوة، فالفتوة ان يستوى عندك الطارى والمقيم، و كذا يكون بيوت الفتیان من نزل فيها فقد تحرّم باعظم حرمة واجل ذريعة الا ترى الله كيف و صف بيته فقال: « سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ »، هر زینهارى و هر خواهنده‌ای را بسرای جوان مردان و پناه کریمان جای بود، و آنكه كه باز گردانند هر كه شكسته تراوزا بیشتر نوازند و



هر که دورتر او را نزدیکتر دارند ، و باین معنی حکایت کنند که در بغداد مردی بود خداوند کام و نعمت ، روزگاری وفا تجمل از روی وی فرو کشید آن کام و نعمت همه از دست وی برفت و بد حال گشت ، روزی از سردلتنگی و بی کامی بر شط<sup>۳</sup> دجله نشست و در کار خویش اندیشه میکرد ملاحی فراز آمد و زورقی بیاورد ، در آن زورق نشست چون بمیان دجله رسید ملاح پرسید از وی که کجا خواهی رفت ؟ گفت ندانم ، ملاح عاقل بود ، گفت این مرد یا مفلس است یا بیدل یا گرفتار ، آنکه گفت حال خود با من بگو ، حال خود بگفت ، ملاح گفت ترا بدان جانب برم باشد که فرجی پدید آید او را بدان جانب برد ، مرد از کشتی بیرون آمد و بر شط دجله مسجدی بود در آن مسجد رفت ، بعد از ساعتی قاضی شهر با جماعتی عدول در آمدند و نشستند خادمی در آمد از سرای خلیفه ایشانرا گفت ، امیر المؤمنین را اجابت کنید ، قاضی و جماعت عدول رفتند و این مرد خود را در میان ایشان تعبیه کرد و رفت ، چون در سرای خلیفه رفتند فرمان آمد که امیر المؤمنین فلانه را بفلان میدهد عقد ببندید ، عقد بستند ، آنکه خادم آمد باده طبق پر از زر و بر سر هر یک نافه<sup>۴</sup> ای مشک نهاده هر طبقی پیش یکی بنهاد این مرد را طبق نبود خادم امیر المؤمنین را گفت مردی مانده است که ویرا طبق نبود ، گفت نه نامها نبسته بودم ؟ گفت بلی ماده تن را خواندیم یازده آمدند ، امیر المؤمنین گفت آن مرد را پیش من آرید چون پیش تخت رسید دعائی لطیف بگفت ، امیر المؤمنین گفت ما ترا خواندیم چونست که در حرم ما ناخوانده آمدی ؟ گفت یا امیر المؤمنین نا خوانده نیامدم ، گفت ترا که خواند ؟ گفت ایشانرا که خواند ؟ گفت ایشانرا خدم ما می خواند ، گفت مرا کرم تو خواند .

چنان مدان که من اینجایکه خود آمده ام مرا مکارم تو شهریار گفت تعال

امیر المؤمنین گفت : مرحبا بداعیک . آنکه امیر المؤمنین دوات و قلم بخواست و بخط خویش منشور ولایتی نبشت و بوی داد و خلعتی نیکو فرمود و مرکب خاص بوی داد آنکه گفت که : هر کرا خدم ما خواند خلعت چنان یافت و هر کرا



کرم ما خواند خلعت چنین ببند .

### ۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « واذبونا لابرهيم مكان البيت » [یاد کن ای محمد] آنکه که ما جای ساختیم ابراهیم را جایگاه خانه ، « ان لا تشرک بی شیئاً » گفتیم بامن انباز مگیر هیچ چیز ، « و طهر یتى » و خانه من پاکدار [از ناسزاها و پاک کن از آایشها] « للطائفین » حاجیانرا که گرد آن طواف کنند ، « والقائمین » وایشانرا که آنجا مقیمند ، « والرتع السجود (۲۶) » و نماز گزارانرا .

« واذن فی الناس بالحج » و بانگ زن در مردمان و آگاه کن بآهنگ خانه کردن ، « یا توبک رجالا » تا آیند بتوپیدگان ، « وعلی کل ضامر » و بر هر اشتری نزار باریک گشته ای در نشسته پهلوی ، « یا تین من کل فج عمیق (۲۷) » میایند از هر شاخه ای دور ، « لیشهدوا منافع لهم » تا بمنفعتها می رسند که ایشانرا روا داشتم آن ، « ویدکروا اسم الله » و خدایرا یاد کنند بتلبیه ، « فی ایام معلومات » در شبانروزهائی که دانسته جهانیا نیست [که آن روز گار حج است] « علی ما رزقهم من بهیمة الانعام » بر آنچه ایشانرا روزی داد الله تعالی از بسته زبانان ، « فکلوا منها » می خورید از آن . « واطعموا البائس الفقیر (۲۸) » و خورانید مستمند درویش را . « ثم لیقضوا تفثهم » پس تا بگزارند آنچه نشانهای پیرون آمدنست از احرام ، « ولیوفوا نذورهم » و بگزارند کارهای خویش در حج که آن شمردنی اند ، « ولیتطوفوا بالبيت العتیق (۲۹) » و تا طواف کنند گرد آن خانه که از دعوی جباران آزاد است .

« ذلك » آنچه گفتیم از اعمال و احکام حج دین خداست . « ومن یعظم »

حرمت الله، وهر که بزرگ دارد آزمونهای خدای خود، «فهو خیر له عند ربّه» آن بهست او را بنزدیک خداوند او، «واحلت لكم الانعام» و شما را گشاده و حلال کرده آمد خوردن چهار پایان، [شتر و گاو و گوسفند] «الاما يتلى عليكم» مگر آنچه می خوانند بر شما [تحریم آن] «فاجتنبوا الرجس من الاوثان» دور شوید و پرهیزید ازین بتان پلید، «واجتنبوا قول الزور» (۳۰) و دور شوید و پرهیزید از سخن دروغ ساخته و کثر نهاده.

«حنفاء لله غیر مشرکین به» خدای را مخلصان نه باوی انباز گیرندگان، «ومن يشرك بالله» و هر که انباز گیرد با الله تعالی [و دیگری را پرستد] «فكانما خر من السماء» همچنانست که در افتاد از آسمان، فتخطفه الطير» تا مرغ رباید او را در هوا، «او تهوى به الريح فى مكان سحيق» (۳۱) یا باد او را ببرد و جائی دور اندازد.

«ذلك» آن پرهیزیدن از رجس و سخن دروغ، «ومن يعظم شعائر الله» و هر که بزرگ دارد نشانهای خدای، «فانها من تقوى القلوب» (۳۲) آن همه آزمون داری دلهاست.

«لكم فيها منافع» شمارا در آن [شترها که میرانید تا آنرا بمنابکشید در راه] منفعتهاست، «الى اجل مسمى» تا زمانی نامزد کرده، «ثم محلها الى البيت العتيق» (۳۳) آنکه جای کشتن و خوردن آن آنکه بود که بآن خانه آزاد رسید.

«ولكل امة جعلنا منسكاً» و هر گروهی را قربانی دادیم و جای قربان ساختیم، «ليذكروا اسم الله» تا یاد کنند نام خدای، «ما رزقهم من بهيمة الانعام» بر آنچه روزی داد الله تعالی ایشانرا ازین چهار پایان بسته زبانان [بنزدیک کشن] فالحكم له واحد» خداوند شما خدائیست یکتا، «فله اسلموا» مسلمان باشید و او را گردن نهید، «وبشر المختبين» (۳۴) و شاد کن فروتنانرا.

«الذين اذا ذكر الله» ایشان که یاد کنند الله تعالی را پیش ایشان،

«وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ» بترسد دل‌های ایشان، «وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ» و شکیبایانند بر آنچه بایشان رسد از ناخوشیها و دشواریها. «وَالْمُقِمِي الصَّلَاةِ» و پبای دارندگان نماز، «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (۳۵) و از آنچه ایشانرا روزی دادیم نفقه میکنند. «وَالْبَدَنَ» آن شتران کشتنی بمنّا، «جَعَلْنَا هَالِكُمْ مِنْ شُعَائِرِ اللَّهِ» آن شما را از نشانه‌های دین کردیم، «لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ» شما را در آن نیکنامی و پاداش است، «فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا» نام برید الله تعالی را بر آن که میکشید، «صَوَافٍ» و آن شترایستاده برپای، «فَإِذَا وَجِيتَ جُنُوبَهَا» آنکه که بزمین افتد پهلوهای آن، «فَكُلُوا مِنْهَا» میخورید از آن، «وَاطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» و خواهنده را دهید هم آنکه بتصریح خواهد و هم آنکه بتعریض، «كَذَلِكَ سَخَّرْنَا هَالِكُمْ» چنان نرم کردیم شمارا و بساختیم، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۳۶) تا مگر آزادی کنید، «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لَحُومَهَا وَلَافِدَمَافُهَا» نرسد بالله گوشتهای آن و خونهای آن، «وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ» لکن باوراستی و پیا کی دل رسد از شما، «كَذَلِكَ سَخَّرْنَا هَالِكُمْ» چنان است شمارا نرم کرده و ساخته و زیر دست «لَتَكْبَرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ» تا الله تعالی را بزرگی یاد کنید بر آنچه شما را راه نمود، «وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ» (۳۷) و شاد کن نیکوکارانرا.

## النوبة الثانية

قوله: «وَاذْبُوا نَالًا بِرَهِيمٍ مَكَانَ الْبَيْتِ» ای - و اذکر یا محمد کیف کان بدؤا بناء البيت، وقيل فيه مضمرة تقديره، واوحينا اذبوا نالا برهيم مكان البيت. «ان لاتشرك»، يقال تبوء الرجل منزلا اتخذہ وبواه غيره منزلا اعطاه واصله باء اذارجع وبوآته جعلت له منزلا يرجع اليه، واللام في الابرهيم زيادة لقوله: «بوأنا بني اسرائيل

تبویء المؤمنین»، والمبوء والمبأة، المنزل، «مكان البيت» اصل شرف البيت شرف مكانه الذى بنى فيه فانه حرم الى الارض السابعة، قيل انما ذكر مكان البيت لان الكعبة رفعت الى السماء زمن الطوفان، ثم لما امر الله تعالى ابراهيم ببناء البيت لم يدر اين يبني، فبعث الله تعالى ريحاً يقال له الحجوج فى صورة حية لها رأس وجناحان فكنت لابراهيم ما حول الكعبة عن اساس البيت الاول الذى بناه آدم (ع). وقال الكلبي: بعث الله سحابة بقدر البيت فقامت بجبال البيت وفيها رأس يتكلم يا ابراهيم اين على قدرى فبنى عليه. «وان لا تشرك بى شيئاً» اى - عهدنا اليه وامرناه ان لا تشرك بى شيئاً، قيل تأويله انصب البيت قبلة للمصلين الذين لا يسجدون الا لله، «وطهر بيتى» عن الاصنام وعبادة الاوثان، وذلك ان المشركين كانوا يضعون الاصنام ويعلقونها فى البيت، وقيل كانوا يذبحون باسم الاصنام ويلطخون البيت بدمائها كما تلطخ المساجد بالخلوق، وقيل طهر بيتى من الاقدار وان يجرى فيه ما يجرى فى سائر البيوت، «للمطئفين» الذين يطوفون بالبيت، «والقائمين» اى - المقيمين فيه، وقيل القائمين، «و الرّكع السجود» يعنى المصلين فان الصلوة قيام و ركوع و سجود، الرّكع جمع راكع والسجود جمع ساجد ولم يذكروا بين الرّكع والسجود ذكر بين القيام وبين الرّكوع لان الصلوة قاعداً جائزة ولا تجوز بغير الرّكوع والسجود. سخن در بناء كعبه مقدسه واختلاف احوال آن از ابتداء آفرينش خلق تا بروز گار آخر در سورة البقرة مستوفى گفته ايم كسى كه خواهد تا بداند كيفيت وقصه آن آنجا مطالعه كند.

«و اذن فى الناس بالحج» حصن گفت: اين سخن مستأنف است و خطاب با مصطفى است او را فرمودند تا در حجة الوداع اين ندا كند، و فى ذلك ما روى ابوهريره قال قال رسول الله ص: «ايها الناس قد فرض عليكم الحج فحجوا» اما جمهور مفسران بر آنند كه اين خطاب با ابراهيم (ع) است و سخن پيوسته است نه مستأنف، يعنى و قلنا له اذن فى الناس بالحج، اى - ناد فيهم بالحج كقوله: «فاذن مؤذن بينهم» اى - نادى منادى بينهم. ابراهيم چون از بناء خانه فارغ شد فرمان

آمد از جبار عالم بوی که عالمیانرا بر حج خوان ، قال ابن عباس : عنی بالناس فی هذه الایة اهل القبلة . ابراهیم گفت بار خدایا آواز من تا کجا رسد و که شنود ؟ رب العزه گفت : عليك الاذان و علیّ الابلاغ . ابراهیم بر مقام ایستاد آن سنگ که آنرا مقام ابراهیم گویند ، چون ابراهیم علیه السلام بر آن مقام بایستاد بالا گرفت چندانکه کوهی عظیم شد ، و گفته اند که بر بوقبیس شد ، و گفته اند که بر کوه صفا شد و انگشت در کوش نهاد و روی با شرق و غرب گردانید و بایمن و شمال ، و گفت . یا ایها الناس انّ الله بنی لکم هذا البیت و امرکم ان تحجّوه فاطيعوه و اعبدوه ولا تشرکوا به شیئاً ، فاجابه کلّ من یحجّ من اصلاب الآباء و الارحام الامّهات لیّک اللهم لیّک . وقال ابن عباس : فاول من اجابه اهل الیمن فهم اکثر الناس حجاً . قوله : « یأتوک رجالا » ای - مشاة علی ارجلهم جمع راجل مثل قائم و قیام و صاحب و صاحب ، و را کب و رکاب ، « و علی کلّ ضامر » ای - رکباننا علی کل بعیر مهزول اتعبه السفر لبعده ، « یأتین من کلّ فجح عمیق » ای - یأتی تلك التوق الضوامر من کلّ طریق بعيد ، یقال بئر عمیقة ای - بعيدة القعر .

« لیشهدوا منافع لهم » ای - لیشهدوا مکة و مشاهدتها للحجّ و العمرة ، وقال سعید بن المسیب و محمد بن علی الباقر (ع) : لیشهدوا العفو و المغفرة . گفته اند منافع درین آیت همانست که آنجا گفت : « لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم » ، هم تجارت : نیاست و طلب روزی حلال و هم ثواب آخرت . « و ید کروا اسم الله فی ایام معلومات » ذکر اینجا تلخیص است و ایام معلومات دهه ذی الحجة و انما قیل لها معلومات للحرص علی علمها بحسابها من اجل وقت الحجّ فی آخرها . روایت کردند از علی (ع) که گفت : ایام معلومات روز نحر است و ایام تشریق و این اختیار زجاج است . قال لان الذکر علی بهیمة الانعام یدل علی التسمیة علی نحرها و نحر الهدایا یکون فی هذه الايام . « فکلوا منها » امر باحت است نه امر وجوب ، میگوید بخورید ازین قربان خویش که شمارا مباح است خوردن آن نه چون اهل جاهلیت که آنرا نمی خوردند و بر خود حرام کرده بودند ،



علماء دین متفقند که هدایا و ضحایا چون بر سبیل تطوع باشد نه واجب، روا باشد که خود از آن خورد، لما روی جابر بن عبد الله قال فی قصة حجة الوداع: وقدم علی بیدن من الیمن وساق رسول الله مائة بدنة فنحر منها رسول الله ثلاثاً وستین بدنة بیده، ثم اعطى الشفرة علیاً فنحر ما غبرواشر که فی هدیہ و امر من کل بدنة بیضعة فجعلها فی قدر فطبخت فاكل من لحمها و شرب من مرقها و فی رواية فاكلا من لحمها و حسوا من مرقها. اما قرانی که بشرع واجب آید چون دم تمتع و قران و جزاء صید و آنچه بافساد حج واجب شود و آنچه بنذر بر خود واجب کند علمادر آن مختلفند قومی گفتند نه روا باشد که خود از آن خورد، و این مذهب شافعی است و جماعتی فقها، ابن عمر گفت آنچه واجب شود بجزاء و صید و نذر از آن نخورد و باقی همه خورد و این مذهب احمدست و اسحق، اما مذهب اصحاب رأی آنست که دم تمتع و قران خورد و آنچه بیرون از آنست از واجبات نخورد. قوله: « و اطعموا البائس الفقیر » یعنی الزمن الفقیر الذی لاشیء له، البائس الذی فی بؤس و شدّة من العیش، و الفقیر الذی کانہ اصیب فقاره.

«ثم لیقضوا تفثهم»، التفث الوسخ و القذارة من طول الشعر و الاظفار و الشعث، یقول العرب لمن تستقذره ما اتفثک، ای - ما اوسخک و الحاج اشعث اغبر لم یخلق شعره و لم یقلم ظفره ف قضاء التفث از الة هذه الاشیاء، «لیقضوا» ای - لیزیلوا و ادرا نهم و المراد منه الخروج عن الاحرام بالحلق و قص الشارب و نتف الابط و الاستحداد و تقليم الاظفار و لبس الثیاب المخیطة و قال ابن عمر و ابن عباس: قضاء التفث مناسک الحج کلها، و قیل التفث ها هنا رمی الجمار، و قال الزجاج لا تعرف التفث و معناه الامن القرآن، «ولیوفوا نذورهم» قرأ ابو بکر عن عاصم و لیوفوا بفتح الواو و تشدید الفاء، و قرأ الآخرون و حفص عن عاصم «ولیوفوا» بسکون الواو و تخفیف الفاء و هما لغتان، و فی وافی مثل وصی، و اوصی قال مجاهد: اراد به نذر الحج و الهدی و ما یبذر الانسان من شیء یکون فی الحج ای - لیتموها بقضائها و قیل المراد منه الوفاء بما نذر علی ظاهر، و قیل اراد به الخروج عما وجب علیه نذرا و لم یبذر، و العرب تقول لكل من خرج عن الواجب علیه و فی بنذرہ، و قال مالک بن انس: وفاء النذر



فی هذه الآیة قضاء کلّ نسك معدود كالطّواف سبعا والسعی سبعا والرمی سبعا ، « و ليتطوّفوا بالبيت العتيق » این طواف واجبست و فرض روزنحر بعد رمی و حلق آنرا طواف افاضت گویند ، و بر جمله بدان که طواف سهاند ، طواف قدوم اول که حاج در مکه شود نخست طواف کند ، عایشه گفت : حجّ النبی (س) و اّنه اوّل شیء بدأ به حين قدم اّنه تَوْضاً ، ثم طاف البيت ، و این طواف قدوم سنّت است اگر بگذارد بروی هیچ چیز نیست ، و رمل خاصیت این يك طوافست . طواف دوم طواف افاضت است روزنحر و این طواف رکنی است از ارکان حجّ که حجّ و عمره بی طواف افاضت درست نیاید ، و تا این طواف نکند تحلل از احرام حاصل نشود روی عن عائشة قالت : حاضت حفصة ليلة النفر فقالت ما ارانى الاّ حابسكم فقال النبيّ (ص) : عقرى حلقى اطافت يوم النحر ، قيل نعم قال فانقرى ، وهذا دليل انّ من لم يطف يوم النحر طواف الافاضة لا يجوز له ان ينقر . سوم طواف وداع کسی که خواهد از مکه بیرون شود تا بمسافت قصر او را رخصت نیست که بی طواف وداع بیرون شود و اگر بگذارد قربانی واجب شود بروی . مگر زن حائض که او را رواست ترك وداع . قال ابن عباس : امر الناس ان يكون آخر عهدهم بالبيت الاّ اّنه رخص للمرأة الحائض . « وليطوّفوا » اّما شدّ الطّاء لانّ التّاء مندرجة فيه بالبيت العتيق ، سمى عتيقاً لانّ الله تعالى اعتقه من ايدي الجبابرة ان يصلوا الى تخريبه فلم يظهر عليه جبار قطّ وهذا قول ابن عباس و مجاهد وقتادة ، وقيل سمى به لانه قديم وهو اوّل بيت وضع للناس ، بناء آدم و جدّه ابرهيم ، يقال دينار عتيق اى - قديم ، وقيل سمى عتيقاً لانّ الله تعالى اعتقه من الفرق فانه رفع ايام الطّوفان فلم يهدمه ، وقيل العتيق الكريم ، يقال لكرام الخيل العتاق ، وسمى ابو بكر الصديق العتيق ، لانه عتيق من النار ، ويقال لعناقة وجهه وهى حسنه . « ذلك » هذه كلمة لها تزاد فى القرآن يختم بها الكلام ، و كذلك هذا يختم بها الكلام فى مواضع من القرآن كقوله : « ماله من نفاق هذا » . « ومن يعظم حرمات الله » قال ابن زيد : الحرمات هاهنا البيت الحرام و البلد الحرام

والمسجد الحرام والمشعر الحرام والشهر الحرام ، والاحرام ، وقيل الحرمات الحج والعمرة وسائر المناسك ، ومعنى الحرمة ماوجب القيام به وحرّم التفريط فيه «فهو خير له» اى - التعظيم خير له ، «عند ربّه» ثواب له مدّخر . «واحلّت لكم الانعام» ان تأكلوها اذا ذبحتموها وهى الابل والبقر والغنم ، «الا مايتلى عليكم» تحريمه فى قوله : «حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير» الآية . وقيل «الا مايتلى عليكم» فى قوله : «يا ايّها الذين آمنوا لا تقتلوا الصيد و انتم حرّم» . «فاجتنبوا الرّجس من من الاوثان» اى - كونوا من عبادة الاوثان على جانب . و«من» هاهنا لتلخيص جنس من الاجناس لا للتبعض ، والمعنى فاجتنبوا الرّجس الذى هو وثن ، و انما سمّاها رجساً لانّها فى وجوب اجتنابها كالرّجس ولائهم كانوا يلطخون الاصنام بدم الاضاحى وهو نظير قوله : «انما المشركون نجس» وانما اراد به خبث الاعتقاد ، وقيل تقديره اجتنبوا الاوثان التى هى رجس ، اى - هى سبب رجس ، و الرّجس بمعنى الرّجس وهو العذاب ، «واجتنبوا قول الزور» يعنى الكذب والبهتان ، وقيل شهادة الزور ، روى انّ النبى (ص) قام خطيباً فقال : «يا ايّها الناس عدلت شهادة الزور بالشّرك بالله» ، ثمّ قرأ هذه الآية . وقيل الزور هـا هنا الشّرك بالله عزّ وجلّ . قال الزجاج : الآية تدلّ على انّهم نهوا ان يحرموا ما حرّم اصحاب الاوثان ، نحو قولهم . ما فى بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا و محرّم على ازواجنا ، و نحو تحريمهم البحيرة والسائبة . فاعلمهم الله عزّ وجلّ انّ الانعام محلّلة الا ما حرّم الله منها . ونهاهم الله عن قول الزور ، ان يقولوا هذه حلال وهذا حرام ليفتروا على الله الكذب .

«حنفاء لله» الحنفاء جمع حنيف ، والحنيف اسم لمتّبع هذه الملة ، والمسلم اسم سمّى به ابراهيم نفسه واهل دينه ، والمعنى حنفاء لله على ملة ابراهيم مخلصين بالتلبية «غير مشركين به» لانّهم كانوا يقولون لبيك لا شريك لك الا شريك هو لك تملكه وما ملك . قال قتادة : كانوا فى الشّرك يحجّون و يحرمون البنات و الامّهات والاخوات و كانوا يسمّون حنفاء ، فنزلت ، «حنفاء لله غير مشركين به» اى - حجاجاً

لله مسلمين مـ وحدين ، يعنى من اشرك لا يكون حينفأ ، « ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء » اى - سقط من السماء ، « فتخطفه الطير » ، قرأ اهل المدينة « فتخطفه الطير » بفتح الخاء و الطاء مشدده الطاء ، والوجه انه تتخطفه بتايئن ، فحذف تاء التفعّل لاجتماع التائين ، فبقى تخطفه ، وقرأ الباقون فتخطفه باسكان الخاء وفتح الطاء وتخفيفها ، والوجه انه مضارع خطف بكسر الطاء يخطف بفتحها وفيه لغتان : خطف يخطف . كعلم يعلم ، و خطف يخطف كضرب يضرب ، و الاول اعلى . والخطف و الاختطاف و التخطف سلب الشئ بسرعة ، « اوتهى به الريح فى مكان سحيق » ، الهوى - السقوط ، والسحيق - البعيد . يقال سحق بالمضم بعد ، وسحق بالفتح ابعد ، و سحق بالكسر هلك ، و هذا مثل ضربه الله سبحانه للكافر شبه حاله حال من خر من السماء فكما لا يرجى لهذا الخار من السماء الحيوية ، لا يرجى للمشرك الخلاص . و قيل شبه حاله حال من خر من السماء فان عاقبته الهلاك ، اما ان يهلك قبل ان يصل الى الارض يتخطف الطير اياه ، واما ان يصل الى الارض فيتقطّع ، كذلك الكافر اما ان يعاجل بالعقوبة به قبل وصوله الى الآخرة ، واما ان يمهل حتى يهلك فى الآخرة قال الحسن : شبه اعمال الكفار بهذا الحال فى انّها تذهب وتبطل فلا يقدرّون على شئ منها .

« ذلك » يعنى الذى ذكرت من اجتناب الرّجس وقول الزّور وتعظيم شعائر الله . « من تقوى القلوب » اى - من اخلاص القلوب . قال ابن عباس : شعائر الله ، البدن والهدى ، واصلها من الاشعار وهو اعلامها بوجاء المشقص فى سنامها حتى يسيل الدّم ، فيكون الدّم شعاراً لها او قلدت بلحاء الشجر او النعل لتعرف انّها هدى و تعظيمها استسمانها واستحسانها .

« لكم فيها » اى - فى البدن قبل تسميتها للهدى منافع فى درّها ونسلها واصوافها و اوبارها و ركوب ظهرها ، « الى اجل مسمى » يعنى الى ان يسميها ويشعرها ويوجبها هدياً ، فاذا فعل ذلك لم يكن له شئ من منافعها ، « ثم محلّها » موضع نحرها « عند

«البيت العتيق» يريد ارض الحرم كلها كما قال فلا يقربوا المسجد الحرام ، يعنى الحرم كله ، وقيل معناه «لكم فيها» اى - فى الهدايا منافع بعد ايجابها وتسميتها هدايا بان تركبوها و تشربوا البانها عند الحاجة ، « الى اجل مسمى » يعنى الى ان تنحروها . روى ابو هريره ان رسول الله ( ص ) رأى رجلا يسوق بدنة فقال له : ار كبها ؛ فقال يا رسول الله انها بدنة ، فقال ار كبها ويملك فى الثانية والثالثة . وقال بعض المفسرين اراد بالشعائر مناسك الحج ومشاهد مكة ومواضع النسك . « لكم فيها منافع » يعنى بالتجارات و المعاملات فى الاسواق ، « الى اجل مسمى » يعنى الى وقت الخروج من مكة ، وقيل « لكم فيها منافع » بالاجر و الثواب فى قضاء المناسك ، « الى اجل مسمى » اى - على انقضاء ايام الحج . « ثم محلها الى البيت العتيق » اى - محل الناس من احرامهم الى البيت العتيق ان يطوفوا طواف الزيارة يوم النحر .

« ولكل امة » اى - جماعة مؤمنة سلفت قبلكم ، « جعلنا منسكا » ، قرأ حمزة **والكسالى** منسكا بكسر السين هاهنا وفى آخر السورة ، اى - مذبحاً وهو موضع قربان و قرأ الآخرون منسكا بفتح السين على المصدر مثل المدخل والمخرج ، اى - اراقة الدماء وذبح القرابين ، « ليدكروا اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام » ، عند نحرها وذبحها ، سميت بهيمة الانعام لانها لا يتكلم يعنى لاستبهاها عن الكلام ، و قال بهيمة الانعام قيّد بالانعام لان من البهائم ما ليس من الانعام كالخيل والبغال والحمير لا يجوز ذبحها فى القرابين . « فاليكم اله واحد » اى - سمّوا على الذبائح اسم الله وحده فان الهكم واحد ، « فله اسلموا » انقادوا واطيعوا واسجدوا لوجهه واذبحوا على اسمه . « بشر المخبتين » اى - الخاشعين المتواضعين المطمئنين الى الله ، وقيل هم المخلصون الرقيقة قلوبهم ، وقيل هم الذين لا يظلمون واذا ظلموا لم ينتصروا . « الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم والصّابرين على ما اصابهم » من البلاء والمصائب ، « والمقيمي الصلوة » اى - المقيمين الصلوة فى اوقاتها والمتممين لها بوضوئها وركوعها وسجودها ، « و ممّا رزقناهم ينفقون » اى - ممّا اعطيناهم من الاموال يخرجون

الزكوة و يتصدقون ،

« والبدن » جمع بدنة كخشبة و خشب ، واصله الضم ثم خفف ، وقيل بادن و بدن كفاره وفره واصلها من الضخامة . يقال بدن بدانة ، اذا ضخم ضخامة ، والبدن ، الابل . وقيل الابل والبقر و لايسم الغنم بدنة ، « جعلناها لكم من شعائر الله » جمع شعيرة وهى العلامة ، اى - هى علامة لطاعتكم ، وقيل من شعائر الله . اى - من معالم دين الله ، « لكم فيها خير » اى لكم فى نحرها وذبحها ثواب ، وقيل فيها خير من احتاج الى ظهرها ركب وان احتاج الى لبنها شرب . « فاذكروا اسم الله عليها » اى - على نحرها . قال ابن عباس : هو ان يقول بسم الله والله اكبر لا اله الا الله والله اكبر . « صواف » اى - قياماً على ثلث قوائم جمع صافة وهى التى صفت رجلها واحدى يديها ويده اليسرى معقولة فينحرها كذلك ، عن زياد بن جبير قال رأيت ابن عمر اتى على رجل قد اناخ بدنة ينحرها قال ابعثها قياماً مقيدة سنة محمد (ص) ، وقال مجاهد : الصواف اذا عقلت رجلها اليسرى وقامت على ثلث قوائم . وقرأ ابن مسعود صوافن وهى ان تعقل منها يد وتنحر على ثلث وهو مثل صواف ، وقرأ ابى الحسن و مجاهد صوافى بالياء اى . صافية خالصة لله عز وجل لاشريك له فيها ، وقيل معنى صواف اى - مصطفة واقعة بعضها الى جنب بعض فى صف واحد مدح الله عز وجل هذا الصف كما مدح صف القتال فى قوله . « ان الله يحب الذين يقاتلون فى سبيله صفاً » - فاذا وجبت جنوبها « اى - سقطت بعد النحر فوقعت جنوبها على الارض ، « فكلوا منها » هذا توسيع و اذن ، « واطعموا القانع والمغتتر » هذا ترغيب وامر ، والقانع من القنوع وهو السؤال ، ليس من القناعة ومنه قول الشاعر :

لما ل المرء يصلحه فيغنى      مغافره اعف من القنوع

قال ابن عباس وسعيد بن جبير والحسن والكلبي : القانع الذى يسأل ، والمغتتر الذى يتعرض ولا يسأل ، وقال المجاهد : القانع جارك وان كان غنياً ، وقيل القانع



كالتابع والخدام لاهل البيت ، و قيل القانع الذي يأتيك سائلا والمعتز الذي ينتظر الهدية . « كذلك » اى - مثل ما وصفنا من نحرها قياماً ، « سخّرناها لكم » نعمة منا لتتمكنوا من نحرها ، « لعلكم تشكرون » لكى تشكروا نعمتى .

« لن ينال الله لحومها ولادماؤها » وقال ابن عباس : كانوا فى الجاهلية اذا ذبحوا القرابين لطخوا جدار الكعبة بدمائها قربة الى الله عز وجل فهم المسلمون بمثل ذلك فانزل الله : « لن ينال الله لحومها ولادماؤها » . قرأ يعقوب وحده : « لن تنال ولكن تناله بالتاء فيهما ، والوجه انه ائث الفعل فيهما لتأنيث الفاعل ، اما الاول وهو قوله : « لن تنال الله لحومها » فانما ائث تنال لان فاعله جماعة وهى قوله : « لحومها » ، واما الثانى . هو قوله : « تناله التقوى » فانما ائثه لان فاعله التقوى وهى مصدر مؤنث لكونه على فعلى ، وقرأ الباقون بالياء فيهما والوجه ان تذكير الفعل انما هو للفصل بين الفعل وفاعله ، اما الاول فقد فصل بين الفعل منهو هو ينال و بين فاعله وهو اللحوم بلفظ الله واكد التذكير لان تأنيث اللحوم تأنيث جمع فيجوز تذكيره ، واما الثانى فقد فصل بين الفعل منهو بين فاعله بالهاء وهو ضمير المفعول فى قوله : « يناله التقوى » ، والتأنيث فى أفاعلين غير حقيقى فالامر فيه اسهل ، والمعنى لن ينال الله النفع فيما امركم به من ذبح البدن بل نفع ذلك راجع اليكم ، وانما يصل اليه اخلاصكم ونياتكم ومقاصدكم ، وقال مقاتل : لن يرفع الى الله لحومها ولادماؤها ولكن يرفع الله منكم الاعمال الصالحة والتقوى و الاخلاص وما اريد به وجه الله نظيره قوله : « اليه يصعد الكلم الطيب » . « كذلك سخّرنا لكم » اعاد قوله : « كذلك سخّرناها لكم » لان الاول ايجاب الشكر والثانى بيان ان التكبير من الشكر لله ، يعنى سخّرنا لكم « لتكبروا الله على ما هداكم » ، يريد به التسمية عند الذبح . وقيل يريد به التكبير ايام التشريق ، « وبشر المحسنين » اى - المطيعين لله بالجنة .



## النوبة الثالثة

قوله: « واذ بوأنا لابرہیم مکان البیت » الآية. قال ابن عطاء: وفقنا لبناء البیت ومکنناہ منہ واعناہ علیہ وقلنا لہ: « لا تشرك بى شیئاً » ای۔ لا تلاحظ البیت ولا تنظر الی بنائک . می گوید ابرہیم را تمکین کردیم و ساز و آلت وقوت و مہارت و قدرت و معونت دادیم تا خانہ کعبہ را بنا کرد چنانکہ خواستیم و فرمودیم ، آنکہ اورا گفتیم کردہ و ساختہ خود منکر توفیق و معونت مانگر ، وجہد خود مبین ارادت و عنایت مایین . ای جوانمرد بندہ را دودیدہ دادہ اند تا بیک دیدہ صفات آفات نفس خود بیند و بیک دیدہ صفات الطاف کرم حق بیند ، بیک دیدہ فضل او بیند ، بیک دیدہ فعل خود بیند ، چون فضل او بیند افتخار کند ، چون فعل خود بیند افتقار آورد ، چون کرم قدم بیند در ناز آید ، چون قدم عدم خاک بیند در نیاز آید ، آن شوریدہ عراق سوختہ آتش فراق شبلی گاہی می گفت : لیتنی کنت این نباذ لم اعرف هذا الحدیث . کاشکی مرا خراباتی بودی و مرا با این حدیث سروکار نبودی ، و گاہ گفتی کجا بیند ملائکہ ملکوت و سگان حظایر قدس تا پیش تخت دولت و سریر عزت ما سلاطین بر کشد .

گہ با کف پرسیمم و گہ درویشم      گہ با دل پر نشاط و گہ دل ریشم

گہ باز پس خلق و گہی در پیشم      من بو قلمون روزگار خویشم

« و طهر بیتی » یعنی الکعبۃ علی لسان العلم ، و علی بیان الاشارة معناه فرغ

قلبك عن الاشياء سوى ذکر الله . می گوید دل خویش را یکبارگی باز کر من پرداز هیچ بیگانه و غیری را بدوراء مدہ کہ دل پیرایہ شراب مہر و محبت ماست . القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفها و ارقها و اصلبها . ہر دلی کہ از مکوئات صافی تر و بر مؤمنان رحیم تر آن دل بحضرت عزت عزیز تر و محبوب تر ، دل سلطان نہاد تست زینہار تا اورا عزیز داری و روی وی از کدورت ہوی و شہوت نگاہ داری و بظلمت

و شهوت دنیا آلوده نگردانی . **بداود (ع)** وحی آمد که : یا داود طهر لی بیتا اسکنه .  
 ای داود خانه پاک گردان تا خداوند خانه بخانه فرو آید ، گفت بار خدایا وای  
 بیت یسعک ؟ آن کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید ؟ گفت آن دل بنده مؤمن  
 است ، گفت بار خدایا چگونه پاک گردانم ؟ گفت آتش عشق درو زن تا هر چه نسب  
 ما ندارد سوخته گردد ، و آنکه بجاروب حسرت بروب تا اگر بقیتی مانده بود پاک  
 بروبد ، ای داود از آن پس اگر سر گشته ای بینی در راه طلب ما آنجاش نشان ده  
 که خرگاه قدس ما آنجاست ، انا عندالقلوب المحمومة .

قوله : « و انن فی الناس بالحج » حج دو حرفست حاء و جیم ، حاء اشارتست بحلم  
 خداوند ، جیم اشارتست بجرم بنده ، فکانه قال جمعت بجرمی الی حلمک فاغفر لی ،  
 خداوند آمدم با جرم خویش بیامرز مرا بفضل خویش . اعرابی را دیدند دست در  
 استار کعبه زده و می گوید : من مثلی ولی اله ان اذنبت مئانی و ان تبت رجانی وان  
 اقبلت ادنانی ، وان ادبرت نادانی . چومن کیست و مرا خداوندی است که اگر گناه  
 کنم نراند و نعمت باز نگیرد و اگر باز آیم بپذیرد و بنوازد و اگر روی بدرگاه وی  
 آرم نزدیک کند ، و اگر برگردم باز خواند و خشم نگیرد . در **تورات موسی** است  
 یابن آدم اکلت رزقی ولم تشکرنی و بارزتنی ولم تستحی منی عبدی ان لم تستحی  
 منی فانا استحی منك . « یاتوک رجالا و علی کلّ ضامر » پیادگان را در راه حج  
 بر سواران رتبت بیشی داد و باین کرامت ایشانرا مخصوص کرد از بهر آن که رنج  
 ایشان بیش از رنج سوارانست پایهایشان آبله کرده غبار راه بر روی و محاسن ایشان  
 نشسته بر امید مشاهده کعبه مقدسه بار رنج بر خود نهاده و بترك راحت و آسایش بگفته ،  
 و ارین عجبتر که چون ذکر سواران کرد هر کوب بذکر مخصوص کرد نه را کب ،  
 گفت : « و علی کلّ ضامر » ، از بهر آن که رنج رفتن و گرانی بار بر هر کوبست نه بر  
 را کب . آری کسی که خواهد که تا آن حجر مبارک که بروی رقم تخصیص کشیده  
 و خلعت یمین الله فی الارض یافته آنرا مصافحت کند و بنز آنرا در برگیرد کم از آن

نباشد که در راه طلب او باری بر خود نهد ورنجی بکشد، آن کعبه مشرفه مقدسه که تومی بینی هزاران سال بتخانه کافران کرده بودند تا از غیرت نظر اغیار بخداوند خود بنالید که پادشاهها مرا شریف ترین بقاع گردانیدی و رفیع ترین مواضع ساختی آنکه بیلاء وجود اصنام مرا مبتلا کردی، از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید آری چون خواهی که معشوق صدو بیست و اند هزار نقطه طهارت باشی و خواهی که همه اولیاء و صدیقان و طالبانرا در راه جست خود بینی و ایشانرا بنار در کنار گیری و هزاران ولی و صفی را جان و دل در عشق خود بسوزی و بگدازی، یا دران بادیه مردم خوار بی جان کنی کم از آن نباشد که روزی چند این بلا و محنت بکشی و صفات صفا و مروء خود در بطش قهر غیرت فرو گذاری.

«لشهدوا منافع لهم» روندگان در راه حق مختلفند و منافع هریکی بر اندازه روش اوست و بقدر همت او، ارباب اموال را منافع مال و معاش است، ارباب اعمال را، منافع حلاوت طاعات است، ارباب احوال را منافع صفاء انفس است، **بوشهیب سقا** بقصد حج از شهر **نیشابور** بیرون آمد احرام گرفته، چون قدم در بادیه نهاد بهرمیل که رسید دور کعت نماز کرد تا بمقصد رسید. آنکه گفت: رب العزه می گوید: «لشهدوا منافع لهم» و هذا منافع فی حجی، گفت حاجیان و زائران که از اقطار عالم روی بدین کعبه شریف نهاده اند بدان می آیند تا بمنافع خویش رسند، چنانکه الله تعالی می گوید، و منافع من درین حج آن رکعتی است که مقام رازست. المصلی بناجی ربه. و گفته اند منافع ایشان آنست که **مصطفی (ص)** گفت: «اذا کان یوم عرفة ينزل الله الى السماء الدنيا فيباهي بهم الملائكة فيقول انظروا الى عبادي ائتوني شعئاً غبراً من كل فج عميق، اشهدكم اني قد غفرت لهم، فتقول الملائكة يا رب فلان كان يرهق وفلان وفلانة، قال يقول الله عز وجل، قد غفرت لهم».

«ذلك وه من يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه»، تعظیم حرمت کار جوانمردانست و سیرت صدیقان، اصحاب خدمت دیگرند و ارباب حرمت دیگر، ترك خدمت عقوبت

باز آورد، ترك حرمت داغ فرقت نهد ، نتیجه خدمت ثوابست و درجه ثمره حرمت  
 لذت صحبتست و انس خلوت ، او که بر مقام شریعت خدمت کند ناظر بمقام است ، و  
 او که در عالم حقیقت حرمت شناسد ناظر بحق است ، رسول خدا محمد مصطفی (ص)  
 که خورشید فلك سعادت بود و ماه آسمان سیادت در صدف شرف و طراز کسوت وجود ،  
 شب معراج اطناب خیمه سر خود از همه مقامات روندگان بکند ناظر بحق گشت نه  
 ناظر بمقام ، عالمیان همه در مقامات مانده و سید از همه بر گذشته و نظر بحق داشته ،  
 لاجرم از بارگاه عزت جبروت این خلعت کرامت یافته که : «ما زاغ البصر وما طغی» .  
 لطیفه ای دیگر ازین عجبتر شنو . اهل خدمت چون نالند از غیر دوست بدوست نالند ،  
 و از غیر دوست بدوست نالیدن در راه جوانمردان شرك است که تا غیری می نبیند از و  
 بدوست می نالد ، باز اهل حرمت چون نالند از دوست بدوست نالند و از دوست  
 بدوست نالیدن عین توحیدست ، از روی ظاهر شکوی می نماید اما از روی باطن  
 شکرست . می باز نماید که جز تو کسی ندارم با که گویم ، جز تو کسی را نبینم بکه  
 نالم ، خلق پندارند که وی گله میکند و او خود باین سخن اخلاص محبت عرضه  
 می کند از اینجاست که حق جلّ جلاله از ناله ایوب خبر داد که : «مسنی الضر» و با  
 این ناله او را صابر خواند که : «اذا وجدناه صابراً نعم العبد» ، اگر شکوی بودی او  
 را صابر کی خواندی ، باز نمود که شکوی آنکه بود که بغیر ما نالد ، اما چون بما  
 نالد آن شکوی نبود ، ایوب نگفت : ای عالمیان : «مسنی الضر» بلکه گفت : «رب  
 انی مسنی الضر» عجز و فقر خویش بحضرت مولی بنهاد ذلّ خویش بر بی نیاز عر نه  
 کرد و ادب حضرت بنعت حرمت بجای آورد ، اینست بیان تعظیم حرمت و شرط  
 آداب عبودیت .

## ۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « ان الله يدافع عن الذين آمنوا » الله بازدارد از گرویدگان [کید دشمن ایشان] ، « ان الله لا يحب كل خوان كفور »<sup>(۳۸)</sup> ، الله دوست ندارد هر کس کث کاری ناسپاس ،

« اذن للذين يقاتلون » دستوری دادند ایشانرا که جنگ کنند با دشمن ، « بانهم ظلموا » از بهر آن بیداد که برایشان کردند ، « وان الله على نصرهم لقدير »<sup>(۳۹)</sup> ، والله بریاری دادن ایشان برآستی که تواناست .

« الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق » ایشان که بیرون کردند ایشانرا از خان ومان ایشان به نشایست بی هیچ چیز ، « الا ان يقولوا ربنا الله » جز آن که میگویند خداوند ما الله است ، « ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض » و اگر نه بازداشت الله بودی که ایشانرا از یکدیگر بازداشت ، « لهدمت صوامع » فروهشتندی صومعه های راهبان ، « وبيع » و کلیسیاه ای ترسایان ، « وصلوات » و کنیسه های جهودان ، « و مساجد کرفیها اسم الله کثیر آ » و مسجد های مسلمانان که الله را خوانند و یاد کنند در آن بیا نك نماز و نماز ، « ولينصرن الله من ينصره » و برآستی که الله یاری دهد آن کسانی را که دین اورا یاری دهند ، « ان الله لقوى عزيز »<sup>(۴۰)</sup> ، که الله برآستی با نیرواست با هر کس تاونده .

« الذين ان مكناهم في الارض » ایشان که اگر ایشانرا در زمین دسترس دهیم و پاینگاه ، و سلطانان نشانیم ، « اقاموا الصلوة » نمازپای دارند ، « و آتوا الزكوة » و زکوة مال دهند ، « و امروا بالمعروف » و نیکو کاری فرمایند ، « و نهوا عن المنكر » و از ناپسند باززنند ، « والله عاقبة الامور »<sup>(۴۱)</sup> ، والله راست سرانجام همه کارها ،

[همه آن بود که او خواهد و آن رود که اوراند]

« و ان يكذبوك » و اگر دروغ زن گیرند ترا ، « فقد كذبت قبلهم » دروغ زن گرفت پیش از ایشان [پیغامبران خویش را] « قوم نوح وعاد وثمود » (۴۲) « قوم نوح و قوم هود و قوم صالح » و قوم ابرهیم ، نمرود و اصحاب او ، « و قوم لوط » (۴۳) « و قوم لوط » و اصحاب مدین ، و قوم شعیب ، « و كذب موسى » و دروغ زن گرفتند موسی را ، « فامليت للكافرين » فرو گذاشتم کافران را و درنگ دادم ، « ثم اخذتهم » آنکه فرا گرفتم ایشان را ، « فكيف كان نكير » (۴۴) « چون دیدی و چون بود ناپسندیدن من .

« فكائن من قرية اهلكناها » ای بسا شهر را که هلاک کردیم آنرا ، « وهى ظالمة » و ستمکار ایشان بودند ، « فهى خاوية على عروشها » آنکه آن شهر از مردمان خالی ، دیوارها افتاده بر کازها . « و بئر معطلة » و آنکه چاه بازمانده از [دشتیان] ، « و قصر مشيد » (۴۵) « و کوشک استوار رفیع [بازمانده از شهریان] .

« افلم يسير وافى الارض » به نروند در زمین ، « فتكون لهم قلوب يعقلون بها » و ایشانرا دلپائی بودی هشیار که دریافتندی ، « او آذان يسمعون بها » گوشهائی بودی شنوا تا صواب بشنیدند بآن ، « فانها لاتعمى الابصار » که آن جای چشمهای سرنابینا نیست ، « ولكن تعمى المتلوب التى فى الصدور » (۴۶) « لکن چشمهای دل نایبناست که در برهاست .

« ويستعجلونك بالعذاب » می شتابند ترا بعذاب ، « ولن يخلف الله وعده » و الله گفت خود مخالفت نکند و وعده بنگرداند ، « وان يوماً عند ربك » و روزی بنزدیک خداوند تو ، « كالف سنة مما تعدون » (۴۷) « چون هزار سالست از آنچه شما می شمیرید .

« و كائن من قرية » و ای بسا شهر را ، « امليت لها » که درنگ دادم آنرا ، « وهى ظالمة » ایشان بر ستمکاری خویش ، « ثم اخذتها و الى المصير » (۴۸) ،



آنگه فرا گرفتیم آنرا و باز گشت بامن.

« قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ » بگوی ای مردمان، « إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ <sup>(۴۹)</sup> » من شمارا بیم نمائی آگاه کننده ام آشکارا.

« فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، « لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ <sup>(۵۰)</sup> » ایشانرا آمرزش است و روزی نیکو [بی رنج]،

« وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ » وایشان که بر سخنان و پیغام ما خاستند که مارا [کم آرند بپندار خویش و گروید گانرا] عاجز آرند [برنج نمودن ایشان] « أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ <sup>(۵۱)</sup> » ایشان فردا آتشیانند .

« وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ » نفرستادیم پیش از تو هرگز فرستاده ای و نه هیچ پیغامبری ، « إِلَّا إِذَا تَمَنَّى » مگر آنکه که کتاب الله می خواند، « أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ » دیو چیزی در افکند در خواندن وی ، « فَيَنْصَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ » الله آنچه دیو در افکند بیفکند [از سخنان، خویش] « ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ آیَاتِهِ » پس محکم گرداند و روشن آنچه خود فرستاده بود از سخنان خویش، « وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ <sup>(۵۲)</sup> » والله داناست و راست دان .

« لِيَجْهَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً » آنرا کند تا آنچه دیو در افکند تباهی و آزمایشی کند، « لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ » ایشانرا که در دلهای ایشان بیماری است و گمان ، « وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ » و ایشانرا که سخت دلانند ، « وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ <sup>(۵۳)</sup> » و کافران در ستیز و خلافند [در رفتن و از حق تعالی] دور .

« وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ » تا بدانند ایشان که دانایانند ، « أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ » که آن حکم حق است از خداوند تو ، « فَيُؤْمِنُوا بِهِ » و بدان ایمان آرند . « فَتَنْخِبْ لَهُمْ قُلُوبَهُمْ » و دلهای ایشان آنرا نرم گردد ، « وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ <sup>(۵۴)</sup> » والله تعالی بر راستی که راه نمای مؤمنانست

براه راست .

« وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِئَةٍ مِنْهُ » همیشه ناگرویدگان در گمانندازین نامه که بتو آمد ، « حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً » تا آنکه که رستاخیز با ایشان آید ناگاه ، « أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ <sup>(۵۵)</sup> » یا بایشان مرگ روز بدر .

« الْمَلِكُ يُؤَمِّرُ اللَّهَ » پادشاهی آن روز الله تعالی راست « يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ » داوری بردمیان ایشان ، « فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند ، « فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ <sup>(۵۶)</sup> » در بهشتهای نازند .

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا » وایشان که کافر شدند و بدروغ داشتند پیغامهای ما ، « فَاولئك لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ <sup>(۵۷)</sup> » ایشانند که ایشان راست عذابسی خوازکننده .

## النُّبُوءَةُ الثَّانِيَّةُ

قوله تعالى . « إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ » - ابن کثیر وقرآن بصره يدفع خوانند بی الف ، و باقی يدافع بالف ، ومعنی هر دو یکسانست یعنی يدفع عن المؤمنين کید عدوهم و شرهم . این آیت بساط آیت ثانی است از بهر آن که اول آیت که بقتال فرو آمد این آیت بود که : « اذن للذين يقاتلون » ، رسول را و یارانرا فرمودند تا با اهل زمین جنگ کنند قیاصره واکاسره و اقیال و غیر ایشان ، و در آن عصر اهل زمین همه کفتار بودند و مؤمنان در جنب ایشان اندک ، رب العزّه ایشانرا وعده نصرت داد و دفاع ، و ایشانرا درین آیت بر قتال داشت و دلیر گردانید گفت الله شر ایشان و کید ایشان گرچه بسیارند باز دارد از مؤمنان اگر چه اندکند ، و گفته اند معنی آیت بر عموم است ، ای - يدفع عن المؤمنين بنور السنة ظلمة البدعة ، و بنور الايمان ظلمة الكفر .

« ان الله لا يحب كل خَوَّان كفور » - هذان اسمان يشملان كل كافر بالله ، اى - كل خَوَّان فى امانة الله ، كفور لنعمته ، يقال الخَوَّان الذى عادته وسنته الخيانة ، والكفور الذى عادته الكفران ، بين الله سبحانه انه انما يدفع عن ليس بخَوَّان ولا كفور .

« اذن » بضم الف قراءت نافع و ابو عمرو و عاصم ويعقوب است برفعل مجهول ، باقى اذن بفتح الف خوانند يعنى اذن الله « للذين يقاتلون » ، و اذن گفت نه امر يعنى كه الله تعالى حرص ايشان ديد بر قتال دشمن و اعلاء كلمه حق آن از ايشان بپسنديد و ايشانرا بقتال دستورى داد و تولى نصرت ايشان كرد و دفاع ايشان « يقاتلون » بفتح تاء قراءت نافع است و ابن عامر و حفص . يعنى اذن للمؤمنين الذين يقاتلهم المشركون ، باقى بكسرتاء خوانند ، يعنى اذن للمؤمنين الذين يصلحون للمقتال فى قتال الكفار ، « يا ايها الذين ظلموا » يعنى بسبب ان ظلموا اولائهم ظلموا او من اجل انهم ظلموا اوجزاء بان ظلموا فاخرجوا من ديارهم فاودوا . « و ان الله على نصرهم - م لقدير » هذا تفسير الدفاع ، و قيل « اذن للذين يقاتلون » اى - قضى للمجاهدين انهم ربما هزموا اذ قتلوا احيانا مع ان الله على نصرهم لقادر . باين قول معنى آنست كه الله تعالى حكم راند و قضا كرد و خواست ايشانرا كه جنگ كنند با دشمن دين كه بر ايشان ستم آيد گاه گاه با آنكه الله تعالى بر يارى دادن ايشان براستى كه قادر است و توانا ، و « اذن » در قرآن جاىها بيايد بمعنى قضاء ، منها قوله : « فمنهم ظالم لنفسه » الى قوله : « باذن الله » ومنها ما خاطب به عيسى : « واذتخلق من الطين كهيئة الطير باذنى » . آنكه تغريت كرد گفت : « الذين اخرجوا من ديارهم » اى - اخرجوا من مكة ظلماً « بغير حق » ، اى - بغير جرم اوجب اخراجهم ، و قيل « بغير حق » اى - من غير حق استحقوا ذلك ، « الا ان يقولوا ربنا الله » ، هذا استثناء منقطع يعنى لكنهم يقولون ربنا الله ، و قيل محله جرّ بلا من قوله : « بغير حق » اى - اخرجوا بان يقولوا : « ربنا الله » روى عن الحسن انه قال : اما والله ماسفكوا دماً ولا اخذوا مالا ولا قطعوا لهم رحماً و انما فعلوا ما فعلوا لانهم قالوا : « ربنا الله » . وهو نظير قوله : « و ما

نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد ، سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان مکه پیوسته اصحاب رسول را می رنجانیدند و ایشانرا ناسزا میگفتند و زخم میکردند ، یاران بر رسول خدا نالیدند و رنج خویش بدو برداشتند و دستوری قتال خواستند ، رسول گفت صبر کنید که جز صبر روی نیست . و مرا بقتال نفرموده اند ، پس کار بدانجای رسید که کافران و مشرکان رسول را از مکه بیرون کردند ابو بکر صدیق گفت . عرفت انه سيكون قتال ، آن روز دانستم که قتال و جهاد خواهد بود که رسول خدا را بیرون کردند ، پس چون بمدینه هجرت کرد این آیت آمد و هی اول آیه نزلت فی القتال نسخت بها کل آیه امر فیها بالکف عن القتال . وقال مجاهد : نزلت هذه الآية فی قوم باعینهم خرجوا مهاجرین من مکه الى المدينة فکانوا یمنعون فاذن الله لهم فی القتال الکفار الذین یمنعونهم من الهجرة .

« ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض » بالجهاد واقامة الحدود وکف الظلم ، « لهدمت صوامع » ، قرأ ابن كثير و نافع لهدمت بتخفيف الدال ، وقرأ الآخرون بتشديد ها ، فالتخفيف اصل الكلمة ویصلح للقليل والكثير ، والتشديد يختص بالكثير ، لهدمت ، یعنی لخربت و قیل لعطلت و تهديمها تعطيلها ، صوامع ، یعنی صوامع الرهبان ، و قیل صوامع الصابئين و قیل صوامع المؤمنين . لقوله عليه السلام . « نعم صومعة المؤمن بيته » و اشتقاقها من الصمع وهو الصغر فی الاذن ، يقال اذن صمأ ، قوله : « وبيع » یعنی بیع النصارى ، و احداثها بیعة . « وصلوات » یعنی کنائس اليهود ، و یسمونها بالعبرانیة صلوتا . « و مساجد یدکر فیها اسم الله کثیراً » یعنی مساجد المسلمین من امة محمد (ص) معنی آیت آنست که اگر نه والیان و سلطانان بودندی و گماشتگان الله که بفرمان وی جهاد و قتال می کنند و حدهای را نند و شر بدان از نیکان باز می دارند . لهدم معبد اهل کل زمان ، فی زمن موسى الكنائس ، و فی زمن عيسى البيع و الصوامع ، و فی زمن محمد (ص) المساجد ، فرو هشتندی خراب و معطل ، در عهد موسى صلوتا های جهودان و در عهد عيسى کلیسا های ترسایان و صومعه های راهبان ، و در عهد محمد

مصطفى مسجدهای مؤمنان. وقال ابن زید: اراد بالصلوات، صلوات اهل الاسلام فانها تنقطع اذا دخل العدو عليهم، وقيل معنى الآية، لولا اني اذنت للمؤمنين في قتال الكفار لغلب الكفار على البلاد واطهروا فيها الفساد. «ولينصرن الله من ينصره» اي -- من اقام شريعة من شرايعه نصر على اقامة ذلك الا انه لا يقام في شريعة نبي الا ما اتى به ذلك النبي وينتهي عما نهى عنه. «ان الله لقوى» على خلقه، «عزيز» منيع في سلطانه.

«الذين ان مكناهم في الارض»، الذين في موضع نصب على تفسير «من» يعني ولينصرن الله من ينصره. ثم بين صفة ناصر به فقال: «الذين ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر»، تأويل الآية ان الله عز وجل ينصر الذين يمكّنهم ويؤمرهم ويستخلفهم ويوليهم فينصرونه وينصرون دينه ويجاهدون عدوه ويقىمون صلوات الجمعة والاعياد والصلوات بعرفات ومعنى وينصبون المؤذنين ثم لم يفرّق بين الصلوة وقرينتها وهي الزكوة ويأمرون بالمعروف اقامة حقوق الدين وجهاد العدو وينهون عن المنكر يكفون ايدي العتاة والبغاة. روى عن الحسن انه قال: اخذ الله الميثاق على الامراء اذ تمكّنوا في الارض ان يقيموا الصلوة وبؤتوا الزكوة يأمروا بالمعروف وينهوا عن المنكر، كما اخذ على العلماء ان يتلوا كتابه واحكامه فلا يكتمونه، في قوله: «الذين آتيناهم الكتاب يتلونه حق تلاوته اولئك يؤمنون به»، وفي قوله: «واذ اخذ الله ميثاق الذين اتوا الكتاب» الآية.. وفي الآية دليل على صحة خلافة الخلفاء الراشدين، لانهم كانوا من المهاجرين وتمكّنوا في الارض واقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر، وقيل التمكّن في هذه الآية هو التولّى الذي قال في قوله عز وجل: «فهل عسيتم ان توليتم» ثم قال: «ولله عاقبة الامور»، اي - آخر امور الخلق ومصيرهم اليه، يعني يبطل كل ملك سوى ملكه فتصير الامور لله بلا منازع ولا مدّع.

«وان يكذبوك» في هذه الآية تسليمة محمّد (ص) من تكذيب اهل مكة اياه،



اي - لست باول من نسب الى الكذب من الانبياء بل كذب كل قوم نبيهم قبل قومك .  
 « كذبت قوم نوح » نوحاً « وعاد » هوداً ، « و ثمود » صالحاً ، « وقوم ابراهيم » ابراهيم ،  
 « وقوم لوط » لوطاً ، « واصحاب مدين » شعيباً ، « وكذب موسى » كذبه فرعون  
 وقوم فرعون فلم يقل وقوم موسى لان قوم موسى بنو اسرائيل وكانوا قد آمنوا به  
 في الآية مضمرة تقديره ، وان يكذبوك فلا تحزن . وقوله : « فاملت للكافرين » ، اي  
 - اخترت آجالهم ، « ثم اخذتهم » ، اي عاقبتهم على كفرهم ، و اهلكتهم قوم نوح  
 بالطوفان ، وعاداً بالريح ، و ثمود بالصيحة ، و نمرود ببعوضة ، وقوم لوط بالخسف وامطار  
 الحجارة عليهم ، واصحاب مدين بالظلة ، واعداء موسى بالغرق ، « فكيف كان نكير »  
 اي - انكارى يعنى انكرت عليهم ما فعلوا من التكذيب بالعذاب و الهلاك يخوف به  
 من يخالف النبى (ص) ويكذبه .

« فكائن من قرية » اي - كم من اهل قرية ، « اهلكتها » بالتاء على الوحدة  
 قرأها اهل البصرة والوجه انه فعل الله تعالى فجاء على اصله من الافراد لان ما قبله  
 كذلك وهو قوله : « فاملت للكافرين ثم اخذتهم » ، وقرأ الآخرون : « اهلكنا  
 بالنون والالف على التعظيم والوجه انه قد جاء فى التنزيل كثير بهذا اللفظ نحو  
 قوله : « و كم من قرية اهلكناها » ، « ولقد اهلكنا القرون من قبلكم » ،  
 « و كم اهلكنا من قرية وهى ظالمة » اي - واهلها ظالمون كفرون ، « فهى  
 خاوية على عروشها » اي - ساقطة على سقوفها ، يعنى سقطت السقوف ثم  
 سقطت عليها الجدران ، و قيل خاوية اي - خالية عن اهلها باقية على حالها ،  
 يقال خوت الدار و الارض ، تخوى خواء و خوى بطنه من الطعام ، يخوى خوى  
 و خوى النهر يخوى خوى والنهر خر . « وبئر معطلة » اي - و كم من بئر متروكة  
 مخلاة عن اهلها ، وبئر غير مهموزة قرأها ورش عن نافع وابو عمرو ، و اذا ادرج و  
 الوجه انه على تخفيف الهمزة وتخفيفها هاهنا يقلبها ياء لسكونها وانكسار ما قبلها  
 كذيب ونحوه ، وقرأ الباقون « وبئر » بالهمز والوجه انه هو الاصل لان الاصل فى الهمزة



التحقيق . « وقصر مشيد » ، رفيع طويل من قولهم : شاد بناه اذا رفعه ، و قيل مشيد  
ای - مجصص بالشيد و هو الجص والكلس ، تأويل الآية ، انّ کلهم فی الارض صنفان  
سکن ونزل فلا يزال النزل يموتون ويعطّلون بئرهم ، والسکن بموتون ويعطّلون  
قصرهم . خلاف است میان علما که این بئر وقصر اینجا بر عموم رانند یا بر خصوص  
قومی گفتند این بر عموم است و مراد آنست که اهل زمین جمله دو گروهند : دشتیان  
و شهریان از دشتیان که بمیرند چاه بازماند معطّل و از شهریان کوشک و خانه بازماند  
معطّل باز قومی گفتند این بئر وقصر معلومند و مخصوص و موضع آن پیدا ، در دیار من  
کوهی است بر سر آن کوه این قصر ساخته بودند قومی ازین کردان و دشت نشینان  
در عصر عاد ، آخر شیطان بر ایشان ظفر یافته و از راه ببرده و به پیغامبر آن عصر کافر گشته  
و بت پرست شده بتعلیم شیطان بر سر آن کوه قصری ساختند از سنک و گچ دو بست گز  
بالای آن ، صد خانه در آن ساخته بر پنج طبقه ، یک طبقه شتران را ، یکی گاوان را ، یکی  
گوسفندان را ، یکی طعام و خوردنی خویش را ، یکی نشستنگاه خویش را ، و در دامن آن  
کوه چاهی فرو بردند و آنرا آبشخور خویش و چهار پایان ساختند . روزگار بر آمد و  
کفر ایشان و طغیان ایشان بغایت رسید و از پذیرفتن حق سر باز زدند و پیغامبر خویش  
را خوار داشتند تا پیغامبر دعا کرد بر ایشان گفت : اللهم اهلكهم بما شئت ، فغار ماء  
بئرهم فبقیت معطّلة و بقییت اغنامهم عطّاشاً ثلاثة ايام ثم ماتت فلما کان يوم الرابع  
بعث الله علی ابلهم وجعاً فماتت عن آخرها ، و بعث الله علیهم يوم السابع جبرئیل فصاح  
فیهم فصاروا کلهم خامدين فبقیت البئر معطّلة من الماء ، والقصر معطّلا عن السکّان لم  
یسکنه احد الی یومنا هذا . ضحاک گفت : این چاه بحضرموت است در شهری که  
آنرا حصور گویند و سبب آن بود که چون قوم صالح را عذاب رسید جماعتی  
بوی ایمان آوردند و با صالح بحضرموت شدند چون آنجا رسیدند صالح فرمان  
یافت از ان حضرموت خواندند ، لانّ صالحاً لما حضرمات . پس آن قوم که بصالح  
ایمان آورده بودند و عدد ایشان چهار هزار بود این شهر حصور را بنانهادند بر سر آن

چاه و آنجا وطن گرفتند و از قوم خویش یکی را بر خود امیر کردند پس بروزگار  
فرزندان و نژاد ایشان بسیار شدند و در نعمت و کام ایشانرا بطر گرفت کافر گشتند و  
بت یرست ، تاربت العزّه بسایشان پیغامبری فرستاد نام وی **حنظلة بن صفوان**  
و قیل **شریح بن صفوان** و کان حمّالاً فیهم ، ایشان پیغامبر را بکشتند و در طغیان  
و کفر بیفزودند رت العره ایشانرا جمله هلاک کرد و آن دیار و وطن ایشان خراب  
گشت و چاه معطل ماند ، گفته اند که از آن چاه پیوسته دودی سیاه منتن میآید کسی  
که بنزدیک آن چاه و آن قصر شود ناله ای بگوش وی رسد و روی عن ابن عباس  
انه قال: اما البئر المعطلة فانها كانت لاهل عدن من الیمن وهی الرّس الذی قال الله  
عزوجل: « واصحاب الرّس ». و قال کعب الاحبار: انّ القصر بناء عاد الثانی وهو عاد بن  
مندربن ارم بن عاد .

قوله: « افلم یسیروا فی الارض » یعنی کفار مکّه فینظروا الی مصارع المکذبین  
فی الامم الخالیة وهو قوله: « فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها » ،  
فیتفکروا و یعتبروا ، ثم ذکر انّ الابصار لاتعمی عن رؤیة الآیات ولكن القلوب تعمی  
فلا تتفکروا لاتعتبر ، قوله: « فانها لاتعمی الابصار » هذه الهاء تسمی عماداً والمعنی انّ  
العمی الضارّ، هو عمی القلب ، فاما عمی البصر فلیس بضارّ فی امر الدین . قال قتادة:  
البصر الظاهر بلغة و متعة و بصر القلب هو البصر النافع ، و ذکر القلوب الّتی  
فی صدور و القلب لایکون الا فی الصدر ، ولكن جرى هذا علی التوکید کقوله:  
« ولا طائر یطیر بحناحیه » و فی الآیة دلیل علی انّ القلب محلّ العقل والعلم  
لا الدماغ ، و قیل العقل علم غریزی یکتسب به العلم الاختیاری . آن روز که این آیت  
از آسمان فرو آمد که: « و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی » ، عبد الله بن زائده  
که او را امّ ابن مکتوم گویند پیش **مصطفی (ص)** آمد گفت: یا رسول الله انا  
فی الدّنيا اعمی افاکون فی الآخرة اعمی؟ من که در دنیا نابینایم فردا در قیامت  
نابینا خواهیم بود؟ ربّ العالمین بجواب وی این آیت فرو فرستاد: « فانها لاتعمی

الابصار ولكن تعسى القلوب التي في الصدور»، معنی آنست که نایبنائی ظاهر در  
کار دین زیان ندارد و فردا در قیامت بینائی به نبرد، نایبنائی دلست که در کار دین زیان  
دارد و فردا در قیامت بینائی ببرد.

«ويستعجلونك بالعذاب» این در شأن مشرکان مکه فرو آمد **النضر بن الحارث**  
و غیر او که بر سبیل انکار باستهزاء میگفتند: «امطر علينا حجارة من السماء  
عجل لنا قطنا، ائتنا بما تعدنا». رب العزه بجواب ایشان این آیت فرو فرستاد: «ويستعجلونك  
بالعذاب ولن يخلف الله وعده»، می شتابانند ترا بعذاب و آن عذاب بوقت خویش برسد  
چنانکه الله تعالی خواسته و تقدیر کرده که الله تعالی وعده خلاف نکند و گفته خود  
بنگرداند، آنکه گفت: «وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون» یعنی این چه شتابست  
که می کنند و روزی از روزگار عذاب آخرت هزار سالست ازین روزها که امروز  
می شمرند آنرا که صفت این بود شتاب در آن چون کنند، و قیل معناه اینه لایفوتی شیء  
وان يوماً عنده والى سنة في قدرته واحد، شتاب میکنند در چیزی که بر الله تعالی فوت  
نخواهد شد، و روزی و هزار سال در قدرت او یکسانست یعنی که در مهلت دادن ایشان  
چهار روزی و چه هزار سال که نه بر و فوت خواهد شد، **نحاس گفت**: معنی آیت آنست که  
ای محمد کافران استعجال عذاب می کنند و من که خداوند و وعده ای که باتو کرده ام  
که ترا نصرت دهم و ایشانرا هلاک کنم این وعده خلاف نکنم، پس انجامز وعده آن  
بود که روز بدر مسلمانانرا نصرت داد و کافرانرا هلاک کرد آنکه گفت: «وان يوماً  
عند ربك كالف سنة مما تعدون». ایشانرا خبر کن که عذاب دنیا اینست که دیدند  
و عذاب آخرت چنانست که روزی از آن روزگار عذاب چون هزار سالست ازین  
روزگار که شما می شمردید **ابن زید** گفت این روزگار ایام آخرتست آنکه که مؤمن  
در نعیم بهشت باشد و کافر در عذاب دوزخ روزی از روزهای ایشان بر اندازه هزار سال  
دنیا باشد، و دلیل برین خبر **مصطفی** است **قال النبی (ص):** «ابشروا يا معشر صاعليک

المهاجرين بالفوز التام يوم القيامة تدخلون الجنة قبل اغنياء الناس بنصف يوم وذلك مقدار خمس مائة سنة، اما آنچه رب العزة گفت: «في يوم كان مقداره خمسين الف سنة» صفت روز قيامتست على الخصوص، وعن ابن عباس في جماعة: ان كل يوم من الايام الستة التي خلق الله فيها السموات والارض كالف سنة مما تعدون. قرأ حمزة وابن كثير والكسائي «يعدون» بالياء هاهنا لقوله: «يستعجلونك»، وقرأ الباقر بالتاء لانه اعم لانه خطاب للمستعجلين وللمؤمنين واتفقوا في سورة المذاحج انه بالتاء.

«وكان من قرية امليت لها» امهلتها بتأخير عقوبتها، «وهي ظالمة» كافرة، «ثم اخذتها» بالعقوبة، «والى المصير» مرجع الجميع فلا يفوتنى شىء.

«قل يا ايها الناس» يا اهل مكة، «انما انا لكم نذير مبين» اى - بشير و نذير ثم بشرف قال: «فالذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة ورزق كريم» الرزق الكريم الذى لا يكتسب بالدنياه من التذلل للخلق والاخذ من المنان و ارتكاب الظلم، وقيل الرزق الكريم الذى لا ينقطع ابداً وهو الجنة.

«والذين سعوا فى آياتنا» اى - يجتهدون فى رد القرآن وابطاله، «معاجزين» اى - مقدرين ظانين انهم يعجزوننا بزعمهم ان لا بعث ولا نشور ولا جنة ولا نار، يعنى يظنون انهم يسبقوننا وينفوتوننا فلا تقدر عليهم هذا، كقوله: «ام حسب الذين يعملون السيئات ان يسبقونا»، وقيل معاجزين اى - مشاقين معاندين، وقرأ ابن كثير وابوعمر و معجزين بتشديد الجيم من غير الف هاهنا فى سورة سبا، اى - مثبطين الناس على الايمان بمحمد وقيل ناسبين من اتبع النبى الى العجز. «اولئك اصحاب الجحيم» اى - اصحاب النار الموقدة، وقيل الجحيم احدى الطبقات.

«وما ارسلنا من قبلك»، «من» هاهنا لا ابتداء الغاية وقوله: «من رسول» من زيادة لعموم النفى و اختلفوا فى الرسول والنبى فقال بعضهم كل رسول نبى وكل نبى رسول وقال بعضهم الرسول اعلى شأنا لان كل رسول نبى وليس كل نبى رسولا، وقال بعضهم الرسول هو الشارع والنبى الحافظ شريعة غيره؛ وقال بعضهم الرسول الذى ياتيه الملك بالوحى والنبى الذى يرى فى المنام ما يوحى

ایه ، « الا اذا تمّنی » ، فیہا قولان : احد ہما تمّنی ای - حدث نفسه ، والثانی تمّنی ای تلا ، ومنہ قول الشاعر :

تمّنی کتاب اللہ آخر لیلة تمّنی داود الزبور علی رسل

واصل الكلمة من منی اللہ کذا اذا قدرہ وتمّنی الانسان تقدیره بلوغه ، والتمّنی التلاوة لانّ النالی یغدر الحروف و یذکرها شیئاً فشیئاً . قوله : « القی الشیطان فی امّیتہ » ای - فی تلاوته ، مفسّران گفتند رسول خدا در انجمن قریش نشسته بود کہ جبرئیل از آسمان فرود آمد وسورة والنجم اذا هوی فرو آورد ، رسول خدای بر خواند چون اینجا رسید : « افرأیتم اللات والعزی و مناة الثالثة الاخری » بر زبان وی برفت بالقاء شیطان بر سبیل سهو ونسیان : « تلك الغرانیق العلی وان شفاعتھنّ لترجی » . قریش آن بشنیدند شاد شدند و رسول خدا همچنان میخواند تا سوره بآخر برد و سجود کرد مؤمنان و یاران با وی سجود کردند و همچنین مشرکان کہ حاضر بودند بموافقت همه سجود کردند تا آن حد کہ ولید مغیره و سعید بن العاص هر دو سخت پیر بودند و طاقت نداشتند کہ سر بر زمین نہند ہر یکی قبضہ ای خاک برداشتند و بر پیشانی خویش نہادند و بشارت سجود کردند ، پس قریش متفرق گشتند شادان و خرم با یکدیگر می گفتند کہ محمد امروز خدایان مارا سخن نیک گفت وما نیک دانیم کہ خدای آسمان جلّ جلالہ آفرید گاراست و روزی گمار ، مردہ زندہ کند و زندہ میراند ، لکن این خدایان ما بدان می پرستیم تا فردا از بہر ما بنزدیک وی شفاعت کنند اکنون کہ محمد ایشانرا این سخن گفت ما با او بییم و ازو جدا نہ ایم . شبانگاہ جبرئیل فرو آمد گفت : یا محمد ماذا صنعت ؟ این چه بود کہ تو کردی ؟ لقد تلوت علی الناس ما لم آتک به عن اللہ ، بر مردم چیزی خواندی کہ من نیاوردم و در پیغام و کلام حق نبود ، رسول خدا از آن عظیم دلتنگ شد و رنجور گشت و از قہر حق بترسید ، پس جبرئیل فرو آمد و تسکین روعت ویرا و تسلی دل ویرا این آیت فرو آورد : « وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمّنی القی



الشيطان في أمنيه .»

قومی گفتند رسول خدا در مسجد حرام بود در نماز که سورة والنجم خواند و این قصه القاء شیطان برفت ، اگر کسی گوید رسول خدا معصوم بود از غلط و سهو در اصل دین و تبلیغ رسالت پس این غلط در تلاوت بروی چون روا باشد ؟ و نیز رب العزه گفت قرآنرا : « لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه » ، یعنی ابلیس ، وقال تعالی : « انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون » یعنی من التّغییر والتّبدیل . علماء تفسیر در جواب این مختلفند ، قناده گفت : القی الشیطان فی تلاوته و هو ناعش یعنی اغفی النبی " اغفاء فجرى ذلك على لسانه بالقاء الشیطان ولم یکن له خبر ، وقیل القی الشیطان فی تلاوته بقراءة الشیطان رافعاً صوته فظنّ السامعون انه من قراءة النبی " هذا کما انّ الشیطان نادى يوم احد : الا انّ هـ حمداً قد قتل ، حتی انکسرت قلوب المؤمنین وقویت قلوب المشرکین . وقال ابن عیسی : لما انتهى النبی " الى هذه الآية تلاه منافق من شياطين الانس والتی فی صوته هذه الكلمة فخیل الى الناس انه من تلاوة النبی " وقال الحسن : انما قال النبی " ذلك على وجه الانكار دون الاخبار فكأنه حکى كلامهم ثم انکر علیهم . وتقديره تلك الغرائق العلی بزعمكم ايها المشرکون امنها شفاعتھن ترتجى ، وکم من ملک فی السموات لاتغنى شفاعتھم شیئاً ، هذا ما ذكره المفسرون والله اعلم بالصواب . « فينسخ الله ما يلقى الشیطان » فیبین بطلان ذلك ويخبر انه من من الشیطان ، « ثم يحكم الله آياته » ای - ينزلها محكمة مبینة لا یجد احداً الى بطلانها سبيلاً ، « والله علیم » بوحیه ، « حکیم » بخلقه ،

« لیجعل » هذه اللام تسمى لام العاقبة ، کقوله : « فالتقطه آل فرعون لیكون لهم عدواً » ، وقیل هی لام کی ، ای - کی یجعل . « ما یلقى الشیطان فتنة » ، ای - محنة و بلیة ، « للذین فی قلوبهم مرض » ، شك و نفاق و هم المنافقون ، « والقاسية قلوبهم » عن قبول الحق و هم المشرکون و ذلك انهم افتنوا لما سمعوا ذلك ثم نسخ و رفع فازداد و اعتوا وظنوا انّ محمداً کان



يقوله من عند نفسه ثم يندم فيبطل ، « وان الظالمين لفي شقاق بعيد » اي - في خلاف شديد ، الشقاق غاية الخلاف ، يقال شاقني فلان ، اي - كنت في شق وهو في شق آخر .

« وليعلم الذين اوتوا العلم » اي - التوحيد والقرآن والتصديق بالنسخ ، « انه الحق من ربك » تأويل الآية ليجعل ما يلقي الشيطان وينسخه الله فتنة ، وليعلم الذين اوتوا العلم ان الذي احكم الله من آياته هو الحق من ربك ، « فيؤمنوا به » يعتقدوا انه من الله ، « فتخبت له قلوبهم » اي - فتسكن اليه قلوبهم ، « وان الله لهاد الذين آمنوا الى صراط مستقيم » اي - دين قيم وهو الاسلام يشبههم عليه .

« ولا يزال الذين كفروا في مرية منه » اي - في شك مما القى الشيطان على لسان رسول الله يقولون ما بده ذكرها بخير ثم ارتد عنها ، وقل ابن جريج : « منه » اي . من القرآن ، « قيل من الذين وهو الصراط المستقيم . » حتى تأتيهم الساعة بغتة « يعني القيامة ، وقيل الموت ، « اويأتيهم عذاب يوم عقيم » اي - عذاب يوم لا ليلة له وهو يوم القيمة ، وقيل عقيم على الكفار فلا يكون لهم فيه خير ولا راحة كما ان الربيع العقيم هي التي لا سحاب معها ولا مطر ، والعذاب العقيم هو الذي لا مخرج منه ، اخذ ذلك من عقم المرأة التي لا تلد وعقم الرجل الذي لا يولد له ، وقيل يوم عقيم يوم بدر وانما سمي عقيماً لان نسلهم انقطع فيه ، ولم يكن للكفار فيه خير ، وقيل لانه لا مثل له في عظم امره لقتال الملائكة فيه ولم يقاتلوا بعد ذلك .

« الملك يومئذ » يعني يوم القيامة ، « الله » وحده من غير منازع ولا مدع . كقوله « لمن الملك اليوم » . « يحكم بينهم » اي - يقضى بين الفريقين ، ثم بين الحكم ، فقال عز من قائل : « فالذين آمنوا وعملوا الصالحات في جنات النعيم ، والذين كفروا وكدبوا باياتنا فاولئك لهم عذاب مهين » اي - عذاب معه ذلة وهوان ، و قيل « يومئذ » يعني يوم بدر ، فحكم لنبيه بالنصر ، وللمؤمنين بالجنة ولاعدائه بالقتل والهزيمة والتار .

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : « ان الله يدافع عن الذين آمنوا » يدفع عن صدورهم نزعات الشيطان وعن قلوبهم خطرات العصيان وعن ارواحهم طوارق النسيان ، رب البرزخ جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته دوستان خود را و مؤمنان را پیوسته در پرده عصمت و حمایت خویش دارد ، سیندهاشان از نزعات شیطان ، دلهاشان از خطرات عصیان ، جانهاشان از طوارق نسیان پاک دارد و در امان و حفظ خویش دارد ، چندانکه که بر غیب خود غیرت دارد بر سر مؤمن غیرت دارد ، زیرا که این برای آن می‌دارد ، و آن برای این می‌پرورد ، وقتی بیاید که پرده از میان برخیزد این سر در آن غیب نظر کند و آن غیب درین سر نظر کند ، ای جوانمرد آن ساعت نعیم بهشت کجا پدید آید و جمال حورا و عینا بکدام حساب بر آید .

**پیر طریقت گفته :** وقتی خواهد آمد که زبان در دل برسد و دل در جان برسد و جان در سر برسد و سر در حق برسد ، دل بازبان گوید خاموش ، سر با جان گوید خاموش ، نور با سر گوید خاموش ، الله تعالی گوید بنده من دیر بود تا تومی گفتی اکنون من میگویم ، تو می‌شنو ، (۱) آری و از غیرت الهیت است بر سر فطرت بشریت که هر عضوی از اعضاء بنده بر سر از اسرار خود مشغول کرده ، سمع را گفت ای سمع تو در سمع ذکرش باش ، « و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له . » ، ای بصر تو با بصیرت و عبرت باش « فانتبهوا یا اولی الابصار » ، ای زبان تو در ذکر آلاء و نعماء من باش « فاذا کروا آلاء الله » ، ای انف تو از شم تن اغیار با آنه باش ، ای دست تو گیرنده اقداح لطف باش ، ای پای تو رونده در ریاض ریاضت باش ، ای بنده همه مرا باش ، قل الله ثم درهم . « ان الله لا یحب کل خزان کفور » الله تعالی دوست ندارد هر خیانت کاری ناسپاس ، خیانت هم در اموال رود هم در اعمال هم در احوال ، در اموال

باختزال رود ، و در اعمال بریا و تصنع و در احوال بملاحظت اغیار ، ربّ العزه در این خیانتها فرو بندد بر مؤمن عارف ، روی دل وی با خود گرداند و او را بهیچ غیری ندهد و رهمه فردوس برین باشد ، هر که غارت سلطان غیرت حق گشت او را پروای هیچ غیر نماند ، گفته اند الزّاهد صید الحقّ من الدّنيا والعارف صید الحقّ من الجنّة . زاهد صید حق است از دنیا بجسته ، عارف صید حق است از بهشت بر بوده ، دلی بعشق سوخته بمرغ بریان نیاساید ، جانی بحق زنده باغیر او نیارامد.

« ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض » يتجاوز عن الاصاغر لقدر الاكابر و يعفوا عن العوام لاحترام الكرام ، و تلك سنّة اجراها الله سبحانه لاستيفاء منازل العبادة و استصفاء مناهل العرفان ولا تحویل لسنّته ولا تبديل لكریم عاده ، وفي بعض الكتب ان الله عزّ وجل يقول : انّی لاهمّ باهل الارض عذابا فاذا نظرت الى عمّاریوتی والی المتعجدين والی المتحابین فیّ والی المستغفرین بالاسحار صرّفت ذلك عنهم .

« الذین ان مكّنّاهم فی الارض » الآیة . اهل تمکین از زمین ایشانند که ربّ العزه نظام کار عالم در ناصیه ایشان بسته و ایشان هفت گروهند کما روی فی بعض الآثار ، انّ قوام الدّنيا بسبعة : بالملوك والوزراء ونوّابهم والقضاة والشهود والعلماء والفقراء ، اذا استقام رأیهم ولم یخالفوا اسقى الله بهم الغیث و انبت بدعائهم العشب و اوحى بهم الارض و كشف بهم البلاء با من الخلق . معنی آنست که ربّ العالمین جلّ جلاله نظام کار عالم و آرایش جهان و صلاح کار خلق و معاش بندگان و استقامت ایشان در هفت گروه بسته . چون این هفت گروه بر سنن صواب و بر استقامت روند و در شرایع دین و امر معروف و نهی منکر متفق باشند و دل با خدا و با خلق راست دارند و مخالفت بخود راه ندهند ربّ العالمین ببرکت همت راست و استقامت رای ایشان از آسمان باران رحم فرستد و از زمین نبات و نعمت رویاند و درهای خیر و راحت بر خلق گشاید و بلاها و فتنها بگرداند ، اوّل پادشاهانند که بندگان خدا را نگهبانند (۱) و

خلق در امان و زینها را ایشانند، السّلاطان ظلّ الله فی الارض یاوی الیه کلّ مظلوم. دیگر وزیرانند که کار مملکت پادشاه راست می‌دارند و بر سنن صواب می‌رانند، ان نسی ذکره وان ذکر اعانه، لفظ خبرست. سوم نواب ایشانند در اطراف عالم تا از احوال خلق ایشانرا خبر می‌دهند و ضعیفان و مظلومان را در گوشه‌ها باز می‌جویند و اگر در همه عالم گوسفندی گرگن در گوشه‌ای بماند که آنرا روغن نمالند و شفقت نبرند نخست ان نواب بآن گرفتار شوند، پس وزراء پس ملوک چهارم قاضیانند که حقوق خلق بر خلق نگاه می‌دارند و دستهای متغلبان و متمردان بقوت و عدل پادشاه از ضعف کوتاه می‌دارند. پنجم گواهان عدولند که بگفتار و گواهی ایشان حق از باطل جدا می‌کنند و حق بمستحق می‌رسانند، وفی الخبر: اکرموا الشّهود فان الله یتخرج بهم الحقوق وی دفع بهم الظلم. و این خاصیت امت محمد است که اداء شهادت و تحمّل و قبول چنانکه درین امت است در هیچ امت نبوده والله تعالی عزّوجلّ یقول: «و کذلك جعلناکم امة وسطاً» ای- عدلا. ششم عالمانند که بیغامبرانرا وارثانند و نایبان و دین اسلام را دلالتند و بر جاده دین خلق را سوی حق می‌رانند هفتم درویشانند و صوفیان که در ازل گزیدگان بودند و در ابد رستگارانند امروز خاصگیان و نزدیکانند و فردا ملوک مقعد صدق ایشانند، وفی الخبر: انّ ملوک الجنّة کلّ اشعث اغبر لو قسم نور احدهم علی اهل الارض لوسعهم.

«وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبیّ الا اذا تمّنی القی الشیطان فی امنیّه» الآیة. الشیاطین یتعزّضون للانبیاء ولیکن لا سلطان لهم ولا تأبیر فی احوالهم منهم ونبینا صلی الله علیه وسلّم افضل الجماعة واثما یکون من لشیطان تخیل و لیس به شیء من التضلیل وکان لنبینا سکتات فی خلال قرائته القرآن عند انقضاء الآیات فتلفظ بهمهمته الشیطان ببعض الالفاظ فمن لم یکن له تحصیل توهم انه کان من الفاظ الرّسول و صار فتنة لقوم والذی اراد الله به خیراً امده بنور التحقیق وایده بحسن العصمة فیمیز بحسن البصيرة و قوّة النحیزة بین الحقّ والباطل فلا یظلمه غمام الرّیب

وینجلی عنه غطاء الغفلة ولا تأثير لضباب الغداة فی شعاع الشمس عند متوع النهار وهذا معنی قوله : « و لیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربك فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم ». انبیاء و رسل که علم سعادت و رایت اقبال بر درگاه سینه های ایشان نصب کرده و مفاتیح کنوز خیرات و خزائن طاعات در کف کفایت ایشان نهاده و این حایط عصمت بگرد روزگار ایشان در کشیده که : « ان عبادی لیس لك علیهم سلطان » کی صورت بندد که صولت غوغای لشکر شیاطین راه بساحات اقبال ایشان برد ، یا سطوت مکر ابلیس پیر امن دل ایشان گردد ، بلی آن مهتر عالم و سید ولد آدم اورا در قراءت قرآن سکتها بود که در آن سکتها در بحار عزت معانی قرآن غوص کردی ، شیطان در آن میان همی در جست و بلفظ خویش آن کلمات در افکند ، آن کلمات لفظ شیطانی بود نه لفظ نبوی ، رب العزه خواست که قومی را در آن بفته افکند ، وله جلّ جلاله ان یمتحن من شاء بما شاء ولا یسئل عما یفعل . منافقان و مشرکان در آن بفته افتادند و در نفاق و شقاق بیفزودند و مؤمنان بتوفیق الهی و عصمت ربّانی حق از باطل بشناختند و در صراط مستقیم راست رفتند ، « وان الله لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم ».

## ۵ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « والذین هاجروا فی سبیل الله » وایشان که هجرت کردند از بهر خدای تعالی ، « ثم قتلوا او ماتوا » وایشانرا بکشتند یا بمردند ، « لیرزقنهم الله رزقا حسنا » برآستی که الله تعالی ایشانرا روزی دهد روزی نیکو ، « وان الله لهو خیر الرازقین » (۵۸) و الله تعالی است که بهتر روزی کنندگان و نازل سازند گانست ،

« لید خلنهم » در آرد ایشانرا ؛ « مدخلا یرضونه » در آوردنی که ایشانرا آن خوش آید و پسندیده هر کسی بود ، « وَاِنَّ اللّٰهَ لَعَلِیمٌ حَلِیمٌ (۵۹) » و الله تعالی داناست فرا گذار .

« ذلک » اینست [ حکم الله تعالی وقصه‌ای که بر شما خواندیم ] ، « و من عاقب بمثل ما عوقب به » و هر کس که عقوبت کند بهمان که کرده بودند بآن ، او را رسد آن ، « ثُمَّ بقی علیه ولینصرته الله » پس افرونی جویند برو بر استی که الله تعالی او را یاری دهد ، « اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۶۰) » که الله تعالی فرا گذارنده ایست آمرزگار ، « ذلک بانّ الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل » [ آن نصرت مظلوم بآنست که قادر است بر هر چه خواهد ] شب در روز می آرد و روز در شب می آرد ، « وَاِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ (۶۱) » و بآن که الله تعالی شنوایست و بینا .

« ذلک بانّ الله هو الحق » آن بآن است که الله تعالی اوست هست بسزا ، « وَاِنَّ ما یدعون من دونه » و آنچه خدای خوانند بجز الله تعالی « هو الباطل » آن ناچیزست ، « وَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ (۶۲) » و الله است که برتر و مهترست ، « اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً » نمی بینی که الله فرو فرستاد از آسمان آبی ، « فَتَصْبِحُ الْاَرْضُ مُخْضَرَّةً » تا زمین سبز گشته بینی ، « اِنَّ اللّٰهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ (۶۳) » الله تعالی باریک دانی است دور بین از نهان آگاه .

« لَهُ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ » او راست هر چه در آسمان و زمین چیزست ، « وَاِنَّ اللّٰهَ لَهَوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ (۶۴) » و الله تعالی اوست که بی نیازست و راد و ستوده ، « اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی الْاَرْضِ » نمی بینی که الله تعالی نرم کرد شما را هر چه در زمین چیزست ، « وَ الْفَلَکُ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بامره » و نمی بینی کشتی می رود در دریا بفرمان او ، « وَ یَمْسُکُ السَّمَاءَ » و نگاه می دارد آسمانرا ایستاده ،



«ان تقع على الارض الا باذنه» که می نخواهد که بر زمین افتد مگر بدستوری او، «ان الله بالناس لرؤف رحيم» (۶۵) «الله تعالى بمردمان مهربانی است سخت بخشاینده».

«وهو الذي احياكم» اوست آنکه شما را زنده کرد [از نطفه مرده]، «ثم يميتكم» پس آنکه بمیراند شمارا، «ثم يحييكم» پس زنده گرداند شمارا، «ان الانسان لكفور» (۶۶) این مردم بر راستی که ناسپاس است.

«لكل امة جعلنا منسكاً هم ناسكوه» هر گروهی را دینی ساختیم تا بران دین باشند، «فلا ينزعك في الامر» مبادا که با ایشان پیکار کنی در دین ایشان، «وادع الى ربك» و با خداوند خویش خوان ایشانرا، «انك لعلی هدی مستقیم» (۶۷) که تو بر راستی بر راه راستی.

«وان جادلوك» و اگر پیکار کنند باتو، «فقل الله اعلم بما تعملون» (۶۸) پس بگو الله تعالى بکردار شما داناست.

«الله يحكم بينكم يوم القيامة» الله داوری بررد میان شما روز رستاخیز، «فيما كنتم فيه تختلفون» (۶۹) در آنچه شما می باشید و می روید و می گوئید از خلاف.

«الم تعلم ان الله يعلم ما في السماء والارض» نمی دانی که الله میدانند هر چه در آسمان و زمین است، «ان ذلك في كتاب» آن در دانش خدای تعالی است و در نسخه او، «ان ذلك على الله يسير» (۷۰) دانش آن و آگاهی از آن بر الله تعالی آسانست.

«ويعبدون من دون الله» و می پرستند جز از خدای، «ما لم ينزل به سلطاناً» چیزی که الله تعالی نه پرستیده را سزاواری فرستاده نه پرستنده را عذر، «وما ليس لهم به علم» چیزی که ایشانرا بآن هیچ دانش نیست، «وما للظالمين من نصير» (۷۱)

و کافران را هرگز هیچ یاری دهنده نیست ،

« وَاِذَا تَقَالَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَنۡتَوٰى » و چون بر ایشان خوانند سخنان ما پیغامهای راست پیدا ، « تَعْرِفۡ فِیۡ وُجُوۡهِ الَّذِیۡنَ كَفَرُوۡا الْمُنۡكَرَ » آشکارا می شناسی در روی کافران ناپسند و ناشناختن و ناخواستن ، « یَكَادُوۡنَ یَسۡطُوۡنَ بِالَّذِیۡنَ یَتَلَوۡنَ عَلَیۡهِمۡ » آیاتنا « خواستندی که فرا ایشان افتندی که سخنان ما برایشان میخوانند ، « قُلۡ اَفَاُنۡبِیۡكُمۡ بِشَرٍّ مِّنۡ ذٰلِكُمۡ » بگو شمارا خبر کنم به بتر از آن که شما مارا میخواهید و درد دل دارید ، « النَّارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِیۡنَ كَفَرُوۡا » آتش است آن که وعده داد الله تعالی بآن کافرانرا ، « وَبَشِّرِ الْمَصِیۡرَ (۷۲) » و بد جایی که آنست .

« یَاۤاَیُّهَا النَّاسُ ضَرِبۡ مِثۡلَ فَاۡسَمَ عَوَالِهِ » ای اهل مکه مثلی زده آمد گوش دارید ، « اَمَّا الَّذِیۡنَ تَدْعُوۡنَ مِنْ دُوۡنِ اللّٰهِ » این چیزها که می پرستید و بخدائی میخوانید فرود از الله ، « لَنۡ یَّخۡلُقُوۡا ذَبَابًا وَّ لَوۡ اِجۡتَمَعُوۡا عَلَیۡهِ مِثۡلَ مِۡغۡسَیۡنَ » بهم آیند آفرینش مگس را ، « وَاَنۡ یَّسۡلُبَهُمُ الذَّبَابُ شَیۡئًا » و اگر مگس چیزی رباید از ایشان ، « لَا یَسۡتَنۡقِذُوۡهُ مِنْهُ » باز نستانند آنرا ازو ، « ضَعۡفَ الطَّالِبِ وَالْمَطۡلُوبِ (۷۳) » سست پرستگار و سست پرستیده .

« مَا قَدَرُوا۟ اللّٰهَ حَقَّ قَدَرِهٖ » سزای الله تعالی بندانستند چنانکه بایست ، « اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِیۡ عَزِیۡزٌ (۷۴) » الله یاری قوی است تاونده هر چیز را کم آورنده .

« اللّٰهُ یُصۡطَفٰی مِنَ الْمَلَائِکَةِ رَسُلًا » الله تعالی می گزیند از فریشتگان فرستادگان ، « وَمِنَ النَّاسِ » و از مردمان همچنان ، « اِنَّ اللّٰهَ سَمِیۡعٌ بَصِیۡرٌ (۷۵) » الله شنوایست و بینا ، « یَعۡلَمُ مَا بَیۡنَ اَیۡدِیۡهِمْ وَمَا خَلۡفَهُمْ » می داند آنچه پیش و پس خلق است از بوده و بودنی ، « وَ اِلَیَّ اللّٰهُ تُرۡجَعُ الْاُمُورُ (۷۶) » و همه کارها با خواست الله گردد .

« یَاۤاَیُّهَا الَّذِیۡنَ آمَنُوۡا » ای ایشان که بگرویدند ، « اَرۡكَعُوۡا وَاَسۡجُدُوۡا » ر کوع کنید و سجود کنید خداوند خویش را ، « وَاعۡبُدُوۡا رَبَّکُمۡ » و خدای خویش را

پرستید ، « و افعلوا الخير لعلمكم تفلحون <sup>(۷۷)</sup> » و نیکی کنید تا بنیکی افتید .  
 « وجاهدوا فی الله حق جهاده » و باز کوشید بآن سزا که الله را باز کوشید  
 بآن [بادشمنان او] ، « هو اجتبیکم » او گزید شمارا ، « و ما جعل علیکم فی الدین  
 من حرج » شمارا درین دین هیچ تنگی ننهاد ، « ملّة ایکم ابرهیم » نگاه دارید و  
 محکم دارید کیش پدر خویش ابراهیم ، « هو سمیکم المسلمین من قبل و فی هذا »  
 او شمارا مسلمان نام نهاد از پیش و درین قرآن ، « لیکون الرسول شهیداً علیکم »  
 تا این رسول گواه بود بر شما فردا ، « و تكونوا شهداء علی الناس » و شما گواهان  
 باشید فردا بر دیگران ، « فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة » پس شما نماز بپای  
 دارید و زکوة مال بدهید ، « و اعتصموا بالله » و دست بالله تعالی زنید [شناختن و  
 پرستیدن] ، « هو مولیکم » اوست آن خداوند شما ، « فنعم المولی و نعم النصیر <sup>(۷۸)</sup>  
 نیک خداوندست و نیک یار .

## النوبة الثانية

قوله : « والذین هاجروا فی سبیل الله » ای - فارقوا اوطانهم و عشائرهم فی  
 طاعة الله و طلب رضاه مهاجرین الی المدينة ، یعنی المهاجرة الاولى ، رأسهم حمزة بن  
 عبدالمطلب و مصعب بن عمیر و عبد الله بن جحش . « ثُمَّ قَتَلُوا » بتشدید التاء  
 قراءت ابن عامر ای - اکثر فیهم القتل ، و التفعیل لکثرة الفعل و کثر ایضاً لکونهم  
 جميعاً ، و قرأ الباقون قتلوا بتخفیف التاء ، و التخفیف یصلح للقلیل و الکثیر ، و هو  
 هاهنا لکثرة اراد قتلی احد قتلوا ثم مثل بهم و بقر حمزة ، « او ماتوا » حنف انهم ،  
 « لیرزقنهم الله رزقاً حسناً » یعنی الجنة و نعیمها ، و قیل الشهادة ثم الجنة ، و قیل العلم  
 و الحکمة فی الدنیا ، و قیل الرزق الحسن الذی یأتی من غیر سؤال و من غیر شره

التفس اليه ، وفي ذلك ما روى عبدالله السعدي قال : قدمت على عمر بن الخطاب فارسل اليّ بالف دينار فرددتها فقال : رددتها ؟ فقلت انا عنها غني و ستجد من هو احوج اليها مني ، فقال لي خذها فان رسول الله اعطاني عطاء فقلت يا رسول الله انا عنه غني و ستجدني من هو احوج اليه مني فقال لي خذ هذا رزق الله اذا ساق اليك رزقاً لم تسأله ولم تشراء اليه نفسك فهو رزق الله ساقه اليك فخذ ، « وان الله لهو خير الرازقين » لان كل معط يفني عطاؤه الا الله ولان المخلوق اذا غضب حرّم رزقه وان الله تعالى لا يحرم .

« ليدخلنهم مدخلا » اي - ادخلا ، « يرضونه » او مكاناً يرضونه لان لهم فيه ما تشتهي الانفس وتلدّ الاعين و هو الجنة ، على ان المدخل مصدر ادخل او مفعول له ، و قرأ نافع مدخلا بفتح الميم اي - دخولا او موضعاً يدخل كما ان المخرج كذلك فان حملته على المصدر اضمرت له فعلا دلّ عليه و انتصابه يكون بذلك الفعل ، و تقديره ليدخلنهم فيدخلون دخولا ، وان حملته على المكان لم تحتج الى الاضمار و تقديره ليدخلنهم مكاناً مرضياً ، وقيل معناه لينزلنهم منزلاً يرضونه عوضاً عن انفسهم التي بذلوها في الله . « وان الله لعليم » باحوالهم و نياتهم ، « حلیم » لا يعاجلهم بالعقوبة ، « ذلك » موصول بما قبله يعني ذلك حكم الله و قيل الامر ، ذلك الذي قصصنا عليكم ، « ومن عاقب بمثل ما عوقب به » العقوبة الاولى مجاز والعقوبة الثانية حقيقة ، خرجت الاولى على لفظة ما قابلها لازدواج الكلام وهي في الحقيقة جزاء كقوله عز وجل : « جزاء سيئة سيئة مثلها » ، الاولى حقيقة والثانية مجاز و من هذا الباب قوله : « وان عاقبتهم فعاقبوا » و انما سمي عقوبة لان صاحبها قاساها بعقب جنايته وقال الله عز وجل للجنة : « تلك عقبي الذين اتقوا » ، لان المؤمن ينالها بعقب طاعته . سبب نزول اين آيت آن بود كه قومى مشركان در ماه محرم قصد قتال مسلمانان كردند و مسلمانانرا كراهيت آمد آن قتال از بهر آنكه ماه محرم بود گفتند كه : ماه حرام است ما قتال نكنيم و روا نداريم ، شما نيز قتال مكنيد درين

ماہ و روا مدارید ، کافران نشیدند و جنگ کردند پس مسلمانانرا رخصت آمد بقتال باین آیت : « ومن عاقب بمثل ما عوقب به » ای - قاتل المشرکین کما قاتلوہ . « ثم بغی علیہ » ای - ظلم با خراجہ من مزلہ ، معنی آنست کہ ہر کہ با مشرکان قتال کند چنانکہ مشرکان باوی کردند و رچہ ماہ حرام بود و آنکہ بروی ظلم و بغی رفتہ کہ اورا از خان و مان و اوطان خود بیزون کردند ، « لینصرئہ اللہ » براستی کہ اللہ تعالیٰ او را نصرت کند ، « ان اللہ لعفو » ای - ذو صفح لمن انتصر من ظالمہ ، « غفور » لہ ،

« ذلك بان الله يولج الليل في النهار » گفته اند کہ این « ذلك » متصل است بآیت پیش « الملك يومئذ لله » . و معنی آنست کہ پادشاہی فرداہم اوراست کہ امروز شب می درروز آرد و روز درشب ، و گفته اند « ذلك » کنایت است از نصرت مظلوم ، ای - ذلك النصر بانه القاد على ما يشاء فمن قدرته انه يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل . یزید فی احدہما وینقص من الآخر ای - لایخفی علیہ شیء فیہما ولا یعجز عن شیء ارادہ ، « وان الله سمیع » لما یقال للمظلوم ، « بصیر » بما یعامل بہ قادر علی نصرہ ، و قیل سمیع یسمع ما یمجرى بین الظالم والمنتصر ، بصیر ببصر ما یمجرى بین الباغی والمبغی علیہ ، فیجزیہم بما یمستحقونہ .

« ذلك بان الله هو الحق » ای - ذلك الفعل من الله من اجل ان الله هو الحق ، ای - ذو الحق فی قوله وفعله يعدل بین خلقه ، وقیل هو الحق ای - هو المستحق للعبادة ، و قیل هو الثابت الموجود لا اول لوجوده ولا آخر ، « وان ما یدعون من دونه » قرأ اهل البصرة و حمزہ و الکسائی و حفص عن عاصم « یدعون » بالياء ، و قرأ الآخرون « تدعون » بالتاء ، و الوجه للیاء ان المراد الاخبار عن المشرکین و هم غیبت لان الخطاب مع النبی (ص) : و الوجه للتاء انه علی خطاب المشرکین کانه قال : ان ماتدعون ایہا المشرکون « هو الباطل » ، او علی معنی القول کانه قال : قل لهم یا محمد « ان ماتدعون » و المعنی ان القدرة علی ذلك له لا لغيره بانه الاله الحق و ما سواه الباطل . « وان الله هو العلی »

العالى على كل شيء، «الكبير» الذي كل شيء دونه يغلب لا يغلب ويقضى ولا يقضى عليه  
 «الم تر ان الله انزل من السماء ماء» اي - مطراً، «فتصبح الارض مخضرة» فتصبح رافع  
 لان ظاهراً الآية استفهام ومعناها الخبر، مجازها اعلم يا محمد ان الله ينزل من السماء  
 ماء فتصبح الارض مخضرة بالنبات . «ان الله لطيف» بارزاق عباده واستخراج النبات  
 من الارض، «خبير» بما في قلوب العباد اذ اتأخر المطر عنهم .

«له ما في السموات وما في الارض» عبيداً او ملكاً، «وان الله لهو الغنى» عن عباده  
 لا يحتاج الى شيء و كل الخلق محتاج اليه، «الحميد» في افعاله، وقيل الحميد  
 هاهنا في موضع الجواد لان الجود محمود على كل لسان وفي كل ملّة. وقال المفسرون  
 الحميد المحمود عند خلقه كلهم .

«الم تر ان الله سخر لكم» اي - الم تعلم ان الله ذلك لكم، «ما في الارض» يعني  
 الدواب والمعادن وغير ذلك، تركبون الدواب وتستخرجون المنافع من المعادن، «والفلك  
 تجري في البحر» اي - وسخر الفلك الجارية على ظهر الماء، «بأمره» ويمسك السماء  
 ان تقع» يعني يحفظها من ان تقع، وقيل لئلا تقع، «على الارض» وقيل كراهة ان تقع  
 على الارض، «الاباذنه» اي - بأمره، واراد به يوم تنفطرون وتنشق . معنى آنت كـه  
 آسماني ثقيل، جسمي كثيف نكه مي دارد بر هوای لطيف ايستاده بي علاقه وبى عمادى  
 كه مي نخواهد كه بر زمين افتد و آن روز كه خواهد يعنى روز قيامت بشكافد و  
 يفتد، «ان الله بالناس لرؤف رحيم» لرأفته بهم ورحمته امسكها عن الوقوع .

«وهو الذي احياكم» فى الارحام، «ثم يميتكم» عند انقضاء آجالكم وفناء  
 اعمالكم، «ثم يحييكم» يوم البعث والنشور للشواب والعقاب، «ان الانسان لكفور»  
 قيل هو عام والمراد به كفران النعمة، وقيل اراد به الكفار الذين يجحدون الآيات  
 الدالة على وحدانية الله عز وجل .

لكل أمة» اي - لكل اهل الدين، «جعلنا منسكا» بكسر السين قراءة  
 حمزة والكسائي، والباقون منسكا بفتح السين فبالفتح المصدر وبالكسر اسم المكان.



ای - جعلنا لكل أمة شريعة هم عاملون بها ، قاله ابن عباس وروی عنه ایضا ، منسكاً  
 ای - عیداً يتعبدون فيه ، والمنسك في كلام العرب الموضع المعتاد لعمل خيرا و  
 شرومه مناسك الحج لتردد الناس الى اما كن اعمال الحج . « فلا ينازعك في الامر »  
 ای - في امر الذبائح . ابن درشأن بدیل بن ورقا و بشر بن سفيان و يزيد بن خنيس  
 فروآمد كه با صحابه رسول گفتند برسبيل طعن مالكم تأكلون ممّا تقتلون  
 بايدىكم ولا تأكلون ممّا قتله الله . چونست كه كشته دست خ - ودمى خوريد و كشته  
 خدای نمى خوريد ؟ رب العزه گفت نرسد ايشانرا كه با تو منازعت كنند در كار ذبايح ،  
 معنى آنست كه فلا تنازعهم ان نازعوك ، اگر ايشان با تو پيكار كنند تو با ايشان  
 پيكار مكن . منازعت بناء مفاعلتست میان دو كس رود چون گویند مبدا كه فلان با تو  
 منازعت كند يعنى تو مكن باوى تا اونكند با تو ، هذا لان المنازعة لا تتم الا باثنين  
 فاذا ترك احد هما فلا منازعة هاهنا ، و قيل « فلا ينازعك في الامر » ای - في امر  
 الشريعة ، وذلك ان اليهود كانوا ينكرون النسخ . « وادع الى ربك » ای - الى دين  
 ربك والايمان ، « انك لعلی هدى مستقيم » ای - دين مستقيم . « و ان جادلوك »  
 بباطلهم مرأء وتعنّتاً فادفعهم بقولك : « الله اعلم بما تعملون » من التكذيب والكفر ،  
 فان قيل كيف وجه الجمع بين هذه الآية وبين قوله : « وجادلهم بالتي هي احسن » ؟  
 قلنا انهم كانوا يجادلون مجادلة شغب وتعنت ، وكان ذلك يزرى بالنبي فيبين بهذه الآية  
 انه لا يجوز مجادلة المتعنت المتعسف ، ويين بتلك الآية جواز مجادلة المسترشد  
 المستمع .

« الله يحكم بينكم يوم القيامة » يعنى بين الفريقين فيتبين المحق من المبطل  
 او عدهم بحكمه فيهم ، ويجوز ان يكون ذلك استينافاً ای - يقضى الله بين الخلق يوم -  
 القيامة فيما هم فيه مختلفون ويتبين لهم الحق والباطل حتى يعرفوهما اضطراباً كما  
 عرفوهما في الدنيا استدلالاً .

« الم تعلم ان الله يعلم ما فى السماء والارض » يعلم اعمالكم فيجازيكم على ذلك، « ان ذلك فى كتاب » اى - ان ما فى السماء والارض مكتوب فى اللوح المحفوظ، « ان ذلك على الله يسير » يكونه بقوله كن، باين قول معنى آنست كه هر چه در آسمان و زمين است الله تعالى ميداند و همه در لوح محفوظ نبشته و در علم الله تعالى حاصل، و آفریدن همه بر الله تعالى آسان كه گوید آنرا كه خواهد تا بود، كن فيكون، و قيل ان ذلك الاختلاف الذى فيه الخلق فى علم الله و فى لوحه . « ان ذلك على الله يسير » اى - ان علمه بجميع ذلك على الله يسير. سهل ميگويد اين اختلاف كه در ميان خلق است در علم خداى تعالى حاصل است و در لوح مثبت، در ازل دانسته و علم وى بهمه رسیده و بر الله تعالى آنست دانش آن و آگاه بودن از آن، و قيل « ان ذلك على الله يسير » اى - ان الحكم بينكم يسير على الله . وجه اتصال اين آيت بايات پيش آنست كه رب العزه باز نمود و بيان كرد كه آن خداوند كه هر چه در آسمان و زمين چيزست همه مى داند و علم وى بهمه مى رسد صلاح و فساد بندگان هم داند، چون فرمايد بصلاح بندگان فرمايد، چون نهى كند از آن كند كه فساد بندگان در آن بود، پس روا نباشد و نسزد كه بندگان با رسول وى منازعت كنند در كار دين و شريعت و در كار امر و نهى .

« ويعبدون من دون الله » رب العزه جلّ جلاله دلائل قدرت خویش و نشانهای وحدانيت خویش در آفرینش آسمانها و زمين و بر و بحر و احياء و افناء بندگان و رسیدن علم وى بهمگان و اظهار نعمت و رأفت و رحمت خود بر ایشان اين همه در اين آيات كه رفت ياد كرد، آنكه جهل مشركان بر عبادت اصنام در پي آن داشت گفت : « و يعبدون من دون الله ما لم ينزل به سلطاناً » اى - حجة و برهاناً مى گوید اين مشركان و ناگرويدگان از پرستش آن خداوند كه اين همه حجتهاى روشن و دلائل قدرت و وحدانيت وى پيدا است بر مى گردند و چيزى مى پرستند كه ايشانرا در پرستش آن هيچ حجت نيست، « ما لم ينزل به سلطاناً » اى - حجة و برهاناً على عبادته و اثماسى

الحجة سلطاناً لأنها تتسلط على الباطل فتمحقه وتزهقه وهو نظير قوله : « بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق »، وسمى السلطان سلطاناً لتسلطه على رعيته، وقيل ما لم ينصب عليه دلالة من جهة العقل ولا من جهة السمع، « وما ليس لهم به علم » اي - يعبدونه تقليداً وجهلاً لا عن عقل وسمع، « وما للظالمين » اي - المشركين « من نصير » من ولي يلى امرهم ولا حافظ يحفظهم ولا مانع يمنعهم من عذاب الله . « واذا تتلى عليهم » اي على اهل مكة ، « آياتنا بينات » بالفرائض و الاحكام والحلال والحرام يعنى القرآن ، « تعرف وفي وجوه الذين كفروا المنكر » اي - الكراهية والعبوس والانكار على تاليه، « يكادون يسطون بالذين يتلون عليهم آياتنا » يقربون من الوثوب عليهم بالقتل والضرب ، يقال سطا به و عليه يسطو سطوا و سطوة اذا حمل عليه و بطش به ، و قيل السطوة اظهار الحال الهائلة للاخافة ، و منه يقال فى الدعاء ، اللهم انى اعوذ بك من سطواتك يعنى من الاحوال الهائلة . « قل افانبيكم بشر من ذلكم » اي - بشر عليكم واكره اليكم من هذا القرآن الذى تسمعون . اي - ان ساء كم سماع كلام الله وفيه ابطال دينكم وحسبتموه شراً لكم فانا آتيكم « بشر من ذلكم »، ثم فسر فقال : « النار » اي - هو النار ، « وعد ها الله الذين كفروا وبئس المصير » النار .

« يا ايها الناس » يا اهل مكة . « ضرب مثل » معنى ضرب جعل ، كقولهم ضرب السلطان البعث على الناس وضرب الجزية على اهل الذمة ومنه قوله تعالى : « ضربت عليهم الذلة والمسكنة » اي - جعل ذلك عليهم ، قال الاخفش : ليس هاهنا مثل والمعنى جعل لى مثل اي - مثل و شبه ، اي - جعل المشركون الاصنام شركاى فعبدوها . « فاستمعوا » حالها وصفتها ، يقال استمعه وسمعه وسمع له واستمع له ، ثم بين ذلك فقال : « ان الذين تدعون من دون الله » يعنى الاصنام . قرأ يعقوب « يدعون » بالياء ، والباقون بالتاء . « لن يخلقوا ذباباً » واحداً فى صغره وقلته لأنها لا تقدر عليه ، وقيل هو مثل من حيث المعنى لانه ضرب مثل من يعبد الاصنام بمن يعبد ما لا

يخلق ذباباً ، الذباب واحد وجمعه القليل اذبة والكثير ذبان ، مثل غراب واغربة و  
 غربان ، وسمى ذباباً لأنه يذب استقذارا واحتقاراً ، « ولوا جتمعوا له » يعني اجتمع  
 الاوثان ، وقيل الشياطين وقيل الرؤساء لخلق الذباب ، « و ان يسلبهم الذباب شيئاً  
 لا يستنقذوه منه » ، الاستنقاذ والانتقاذ واحد ، قال ابن عباس : كانوا يطلون الاصنام  
 بالزعفران فاذا جف جاء الذباب فاستلب منه ، وقال السدي : كانوا يضعون الطعام  
 بين يدي الاصنام فتقع الذبان عليه فتأكل منه ، وقال ابن زيد : كانوا يحلّون الاصنام  
 باليواقيت واللالآلى وانواع الجواهر ويطيبونها بالوان الطيب فرّما تسقط منها واحدة  
 فيأخذها طائر او ذباب فلا يقدر الالهة على استردادها ، فذلك قوله : « و ان يسلبهم  
 الذباب شيئاً » ، وقيل ان يسلبهم الذباب شيئاً ممّا جعلوه باسم الاصنام من الحرث والانعام ،  
 « لا يستنقذوه منه » اي - لا يستخلصوه ، وقيل هو الالم الذي يمس الانسان في عض  
 الذباب او قرصه ، لم يتهياً لهم تخليصه منه ، والمعنى كيف يصلح للالهة ما لا يقدر  
 على دفع اذية ذباب ضعيف عن نفسه « ضعف الطالب والمطلوب » الطالب عابد الصنم  
 يطلب منه الشفاعة ، والمطلوب الصنم عاجز عجز عن يخلق اضعف الخلق وهو الذباب ،  
 وقيل الطالب الصنم يطلب ما سلبه ، والمطلوب الذباب يطلب منه ما سلب ، وقيل على العكس  
 الطالب الذباب يطلب ما سلب من الطيب عن الصنم ، والمطلوب الصنم يطلب منه  
 الذباب السلب .

« وما قدروا الله حقّ قدره » اي - ما عظّموه حق عظّمته لما جعلوا الصنم شريكاً  
 له ، وقيل ما عرفوه حق معرفته ولو عرفوه لما سوّوا بينه وبين الصنم . « ان الله لقوى »  
 على خلق ما يريد ، « عزيز » لا يغلب . والصنم لا يمتنع من ذباب ولا ينتصر منه .

« الله يصطفى » اي - يختار ، « من الملائكة رسلاً » وهم جبرئيل وميكائيل و  
 اسرافيل و عزرائيل وغيرهم ، « و من الناس » اي - يختار من الناس رسلاً مثل  
 ابراهيم و موسى وعيسى ومحمد وغيرهم من الانبياء صلوات الله عليهم . فالملائكة  
 سفراء الله الى الانبياء ، والانبياء سفراءه الى الخلق ، نزلت هذه الآية حين قال

المشر كون أنزل عليه الذکر من بيننا؟ فاجبر الله أن الاختيار اليه يختار من يشاء من - خلقه ، « ان الله سميع » لقولهم ، « بصير » بمن يختاره لرسالته .

« يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم » قال ابن عباس : يعنى ما قدموا وما خلفوا ، و قال الحسن : ما بين ايديهم ما عملوا و ما خلفهم ما هم عاملون من بعد ، و قيل يعلم ما بين ايدي ملائكته و رسله قبل ان خلقهم . « وما خلفهم » يعلم ما هو كائن بعد فنائهم . و قيل يعلم ما بين ايديهم من امر الدنيا وما خلفهم من امر الآخرة ، « والى الله ترجع الامور » اى - مرجع جميع الامور اليه . « يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا » اى - صلّوا ، وخص الركوع والسجود بالذكر لانهما معظم الصلوة ولا تكون الصلوة الا بالركوع والسجود ، « واعبدوا ربكم » اى - اخلصوا عبادتكم لله وحده ، يعنى لا تقصدوا بر كوعكم وسجودكم الا لله ، « وافعلوا الخير » يعنى لا تقتصروا على هذا القدر بل افعلوا الخير من صلة الرحم و كف الظالم و اغاثة الملهوف و اعانة الضعيف ، « لعلكم تفلحون » يعنى رجا ان تفلحوا ، و قيل كى تفلحوا و تفوزوا و تبقوا فى الجنة . قال على (ع) : معناه اذا فعلتم ذلك ظفرتم بالمراد . خلاف است ميان علماء دين در سجود تلاوت باين آيت ، مذهب شافعى و احمد و اسحق و ابن المبارك آن است كه اينجا سجود تلاوت كنند و هو قول عمر و على (ع) و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس ، و حجت ايشان خبر مصطفى (ص) است روايت كنند از عقبه بن عامر كه گفت : يا رسول الله سورة الحج فضيلتى دارد كه دروى دو سجده است ، رسول خداى گفت : نعم . من لم يسجد هما فلا يقرأها ، و قال عمر بن الخطاب : فضلت سورة الحج بان فيها سجدتين ، اما مذهب سفيان ثورى و اصحاب رأى آنست كه در اين آيت سجود تلاوت نيست ، و در جمله بدان كه عدد سجود قرآن چهارده است بقول بيشترين اهل علم ، و ايشان كه در سورة الحج يك سجده گويند سجده «ص» سجده تلاوت نهند تا همان چهارده باشد ، و بمذهب شافعى «ص» سجده شكر است نه سجده تلاوت ، و بمذهب احمد و اسحق و ابن المبارك جمله سجدات قرآن پانزده اند كه ايشان در سورة الحج دو شمرند ، و در سورة «ص» يكى ، و احتجوا



بما روی عن عمرو بن العاص ان النبي اقرأه خمس عشرة سجدة، في القرآن، منها ثلاثاً في المفصل وفي سورة الحج سجدين. وبدان که سجود تلاوت بمذهب سنیان و اسحق و اصحاب رأی واجبست بر خواننده و شنونده تا آن حد که شنونده اگر بروضوء نباشد چون وضو کند قضا باز آرد. اما بمذهب شافعی و احمد واجب نیست بلکه سنتی مؤکد است، و خبر درستست که زید بن ثابت سورة والنجم بر مصطفی خواند و سجود نکرد. و رسول خدا او را فرمود و اگر واجب بودی رسول او را فرمودی، و عمر گفت: ان الله لم یکتبها علينا الا ان نشاء و کیفیت این سجود آنست که چون آیت سجده بر خواند یا شنود هر دو دست بردارد بانیّت و با تکبیر پس دیگر باره تکبیر کند و دست بر ندارد، و در سجود شود و يك سجود کند و در سجود گوید سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و بحوله و قوته، و اگر خواهد گوید اللهم اکتب لی بها عندک اجراً وضع عنی بها وزراً واجعلها لی عندک ذخراً و تقبّلها منی كما تقبّلها من عبدک داود، روایتست از ابن عباس که گفت: شنیدم از رسول خدا که این دعا میخواند در سجود تلاوت. و روایت عایشه آنست که: سجد وجهی للذی خلقه، خواندی. آنکه چون سراز سجود بردارد سلام باز دهد و اتلتها وضع الجبهة علی الارض بلا شروع فی التّشهد و لا سلام.

«وجاهد وافی الله» ای-جاهدوا فی سبیل الله اعداء الله، «حق جهاده» هو استفراغ الطاقة فیہ قاله ابن عباس: وعنه ایضاً انه قال: لاتخافوا فی الله لومة لائم فهو حق الجهاد كما قال: «یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم»، وقیل حق الجهاد ان یکون بنیة صادقة خالصة لله عزوجل، وقال ابن المبارک: هو مجاهدة النفس والهوى وهو الجهاد الاکبر، وهو حق الجهاد، و قد روی ان رسول الله لما رجع من غزوة تبوک قال: «رجعنا من الجهاد الا صفر الی الجهاد الاکبر»، وقیل جاهدوا فی الله حق جهاده ای-جاهدوا فی دین الله كما یجب ان یجاهد فی دینه فتدخل فیہ جمیع الطاعات وهو نظیر قوله: «اتقوا الله حق تقاته». وقال مقاتل بن سلیمان: نسخها قوله: «واتقوا الله ما استطعتم». «هو اجتباکم» ای



اختاركم لدينه ولجهاد عدوه ونصرة نبيّه واختاركم من سائر الامم، « وما جعل عليكم في الدين من حرج » اي - ضيق معناه انّ المؤمن لا يبتلى بشيء من الذنوب الا جعل الله له منه مخرجاً بعضها بالتوبة و بعضها برّد المظالم والقصاص ، و بعضها بانواع الكفتّارات، فليس في دين الاسلام مالا يجد العبد سبيلا الى الخلاص من العقاب فيه ، فلا عذر لاحد في ترك الاستعداد للقيامة، وقال مقاتل : يعنى بذلك الرخص عند الضرورات كقصر الصلوة في السفر ولتيمم واكل الميتة عند الضرورة ، والافطار في السفر بالمرض، والصلوة قاعداً عند العجز عن القيام. وقال ابن عباس : الحرج ما كان على بني اسرائيل من الّا صار التي كانت عليهم وضعها الله عن هذه الامة. « ملّة ابيكم » نصب بنزع حرف الصفة اي - كملّة ابيكم والمعنى وسّع عليكم كما وسّع عليه، وقيل نصب على الاغراء اي - اتّبِعُوا ملّة ابيكم « ابراهيم » ، وانما امر باتّباع ملّة ابراهيم لانّها داخله في ملّة محمد. اگر کسی گوید که چونست که گفت : ملّة ابيکم ونه همه مسلمانان نسب با ابراهيم برنده جواب آنست که اين خطاب با غريبست وايشان از نسل اسماعيل بن ابراهيم اند وروا باشد که خطاب با عموم مسلمانان بود بر معنی وجوب احترام او يعنی که حرمت داشت وشناخت او بر همه مسلمانان چنانست که حرمت پدران، اين هم چنانست که زنان رسول خدا را امهات المؤمنين گویند. قال الله تعالى : « وازواجه امهاتهم »، يعنى که حق و حرمت ايشان بنزدیک شما واجبست چنانکه حق و حرمت مادران شما وقال النبى : « انما انا لکم مثل الوالد لولدہ ». « هوسماکم المسلمین » اي - الله سبحانه وتعالى سمّاکم المسلمین ، « من قبل » يعنى يوم القسمة والقضاء ، وقيل من قبل نزول القرآن في المتقدمة. « وفي هذا » اي - وفي هذا القرآن ، وقيل في هذا الزمان ، وقال الحسن : هوسماکم اي - ابراهيم سمّاکم المسلمین ، يعنى في قوله : « ومن ذريتنا امة مسلمة لك » وعلى هذا التأويل يحتمل ان يكون تقدير قوله : « وفي هذا » اي - وفي القرآن بيان تسمية اياکم مسلمين وهو قوله : « ومن ذريتنا امة مسلمة لك » « ليكون الرسول شهيداً عليكم » ، وذلك انه يشهد لمن صدقه وعلى من كذبه ، وقيل شهيداً عليكم

يَرْكَبُكُمْ ، « وتكونوا شهداء على الناس » تشهدون عليهم ان رسلهم قد بلغتهم ، وهو  
 نظير قوله : « جعلناكم امة وسطاً ليكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم  
 شهيداً » . « فاقموا الصلوة » بشرائها ، « وآتوا الزكاة » بفرائضها ، « واعتصموا  
 بالله » تهسكوا بدينه وامتنعوا بطاعته عن معصيته واجعلوه عصمة لكم مما تحذرون ، وقيل  
 تمسكوا بقول لا اله الا الله ، وقيل الاعتصام بالله هو التمسك بالكتاب والسنة . « هو مولى لكم »  
 خالقكم وحافظكم وناصركم ومتولى اموركم ، « فنعم المولى » لعبده اذا تمسك بطاعته ،  
 « ونعم النصير » الناصر له اذا استنصره بلزوم عبادته ، يروى ان الله عز وجل اعطى هذه  
 الامة ثلاثة اشياء لم يعطها الا الانبياء ، جعلت شهيدة على سائر الامم و الشهادة لكل  
 نبي على امة وانه يقال للنبي اذهب فلاحرج عليك وقال لهذه الامة ما جعل عليكم  
 في الدين من حرج و انه قال : لكل نبي سل تعط ، وقال لهذه الامة : وقال ربكم  
 ادعوني استجب لكم .

### النوبة الثالثة

قوله : « والذين هاجروا في سبيل الله » آية .. هجرت دواست هجرت ظاهر وهجرت  
 باطن ، هجرت ظاهر آنست كه خانه و شهر خویش را وداع کند ، هجرت باطن آنست كه  
 كونی و عالمین را وداع کند ، هجرت ظاهر موقت است و هجرت باطن مستدام ،  
 در هجرت ظاهر زاد طعام و شراب است ، در هجرت باطن زاد لطف رب الارباب است ،  
 در هجرت ظاهر منزل غارست ، در هجرت باطن منزل ترك اختیارست ، هجرت ظاهر  
 از مكه تا مدینه ، هجرت باطن از اضطراب نفس شورانگیز تا سكینه سینه . قال النبی  
 المهاجر من هجر ما نهى الله عنه . صدر نبوت و رسالت در صدف شرف سید اولین و آخرین  
 و رسول رب العالمین صلوات الله علیه میگوید : مهاجر اوست كه از كوی جفا هجرت  
 كند راه صفا و وفایش گیرد ، از بدی و بدان ببرد بنیكى و نیكان پیوندد ، نهی شریعت

بر کار گیرد و از مواضع تهمت پیر هیزد، در دل پیوسته حزن و ندامت دارد، از دیده اشك حسرت بارد، این چنین کس را خلعت چه دهند نزل چه سازند. « لیرزقنهم الله رزقا حسنا » رزقی نیکو و نزیلی ساخته پرداخته یکی امروز یکی فردا، امروز خلوت معرفت، فردا لذت مشاهدت، امروز در راه دوست خطوتی، فردا بادوست خلوتی، امروز مهر دل و ذکر زبان، فردا معاینه میان جسم و جان، اینست که گفت جل جلاله : « لیدخلنهم مدخلایر ضونه » ای - ادخلا فوق ما یتمنونه و ابقاء علی الوصف الذی یهوونه . ایشانرا در درون پرده آورده و آرزوی دیرینه ایشان بر آورده و خلعت رضا پوشانیده و خطاب کرامت بنعت رأفت و رحمت شنوانیده که : یعنی ما تحمل المتحملون من اجلی . آن رنجها که از بهر من بتمامی رسید من می دیدم ، گامها که در راه من برداشتید می شمردم ، قطره های اشك حسرت که از دیده باران کردید می دیدم آنکه داود را فرمان آید که : قم یا داود فمجدنی بذلك الصوت الرحیم ، برخیز ای داود و دوستان ما را در بوستان لطف با آواز خوش خویش میزبانی کن ، سبحان الله آن مائده چنان و آن دعوت چنان و ضیافت رحمن ، مرید بمراد رسیده مرغ سوی آشیان شتافته ، دوست ازلی پرده بر گرفته، الرب والعبد والعبد والرب . « ذلك ومن عاقب بمثل ما عوقب به » مفهوم آیت هم اظهار عدل است بنعت سیاست در قهر اعداء ، هم اظهار اظهار فضل بنعت رأفت در نصرت اولیاء .

« ذلك بان الله بولج الليل في النهار » الآية . بیان قدرت است بنعت عزت در آفرینش روز و شب و نور و ظلمت . « ذلك بان الله هو الحق » اثبات وحدانیت است بصفات الهیت و ابطال شرکاء و شرکت . « الم تر ان الله انزل من السماء ماء » مضمون این آیت و آنچه بر عقب این آید از آیات تذکیر نعمت است و اظهار حکمت در آفرینش منافع خلایق ، هر چه آفرید بسزای خود چنانکه بایست آفرید ، و هر چه نهاد بر جای خود نهاد و هر چه داد باهل خود داد ، قادرست که هر چه خواهد کند ، حکیم است نه هر چه تواند بکند ، درین عالم پای موری و پرپشه ای نیافرید مگر بتقاضا قدرت ، بسر

قضیت حکمت، بر وفق مشیت، حکمت و قدرت دست در هم داده تا کار الهیت بر نظام می رود، اگر حکمت با قدرت نبودی عالم زیر و زبر شدی، خدای را جلّ جلاله صفاتی است که آن صفات خصم وجود و افعال خلقند، آن صفت عزتست و عظمت و جبروت و کبریا و استغناء لم یزل، باز او را صفتی است که شفیع وجود و افعال خلقند چون حکمت و رحمت و لطف و رأفت وجود و کرم، و این صفات رحمت و حکمت عنان آن صفات عزت و غنا فرو گرفته تا این مشتی بیچارگان در سایه لطف و رحمت بمقتضای حکمت عمر بسر آرند، ورنه این شفیعان بودند از عرش و کرسی دگر تا بیای موری و پریشهای همه نیست گشتی و با عدم شدی، یک کلمه بود از غنا و استغناء لم یزل که روی داد باین عالم تا کافران و بیگانگان را روز هجران پیش آمد، بیگانه وار سر بفکر خویش در نهادند قدر الله نشناختند و بسزای وی راه نبردند، بتی عاجز جمادی بی صفات را باوی انباز کردند و آنرا پرستیدند و بدوست گرفتند تارب الغره از ایشان باز گفت که: «ضعف الطالب والمطلوب». ضعیفست و بیچاره هم پرستگار و هم پرستیده.

«ما قدر الله حقّ قدره» قال الواسطی: لا یعرف حقّ قدره الخلق الا الحقّ. قدر او کس نداند مگر او، بسزا معرفت او کس نداند مگر او، عقلها مدهوش گردد و فهم حیران در مبادی اشراق جلال او، انبیاء و رسل بقدم عجز باز گشتند از درگاه حقیقت معرفت او، ای جوانمرد فردا که بندگان بعزّ وصال او رسند و شواهد قرب بینند دیدار خود که عطا دهد بقدر طاقت تو دهد نه بقدر عظمت و جلال خود، از اینجا گفته اند: کلم موسی من حیث موسی، و لو کلم موسی بعظمته لذاب موسی. «یا ایّها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا» پیر طریقت از زوی فهم بر زبان اشارت گفت: مؤمنان را رکوع و سجود فرمود آنکه گفت: «واعبدوا ربکم» ای- احتملوا البلیا بالذین والدنیا بعد ان جعلکم الله من اهل خدمته، و رزقکم حلاوة مذاق صفوته، می گوید اگر بلا روزگار و محنت دنیا شربتی سازند و بر دست عجز تو نهند

تاروی ترش نکنی و آن بار بلا بجان و دل بکشی و شربت محنت بنوشی بشکر آن که ترا خدمت خود فرمود و بر حضرت نماز و مقام راز بداشت، و نگر تا باین طاعت و عبادت خود منتهی بر نهی و بحقیقت دانی که جمله طاعات و عبادات و اعمال و اقوال اولاد آدم از ابتداء وجود تا آخر عهد در مقابله کمال و جمال الهی جز جرست دوک پیر زنان نیست، ورنه آن بودی که او جل جلاله بکرم و فضل خویش این مشتی خاک را بدر گاه قدم خود دعوت کرد و بساط انبساط در سرای هدایت بلطف خود بسط کرد والا این سیه گلیم وجود را و این ذره خاک نا پاک را کی زهره آن بودی که قدم بر حاشیه بساط ملوک نهادی، پس سرای خاک آنست که بنعت انکسار بزبان عجز و افتقار گوید :

ما خود ز وجود خویش ننگ آمده ایم      وز روی قضا بر سر سنگ آمده ایم

اندر کیلان گلیم بدبختی را      ما از سیهی بجای رنگ آمده ایم

«وجاهدوا فی الله حق جهاده»، جهاد بر سه قسم است : یکی بنفس یکی بدل یکی بمال . جهاد بنفس آنست که از خدمت و ریاضت نیاسائی و گرد رخس و تأویلات نگردی و امر و نهی را بتعظیم پیش روی، و جهاد بدل آنست که خواطر ردی را بخود راه ندهی و بر مخالفت عزم مصمم نداری و از تفکر در آلاء و نعماء نیاسائی . و جهاد بمال ببذل است و سخا وجود و ایثار . سخا آنست که بعضی بذل کند و بعضی خود را بگذارد ، جود آنست که بیشترین بذل کند و اندکی خود را بگذارد ، ایثار آنست که همه بدهد و بر فقر وفاق زندگان کند ، و این حال صدیق اکبر است که مصطفی ویرا گفت : ماذا بقیت لاهلك : قال الله ورسوله . و قيل حق الجهاد ان لا تقترع عن مجاهدة النفس لحظة قال قائلهم :

یا رب ان جهادی غیر منقطع      فکل ارضک لی تغرو طرسوس .

« هو اجتبیکم » هوسما کم هو مولیکم هو اجتبا کم، برگزید شما را و چون می گزید عیب می دید و با عیب می پسندید . « هوسما کم » نه آسمان بود و نه زمین



نه عرش نه کرسی نه ، آدم نه حوا که تو در علم او مسلمان بودی ، و ترا مسلمان نام می نهاد و بر تو رقم خصوصیت می کشید، که : « سبقت لهم منا الحسنی » هو اجتباکم بالهدایة ، هوسماً کم باسم الولاية ، هو مولیکم باظهار العنایة ، هو اجتباکم لافضل - الاعمال ، هوسماً کم باسم الابدال ، هو مولیکم فی جمیع الاحوال ، هو اجتباکم فمن یضلکم ، هوسمیکم فمن یدلکم ، هو مولیکم فمن یخذلکم . برگزید شمارا بهدایت نام مسلمانی نهاد بعنایت ، این بآن کرد که او مولای شماست بحقیقت ، دلگشای شماست برحمت ، سرارای شماست به محبت . « نعم المولی » یستر العیوب و یکشف الکروب و یغفر الذنوب ، بوقت گناه ترا جاهل خواند گفت : « یعملون السوء بجهالة » تا عذرت بپذیرد ، بوقت شهادت ترا عالم خواند گفت : « الا من شهد بالحق وهم یعلمون » تا گواهی بپذیرد ، بوقت تقصیر ترا ضعیف خواند گفت : « وخلق الانسان ضعیفاً » تا تقصیرت محو کند . « فنعم المولی » مولایک ان دعوته لبآک وان ولیت عنه ناداک ، فنعم المولی بذاك بالمحبة قبل ان احبته ، و ارادک قبل ان اردته ، نیک خداوندی ، مهر پیوندی معیوب پسندی ، بردباری ، فرا گذاری ، فرا گذارد تا فرو گذارد ، یا می گذارد تا در گذارد ، اگر فرو گذارد بی نیازست ، و در گذارد بنده نوازست ، عظیم المنّ و قدیم الاحسان ، و جهانیا ترا نوبت سازست ، از نیک خداوندی اوست که عطاء خود بخطاء بنده باز نگیرد و نعمت بجفوت قطع نکند . ذوالنون مصری گفت : وقتی بر شط نیل جامه می شستم ناگاه عقربی دیدم عظیم که می آید فاستعدت بالله من شرّها فکفانی الله شرّها ، گفت از پی وی می رفتم تا بکناره آب رسید ضفدعی از آب بر آمد و پشت خویش فراداشت تا آن عقرب بر پشت وی نشست از نیل بگذشت ذوالنون بتعجب گفت : انّ لهذا شأنأ . ازاری بر میان بست و بآن جانب عبره کرد ضفدع را دید که عقرب بنهاد و بموضع خویش باز گشت ، عقرب می رفت تا رسید بدرختی عظیم ، ذوالنون گفت نگاه کردم غلامی را دیدم تازه جوانی ، مست و خراب افتاده و خوابش برده گفتم انا لله ، همین ساعت آن جوان را هلاک کند ، درین اندیشه بودم که



ماری عظیم از آن گوشه بر آمد بقصد آن غلام تا او را هلاک کند، آن عقرب را دیدم که بر پشت آن مار جست و دماغ او بزد و او را بکشت و از آنجا با کنار آب آمد تا ضفدع باز آمد و بر پشت وی عبیره کرد . گفت من از آنجا باز گشتم و آن جوان هنوز در خواب غفلت بود آواز بر آوردم گفتم :

یار اقدأ والجليل يحفظه من كل شيء يدب في الظلم

كيف تنام العيون عن ملك يأتيك منه فوائد النعم

آن جوان بیدار گشت و آن حال دید، ذوالنون گفت : انظر الى ما صرف الله عنك بماذا صرف الله عنك آنکه قصه با وی بگفت جوان چون آن سخن بشنید از درون دل وی دردی و اندوهی سر برزد و خوش بنالید روی سوی آسمان کرد و در الله تعالی زارید گفت: یاسیدی ومولائی هذا فعلك بمن عصاك البارحة فوعزتك لا اعصيك حتى القاك ، فخلع ثياب بطالته ولبس ثياب الخير والرشد .

## ۲۳- سورة المؤمنون - مکیه

### ۱- النبوة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند بزرگ بخشایش مهربان .

**الجزء الثامن عشر** « قد افلح المؤمنون <sup>(۱)</sup> » جاوید پیروز آمد گرویدگان .  
« الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ <sup>(۲)</sup> » ایشان که در نماز خویش آرامیدگان و  
فروشکستگانند .

« وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ <sup>(۳)</sup> » وایشان که از نابکار روی بر گردانند ،  
« وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ <sup>(۴)</sup> » وایشان که زکوة مال دهند .  
« وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ <sup>(۵)</sup> » وایشان که فزجهای خویش نگه دارند .  
« الْأَعْلَىٰ أَرْوَاحُهُمْ » مگر بر جفتان خویش ، « أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ » یا بر بردگان  
خویش ، « فَأَنَّهُمْ غَيْرَ مُلُومِينَ <sup>(۶)</sup> » که ایشان که زنان دارند یا کنیزکان نکوهیده  
نیستند .

« فَمَنْ ابْتغى وراء ذلك » هر که بیرون از آن چیزی جوید ، « فَأُولَٰئِكَ هُمُ  
الْعَادُونَ <sup>(۷)</sup> » ایشان از اندازه پسند در گذشتگانند .  
« وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ <sup>(۸)</sup> » وایشان که امانتها و عهدهای

خویش را گوشوانانند .

« وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ <sup>(۹)</sup> » و ایشان که بر هنگام نمازهای خویش بر ایستاد گانند .

« أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ <sup>(۱۰)</sup> » ایشانند که بهشت را میراث برانند .

« الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفَرْدُوسَ » ایشان که بیافتند بهشت [ بازمانده از بدبختان ] ،  
« هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ <sup>(۱۱)</sup> » ایشان در آن جاویدانند ،

« وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ » بدرستی که بیافریدیم مردم را ، « مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ <sup>(۱۲)</sup> »  
از گلی ساخته کشیده ،

« ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فِي قرارٍ مَكِينٍ <sup>(۱۳)</sup> » آنگه او را نخست نطفه کردیم در آرامگاهی  
استوار .

« ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً » پس آن نطفه را خونی بسته کردیم ، « فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً »  
آنگه آن خون را پاره گوشت کردیم ، « فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا » آنگه آن مضغه را استخوانها  
کردیم ، « فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا » آنگه آن استخوان و اندامها را گوشت پوشانیدیم ، « ثُمَّ  
أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ » پس او را آفریدیم آفریدن دیگر ، « فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ <sup>(۱۴)</sup> »  
با آفرین خدای الله تعالی که نیکو نگار تر همه نگارندگانست و نیکو آفریدگارتر  
همه آفرینندگان است .

« ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ <sup>(۱۵)</sup> » پس آنگه شما پس آن مرد گانید .

« ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ <sup>(۱۶)</sup> » پس آنگه شما را روز رستاخیز از  
خاک برانگیزانیم .

## النوبة الثانية

بدانکه این سوره چهار هزار و هشتصد و دو حرف است و هزار و هشتصد و چهل کلمه و صد و هزده آیت بعدد کوفیان ، جمله بمکه فرو آمد، و درین سوره ده آیت منسوخ است : یکی « فذرهم فی غمرتهم حتی حین » بآیت سیف منسوخ است دیگر . « ادفع بالّتی هی احسن السيئة » این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف و باقی آیت محکم، و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند قال قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة المؤمنون بشرته الملائكة بالروح والريحان وما تقرّب به عینه عند نزول ملك الموت . وعن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاری قال سمعت عمر بن الخطاب یقول : کان اذا نزل علی رسول الله (ص) الوحی یسمع عند وجهه کدوی النحل فمکثنا ساعة . و فی رواية فنزل علیه یوماً فمکثنا ساعة فاستقبل القبلة ورفع یدیه وقال اللهم زدنا ولا تنقصنا واکرمنا ولا تهنا واعطنا ولا تحرمنا واثّرنا ولا تؤثر علینا وارضنا وارض عنا ، ثم قال لقد انزلنا علینا عشر آیات من اقامهنّ دخل الجنّة ، ثم قرأ قد افلح المؤمنون عشر آیات .

قوله : « قد افلح المؤمنون » قد فی اللغة لتزین الکلام وتحسينه ، وقيل هو حرف تأکید ، وقال المحققون ، معنی قد تقریب الماضي من الحال ، یدل علی انّ الفلاح قد حصل لهم وهم علیه فی الحال ، وهذا بلغ فی الصفة من تجرید ذکر الفعل ، ومعنی الفلاح نیل المأمول والنجاة من المحذور . وقال ابن عباس : الفلاح البقاء والنجاح . ومعنی آلیة قد سعد المصدقون بالتوحید ونالوا دوام البقاء فی الجنّة . وعن ابن عباس قال قال رسول الله : « لما خلق الله جنّة عدن خلق فیها مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر . ثم قال لها تکلمی ، قالت قد افلح المؤمنون ثلاثاً ، ثم قالت انا حرام علی کلّ بخیل و مرء .

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» الخشوع فی الصلوة غرض الطرف و ضبط السر و تسکین الاطراف . معنی خشوع در نماز آنست که سر در پیش افکند متواضع وار دست بر یکدیگر نهاده زبر سینه و چشم فرا موضع سجود داشته ، مصطفی پیش از نزول این آیت بر است و چپ نگاه کردی در نماز و بآسمان نظر کردی ، پس از آن که این آیت فرو آمد سر در پیش افکند و نیز التفات نکرد . ابوهریره گفت . یاران رسول هم چنان بآسمان نظر داشتند در نماز و رسول (ص) ایشانرا از آن باززد و نهی کرد . قال النبی : «لا یزال الله عز وجل مقبلاً علی العبد ما کان فی صلاته ما لم یلتفت فاذا التفت اعرض عنه . وعن عائشة قالت : سألت رسول الله عن الالتفات فی الصلوة فقال : هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوۃ العبد . وعن ابی هریره قال قال رسول الله : «ان العبد اذا اقام الی الصلوة فانه بین عینی الرحمن عز وجل فاذا التفت قال له الرب الی من تلتفت الی من هو خیر لك متی ابن آدم اقبل الی فانا خیر ممن تلتفت الیه . علما گفتند اگر در مکه باشد مستحب است او را بخانه کعبه نگرستن اگر چه در نماز بود . و قال عطاء : الخشوع فی الصلوة ان لاتعبت بشیء من جسدك فیها فان النبی علیه السلام ابصر رجلاً یعبث بلحیته فی الصلوة فقال : لو خشع قلب هذا خشعت جوارحه . و قال صلی الله علیه وسلم : «اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یمسح الحصاصان الرحمة یواجهه» . و قال بعضهم حقیقة الخشوع فی الصلوة جمع الهمة لتدبر افعال الصلوة و اذکارها ، و اصل الخشوع فی اللغة الخضوع و التواضع من قوله : «و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همساً» .

«والَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» قال ابن عباس : عن الشُّرک . و قال الحسن . عن المعاصی . و قال الزجاج : کلّ باطل و لهو و ما لا یحمل من القول و الفعل ، و قیل یعنی عن معارضة الکفار بالشتم و السب معروضون . قال الله تعالی : «واذا مروا باللغو مروا کراماً» ای - اذا سمعوا الکلام القبیح اکرموا انفسهم عن الدخول فیه ، و قیل هو مجالس المبتدعین .

«والَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» أي - للزكاة الواجبة مؤدّون فعبر عن التأدية بالفعل لأنه فعل، وقيل الزكاة هاهنا هو العمل الصالح، يعني والَّذِينَ هُمْ لِلْعَمَلِ الصَّالِحِ فَاعِلُونَ. قال أمية: «المطعمون الطّعام في السنة اللازمة» والفاعلون للزكوات؛ ويقال هذه اللام لام العلة والمعنى يفعلون ما يفعلون للزكاة أي - ليصبروا عند الله ازكياء. «والَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ» الفرج اسم يجمع سوءة الرجل والمرأة. وحفظ الفرج التعفف عن الحرام، «الّا على أزواجهم» يعني لا يطلقونها الا على أزواجهم وقيل «على» هاهنا بمعنى من، و«ما» بمعنى من أي - يحفظونها الا من الأزواج و الاماء. ودل الكتاب والسنة واجماع الفقهاء أنّ ملك اليمين هاهنا هم الاناث دون الذكور والآية في الرجال خاصة بدليل قوله: «وما ملكت ايمانهم» والمرأة لا يجوز لها استمتاع بفرج مملوكها. «فأنهم غير ملومين» يعني يحفظ فرجه الا من امرأته او امته فانه لا يلام على ذلك وانما لا يلام فيهما اذا كان على وجه اذن فيه الشرع دون الاتيان في غير المأتى وفي حال الحيض والنفاس فانه محظور وهو على فعله ملوم. و العبد والامة يسميان ملك اليمين دون العقار والدار.

«فمن ابتغى وراء ذلك» أي - من التمس وطلب سوى الأزواج والولاييد المملوكة «فأولئك هم العادون» الظالمون المتجاوزون من الحلال الى الحرام حرّمت هذه الآية كلّ ما أتى في الدنيا الا ما كان من زوج او جارية، سئل مالك بن انس عن الاستمنا باليد فدل على تحريمه بهذه الآية. وقال ابن جريح: سألت عطاء عنه فقال: مكروه، سمعت أنّ قوماً يحشرون و ايديهم حبالي فاظن انهم هؤلاء. و عن سعيد بن جبير قال: عذب الله امّة كانوا يعبثون بمذاكيرهم.

«والَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ» قرأ ابن كثير لامانتهم على التوحيد هاهنا وفي المعارج لقوله: «وعهدهم»، وقرأ الباقر لاماناتهم بالجمع لقوله: «ان الله يأمركم ان تؤدّوا الامانات». و اعلم أنّ الامانة ثلاث: اوليها الطّاعة والدين وهو قوله تعالى: «انا عرضنا الامانة»، والامانة ما ائتمنت عليه من مال او حديث. وفي الحديث عن النبي



انه قال : اذا حدثك الرجل بحديث فالتفت فهو امانة ، والنساء عند الرجال امانة . وفي الخبر : « اخذتموهن بامانة الله » . واما اليهود فكثيرة موثيق الله على عباده عهود و اوامره ايّاهم عهود ، والنذور والمواعيد والذمم عهود ، والعقود بين الناس عهود ، وعهود الصّحبة عهود ، ومنه قول الشاعر :

لا كان هذا العهد آخر عهدنا      بكم ولا كان الزّبال زوالا

« وعهدهم راعون » اصل الرعى فى اللغة القيام باصلاح ما يتولاه من الامور ، و ذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم : « كلّكم راع و كلّكم مسؤول عن رعيته » . « والذين هم على صلواتهم يحافظون » قرأ حمزة والكسائي صلواتهم على التّوحيد ، وقرأ الآخرون صلواتهم على الجمع لانّها خمس لا يجوز الاخلال بواحدة منها ، ومعنى المحافظة المداومة على حفظها و مراعاة اوقاتها و اتمام ركوعها و سجودها واعاد ذكر الصلوة وقد ذكرها فى اول السورة تاكيذاً لحفظ الصلوة ، وقيل لانّ الخشوع فيها غير المحافظة عليها فتبيّن تباك الآيّة وجوب الخشوع وبهذه الآيّة وجوب المحافظة عليها ، وقيل يريد هاهنا التطوع . « اولئك » يعنى اهل هذه الصفة ، « هم الوارثون » يرثون منازل اهل النار من الجنّة . روى عن ابي هريرة قال رسول الله (ص) : « ما منكم من احد الا وله منزلان ، منزل فى الجنّة ومنزل فى النار فان مات ودخل النار ورث اهل الجنّة منزله وذلك قوله : « اولئك هم الوارثون » و قال مجاهد : لكل واحد من منزلان منزل فى الجنّة ومنزل فى النار ، فاما المؤمن فيبنى منزله الذى له فى الجنّة ويهدم منزله الذى فى النار ، واما الكافر فيهدم منزله الذى فى الجنّة ويبنى منزله الذى فى النار . وقيل معنى الوراثه انه يؤل امرهم الى الجنّة كما يؤل امر الميراث الى الوارث . وقيل لانّ الوراثه اقوى سبب يقع فى ملك الشىء لا يتعقّبه رد ولا فسخ ولا نقض ولا اقالة .

« الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون » الفردوس البستان يجمع محاسن النبات والاشجار ، والعرب تسمّى البستان الذى فيه الكرم فردوساً ، وقيل اصله

رومى غرب وهو البستان الذى فيه الاعناب بالرومية، وقال عكرمة : هو الجنة بلسان الحبشة، وقال قتاده : الفردوس ربوة الجنة واوسطها وافضلها وارفعها، قال النبي (ص) : « اذا سألت الله فسأله الفردوس فانه اوسط الجنة واعلى الجنة وفوقه عرش الرحمن ومنه تفجر انهار الجنة . » وقال كعب : ليس فى الجنان جنة اعلى من جنة الفردوس فيها الآمرون بالمعروف والنهي عن المنكر . وروى ان الله تعالى لما خلق الفردوس قال لها تزينى فتزينت ، ثم قال لها تكلمى ، فقالت طوبى لمن رضى عنه . وروى ان الله تعالى بنى جنة الفردوس بيده ثم قال وعزتى و جلالى لا يدخلها مدمن خمر ولا ديوث ، وروى ان الله بنى الجنة الفردوس لبنة من ذهب ولبنة من فضة ، وجعل حبالها المسك الازفر وفى رواية اخرى كنس جنة الفردوس بيده وبنائها لبنة من ذهب مصفى و لبنة من مسك مدراء ، وغرس فيها من حيد الفاكهة وجيد الریحان .

« ولقد خلقنا الانسان » فى الانسان هاهنا قولان احدهما انه عام فى بنى آدم هو اسم الجنس يقع على الواحد والجمع . « من سلالة من طين » قال ابن عباس : السلالة صفوة الماء ، وقال مجاهد : منى ابن آدم ، وقال عكرمة : هو الماء سل من الظهر ، والعرب تسمى النطفة سلالة والولد سليلا وسلالة لانهما مسلولان منه . قوله : « من طين » يعنى من آدم لانه خلق منه ، وتقديره خلقنا بنى آدم من نطفة آدم ، والقول الثانى ان الانسان يريد به آدم ، والسلالة كل لطيف استخرج من كثيف ، وقيل السلالة ما يخرج بين الاصبعين من الشىء اذا عصر ، وقيل السلالة صفوة الشىء التى تخرج منه كأنها تسلم منه ، والمعنى خلقنا آدم من تربة سلّت ونزعت من طين ، اى - من هاهنا وهاهنا ، وقيل اخذت قبضة من الارض واجمعوا على ان الله عز وجل خلق آدم من تراب ، و اختلفوا فى حواء ، والجمهور على انها خلقت من ضلع من اضلاعه ، وقيل خلقت من بقية طين آدم .

« ثم جعلناه نطفة فى قرار مكين » اى - جعلناه نسله ، فحذف المضاف و اقيم المضاف اليه مقامه لان آدم لم يصير نطفة ، والمعنى خلقناه نسله من نطفة ، ومثله قوله : « ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهين » . معنى قول اول آنست كه فرزند آدم را

از آبی صافی آفریدیم سلاله‌ای روشن که از پشت آدم بیرون آمده ، ومعنی قول دوم آنست که آدم را از قبضه‌ای خاک آفریدیم از همه روی زمین برگرفته سلاله‌ای لطیف از خاک کی کثیف بدر آورده وبا صفا برده پس ازو نسل او نطفه‌ای کردیم در آرامگاهی استوار بجائی یعنی رحم المرأة . وقیل « جعلناه » ای - جعلنا الانسان بعد کونه فی ظهرايه ولا یسمی نطفة الا بعد ان یشترک من الرجل ، وقیل معناه جعلنا السلالة . « نطفة فی قرار مکین » القرار مصدر قرّیقر قراراً ثم یسمی الموضع الذی یقر فیہ قراراً ، وقوله : « مکین » ای - حصین منیع ای - مکن لاستقراره فیہ الی التمام

« ثم خلقنا النطفة علقه » ای - صیرنا النطفة البیضاء علقه حمراء ، والعلقة القطعة من الدم . « فخلقنا العلقه مضغة » ای - احلناها وصیرناها مضغة من اللحم مقدار ما یمضغ ، « فخلقنا المضغة عظاماً » ای - احلناها وصیرناها عظاماً . « فکسونا العظام لحماً » انبتنا علیها اللحم فصار لها کاللباس ، قرأ ابن عامر وابو بکر وعاصم عظاماً ، فکسونا العظم علی التوحید فیهما ، والوجه ان العظم اسم جنس یؤدی معنی الجمع ، كما یقال اهلك الانسان الدینار والدرهم ، وقرأ الآخرون عظاماً . فکسونا العظام بالالف فیهما علی الجمع لانه اذا کان التوحید فی هذا الموضع محمولاً علی - الجمع فلفظ الجمع به اولی ، و لان الانسان ذو عظام کثیرة ، وقیل معناه فکسونا العظم لحماً وعصباً وعروقاً وقد تم الجسم و لیس حیواناً حتی یجعل الله فیہ الروح و هو قوله : « ثم انشأناه خلقاً آخر » یشید به نفخ الروح فیہ ، وقال الحسن : ای - جعلناه ذکرأوانثی بعد ان لم یکن . و عن ابن عباس انه قال : ان ذلك تصریف احواله بعد الولاد من الاستهلال الی الارتضاع ، الی القعود الی القیام ، الی المشی الی - الفطام ، الی ان یأکل ویشرب الی ان یشبع الحلم و یتقلب فی البلاد الی ما بعدها من احوال الاحیاء فی الدنیا . « فتبارک الله » ای - استحق التعظیم والثناء بانه لم یزل و لا یزال ، وهو من البروک وهو الثبوت . « احسن الخالقین » ای - المصورین والمقدرین ،

والخلق في اللغة التقدير، قال مجاهد : تصنعون و يصنع الله والله خير الصّانعين و احسن الصّانعين ، يقال رجل خالق اى صانع ، وقال ابن جريج : انما جمع الخالقين لان عيسى (ع) كان يخلق كما قال تعالى : « انى اخلق لكم من الطين » فاخبر الله عن نفسه انه احسن الخالقين . روى ان عمر كان حاضراً فلما سمع الآية قال فتبارك الله احسن الخالقين فوافق قراء تهوحي جبرئيل، فقال النبي : هكذا انزل، ويقال كان قائل هذا الكلام معاذ بن جبل . وروى عن ابن عباس قال : كان عبد الله بن ابي سرح يكتب هذه الآية لرسول الله (ص) فلما انتهى الى قوله : « خلقاً آخر » عجب من تفصيل خلق الانسان فقال، تبارك الله احسن الخالقين ، فقال النبي اكتب هكذا انزلت، فشك عند ذلك وقال ان كان محمد صادقاً يقول انه يوحى اليه فقد اوحى الى كما يوحى اليه، وان قال من ذات نفسه فقد قلت مثل ما قال فكفر بالله ، و قيل هذه الآية غير صحيحة لان ارتداده كان بالمدينة وهذه السورة مكّية

« ثم انكم بعد ذلك » اى - بعد الخلق ، وقيل بعدما ذكرنا من امرنا ، « لميتون » اى - صائرون اليه فنزل منزلة الكائن اذ لا بد من كونه ، ويقال الميت بالتشديد والمات الذى لم يمت بعد وسيموت ، والميت بالتخفيف من مات ، ولذلك لم يجرّ التخفيف هاهنا كقوله : « انك ميت وائهم ميتون » .

« ثم انكم يوم القيامة تبعثون » تحيئون بعد الممات للحساب والجزاء .

كل الى الغاية محثوث والمرء موروث ومبعوث .

فكن حديثاً حسناً سائراً فانما الناس احاديث .

## النوبة الثالثة

قوله : « بسم الله الرحمن الرحيم » باسم من تفرّد بالقوة والقدرة والجلال ، باسم

من توحد بالرحمة والنصرة والافضال ، سبحانه سبحانه ذی المن و الاکرام والا-  
 حسان ، متقدس عن شرکة الاوثان ، متعطف بالعزف وازاره ثم ارتدى بالكبرياء  
 والسُّلطان . نام خداوندی که در ذات یکتا و در صفات بی همتاست ، کریم و مهربان لطیف  
 و رحیم و نیک خداست ، در آزمایش باعطا و در ضمانها با وفاست ، داعی را پیش از دعا و  
 راجی را پیش از رجاست ، آنرا که هست مهر نمای و مهر افزاست ، کار آن دارد که تا  
 خود کراست ، یادی دلها را شمع تابانست ، و مهوری زندگانی دوستان است و نام  
 وی عالم را روح و ریحانست ، و عارف را غارت جانست . حسین منصور را پرسیدند  
 که معنی نام الله تعالی چیست ؟ گفت گدازنده تن ، رباینده دل ، غارت کننده جان ، اما  
 این معاملات نه با هر کسی و دون همتی رود که این جز با جوانمردان طریقت و راضیان  
 حضرت نرود . و جز حال ایشان نبود که اندوه عشق دین بجان و دل خرنده هر چه  
 دارند فدای درد و غم خویش کنند بزبان حال گویند :

اکنون باری بعشق دردی دارم      کان درد بصد هزار درمان ندهم  
 پیر طریقت گفت : من چه دانستم که بر کشته دوستی قصاص است . چون بنگرستم  
 این معاملات ترا با خاص است .

قوله : « قد افلح المؤمنون » المؤمن من یكون بضاعته مولا و حبیته ذکراه و بغیضته  
 دنیا و زاده تقواه ، مؤمن اوست که همتی دارد به از دنیا ، مرادی به از عقبی ، اشتیاقی  
 بدیدار مولی . گهی در بر بر او سر گشته ، گهی در بحر لطف او غرق شده ، گهی بر وفق  
 شریعت در حضرت نماز بر مقام راز ایستاده ، گهی در میدان حقیقت بنعت خشوع تن  
 در داده و دل برده و جان بسته ، اینست که رب العالمین گفت :

« الذین هم فی صلوٰتہم خاشعون » خشوع در نماز گوهری است نفیس . کیمیائی  
 است که هر چه فساد بود با صلاح آرد ، تفرقه بجمع بدل کند از قبض بازار هاند بیسوط  
 رساند ، سیآت محو کند ، حسنات ثبت کند ، حجابی است از خلق ، حسابی است با  
 حق ، در معرکه مرگ مبشر است ، در ظلمت گور مونس است ، در وحشت لحد انیس

است ، در عرصه قیامت عدیل است ، در وقت عرض شفیع است ، ازدوزخ سترو بیبشت  
دلیست .

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» مایشغل عن الله فهو سهو ، وما لیس الله فهو حشو ،  
وما لیس بمسموع او منقول فهو لغو ، و ما هو غیر الحق سبحانه فهو لهو ، هر چه ترا از الله  
تعالی باز دارد آن سهوست ، هر چه نه الله تعالی را بود حشواست ، هر چه نه کتاب مسموع  
وست منقول بود لغواست ، هر چه نه حق است جل جلاله باطل و لهوست .  
الا کل شیء ما خلا الله باطل .

پیر طریقت گفت : طرح کل قرب دوست را نشانست ، بود تو بر تو همه  
تاوانست ، از بود خود در گذر آنت سعادت جاودانست . ای جوانمرد شغل طلب بند  
جانست ، او که شغل او را کرانست کار او آسانست ، کار او دشوارست که مطلوب او  
بی کرانست .

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» تا آنجا که گفت : «وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» صفت  
وسیرت آن مؤمنانست که رب الغره ایشانرا گفت : «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» شادکامند و  
نازنین و روز افزون در سرای پیروزی نزول کرده ، بر بساط انبساط آرام گرفته ، در  
حظیره قدس خلعت فضل پوشیده ، در روضه انس شربت وصل نوشیده ، اینست که الله  
تعالی گفت : «وَالَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» وانگه بلفظ وراثت گفت تا نسب درست کنی وانگه  
میراث برداری ، و نسب دو چیزست ایمان در اصل ، و طاعات در فضل ، و چنانکه در  
استحقاق ارث تفاوتست هم در فرض و هم در تعصیب ، همچنان مؤمنان امروز در طاعات  
متفاوتند ، و فردا در درجات و منازل متفاوت ، و مهینه ایشان اصحاب علیین اند در جات  
ایشان از همه برتر و بزرگوارتر و بحق نزدیکتر ، قال النبی (ص) : «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَرَوْنَ  
أَهْلَ عِلِّیْنِ كَمَا تَرَوْنَ الْكَوْكَبَ الدَّرِّيَّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنْ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنْهُمْ وَانْعَمَا»  
اصحاب علیین مردانی اند که تخم ارادت بکشتند و بردوستی بر گرفتند ، دو گیتی  
بدریا انداختند و هر گز با غیر حق نپرداختند نه هر چه بهشت را شاید مهر و صحبت را



شاید، تنی بحلال پرورده بهشت را شاید، دلی در آرزوی دوست بسوخته مهر را شاید، جانی بآب قدس شسته صحبت دوست را شاید.

**پیر طریقت** گفت: در جستن بهشت جان کندن باید، در گریختن ازدوزخ ریاضت کردن باید، در جستن دوست جان بذل کردن باید، عزیز من بجفاء دوست ازدوست دور بودن جفاست، در شریعت دوستی جان ازدوست بسر آوردن خطاست.

« ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین » الآية .. بدان که رب الارباب خداوند حکیم، کردگار عظیم جل جلاله بکمال قدرت خویش نهاد آدمی بحکم جود در جود آورد، از آب و گل چندان جواهر مختلف شکل پیدا کرد، یکی عظام یکی اعصاب یکی عروق، دو چشم بیناد و گوش شنوا، دودست گیرا، دو پای روا، دماغی که درو تخیل محسوساتست و تحفظ معلومات، دلی که در و علم است و ارادت و شجاعت و قدرت و حقد و خرد و فکر، و انگه این جواهر بحر قدرت را بکمال حکمت خویش در سلك تر کیب کشید تا چون سرای ساخت آراسته بدویست و چهل عمود راست بداشته این عمود ها عظامند، و انگه آنرا بهفتصد و هشت بنده مستمر کرد آن اعصابند، و انگه سیصد و شصت جدول بر مثال جویها و چشمه های روان دران گشاد، آن عروقند، و انگه از آن نهاد روزنها بیرون گشاده چون چشم و گوش و بینی و دهان، و انگه شش خادم بخدمت این سرای فراز کرده چون قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و نامیه و غاذیه، و انگه پنج حارس بحفظ وی موکل کرده چون حواس پنجگانه، و انگه دل بر مثال شاه درین سرای بر تخت نشانده و زمام تصرفات و ترتیب کدخدائی درین سرای بکلیت در دست دل نهاد، اینست که صاحب شرع صلوات الله علیه بوی اشارت کرده که: «ان فی جسد ابن آدم لمضغه اذا صلحت صلح لها سائر الجسد و اذا فسدت فسدت لها سائر الجسد الا وهی القلب». ای جوانمرد این بنیت انسان هر چند از آنجا که دیده تو است مختصر مینماید اما از روی معانی و معالی آن کنوز رموز که درو مودع است عالم اکبر است این کواکب و اختران که درین عالم بلند مواکب خود

براراسته‌اند، و این ماه و آفتاب که رایت نور نصب میکنند و بساط ظلمت می‌نورند ، همه نور که گیرند ازل مؤمن گیرند و دل مؤمن که نور گیرد از نظر حق گیرد که می‌گوید : فهو نور من ربّه .

قوله : «ثم انشأناه خلقا آخر» بزبان اشارت بر ذوق ارباب مواجید و معرفت این باز خاصیتی دیگرست و خلعتی دیگر که بنده مؤمن را داد پس از کمال عقل و تمیز ، و آن آنست که چون نقطه خاك را قرطه وجود بر قضیت کرم در پوشید آن سرّ محبت که در ستر غیرت بود بروی آشکارا کرد که : «يحبّهم ويحبّونه» بر لوح روح وی بمداد کرم بقلم لطف قدم عهد نامه ایمان نبشت که : «كتب في قلوبهم الايمان» ، و برین اقتصار نکرد که نداء کرم روان کرد که : انا الملك ادعوكم لتصيروا ملوكا ، انا الحي ادعوكم لتكونوا احياء . ترا پادشاه کرد و پادشاهی داد ، از روح تو عرشی ساخته و از دل تو کرسی نهاده و از دماغ تو لوح المحفوظی پیش تو نهاده ، حواس خمس را ملائکة ملکوت نهاد تو گردانیده ، از عقل تو ماهی و از علم تو آفتابی بر فلک پیکر تو درخشان کرده ، و ترا بر همه پادشاه کرده و عبارت از این حال بر اسان نبوت رفته که : «كلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة» . اکنون که درین عجایب فطرت و بدایع خلقت نگری بزبان شکر و ثنا بگو : «فتبارک الله احسن الخالقین» ، لماذا کر نعتک و تارات حالک فی ابتداء خلقک ولم یکن منک لسان شکر ینطق ، ولا بیان مدح ینطلق ، ناب عنک فی الثناء علی نفسه ، فقال : «فتبارک الله احسن الخالقین» .

«ثم انکم بعد ذلك لمیتون» آخر الامر ما تری القبر و اللحد و الثری ، ولقد

انشدوا .

حیاتنا عندنا قروض و الموت من بعد فی التقاضی

لا بد من ربّ ما اقترضنا کلّ غریم بذاک راض .

«ثم انکم يوم القيامة تبعثون» فعند ذلك يتصل الحساب و العقاب و الثواب و

یتبین المقبول من المردود و الموصول من المهجور

## ۲- النبوة الاولى

قوله تعالى : « ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق » بیافریدیم زبر شما هفت طبق آسمان ، « وما كنا عن الخلق غافلين <sup>(۱۷)</sup> » و [دربرتری خویش] از آفریده خویش هرگز نا آگاه نبوده ایم .

« وانزلنا من السماء ماء بقدر » و فرو فرستادیم از آسمان آبی باندازه حاجت خلق بدو ، « فاسكنناه في الارض » آنرا در زمین جای دادیم ، « وانا على ذهاب به لقادرون <sup>(۱۸)</sup> » و ما بر بردن آن آب [باهمه جای] توانائیم ،

« فانشاا لکم به جنات » بیافریدیم شمارا بآن آب بهشتهائی ، « من نخيل واعناب » از خرما بنان و انگورها ، « لکم فیها فواکه کثیرة » شما را در آن میوه های فراوان ، « و منها تأکلون <sup>(۱۹)</sup> » و از آن میخورید .

« و شجرة تخرج من طور سیناء » و بیافریدیم درختی که بیرون آید از سنگ کوه ، آن کوه نیکو ، « تنبت بالدهن » بیرون آید و با خود روغن می آرد ، « و صبغ للاکلین <sup>(۲۰)</sup> » و نان خوارانرا نان خورش می آرد .

« و ان لکم فی الانعام لعبرة » و شمار را درین چهار پایان عبرتی است ، [تا نادیده بآن دریابید] ، « نسقیکم ممافی بطونها » می آشامانیم شمارا از آن شیر که در شکمهای ایشانست ، « و لکم فیها منافع کثیرة » و شمارا در آن سودها و بکار آمدهای فراوانست ، « و منها تأکلون <sup>(۲۱)</sup> » و از آن میخورید .

« و علیها و علی الفلک تحملون <sup>(۲۲)</sup> » و شما را بر پشتهای ایشان و بر کشتیها بردارند .

« ولقد ارسلنا نوحاً الى قومه » به پیغام فرستادیم نوح را بقوم او ، « فقال

یا قوم اعبدوا الله، تا گفت ای قوم الله را پرستید، «ما لکم من الہ غیرہ» نیست شما را خدائی جز او، «افلاتنقون» (۲۳) به نپر هیزیداز جز او

«فقال الملاء الذین کفروا من قومه» پیشوایان قوم او گفتند، «ما هذا الا بشر مثکم» نیست این مردم مگر مردمی چون شما، «یرید ان یتفضل علیکم» میخواهد که افزونی یابد بر شما، «ولو شاء الله لانزل ملائکة» و اگر الله خواستی به پیغام از فرشتگان فرو فرستادی، «ما سمعنا بهذا» هرگز نشنیدیم این، [پیغام آسمان بر مردمان] «فی آباءنا الاولین» (۲۴) در روزگار پدران پیشینیان ما.

«ان هو الا رجل به جنة» نیست این مگر مردی کسه در او دیوانگیست، «فتربصوا به حتی حین» (۲۵) درنگ می دارید او را یکچندی.

«قال رب انصرنی بما کذبون» (۲۶) [نوح] گفت خداوند من یاری ده مرا بآنچه ایشان مرا دروغزن گرفتند.

«فاوحینا الیه» پیغام دادیم باو، «ان اصنع الفلک باعیننا» که کشتی کن بر دیدار چشمهای ما، «ووحینا» و پیغام فرمان ما، «فاذا جاء امرنا» چون فرمان ما آید، «وفارالتنور» و از میان تنور تافته آب بر آید، «فاصلک فیها» در آردر آن کشتی، «من کل زوج اثنین» از هر جفتی و از هر جنسی، [از جانور و بیخ و تخم] جفت جفت، «واهلك» و کسان خویش را در آر، «الامن سبق علیه القول منهم» مگر کسی که پیشی کرد بر و سخن الله بید بختی، «ولا تخاطبونی فی الذین ظلموا» و بامن سخن مگو در آن ستمکاران، «انهم مفرقون» (۲۷) که ایشان کشتنی اند بآب.

«فاذا استویت انت ومن معک علی الفلک» چون راست نشستی بر کشتی و آرام گرفتی تو و ایشان که با تواند، «فقل الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین» (۲۸) بگو ستایش نیکو آن خدا را که باز رهاوند ما را ازین قوم ستمکاران.

«و قل رب انزلنی منزلاً مبارکاً» و بگوی خداوند من فرود آر مرا فرود آوردنی بابرکت، «وانت خیر المنزلین» (۲۹) و تو بهتر فرود آورندگانی.

« ان في ذلك لآيات » درین قصه نوح نشانها و پندهای نیک-وست .  
 « وان کنّا المبتلین <sup>(۳۰)</sup> » و نبودیم ما مگر آزمایندگان .  
 « ثم انشأنا من بعدهم قرناً آخرین <sup>(۳۱)</sup> » آنکه بیا فریدیم پس ایشان گروهی دیگر ،  
 « فارسلنا فیهم رسولا منهم » به پیغام فرستادیم بایشان رسولی هم از ایشان ،  
 « ان اعبدوا الله مالکم من الہ غیره » ایشانرا گفت الله را پرستید نیست شمارا خدائی  
 جز او ، « افلا تتقون <sup>(۳۲)</sup> » به نپر هیزید از جز او .

« و قال الملاء من قومه » روی شناسان قوم او گفتند ، « الذین کفروا  
 و کذبوا بقاء الاخرة » ایشان که کافر شدند و دیدار رستاخیز را دروغ شمردند ،  
 « و اترفناهم فی الحیوة الدنیا » و درین جهان ایشانرا در فراخی و نعمت داشتیم ،  
 « ما هذا الا بشر مثلكم » نیست این مگر مردمی همچون شما ، « یا کل ممّا تأکلون  
 منه » میخورد از آنچه شما میخورید ، « و یشرّب ممّا تشرّبون <sup>(۳۳)</sup> » و می آشامد از  
 آنچه شما می آشامید .

« و لئن اطعتم بشر مثلكم » و اگر فرمان برید شما مردمی را همچون خود ،  
 « انکم اذا لخاسرون <sup>(۳۴)</sup> » شما آنکه بر راستی که زیان کارانید .  
 « ایعدکم » این مرد شمارا وعده دهد ، « انکم اذا متّم و کنتم تراباً و عظاماً »  
 که شما آنکه که بمیرید و خاک گردید و استخوان ، « انکم مخرجون <sup>(۳۵)</sup> » شما  
 بیرون آوردنی اید از زمین .

« هیهات هیهات » چون دور است و نابودنی چون دور است و نابودنی ،  
 « لما توعدون <sup>(۳۶)</sup> » دوری این وعده راست که [ این مرد ] می دهد شمارا .

« ان هی الا حیوة الدنیا » نیست این مگر زندگانی ما این جهانی ، « نموت  
 ونحیا » هم ایدر میرییم و هم ایدر می میزیم ، « و ما نحن بمبعوثین <sup>(۳۷)</sup> » و ما انگیزختنی  
 نیستیم .

« ان هو الا رجل افتری علی الله کذباً » نیست او مگر مردی که دروغ می سازد

برالله از خویشان، «وما نحن له بمؤمنین» (۳۸) و ما او را استواردارندگان نیستیم،  
 «قال رب انصرنی بما کذبون» (۳۹)، [پیغامبر] گفت خداوند من یاری ده مرا  
 بآنچه مرا دروغزن گرفتند،

«قال عما قلیل لیصبحن نادمین» (۴۰)، الله گفت چند بیشتر، بدرنگی اندک تر  
 از گفت خویش پشیمان شوند.

«فاخذتهم الصیحة بالحق» فرا گرفت ایشانرا بانگ جبرئیل بداد، «فجعلنا  
 هم غشاء» ایشانرا چون خاشاک سر سبک کردیم، «فبعدا للظالمین» (۴۱)،  
 دوری بادا گروه ستمکارانرا و فروتری.

«ثم انشأ نامن بعدهم قروناً آخرین» (۴۲)، پس آنکه باز پیافریدیم پس ایشان  
 قرنهای دیگران. «ما تسبق من امة اجلها وما یستأخرون» (۴۳)، هیچ گروه از  
 هنگام خویش پیش نشد و نه بپس ماندند،

«ثم ارسلنا رسلنا تترأ» پس رسولان خویشرا فرستادیم دمام، «کَلَّمَا جَاء  
 امة رسولها کذبوه» هر که که بگروهی رسول ما آمد دروغزن گرفتند او را،  
 «فاتبعنا بعضهم بعضاً» در پی یکدیگر پیوستیم پیغامبران خویشرا، «وجعلناهم  
 احادیث» و دشمنانرا سمری کردیم، «فبعدا لقوم لا یؤمنون» (۴۴)، دورتری بادا گروه  
 ناگرویدگان را.

«ثم ارسلنا موسی و اخاه هرون» پس ایشان فرستادیم موسی را و برادر وی  
 هارون، «بآیاتنا و سلطان مبین» (۴۵)، به پیغامها و نشانهای ما و حجت آشکارا،  
 «الی فرعون و ملأته» بفرعون و کسان او، «فاستکبروا و کانوا قوماً ع لین» (۴۶)،  
 کردن کشیدند و قومی بودند در خویشان برافراشتگان.

«فقالوا انؤمن بشرین مثلنا» گفتند ما بگرویم دو مردم را همچون ما،  
 «و قومهم لنا عابدون» (۴۷)، و قوم ایشان هر دو مارا پرستگاران.  
 «فکذبوهما فکانوا من المهلکین» (۴۷)، دروغزن گرفتند ایشانرا هر دو، تا از



هلاک کردگان گشتند .

« ولقد آتينا موسى الكتاب » و موسى را نامه دادیم ، « لعلهم يهتدون » (۴۹)  
تا او و قوم او بآن راه ببرند ، « وجعلنا ابن مريم وامه آية » و پسر مریم را و مادر او را شگفت  
جهان کردیم ، « و آويناهما » و باز آوردیم ایشانرا « الى ربوة » بر بالائی  
« ذات قرار و معین » (۵۰) آرامگاه و آبدوان .

## النوبة الثانية

قوله : « ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق » ای - سبع سموات ، سميت طرائق  
لتطاريقها وهوان بعضها فوق بعض ، يقال طارقت النعل اذ جعلت بعضها فوق بعض ، و  
قيل سميت طرائق لانها طرائق الملائكة يسرون فيها ويقفون عليها . « وما كنا عن  
الخلق غافلين » ای کنا لهم حافظين من ان تسقط السماء عليهم فهلكهم كما قال تعالى :  
« ويمسك السماء ان تقع على الارض الا بذنه » . و قيل و ما كنا عن خلق السموات  
غافلين فيقع فيها التفات والفتور كقوله : « ما ترى في الخلق الرحمن من تفاوت » .  
قال الزجاج : ای - لم يكن لتغفل عن حفظهن كما قال . « وجعلنا السماء سقفاً  
محفوظاً ، وقيل و ما كنا عن ارزاق الخلق غافلين وعن شكرهم و كفرهم ، وقيل ما  
ترکناهم سدى بغير امر ونهی .

« وانزلنا من السماء » ای - من جانب السماء ، وقيل من السحاب ،  
وقيل من عين السماء ، « ماء » ای - مطرا ، « بقدر » ای - قدر ما يكفيهم لشرابهم وزرعهم ،  
وقيل معناه بمقدار معلوم عند الله لا يزيد عليه ولا ينقص . قال ابن مسعود :  
ليست سنة بامطر من سنة ولكن الله يصرفه حيث يشاء ، وقيل بقدر او بوزن يعلمه الله  
« فاسكنناه في الارض » يعنى ما يبقى في الغدران والمستنقعات ينتفع به الناس في الصيف

عند انقطاع المطر، وقيل فاسكنناه في الارض ثم اخرجنا منها ما نبع فماء الارض كله من السماء، « وانا على ذهاب به لقادرون » حتى تهلكوا عطشاً و تهلك مواشيكم و تخرب اراضيكم، وفي الخبر: « ان الله تعالى انزل اربعة انهار من الجنة سيحان وجيحان ودجلة والفرات ». عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي (ص): ان الله تعالى انزل من الجنة خمسة انهار جيحون وسيحون ودجلة والفرات والنيل انزلها، الله من عين واحدة من عيون الجنة من اسفل درجة من درجاتها على جناحي جبرئيل استودعها الجبال و اجرها في الارض وجعل فيها منافع للناس في اصناف معائشهم فذلك قوله عز وجل : « و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسكنناه في الارض » ، فاذا كان عند خروج يأجوج ومأجوج ارسل الله جبرئيل فيرفع من الارض القرآن و العلم كله والحجر الاسود من ركن البيت و مقام ابراهيم و تابوت موسى بما فيه وهذه الانهار الخمسة فيرفع كله ذلك الى السماء فذلك قوله « وانا على ذهاب به لقادرون » ، فاذا رفعت هذه الاشياء فقد اهلها خير الدين والدنيا .

« فانشأنا لكم به » اي - بالماء ، « جنات من نخيل واعناب لكم فيها » اي - في الجنات « فواكه كثيرة منها تأكلون » شتاء و صيفاً ، وخص النخيل والاعناب بالذكر لانهما اكثر فواكه العرب ، فالنخيل لاهل مكة والمدينة والاعناب لاهل الطائف .

« وشجرة » اي - وانشأنا لكم شجرة ، « تخرج من طور سيناء » وهي الزيتون ، قرأ ابن كثير و نافع و ابو عمرو و سيناء بكسر السين ، وقرأ الآخرون بفتحها واختلفوا في معناه وفي سينين في قوله : « و طور سينين » قال مجاهد : معناه البركة . اي - تخرج من جبل مبارك ، وقال قتادة معناه : الحسن اي - من جبل حسن ، وقال مقاتل : كل جبل فيه اشجار مثمرة فهو سيناء وسينين بلغة النبط . قال ابن زيد : هو الذي نودي منه موسى وهو ما بين مصر وايلة ، وقيل سيناء اسم حجارة بعينها اضيف الجبل اليها بوجودها عنده ، وقال مقاتل : خص الطور بالزيتون لان اول الزيتون نبت فيه ، ويقال ان الزيتون اول شئ نبت في الدنيا بعد الطوفان . « تنبت بالدهن » قرأ ابن كثير و ابو عمرو

ورويس وابن حسان عن يعقوب ، تنبت بضم التاء و كسر الباء ، وقرأ الآخرون و  
 وروح عن يعقوب ، تنبت بفتح التاء وضم الباء ، فمن قرأ بفتح التاء معناه تنبت بثمر  
 الدهن وهو الزيتون ، وقيل تنبت ومعها الدهن ، ومن قرأ بضم التاء ، اختلفوا فيه منهم ،  
 من قال الباء فيه زائدة ومعناه تنبت الدهن كما يقال اخذت ثوبه و اخذت بثوبه ، ومنهم  
 من قال نبت وانبت لغتان بمعنى واحد ، قال زهير :

رأيت ذوى الحاجات حول بيوتهم      قطيئاً لهم حتى اذا انبت البقل

اي- نبت . «وصبغ المأكلين» الصبغ والصباغ الادام الذي يلون الخبز اذا غمس  
 فيه وينصبغ به والادام كل مايؤكل مع الخبز سواء ينصبغ به الخبز او لا ينصبغ ، قال  
 مقاتل : جعل الله في هذه الشجرة ادماً ودهناً ، فالادم الزيتون ، والدهن الزيت ، وخص  
 بالذكر لبر كثره وكثرة الانتفاع به من الاستصباح به والاصطباغ .

قوله : «وان لكم في الانعام لعبرة» اي- آية تعتبرون بها ، وقيل العبرة الاتعاظ بالشئ  
 « نسقيكم ممّا في بطونها » من اللبن ، كقوله : «من بين فرث ودم ليناً» ، قرأ نافع و  
 ابن عامر وابوبكر عن عاصم ويعقوب ، نسقيكم بفتح النون ، وقرأ الباقون و حفص  
 عن عاصم نسقيكم بضم النون ، قرأ ابو جعفر تسقيكم بالتاء وفتحها ، فيكون الفعل  
 للانعام ، وسقى واسقى لغتان . « ولكم فيها منافع كثيرة » في ظهورها وركوبها واوبار  
 ها واصوافها واشعارها ، «ومنها تأكلون » يعنى لحومها .

« وعليها » اي- وعلى الانعام في البر ، « و على الفلك » في البحر ، «تحملون»  
 يقال حملة حملاناً ركبته ، قيل ومن العبرة بها تسخير الله اياها لنامع قوتها لتتصرف  
 فيها كيف نشاء .

«واقعد ارسلنا نوحاً الى قومه فقال يا قوم اعبدوا الله » وحده ، «ما لكم من اله غيره»

معبود سواه ، « افلا تتقون » افلا تخافون عقوبته اذ عبدتم غيره .

« فقال الملاء الذين كفروا من قومه » اي - اشرافهم لعوامهم ، « ما هذا الا

بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم « ای - یتشرف بان یکون له الفضل علیکم فیصیر متبوعاً وانتم له تبع ، « ولو شاء الله » ان لاتعبد سواه ، « لانزل ملائکة » یعنی لابلاغ السوحی ، « ماسمعنا بهذا » الذی یدعونا الیه نوح من التوحید ، وقیل ما سمعنا آدمیاً بعثه الله رسولا ، « فی آباءنا الاولین » ای - فی القرون الماضیه ، وقیل معناه ما ارسل بشر فی آباءنا الاولین .

« ان هو الا رجل به جنة » ای - ما هو الا رجل به جنون سوداء لغلب علی دماغه فتنقص من عقله ورأیه ولجنونه یأتی بمثل هذا وطمع فیما طمع ، « فتربصوا به حتی حین » ای - انتظروا حتی یموت فتنجوا منه ولا تقتلوا ه یفیک من جنونه فیدع هذا ، اویستین جنونه فیعذر ،

« قال رب انصرنی بما کذبون » لَمَّا اِیْس نوح من ايمانهم قال رب انتقم لی واهلکم بسبب تکذیبهم ایای .

« فاحینا الیه ان اصنع الفلک با عیننا » ای - استجبنا دعاه وامرنا ان یصنع سفینه بمری ، منا ومنظر وتعلیمنا ایاه صنعتها واتخاذها . « فاذا جاء امرنا » ای - قضاؤنا فی قومک بهلاکهم ، « وفار التور » یعنی التور الذی کان فی دار نوح جعل الله خروج الماء منه علامة لهلاک القوم ، وقال علی بن ابیطالب (ع) : فار التور ای - طلع الصبح ، وقد سبق شرحه فی سورة هود . « فاسلک فیها » ، سلك متعدي کقوله : « ماسلککم فی سقر » ای - ادخل فی السفینه من کل نوع من الحيوان ذکرأ وانثی « واهلک » ای - نسلک واولادک و من آمن معک ، « الا من سبق علیه القول » بانه هالک فلا تحمله معک و هو ابنه کنعان واحدی زوجتیه اسمها واغلة . « ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون » ای - لاتسئلنی انجاهم فانی اغرقهم .

« فاذا استویت انت ومن معک علی الفلک » ، در قرآن لفظ استواء بر پنج معنی آید : یکی بمعنی محاذات چنانکه گفت : « هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون » - « هل یتوی الاعمی والبصیر » . وجه دوم بمعنی اعتدال چنانکه در وصف

موسى كفت : « ولما بلغ اشدّه واستوى » اى - استوى قدّه واعتدل بحيث لايزيد عليه . وجه سوم بمعنى وقوف چنانكه كشتى نوح را كفت : « واستوت على الجودى » اى - وقفت . چهارم بمعنى قصد كقوله : « ثم استوى الى السماء » اى - قصد و عمد . پنجم بمعنى استقرار كقوله . « ثم استوى على العرش » ، و كقرله : « فاذا استويت » اى - استقررت . « انت و من معك على الفلك فقل الحمد لله الذى نجانا من القوم الظالمين » اى - الكافرين .

« وقل رب انزلنى منزلاً مباركاً » قرأ ابو بكر عن عاصم ، منزلاً بفتح الميم و كسر الزاى ، يزيد موضع النزول لانّ مفعلاً قد يكون للمكان . وهو القياس فيه لانه من نزل ينزل بكسر الزاء ، فيكون المنزل على هذا مفعولاً به وهو السفينة بعد الر كوب ، و قيل هو الارض بعد النزول ، ويجوز ان يكون مصدرأ ويكون المفعول به محذوفاً ويكون الفعل العامل فى المصدر مضمراً يدل عليه ، انزلنى كانه قال : انزلنى مكانى لانزله نزولاً مباركاً ، فانّ النزول لا يكون مصدرأ لانزل بل يكون مصدرأ لنزل والمنزل والنزول واحد ، والوجه الاول اظهر وهو انّ المنزل موضع النزول ، و قرأ الباقر وحفص عن عاصم منزلاً بضم الميم وفتح الزاى ، والوجه انه يجوز ان يكون موضع انزال وان يكون مصدرأ فان كان موضعاً للانزال كان مفعولاً ، والمعنى انزلنى موضع انزال مباركاً ، فيكون المنزل على هذا اسماً للمكان من انزل ، و ان كان مصدرأ فالمفعول به محذوف والتقدير ، انزلنى مكانى انزالاً مباركاً ، والانزال يحتمل انه اراد فى السفينة ، ويحتمل بعد الخروج . قوله : « مباركاً » بالبركة فى السفينة النجاة وفى النزول بعد الخروج كثرة النسل من اولاده الثلاثة . « وانت خير المنزلين » اى خيـر - ر من انزل عباده المنازل ، فاستجاب الله دعآه حيث قال : اهبط بسلام منا وبركات عليك ، وبارك فيهم بعد انزالهم من السفينة حين كان جميع الخلق من نسل نوح ، وقيل اراد بهذه الآية تعليم الخلق ان يقولوا هذا اذا ارادوا النزول بمكان مبارك لهم فيه .



« انّ في ذلك » الذي ذكرت من امر نوح والسفينة واهلاك الاعداء ، « لآيات »

اي - لعبرا ودلالات على قدرتنا ، « وان كنا » يعنى وما كنا ، وقيل وقد كنا ، « لمبتلين »

اي - مختبرين طاعتهم بازسال نوح اليهم .

« ثم انشأنا من بعدهم » اي - اهلكناهم واحد ثنا . « من بعدهم » اي - من

بعد قوم نوح ، « قرناً آخرين » اي - عاداً الاولى .

« فارسلنا فيهم رسولا منهم » وهو هود ، وقيل قرناً آخرين اي - ثمود وهى

عاد الآخرة ، « فارسلنا فيهم رسولا منهم » وهو صالح بن عابر ، وكان صالح عربى اللسان

وكان اشد زهداً من عيسى بن مريم . وكان يمشى عمره حافيا حاسراً ، « فارسلنا فيهم »

اي - اليهم وافاد فيهم انه لم يأتهم من مكان غير مكانهم ، وانما وحي اليهم وهو فيما

بينهم ، « رسولا منهم » اي - من قومه ، « ان اعبدوا الله » وحده ، « مالكم من اله

غيره » اي - معبود سواه ، « افلاتتقون » افلا تخافون عقابه .

« وقال الملاء من قومه الذين كفروا » اي - الاشراف الذين جحدوا وتوحيد الله ،

« وكذبوا بقاء الآخرة » اي - بالبعث والنشور ، « واترفناهم » اي - نعمناهم و

وسعنا عليهم ، « فى الحياة الدنيا » حتى بطروا واعتوا ، « ما هذا النبى »

« الا بشر مثلكم يا كل ممّا تاكلون منه و يشرب ممّا تشربون » فمن اين يدعى

رسالة الله من بينكم وليس هو باولى بها من غيره .

« ولئن اطعتم بشراً مثلكم » فيما يأمركم به وينهاكم عنه ، « انكم اذا

لخا سرون » عقولكم ومغبونون رأيكم .

« ايعدكم انكم اذا متّم وكنتم تراباً وعظاماً انكم مخرجون » انّ الاولى فى

موضع نصب مفعول يעדكم ، والثانية بدل منها ، والمعنى ايعدكم الخروج من

من قبوركم احياء بعد كونكم تراباً وعظاماً رميمة .

« هيهات هيهات لما توعدون » اي - بعيد بعيد ما توعدون ، اصل هذه الكلمة

من المهااة ، يقال هاهى يهاهى مهااة ، والعرب تقولها فى الاستبعاد والاستنكار



وتستحسن فيها التكرار وتدخل فيها اللام وتحذفها تقول هيهات هذا الامر اى - هو بعيد ، وهيهات لهذا الامر اى - بعداً ، وقرأ ابو جعفر هيهات هيهات بكسر التاء ، وقرى بالضم ايضاً وكلها لغات صحيحة ، فمن فتحه جعله مثل اين وكيف ، ومن ضمّه جعله مثل مندوقط وحيث ، ومن كسره جعله مثل امس وهؤلاء ، والوقف عليها اذا كسرتها بالتاء لاغير ، واذا فتحتها جازان يقف عليها بالهاء .

قوله : « ان هي الا حيوتنا الدنيا » قيل هي كناية عن الحياة اى - ما الحياة الا حيوتنا الدنيا التى نحن فيها ودنت منا ، والحياة التى تدعى بعد الموت باطلة ، وقيل هي كناية عن النهاية اى - ما نهايتها ومدة بقائها « ان هي الا حيوتنا الدنيا » ولا بعث بعدها ولا حياة . وقيل هي كناية عن الاحوال ، اى - ما احوالنا الا حيوتنا التى نحن فيها ثم نموت وقد انقضى الامر وانقطع النظام . « نموت ونحيا » اى - يموت الاباء ويحيى الاولاد ثم يموتون ، وقيل فيه تقديم وتأخير ، وتقديره ، ان هي الا حيوتنا الدنيا نحيا ونموت وما نحن بمبعوثين بعد الموت .

« ان هو الا رجل » يعنون الرسول . « افترى على الله كذبا » فى دعواه الرسالة والبعث بعد الموت ، « وما نحن له بمؤمنين » بمصدقين فيما يدعيه ولا نؤمن به . « قال رب انصرنى » اى - قال الرسول وهو صالح ، رب انصرنى وعجل هلاكهم بتكذيبهم ايتى ، دعا عليهم حين ايس من ايمانهم ، فاستجاب الله دعاه ، « قال عما قليل » اى - عن قريب ، « ليصبحن نادمين » يندمون اذا نزل بهم العذاب على التكذيب .

« فاخذتهم الصيحة بالحق » اى - بالامر الحق من الله ، قيل صاح بهم جبرئيل صيحة هائلة تصدعت قلوبهم بها فماتوا ، « فجعلناهم غشاء » وهو ما يحمله السيل من حشيش وعيدان شجر ، معناه صيرناهم هلكى فيبسوا يبس الغشاء من نبات الارض ، « فبعداً للقوم الظالمين » هذا كلام من لا يغلط فى فعله ولا يندم على امره وتجده فى القرآن فى مواضع .

« ثم انشأنا من بعدهم قرونًا آخرين » فأورثناهم دورهم وأموالهم ففعلوا مثل أفعالهم فعذبناهم كتعذيبهم ، منهم **المخالفة وسدوم وطهم وجديس ووباروصفار** وغيرهم . « ماتسبق من أمة أجلها وما يستأخرون » قيل يعنى بذلك أجل الموت وقيل أجل العذاب .

« ثم أرسلنا رسلنا تترأى » أى - تواترت الرسل بعدهم الى زمن موسى (ع) . وفى تترى قولان: أحدهما يتلوا بعضهم بعضاً وبين كل اثنين فترة ، والثانى متتابعة لا فتور فيها ، وأصله من الوتر الذى هو الفرد ، أى - واحداً بعد واحد ، وهو اسم واحد وضع للجمع ، مثل شتى ، والتاء مبدلة من الواو ، والا صل وتترى ، قلبت الواو تاء مثل التقوى والتراث ، والتكلان ، والالف التى فى آخره قيل هى اللاحق بمنزلة الالف فى اربطى وعلقى ومعرى وفعلى هذا يجوز ان تنونه وهو قراءة **ابن كثير** و**ابى عمرو** و**ابى جعفر** ، وقيل الالف للتأنيث وزنه فعلى مثل سكرى فلا يدخله التنوين ، و هو قراءة الباقيين . « كلما جاء أمة رسولها كذبوه » أى - ما يأتهم رسول إلا كذبوه ، « فاتبعنا بعضهم بعضاً بالاهلاك » ، و جعلناهم احاديث « أى - سمرأ و مثلاً لمن بعدهم يتحدث بهم تعجباً ، وهى جمع احدثه ويحوز ان يكون جمع حديث . قال **الاخفش** : انما يقال هذا فى الشر ، واما فى الخير فلا يقال جعلناهم احاديث واحداً ، وانما يقال صار فلان حديثاً . « فبعداً لقوم لا يؤمنون » أى - بعداً من رحمة الله لقوم لا يؤمنون فيكون بمعنى اللعنة ، وقيل بعداً أى - اهلاكا على معنى الدعاء عليهم . « ثم أرسلنا موسى وإخاه هرون بآياتنا » التسع ، وقيل بالتورية ، « و سلطان مبين » حجة ظاهرة .

« الى فرعون وملائه فاستكبروا » عن قبول الايمان تعظماً وترفعاً ، « و كانوا قوماً عالين » متكبرين قاهرين غيرهم بالظلم ، كقوله : « ان فرعون علا فى الارض »

« فقالوا » يعنى فرعون وقومه ، « انؤمن لبشرين مثلنا » فتبعهما ، « وقومها »

یعنی بنی اسرائیل ، « لنا عابدون » ای - هم لنا كالخول والعبيد يخدموننا طائعين خاضعين ، والعرب تسمى كل من دان لملك عابداً له ، قال الحسن : كانت بنو اسرائيل يعبدون فرعون وفرعون يعبد الصنم ، وقيل يعبد العجل .

قوله : « فكذبوهما » ای - اقاموا على تكذيبهما ، « فكانوا من المهلكين » بالغرق في بحر قلزم .

« ولقد آتينا موسى الكتاب » ای - التوریه بعد هلاك فرعون وقومه ، « لعلمهم يهتدون » لکی یهتدی به قومه .

« وجعلنا ابن مريم وامه آية » ای - دلالة على قدرتنا ، ولم يقل آيتين لان المعنى وجعلنا كل واحد منهما آية ، كما قال سبحانه وتعالى : « كلمتا الجنة اتتا كلها » ای - اتتا كل واحدة منهما اكلها ، وقيل وجعلنا شأنهما آية لان عيسى ولد من غير اب وامه ولدت من غير ميسس ذكر فكانت الاءحوبة فيهما واحدة ، « و آويناها » ای - جعلنا مأويهما « الى ربوة » قرأ ابن عامر و عاصم ربوة بفتح الراء ، وقرأ الباقر ربوة بضم الراء ، وهي بيت المقدس ، وسميت ربوة لانها اقرب الارض من السماء بثمانية عشر ميلا ، وقيل هي دمشق ، وقيل هي مصر ، ولولا ان قربها على ربي لغرقت تلك القرى ، والربوة النشز من الارض ، وفيها خمس اغاث ، ربوة وربوة وربوة وربوة وهي البقاع من الارض ، ويقال فلان في ربوة من قومه ای - في نسب ونصاب شريف .

« ذات قرار » ای - مستوية بسيطة يمكن الاستقرار عليها ، وقيل فيها منازل يستقرون فيها ، وقيل القرار مستقر الماء ، و معین ماء ظاهر یرى بالعين ، وهو مفعول من عانه يعينه اذا ادر كه البصرور آه ، ويجوز ان يكون فعلا من معن الماء يمعن اذا جرى و کثر فهو معین و کلاء و ممعون جرى فيه الماء ، والماعون من اسماء الماء . اهل تاريخ گفتند مولد عيسى (ع) بعد از ملك اشکانيان بود به پنجاه و يك سال و در آن روز گار مملکت زمين ملوک طوايف را بود و ملک شام قيصر روم را بود و هيردوس الملك بر بنی اسرائيل پادشاه بود از جهت قيصر ، و هيردوس از قوم بنی اسرائيل که کتاب دانيال

را خوانده بودند شنیده بود که ستاره‌ای بر آید و طلوع آن ستاره نشانت مر فرزندی را که از مادر در وجود آید و در عهد خویش سیّد جهانیان بود و دست وی بالای همگان بود، و بتقدیر و اراده الله تعالی مرده زنده کند و بیمار را شفا دهد و از آنها نپها خبر دهد، و بعاقبت با آسمان شود. پس چون آن ستاره بر آمد و عیسی از مادر در وجود آمد و خبر بهیردوس رسید هیردوس قصد قتل وی کرد رب العزه ملکی فرستاد یوسف نجار که هیردوس قصد قتل عیسی دارد او را و مادر او را از زمین شام بزمین مصر بر، یوسف مریم را و عیسی را بر خر نشانند و روی سوی مصر نهادند اینست که رب العزه گفت: «و آوینا هما الی ربوة ذات قرار و معین»، دوازده سال در مصر بماندند مادر در آن صحرا و کشتزار خوشه می چید و فرزند می پرورد، آورده اند که مریم گهواره عیسی با خود می برد هر جا که میرفت از یک دوش گهواره در آویخته و از دیگر دوش زنبیل که در آن خوشه بود چنان زندگانی می کرد تا عیسی دوازده ساله گشت، و هب منبه گفت: اول اعجوبه‌ای که در مصر بروی پیدا گشت آن بود که بخانه دهقانی فرو آمده بودند، شبی از شبها دزد در آن رفت و مال دهقان از خزینة وی ببرد دهقان دلتنگ شد و مریم نیز بسبب وی دلتنگ شد، عیسی مادر را گفت چیست که ترا دلتنگ می بینم؟ گفت از آن که شب دزد آمد و مال دهقان ببرد، عیسی گفت خواهی که من آن دزد را پیدا کنم و مال با خداوند رسانم؟ گفت: نعم یا بنی، نیک می گوئی ای پسرک من چنین کن اگر توانی، گفت دهقان را بگوی تا فلان نابینا را و فلان مقعد را بنزدیک من آرد چون آمدند مقعد را گفت تو بر گردن نابینا نشین چون بر نشست نابینا را گفت تو بر خیز، گفت من ضعیف تر از آنم که بر توانم خاست. عیسی گفت چنانکه دوش بر خاستی بر خیز، آن قوّت که ترا دوش بود امروز هنوز هست بر خیز، چون بر خاست دست مقعد بر وزن خزینة رسید که در آن مال بود، عیسی گفت نابینا بقوّت یاری داد و مقعد بچشم بدید و بر گرفت، ایشان هر دو بقرار دادند و او را بر است داشتند و مال با خداوند دادند، دهقان گفت مریم را که این مال یک نیمه بتو دادم،

مریم گفت من نخواهم که مرا نه برای این آفریده‌اند، گفت پیسرت دادم گفت کار او از آن عظیم ترست و همّت او از آن عالی تر که بمال دنیا رغبت کند، و آن وقت عیسی دوازده ساله بود، و بعد از آن خبر هلاک هیردوس بایشان رسید ایشان بفرمان و وحی الله تعالی از آنجا بشام باز گشتند مریم و عیسی و یوسف نجار بدهی فرو آمدند، نام آن ده ناصره، و بها سمیت النصارى و کان عیسی يتعلّم فی السّاعة علم یوم و فی الیوم علم شهر و فی الشّهر علم سنة، فلما تمت له ثلثون سنة اوحى الله عزّوجلّ الیه وبعثه الی النّاس، وتمام بیان هذه القصة ذکرناه فیما مضى والله اعلم.

### النّوبة الثالثة

قوله : «ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق» باشارت ارباب معارف و استنباط اهل فهم این سبع طرائق اشارتست بهفت حجاب که ربّ العزّه در نهاد آدمی آفریده و اورا بآن محجوب داشته ازدیدن لطائف و یافت حقایق، یکی حجاب عقل دیگر حجاب علم، سدیگر قلب، چهارم نفس، پنجم حس، ششم ارادت، هفتم مشیّت، عقل او را بر شغل دنیا و تدبیر معاش داشت تا از حق بازماند، علم او را در میدان مباحات کشید باقران خویش تادر و هدهد تفاخر و تکاثر بماند، دل او را بر مقام دلیری و دلاوری بداشت تادر معارک ابطال بطمع صیت دینوی چنان بفته افتاد که پروای دین و نصرت دینش نبود، نفس خود حجاب مهین است و دشمن دین، اعدی عدو که نفسک التی بین جنبیک، اگر بروی دست یابی دست ببری ورنه افتادی که هرگز نخیزی اینجا حس شهوت، و ارادت معصیت، و مشیّت فترت، شهوت و معصیت حجاب عامه خلق است، و فترت حجاب خواص حضرتست از راه حقیقت.

بهر چه از راه بازافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهر چه از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا.

این حجابها یاد کرد و آنکه بر عقب گفت: «وما کثّاعن الخلق غافلين» با این همه حجاب که در پیش بنده است او را فرو نگذاریم و ازو غافل نه‌ایم، بنده را باول آیت بیم داد از قهر و عدل خویش و بآخر آیت امیدوار کرد بفضل و کرم خویش، و روش سالکان برین قاعده بنا نهادند اول خوف و آخر رجا، خائف باش ای درویش تا روزی ترا گویند: لا تخف ولا تحزن، و در میدان رجا بغفوا و چشم دار تاهنگامی که گویند ابشر بالجنة. سهل عبد الله تستری گفت: الخوف ذکر و الرجاء انشی و منها تتولد حقائق الايمان، خوف و رجا یکدیگر را جفتند چون بهم رسند از ایشان حقائق ایمان زاید، رجا را صفت انوثت داد و خوف را صفت ذکورت زیرا که غلبه رجا کاهلی و فترت بار آورد و آن صفت اناث است، و غلبه خوف تشمر و تجلّد بآورد و این صفت ذکورست، و کمال ایمان در بقاء این هر دو معنی نهاده‌اند چون این دو معنی از منش برخیزد یا امن حاصل آید یا قنوط، و این هر دو صفت کفارست زیرا که امن از عاجز انست و قنوط از لیئمان، و اعتقاد لؤم و عجز در الله تعالی داشتن کفر محض است.

«و انزلنا من السماء ماء بقدر» الایه. ربّ العزّه جل جلاله و تقدست اسماء و منّت می‌نهد بر بندگان که ما بکمال قدرت از آسمان باران رحمت فرستادیم بوقت بهار و تلقیح اشجار تا زمین مرده بدان زنده گشت، صدهزاران بدایع و ودایع که درو تعبیه بود از انواع نبات و ثمار و ریاحین بیرون داد چنانکه گفت تعالی و تقدس: «فانشأنا لكم به جنات من نخیل و اعناب» الایه .. مستبطنان طریقت و سالکان راه حقیقت گفتند ظاهر آیت اشارتست ببهار عموم، و باطن آیت اشارتست ببهار خصوص، و لکل آیه ظهرو بطن. بهار عموم آیات آفاق است، و بهار خصوص آیات انفس، والله تعالی عزوجلّ یقول: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم» اگر بهار عموم را ابر بارنده است بهار خصوص را چشم گرینده است، اگر بهار عموم را رعد با صولتست بهار خصوص را ناله و حسرتست، اگر بهار عموم را برق با حرقتست، بهار خصوص را نور فراستست، در بهار عموم چشم عبرت باز کن تا گل بینی، در بهار خصوص دیده فکرت بر گمار تا دل بینی، درویشی را دیدند



سرفرو برده وقت بهار، گفتند ای درویش سربردار تا گل بینی، درویش گفت ای جوانمرد سرفروبر تادل بینی.

«ولقد ارسلنا نوحاً الى قومه»، نوح را نام یشکر بود لکن از بس که بگریست و در طلب رضاء حق نوحه کرد وزاری وحی آمد از حق جل جلاله که: یا نوح کم تنوح ای نوح تا کی نوحه کنی و چند گرئی؟ نوح گفت خداوندا کریما لطیفابآن میگیریم تا تو گوئی چند گرئی، و این خسته روانم را مرهم نهی، خداوندا اگر تا امروز از حسرت و نیاز گریستم اکنون تاجان دارم از شادی و ناز گیریم.

**پیر طریقت** گفت: الهی درس گریستن دارم دراز، ندانم که از حسرت گیریم یا از ناز، گریستن یتیم از حسرتست و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود این قصه ایست دراز، ای جوانمرد این ناز در چنین حال کسی را رسد که ناز پدران و مادران ندیده باشد و نه در حجر شفقت دوستان آرام داشته بود، بلکه در بوتۀ بلا تنش گداخته باشد وزیر آسیای محنت فرسوده، نبینی که باسید اولین و آخرین و خاتم النبیین اول چه کردند پدر و مادر را از پیش وی برداشتند تا ناز مادران نبیند و در حجر شفقت پدران ننشیند، چون بغار حرا آمد گفتند ای محمد خلوتگاهی نیک و ساختی لکن عقبه ای در پیش است، بدر خانه **بوجهل** میباید شد و در زیر شکنجه شتر می بیاید نازید، و دندان عزیز خویش فدای سنک سنگدلان میباید کرد و در خساره را بخون دل خلق میباید زد که بر درگاه ما چنان نازک و نازنین نتوان بود.

خون صدیقان بپا لودند و زان ره ساختند جز بجان رفتن درین ره یکقدم را بار نیست ای محمد از ما میباید ستد و بخلق میباید رسانید و در میانه راست باشی، «فاستقم كما امرت»، همه دست در دامن تو زده و تو بدل بکس التفات نا کرده، بظاهر با خلق آمیخته و بیاطن از خلق مجرد و آزاد گشته، و لسان الحال بنعت التمکین يقول:

بیان بیان الحق انت بیانه و کل معانی الغیب انت لسانه

«وقل رب انزلنی منزلاً مبارکاً» قال ابن عطا: ا کبر المنازل بر که منزل تسلیم

فيه من هوا جس النفس ووساوس الشيطان وموبقات الهوى وتصل فيه الى محل القربة وممنزل  
القدس وسلامة القلب من الاهواء والبدع والضلالات والفتن.

### ۳- النوبة الاولى

قوله تعالى: «يا ايها الرسل كلوا من الطيبات» اي پيغامبران، پاك خوريد و حلال  
خوريد، «واعملوا صالحا» و كار نيكو كنيد، «انتي بما تعملون عليم»<sup>(۵۱)</sup> كه من  
بكردار شما داناييم.

«وان هذه امتكم امة واحدة» اين دين شماست يك دين كه جز از آن دين  
نيست، «وانا ربكم» ومنم خداوند شما «فاتقون»<sup>(۵۲)</sup> پرهيزيد، [از آن كه ديگري  
را پرستيد با من]

«فتقطعوا امرهم بينهم» گوناگون گروه گروه كردند خويشتن را و پاره پاره  
دين خويش، «زبرا» قصه قصه جوك جوك، «كل حزب بما لديهم فرحون»<sup>(۵۳)</sup>  
هر جو كي بآنچه در پيش ايشانست و بردست دارند و پسندمي دارند.

«فذرهم في غمرتهم حتى حين»<sup>(۵۴)</sup> گذار ايشانرا تا در آن غرقاب كه هستند  
ميباشند [از حيرت و شغل] تا هنگامي، تا يكچندي.

«ايحسبون» مي پندارند ايشان، «انما نمدهم به» كه آنچه فرامي فزايم ايشانرا،  
«من مال و بنين»<sup>(۵۵)</sup> از مال و پسران.

«نارع لهم في الخيرات» ايشانرا بآن همي شتاييم، «بل لا يشعرون»<sup>(۵۶)</sup> نه كه  
ايشان نادانند.

«ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون»<sup>(۵۷)</sup> ايشان كه از ترس خداوند خود

ترسانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يَوْمَنُونَ» (۵۸) و ایشان که بسخنان خداوند خـود می گروند .

«وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يَشْرَكُونَ» (۵۹) و ایشان که با خداوند انباز نیارند .  
«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا» و ایشان که میارند و مینمایند و میدهند، آنچه که دارند مینمایند و میدهند در کوشش و پرستش «وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ» و دلهای ایشان ترسان [که نپذیرند کردار ایشان از ایشان] «أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (۶۰) [ومی ترسند ازبهر آنکه می دانند] که آخر با خداوند خویش شوند.

«أُولَٰئِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» ایشانند که به نیکیهای شتابند ، «وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ» (۶۱) . و آنرا پیشوایانند .

«وَلَا تَكُلَّفْ نَفْسًا وَّلَا أُسْعَهَا» و بر نهیم بر هیچکس از بارمگر طاقت و توان او،  
«وَلَدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ» و بنزدیک ما است نامه ای که براستی گواهی دهد [بر هر کس بآنچه کرد] ، «وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ» (۶۲) و بر ایشان ستم نیاید .

«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا» دلهای ایشان در غفلت است ازین سخن که می گوئیم ، «وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ» و ایشانرا کرده است نا کرده آن نیز جز ز آن [که از ایشان دیدی که کردند] . «هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» (۶۳) ایشان آنرا کنند گانند ناچار .

«حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيَهُم بِالْعَذَابِ» تا فرا گیریم نارنیشان ایشانرا بعذابها  
«إِذَا هُمْ يَجْأُرُونَ» (۶۴) ایشان از آن بانك در گیرند ،

«لَا تَجْأُرُوا الْيَوْمَ» امروز بانك مکنید [که دی نکردید و مزارید که دی نزاریدید]  
«أَنْتُمْ مِّنَّا لَا تَنْصُرُونَ» (۶۵) شما را از ما کس نر هاند .

«قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» سخنان ما بر شما می خواندند، «فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكَصُونَ» (۶۶) و شما از پذیرفتن آن باز گشتید سپس .

«مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ» سرها بگردن باز نهاده [که ما خانه ای داریم] «سَامِرًا تَهْجُرُونَ» (۶۷)

نابکار گفتن را بهم بازمی نشینید و [قرآن را و پیغمبران را میگذارید].  
 «اقلّم يدّبر والقول» در سخن بهتر. نیندیشند و بهتر در تنگردند و باندیشه پس آن فرا  
 نشوند، «ام جاء هم مالم يأت آباء هم الاولين»<sup>(۶۸)</sup> یا بایشان خبری آمد که پیدران  
 پیشینان ایشان نیامده بود.

«ام لم يعرفوا رسولهم» یا بایشان پیغمبری آمد که شناختند او را،  
 «فهم له منكرون»<sup>(۶۹)</sup> ایشان او را بیگانه دیدند شناخته.

«ام يقولون به جنة» یا میگویند که درو دیوانگی است، «بل جاءهم بالحق»  
 نیست دیوانه‌ای که بایشان آمد و راستی آورد، «واكثرهم للحق كارهون»<sup>(۷۰)</sup>  
 و بیشتر ایشان آنند که راستی را دشوار میدارند.

«ولوا تبّع الحق أهواءهم» و اگر بر پی پسندایشان ایستد [آن هست بسزا  
 خدای یکتا] «فسدت السموات والارض ومن فيهن» تباه گردد [هفت] آسمان  
 و [هفت] زمین و هر چه در آن است، «بل آتيناهم بذكرهم» نیست که ما بایشان سخنی  
 آوردیم و دین و نامه‌ای که در آن نامداری ایشانست و مهتری و بهتری، «فهم عن  
 ذكرهم معرضون»<sup>(۷۱)</sup> و ایشان از آن روی میگردانند.

«ام تسألهم خراجاً» یا پندارند که از ایشان [بر اداء رسالت] جعلی خواهی  
 خواست و مزدی، «فخراج ربك خير» روزی خداوند تو به از آن، «وهو خير الزاقيين»<sup>(۷۲)</sup>  
 و او بهتر روزی رسانان است.

«وانك لتدعوهم الى صراط مستقيم»<sup>(۷۳)</sup> و تو ایشان را میخوانی باراهی راست.  
 «وان الذين لا يؤمنون بالآخرة» و ایشان که ناگروید گانند بر ستاخیز،  
 «عن الصراط لنا كبون»<sup>(۷۴)</sup> از آن راه می بگردند.

«ولورحمناهم وكشفنا ما بهم من ضرر» و اگر ما برایشان ببخشائیم و باز بریم  
 گزندی که رسید بایشان، «للاجوافي طغيانهم يعمهون»<sup>(۷۵)</sup> بستپهند در افسار  
 گسستن خویش، بر ناپسند بی سامان می روند.

« ولقد اخذناهم بالعذاب » فرا گرفتیم ایشانرا بعذاب، « فما استكانوا ربهم وما يتضرعون <sup>(۷۶)</sup> » تن به ندادند و خویشتن را به نیو کنند خداوند خویش را و درو نزاریدند.

« حتی اذا فتحنا علیهم باباً از عذاب شدید » تا آنکه که بگشادیم بر ایشان دری از عذاب سخت، « اذاهم فیہ مبسوءن <sup>(۷۷)</sup> » تا ایشان در آن فرو ماندند نومید و اندوهگین و خاموش.

« وهوالذی انشا لکم السمع والابصار والافئدة » اوست که شمارا آفرید و ساخت شنوائیها و بینائیها و دلها. « قلیلاً ما تشکرون <sup>(۷۸)</sup> » چون اندک سپاسداری می کنید.

« وهوالذی ذراکم فی الارض » و او آنست که بیافرید شما را در زمین از زمین، « و الیه تحشرون <sup>(۷۹)</sup> » و آخر شمارا بر خواهند انگیخت و با او خواهند برد. « هوالذی یحیی و یمیت » و او آنست که مرده زنده کند و زنده می میراند، « و له اختلاف اللیل والنهار » و او راست شد آمد شب و روز، « افلا تعقلون <sup>(۸۰)</sup> » در نمی یابید.

« بل قالوا مثل ما قال الاولون <sup>(۸۱)</sup> » بل [می درنیافتند] که گفتند هم چنانکه پدران پیشینیان ایشان گفتند.

« قالوا اذ امتنا و کنا تراباً و عظاماً » گفتند آنکه که ما بمیریم و خاک گردیم و استخوانها پیوسد، « انا لمبعوثون <sup>(۸۲)</sup> » ما از زمین انگیختنی ایم. « لقد وعدنا نحن و آبائنا هذا من قبل » وعده دادند ما را این، هم ما را و هم پدران ما را پیش، « ان هذا الاساطیر الاولین <sup>(۸۳)</sup> » نیست این مگر افسانه پیشینیان.

« قل لمن الارض و من فیها » بگو کز است زمین و هر که در آن، « ان کنتم تعلمون <sup>(۸۴)</sup> » [پاسخ کنید] اگر دانید.

«سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ» گویند اللہ تعالیٰ را، «قُلْ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۸۵) بگوی پس پند

نپذیرید و در نیابید .

« قُلْ مِنْ رَبِّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ » بگوی کیست خداوند هفت آسمان ،

«وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (۸۶) و خداوند عرش بزرگوار .

«سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ» گویند اللہ، « قُلْ اَفَلَا تَتَّقُونَ» (۸۷) بگوی پس بنپر هیید از دیگر

گفتن با او .

«قُلْ مَنْ يُّدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» بگوی آن کیست کہ بدست اوست داشت و پادشاهی

هر چیز ، « وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ » و بر همه زینهار دارد و کس بر وزینهار ندارد،

«ان كنتم تعلمون» (۸۸) اگر میدانید ، [پاسخ کنید]

« سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ» گویند ایشان کہ اللہ است آن ، « قُلْ فَاَنِّيْ تَسْحَرُونَ» (۸۹) بگوی

پس شمارا چه پردیومی کنند و بچه فریبند و چه باطل بر شمار و امیکنند .

« بَلْ آتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ » و پردیو نیست و باطل کہ بایشان راستی آوردیم ،

« وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (۹۰) و ایشان دروغزنانند .

«مَا تَخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ» هر گز فرزند نگرفت اللہ تعالیٰ ، « وَ مَا كَانَ مَعَهُ مَالٌ »

و با او هر گز خدائی دگر نبود، « اِذَا الذَّهَبُ كُلُّهُ لِلّٰهِ بِمَا خَلَقَ » کہ اگر ازین هر دو چیزی

بودی بر یکدیگر خاستندی (۱) و هر يك با سپاه خود بایك سو جستید . « وَلَهُ لَبَعْضُهُمْ

عَلٰی بَعْضٍ » و بر یکدیگر برتری جستندی، «سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (۹۱) پاکی و بی عیبی

اللہ را از آنچه ایشان او را بآن صفت میکنند .

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» دانای نهان آشکار است ، «فَتَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۹۲)

برتر از آنست و پاک تر از آن کہ با او انباز بود ، [و ناپاک اورا نظیر] .

« قُلْ رَبِّ » بگو خداوند من ، « اَمَّا تَرِیْنِیْ مَا یُوْعَدُونَ» (۹۳) اگر با من نمائی

چون نمائی هنگام آنچه ایشان را بهم افکنی بآن .



« رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » (۹۴) خداوند من پس مرا آن روز در جمله قوم ستمکاران مکن . « وَأَنَا عَلَىٰ أَنْ نَرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لِقَادِرُونَ » (۹۵) و ما بر باز نمودن باتو که بایشان چه خواهد بود از عذاب توانائیم .

## النُّوْبَةُ الثَّانِيَّةُ

قوله : « يَا أَيُّهَا الرِّسْل » مفسران در معنی این آیت سه قول گفته اند : یکی آنست که این خطاب با مصطفی است و تشریف و تعظیم ویرا بلفظ جمع گفت و بر عادت عرب که یکی را گویند : « يَا أَيُّهَا الْقَوْمُ كَفُوا عَنَّا إِذَا كُنَّا » و نظیر این در قرآن و در کلام عرب فراوانست و در ضمن این خطابست که پیغامبران را همه چنین فرمودیم که : « كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً » پاک خورید و کار نیک کنید ، ای محمد خطاب با تو عمن است بایشان اقتدا کن و راه ایشان رو ، و كان النبی یا کل من الغنائم . قول دوم آنست که این خطاب با عیسی است که آیت بذکر وی متصل است و كان یا کل من غزل امه و هو اطیب الطیبات . قول سوم آنست که این خطاب با پیغامبران است که ذکر ایشان در مقدمه این آیت رفت ، و معنی آنست که : ارسلنا الرسل و قلنا لهم « يَا أَيُّهَا الرِّسْل كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ » ای - کلوا من الحلال ، و کل ما کول حلال مستطاب فهو داخل فيه . « و اعملوا صالحاً » ای - اعملوا بطاعة الله و ما یوافق رضاه ، و قيل الصلاح الاستقامة علی ما توجبه الشریعة . « انی بما تعملون علیم » هذا ترغیب فی فعل الخیر و ترک الشر ، ای - انلم الجميع فاجازی علیه .

« و ان هذ » بکسر الف و تشدید نون قرآء ت اهل کوفه است بر معنی استیناف .

ابن عامر ، « و ان هذ » بفتح الف و تخفیف نون خواند ، والوجه ان « ان » مخففة من

الثقيلة وهى اذا خفت اقتضت مايتعلق بها كما تقتضى اذالم تخفف ، وقوله : « هذه » فى مـوضع نصب لانها اسم ان المخففة وما بعدها جملة هى الخبر ، ويجوز ان يكون موضع « هذه » رفعا على ان تكون مع ما بعدها جملة فى موضع الخبر واسم ان مضمرا وهو ضمير الامر والشأن ، والتقدير ان الامر والشأن « هذه امّتكم » وتعلق ان بما يتصل بها على ما قدمناه من الـوجهين ، ويجوز ان تكون ان صلة ، وتقديره « وهذه امّتكم » ، باقى قراء « وان » بفتح الف وتشديد نون خوانند ، وباين قرائت اضمارست ، يعنى : واعملوا ان هذه امّتكم . وقيل معناه ولان هذه امّتكم امة واحدة . « وانا ربكم فاتقون » اى - لاجل هذه النعمة فاتقون ، كذا قال الخليل و سيبويه ومثل ذلك عندهما قوله تعالى : « وان المساجد لله فلا تدعوا » اى - لان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً . و كذلك قوله : « لا يلاف قريش » كانه قال : فليعبدوا رب هذا البيت لا يلاف قريش . اى - ليقابلوا هذه النعمة بالشكر والعبادة للمنعهم عليهم بها . امّت اينجا بمعنى دين است و ملت ، معنى آنست ، كه شمارا همان فرمودم كه پيغامبران گذشته را فرمودم ، دين شما و ملت شما يکى و خداوند شما يکى ، دين دين اسلام است و جزاين دين نيست ، « ان الدين عند الله الاسلام » ، ومن خداوند شمايم جزا من خداوند نيست ، « وانا ربكم فاتقون » پرهيزيد از آن كه با من ديگرى پرستيد ، كلمة يخرج بها عيسى من عز الربوبية . و روا باشد كه امّت بمعنى جماعت بود ، اى - جماعتكم و جماعة من قبلكم كلهم عبادى وانا ربكم ، والمعنى انها مادامت متوحدة فهى مرضية ، فاذا تفرقت فلا ، « فاتقون » اى - خافونى فى شق العصا و تفريق كلمتكم . آنكه خبر داد از قومى كه دين اسلام بگذاشتند و در دين خویش و در كلمت خویش تفرقت راه دادند

« فتقطعوا امرهم » اى - قطعوا امر دينهم وفرّقوا ما امروا به ان يكون ديناً واحداً ، « زبراً » اى - فرقا مختلفة ، واحدها زبر وهو الفرقة والطائفة ، وقرأ بعض اهل الشام زبرا بفتح الباء جمع زبرة ، ومنه زبر الحديد ، اى - صاروا فرقا كزبر -

الحديد ، میگوید گروه گروه گشتند هر گروهی جز از دین اسلام دینی و مذهبی گرفتند ، یعنی مشرکان و جهودان و ترسایان ، و محتمل است که این گروههای مختلف احزاب ترسایانند که در کار عیسی مختلف شدند کقولہ : « فاختلف الاحزاب من بینهم » تحزبوا علی عیسی علی ثلاثة اقاویل . و گفته اند زبر جمع زبورست و مراد باین کتب است ، یعنی دان کلّ فریق بکتاب غیر الکتاب الذی دان به الآخر ، و ذلک انّ الیهود اخذوا بالتوریه و ترکوا الانجیل والقرآن ، و کذلک النصاری ، و قیل معناه جعلوا کتبهم قطعاً مختلفة آمنوا بالبعض و کفروا بالبعض و حرّفوا البعض ، « کلّ حزب بما لديهم » ای - بما عندهم من الدّین والکتاب ، و قیل بالاموال والاولاد « فرحون » مسرورون معجبون والمحق واحد .

« فذرهم فی غمرتهم » هذا کنایة عن الخذلان ، یعنی دعهم یا محمد فی جهالتهم وضالتهم السّاترة وجه الصّواب ، واصله السّتر ، و قیل معناه دعهم فیما غمرهم من دنیا هم ، « حتی حین » حتی یجییء اجلهم ، ای - انّ امهالنا ایّاهم لاینجیهم .

« ایحسبون انّهم امنوا به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات » ، جزاء علی حسن صنیعهم ، بل لیس الامر علی ما توهموا ، « لایشعرون » انّ ذلک امتحان واستدراج ، و تقدیر الآیة ، ایحسبون امدادنا ایّاهم بالمال والبنین مسارعتنا لهم فی الخیرات ، سارع واسرع واحد ، ثمّ ذکر المسارعین فی الخیرات فقال :

« انّ الذّین هم من خشية ربّهم مشفقون » الخشیة الخوف مع التعظیم المخشی منه ، والاشفاق الخوف من المکروه ، والمعنی انّ المؤمنین بما هم علیه من خشية الله خائفون من عقابه . قال الحسن البصری : المؤمن جمع احساناً وخشیة ، والمنافق جمع اساعة وامنا .

« والذّین بآیات ربّهم » ای - بکتاب الله ، « یؤمنون »

« والذّین هم برّبهم لایشرکون » ای - لایدعون معه الهأ .

« والذّین یؤتون ما آتوا » ای - یؤدون ما اتوا ، کقولہ : « ما آتیکم الرّسول »

فخذوه « ای - ادیکم و کقولہ : « انت اکلها ضعفين » ای - ادت ، و قيل يعطون ما اعطوا من الصدقات والزكوات . « وقلوبهم وجلة » خائفان لا تقبل منهم لتقصيرهم . میگوید صدقات و زکوات می دهند و اعمال برمی کنند و دلہای ایشان ترسان کہ پذیرند از ایشان ، ازبهر آن کہ خود را در آن مقصر دانند . باین معنی خبر عایشہ است قالت : قلت يا رسول الله « والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة » هو الذي يزني ويشرب الخمر ويسرق؟ قال : لا يا بنات الصديق ولكنه الرجل يصوم ويصلي ويتصدق ويخاف ان لا يقبل منه . « انهم الى ربهم راجعون » قيل هو مفعول الوجل ، ای - وجلة للرجوع الى الله ، وقيل قلوبهم وجلة لانهم الى ربهم راجعون ، فيرد عملهم ولا يقبل منهم ، قال الحسن : لقد ادرکت اقواماً کان خوفهم على طاعتهم ان لا تقبل منهم اكثر من خوفكم على معاصيكم ان تعدّوا عليها .

« اولئك يسارعون في الخيرات » ای - الذين هذه صفاتهم هم الذين يبادرون الى الطاعات ويستكثرون ، وهذا خبران ، « وهم لها سابقون » ای - لاجل الخيرات سابقون الى الجنّات ، وقيل اللام بمعنى الى ای - الى الخيرات سابقون ، كقوله : « بان ربك اوحى لها » ای - اوحى اليها . و كقوله . « لما نهوا عنه » ای - الى ما نهوا عنه ، قال الكلبي : سبقوا الامم الى الخيرات ، وقال ابن عباس : سبقت لهم من الله السعادة فلذلك سارعوا في الخيرات . وقيل وهم للسعادة سابقون الى الجنة ثم ذكر انه لم يكلف العبد الا ما يسعه فقال :

« ولا نكلف نفساً الا وسعها » فمن لم يستطع ان يصلي قائماً فليصل جالساً ، و من لم يستطع الصوم فليفطر ، والوسع ما في القدرة وهو مصدر وسع نظيره قوله : « لا يكلف الله نفساً الا وسعها » . « ولدينا كتاب » يعنى اللوح المحفوظ ، « ينطق بالحق » يبين بالصدق ، والمعنى لانكلف نفساً الا ما اطاق من العمل وقد اثبتنا عمله في اللوح المحفوظ فهو ينطق به ويبيّنه ، وقيل « ولدينا كتاب » يعنى كتاب اعمال الخلق لا يشهد على احداً بما عمل . « وهم لا يظلمون » لا ينقص من حسناتهم ولا يزد على سيئاتهم ،

ثم ذکر الکفار فقال :

« بل قلوبهم فی غمرة » ای - قلوب الکفار فی غطاء من هذا ، ای - من هذا الذی وصف به المؤمنون ، وقيل من کتاب الحفظه ، وقيل من القرآن ، وقيل من - الحق ، مفسران گفتند این آیت متصلست بآنچه گفت : « ایحسبون انما نمدهم » ای - لیس الامر کما یحسبون ، ند چنانست که مشرکان و بیگانگان می پندارند که آن مال و پسران که بایشان میدهیم بایشان خیر خواسته ایم ، لکن دلهای ایشان در غفلتست و در نادانی و در پوشش ازین طاعات و اعمال بر که اوصاف مؤمنانست ، روشنائی قرآن در دل ایشان نتافته و از آنچه حفظه برایشان می نویسند غافل مانده . آنکه گفت : « ولهم اعمال » ای - للکفار اعمال خبیثه من المعاصی والخطایا محکومة علیهم . « من دون ذلك » ای - من دون اعمال المؤمنین الّتی ذکرها الله فی هذه الآیات ، « هم لها عاملون » لا بد لهم من ان يعملوها فیدخلوا بها النار لما سبق لهم من الشقوة . می گوید این کافرانرا عملهاست کردنی جز از آن اعمال که مؤمنانرا یاد کردیم ازین خبائث و معاصی که برایشان حکم کرده ایم و در ازل رانده که ناچار آن کنند و بان مستوجب دوزخ شوند ، و روا باشد که « من دون ذلك » کنایت نهند از اعمال کفار و بهذا قال الزجاج : اخبر الله عز وجل بما سیکون منهم و اعلم انهم سيعملون اعمالا تباعد من الله عز وجل غیر الاعمال الّتی ذکر و ابها . مفسران گفتند : « بل قلوبهم » این ضمیر با مؤمنان شود ، ای - قلوبهم مغمورة بالاشفاق مع هذه الافعال الحسنة ، « ولهم » ای - وللمؤمنین « اعمال من دون ذلك » یرید بالاول الفرائض و بالثانی النوافل ، « هم لها عاملون » وعلیها مقیمون .

« حتی اذا اخذنا متر فیهم » ای - لاتنقطع اعمالهم السيئة الی ان نأخذ متنعمیهم بالعذاب . قال ابن عباس : هو السیف يوم بدر ، و قال الضحاک : بالقحط والجوع حين دعا علیهم رسول الله وقال : اللهم اشد وطأتک علی مضر واجعلها علیهم سنین کسنی یوسف . فابتلاهم الله سبع سنین حتی اكلوا الجیف والکلاب والعظام المحرقة .

والقد . « اذا هم يجأرون » يضجون و يجزعون و يستغيثون و اصل الجؤار رفع - الصوت بالتضرع .

« لاتجأروا » اى - يقال لهم لاتجأروا ، « اليوم » ، اى - لاتتضرعوا وهذا يأس لهم من النجاة لانهى ، « انكم منا لاتنصرون » اى - انكم من عذاب الله لاتمنعون ، و قيل « انكم مئا » اى - من جهتنا . « لاتنصرون » بقبول التوبة .

« قد كانت آياتى تتلى عليكم » يعنى القرآن ، « فكنتم على اعقابكم تنكصون » ترجعون قهقرى ، تتأخرون عن الايمان .

« مستكبرين به » واختلفوا فى هذه الكناية فظهر الاقويل انها تعود الى البيت الحرام كناية عن غير مذكور ، « مستكبرين » اى - متعظمين بالبيت الحرام و تعظمهم به انهم كانوا يقولون نحن اهل حرم الله وجيران بيته فلا يظهر علينا احد ولا نخاف احداً فيأمنون فيه وسائر الناس فى الخوف ، هذا قول ابن عباس ومجاهد وجماعة ، وقيل « مستكبرين به » اى - بالقرآن فلم يؤمنوا به ، يعنى بحضرتهم عند قرائته استكبار « سامراً » نصب على الحال يعنى يسمررون بالليل فى مجالسهم حول البيت ، وحدّ سامراً وهو بمعنى السمار لانه وضع موضع الوقت اراد « تهجرون » ليلا وقيل وحدّ سامراً كقوله : « يخرجكم طفلاً » قرأ نافع « تهجرون » بضم التاء و كسر الجيم من الاهجار وهو الافحاش اى - يفحشون القول ، وذكرا انهم كانوا يسبون النبى واصحابه ، وقرأ الآخرون تهجرون بفتح التاء وضم الجيم ، اى - تعرضون عن النبى وعن الايمان وعن القرآن وترفضونها ، وقيل من الهجر وهو القول القبيح يقال هجر يهجر هجراً اذا مال عن الحق ، وقيل تهدون و تقولون مالا تعلمون من قولهم هجر الرجل فى - منامه ، اى - هذى .

« افلم يدبروا القول » يعنى افلم يتفكروا فى القرآن فينظروا فى لفظه ونظمه ومعانيه وكثرة فوائده وسلامته عن التناقض والاختلاف فيستدلوا انه من عند الله . « ام جاءهم » امر بديع عجيب ، « لم يأت آباءهم الاولين » يعنى انزال الكتاب و



ارسال الرسول .

« ام لم يعرفوا رسولهم » بالصدق والامانة قبل اظهار الدعوة فيورث ذلك تهمة في حاله و ريبة في امره ، « فهم له منكرون » اي - فلذلك انكروه فلم يؤمنوا به .

« ام يقولون به جنّة » اي - جنون . « بل جاءهم بالحق » اي - ليس الامر كما يقولون ، جاءهم الرسول بالحق من عند الله ، « واكثرهم للحق كارهون » . معنی آنست که این کافران خود هیچ تفکر نکنند درین قرآن در اعجاز لفظ و حسن نظم و معانی فراوان و فواید بی کران ، از تناقض آزاد و از اختلاف پاک ، تاییدانند که کلام خداست و نامه او بر استی و رسول آورده بدرستی ، یانه که این پیغامبر که بایشان آمد چیزی بدیع است و کاری غریب که بر پیشینیان و گذشتگان ایشان نیامده و نبوده ، و خود می دانند و اقرار می دهند که پیشینیان ایشانرا پیغامبر و کتاب فرستادیم ، یا نه که ایشان این رسول را پیش از اظهار دعوت بصدق و امانت نشناخته اند و در وقتی تهمتی یا ریبتی دیده اند تا آن خود را عذری سازند بانکار و تکذیب وی که میکنند ، یا نه که می گویند این محمد دیوانه است که سخن دیوانگان می گوید سخنان بیهوده نامفهوم نه نه که این جمله هیچیز نیست و ایشانرا هیچ عذر نیست و آنچه رسول آورد بایشان جز حق و صدق نیست ، اما ایشانرا حق دشوار آید و شنیدن حق نتوانند .

« ولوا تتبع الحق اهاوهم » قال مقاتل والصدی و جماعة : الحق هو الله عز وجل والمعنى لو عمل الرب تعالى وتقدس بهوى المشرکین و اجرى على التدبير مشيئتهم فترك الحق الذى هم له كارهون . « لفسدت السموات والارض » لا يثارهم الباطل على الحق فهلك الخلق اجمعون . وقيل المراد بالحق القرآن ، يعنى لو نزل القرآن بما يحبون من جعل الشريك والولد على ما يعتقدونه ، « لفسدت السموات والارض » ، وذلك انها خلقت دالة على توحيد الله عز وجل ولو كان القرآن على مرادهم لكان يدعو الى الشرك وذلك يؤدى الى فساد ادلة التوحيد . « ومن فيهن » لانهم حينئذ يشركون

بالله عز وجل . « بل آتيناهم بذكرهم » قال ابن عباس : بما فيه فخرهم و شرفهم ،  
يعنى القرآن كقوله : « لقد انزلنا اليكم كتابا فيه ذكر كم » اى- شرفكم ، « و انه  
لذكر لك ولقومك » اى- شرف لك ولقومك . « فهم عن ذكرهم » اى- عن شرفهم ،  
« معرضون » ، وقيل معناه « بذكرهم » اى- بالذكر الذى فيه حظهم لو اتبعوه ، فهم عن  
ذكرهم اى- عن القرآن ، « معرضون » .

« ام تسئلهم » يعنى ام يظنون انك يا محمد تسئلهم على حاجتهم به ، « خرجا »  
جعلا واجرا فيعرضوا عنك كذلك . « فخراج ربك » اى- فعطاء ربك « خير » مما فى  
ايديهم ، « وهو خير الرازقين » اى- ادومهم عطاء ، قرأ حمزة والكسائي خراجا فخراج  
ربك ، كلاهما بالالف ، وقرأ ابن عامر كلاهما بغير الف ، وقرأ الباقر خراجا بغير الف  
فخراج بالالف والخرج والخراج ما يخرج من ريع ما يقاسيه ، وقيل الخرج الجعل ،  
والخراج العطاء .

« وانك لتدعوهم الى صراط مستقيم » وهو الاسلام اى- ان الذى تدعوا اليه  
صراط مستقيم . من سلكه اذاه الى مقصده .

« وان الذين لا يؤمنون بالآخرة » اى- لا يصدقون بالبعث والحساب . « عن  
الصراط » اى- عن دين الحق ، « لنا كبون » عادلون مائلون ، يقال نكب عن الشىء اذا  
عدل عنه ،

« ولورحمناهم و كشفنا ما بهم من ضر » اى- قحط وجدوبة ، « للجوا » تمادوا ،  
« فى طغيانهم يعمهون » ولم ينزعوا عنه ، وقيل معناه لوردناهم عن طريق النار الى-  
الدنيا للجوا فى طغيانهم يعمهون . كقوله : « ولوردوا لعادوا لمانهوا عنه » .

« ولقد اخذناهم بالعذاب » وذلك ان النبي دعا على قريش ان يجعل عليهم  
سنين كسنى يوسف ، فاصابهم القحط ، فجاء ابوسفیان الى النبي فقال انشدك الله والرحم  
الست تزعم انك بعثت رحمة للعالمين ؟ فقال بلى ، قال قد قتلت الآباء بالسيف و  
والابناء بالجوع فادع الله ان يكشف عنا هذا القحط ، فدعا فكشف عنهم فانزل الله هذه

الآية . « فما استكانوا لربهم وما يتضرعون » اى - لم يتضرعوا الى ربهم بل مضوا على تمردهم .

« حتى اذا فتحنا عليهم باباً اذا عذاب شديد » قال ابن عباس : يعنى القتل يوم بدد ، وقيل هو الموت ، وقيل هو العذاب فى القيامة ، « اذاهم فيه مبلسون » آيسون من كل خير .

« وهو الذى انشأ لكم السمع » اى - الاسماع ، « والابصار والافئدة » لتسمعوا و تبصروا وتعقلوا . « قليلاً ما تشكرون » فتوحدونه فتستيقنون بآئه واحد .  
« وهو الذى ذرأكم فى الارض » اى - صير بعضكم ذرية بعض ، « واليه تحشرون » اى - تجمععون للحساب والجزاء .

« وهو الذى يحيى ويميت » اى - يحيى الموتى للبعث ، ويميت الاحياء فى الدنيا ، « وله اختلاف الليل والنهار » اى - تدبير الليل والنهار فى الزيادة والنقصان . وقيل جعلهما مختلفين - يتعاقبان ويختلفان فى السواد والبياض ، « افلا تعقلون » ماترون من صنعه فتعتبروا ، افلا تعقلون انه لا يقدر على ذلك الا الله عز وجل .

« بل قالوا » اى - قالت قريش ، « مثل ما قال الاولون » اى - مثل من كان قبلهم من المكذبين بالبعث ، قالوا يعنى على طريق انكار والتعجب ، « اذا متنا و كئنا تراباً وعظاماً » خالية عن اللحوم والعروق والاعصاب بالية ، « انا لمبعوثون » مخرجون من قبورنا احياء ، قرأ ابن كثير و ابو عمرو وعاصم و حمزة اذا انا بالاستفهام فيهما ، و قرأ نافع والكسائي يعقوب اذا بالاستفهام انا بالخبر ، و قرأ ابن عامر بضد هم « ء اذا كئنا تراباً » بالخبر « انا لمبعوثون » بالاستفهام .

« لقد وعدنا نحن » هذا الوعد ، ووعد آباؤنا » اى وعدهم قوم ذكر و ان الله رسلا اى - قيل لنا و لا بائنا هذا الحديث من قبل مجيئك و لم يكن من ذلك شيء ، « ان هذا الا اساطير الاولين » اى - ما هذا الذى تخوفنا به الا ماسطره الاولون فى كتبهم مملاً حقيقة له .  
« قل لمن الارض » اى - قل يا محمد مجيباً لمنكرى البعث « لمن الارض ومن

فیها « من الخلق ، » ان کنتم تعلمون ، خالقها و مالکها .

« سيقولون لله ، ولا بدّ لهم من ذلك لانهم یقرّون انها مخلوقة . معنی آنست که مشرکان مکّه چون بر طریق انکار و تعجب گفتند . « عاذامتنا و کثا ترابا » بعث و نشور را منکر شدند فرمان آمد که یا محمّد ایشانرا جواب ده که این زمین و هر که در آن کراست و ملک و ملک کیست ؟ مصرف و مدبّر آن کیست ؟ اگر می دانید که مملوک کیست بگوئید مالک آن کیست ؟ چون می دانید کی مخلوق است بگوئید خالق آن کیست ؟ یا محمّد و ناچار که ایشان گویند خدایراست ملک و ملک زمین و هر چه در آنست که ایشان بمخلوقی و مملو کی همه مقرند ، چون ایشان چنین گویند و اقرار دهند تو بگو « افلا تذکرون » فتعلموا ان من قدر علی خلق الارض و من فیها ابتداء یقدّر علی احیائهم بعد الموت ، چرا در نیابید و پند نپذیرید و دلیل نگیرید که آن خداوند که باوّل قادر بود بآفرینش خلق بآخر قادرست که باز آفریند و برانگیزد .

« قل من ربّ السموات السبع و ربّ العرش العظيم سيقولون لله » . در حرف اوّل خلاف نیست که لله بی الف است . اما در حرف دوم و سوم خلافت قراءت ابو عمرو و یعقوب سيقولون الله افلا تتقون ، سيقولون الله قل فانی تسحرون ، هر دو حرف بالف خوانند جواباً علی معنی واللفظ و هو ظاهر ، باقی لله خوانند همچون حرف اول جواباً علی المعنی دون اللفظ کقول القائل للرجل : من مولاك ؟ فیه قول لفلان . ای - انا لفلان و هو مولای . « قل افلا تتقون » یعنی افلا تتقون عقابه علی انکار البعث و النشور ، علی اضافة الشريك والولد الیه سبحانه .

« قل من یبده ملکوت کل شیء » الملكوت الملك ، والتاء للمبالغة کالرحموت من الرحمة ، والرهوت من الرهبة ، « وهو یجیر ولا یجار علیه » ای - یعتقد الایمان لمن شاء ولا ینقض امانه ولا یعتقد علیه الامان ، یعنی یؤمن من یشاء ولا یؤمن من اخافه الله و منه قوله عزّ وجل : « وان احدم من المشرکین استجارک فاجرہ حتی یسمع کلام الله »

اي - آمنه ، وقيل يمتنع هو من السوء من يشاء ولا يمتنع منه من اراده بسوء . « ان كنتم تعلمون » اجيبوا ان كنتم تعلمون .

سيقولون لله قل فأنى تسحرون « يعنى كيف تخذعون وتصرفون عن توحيد وطاعته ، وقيل كيف يخيل اليكم ما ليس له اصل ولا حقيقة ، والسحر تخيل ما ليس له اصل .

« بل آتيناهم بالحق » اي - جئناهم بالحق الصدق ، « واثم لكاذبون » فيما يدعونه من الشريك والولد .

« ما اتخذ الله من ولد » اي - ما اتخذ الله ولداً ، و من هاهنا زائدة ، و انما قال ذلك لان بعض المشركين كانوا يقولون الملائكة بنات الله ، و بعض اليهود قالوا عزير بن الله ، و بعض النصارى قالوا المسيح ابن الله ، و بعضهم قالوا اتخذ المسيح ابناً فبين الله تعالى انه لم يتخذ ولداً لامن جهة الاستيلاد و لامن جهة الاضافة . « وما كان معه من اله » اي - لم يشرك في الهيئته احداً ، « اذا لذهب كل اله بما خلق » قوله : « اذا » كناية عن ضمير طويل ، يعنى ولو اتخذ ولداً و كان معه اله ، « لذهب كل اله بما خلق » اي - لانفرد كل اله بخلقه ولم يرض ان يشاركه فيه غيره و لوقع التنازع وهو نظير قوله : « لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا » اي - لم ينتظم امرهما كمال ينتظم امر ملك فيه ملكان قاهران . « ولعلا بعضهم على بعض » اي - طلب بعضهم مغالبة بعض كفعل ملوك الدنيا فيما بينهم ، وقيل لعلا القوى منهم على الضعيف بالقهر والغلبة ولا ينبغي للمقهوران يكون الهأ ، ثم نزه نفسه فقال : « سبحان الله عما يصفون » اي - تقدس من ان يكون له شريك او ان يتخذ ولداً

« عالم الغيب والشهادة » اي - يعلم ما سيكون وما هو كائن حاضر ، وهو معنى الشهادة يقال شهد اذا حضر ، قرأ اهل مدينة والكوفة غير حفص ، عالم الغيب برفع الميم على الابتداء ، وقرأ الآخرون بجرها على نعت الله في سبحان الله . « فتعالى عما يشركون » اي - تعظم عن ان يكون له شريك او نظير .

« قلرب اما تريئي ما يوعدون » هذا شرط وجوابه، « فلا تجعلني »، وقد اعترض النداء بين الشرط والجواب، والمعنى قل يا محمد ان ترني في هؤلاء الكفار ما تعدهم من العذاب، فاجعلني خارجاً منه ونجني من سخطك وعذابك،  
« وانا على ان نريك » هذا اخبار من الله عز وجل عن انزال العذاب الذي اوعدهم به في حياة نبيه واخبار عن قدرته على ذلك، وقد حقق هذا الخبر يوم بدر، وارى ذلك رسوله (ص)، وقيل المعنى « وانا على ان نريك ما تعدهم » في حيوتك او نعاقبهم بعد وفاتك، « لقادرون » فحذف .

### النوبة الثالثة

قوله : « يا ايها الرسل » ابراهيم خليل را عليه السلام دو فرزند بود که سلاله نبوت بودند یکی اسحق پدر عبرانيان، ديگر اسمعيل پدر عرب، از اسحق عليه السلام پيغامبران آمدند هزاران، و از اسمعيل عليه السلام يك پيغامبر آمد محمد عربي (ص) آن قوت نبوت که در نهاد اسحق تعبيه بود بهزاران پيغامبر قسمت کردند هريکی را از آن جزوی نصيب آمد، باز قوت نبوت و کمال رسالت که در نهاد اسمعيل تعبيه بود همه بمصطفى عربي دادند لاحرم بر همه افزون آمد و قوت جمله انبياء دروي موجود آمد تا باوي گفتند : « يا ايها الرسل » اي - همه اخلاق پيغامبران در تو جمع آمده وبهمه اوصاف حميده ستوده، هر پيغامبري را بخصلتي نواختند و از حضرت ذوالجلال او را تحفه اي فرستادند که بدان مخصوص گشت، باز محمد عربي و مصطفى هاشمي که طراز کسوت وجود بود در صدف شرف بود او را بهمه برگذاشتند، وبصفات همگان بنگاشتند، چنانکه ابن عباس گفت : ان الله تعالى اعطى محمد خلق آدم ومعرفة شيث وشجاعة نوح ووفاء ابراهيم ورضاء اسحق



وقوة يعقوب وحسن يوسف وشدة موسى ووفار الياس و صبر ايوب وطاعة يونس  
وصوت داود وفصاحة صالح وزهد يحيى وعصمة عيسى وحب دانيال وجهاد يوشع.  
على القطع والتحقيق. ميدان كه. از جمله موجودات كه بحكم كن بصحراء فيكون  
آمدند هيچ ذات را آن كمال وهيچ صفات را آن جلال نيامد كه ذات احمد و صفات  
محمد را آمد، آدم صفي هر چند عزيز و مكرم بود و بتخصيص قربت مخصوص و  
مقرب بود، لكن اورا عتاب از پيش آمد و عقوبت از عقب نخست گفت «وعصى آدم»  
پس گفت: «ثم اجتباه ربه» باز مصطفى را عفو از پيش آمد و عتاب از عقب: «عفا الله عنك»  
پس گفت: «لم اذنت لهم» ميان اين و آن دورست و آنكس كه بدين بصر ندارد  
معذورست. اگر ابراهيم را قوت يقين بود تا جبرئيل را گفت: «أما اليك فلا»  
يقين مصطفى از يقين ابراهيم تمامتر بود كه مي گفت: «لى مع الله وقت لا يسعنى  
فيه ملك» يقين جبرئيل «ولانبي مرسل» يعنى ابراهيم. و سليمان را ملك دنيا  
داد مصطفى را ملك قيامت داد، مي گويد: «لواء الحمد بيدى ولا فخر» و اگر با  
موسى كرامت كرد تا قوم او بدريا بگذشتند و دامن ايشان تر نگشت، با مصطفى  
كرامت كرد تا امت او بدوزخ بگذرند و دامن ايشان خشك نگردد. و اگر عيسى را  
بآسمان چهارم بردند مصطفى را «بقاب قوسين او ادنى» بردند، اين همه معانى و  
معالى و فضائل و شمائل در ذات مطهر مصطفى جمع كرد آنكه باوى اين خطاب كرد  
«يا ايها الرسل»

قوله: «ان هذه امتكم امة واحدة وانا ربكم فاتقون» از روى اشارت ميگويد دين  
اسلام دينى يگانه و شما امتى يگانه و من خداوند شما خداوند يگانه، پرهيزد از  
خشم من كه دينى ديگر گزينيد و خدائى ديگر گيريد، اين اسلام كه هست جبار صفت  
است جبار همتى بايد تا جمال اسلام بروى اقبال كند و جبار همّت آنستكه سربدنيا و  
عقبى فرونيارد، خليل را گفتند: يا خليل اسلم. اسلام را باش و با اسلام درساز گفت:  
اسلام جبار صفت است متعلقانرا بخود راه ندهد از بند علاقت بيرون آيم، مال بمهمان  
داد و فرزند بقربان، و نفس خود بآتش سوزان، آنكه گفت: «اسلمت لرب العالمين»

اکنون که از همه برگشته ترا گشتم تا از همه بازماندم و ترماندم ،  
 «ایحسبون انما نمدّم به من مال و بنین نسا ع لهم فی الخیرات» این خواجگان دنیا دار  
 نفس پرور خلق پرست در داء تکبر بردوش نهاده و مست شهوت گشته چه پندارند که دنیا  
 ایشانرا کرامتی است یا کثرت مال و فرزندان ایشانرا سعادت است کلاولماً، خبر ندارند که  
 طلیعه لشکر نعمت که در رسد همه در گاه بیگانگان طلبد ، علم شقاوت با خود میبرد  
 و داغ بیگانگی می نهد . باز طلیعت لشکر محنت که در رسد همه زاویه عزیزان طلبد  
 گرد سرای دوستان گردد ، از بهر آنکه محنت و محبت بشکل هر دو چون همد ،  
 همبر و همسر بنقطه سرزیر آنرا تمیز کرده اند و رنه بشکل و صورت از یکدیگر جدا  
 نه اند ، فرعون مدبر را چهار صد سال ملک و عافیت و نعمت دنیا داد و در آن باوی  
 مضایقه ای نرفت ، لکن اگر ساعتی درد و سوز موسی خواستی بوی ندادی که سزای  
 جمال آن درد نبود ، و اگر تقدیراً در آن ساعت که از بهر فرق زگریا بود کسی از وی  
 پرسیدی که چه خواهی ؟ از ذرات و اجزای وی نعره عشق روان گشتی و گفتی آن  
 خواهم که تاابد بر فرق ما همی راند . در خبرست که من احبنا فلیلبس للبلاء تجفافان  
 البلاء اسرع الی محببتنا من السیل الی قرار .

تازیم بندگی بند قباء تو کنم      وین سلامت همه در کار بلاء تو کنم  
 « انّ الذین هم من خشية ربهم مشفقون » تا آنجا که گفت : «اولئک یسارعون  
 فی الخیرات » عاقل که در معنی این آیات تأمل کند داند که مطیع بر طاعت خویش  
 ترسان ترست از عاصی بر معصیت خویش . و چنانکه عاصی را حاجتست بستر او ، مطیع  
 را هم حاجتست بستر او ، و حق تعالی چنین می گوید : « وتوبوا الی الله جمیعاً ایها  
 المؤمنون » ای مؤمنان شما که مطیعانید و شما که عاصیانید همه بنعت تضرع بدر گاه  
 ما باز آئید و بر حالت افتقار و انکسار از ما آمرزش خواهید تا شما را در پرده رحمت  
 خود بپوشیم . عجب آید مرا از آن قراء تهی مغز که شبی دور کعت نماز کند روز دیگر  
 گره خویشتن بینی بر پیشانی افکنده و منت هستی خویش بر آسمان و زمین نهد و

ذرات وجود باوی میگوید سلیم دلا که توئی اینجا از کعبه بت خانه میسازند و از عابد هفتصد هزار ساله لعین ابد می آورند و بلعم با عور را که اسم اعظم دانست و دعای مستجاب داشت بر طویله سگان می بندند، و تو یک شب دور کعت نماز گزاردی روز دیگر خواهی که عالم از حد بت نماز تو پر شود ؛ ای مسکین ! مرد محقق شرق و غرب پر از سجده اخلاص کند آنکه همه بآب بی نیازی فرو گذارد و باد و دست تپی بسر کوی شفاعت محمد مصطفی باز گردد و گوید: یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضرو و جننا بیضاعه من جنة. پیر طریقت گفت : الهی آمدم با دودست تپی ، بسو ختم بر امید روز بهی ، چه بودا گراز فضل خود بر این خسته دلم مرهم نهی .

«ولا نکلف نفساً الا وسعها» شاهرآه دین را بدایتی و نہایتی: بدایت اهل شریعت راست ، و نہایت ارباب حقیقت را ، عمل اهل شریعت خدمت است بر شریعت ، صفت ارباب حقیقت غربتست بر مشاهدت ، قاعده اعمال شریعت بر سهولت نهادند مصطفی گفت : بعثت بالحنيفية السهلة السمحة . مستضعفانند و اهل رخص طاقت بار گران ندارند. رب العزه در شرع رخصتها از بهر ایشان نهاد و بار گران از ایشان فرو نهاد گفت: « لا نکلف نفساً الا وسعها » همانست که گفت : « ما جعل علیکم فی الدین من حرج ، یرید الله بکم اليسر ولا یرید بکم العسر » اما روش ارباب حقیقت بر ریاضت و صعوبت نهاد و با ایشان خطاب رفت که : « جاهدوا فی الله حق جهاده ، اتقوا الله حق تقاته ، ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله ».

پیر طریقت را از حقیقت تصوف پرسیدند ، گفت : ما هو الا بذل الروح فلا تشتغل بترهات المدعین . و قال الجریری : لم یکلف الله العباد معرفته علی قدره و انما کلفهم علی مقدارهم . فقال « ولا نکلف نفساً الا وسعها » ولو کلفهم علی قدره لجهلوه و ما عرفوه لانه لا یعرف قدره سواه و لا یعرفه علی الحقیقة غیره الله جل جلاله . خلق را بمعرفت خویش بر قدر طاعت و اندازه استطاعت ایشان تکلیف کرد نه بر قدر جلال و عزت خویش ، هر کسی بر قدر خویش اورا تواند شناخت ، و چنانکه اوست خود

داند و خود را خود شناسد، قال الله تعالى: «ولا يحيطون به علماً الرحمن فسئل به خبيراً»  
 وقال علي (ع): يامن لا يعلم احد من خلقه كيف هو غيره. اگر ذره‌ای از آن معرفت  
 حقیقت که او را بخود است بر خلق آشکارا کند همه متمرّدان جهان و شیاطین عالم  
 موّحد گردند همه زنارها کمر عشق دین گردد، همه خارهای عالم ریاحین شود.  
 خاکها مشک و عبیر شود، اوصاف بشریت همه بشرات نسیم معرفت گردد.

گریک نظرت چنانکه هستی نگری      نه بت ماند نه بت پرست و نه پری  
 الهی وصف تو نه کار زبانست، عبارت از حقیقت یافت تو بهتاست، باصوالت  
 وصال دل و دیدار را چه توان است.

حسن تو فرو نیست زینائی من      راز تو فرو نیست ز دانائی من

## ۴- النوبة الاولى

قوله تعالى: «ادفع بالتي هي احسن السيئة» [ای محمد] بدیشان پاسخ  
 ده بهر چه آن نیکوتر، «نحن اعلم بما يصفون» (۹۶) «مادانائیم بآنچه ایشان گویند.  
 «وقل ربّ» و بگوی خداوند من، «اعوذ بك» فریاد خواهم بتو.  
 «من همزات الشياطين» (۹۷) «از بد در انداختن دیوان.  
 «واعوذ بك ربّ ان يحضرون» (۹۸) «و فریاد خواهم بتو خداوند من که  
 هیچ بامن باشند.

«حتّى اذا جاء احدهم الموت» تا آنکه که مرگ یکی آید از ایشان،  
 «قال ربّ ارجعون» (۹۹) «گوید خداوند من مرا باز گذارید.  
 «لعلّي اعمل صالحاً» تا مگر که من کردار نیک کنم، «فيمّا تركت» از  
 آن کردارهای نیک که نکرده‌ام و بگذاشته‌ام، «كلا» بودن این را روی نیست،

« **انها كلمة هو قائلها** » بر راستی که آن سخنی است که او میخواهد گفت .  
 « **ومن وراءهم برزخ** » و پیش ایشان با گور است و در نیک در آن ، « **الي يوم يبعثون** » (۱۰۰) ،  
 تا آن روز که ایشان را برانگیزانند .

« **فاذا نفخ في الصور** » آنکه که در صور دمند ، « **فلا انساب بينهم يومئذ** »  
 میان خلق آن روز هیچ نژاد نه [ که سود دارد و نه هیچ آزرم بکار آید ]  
 « **ولا يتساءلون** » (۱۰۱) « و نه یکدیگر را پرسند هیچ .

« **فمن ثقلت موازينه** » هر کس را گران آید ترازوی وی [ بکردار نیک ]  
 « **فاولئك هم المفلحون** » (۱۰۲) « ایشان آنند که جاوید پیروز آمد گانند .

« **و من خفت موازينه** » و هر کس را سبک آید ترازوی او [ از کردار نیک ]  
 « **فاولئك الذين خسروا انفسهم** » ایشان آنند که از خویشتن درماندند ، « **في جهنم خالدون** » (۱۰۳) « در دوزخند جاویدان .

« **تلفح وجوههم النار** » و افروزد آتش رویهای ایشانرا ، « **و هم فيها كالبحون** » (۱۰۴) « و ایشان در آن تباه رویانند .

« **الم تكن آياتي تتلى عليكم** » ایشانرا گویند نه سخنان و پیگاههای من  
 بر شما میخواندند ؟ « **فكنتم بها تكذبون** » (۱۰۵) « و شما آنرا بدروغ می داشتید .

« **قالوا ربنا** » گویند خداوند ما ، « **غلبت علينا شقوتنا** » زور کرد بر ما بیش  
 شد بد بخت بودن ما ، « **و كنا قوماً ضالين** » (۱۰۶) « و قومی بودیم گمراهان

« **ربنا اخرجنا منها** » خداوند ما بیرون آر ما را از ایدر « **فان عدنا فانا ظالمون** » (۱۰۷) « اگر باز گردیم ستمکار مائیم ،

« **قال اخسئوا فيها** » گوید دور شوید و خاموش [ از آنچه می گوئید ] درین سرای ،  
 « **ولا تكلمون** » (۱۰۸) « هیچ سخن مگوئید بامن .

« اِنَّهٗ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِی » که گروهی بودند از رهبران من (۱)، « یَقُولُوْنَ رَبَّنَا » می گفتند خداوند ما ، « آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا » بگرویدیم پیامرزم را و ببخشای مارا ، « وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِیْنَ » (۱۰۹) که تو بهتر بخشاینده گانی .  
 « فَاتَّخَذَ تَمَوْهَمٌ سَخْرِیَا » پس شما ایشانرا افسوس گرفتید ، « حَتّٰی اَنۡسَوۡكُمۡ ذِكْرِی » تا فراموش کردند بر شما یاد من ، « وَكُنۡتُمْ مِّنۡهَا تَضَحِكُوْنَ » (۱۱۰) و شما از ایشان می خندیدید « اَنّٰی جَزِیَّتَهُمۡ الِیَوْمَ بِمَا صَبَرُوۡا » امروز من ایشانرا پاداش دادم پیدایش آنکه صبر می کردند ، « اِنَّهٗمۡ هُمُ الْفَاۡزُوْنَ » (۱۱۱) ایشان امروز رستگارانند .  
 « قَالَ كُمۡ لِبَیۡتِهِمۡ فِی الْاَرْضِ » [الله تعالی] گوید ایشانرا این بودن شما درد دنیا [ که مرا بدان بدادید ] خود چند بود ؟ « عَدَدُ سَنَیۡنَ » (۱۱۲) « [ چند بودید در زمین ] بر شمار سالها ؟

« قَالُوا لَبَنَّا یَوْمًا اَوْ بَعۡضُ یَوْمٍ » گویند روزی یا بعض روزی ، « فَسُئِلَ الْعَادِیۡنَ » (۱۱۳) « از فریشتگان پرس که شمار گیران تواند .  
 « قَالَ اِنۡ لَّبَیۡتِهِمۡ اِلَّا قَلِیۡلًا » گوید آنچه بودید جز زاند کی نبودید ، « لَوۡ اَنَّكُمۡ كُنۡتُمْ تَعْلَمُوْنَ » (۱۱۴) « چون نیک بودی شمارا اگر شمار دانستید .  
 « اَفَحَسِبْتُمْ اَنۡنَا خَلَقۡنَاكُمۡ عَبَثًا » می پنداشتید که ما شمارا بی بازیگری آفریندیم ، « وَ اَنَّكُمۡ اِلَیۡنَا لَا تَرْجَعُوْنَ » (۱۱۵) « می پنداشتید که شما بامان نخواهید آمد .  
 « فَتَعَالٰی اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ » چون برترست [ و پاك تراز بازی و بی عیب تر ]  
 الله آن خدای که پادشاه است براستی و سزا ، « لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ » نیست خدائی جزو ، « رَبِّ الْعَرۡشِ الْكَرِیۡمِ » (۱۱۶) « خداوند عرش کریم بزرگوار نیکو .  
 « وَ مَنۡ یَّدَعِ مَعَ اللّٰهِ اِلَٰهًا اٰخَرَ » و هر که خدای دیگر خواند بالله ، « لَا بُرۡهَانَ لَّهٗ بِهِ » [خدائی] که در آن [پرستش] اورا نه عذرست و نه حجت ، « فَانۡمَّا حِسَابُهُ عِنۡدَ رَبِّهٖ » شمار او بنزدیک خداوند او [ بکند الله تعالی شمار او ] ، « اِنَّهٗ لَا یَفۡلَحُ



الکافرون (۱۱۷)، که ناگرویدگان هرگز نیک نیابند.

«وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ» و بگوی خداوند من بیا مرز، «وَارْحَمْ» و ببخشای، «وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (۱۱۸) و تو بهتر بخشایند گانی.

## النوبة الثانية

قوله: «ادفع بالتي هي احسن» ای - ادفع بالخصلة التي هي احسن الخصال وهي الحلم والصفح والاعضاء عن جهلهم، والصبر على اذاهم، وقوله: «السيئة» یعنی اذاهم ايّاك و تكذيبهم لك. نزول این آیت پیش از آن بود که فرمان آمد بقتال، رب العزّه مصطفی را بعفو و صفح فرمود گفت آن سخن بد و کرد بد ایشان را بحلم و صفح خویش دفع و برادی و تکذیب ایشان صبر کن، «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»، و بروی نیکو از ایشان فرابر، پس این آیت منسوخ شد بآیت قتال. و گفته اند معنی آنست که عظم برفق ولین و لاتعظم بشدة و عنف. ای محمد ایشانرا که دعوت کنی و پنددهی برفق و لطف و آسانی دعوت کن و پند ده نه بسختی و درشتی چنانکه جائی دیگر گفت: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» الآية. و موسی کلیم را در دعوت فرعون همین فرمود: «فَقُولَ لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا»، و قيل التي هي احسن، لا اله الا الله، والسيئة، الشرك. «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» ای - يَقُولُونَ مِنَ الشَّرِكِ، فَجَزَيْهِمْ مَا يَسْتَحِقُونَ.

«وَقُلْ رَبِّ اعُوْذُ بِكَ» ای - استجیر بک و امتنع بعزّتک، «مَنْ هُمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» قال ابن عباس: ای - مَنْ نَزَعَاتِهِمْ، وَنَزَعَ الشَّيْطَانُ وَسْوَسَتْهُ. حتی يشغل عن امر الله عز وجل. وقال مجاهد: هُمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ نَفْخُهُمْ وَنَفْثُهُمْ، وَاصِلُ الْهَمْزِ شِدَّةُ الدَّفْعِ، یعنی دفعهم بالاغواء الى المعاصي. هُمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ آنست که بدها و معصیتها در پیش

بنده افکنند و او را با معاصی دهند و بآن مشغول دارند تا از کار خدا و طاعت داری وی بازماند ، و قال الحسن : معناه اعوذ بك من الجنون . روی عن رجل من اهل بیت رسول الله ( ص ) قال : قام رسول الله الى صلوة اللیل فهلّل ثلاثاً فكبر ثلاثاً و قال اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من همزه ونفثه و نفخه ، قال : فسألته من الغدعن همزه ، فقال : هو الموتة ، قلت ما الموتة ؟ قال الموتة اخذ الشیطان للانسان یشیر به الى ان یفعل فعلاً یحدث عنده الجنون ، وسألته عن نفثه ، فقال : انه الشعر ، و عن نفخه ، فقال انه الکبر .

« واعوذ بك رب ان یحضرون » فی شیء من اموری و انما ذکر الحضور لان الشیطان اذا حضر ابن آدم یوسوسه ویجلب الیه شرّاً فی دینه و دنیاہ .

« حتّی اذا جاء احدهم الموت » ای - وقت الموت و انقضاء اجله . این آیت متصلست بآیت پیش ، و التقدير : ادفع بالّتی هی احسن السيئة حتّی اذا جاء احدهم الموت ، و قيل بل قلوبهم فی غمرة من هذا حتّی اذا جاء احدهم الموت ، و قيل التأویل لانزیک مانعدهم بل نهملهم حتّی اذا جاء احدهم الموت . کقوله عزوجل : « و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم » ، معنی آنست که یا محمد ما توانائیم که با تو نمائیم که بایشان چه خواهد بود از عذاب لکن می نمائیم و حرمت ترا فرامی گذاریم تا آن روز که مرگی آید بایشان . « قال رب ارجعون » ای - اذا عاین احدهم الآخرة قبل ان یدوق الموت ادر کته الندامة علی التقصیر ، و قال تحسراً علی مافاتہ ، ربّ ارددنی الی الدنیا . معنی آنست که چون یکی از ایشان مخائل مرگ بروی پیدا شود و آخرت او را عیان گردد ، یشیمانی بوی اندر آید و بر گذشته تحسر خورد و گوید . خداوند من مرا با دنیا فرست تا کار نیک کنم . « ارجعون » بلفظ جمع گفت بر عادت عرب که با یکی خطاب جمع کنند بر وجه تعظیم ، چنانکه ربّ العزه گفت : « انا نحن نحیی و نمیت » - « انا نحن نزلنا الذکر » و نظیر این در قرآن فراوانست و روا باشد که « ارجعون » خطاب با فریشتگان بود که قبض روح وی می کنند ، یعنی که

اول خداي را خواند و بوى استعانت کند و گويد: «رَبِّ اَيُّ - خداوند من، آنکه خطاب با فرشتگان گرداند گويد: «ارجعون الى الدنيا». روى اذا عين المؤمن الملائكة قالوا له نرجعك الى الدنيا؟ فيقول الى دار الهموم والاحزان لابل قدماً الى الله، واما الكافر فيقول رب ارجعون.

«لعلیٰ اعمل صالحاً، اى - اقول لا اله الا الله واعمل بطاعة الله، «فيما تترك» من طاعة الله حين كنت في الدنيا، «كلاً» كلمة ردع و زجر اى - لا يرجع اليها ولا يكون ذلك، «انها» يعنى سؤال الرجعة، «كلمة هو قائلها» ولا ينالها، و قيل «انها كلمة» يعنى قوله: «لعلیٰ اعمل صالحاً» اى - هوشى لاحقيقة له لورد، كقوله: «و لورثوا لاعدوا لما نهوا عنه». «ومن ورائهم» يعنى امامهم، «برزخ» البرزخ، الحاجز ما بين الدنيا والآخرة، وهو المكث في القبر، والبرزخ في سورة الفرقان هو ما يحجز بين العذب والملح في البحر، سماء في موضع آخر حاجز افي قوله: «وجعل بين البحرين حاجزاً»، وفي الخبر: «ان الوسوسة برازخ الايمان». اى - هو عارض بين الكفر والايمان، و قيل «ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون» اى - ومن بعد موتهم حاجز بينهم و بين الرجوع الى الدنيا الى يوم البعث.

«فاذا نفخ في الصور فلا انساب بينهم» اختلفوا في هذه النفخة، فقال ابن عباس: هي النفخة الاولى، نفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض. «فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون»، ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قياماً ينظرون و اقبل بعضهم على بعض يتساءلون، وقال ابن مسعود: هي النفخة الثانية، قال يؤخذ بيد العبد او الامة يوم القيامة فينصب على رؤس الاولين والآخرين ثم ينادى هناد هذا فلان بن فلان فمن كان له قبله حق فليأت الى حقه فيفرح المرء ان يكون له الحق على والده او ولده او زوجته او اخيه فيأخذه منه، ثم قرأ ابن مسعود «فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون». گفته اند اينجا اضممارست يعنى لا انساب بينهم تنفع. میان ایشان هيچ نسب نماند که بکار آيد ایشانرا و سود دارد، و بر وفق اين معنى روايت کردند از

حسن قال : اما والله ان انسابهم لقائمة بينهم ، بدليل قوله : « يوم يفر المرء من اخيه و امه و ابيه » ولكن لا ينتفعون بها ولا يتعاطفون ، وهو المقصود بالنسب فاذا ذهب ذلك صار كان الانساب قد ذهبت ، و كذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم : « كل سبب ونسب ينقطع الا سببي ونسبي » اى - لا ينفع يوم القيمة سبب ولا نسب الا سببه ونسبه وهو الايمان والقرآن . وقيل يوم القيامة يوم طويل مختلف الاحياء لا يتساءلون فى حين الفزع ويتساءلون فى حين الامن ، ومعنى يومئذ اى - فى ذلك الوقت . قال الزجاج : ان يوم القيامة مقداره خمسون الف سنة ، وفيه ازمنة واحوال ، وانما قيل يومئذ كما تقول نحن اليوم نفعل كذا و كذا ، ليس تريد به يومك ، انما تريد نحن فى هذا الزمان فيوم يقع للقطعة من الزمان ، معنى آيت آنست كه روز رستاخيز چون در صور دهند بوقت هيبت وسياست و هنگام فزع ، ميان خلق هيچ نسب نماند كه ايشان را بكار آيد و هيچ با يكديگر تفاخر در نسب نکنند چنانكه در دنيا مى کردند و هيچ از احوال يكديگر نپرسند چنانكه در دنيا مى پرسیدند ، هر كسى بخود درمانده و بخود مشغول گشته .

« فمن ثقلت موازينه » فى الكلام اختصار ، يعنى موازين عمله الصالح ، وانما خرج الموازين جمعاً لان من اريد به الجماعة و لهذا قال تعالى : « فاولئك هم المفلحون » .

« ومن خفت موازينه » من العمل الصالح ، « فاولئك الذين خسروا انفسهم » .

غبنوا انفسهم باهلا كه اياها ، « فى جهنم خالدون » دائمون باقون لا يموتون . « تلفح وجوههم النار » تلفح وتنفع فى معنى واحداً ان اللفح اعظم تأثيراً ، والمعنى يأخذلب النار وجوههم بشدة ، وقيل تأكل وجوههم النار ، « و هم فيها كالحون » اى - عابسون كقوله : « وجوه يومئذ باسرة » اى - عابسة . قال الزجاج الكالح الذى قد تشمرت شفته عن اسنانه فبرزت ، وسئل ابن مسعود عن معنى الآية او ما رأيت الرأس المشوى كيف تقلص شفاته و خرج انيابه . روى ابو سعيد الخدرى

عن النبی (ص) فی قوله : « وهم فیها کالحنون » قال : « تشویه النار فتقلص شفته العلیا حتی تبلغ وسط رأسه وتسترخی شفته السفلی حتی تبلغ سرته » و فی رواية اخرى قال (ص) : « تلفحهم النار لفحة فتسيل لحومهم علی اعقابهم » .

« الم تكن آیاتی » القول فیہ مضمرا ی - یقال لهم الم تكن آیاتی ، یعنی القرآن ، « تتلی علیکم » ، وقیل الم تكن رسلی یقرؤن علیکم کتبی ، ویسمعکم آیاتی الّتی فیها وعدی ووعدی . « فکنتم بها تکذبون » ای - بما اخبرتکم فیها ، « قالوا ربنا غلبت علینا » . ای - سبقت علینا ، « شقوتنا » و فی الحدیث ، « ان رحمتی غلبت غضبی » ای - سبقت غضبی ، قرأ حمزة والکسائی ، شقاوتنا بالالف وفتح الشین ، وقرأ الآخرون شقوتنا بکسر الشین من غیر الف ، وهما لغتان ، یقال شقی یشقی شقاوة علی فعالة کالسعادة ، و شقوة علی فعلة کالرّدة والفتنة . یقال الشقاوة المضرّة اللاحقة فی العاقبة ، والسعادة المنفعة اللاحقة فی العاقبة . « وکنا قوماً ضالّین » عن الحقّ فی الدّنيا لاجل ما کتب علینا من الشقاء ، اقرّوا علی انفسهم بالضلال .

« ربنا اخرجنا منها » ای - من النار بفضلک ، « فان عدنا » الی شر کنا والی ماتکره ، « فانّا ظالمون » .

« قال اخسّوا » ای - ابعدوا ، « فیها » کما یقال للکلب اذا طرد اخسا ، وقیل معناه انطردوا فیها انطراد الکلاب ، وابعدوا فیها بعد الکلاب « ولا تکلمون » فی رفع العذاب فائسی لا یرفعه عنکم ولا اخرجکم منها ، فعند ذلك ایس الکفّار من الفرج . مفسّران گفتند آخر تر سخنی که دوزخیان گویند اینست که : « ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانّا ظالمون » و پس از هزارسال ایشان را جواب دهند که : « اخسّوا فیها ولا تکلمون » پس از آن هیچ سخن نگویند که کسی فهم کند مگر شهیق وزفیر بانگی همی کنند چون بانگ خر ، وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله (ص) : « یلقی علی اهل النار الجوع فیعدل ما هم فیہ من العذاب فیستغیثون بالطعام فیؤتون بطعام ذاغصة فیذکرون انهم کانوا یستغیثون فی الدّنيا بالشراب فیؤتون بالحمیم فی کلایب



من نار فاذا ادنيت من وجوههم قشرت وجوههم فاذا دخلت بطونهم قطعت مافي بطونهم فيستغيثون عند ذلك ، فيقال لهم اولم تلك تأتاكم رسلكم بالبينات؟ فيقولون بلى ، فيقال لهم فادعوا و ما دعاء الكافرين الا في ضلال ، فيقولون ادعوا لنا مالكا فيقولون يا مالكا ليقض علينا ربك ، قال انكم ما كثون ، فيقولون : « ربنا غلبت علينا شقوتنا و كنا قوماً ضالين ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون . فيقول اخسوا فيها ولا تكلمون ، « انه كان فريق من عبادي » ، هذا تعليل لاستحقاق العذاب يعنى طائفة من عبادي هذه صفتهم يريد به الانبياء والمرسلين ، قال الربيع : هم اصحاب الصفة ، و قيل هم اصحاب رسول الله ( ص ) ، « يقولون ربنا آمنا فـاغفر لنا و ارحمنا و انت خير الراحمين » .

« فاتخذ تموهم سخرتاً » . قرأ اهل المدينة و حمزة و الكسائي سخرتاً بضم السين هاهنا وفي سورة ص . وقرأ الباقون بكسرهما و اتفقوا على الضم في سورة الزخرف ، قال الخليل هما لغتان كقولهم بحر لجي و لجى ، و كو كب درى و درى وقال الكسائي و الفراء : الكسر بمعنى الاستهزاء بالقول و الضم بمعنى التسخير و الاستبعاد بالفعل و اتفقوا في سورة الزخرف على الضم لانه بمعنى التسخير ، « حتى انسوكم ذكرى ، تأويله انساكم شؤم اذاكم اياهم ذكرى ، يعنى كانوا سبب النسيان و كنتم منهم تضحكون كقوله : « ان الذين اجرموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون » . مقاتل گفت : اين درشان كفار قريش فرو آمد كه بفقرء صحابه بر مى گذشتند بلال و عمار و خباب و صهيب و غير ايشان و بايشان استهزاء مى كردند و ناسزا مى گفتند ربّ العزه گفت : « انى جزيتهم اليوم بما صبروا » اى - جزيتهم اليوم بما يستحقون من الثواب لصبرهم على اذاكم و قيامهم على طاعتى ، « انهم هم الفائزون » . قرأ حمزة و الكسائي انهم بكسر الالف على الاستيناف ، وقرأ الآخرون بفتحها فتكون فى موضع المفعول الثانى ، و المفعول الاول هم من جزيتهم لانّ جزى يتعدى الى مفعولين ، و التقدير جزيتهم اليوم بصبرهم الفوز بالجنة كقوله : « و جزاهم بما صبروا جنة و حريراً » و



يجوز ان يكون على اضرار اللّام والتقدير، جزيتهم لأنهم هم الفائزون .  
« و قال كم لبثتم » قرأ، حمزة والكسائي ، قل كم لبثتم على الامر ، وكذلك  
قل ان لبثتم والمعنى ، قولوا ايها الكافرون ، فاخرج الكلام مخرج الواحد والمراد  
منه الجماعة اذ كان معناه مفهوماً ، ويجوز ان يكون المعنى يامن يسأل عن بعثهم قل  
لهم كم لبثتم ، و هو على خطاب من يأمره الله تعالى بسؤالهم وقرأ ابن كثير قل كم  
لبثتم بغير الالف على الامر ، قال : ان لبثتم بالالف على الخبر لأنه جواب ، وقرأ  
الباقون ، قال كم لبثتم ، قال ان لبثتم على الخبر في الحرفين والوجه انه على الاخبار  
عن السائل نى الكلامين كليهما ، اى - قال الله عز وجل المكفاريوم البعث : « كم لبثتم  
فى الارض » اى - فى الدنيا وفى القبور ، « عدد سنين ، قالوا لبثنا يوماً او بعض يوم »  
نسوا مدة لبثهم فى الدنيا لعظم ما هم بصدده من العذاب ، « فسئل العادين » اى -  
الملائكة الذين يحفظون اعمال بنى آدم ويحسونها عليهم . اين خطاب با منكران  
بعث فردا كه رب العزة جلّ جلاله ايشانرا برانگيزاند (١) وقيامت را معاينه ببينند  
ايشانرا سئوال توبيخ كنند بآنچه دنيا عاندكفانى بر آخرت باقى اختيار كردند گويد:  
« كم لبثتم فى الارض »؟ قومى جواب دهند كه: « لبثنا يوماً » قومى، ديگر جواب دهند  
كه: « او بعض يوم »، قومى ديگر گويند: « فسئل العادين » الله، تعالى گويد:  
« ان لبثتم الا قليلا » اى - ما لبثتم فى الدنيا الا قليلا، سماء قليلا لان الواحد  
و ان طال مكثه فى الدنيا فانه يكون قليلا فى جنب ما يلبث فى الآخرة ، لان لبثه  
فى الدنيا وفى القبر متناه، « لو انكم كنتم تعلمون » قصر اعمار كم فى الدنيا وطول مكثكم  
فى العذاب لما اشتغلتم بالكفر والمعاصى .

« افحسبتم انما خلقناكم عبثاً » اى - لعباً و باطلاً لا لحكمة من ثواب المطيع  
وعقاب العاصى ، وهو مصدر فى موضع الحال اى - عابثين ، و قيل نصب مفعول له  
اى - للعبث ، والمعنى ، افحسبتم انما خلقناكم للعبث تلعبون و تأكلون و تشربون

وتفعلون ما تريدون ثم لا تموتون للحساب والجزاء ، بين الله تعالى انه لو خلقهم لهذه الاشياء لكان ذلك عبثاً .

«فتعالى الله الملك الحق» من ان يخلق الخلق للعبث والباطل. نظيره قوله تعالى: «ايحسب الانسان ان يترك سدى» لم يخلقهم للعبث ، وانما خلقهم للعبادة واقاءة اوامر الله عز وجل ، يقول الله تعالى: « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » . وسئل بعض العلماء لم خلق الله الخلق ؟ فقال : ليعبدوه فانه يحب عبادة العابدين ويشي بهم على قدر افضاله لاعلى قدر افعالهم ، وان كان غنياً عن عبادة خلقه وليظهر احسانه لانه محسن فاوجد لهم ليعبدوا فيحسن اليهم ويتفضل عليهم فعامل بعضاً بالعدل وبعضاً بالفضل وخلق المؤمنين خاصة للرحمة ، قال الله تعالى : «وكان بالمؤمنين رحيماً» ، وقال تعالى : «الامن رحم ربك» ولذلك خلقهم ، وقال امير المؤمنين على (ع) في خطبته: افحسبتم ان الموت لا يعمكم والقبر لا يضمكم والقيامة لا تجمعكم والرب لا يقضى بينكم ، افحسبتم انما خلقناكم عبثاً انكم الينا لا ترجعون» ، و عن عبد الله بن مسعود انه مر به مصاب مبتلى فقرأ في اذنه «افحسبتم انما خلقناكم عبثاً» حتى ختم السورة فبوا فقال له رسول الله (ص) ماذا قرأت في اذنه؟ فاخبره ، فقال : والذي نفسي بيده و لو ان رجلاً موقنا قرأها على جبل لزال. وعن الاوزاعي قال: بلغني ان في السماء الدنيا ملكاً ينادي كل يوم : الا ليت الخلق لم يخلقوا و يا ليتهم اذ خلقوا عرفوا ما خلقوا له وجلسوا فذكروا ما عملوا . ثم نزه الله نفسه عما وصفه به المشركون من اتخاذ الاولاد فقال جل ذكره : «فتعالى الله الملك الحق» الذي لا يزول ملكه ولا يفنى سلطانه الحق بنعوت جلاله متوحد ، في عز آزاله وعلو اوصافه متفرد ، فذاته حق و صفاته حق وقوله صدق ، ولا يتوجه لمخلوق عليه حق ، «لا اله الا هو رب العرش الكريم» يعنى السرير الحسن المرتفع ، قيل كرمه عظمته وجلالته و ارتقاه و امتناعه من ان يملكه غيره ، وقيل كرمه رفع الله اياه على اعناق الملائكة و كواهلهم وحفوف الملائكة

به ، والکريم فى لغة العرب الحسن السهل المنال.

« ومن يدع مع الله الها آخر لا برهان له به » لاجحة ولا بينة له لانه لاجحة فى دعوى الشرك ، « فائما حسابه » اى - جزاؤه عند ربه يجازيه بعمله كما قال : « ان علينا حسابهم » اى - جزاهم ، وقال فى الشعراء : « ان حسابهم الا على ربى » اى - ما جزاؤهم الا على ربى . « انه لا يفلح الكافرون » لاسعد الجاحدون المكذبون . قال الحسين بن الفضل : اثبت الله الفلاح فى اول سورة للمؤمنين فقال تعالى . « قد افلح المؤمنون » ونفاه فى آخرها عن الكافرين . فقال : « انه لا يفلح الكافرون » و « قل » يا محمد ، « رب اغفر » اى - ذنوبى ، « وارحم » اى - تضرعى ، « وانت خير الراحمين » لا یرحم احد رحمتك . قيل ، اذا رحم عبدا لم يوبخه على ذنبه ، و هذا الدعاء معطوف على ما علمه من الدعاء قبله فى قوله : « و قل رب اعوذ بك من همزات الشياطين » .

### النوبة الثالثة

قوله : « ادفع بالتي هي احسن السيئة » خداوند کریم کردگار نامدار حکیم جل جلاله و تقدست اسماء و درین آیت مصطفی را می فرماید بمکارم اخلاق و محاسن عادات ، روى تازه و سخنی چرب و دلی نرم و خلقی خوش بدکارانرا عفو کردن ، و عیب معيوبان پوشیدن ، و بجای بدی نیکی کردن . بزبان طریقت احسن درین موضع آنست که دلی فتوی دهد باملاء حق ، و سیئة آنست که نفس فرماید بهوای خود ، گفتند ای سید فرموده نفس را بنموده حق دفع کن « ادفع بالتي هي احسن السيئة » سید صلوات الله علیه پیوسته گفتی : « ربنا لا تكلنا الى انفسنا طرفة عين ولا اقل من ذلك » ، بار خدایا این پرده نفس ما از پیش دل ما بردار تا این مرغ دل يك ره ازین

قفص نفس خلاص یابد . و برهواء رضاء مولی پرواز کند ، بارخدا یا این بار نفس بارخودی است بارخودی از ما فرو نه تا از خود برهیم و با تو پردازیم . ای جوانمرد نگر تانگوئی که نفس مبارك اوصلوات الله علیه همچون نفس دیگران بوده که اگر يك ذره از تابش نفس او بر جان و دل صدیقان عالم تافتی همه در عالم قدس و ریاض انس روان گشتندی (۱) و بمقعد صدق فرو آمدندی با این همه می گوید : خداوند این حجاب راه حقیقت ماست از راه مابردار ، فرمان آمد که ای محمد ناخواسته خود در کنار تو نهادیم : «الم نشرح لك صدرك و وضعنا عنك و زرك» ، ای محمد آن بارتوئی از تو فرو نهادیم ، ارادت ماکار تو ساخت ، عنایت ما چراغ تو بی فروخت ، تو نه بخود آمدی و نه برای خود آمدی ، نه بخود آمدی که ترا آوردیم «اسری بعبده» . نه برای خود آمدی که رحمت جهانیا را آمدی . «و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین» .

«وقل رب اعوذ بك من همزات الشیاطین» قال النبی (ص) : «من استعاذ بالله فقد اتكأ علی متكأ عظیم» . وقال (ص) : «اغلقوا ابواب المعاصی بالاستعاذه و افتحوا ابواب الطاعات بالتسمیه» . مفهوم خبر آنست که بنده معصیت که میکند بتهییج شیطان میکند و یاری دادن وی ، چون کلمه استعاذت بگوید شیطان از وی ریمیده گردد و در معاصی بروی بسته شود ، و بنده طاعت که می آرد بتوفیق و معونت الله تعالی می آرد چون نام الله گوید مدد عنایت در پیوندد و در طاعت بروی گشاده گردد ، پس می دان که اعوذ بالله گفتن سبب رستگاری بنده است از آتش سوزان ، و بسم الله گفتن سبب رسیدن وی ببهشت جاویدان .

روزی آن مطرود در گاه ، ابلیس مهجوز بر مصطفی آشکارا گشت ، رسول گفت یا ابلیس کم اعداؤك من امتی ؟ از امت من چند کس دشمن تواند؟ گفت یا رسول الله پانزده کس : امام عادل ، توانگر متواضع ، بازرگان راستگوی ، عالم خاشع ، مؤمن ناصح ، تائب که بر توبه بایستد ، مؤمن که رحیم دل بود ، پارسا که از حرام پرهیزد ،

بندهای که پیوسته بر طهارت بود، مالداری که زکوة از مال بیرون کند و بدهد، جوانمردی که دست سخاوت گشاده دارد، درویش نوازی که پیوسته صدقه دهد، متعبدی که قرآن داند و خواند، متعبدی که همه شب نماز کند و خدا را یاد کند. گفت یا ابلیس کم احبّاءك من امتی؟ از امت من چند کس دوست تواند گفت ده کس، یا رسول الله اول سلطان جائردوم بازارگان خائن، سوم توانگر متکبر، چهارم خمر خوار، پنجم زناکار، ششم رباخوار، هفتم مرد قتال، هشتم هر که مال یتیم خورد و باک ندارد نهم او که دارد مال و زکوة بدهد، دهم آنکه امل دراز دارد و هیچ از مرگ یاد نکند.

«حتی اذا جاء احدهم الموت» مرگ دواست مرگ کرامت و مرگ اهانت، مرگ کرامت مؤمنانراست و مرگ اهانت کافرانرا، مؤمنانرا بدر مرگ گوید: «یا ایتهما النفس المطمئنة ارجعی الی ربك» راضیه مرضیه. کافرانرا گویند: «اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون علی الله غیر الحق و كنتم عن آیاته تستكبرون». مؤمنانرا فرشته رحمت آید با صد هزار روح و راحت و بشری و کرامت که: «لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون»، کافرانرا فرشته عذاب آید با سیاحت و عمو و آتش «یضربون وجوههم و ادبارهم و ذوقوا عذاب الحریق»، اگر کسی گوید مؤمن با آن همه کرامت و رفعت و اظهار منزلت بدر مرگ از چه کراهیت دارد مرگ را؟ جواب آنست که کراهیت وی نه از مرگ است که از فوت لذت خدمت حق است، و بر مؤمنان هیچ کرامت و نعمت چون خدمت و ذکر حق نیست، پیغامبری از پیغامبران خدای تعالی بوقت مرگ می گریست، وحی آمد بوی که از مرگ می نالی و مرگ می نخواهی.؟ گفت لایارب، و لكن غیرة علی من یدكرک بعدی و لست اقدر علی ذلك. و گفته اند نفس مؤمن راز و گاری بار و روح مخالطت افتاده و بسوی استیناس گرفته بوقت مرگ آن کراهیت نفس را بود بر فراق روح، نه روح را بود بر فراق نفس، ازین لطیف تر گفته اند نفس که می نالد نه از مرگ می نالد بلکه ویرا بر روح غیرت می آید که نقدی بسر مشرب وصل میشود، شب فراقش بآخر رسیده و صبح وصال دمیده، و سوز عشق را مرهم دیده، و نفس را



وقتی با خاک می دهند که: «منها خلقنا کم وفيها نعید کم».

قوله: «افحسبتم انما خلقنا کم عبثاً»، ابو بکر واسطی این آیت بر خواند و گفت: اظهر الالوان و خلق الخلق ليظهر وجوده فلو لم يخلق لما عرف انه موجود وليظهر كمال علمه وقدرته بظهور افعاله المتقنة المحكمة وليظهر آيات الولاية على الاولياء و آيات الشقاوة على الاشقياء. گفت خداوند ذوالجلال قادر بر کمال بجلال و عزت خویش و کمال قدرت خویش کاینات و محدثات در وجود آورد تاهستی وی بدانند و خداوندی وی بشناسند، و از صنع وی بکمال علم و قدرت وی دلیل گیرند، و چنانکه علم وی بایشان رفته نشان دوستی بر دوستان پیدا کرده و رقم دشمنی بر دشمنان کشیده ایشانرا از کتم عدم در وجود آورد بر وفق علم خویش که وی در ازل دانست که خلق را آفریند خواست که خلق وی با وفق علم وی برابر آید. داود پیغامبر در مناجات خویش گفت: الهی جلال لم یزل منعوت بنعت کمال موصوف بصفه استغناء از همه مستغنی و بنعت خود باقی، نه ترا بکس حاجت و نه ترا از کسی یاری و معونت، این خلق چرا آفریدی؟ و در وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که یادآور «كنت كنزاً مخفياً فاجبت ان اعرف». گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته خواستم که مرا بدانند و دوست داشتم که مرا بشناسند احببت ان اعرف اشارتست که بناء معرفت بر محبت است هر جا که محبتست معرفتست، و هر جا که محبت نیست معرفت نیست، بزرگان دین و طریقت گفته اند: لا يعرفه الا من تعرف اليه ولا يوحد الا من توحد له، و لا يصفه الا من تجلى لسره. شناسد او را مگر کسی که حق جل جلاله خود را باو یکتا نماید، و او را صفت نکند مگر آنکس که حق جل جلاله خود را بر سر او پیدا کند، عبارت تر جمان سراسر است. و سر نظاره حق، نخست ببینند آنگه زبان از آنچه سر دید عبارت کند زبان نشان اهل معاملتست اما اهل حقیقت را عبارت و اشارت نیست، ایشان چنین گفته اند که: من عرفه لم يصفه و من وصفه لم يعرفه، هر کرا تجلی سر در حق حقیقت حاصلست سر او در عین مشاهدت و جان او در بحر معاینات غرقیت



چون دوست حاضر بودنشان دادن از دوست ترك حرمت بود.

**پیر طریقت گفت:** هر کرامشاهدت باطن درست گشت نخواهد که زبان از آن عبارت کند. یا ظاهر وی از آن باخبر شود، شبلی گفت: آن شب که حسین منصور را کشته بودند همه شب با حق مناجات داشتم تا سحر گاه، پس سر بر سجده نهادم گفتم خداوندا بنده‌ای بود از آن تو مؤمن و موحد و معتقد در عداد اولیاء این چه بلا بود که بوی فرو آوردی و از کجا مستوجب این فتنه گشت؟ گفتا بخواب اندر شدم چنان نمودند مرا که نداء عزت بسمع من رسیدی که: هذا عبد من عبادنا اطلعناه علی سر من اسرارنا فافشاه فانزلنا به ماتری. آن تره فروش است که او را بر بقله خود ندا کردن مسلم است اما جوهری را بر جوهر شب افروزند کردن محال است.

## ۲۴ - سورة النور - مدنیة

### ۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

«سورة انزلناها» سورتی است این که فرو فرستادیم آنرا ، « وفرضناها »  
و واجب کردیم [ حکمها که در آنست و باز گشادیم و پیدا کردیم ] آنرا ، « و انزلنا فيها »  
آیات یسّات « و فرو فرستادیم در آن سخنها و پیغامهای پیدای روشن ، « لعلکم تذکرون <sup>(۱)</sup> » ،  
تا مگر شما پند پذیرید .

« الزّانية والزّانی » زن زانیة شوی نداشته و مرد زانی زن نداشته ، « فاجلدوا »  
کلّ واحد منهما مائة جلدة « چون زنید هر يك را ازیشان صد زخم زنید ،  
« ولا تأخذکم بهما رافة » و شمارا هیچ بخشایش و مهربانی مگیراد . « فی دین الله »  
در فرمان برداری خدایرا ، « ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر » اگر بگرویده‌اید  
بخدای و روز رستاخیز ، « ولیشهد عذابهما » و ایدون بادا که حاضر باد آنکه که  
ایشانرا میزنند ، « طائفة من المؤمنین <sup>(۲)</sup> » گروهی از مسلمانان .

« الزّانی لا ینکح الا زانية او مشرکة » مرد پلید کار برنی نکند مگر زن پلید کار را یا زن

مشرک‌ها، «وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا الْإِزَانُ أَوْ مُشْرِكٌ» وزن پلید کار را زناشوئی نبندد مگر با مرد پلید کار و یا مرد مشرک، «وَحَرَّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»<sup>(۳)</sup> و حرام کرده آمد و بسته آن بر گرویدگان.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» وایشان که دشنام دهند زنان پاک‌را، «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» و آنکه بر آنچه گفتند چهار گواه رسیده آزاد نیارند، «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» زنید ایشانرا هشتاد زخم. «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» پس آن گواهی که دادند گواهی ایشانرا نپذیرید هرگز، «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»<sup>(۴)</sup> وایشان از حال و نعت نیکان بیروند.

«وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا» مگر ایشان که توبه کنند «مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» پس از آن گواهی، «وَاصْلَحُوا» و کار خویش را با صلاح آرند، [بدروغ زن کردن خویش] «فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>(۵)</sup> که الله آمرز گارست بخشاینده.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الزَّوْجَهُمْ» وایشان که گواهی دهند بر زنان خویش بزنا، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ» و گواه ندارند مگر خویشتن، «فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» آن گواهی که ایشان دادند آنست که گواهی دهند چهار بار وهم سو گند وهم گواهی، «إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ»<sup>(۶)</sup> که او در آنچه گفت از راستگویان است.

«وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ» و پنجم سخن این گوید که لعنت خدای برو، «أَنَّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»<sup>(۷)</sup> اگر او را در آن سخن که گفت از دروغ زنان است.

«وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ» و رجم از آن زن باز دارد، «أَنَّ شَهِدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» که آن زن چهار سو گند خورد با گواهی گوید گواهی دهم بخدای، «إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»<sup>(۸)</sup> که آن مرد در آنچه گفت از دروغ زنان است.

«وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا» و پنجم سخن این گوید که خشم خدای

برو، «ان كان من الصادقين» (۹) «اگر آن مرد بروی راست گوید، «ولو لا فضل الله عليكم و رحمته» وگرنه فضل خدای بودی و مهربانی او بر شما، «وان الله توأب حكيم» (۱۰) و آن که الله راست دانش است پاکداوری، بنده را بازپذیر و عندنیوش.

## النوبة الثانية

این سوره التّوردر مدنیات شمرند، جمله بمدینه فرو آمد از آسمان بمصطفی علیه السلام، شصت و چهار آیت است و هزار و سیصد و شانزده کلمه و پنج هزار و ششصد و هشتاد حرف. عایشه روایت کند از مصطفی که (ص) گفت: «لاتنزلوا النساء الغرف ولا تعلموهن الكتابة واغروهنّ يلزمن الحجال وعلموهنّ المغزل وسورة النور». و درین سوره شش آیت منسوخ است چنانکه بآن رسیم شرح دهیم.

قوله: «سورة انزلناها» ای - هذه السورة انزلناها والسورة المنزلة المتضمنة الآيات متصلة سميت بذلك تشبيهاً بسورة المدينة لاحاطتها بالفاظ ومعان كاحاطة سور المدينة بها، ای - انزلناها على لسان الملك الكريم يا ايها الرسول من الذكر الحكيم. «وفرضناها» قرأ ابن كثير وابوعمر و فرضناها بتشديد الراء وقرأ الآخرون بالتخفيف، فمعنى التخفيف اوجبنا ما فيها من الاحكام والزمنناكم العمل بما فرض فيها، و من قرأ بالتشديد فعلى وجهين: احدهما بمعنى الفرض الذى هو بمعنى الايجاب، والتشديد للتكثير، لكثرة ما فيها من الفرائض، ای - اوجبناها عليكم وعلى من بعدكم الى قيام الساعة. والثانى بمعنى التفصيل والتبيين، ای - بيناها وفصلناها ما فيها من الحلال والحرام. مفسران گفتند فرض در قرآن بر پنج معنى آید: یکى بمعنى ايجاب چنانکه در سورة البقرة گفت: «فمن فرض فيهن الحج» ای - اوجب فيهن الحج فاحرم به، همانست که گفت: «فنصف ما فرضتم» ای - اوجبتم

علی انفسکم . ودر سورة الاحزاب گفت : « قد علمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم » ای - اوجبنا علیهم . ودر سورة النور گفت بر قراءت تخفیف : « و فرضناها » ای - اوجبنا احکامها والعمل بما فیها . وجه دوم فرض بمعنی یتن کقوله فی سورة التحريم : « قد فرض الله لکم تحلة ايمانکم » یعنی یتن الله لکم کفارة ايمانکم . ودر سورة النور گفت : « فرضناها » بر قراءت تشدید یعنی یتناها . وجه سوم فرض بمعنی احل کقوله فی سورة الاحزاب : « ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله » یعنی فیما احل الله له . وجه چهارم فرض بمعنی انزل کقوله فی سورة القصص : « ان الذي فرض عليك القرآن » ای - انزل . وجه پنجم هو الفریضة بعینها کقوله عز وجل فی سورة النساء : « فريضة من الله » یعنی قسمة الموارث لاهلها الذین ذکرهم الله فی هذه الآيات ، وقال فی سورة التوبة فی امر الصدقات : « فريضة من الله والله عليم حكيم » قوله : « و انزلنا فیها آيات یتنات » دلالات واضحات علی واحدانیتنا و حکمتنا و علی مابیننا فیها من الاحکام . « لعلکم تذكرون » لکی تتعظوا فتعملوا بما فیها .

« الزانية والزانی » ای - و فیما فرض علیکم الزانية والزانی ، « فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة » ای - مائة ضربة ، و ذکر بلفظ الجلد لئلا یبرح ولا یضرب بحيث یبلغ اللحم ، یعنی فاضربوا جلدهما ، تقول جلدت فلاناً اذا ضربت جلده ، ورأسه اذا ضربت رأسه ، وجبهته اذا ضربت جبهته . معنی آیت آنست که از آن حکمها که ما بر شما واجب کردیم یکی آنست که زن زانیه را و مرد زانی را صد زخم زنید چون هر دو آزاد باشند و هر دو بالغ و هر دو عاقل و هر دو بکر زن شوی نادیده و مرد زن حلال نداشته ، پس اگر هر دو مملوک باشند حد ایشان نیمه حد آزاد مردان و آزاد زنان باشد پنجاه ضربه ، که رب العالمین جای دیگر گفت : « فعلن نصف ما علی المحصنات من العذاب » ، و اگر هر دو محصن باشند زن شوی حلال دیده و مرد زن حلال دیده حد ایشان رجم باشد که مصطفی گفت : « خذوا عنی خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلاً البکر بالبکر جلد مائة وتغریب عام ، والثیب بالثیب جلد مائة والرجم » ، و

شرح ابن مسئلة در سورة النساء مستوفى رفت . « الزانية والزانى فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة » الخطاب من الله عز وجل فى هذا الحكم جرى على باب الغالب من العادة فبدأ بالنساء قبل الرجال لأن الزنا فيهن اغلب و حيلتهن فيه اكثر ، فقال « الزانية والزانى » بخلاف السرقة فإنه بدأ فيها بالرجال ، فقال : « والسارق والسارقة » لأن السرقة فى الرجال اغلب و حيلتهم فيها اكثر . « ولاتأخذكم بهما رأفة » أى - رحمة رقة ، قرأ ابن كثير رأفة بفتح الهمزة مثل رغبة ، وقرأ الآخرون رأفة بسكون الهمزة غير ابى عمرو فإنه لا يهمزها اذا ادرج القراءة ، والوجه فى فتح الهمزة انه مصدر رأف به ورؤف به يرأف وبرؤف ، رأفة بتسكين الهمزة ، ورافة بتخفيفها ورأفة على وزن رعاة ورأفة على وزن رغبة وهذه هى قراءة ابن كثير ، والوجه فى الهمزة الساكنة ان الكلمة على وزن فعلة بسكون العين والهمزة عين الفعل فاصلها ان تبقى همزة ساكنة و اما ترك ابى عمرو والهمز فيها فى حال الادراج فإنه خفف الهمزة و تخفيفها ان يقلبها الفأ ، واما تخصيصه ذلك بحال الادراج فلائها حاله تجوز فيها ، فكان يقرأ فيها ما يستجيزه وتخفيف الهمز جائز ، والرأفة معنى فى القلب لا ينهى عنه لانه لا يكون باختيار الانسان ، والمعنى لا يمنعكم الشفقة والرفقة من اقامة حدود الله فتعطلوها ولا تقيموها . وقال الحصن وسعيد بن المسيب : معناه لاتأخذكم بهما رأفة فتخففوا الضرب ولكن اوجعوهما ضرباً . قال الزهرى : يجتهد فى حد الزنا والسرقة ويخفف فى حد الشرب ، وقال قتاده : يخفف فى الشرب والفرية ويجتهد فى الزنا ، « فى دين الله » أى - فى حكم الله الذى حكم على الزانى كقوله : « ما كان لياخذ اخاه فى دين الملك » أى - فى حكم الملك ، « ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر » بين الله ليس من صفة المؤمن تضييع حدود الله ولاتأخذنه الرأفة اذا احيا امر الله ، « وليشهد عذابهما » أى - وليحضر حدّهما طائفة من المؤمنين ، قال النخعى و مجاهد : اقله رجل واحد ، وقال عطاء وعكرمة : رجلان فصاعداً . وقال الزهرى و قتاده : ثلاثة فصاعداً . وقال مالك وابن زيد : اربعة بعدد شهود الزنا ، وقيل الطائفة هم الحمالون الذين يحملونها



اذا جلد او لا یترکان تنکیلا بعد الجلد وفي قوله : « من المؤمنین » دلیل آنکه لایقام حدّ علی مسلم بازاء العدو . روى عن ابی هريرة قال : اقامة حدّ بارض خیر لاهلها من مطر اربعین ليلة . وقال النبی (ص) : « من حالت شفاعته دون حدّ من حدود الله فقد ضاد الله ، ومن خاصم فی باطل هو یعلمه لم یزل فی سخط الله حتی ینزع ، ومن قال فی مؤمن ما لیس فیہ اسکنه الله ردّة الخبال حتی یخرج ممّا قال » .

« الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة » . در معنی و نزول این آیت سه قول گفته اند: یکی آنست که در زنان بغایاء مشرکات فرو آمد. جماعتی زنان بودند بسفاح معروف و مشهور رایات بدرخانه خود نصب کرده تاهر کسی ایشان شناسد و بایشان راه برد ، هم در مکه بودند و هم در مدینه از ایشان یکی **اممّه زول** بود و یکی **عناق** ، در مکه از ایشان بجمالتر هیچ زن نبود ، در مدینه جماعتی بودند از ایشان از اهل کتاب و در جاهلیت مردمان ایشانرا بزنی میگردند تا ایشانرا مأکله و مکسبه خویش سازند ، مال بسفاح بدست می آوردند و بر شوهر خویش هزینه میگردند و این بود عادت اهل جاهلیت ، پس چون مهاجرین بمدینه آمدند قومی بودند از ایشان که نه مال داشتند که بر خود هزینه کنند و نه قبیله و عشیره که در معاش یاری دهند ، از رسول خدا دستوری خواستند تا آن بغایا را بزنی کنند که اهل خصب و نعمت ایشان بودند ، **رب العالمین** در شأن ایشان این آیت فرستاد و هذا قول مجاهد وعطاء و قتادة والزهری والشعبی وروایة العوفی عن ابن عباس . و گفته اند این آیت علی الخصوص در شأن مرثد بن ابی مرثد الغنوی فرو آمد و مردی بود از بدویان قوی دل دلاور ، تنها بمکه رفتی و اسیران مسلمانانرا از مکه بمدینه بردی وقتی رفته بود بمکه بطلب اسیران ، **عناق** فاجره را دید و این عناق دوست وی بوده در جاهلیت ، آن ساعتی که ویرا دید پنداشت که مرثد هم بر سر آنست که در جاهلیت بود گفت : یا مرثد الی البیت . تا بخانه برویم و بیاسای ، مرثد گفت : حرّم الله الزنا یا عناق . الله بر ما زنا حرام کرد ، عناق گفت اکنون مرا بزنی کن ، مرثد گفت تا از

رسول خدا پیرسم، چون بمدینه باز آمد گفت یا رسول الله روا باشد که عناق را بزنی کنم؟ رسول خدا جواب نداد و خاموش همی بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد، وقیل استأذن رجل من المسلمين نبی الله فی نکاح امهزول واشترطت له ان تنفق علیه فانزل الله هذه الآية فی نهی المؤمنین عن ذلك وحرّمه علیهم. بر قول این مفسران که یاد کردیم این تحریم خاص بود بر ایشان که نکاح بغایا طلب میکردند و این خطاب با ایشان رفت نه با همه مردم. در جاهلیت زنا بعات کرده بودند و بر آن عظیم حریص و مولع شده و خویشتن فآن داده، و رب العزم دانست که ایشان خویشتن را از آن صیانت نکند مگر بمبالغتی تمام در ردع و زجر همچنانکه در شرب خمر و اقتناء کلاب عظیم حریص بودند تا ایشان را به تهدید و تشدید از آن بارداشت، در کار سفاح و زنا هم بر سبیل زجر و تهدید گفت: مرد زانی بزنی نکند مگر زن زانیه و مشر که را، وزن زانیه را زناشوئی نبندد مگر با مرد زانی و مشرک، یعنی که مرد پلید سزای زن پلید است و زن پلید سزای مرد پلید، همچنانکه جای دیگر گفت: «الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات» و هر چند که صیغت صیغت خبر است اما مراد باین نهی است، یعنی که زانیات و مشرکات را بزنی نکنید، قول دوم آنست که حکم این آیت منسوخ است. در ابتداء اسلام نکاح زاینه حرام بود بحکم این آیت پس رب العزّه آن را منسوخ کرد بقوله تعالی: «وانکحوا الایامی منکم» فدخلت الزانیة فی ایامی المسلمین، و من زنی بامرأة فله ان یتزوجها ولغیره ان یتزوجها والدلیل علی جواز نکاح الزانیة ان رجلا تئى النبى فقال: یا رسول الله ان امرأتی لاتدفع ید لأمس، قال: طلقها، قال تئى الهیة او هی جمیلة، قال استمتع بها وفی روایة فامسکها اذا. قول سوم آنست که نکاح اینجا بمعنی جماع است: ای- الزانی لا یطأ الا زانیة، والزانیة لا یطأها الا زان، واما اخرج الخطاب مخرج الاعمال الغلب، و ذلك ان الغالب ان الزانی لا یزنی الا بزانیة، والزانیة لا یزنی بها الا زان واحتجوا بان الزانیة من المسلمین لا یجوز لها ان یتزوج مشرکا بحال و كذلك الزانی من المشرکین لا یجوز له ان یتزوج بمسلمة. « وحرّم ذلك » ای- الزنا، « علی المؤمنین » روی

ابو هريرة قال قال رسول الله (ص): «إذا زنى العبد خرج منه الايمان فكان فوق رأسه كالظلة فاذا خرج من ذلك العمل رجع اليه الايمان.»

«والَّذِينَ يرمون المحصنات» الرَّمى القذف بالزَّنا ، والمحصنات المسلمات الحرائر العفاف ، والتقدير يرمون المحصنات بالزَّنا فحذف ، لأنَّ الآية الاولى تدلُّ عليه ، والرجال داخلون في حكم الآية بالاجماع . « ثم لم يأتوا باربعة شهداء » ای - لم يأتوا على تصديقهم الى الامام باربعة شهود رجال عدول يشهدون على زناء المقذوف، «فاجلدوهم ثمانين جلدة» یعنی الاحرار منهم، فان حد المملوك على النصف اربعون ، والخطاب للامام والحكام ، وجلدة نصب على التمييز. معنی رمی آنست که کسی را نسبت بازنا کند نسبتی صریح چنانکه گوید : یا زانی ، یا گوید تو زنا کردی، پس اگر مردی محصن را گوید یا زنی محصنه را که تو زنا کردی و بر تصدیق خویش چهار گواه بدان صفت که یاد کردیم نیارد واجب است که او را هشتاد زخم زنند اگر آزاد باشد آن قاذف ، و اگر مملوک بود چهل زخم و اگر مقذوف که نسبت زنا باوی کرده محصن نباشد جز تعزیر واجب نیاید ، و شرائط احصان پنج است اسلام وعقل وبلوغ وحریت وعفت از زنا تا آن حد که اگر مردی در ابتداء بلوغ و عنفوان شباب وقتی یکبار زنا کرده باشد و از آن توبه کرده و پاک گشته و بعد از آن روزگار بیارسائی و پرهیز گاری بسر آورده اگر درین حال کسی او را قذف کند برای قاذف حد واجب نیاید از بهر آن که عفت از زنا از اول بلوغ تا آخر عمر شرط احصان است ، پس اگر مقذوف بزنا بر خود اقرار دهد یا چهار مرد گواه استوار رسیده آزاد بر زناء وی گواهی دهند هر چهار همسخن که دیدند بچشم خویش از آن مرد و از آن زن آنچه فرزندان از آن، آنکه حد از قاذف بیفتد زیرا که این حد فریه گویند یعنی که بر پاکن دروغ بست و دروغ گفت و چون گواهان گواهی دادند صدق وی درست گشت و حد فریه واجب نیاید . « ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً » یعنی ماثبتوا على قذفهم ولم يكذبوا انفسهم ، « واولئك هم الفاسقون » .

«الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا» توبة القاذف تكذيبه نفسه، فحينئذ تقبل شهادته ويزول فسقه، وعرض عمر بن الخطاب التوبة على قذفة المغيرة بن شعبه فكذب خالد و شبل وصاحبهما انفسهم. وثبت ابو بكره على قذفه المغيرة ولم يكذب نفسه فلم تقبل شهادته مادام حيًا على شيء وكان اذا اتاه انسان ليشهده على شيء قال له اطلب شاهداً غيري فان المسلمين فسقوني، و جلد عمر بن الخطاب قذفة المغيرة حدًا تامًا. «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا» فان الله غفور رحيم. اختلف العلماء في قبول شهادة القاذف وفي حكم هذا الاستثناء، فذهب قوم الى ان القاذف ترد شهادته بنفس القذف، واذا تاب وندم على ما قال وحسنت حالته قبلت شهادته سواء تاب بعد اقامة الحد عليه او قبله لقوله: «الَّذِينَ تَابُوا»، قالوا والاستثناء يرجع الى رد الشهادة والى الفسق فبعد التوبة تقبل شهادته ويزول عنه اسم الفسق. يروى ذلك عن عمر و ابن عباس وبه قال مالك و الشافعي، و ذهب قوم الى ان شهادة المحدود في القذف لا تقبل ابداً وان تاب، قالوا والاستثناء يرجع الى قوله: «اولئك هم الفاسقون» يعنى توبته تزيل عنه اسم الفسق فحسب وهو قول النخعي و شريح و اصحاب الرأي، وقالوا بنفس القذف لا ترد شهادته مالم يحد، قال الشافعي: وهو قبل ان يحد شرمنه حين حد لان الحدود كفارات فكيف تردونها في احسن حالته وتقبلونها في شر حالته، وذهب الشعبي الى ان حد القذف يسقط بالتوبة، وقال الاستثناء يرجع الى الكل، وعامة العلماء على انه لا يسقط بالتوبة الا ان يعفو عنه المقذوف فيسقط كالقصاص يسقط بالعفو ولا يسقط بالتوبة، فان قيل اذا قبلتم شهادته بعد التوبة فما معنى قوله: «ابداً»؟ قيل معناه لا تقبل ابداً مادام هو مصر على قذفه، لان ابداً كل انسان مدته على ما يليق بحاله كما يقال لا تقبل شهادة الكافر ابداً يعنى مادام كافراً.

«الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ» اى- يقذفون نساءهم بالزنا، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ» يشهدون على صحة ما قالوا، «الَّذِينَ يَرْمُونَ» غير انفسهم، «فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ أَنَّهُ لَمَنِ الصَّادِقِينَ» قرأ حمزة و الكسائي و حفص اربع شهادات برفع العين

على خبر الابتداء ، اى - فشهادة احدهم التى تدور الحد اربع شهادات بالله ، وقرأ الآخرون اربع بالنصب اى - فشهادة احدهم ان يشهد اربع شهادات بالله انه لمن الصادقين . .

« الخامسة ان لعنة الله عليه ، قرأ نافع و يعقوب ان كليهما بالتخفيف لعنة الله بالرفع ، وقرأ رويس عن يعقوب « غضب الله » بفتح الضاد ورفع الباء والجرفى اسم الله ، والوجه ان « ان » مخففة من الثقيلة والامر او الشأن مضمرة فيها لان اذا حفت اضمم بعدها الامر او الشأن فى الاغلب ، فيكون الامر او الشأن اسمها والجملة التى بعده خبرها ، ورفع قوله : « لعنة الله » و غضب الله » على ان كل واحد منهما مبتداء والجار مع المجرور الذى بعده خبره ، والمبتداء مع الخبر جملة هى خبر ان ، والتقدير انه اى - ان الامر لعنة الله عليه ، وان الشأن غضب الله عليها كما قال الله تعالى : « و آخر دعويهم ان الحمد لله » ، عند من خفف ، والتقدير انه الحمد لله على معنى ان الامر او الشأن الحمد لله . وقرأ نافع غضب الله بكسر الضاد وفتح الباء على الفعل الماضى ورفع اسم الله والوجه ان ان مخففة من الثقيلة كما ذكرنا واسمها مضمرة وهو ضمير الامر او الشأن والتقدير انه غضب الله عليها . وروى ابن حسان عن يعقوب ان غضب الله بفتح الضاد ونصب الباء والجرفى اسم الله ، والوجه انه غضب اسماً لافعالاً فنصبه بان المخففة وجعل عملها مخففة كعملها مشددة وهذا قليل ، وجرا اسم الله باضافة غضب اليه . وقرأ الباقر ان بالتشديد فى الحرفين و لعنة الله و غضب الله بالنصب فيهما و اضافتهما الى الله والوجه ان « ان » مشددة على اصلها ، وهى تنصب الاسماء وترفع الاخبار وكل واحد من لعنة الله و غضب الله اسم ان ، والجار والمجرور الذى بعده خبر ان ، وقرأ حفص عن عاصم « والخامسة » بالنصب اعنى الثانية ، والوجه انه عطف على قوله : « اربع شهادات » .

من قوله : « ويدروا عنها العذاب ان تشهدا ربيع شهادات » ، وتشهد الخامسة اى - الشهادة الخامسة ، وقرأ الباقر و ابوبكر عن عاصم ، « والخامسة » بالرفع ولم يختلفوا فى الخامسة الاولى انها بالرفع والوجه فى الثانية انها معطوفة على موضع « ان تشهد »



لأن موضعه رفع بانه فاعل يدروا والتقدير، ويدروا عنها العذاب، شهادة اربع شهادات والشهادة الخامسة، فهي عطف على موضع الفاعل ويجوز ان يكون رفعاً بالابتداء وان غضب الله في موضع الخبر، والتقدير والشهادة الخامسة حصول الغضب عليها، واما الرفع المتفق عليه في الخامسة الاولى فوجهه انه لا يخلو ما قبل الكلمة من قوله: « اربع شهادات » من ان يكون رفعاً او نصباً على ما سبق، فان كان رفعاً كانت الخامسة معطوفة عليه، وان كان نصباً قطعها عنه ولم يجعلها محمولة عليه بل حملها على المعنى، لان معنى قوله: « فشهادة احدهم اربع شهادات » عليهم اربع شهادات، او حكمهم اربع شهادات فعطف الخامسة على هذا الموضع. اما سبب نزول اين آيت لعان؛ بقول ابن عباس و مقاتل ان بود كه چون آيت ﴿ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شَهَادَةٍ ﴾ بعد از آن فرو آمد رسول خدا روز آدينه بمبصر برخواند، **عاصم بن عدی العجلانی الانصاری** برخاست گفت یا رسول الله جعلنی الله فداك . اگر کسی با اهل خود اجنبی بیند بخلوت اگر باز گوید او را هشتاد ضربت زند و فاسق نام کنند و گواهی وی هرگز نپذیرند و اگر خاموش نشیند باندوه و غم بمیرد و اگر بطلب گواهان شود چون باز آید مرد رفته باشد و فارغ شده پس تدبیر چیست؟ و رسول خدا این چنین سؤال کراهیت داشتی و از آن نهی کردی **عاصم** بر روی رسول اثر کراهیت دید و از سر آن فراز شد، بعد از آن بهفته ای قضاء الهی چنان بود که **عویمر عجلانی** که ابن عم **عاصم** بود او را این واقعه بیفتاد در خانه شد **شریک بن سحما** را دید، و قیل بشر بن **سحما**، با زن وی **خوله بنت قیس بن محصن** گرد آمده، این قصه با **عاصم** بگفت **عاصم** دلتنگ شد استرجاع کرد گفت انا لله هنوز هفته ای گذشت که من آن سؤال کردم و خود بدان مبتلا گشتم که در اهل بیت خویش بدیدم و این از آن گفت که **عویمر و خوله و شریک** همه خویش و پیوند وی بودند، **عاصم** با رسول خدا بگفت، رسول **عویمر** را برخواند گفت: اتق الله فی زوجتك وابنة عمك فلا تقذفها بالبهتان، **عویمر** سوگند یاد کرد گفت: والله الذي لا اله الا هو اتی لصادق . والله که من راست گویم **شریک** را با **خوله** بر ناسزا دیدم و من چهار ماه



گنشت کہ بوی نرسیدم ، و خولہ فرزند دارد در اشکم نہ از من ، رسول خدا خولہ را گفت : اتقی اللہ ولا تخبرینی الا بما صنعت . خولہ سو گندیاد کرد کہ عویمر دروغ میگوید بیش از آن نیست کہ این شریک روز گاریست تا در ما می آید و میرود و شبہا بنزدیک ما باشد ، و عویمر اورا بر آن رخصت داده و فرا گذاشته تا جین بستاخ گشت اکنون مرادید کہ باوی سخن میگفتم غیرت اورا بدان داشت کہ بہتان بر من نہاد ، رسول خدا شریک را حاضر کرد و ازوی پرسید شریک سو گندیاد کرد و همان گفت ، عویمر بہ کار خود درماند چون دانست کہ اورا حد فربہ خواهند زد گفت : واللہ انی لصادق و يجعل اللہ لی مخرجاً ، همان ساعت جبرئیل آمد از حضرت عزت و آیات لعان فرو آورد رسول گفت : یا عویمر قد نزلت فیک وفی زوجتک وفی صاحبک فقیرا علیہ الآیات . پس رسول خدا بفرمود تا ندا زدند کہ الصلوۃ جامعۃ ، ایشانرا بمسجد حاضر کرد بعد از نماز دیگر ، آنکہ گفت برخیز یا عویمر بگو اشہد باللہ انّ خولۃ ازانیۃ و ائی لمن الصادقین ، عویمر چنان بگفت ، دوم بار رسول اورا تلقین کرد کہ بگو اشہد باللہ انّی رأیت شریکاً علی بطنہا و ائی لمن الصادقین ، عویمر چنان بگفت ، سوم بار اورا تلقین کرد کہ بگوی اشہد باللہ انہا حبلی من غیری و ائی لمن الصادقین ، عویمر چنان بگفت ، چہارم بار اورا تلقین کرد کہ بگو ، اشہد باللہ انّی ماقربتہا منذ اربعۃ اشہر و ائی لمن الصادقین ، عویمر چنان بگفت ، پنجم بار اورا تلقین کرد کہ بگو لعنۃ اللہ علی عویمر ان کان من الکاذبین ، عویمر چنان بگفت ، پس رسول بفرمود تا عویمر بنشست و خولہ را گفت تومی برخیز و بگو اشہد باللہ ما انا بزانیۃ و انّ عویمراً لمن الکاذبین ، دوم بار اشہد باللہ انّہ مارأی شریکاً علی بطنی و انّہ لمن الکاذبین ، سوم بار اشہد باللہ انّی حبلی منہ و انّہ لمن الکاذبین ، چہارم بار اشہد باللہ انّہ مارأی قطعاً علی فاحشۃ و انّہ لمن الکاذبین ، پنجم بار غضب اللہ علی خولۃ ان کان من الصادقین . پس رسول خدا میان ایشان فرقت افکند فرقتی مؤبد ثم قال : انظروا فان جاءت بولد اسحہم ادعج العینین عظیم الیبتین خداج الساقین فلا احسب عویمراً الا قد صدق علیہا ،

وان جاءت به احيمر كانه وحره فلا احسب عويمراً الا قد كذب عليها ، فجاءت به على النعت الذي نعت رسول الله من تصديق عويمر فقال ( ص ) : « لولا الايمان لكان لى ولها شأن » ولقد رعى ذلك الولد اميراً من امراء الامصار و ما يدري احدهم ابوه .

## فصل

بدانك در لعان حضور حاكم يا نايب حاكم شرطست وتلقين كلمات لعان همچنانكه رسول خدا عويمر و خوله را تلقين كرد شرطست ، تا آن كه اگر يك كلمه خود بگويد بى تلقين امام محسوب نباشد و تغليظ در لعان بمكان و زمان شرطست ، اما المكان فبين الركن والمقام ان كان بمكة وعند المنبر ان كان بالمدينة وفي المسجد الجامع عند المنبر في سائر البلاد ، واما الزمان ان يكون بعد صلواة العصر ، چون مرد از لعان فارغ گشت فرقت افتاد ميان مرد وزن و آن زن بى روحرام گشت حرمتى مؤبد و نسب فرزند ازوى بريده گشت و حد قذف ازوى بيفتاد و بر زن حد زنا واجب گشت ، اگر محصنه باشد رجم و اگر نباشد جلد و تغريب ، پس اگر زن خواهد كه آن حد از خويشتن بيفكند او نيز لعان كند چنانكه رب العزه گفت : « ويدروا عنها العذاب » ، اين عذاب بى مذهب شافعى حد است و بى مذهب ابو حنيفه حبس ، فعند ابى حنيفة لا حد على من قذف زوجته بل موجه اللعان فان لم يلاعن يحبس حتى يلاعن ، وعند الشافعى اللعان حجة صدقه ، والقاذف اذا قعد عن اقامة الحجة على صدقه لا يحبس بل يحد كقاذف الاجنبى اذا قعد عن اقامة البيّنة .

قوله : « لولا فضل الله عليكم و رحمته » ، الجواب مضمّر لدلالة القصة عليه ، تأويله و لولا فضل الله عليكم و رحمته لقامت الفضيحة و النكال على الكاذب منهما و لولا انه تواب حكيم لم يجد الكاذب منهما سبيلاً الى التوبة ولا نجاة من النار .

## النوبة الثالثة

اسم من لم یزل حامداً لنفسه محموداً ، اسم من لم یزل واحداً فی عزّه موجوداً ، اسم من لم یزل احداً فرداً معبوداً ، اسم من لم یزل صمداً بالطلبات مقصوداً ، نام خداوندی نکونام درهر نام ، وستوده بهر هنگام ، ستوده خود بی ستاینده ، وبزرگی عزبی پرستش بنده . خداوندی حکیم راست دان ، علیم پاک دان مهربان کاردان ، بخشاینده روزی رسان . خداوندی که در آمد هر چیز از وی وباز گشت همه چیز با وی ، نه کسی منازع با وی ، نه دیگری غالب بروی ، قوام همت آسمان وهفت زمین بداشت وی . کار آن بحکم وی تدبیر آن بعلم وی ، غالب بر آن امر وی ، نافذ در آن مشیت وی ، داشت آن بحفظ وی ، توان آن بعون وی ، پادشاهی که از حال رهی آگاه است ، ورهی رانیک پشت و پناه است ، خود دارنده و خود سازنده که خود کرد گار و خود پادشاه است ، آفریننده و رواننده آفتاب و ماه است ، روشن کننده دلهای سیاه است ، خداوندی که یادی راحت روح است و آسایش دل مجروح است ، اسرار عارفان بیاد وصال وی مشروح است ، ارواح عاشقان گوی وار در خم چو گان ذکر وی مطروح است . ای رادمرد چند که در خوابی بیدارشو که وقت صباح است ، و گر در خم مار شرابی هین که پرتو حق صبوح است .

آفتاب بر آمدای نگارین دیرست      گر بر سر تو نتابد از ادبارست  
دریغا که از همه جانب بساحت حق راه است و هیچ رونده نه ، بستان عزت پر  
نثار لطایف است و خورنده نه ، همه عالم پر صدف دعوی است و یک جوهر معنی نه ،  
همه عالم یوسف دلبرست و یعقوب دلشده نه :

مرد باید که بوی داند برد      ورنه عالم پر از نسیم صباست

اینست که رب العالمین گفت : «سورة انزلناها وفرنناها وانزلنا فيها آیات بینات لعلکم تذکرون» درویشی را پرسیدند چه دلیل است بر هستی خدای ؟ گفت : لقد اغنی الصباح عن المصباح ، آفتاب بر آمد بچراغ حاجت نیست ، همه عالم دلیل است نگرنده میباشد ، همه عالم ریاحین است بوینده میباشد ، همه عالم تریاق است مار گزیده میباشد ، همه عالم آیات وریات قدرت اوست ، امارات و دلالات حکمت اوست ، دلیل وحدانیت و فردانیت اوست .

وفي كل شيء له آية تدلّ على انه واحد .

ای جوانمرد اگر ت روزی آفتاب معرفت از فلک کبریا بتابد و دیده همت آیات وریات جلال عزت ببیند این دنیا که تو صید وی گشته ای نعلی کنند و برسم سمند همت زنند ، و آن عقیبی که قید تو شده حلقه ای سازند و در گوش چاکران حضرتت کنند ، و آنکه ترا ملک وار بیار گاه خاص جلال در آرند « فی مقعد صدق عند ملک مقتدر» .

قوله : « الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة » عالمیان سه گروه اند : عامه خلقند و خواص حضرتند ، و خاص الخواصند ، عامه خلق اگر زنا کنند حد ایشان بزبان شریعت تازیانه است یارجم ، مصطفی علیه السلام گفت : « خذوا عني خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة وتغريب عام ، والشيب بالشيب جلد مائة والرجم » ، وقال صلى الله عليه وسلم : « اقبلوا ذوى الهيات عشراتهم الا الحدود » . اما زناء خاصگیان منظر چشم است ، مصطفی علیه السلام گفت : « زناء العیون النظر » و حد ایشان غصّ البصر است چشم فرو گرفتن از هر چه ملاذ و شهوات نفس است اگر چه مباح بود ، قال النبی (ص) « غصوا ابصارکم واحفظوا فروجکم و کفّوا ایدیکم » . و خاص الخواص را زناء ایشان اندیشه دل باشد فیما دون الحق ، اگر غیری را بسرّ خود راه دهند در طریقت آن از ایشان زنا شمرند حد ایشان انقطاع است از علائق و اعتزال از خلایق ، قال الله تعالی : « قل الله ثم ذرهم » . قوله : « ولا تأخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله » ، قال بعضهم

ان كنتم من اهل مودتي ومحبتی فخالقوا مني خالف امری ويرتكب نهی فلا يكون محباً  
من يصبر على مخالفة حبيبه قال الجنيد: الشفقة على المخالفين كالأعراض عن الموافقين،  
جنيد گفت در وقت مخالفت بر مخالفان شفقت بردن چنان است که در حال موافقت  
از موافقان اعراض کردن، رحمت کردن بر موجب شریعت نیکوست و پسندیده و الراحمون  
یرحمهم الرحمن . اما بر قضیت طبع و عادت بوقت مخالفت رحمت کردن شرط نیست  
و بر اقامت حدود تهاون روانیست يقول الله تعالى : «ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله»،  
و اعجب آنست که میفرماید ما را که : رحمت مکنید و آنکه خود رحمت میکند که  
بروی ایمان نگه میدارد و بجفا و معاصی از وی نمی برد و توبه و عفو بر وی عرض میکند  
و وعده مغفرت میدهد که : «يدعوكم ليغفر لكم من ذنوبكم» چون با عاصی گناه کار  
چنین است چنگویم که بامطیع فرمان بردار چون است .

**پیر طریقت گفت :** ای کارنده غم پشیمانی در دل های آشنایان ، ای افکننده سوز  
درد لای تائبان ، ای پذیرنده گناه کاران و معترفان ، کس باز نیامد تا باز نیاموردی ، و کس  
راه نیافت تا دست نگرفتی ، دست گیر که جز ز تو دستگیر نیست ، دریاب که جز ز تو  
پناه نیست و سؤال ما را جز ز تو جواب نیست ، و درد ما را جز ز تو دارو نیست ، و از این غم  
ما را جز از تو راحت نیست . «وليشهد عذابهم طائفة من المؤمنين» ، میگوید در آن مشهد که  
حدود شرع بفرمان الله رانند تا طایفه ای مؤمنان حاضر باشند که از دو بیرون نیست حال  
آن طائفه ، یا مثل آن گناه هر گز بریشان نرفته و الله ایشانرا از آن معصوم داشته ، یا  
نه که وقتی برایشان رفته و الله ایشانرا بستر خود نگاه داشته و علی رؤس الاشهاد  
فضیحت نگردانیده ، در هر دو حال نعمتی عظیم از الله بر خود بدانند و در شکر و سپاسداری  
ببفرمایند و بزبان تضرع گویند الهی هر چند ناپاکیم و نامعذور و در ستر حلم تو مغرور ،  
خداوند ابدل عیب مانگر و بعزبی عیبی خود بناتوانی مانگر ، و به بردباری خود بدرویشی  
مانگر ، و بههربانی خود ببد بندگی و عجز مانگر ، و به نیک خدائی و فضل خود فرو  
گذار سزای مادر سزای خود ، و جفاء مادر و فاء خود ، و آنما ، در آن خود .

«الزانی لاینکح الا زانیة» الاية.. الناس اشکال فکلّ یطیر مع شکله و کلّ یسا کن مع مثله، وانشد.

عن المرء لا تسأل و ابصر قرینه فکلّ قرین بالمقارن یقتدی .  
 اهل الفساد فالفساد یجمعهم و ان تنأت دیارهم ، و اهل السداد فالسداد یجمعهم  
 و ان تباعد مزارهم .

## ۲- النوبة الاولى

قوله تعالى : «ان الذين جاءوا بالا فک» ایشان که این دروغ بزرک آوردند  
 «عصبة منکم» گروهی از شما، «لا تحسبوه شرّاً لکم» مپندارید که آن بتر بود شمارا  
 «بل هو خیر لکم» که آن بهتر بود شمارا ، «لکل امری منهم» هر مردی را از ایشان،  
 «ما اکتسب من الاثم» پاداش آنچه کرد از بدو گفت از دروغ ، «والذی توأی کبره منهم»  
 و آن مرد که پذیرفت و بردست گرفت مهینه آن کار و برزیدن آن قصه از ایشان ،  
 «له عذاب عظیم» (۱۱)، اوراست عذابى بزرک.

«لولا ان سمعتموه» چرا نه آنگاه که این سخن شنیدید ، «ظن المؤمنون  
 و المؤمنات بالفسهم خیراً» مؤمنان و مؤمنات بخویشتن خویش و مادر خویش و  
 همدینان خویش ظنّ نیک بردندی آن پنداشت و آن ظن که بمادر خویش برند و  
 بهمدینان خویش ، «وقالوا هذا افک مبین» (۱۲)، و چرا نگفتند این دروغی است  
 بزرک و آشکارا.

«لولا جاء و اعليه باربعة شهداء» چرا بر آنچه گفتند چهار گواه نیاوردند ، «فاذلم  
 یا توأ بالشهداء» اکنون که گواهان نیاوردند ، «فاو لک عند الله هم الکاذبون» (۱۳)



ایشان نزدیک خدا دروغز ناند .

« ولولا فضل الله علیکم ورحمته فی الدنیا والآخره » و اگر نه فضل خدا بودی بر شما و بخشایش او درین جهان و در آن جهان ، « لمسکم فیما افضتکم فیه عذاب عظیم (۱۴) » بشمار سیدی در آنچه پیش می بردید و میرانید آن سخن عذابی بزرگ .

« اذ تلقونه بالسنتکم » آنگه که از دهن یکدیگر فرا می ستدید [ آن سخن ] بر زبانهای خویش ، « و تقولون با فواهمکمالیس لکم به علم » و می گفتید بدهنهای خویش چیزی که نمی دانستید که آن چیست ، « و تحسبونه هیئاً » و می پنداشتید که [ آن سخن ایشان ] چیزی اندک است و کاری سهل سبک . « و هو عند الله عظیم (۱۵) » و آن بنزدیک خدای سخنی بود بزرگ .

« ولولا اذ سمعتموه » و چرا نه آنگاه که این سخن شنیدید ، « قلتم ما یكون لنا ان نتکلم بهذا » گفتید نرسد ما را نیاید و نه سرد ما را که در سخن آریم این دروغ را « سبحانک هذا بهتان عظیم (۱۶) » پا کا خداوند ، این دروغی بزرگ است ناتواند بود .

« یعظکم الله » پند میدهد الله شما را ، « ان تعودوا لمثله ابدآ ان کنتم مؤمنین (۱۷) » که با چنین سخن گردید هر گز اگر گردید گانید .

« ویبین الله لکم الآیات » و پیدا میکند الله شما را بسخنان خویش نشانهای پسند خویش . « والله علیم حکیم (۱۸) » و الله داناست پاک دانش راست دان .

« ان الذین یحبون » ایشان که می دوست دارند ، « ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا » که آشکار گردد و پدید آید در میان گرویدگان زشت نامی و زشت کاری ، « لهم عذاب الیم فی الدنیا والآخره » ایشانراست عذابی دردناک درین جهان و در آن جهان ، « والله یعلم و انتم لا تعلمون (۱۹) » و الله داند و شما ندانید .

« ولولا فضل الله علیکم ورحمته » و اگر نه فضل خدای و رحمت او بودی ،

«وَاللّٰهُ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (۲۰) و آنچه الله سخت مهربانست و بخشانیده [از دروغگویان بر عایشه یکی را زنده نگذاشتی]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویده‌اند، «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» بر پی دیو مایستید، «وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» و هر که در پی دیو رود، «فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» دیو او را بزشتکاری فرماید و ناپسند، «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» و گر نه فضل الله بودی بر شما و بخشایش او، «مَازَكِيَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا» از شما هیچکس هنری نیامدی و پاك و خدایرا یکتا شناس، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» لکن الله پاك میکند او را که خواهد، «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲۱) والله شنواست دانا.

«وَلَا يَأْتِلُ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ» مباردا که سو گند خوراد یاستی کناد خداوندان فضل از شما و خداوندان دستگاه و توان، «إِنْ يُوقْتُوا أُولَى الْقُرْبَى» که چیزی دهند خویشاوندانرا، «وَالْمَلَائِكَةِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و درویشان و هجرت کنندگان از بهر خدای، «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا» و ایدون باد که در گذارند و از پاداش رو گردانند، «إِلَّا تَحِبُّوا أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» دوست ندارید که بیامرزد خدای شما را، «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲۲) والله آمرز گارست و بخشاینده.

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» ایشان که می دشنام دهند آزاد زنان پاکانرا و از بدی و بدان نا آگاهانرا، «لَهُنَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» لعنت برایشان درین جهان و دران جهان، «وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۲۳) وایشانراست عذابی بزرگ.

«يَوْمَ تُشْهِدُهُمْ أَلْسِنَتُهُمْ» آن روز که گواهی دهد بر (۱) ایشان زبانهای ایشان، «وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ» و دستها و پایهای ایشان، «بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲۴) بآنچه میکردند.

«يَوْمَ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ» آن روز آنست که تمام بایشان گزارد آن

خدای بسزا پاداش ایشان بسزا، «ويعلمون ان الله هو الحق المبين» (۲۵) و فردا بدانند [ایشان که درین جهان نمیدانند] که الله است براستی خدای و بخدائی سزا و خدائی را آشکارا.

«الخبیثات للخبیثین» سخنان پلید مردان پلید را سزا است، [و ایشان گویند آن] «والخبیثون للخبیثات» و مردان پلید سخنان پلید را اند و ایشان سزا اند که آنرا گویند. «والطیبات للطیبین» و سخنان پاک مردان پاک را سزا است، [و ایشان گویند آن] «والطیبون للطیبات» و مردان پاک سخنان پاک را اند و آن ایشان را سزد. «اولئك مبرؤن مما یقوون» ایشان بی گناهند و پاک بگواهی الله از آنچه میگویند. «لهم مغفرة و رزق کریم» (۲۶) ایشان را است آمرزش و روزی آزاده بی رنج نیکو «یا ایها الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم» در هیچ خانه مروید مگر در خانه های خویش، «حتی تستأنسوا» تا آنکه که برسید که هیچ مردم هست، «وتسلموا علی اهلها» و در هیچ خانه مروید تا پیش سلام نکنید بر اهل آن، «ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون» (۲۷) آن بد است شمارا [میگویم] تا مگر پند پذیرید.

«فان لم تجدوا فیها احداً» اگر در آن خانه کسی نیابید. «فلا تدخلوها حتی یؤذن» در مروید در آن تا آنکه که شمارا دستری دهند، «وان قیل لکم ارجعوا» و اگر شما را گویند باز گردید، «فارجعوا هو اذ کی لکم» باز گردید این چه شما را گفتم شما را به و این پسندیدند و پاک تر، «والله بما تعملون علیم» (۲۸) و خدای بآنچه می کنید دانا است.

«لیس علیکم جناح» بر شما ننگی نیست، «ان تدخلوا بیوتاً غیر مسکونه» که در خانه هایی روید و جایهائی بگذاشته بی نشیننده در آن، «فیها متاع لکم» که شما زادر آن حاجتی بود و نفعی، «والله یعلم ما تبدون وما نکتمون» (۲۹) و الله میداند آشکارای کار شما که می کنید و نهان که در دل میدارید.

## النوبة الثانية

قوله تعالى : « انّ الذين جاءوا بالافك » نقله اخبار و حملة آثار روایت کرده اند با سند درست از مادر مؤمنان عائشة الصديقة بنت الصديق حبيبة الله اميرة من فوق سبع سموات، گفتار رسول خدا (ص) هر گه که بر جناح سفر بودی میان زنان خویش قرعه زدی آن یکی که قرعه وی بر آمدی با خود بسفر بردی . غزوی پیش آمد قرعه بزد قرعه من بر آمد مرا با خود ببرد پس از آن که آیت حجاب آمده بود از آسمان و زنان آنکه در پرده بودند (۱)، مرا در هودجی نشانند و مسافر وار بوقت نزول و وقت رحیل فرو می آوردند و بر میداشتند، تا رسول خدا از آن غزاة فارغ گشت فتح بر آمده و باز گشته و نزدیک مدینه رسیده، شبی از شبها بمنزل فرو آمده بودیم من از هودج بیرون آمدم و از قافله در گذشتم حاجتی را که در پیش داشتم، چون باز آمدم عقدی که در برداشتم از جزع ظفار گم کرده بودم هم در آن حال بطلب جزع باز گشتم و در ننگ من در جست و جوی آن دراز گشت، چون باز آمدم لشکر رفته بود و از نزول من بی خبر بودند همی پنداشتند که من در هودج نشسته ام و در سبکی هودج اندیشه نکردند که زنان آنکه سبک تن بودند بی گوشت . انما یا کلن العلقه من الطعام ولم یغشهن اللحم . چون عقد خویش باز یافتم و باز گشتم قوم رفته بودند و منزل خالی گشته، لیس بهاداع و لامجیب . تنها و غمگین بخشستم و از دلتنگی و اندوه چشمم در خواب شد، صفوان بن المعطل السلمی المرادی با پس مانده لشکر بود بامداد رسید بآن منزل، سواد شخصی دید آنجا تنها خفته چون فراز آمد مرا بشناخت که دیده بود پیش از نزول آیت حجاب، همی استرجاع کرد بتعجب که انالله، این چه کارست و چه

حال؟ من باستر جاع وی از خواب در آمدم و بآستین پیراهن روی خویش پیوشیدم، فوالله ما کلمنی بکلمة ولا سمعت منه کلمة غیر استرجاعه، والله که با من يك سخن نگفت و نه از وی هیچ سخن شنیدم مگر آن کلمة استرجاع، آنکه راحله خویش بخوابانید و پای بردست وی نهاد تا من بر نشستم، صفوان مهار بدست گرفت و میراند تا بلشکر در رسیدیم بجمعی منافقان بر گذشتیم (۱) دور از لشکر فرو آمده، وعادت منافقان چنین بود که پیوسته گوشه‌ای گرفتندی و در میان مردم نیامدندی، عبدالله ابی رئیس منافقان که ایشانرا دید گفت من هذہ؟ کیست این زن؟ گفتند عایشه، همان ساعت باعتقاد خبیث خویش طعن زد و حدیث افک در میان افکند، قالت عائشة وهلك من هلك في وکان الذی فولی کبره منهم عبدالله بن ابی بن سلول. عایشه گفت چون بمدینه آمدم بیمار شدم مدت یکماه و اصحاب افک در گفت و گوی آمده و من از آن بی خبر و نا آگاه، ورنج من از آن بیشتر بود که از رسول خدا آن لطف که هر بار دیدمی به بیماری این بار نمیدیدم و سبب نمی دانستم که گمان بد نمی بردم، از رسول پیش از آن نمی دیدم که گاه گاه در آمدی و سلام کردی و گفتی: کیف تیکم؟ آخر چون از آن بیماری به شدم و صحت یافتم شبی بیرون آمدم با ام مسطح بنت ابی رهم بن المطلب بن عبد مناف سوی صحرا می رفتیم قضاء حاجت را و دست و روی شستن را که آنکه عادت عرب نبود در خانه‌ها طهارت جای ساختن، چون فارغ شدیم و روی بخانه نهادیم ام مسطح را پای در چادر افتاد بروی در آمد نفرین کرد بر پسر خویش، گفت تعس مسطح، عایشه گفت بئس ما قلت اتسبین رجلا قد شهد بدراً، بدگفتی و ناسزا می دشنام دهی کسی را که به بدر حاضر بود، ام مسطح گفت ای هنتاه خبر نداری و نشنیدی که وی چه گفت در حق تو و اصحاب افک چه میگویند، عایشه گفت چه میگویند مرا خبر کن و آگاهی ده، ام مسطح قصه در گرفت و سخن اصحاب افک با وی بگفت، عایشه گفت چون آن سخن شنیدم جهان بر من تاریک



گشت و بیماری یکی ده شد ، اندوهگین و متحیر بخانه باز آمدم با چشم گریان و دل بریان ، رسول خدا در آمد و هم بر آن قاعده گفت : کیف تیکم ؟ گفتم یا رسول الله تأذن لی ان آتی ابوی ، مرا دستوری دهی تا در پیش پدر و مادر شوم ، و مقصود من آن بود تا از ایشان خبر درست پرسم از احوال خویش و آنچه در حق من میگویند ، رسول مرا دستوری داد و آمدم و مادر را گفتم یا امه ما يتحدث الناس ؟ مردم چه میگویند و در کار من سخن چه میرانند ؟ مادر گفت یا بنیة هوئی عليك فوالله لقل ما كانت امرأة قط رضىة عند رجل لها ضرائر الا اكثرن عليها حسداً . سخن کوتاه کن ای دختر كه و آسان فرا گیر والله كه كم افتد زنی پسندیده و دوست داشته شوهر خویش و اورا ضرائر بود كه نه بروی حسد برند و در کاروی گفت و گوی كنند ، عایشه بتمعجب گفت سبحان الله او قد يتحدث الناس بهذا ؟ مردم درین سخن میگویند و تواند بود كه گویند ؟ گفتا پس از آن همه شب گریستم و خواب نكردم كار بجائی رسید كه رسول خدا مشورت كرد با اسامة بن زيد و علی بن ابيطالب (ع) در فراق اهل خویش ایشان آنچه دانستند از براءت و پاکی گفتند و علی بن ابيطالب گفت حال وی از كنیزك پرس بریره كه وی باتور است گوید ، رسول از بریره پرسید بریره گفت : لا اعلم عليها الا ما يعلم الصائف في تبرالذهب غير انها جارية حديثة السن تنام عن عجينها فيا كلة الداجن . عایشه گفت رسول خدا در آن روزها كه این گفت و گوی میكردند يكبار پیش من نشست و بامن حديث نكرد ، و مرا نه در شب خواب بود و نه در روز آرام ، پیوسته سوزان و گریان و حیران . يكماه بدین صفت بگذشت آخر روزی رسول خدا در آمد و نزديك من بنشست گفت : يا عائشة بلغني عنك كذا و كذا فان كنت بريئة فسيبرئك الله وان كنت الممت بذنب فاستغفري الله و توبى اليه فان العبد اذا اعترف بذنبه ثم تاب تاب الله عليه . عایشه چون این سخن از رسول بشنید گفتا زار بگریستم و همچون دیگ بر سر آتش جوشیدم ، روی با پدر كردم گفتم اجب عني رسول الله فيما قال ، رسول خدا را در آنچه میگوید جواب ده از بهر من و در كار من ، پدر گفت والله ما اقدرى ما اقول لرسول الله ،



روی با مادر کردم گفتم تو اورا جواب ده ، مادر همان گفت که پدر گفت ، پس چون درماندم گفتم آری بدانستم و این حدیث چنان بسمع شما رسیده که در نفس شما مقرر گشته و اگر من سخن گویم ببراءت و پاکی خویش شما مرا راستگوی ندارید و اگر اعتراف آرم بگناهی که نکردم و الله خود میداند که از آن بریم و بی گناه ، شما مرا راستگوی دارید ، مثل من این ساعت مثل پدر یوسف است که گفت : فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون ، این سخن بگفتم و در جامه خواب شدم کار خود بالله تفویض کرده و در دل یقین داشتم که الله مرا مبرا کند و رسول را از حال من خبر دهد ، والله که گمان نبردم که در شأن من آیات قرآن و وحی پاک فرستد که خود را از آن حقیرتر دانستم ، بلی امید داشتم که رسول را در خواب بنماید و پاکی من بروی پیدا کند ، گفتا والله که رسول خدا هم در آن مجلس نشسته بود و هیچکس از اهل بیت برنخاسته بود که آثار نزول وحی بر رسول خدا پیدا گشت ، بروز زمستانی عرق از وی روان گشت ، از گران باری وحی منزل همچون عقد مروارید که بگسلد از پیشانی مبارك وی قطرات عرق می افتاد ، چون فارغ گشت بمن نگریست خندان و شادان گفت : ابشری یا عائشة اما والله فقد براءك الله ، وقرأ «انّ الذین جاؤا بالافك» ای - بالكذب ، وسمی افکا لکونه مصروفاً عن الحق ، يقال افك الشیء اذا قلبه عن وجهه وذلك انّ عائشة كانت تستحق الثناء بما كانت علیه من الحصانة والشرف فمن رماها بالسوء قلب الامر عن وجهه . «عصبة منکم» ای - هم جماعة من المسلمین منهم عبد الله بن ابی سلول و مسطح بن اثاثه بن عباد بن المطلب و حسان بن ثابت الانصاری و حمنة بنت جحش زوجة طلحة بن عبید الله ، از اصحاب افك این چهار را نام برده اند و ایشانرا شناسند و رسول خدا بعد از نزول آیات براءت عایشه ایشانرا حدّ فریه زده ریکی هشتاد ضربه . «لا تحسبوه شرّاً لکم» این خطاب با عایشه است و باصفوان که این نسبت دروغ باوی کردند ، و گفته اند خطاب با عایشه است و با پدر و مادر وی و با رسول خدا و باصفوان ، میگویدم پندارید شما که آن دروغ که بر ایشان بستند و این اندوه صعب

که بشما همگان رسید شمارا بتر بود بلکه آن شمارا بهتر بود که رب العزه «دروغ ایشان پیدا کرد و آیات تنزیل و وحی حق عایشه را عزیز کرد و گرامی و همدم را بپاکی وی شاد کرد و چشم روشن ، امروز درین جهان و فردا بهشت جاودان و مزد بی کران ، و انشد .

إذا اهل الكرامة اكرموني      فلا اخشى الهوان من اللئام  
فليس هو انهم عندي هواناً      ولكن الهوان من الكرام

« لكل امرئ منهم » ای - من العصابة الكاذبة . « ما اكتسب من الاثم » ای - جزاء ما اجترح من الذنب علی قدماء خاض فيه لان بعضهم ضحك وبعضهم سكت وبعضهم تكلم ، « والذي تولى كبره » ای - تحمّل معظمه فبدأ بالخوض فيه ، « له عذاب عظيم » قرأ يعقوب كبره بضم الكاف ، وقراءة العامة كبره بكسر الكاف ، وهما لغتان ، يقال كبر سياسة الناس في الدال بالكسر والضم جميعاً ، والكبر من التكبير بالكسر لا غير ، وقيل معناه الذي قام باشاعة الحديث وبالغ فيه ، وهو عبد الله بن ابي ، « له عذاب عظيم » یعنی يوم القيامة و ائما سماء عظيماً لانه يخلد في النار ، وقيل « والذي تولى كبره » هو حسان بن ثابت عذب في الدنيا بان ذهب بصره وشلت يداه ، روى عن مروق قال : كنت عند عائشة فدخل حسان بن ثابت فامرت فالقي له وسادة فلما خرج قلت لعائشة ، تدعين هذا الرجل يدخل عليك وقد قال ما قال وانزل الله فيه ، « والذي تولى كبره منهم له عذاب عظيم » ، فقالت رأى عذاب اشد من العمى و لعل الله يجعل ذلك العذاب العظيم ذهاب بصره ، وقالت انه كان يدفع عن النبي ، وقيل هو مسطح بن اثاثه والعذاب العظيم ذهاب بصره في الدنيا .

« لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون » یعنی مسطحاً وحسان ، « والمؤمنات » یعنی حمّة بنت جحش ، « بانفسهم خيراً » یعنی بامثالهم من المؤمنين والمؤمنون كلهم كنفس واحدة ، وقيل معناه هلاً ظنوا بهما ما يظنّ بالرجل لو خلا بالله وبالمرأة لو خلت بابنها لان ازواج النبي امّات المؤمنين ، وقيل اراد بهذه الآية ابا ايوب الانصاري

وامرأته ام ايوب ، وذلك فيما روى محمد بن اسحق بن يسار عن رجاله ان ابا ايوب خالد بن زيد قالت له امرأته ام ايوب يا ابا ايوب اما تسمع ما يقول الناس في عائشة ؟ قال بلى و ذلك الكذب اكنت فاعلة ذلك يا ام ايوب ؟ قالت لا والله ما كنت لافعله ، قال فعائشة والله خير منك سبحان الله هذا بهتان عظيم ، فانزل الله « لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خيراً » كما فعل ابو ايوب وصاحبه ، « وقالوا هذا افك مبين » اى - كذب بين .

« لولا جاعوا عليه » اى - هلا جاعوا على مازعموا ، « باربعة الشهداء فاذلم يأتوا بالشهداء فاولئك عند الله » اى - فى حكم الله ، « هم الكاذبون » فيه دليل على ان من قذفها بعد نزول هذه الاية صار كافراً بالله عز وجل لما فيه من رد شهادة الله لها بالبراءة « ولولا فضل الله عليكم ورحمته فى الدنيا والاخرة لمسكم فيما افضتم فيه » اى - خضتم فيه من حديث القذف ، « عذاب عظيم » قال ابن عباس : اى - عذاب لا انقطاع له يعنى فى الاخرة لانه ذكر عذاب الدنيا من قبل ، فقال : « والذي تولى كبره منهم له عذاب عظيم » فقد اصابه فانه جلد و حد . روت عمرة عن عائشة ان النبى (ص) لما نزلت هذه الاية حد اربعة نفر : عبد الله بن ابي و حسان بن ثابت و مسطح بن اثانة و حمنة بنت حش .

« اذ تلقونه بالسنتكم » التلقى والتلقف واحد وهو اخذ الكلام شفاهاً ، و قال مجاهد ومقاتل : يرويه بعضكم عن بعض ، وقال الكلبي : كان الرجل منهم يلقي الرجل فيقول بلغنى كذا وكذا يتلقونه تلقياً . ميگوید آنگه كه از دهن يكديگر اين سخن فرا مى ستديد بزبانهاى خویش و بايكديگر ميرانديد ، و بر قراءت عايشه « تلقونه » بكسر لام وتخفيف قاف من الولىق وهو الاسراع الى الكذب . آنگه كه چنان دروغ زود فرا آن مى شتايد بربانهاى خویش ، « و تقولون بافواهكم ما ليس لكم به علم » من الفرية اى - تتجرؤون على النطق به فى اهل النبى ، « اتحسبونه هيناً » تظنون انه سهل لا اثم فيه ، « وهو عند الله عظيم » فى الوزر ، وقيل و تحسبون ذلك امراً خفيفاً يسيراً

وذلك عند الله ذنب عظيم فيه اذى رسول الله ورمى البرى .

«ولولا اذسمعتموه ، اى - هلاً اذسمعتموه ، «قلتم ما يكون لنا ان نتكلم بهذا ، اى - لا يحل لنا ان نخوض في هذا الحديث ، «سبحانك هذا بهتان عظيم ، اى ، هلاً قلتم عند ذلك ، سبحانك اى - العجب ممن يقول ذلك هذا كذب عظيم ، يبهت من سمعه ، والبهتان الكذب يواجه به المؤمن فتحير منه ، وقيل معنى سبحانك هاهنا تعاليت عن ان يقال في رسولك هذا البهتان العظيم . روى عن النبي (ص) قال : «البهتان على البرى» اثقل من السموات . قيل معناه وزر الباهت اثقل من السموات ، وقال : «ان الرجل ليقول لآخيه يا مرأتى فيهدم عمله اربعين عاماً فان لم يكن له عمل اربعين عاماً او قرور اربعين عاماً ، وان الرجل ليقذف المرأة المحصنة البريئة فيهدم عمل سبعين عاماً فان لم يكن له عمل سبعين عاماً او قرور سبعين عاماً» .

«يعظكم الله ان تعودوا ، يعنى كى لاتعودوا ، وقيل كراهة ان تعودوا ، «لمثله» اى - الى مثل هذا الحديث من القذف والخوض فيه والجلوس مع القاذف و استماع حديثه ، «ابدأ ان كنتم مؤمنين» جزاؤه مضمراى - فاتعظوا ولا تعودوا .

«ويبين الله لكم الآيات ، الدلالات الواضحات ، وقيل الفرائض والاحكام ، «والله عليم ، بمصالحكم ، «حكيم ، بتدبيركم .

«ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الذين آمنوا ، اين آيت در قذف عايشه فرو آمد اما حكم آن عام است در زانى وقاذف ومظهر وهر كس كه عيب مؤمنان جوید وزشت نامى ایشان طلب كند ، فاحشه فانام ایشان كند و در آن كوشد وسعى كند بفعل يا بقول يا بعزم الفاحشة ما قبح جداً ، والمراد بها هاهنا الزنا كقوله فى الاعراف : «قل انما حرمت الفواحش ما ظهر منها وما بطن» يعنى حرّم الزنا فى العلانية والسرّ ، وفى النساء «اللاتى يأتين الفاحشة» يعنى الزنا ، وبالأحزاب «من يأت منكراً بفاحشة» يعنى الزنا ، «لهم عذاب اليم فى الدنيا ، والآخرة» يعنى عبدالله بن ابى و اصحابه المنافقين وهم الذين بدءوا بالافك وأتوا به ، والعذاب فى الدنيا الحد وفى الآخرة نار ، «والله يعلم» انهم

کاذبون ، «وانتم لاتعلمون » لانه غیب . « ولولا فضل الله علیکم ورحمته وان الله رؤف رحیم » جواب لولا محذوف یعنی لعاجلکم بالعقوبة ، قال ابن عباس : یرید مسطح و حسن و حمنة .

« یا ایہا الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان » باشاعة الفاحشة فی الذین آمنوا ، و قیل خطواته وساوسه ، و قیل هی الذنوب بالمعاصی و سلوک سبیل الشیطان و اقتفاء آثاره ، « و من یتبع خطوات الشیطان فانه یأمر بالفحشاء » ای - بالقبائح من الاعمال ، « و المنکر » قیل المنکر فکل ما یکره الله عزوجل ، و قیل المنکر ما لا یعرفه الشرع ولا العقل ، « ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احداً بدأ » هذا الخطاب للذین خاضوا فی الافک . و المعنی ما طهر من هذا الذنب ولا صلح امره بعد الذی فعل ، و قیل ما قبل توبة احد منکم ابدأ ، و قیل ما اسلم احد منکم و ما اهتمدی . « و لکن الله یرزکی من یشاء » ای - یحمله علی ما یصیر به زاکیاً ، و قیل یطهر ما یشاء من الذنب بالرحمة و المغفرة ، « و الله سمیع » لمقالتکم ، « علیم » بنیاتکم و اعمالکم . « و لا یأتل » ای - لا یحلف و هو یفتعل من الالیة و هی القسم ، و قرأ ابو جعفر و لا یتأل بتقدیم التاء و تأخیر الهمزة ، و التالی الحلف و التحکم ، یقال آلی و تالی و اتلی اذا حلف ، « اولو الفضل منکم و السعة » الفضل فی الدین ، و السعة فی المال ، و هو ابو بکر الصدیق ، « ان یؤتوا » یعنی ان لا یؤتوا ، « اولی القربی » یعنی مسطح و ابن اثانة و کان ابن خالة ابی بکر ، و قال من صعالیک المهاجرین . این آیت در شأن ابو بکر صدیق فرو آمد که مسطح را همیشه نفقه دادی از بهر درویشی و خویشاوندی که ابن خاله ابو بکر بود و از جمله مهاجرین بود و از اهل بدر بود ، چون مسطح در افک عایشه سخن گفت ابو بکر خشم گرفت و سو گند یاد کرد که بعد از آن او را هیچ چیز ندهد ، و بروی نفقه نکند ، چون این آیت فرو آمد ابو بکر کفارت سو گند کرد ، و گفت والله لا امنع النفقة عنه ابدأ . مصطفی علیه السلام این آیت بر ابو بکر میخواند چون اینجا رسید که : « الان تحبون ان یغفر الله لکم » ابو بکر گفت بلی انا احب ان یغفر الله لی ،



وقيل «ولا يأتل» أي لا يقصر من قولهم «لا يأتلوا فلان جهده ومنه قوله تعالى: «لا يأتلونكم خبالاً»، فعلى هذا قوله: «ان يؤتوا» لا يحتاج الى اضرار لا. «وليعفوا وليصفحوا» العفو الستر والصفح الاعراض، وقيل العفو عن الافعال والصفح عن الاقوال، وقال ابن عباس والضحاك: اقسم ناس من الصحابة منهم ابو بكر ان لا يتصدقوا على رجل تكلم بشيء من الافك ولا ينفقوهم، فانزل الله هذه الآية «الأتحبون ان يفر الله لكم» معناه ان احببتم ان يفر الله لكم ذنوبكم فاغفروا ذنوبكم فيما بينكم، «والله غفور رحيم».

«ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات» الغافلة عن الفاحشة ان لا يقع في قلبها، وكانت عائشة كذلك، «لعنوا في الدنيا والاخرة ولهم عذاب عظيم» قال مقاتل هذا خاص في عبد الله بن ابي وكان منافقاً، وروى عن خصيف قال: قلت لسعيد بن جبير من قذف مؤمنة لعنه الله في الدنيا والاخرة، فقال ذاك لعائشة خاصة، وقال قوم هي لعائشة وازواج النبي دون ساير المؤمنات، وروى عن ابن عباس قال: هذه في شأن عائشة وازواج النبي خاصة ليس فيها توبة، ومن قذف امرأة مؤمنة فقد جعل الله له توبة ثم قرأ «والذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء» الى قوله: «الا الذين تابوا»، فجعل لهؤلاء توبة ولم يجعل لاولئك توبة، وقال الآخرون نزلت هذه الآية في ازواج النبي (ص) وكان ذلك كذلك حتى نزلت الآية التي في اول السورة «والذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء» الى قوله: «فان الله غفور رحيم» فانزل الله الجلد والتوبة. «يوم تشهد عليهم» قرأ حمزة و الكسائي يشهد بالياء لتقدم الفعل، «السنتهم» يعني بالقذف بالزنا، «وايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون» أي - وسائر الاعضاء بسائر المعاصي التي اعملوا بها، وشهادة الاعضاء بان يصيرها الله كاللسان في امكان النطق. فان قيل كيف وجه الجمع بين هذه الآية وبين قوله: «اليوم نختم على افواههم»؟ قلنا اختلفوا فيه، فقال بعضهم انهم يجحدون في بعض الاوقات، والله يختم على افواههم و ينطق ايديهم و ارجلهم فاذا علموا ان الجحود لا ينفعهم رفع الله الختم



عن افواههم فيشهدون بجميع ما عملوا ، وقيل ان الله يخرج السنتهم عن افواههم ثم يطبق شفاههم فيشهدون بالسنتهم وهي خارجة من الفم ليكون ابدع .

« يومئذ يوفيه الله دينهم الحق » الدين هاهنا الجزاء و منه قولهم كماتدين تدان، يعنى كماتفعل تجازى، وفى الخبر، يوم يدان الناس باعمالهم، والمعنى يوفيه الله الجزاء الحق اى - الجزاء الواجب ، وقرئ فى الشواذ الحق بالرفع فيكون صفة لله عز وجل، « يومئذ يوفيه الله دينهم الحق ويعلمون ان الله هو الحق المبين » يقضى بحق ويأخذ بحق ويعطى بحق قال ابن عباس: وذلك ان عبد الله بن ابي كان يشك فى الدين فيعلم يوم القيامة ان الله هو الحق المبين.

« الخبيثات للخبيثين » اى - الخبيثات من القول والكلام للخبيثين من الناس، « والخبيثون من الناس » للخبيثات من القول ، « والطيبات » من القول ، « للطيبين » من الناس ، « والطيبون » من الناس ، « المطيبات » من القول ، والطيب لا يليق الا بالطيب فعائشة لا يليق بها الخبيثات من القول ، لانها طيبة فتضاف اليها الطيبات من الكلام من الثناء الحسن ، وقال الزجاج معناه لا يتكلم بالخبيثات الا الخبيث من الرجال والنساء ، ولا يتكلم بالطيبات الا الطيب من الرجال والنساء ، وهذا ذم للذين قذفوا عائشة ومدح للذين برؤها بالطهارة . وقال ابن زيد : معناه الخبيثات من النساء للخبيثين من الرجال والخبيثون من الرجال للخبيثات من النساء امثال عبد الله بن ابي والشاكين فى الدين، والطيبات من النساء للطيبين من الرجال والطيبون من الرجال للطيبات من النساء يريد عائشة طيبها الله لرسوله الطيب صلى الله عليه وسلم . « اولئك مبرؤن مما يقولون » يعنى عائشة، وقيل عائشة، و صفوان بن المعطل المراءى الذى رميت به عائشة كان رجلاً صالحاً ذكره رسول الله (ص) بخير، شهيد بداراً وخرج من الدنيا شهيداً ولم يكشف عن انثى قط ، يقال كان حصوراً لا يأتى النساء ، فوقع اولئك موقع التثنية كقوله : « فان كان له اخوة » والمراد به اخوان، وقيل « اولئك مبرؤن » يعنى الطيبين والطيبات منزهون مما يقولون ، « لهم مغفرة ورزق كريم » هذا تأويل قوله ، « بل هو

خیر لکم، والرزق الکریم الجنة . لان رزقها بلا علاج ولا زرع ولا تلقیح ولا زوال و  
 لارنق، روى ان ابن عباس دخل على عائشة فى مـرضها الذى ماتت فيه، فبكت  
 وقالت اخاف ما اقدم عليه، فقال ابن عباس: لاتخافى فوالذى انزل الكتاب على  
 محمد لاتقدمين الا على مغفرة ورزق كريم، فقالت رحمك الله اهذا شىء انبأك به  
 رسول الله؟ فقال بل هوشىء نبأنيہ كتاب الله، قالت واتل على، فتلا والطيبون  
 للطيبات اولئك مبرؤن مما يقولون لهم مغفرة ورزق كريم، فخرج من عندها، فصيح  
 عليها، فقال ما بالها؟ قالوا غشى عليها مما تلوت. وروى ان عائشة كانت تفتخر باشياء  
 اعطيتها لم تعطها امرأة غيرها، منها ان جبرئيل اتى بصورتها فى سرقه من حرد-ر  
 وقال هذه زوجتك، وروى انه اتى بصورتها فى راحته، وان النبى لم يتزوج بکرا غيرها،  
 وقبض رسول الله (ص) ورأسه فى حجرها ودفن فى بيتها وكان ينزل عليه الوحى وهو  
 معها فى لحافه، ونزلت براءتها من السماء، وانها ابنة خليفة رسول الله وصديقه، وانها  
 حبيبة رسول الله و خلقت طيبة و وعدت مغفرة و رزقاً كريماً . وكان مسروق اذا  
 روى عن عائشة قال: حدثتنى الصديقة بنت الصديق حبيبة حبيب الله المبراة من فوق  
 سبع سموات. واجمعوا ان من قذف عائشة ضربت عنقه لتبرئة الله عز وجل اياها  
 كرم الله وجهها.

«يا ايها الذين آمنوا لاتدخلوا بيوتاً غير بيوتكم» اى - بيوتاً لستم  
 تملكونها ولا تسكنونها، «حتى تستأنسوا». عدى بن ثابت گفت: زنى انصاريہ آمد  
 وگفت يا رسول الله من در خانه خویش گاه گاه برحالى باشم که نخواهم که  
 هیچکس مرا بیند در آن حال نه پدر و نه فرزندان اگر در آن حال مردى ازین کسان  
 و خویشان من در آید من چکنم حال من چون بود؟ رب العالمین این آیت بجواب  
 وى فرو فرستاد، «تستأنسوا» يعنى تستأذنوا، وقرأ غیر واحد من الصحابة «حتى  
 تستأذنوا»، وقيل الاستيناس طلب الانس وهوان ينظر هل فى البيت انسان فيؤذنه الله  
 داخل، معنى آنست که در هیچ خانه مروید که سکناى شما در آن نبود و ملک شما نبود

تأخست بر رسید که هیچ مردم در آن خانه هست و دستوری نخواهید ، مجاهد گفت :  
 آوازی دهید تسبیح و تکبیر یا تنحنجی کنید ، تا اهل بیت را آگاهی دهید ، ابن عباس  
 گفت : در آیت تقدیم و تأخیر است یعنی حتی تسلّموا و تستأذنوا ، ای - حتی تقولوا  
 السّلام علیکم ادخل ، سلام مستحب است و استیذان واجب . روی عن کلدۀ بن حنبل قال :  
 دخلت علی النبی (ص) ولم اسلم ولم استأذن ، فقال النبی : ارجع فقل السّلام علیکم  
 أَدْخُلْ؟ وفی حدیث ابی موسی الاشعری عن النبی (صلی الله علیه و آله) ثلاثاً فان اذن لك والا فارجع ،  
 قال الحسن : الأوّل اعلام ، والثانی مؤامرة والثالث استیذان بالرجوع . و اگر در خانه  
 خویش شود یا در ذوات المحارم استیذان واجب نیست اما مستحب است که تنحنج  
 کند یا ادنی حرکتی ، ابراهیم نخعی گفت : استأذن علی امّک لعلها تكون عریانة .  
 و عن عطاء بن یسار ، ان رجلاً قال للنبی (صلی الله علیه و آله) استأذن علی امّی ؟ قال : نعم ، قال انها لیس  
 لها خادم غیری افا ستأذن علیها کلما دخلت ؟ قال : اتحت ان تربها عریانة ؟ قال  
 الرجل لا ، قال فاستأذن علیها . وقیل « غیر بیوتکم » هذا واقع علی الاستیناس غیر  
 واقع علی التسلیم ، التّأویل لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا ، ولاتدخلوا  
 بیوتاً حتی تسلّموا علی اهلها . وفی وصیّة رسول الله انس بن مالک ، و اذا دخلت علی اهلك  
 فسلم علیهم یکثر خیر بیتک .

« فان لم تجدوا فیها » ای - فی البیوت احداً یأذن لکم فی دخولها .  
 « فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم » وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا ، یعنی  
 اذا کان فی البیت قوم فقالوا ارجع فلیرجع ، ولا یقعد علی الباب ملازماً ،  
 « هوازکی لکم » ای - الرجوع اطهر لکم واصلح لکم ، قال قتادة : اذا لم  
 یؤذن لکم فلا یقعد علی الباب فانّ للناس حاجات و اذا حضر فلم یستأذن وقعد  
 علی الباب منتظراً جاز ، کان ابن عباس یأتی باب الانصار لطلب الحدیث فیقعد علی  
 الباب حتی ینخرج ولا یستأذن فیخرج الرجل فیقول یا بن عم رسول الله لو احبرتنی ،  
 فیقول هكذا امرنا ان نطلب العلم ، و اذا وقف فلا ینظر من شق الباب اذا کان مردوداً .

روى ابوهريرة قال : قال رسول الله (ص) : « لو ان امرأ اطلع عليك بغير اذن فحذفته عصاة ففقت عينه ما كان عليك جناح » ، وفي بعض الاخبار ، وهل حصول الاستيذان الامن اجل البصر ، « والله بما تعملون عليم » من الدخول بالاذن وغير الاذن ، ولما نزلت آية الاستيذان ، قالوا كيف بالبيوت التي بين مكة والمدنية والشام على ظهر الطريق ليس فيها ساكن ؟ فانزل الله عز وجل ، « ليس عليكم جناح ان تدخلوا بيوتاً غير مسكونة » اي - بغير استيذان ، « فيها متاع لكم » اي - منفعة لكم ، واختلفوا في هذه البيوت ، قال قتادة : هي الخانات والبيوت والمنازل المبنية للسائلة ، والمنفعة فيها بالنزول وايواء المتاع والاتقاء من الحر والبرد ، وقيل « فيها متاع لكم » اي - فيها حاجة لكم كانوا يضعون فيها الاسلحة اذا ثقلت عليهم ، وقال ابن زيد : هي بيوت التجار وحوانيتهم التي بالاسواق يدخلونها للبيع والشري وهو المنفعة ، وقال النخعي : ليس على حوانيت السوق اذن ، وكان ابن سيرين اذا جاء الى حانوت السوق يقول السلام عليكم ادخل ؟ ثم يلج . وقال عطاء : هي البيوت الخربة والمتاع هي قضاء الحاجة فيها من البول والغائط ، وقيل هي جميع البيوت التي لا ساكن لها ، لان الاستيذان انما جاء لئلا يطلع على عورة فان لم يخف ذلك فله الدخول بغير الاستيذان . « والله يعلم ما تبدون وما تكتمون » اي - اذا دخلتم بيوت غيركم فاتقوا الله فانه يعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور .

### النوبة الثالثة

قوله تعالى : « ان الذين جاءوا بالافك » الآية . اعلم ان الله سبحانه غيور على قلوب خواص عباده فاذا حصلت مساكنة لبعض الى بعض اجري الله ما يرد كل واحد منهم عن صاحبه ويرده الى نفسه كذلك انشدوا

اذا علقت روحی حبیباً      تعلقت به غیر الایام تستلبته .

بدان ای جوانمرد که دلهای دوستان حق در پرده غیرت، است امروز در پرده غیرت شنیده و فردا در پرده غیرت دیده، آن که حق جل جلاله دل تو بکس ننماید از آنست که در پرده غیرت میدارد، در قبضه صفت در بساط ناز اندر حضرت شهود و خلوت عیان حق را می بیند و حق با او مینگرد اگر بغیری باز نکرد در حال تازیانه آدب بیند چنانکه آن عزیز وقت را افتاد، جوانی بود در ارادتی عظیم وقتی خوش داشت و وجدی تمام و کاری برونق، همی ناگاه آواز مرغی بگوش وی آمد با آواز آن مرغ بازنگریست زیر آن درخت آمد در انتظار آن که مرغ دیگر بار بانگ کند، هاتقی آواز داد که : فسخت عقد الله، کلید عهد ما باز دادی که ترا با غیر ما انس افتاد . محمد بن حسان گوید : روز گاری بکوه لبنان می گشتم تا مگر دوستی از دوستان حق بینم از آن عزیزان که آنجا مسکن دارند، گفتا جوانی از آن گوشه ای بیرون آمد باد سموم او رازده و سوخته و ریخته گشته، چون دیده وی بر من افتاد روی بگردانید میان درختان بلوط در شد تا خویشتن را از من بیوشد، من همچنان از پی وی می رفتم، گفتم ای جوانمرد مرا کلمتی فایده کن که بامیدی آمده ام، جواب داد که احذر فاته غیور لایحب ان یری فی قلب عبده سواه، باز کرد و از قهر حق بترس و بدان که او غیورست در يك دلی دو دوستی نپسندد . آدم صفی که نقطه پرگار وجود بود و مایه خلقت بشر بود وصفی مملکت بود دل بر نعیم بهشت نهاد و خویشتن را و آن داد تا از حضرت عزت پیک غیرت آمد که : یا آدم دریغت نیاید که سر همت خویش بدولتخانه رضوان فرود آری و بغیر ما بچیزی بازنگری، اکنون که بغیر ما بازنگرستی رخت بردار و بسر ای حکم شو افکنده عجز و شکسته تقصیر در معدن بلا منتظر حکم ما . همچنین دیده خلیل صلوات الله علیه با سمعیل (۱) بازنگرست نجابت و رشدوی دید عزیز افتاده بود سلاسه خلّت بود صد فرد محمد مختار بود، دلش بدو

(۱) بیرون نگریست (نسخه ج)



مشغول گشت، فرمان آمد که ای خلیل ما ترا از بتان آزری نگاه داشتیم تا نظاره جمال اسمعیل کنی؟! اکنون کارد و رسن بردار و هر چه دون ماست در راه ما قربان کن که در يك دل دو دوستی ننگبند، همین حال افتاده مصطفی عربی را سید ولد آدم صدر انبیاء و رسل، گوشه دل خود چنان بعایشه مشغول کرد که از وی پرسیدند ای الناس احب الیک؟ فقال عائشة. گفتند ای سید ازین مردمان کرا دوستر داری؟ گفت عایشه، و در بعضی اخبارست که عایشه گفت: یا رسول الله انی احبک واحب قربک، چون ایشان هر دو دل و دوستی یکدیگر پرداختند سلطان غیرت نقاب عزت بگشاد بنعت سیاست شطیه ای (۱) از سلطنت خویش فرایشان نمود، شیاطین الانس و الجن دست درهم دادند تا حدیث افک در میان افتاد و دروغ منافقان و بر ساخته ایشان بالا گرفت، و ازین عجبتر که مسالك فراست بر مصطفی (ص) بیستند آن روز گارتا برائت ساحت عایشه برو پیدا نگشت و حقیقت آن کار بندانست تا غیرت قهر خویش براند و نوبت بلا بر رسید، و السبب فيه ان فی اوقات البلاء یسد الله علی اولیائه عیون الفراسة اکمالا للبلاء، لذلك ابراهیم لم یمیز ولم یعرف ملائکة حیث قدم الیهم العجل الحنید و توهمهم اضیافاً، و لوط لم یعرفهم ملائکة الی ان اخبروه انهم ملائکة. کار بجائی رسید که آن ناز و آن راز و آن لطف که مصطفی را با عایشه بودی همه در باقی شد و بجای آن که او را از طریق ناز حمیرا گفתי این همی گفت که کیف تیکم، و عایشه بیمار و نالان و سوزان و گریان از قرب مصطفی بازمانده بخانه پدر باز شد بادلای پر درد و جانی پر حسرت بزاری و خواری خود می نگر دو می گوید که هر گز نپنداشتم که کسی بمن این گمان برد یا چنین گفت خود کسی بر زبان آرد.

الی سامع الاصوات مع بعد المسری	شکوت الذی القاه من الم الذکری
فیالیت شعری و الامانی کثیرة	ایشعر بی من بت ارعی له الشعری
یار از غم من خبر ندارد گوئی	یا خواب بمن گذر ندارد گوئی



تاریک ترست هر زمانی شب من یارب شب من سحر ندارد گوئی  
 پس چون آیات برائت فرو آمد و نوبت بلاسر آمد رسول خدا عایشه را بشارت  
 داد که: ابشری فقد انزل الله برائتک، مادر و پدر او را گفتند یا عائشة قومی الی رسول  
 الله و الحمد لله، فقالت لا والله لا اقوم الیه ولا احمده ولا احمده کما اولکن احمد الله الذی انزل  
 برائتک، آن دل که همگی وی با قرب و محبت رسول داده بود تا میگفت: احبک و  
 احب قربک. پس از آن که غوطه خورد جمله با مهر احدیت داد و با خدمت درگاه  
 الهیت پرداخت تاهمی گفت بحمد الله لا بحمدک. ای جوانمرد اگر قذفه عائشة صدیقه  
 آن افک نگفتندی این چندین آیت بتشریف عایشه از آسمان نیامدی، و اگر ترسایان  
 نگفتندی: «المسیح ابن الله»، عیسی این کرامت نیافتی که: «انی عبد الله آتانی الکتاب و  
 جعلنی نبیاً»، و گر مؤمن گناه نکردی باین خطاب عزیز گرامی نگشتی که: «لاتقنطوا  
 من رحمة الله»، اینست که در ابتداء قصه گفت: «لاتحسبوه شرّاً لکم بل هو خیر لکم»  
 ای عایشه مپندار که بآنچه گفتند ترا بدافتاد، اگر بدافتادی است ایشانراست که  
 باین سبب مستوجب عذاب عظیم گشتند، ترا همه خیر است و کرامت، کمال مثوبت  
 و ارتفاع درجت.

در قصص آورده اند که بر در بهشت ربضی است فردا رب العزه مؤمنانرا در آن  
 ربض جمع آورد و پیش از آنکه در بهشت شوند ایشانرا میزبانی کند، دعوتی بر کمال  
 و تشریفی بسزا و نواختی تمام، آنگه منت نهد بر مصطفی که یا محمد این دعوت  
 ولیمه عقد نکاح تو است با مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم، یا محمد من مریم  
 را از صحبت مردان نگاه داشتم و از وی فرزندی بی مرد آوردم حرمت و غیرت ترا، و  
 آسیه را در کنار فرعون بداشتم لکن مردی از فرعون بستدم و هرگز فرعون را فرا  
 وی نگذاشتم او را پاک و بی عیب دست کس بوی نرسیده بتورسانیدم، اینجا لطیفه ای  
 نیکو بشنو، مریم و آسیه که فردا در آخرت جفت مصطفی خواهند بود در دنیا ایشانرا  
 گرامی کرد و بپاکی بستود و از خلق نگاه داشت، عایشه صدیقه که در دنیا جفت

وی بود پسندیده و صحبت وی یافته و مهر وی در دل داشته و فردا در بهشت نامزد وی شده، چه عجب اگر او را گرامی کند، آیات قرآن و وحی منزل در بر آیت وی فرستد و بپاکی خود جل جلاله گواهی دهد و پسندد که: «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»، رزق کریم بر ذوق ارباب معارف نه آن رزق نفس است که وقتی باشد و وقتی نه، آن رزق روح است و غذاء جان که هرگز بریده نگردد و پیوسته با درار میرسد، لا مقطوعة ولا ممنوعة، پرورده نان و آب دیگرست و پرورده نور ناب دیگر، آن که مصطفی علیه السلام گفت: «اظل عند ربی يطعمنی و یسقینی» صفت روحانی را میگوید نه صفت جسمانی را، برف با آتش چنان ضد نیست که روحانی با جسمانی، دو خصم یکدیگر در یک خانه بداشته بظاهر باهم ساخته و بیاطن دشمن یکدیگر شده. آن عزیزی را دیدند در آن وقت که حال بر وی تنگ شده بود طرب و شادی میکرد، گفتند این چه طرب است؟ گفت درین طرب چه عجب است، وقد قرب وصال الحبيب و فراق العدو، و کدام روز خواهد بود خوشتر از آن روز که علی الفتوح بصبوح شربتی در رسد و ضربتی در رسد، آن کدام شربت و ضربت بود، که این گبر را بردار کنند و این سلطان را از وثاق تاریک نجات دهند و بر براق اقبال بحضرت ذی الجلال برند، ارواح الاخیار فی قبضة العزة یکشفهم بذاته و یلاطفهم بصفاته.

### ۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ» مردان گرویدگان را گوی، «یَفْضُوا مِنْ ابْصَارِهِمْ» تا چشمها فرو گیرند [از ناپسندها]، «و یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» و فرجها نگه دارند [از حرامها]، «ذَلِكَ اِذْ كُنْیَ لَهُمْ» ایشانرا آن بهتر و پاکتر، «ان الله

خیر بما یصنعون<sup>(۳۰)</sup>، والله آگاه است ودانا بآنچه میکنند .

« وقل للمؤمنات ، وزنان گرویدگان را گوی ، « یفرضن من ابصارهن ، تا چشم‌ها فرو گیرند ، [از ناپسند] « ویحفظن فروجهن » و فرجه‌ها را گوشنداز حرام‌ها ، « ولایبدین زینتهن » و فرمای تا پیدا نکنند آرایش خویش ، « الا ماظهر منها » مگر آنچه از آن پیدا شود ، « ولیضربن بخمرهن علی حیوبهن » و گوی تامقنعه‌ها فرو گذارند بجیب‌ها [تا برو گردن و موی پوشد] ، « ولایبدین زینتهن » و فرمای تا پیدا نکنند آرایش خویش ، « الا لبعولتهن » مگر شویان خویش را ، « او آبائهن » یاپدران خویش را ، « او اباء بعولتهن » یاپدران شویان خویش را ، « او ابنائهن » یا پسران خویش را ، « او ابناء بعولتهن » یاپسران شویان خویش را ، « او اخوانهن » یابرادران خویش را ، « او بنی اخوانهن » یاپسران برادران خویش را ، « او بنی اخواتهن » یا پسران خواهران خویش را ، « او نسائهن » یا زنان همدینان خویش را ، « او مملکت ایمانهن » یا درم خریدان خویش را ، « او التابین غیر اولی الاربة من الرجال » یا این پسینان مردان که کاری ندارند بازنان ، « و الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء » یا آن کودکان که هنوز چیره نگشته‌اند بر زنان ، « ولا یضربن بارجلهن » و فرمای تا پای بر زمین نزنند [در رفتن] « لیعلم ما یخفین من زینتهن » که تا بدانند که خلخال دارند ، « و توبوا الی الله جمیعاً » و باز گردید باخدای همگان . « ایه المؤمنون » ای گرویدگان ، « لعلکم تفلحون »<sup>(۳۱)</sup> ، تا مگر پیروز آئید جاوید . « و انکحوا الایامی منکم » نکاح<sup>(۱)</sup> کنید بیوگان<sup>(۲)</sup> خویش را ، « و الصالحین من عبادکم و امائکم » و پارسایان بندگان و پرستاران خویش را ، « ان یتکونوا فقراء » اگر درویش باشند ، « ینهم الله من فضله » بی نیاز کند الله ایشانرا از فضل خویش ، « والله واسع علیم »<sup>(۳۲)</sup> ، والله تواناست بی نیاز بحال خلق دانا .

«وَلِیَسْتَعْفِفَ» وایدون بادا که از زنا باز ایستند و پاک زیند، «الَّذینَ لَا یَجِدُونَ نِكَاحًا» ایشان که زن نیاوند و بهای کنیزك ندارند، «حَتّٰی یَغْنِیَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ» تا آنکه که الله ایشانرا بی نیاز کند از فضل خویش، «وَالَّذینَ یَتَفَوَّنُ الْکِتَابَ» وایشان که مکاتبت جویند و نبشته باز فروخت، «مِمَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ» از بردگان شما، «فَکَاتِبُوهُمْ» ایشانرا مکاتب کنید، «اِنْ عَلِمْتُمْ فِیْهِمْ خَیْرًا» اگر دانید که داشت خود یاوند و با کار خویش بر آیند، «وَآتُوهُمْ مِنْ مَّالِ اللّٰهِ الَّذِیْ آتَاکُمْ» وایشانرا از آن مال که الله شمارا داد چیزی دهید، «وَلَا تَکْرَهُوا فِتْیَاتَکُمْ عَلَی الْبَغَاءِ» وپرستاران خویش را بر زنا مدارید، «اِنْ اَرَدْنَ تَحَصُّنًا» چون پاکی و پرهیز گاری می خواهند، «لَتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا» تا چیزی بدست آرید از چیز این جهانی، «وَمِنْ یُکْرِهِنَّ» وهر که ایشانرا ناکام بر زنا دارد، «فَاِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ اِکْرَاهِنَّ غَفُورٌ رَحِیْمٌ» (۳۳) الله آن پرستاران بنا کام بر بردی داشته را آمرز گارست و بخشانیده

«وَلَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ» و فر و فرستادیم بشما، «آیَاتٍ مُبِیِّنَاتٍ» پیغامها و سخنان پیدا کرده حق و صواب درو، «وَمَثَلًا مِنَ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلَکُمْ» و عبرتی و تنبیهی از حال ایشان که پیش از شما بودند، «مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِیْنَ» (۳۴) و پندی پرهیز گاران و و آزر م داران را.

## النُّوْبَةُ الثَّانِیَّةُ

قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ یَغْضُوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ» ای - ینقضوا من نظره‌م الی ما حرّم الله علیهم، والغض والاعراض ان یدانی بین جفنیه من غیر ملاقات، ومن هاهنا زائدة یعنی یغضوا ابصارهم بدلیل قوله: «و یحفظوا فروجهم»، وقیل من هاهنا للتبعیض وهو ترك النظر الی ما لا یجّل، لانّ المؤمنین غیر مأمورین بغض البصر

اصلاً انما امروا بغض البصر عن الحرام ، « و يحفظوا فروجهم » من ان يراها احد  
وهي من العانة الى اعلى الركبة ، قال ابو العالية : كل موضع في القرآن ذكر  
فيه الفرج فالمراد به الزنا الا في هذا الموضع فان المراد به الستر ، حتى لا يقع  
بصر الغير عليه ، « ذلك » اي - غض البصر وحفظ الفرج ، « از كى لهم » اطهر لهم وانفع لدينهم  
ودنياهم ، « ان الله خير بما يصنعون » لا يخفى عليه فعلهم ، روى عن بريدة قال قال  
رسول الله (ص) : « يا على لاتتبع النظرة فان لك الاولى وليست لك الآخرة »  
وعن عبد الرحمن بن ابي سعيد الخدرى عن ابيه ان رسول الله (ص) قال : « لا ينظر  
الرجل الى عورة الرجل ، ولا المرأة الى عورة المرأة ولا يغضى الرجل الى الرجل  
فى ثوب واحد . ولا تغضى المرأة الى المرأة فى الثوب الواحد ، وقال صلى الله عليه  
وسلم : « اكفلوا لى بست اكفل لكم بالجنة ، اذا حدث احدكم فلا يكذب ، واذا وعد  
فلا يخلف ، واذا ائتمن فلا يخن غصوا ابصاركم و احفظوا فروجكم وكفوا ايديكم . »  
« وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن » عماً لاجل ، « و يحفظن فروجهن » اي -  
يسترنها حتى لا يراها احد . روى عن ام سلمة انها كانت عند رسول الله (ص) و  
ميمونة اذ اقبل ابن ام مكتوم فدخل عليه و ذلك بعدما امرنا بالحجاب ، فقال  
رسول الله (ص) : احتجبا عنه ، فقلنا يا رسول الله اليس هـ . وا عمى لا يبصرنا ؟ فقال  
رسول الله افعميا وان انتما الستما تبصرانه . « ولا يبدین زینتهن » يريد بالزينة  
موضع الزينة ، يغنى لا يظهرن موضع زينتهن لغير محرم ، معنى آنست كه يامحمد  
زنانشا فرماي تا چشمها فرو گیرند از نامحرم و ناپسند ، و فرجها نگه دارند از حرام ،  
وعورت خویش پوشیده دارند چنانکه دیده کس بر آن نیفتد ، و آرایش خویش و  
آنچه بران زیور و زینت است بر نامحرم پیدا نکنند ، و مراد باین زینت خفی است  
نه زینت ظاهر ، قلاده است در گردن و گوشوار در گوش و دستینه در دست و خلخال و  
خضاب بر پای ، این زینت و زیور خفی روانیست ایشانرا که پیدا کنند بر نامحرم و  
اجنبی ، اما زینت ظاهر که رب العالمین مستثنی کرد و گفت : « الا ما ظهر منها » اهل



علم مختلفند در آن که چیست؟ ابن مسعود گفت: جامه است بر تن وی بدلیل قوله: «خذوا زینتکم عند کلّ مسجد»، و اراد بها الثیاب، ابن عباس گفت سرمه است در چشم، و انگشتی در انگشت و خضاب دست، سمید جیر و ضحاک و اوزاعی گفتند: روی است و هر دو کف، رب العزه رخصت داد که زنان این قدر از تن خویش پیدا کنند از بهر آن که عورت نیست در حق آزاد زنان و کشف آن در نماز روا و مرد اجنبی را جایز است که در آن زینت ظاهر نگردد هر گاه که از فتنه و شهوت نترسد، و اگر از فتنه ترسد پس جایز نیست او را که نگردد و غضب بر باید چنانکه الله گفت: «یغضوا من ابصارهم»، و قيل «لا یبدین زینتهن»، هی الطیب و الثیاب المصبوغة الملوّنة و الخمر الرقاق التي تحکی طول الذوائب و قوله: «الا ما ظهرونها» یعنی اصوات الخلاخیل. روی عن ابن سیرین قال: كانت النساء یخرجن متنقبات لا یبدین الا نصف عین واحدة فاذا انتهین الی الرجال وقفن.

«و لیضربن بخمرهن» ای - لیلقین مقالعهن علی حیوبهن و صدورهن لیسترن بذلك شعورهن و صدورهن و اعناقهن و قرطتهن، قالت عائشة: رحم الله نساء المهاجرات لما انزل الله تعالی: «و لیضربن بخمرهن علی حیوبهن» شققن مروطن فاختمرن به، و قيل كانت قمصهن مفروجة الجیب كالدراعة تبدوا منها صدورهن فامرن بسترها، «ولا یبدین زینتهن» یعنی الزینة الخفية التي امرن بتغطيتها ولم یباح لهن کشفها فی الصلوة و لا لاجنبیین، و هی ماعدا الوجه و الکفین، «الا لبعولتهن» جمع بعل و هو المقصود بالزینة، و لعن النبی السلتاء و هی التي لا تختضب، و المرها عو هی التي لا تکتحل. قال ابن عباس و مقاتل: معناه لا یضعن الجلباب و الخمار الا لازواجهن، البعولة جمع البعل و هو الزوج، و منه قول سارة: «و هذا بعلی شیخاً»، و قيل البعولة الحالة و هی المصدد یقال فلان حسن البعولة ای - بارز و جته. اما بعل قوم الیاس فهو اسم صنم و به سُمی بعلبك، و یقال اسم مطبخ سلیمان و منزل الیاس، و المباعلة مباشرة الرجل المرأة، و فی الخبر: ایام منا ايام اكل و شرب و بعال. قال الشاعر:



وكم من حصان ذات بعل تركتها اذا الليل ادجى لم تجدمن تباعله .  
 « او آبائهن او آباء بعولتهن او ابنائهن او ابتاء بعولتهن او اخوانهن او بنى  
 اخوانهن او بنى اخواتهن » فيجوز لهؤلاء ان ينظروا الى الزينة الباطنة ولا ينظرون  
 الى ما بين السرّة والركبة ، و يجوز للزوج ان ينظر الى جميعها غير انه يكره له  
 النظر الى فرجها .

قوله : « اونسائهن » اراد به يجوز للمرأة ان تنظر الى بدن المرأة الاما بين  
 السرّة والركبة . كالرجل المحرم هذا اذا كانت المرأة مسلمة فان كانت كافرة فهل  
 يجوز للمسلمة ان تنكشف لها ، اختلف اهل العلم فيه فقال بعضهم يجوز كما يجوز ان  
 تنكشف للمرأة المسلمة لانها من جملة النساء ، وقال بعضهم لا يجوز لان الله تعالى قال :  
 « اونسائهن » والكافرة ليست من نسائنا ولانها اجنبية في الدين فكانت ابعد من الرجل  
 الاجنبى ، كتب عمر بن الخطاب الى ابي عبيدة بن الجراح ، ان يمنع نساء اهل الكتاب  
 ان يدخلن الحمام مع المسلمات ، « او ما ملكت ايمانهن » ، اختلفوا فيه فقال قوم  
 عبد المرأة محرم لها فيجوز له الدخول عليها اذا كان عفيفاً فيجوز ان ينظر الى بدن  
 مولاته الاما بين السرّة والركبة كالمحارم وهو ظاهر القرآن ، وفي بعض الاخبار ان -  
 النبى (ص) دخل على فاطمة ومعه غلام و هبه منها ، وعلى فاطمة ثوب اذا قنعت به  
 رأسها لم يبلغ رجلها واذا غطت به رجلها لم يبلغ رأسها ، فقال النبى " لفاطمة : « ليس  
 عليك بأس انما هو ابوك و غلامك » . وقال قوم هو كالاجنبى معها ، وهو قول سعيد بن  
 المسيب وقال : المراد من الاية الاماء دون العبيد ، وعن ابن جريح انه قال : « او  
 نسائهن او ما ملكت ايمانهن » انه لا يحل لامرأة مسلمة ان يتجرد بين يدي امرأة  
 مشركة الا ان تكون تلك المشركة امة لها . « او التابعين غير اولى الاربة من الرجال ،  
 قرأ ابو جعفر و ابن عامر و ابوبكر غير بالنصب على الاستثناء والمعنى يبدين  
 زينتهن للتابعين الا ذوى الاربة منهم ، فانهن لا يبدين لهم الزينة و يجوز ان يكون  
 حالا وذوا الحال ما فى التابعين من الذكر ، والمعنى او التابعين لهن عاجزين عنهن ،

وقرأ الباكون غير بالجر والوجه أنه صفة للتابعين، فلذلك انجروا إنما جاز وصف التابعين وفيه لام التعريف بغيره هو نكرة لأن التابعين غير مقصودين بأعيانهم فاجر والذلك مجرى النكرات و نكر وصفهم بغير، والاربة والارب الحاجة والمراد بالتابعين غير اولى الاربة الذين يتبعون النساء يخدمونهن ليصيبوا شيئاً ولا حاجة لهم فيهن كالخصي والخنثى والشيخ الهرم والاحمق العثين، وقيل هو المعثوة الذي لا يميز بين عورة الرجال وعورة النساء، وقيل هو الصغير الذي لا ارب له في النساء لصغره، روى عن عروة عن عائشة قالت: كان رجل يدخل على ازواج النبي (ص) مخنث وكانوا يعدونه من غير اولى الاربة، فدخل النبي يوماً وهو عند بعض نسائه وهو ينعت امرأة فقال انها اذا اقبلت اقبلت باربعة واذا ادبرت ادبرت بثمان، فقال النبي لا يدخلن عليكم هذا فحجبوه . « او الطفل الذين لم يظهروا على عورات النساء » اراد بالطفل الاطفال يكون واحداً وجمعاً، وهو اسم للمولود الى ان يراهق، و معنى لم يظهروا لم يقووا و لم يقدرُوا ولم يطيقوا التكاثر ومنه قوله: « فاصبحوا ظاهرين » اى - غالبين، قال مجاهد: لم يعرفوا العورة من غيرهما من الصغر، وقيل لم يبلغوا حد الشهوة ولا رغبة لهم في النساء، فاما اذا كانت لهم رغبة فحكمهم حكم البالغين لقوله صلى الله عليه وسلم: « مرؤهم بالصلوة اذا بلغوا سبعاً واضربوهم عليها اذا بلغوا عشراً و فرقوا بينهم في المضاجع » « ولا يضربن بارجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن »، قال الحسن: كانت المرأة تمر في السوق وعليها خلخال، فاذا مرّت على الرجال ضربت احدى الرجلين بالآخرى ليعلموا انها ذات خلخال وزينة وهذا يحرك الشهوة ويؤدى الى الفتنة فمنعت من ذلك، وقيل اسماع صوت الزينة كاظهارها، ومنه سمي صوت الحلى وسواساً. « وتوبوا الى الله جميعاً » من التقصير الواقع في امره ونهيه، وقيل راجعوا طاعة الله فيما امركم ونهاكم من الاداب المذكورة في هذه السورة، « اية المؤمنين لعلكم تفلحون »، قرأ ابن عامر، « اية المؤمنين » بضم الهاء في الوصل وكذلك في الزخرف، « يا اية الساجر » وفي الرحمن، « اية الثقلان »، ويقف بلاالف، وقرأ الآخرون، بفتح الهاء في الاحرف

الثلاثة على الاصل في الوصل، وذكر جماعة ان ابا عمرو والكسائي و يعقوب كانوا يقفون عليها بالالف، وكان الباكون يقفون بغير الف، وليس في المصاحف الالف، روى عن ابن عمر انه سمع رسول الله يقول: «يا ايها الناس توبوا الى ربكم فانى اتوب الى ربى كل يوم مائة مرة». وعن نافع عن ابن عمر قال: ان كنا لنعد لرسول الله (ص) فى المجلس يقول: «رب اغفرلى وتب علىّ اذك انت التواب الغفور» مائة مرة.

«وانكحوا الايامى منكم»، الايامى جمع الايم، يقال رجل ايم لا زوجة له و امرأة ايم و ائمة لا بعل لها، سواء كانت مطلقة او متوفى عنها الزوج، او بكرة لم تتزوج، والفعل آمت تتيم ايماً و ائمة و اياماً و ايوماً و ايومة و تأيمت تتأيم. و الايامى عند الكوفيين على وزن فعالى مثل يتامى جمع على المعنى لان الايم كاليتيم، و عند البصريين ايم فيعمل جمع على فعالى تشبيهاً بأسير و اسارى، وقيل جمع على ايائم ثم قدّم و آخر فصار ايامى ثم قلبت فصارت ايامى، ومعنى الآية زوجوا ايها المؤمنون من لازوج لها حرار رجالكم و نسائكم، «و الصالحين من عبادكم و امائكم» معنى آنست كه اى مؤمنان! آزاد مردان رازن دهيد و آزاد زنان را بشوى دهيد، و شما كه درم خريدان داريد بندگان را زن دهيد، و اين امر ندب و استحباب است نه امر حتم و ايجاب، و مثل اين امر در قرآن فراوان است منه قوله تعالى: «وذروا البيع فكتبوهم ان علمتم فيهم خيراً» شافعى گفت: كسى كه نفس وى آرزوى نكاح كند و استطاعت و اهبت نكاح دارد مستحب است او را كه زن خواهد وزن خواستن او را فاضلتر از اشتغال بنوافل عبادات، و يتأيد ذلك بقول النبى (ص): «تناكحوا تكثروا فانى اباهى بكم الامم حتى بالسقط» وقال: «ثلاثة حق على الله عونهم: المكاتب الذى يريد الاداء، و الناكح الذى يريد العفاف، و المجاهد فى سبيل الله». وقال (ص): «اذا خطب اليكم من ترضون دينه و خلقه فزوجوه الا تفعلوه تكن فتنه فى الارض و فساد عريض». وقال لعلى: «ثلاث لا يؤخرها: الصلوة اذا آنت، و الجنائزة اذا حضرت، و الايم اذا وجدت لها كفواً»، وقال عليه السلام: «

ادرك ولده وعنده ما يزوجه فاحدث فالاثم بينهما ، اما اگر تو قان نفس و غلبه شهوت بود و اهبت نکاح و استطاعت نبود دفع تو قان و کسر شهوت خویش بروزه کند که مصطفی (ص) گفته : « یامعشر الشباب من استطاع متکماً البآة فیا تزوج فانه اغض للبصر و احصن للفرج ، ومن لم یستطع فلیصم فان الصوم له وجاء . » اما کسی که اورا غلمت و شهوت نرنجاند و آرزوی نکاح نکند شافعی گفت نوافل عبادات اورا فاضلتر ، و بوحنیفه گفت نکاح اورا فاضلتر ، قال الشافعی : وقد ذکر الله عبداً کرماً فقَالَ : « وسیداً و حصوراً ، و الحصور الذی لایأتی النساء و ذکر القواعد ، من النساء و لم یندبهنّ الی النکاح فذل انّ المندوب الی النکاح من یحتاج الیه ، و فی الآیة دلیل ان تزویج النساء الایامی الی الاولیاء لانّ الله تعالی خاطبهم به کما انّ تزویج العبد و الاماء الی السادات بقوله عز و جل : « و الصالحین من عباد کم امائکم » ، و هو قول اکثر اهل العلم من الصحابة و من بعدهم . روى عن ذلك عمر و علی و ابن مسعود و ابن عباس و ابی هريرة و عائشة و به قال سعید بن المسیب و الحسن و شریح و النخعی و عمر بن عبد العزیز و الیه ذهب الثوری و الاوزاعی و عبد الله بن المبارك و الشافعی و احمد و اسحق و جوز اصحاب الرأی للمرأة تزویج نفسها ، و قال مالک : ان كانت المرأة دنیة یجوز لها تزویج نفسها ، و ان كانت شریفة فلا ، و الدلیل علی ان الولی شرط من جهة الخبر ما روى ابو موسی قال قال النبی (ص) : « لانکاح الأبوی » ، و عن عروة عن عائشة ، انّ النبی صلی الله علیه و سلم قال : « ایما امرأة نکحت بغير اذن ولیها فنکاحها باطل باطل باطل ، فان مسّها فلها المهر بما استحل من فرجها ، فان اشتجروا فالسلطان ولی من لا ولی له . »

« ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله » ای - لا تمتنعوا من تزویج هؤلاء لاجل الفقر فان الله یغنیهم الله من فضله ، قیل یغنیهم الله بقناعة الصالحین ، و قیل یغنیهم باحتماع الرزقین ، رزق الزوج و رزق الزوجة و کان رسول الله (ص) یقول : « اطلبوا الغنی فی هذه الآیة » ، و قال عمر : عجبث لمن یتغنی الغنی بغير النکاح ، و الله عز و جل یقول : « ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله » . و عن بعضهم انّ الله

عز وجل وعد الغنى بالنكاح وبالتفرق فقال : « ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله » ،  
وقال وان يتفرقا يغن الله كلامن سعه ثم قال : « والله واسع عليم » ، يوسع على من  
يشاء ، عليم بمن يستحقه .

« وليستغف » العفة والاستغفار والكف واحد و هو الامتناع ، « الذين  
لا يجدون نكاحاً » ای - اسباب النكاح من المهر والنفقة ، فحذف المضاف واقیم المضاف  
اليه مقامه ، والمعنى فليعف وليكف عن الحرام من لا يقدر على تزوج امرأة بان  
لا يملك المهر والنفقة ، « حتى يغنيهم الله من فضله . ای - يوسع عليهم ويعطيهم  
مالا يتزوجون به ، وقيل يغنيهم الله بقلة الرغبة . « والذين يبتغون الكتاب » ای -  
يطلبون المكاتبه ، « مما ملكت ايمانكم فكتبوهم » ، كتاب ومكاتب هر دو يكسانست  
چون قتال ومقاتلت ، ومكاتب آنست كه مملوك خود را گوید : كاتبتك على ان تعطيني  
كذا ديناراً في نجمين او في نجوم معلومة على ائلك اذا اديتها فانت حر ، گوید ترا  
مكاتب كردم بصد دينار مثلاً كه بمن گزاری بدو نجم يا بسه نجم يا چندان كه بود  
از نجوم ، چون اين مال درين نجوم گزاری بدی بمن تو آزاد باشی ، مملوك گوید من پذيرفتم  
پس چون آن مال بگزارد وی آزاد گردد و اولاد او كه در حال كتابت در وجود آمده  
باشند تبع وی باشند در آزادی ، و كسبی كه كند بعد از كتابت همه آن وی باشد تا حق  
سید از آن بگزارد و اگر در ميانه از اداء مال عاجز آید سید را رسد كه كتابت وی  
فسخ كند و او را بارق خویش برد و آنچه در دست وی باشد از مال و كسب وی همه  
آن سید باشد ، عبدالله عمر گفت : المكاتب عبد مابقي عليه من مكاتبته درهم :  
و شرط است كه مملوك بالغ باشد وعاقلاً اگر كودك بود يا ديوانه كتابت ایشان روا  
نباشد ، كه ابتغاء ایشان درست نیست در شرع ، چون مملوك برين صفت باشد و از  
سید خویش كتابت خواهد مستحب است و مندوب كه او را اجابت كند كه رب العزه  
میگوید : « فكتبوهم ان علمتم فيهم خيراً » ، و اين امر ندب و استحباب است نه امر حتم  
و ايجاب ، و سبب نزول ابن آيت آن بود كه حويط بن عبد العزى غلامی داشت نام



وی صحیح از سید خویش کتابت خواست سید سروازد واورا بآنچه خواست اجابت نکرد تار العزہ آیت فرستاد ، « فکاتبوہم ان علمتم فیہم خیراً » اگر در ایشان خیری می بینید ایشانرا مکاتب کنید ، فکاتبہ حویطب علی مائۃ دینار و وہب لہمنا عشرين دیناراً ، فاداہا وقتل یوم حنین فی الحرب . روی ابو ہریرۃ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم : « ثلاثۃ علی اللہ عونہم : المکاتب الذی یرید الاداء ، والناکح یرید العفاف ، والمجاہد فی سبیل اللہ » ، قوله : « ان علمتم فیہم خیراً » اختلفوا فیہ ، فقال الحسن : ان علمتم فیہم الصدق والامانة والوفاء ، وقیل ان علمتم فیہم الرشd والصلاح واقامة الصلوة ، وقیل ہوا ان یکون بالغاً عاقلاً ، وقال ابن عباس : ان علمتم فیہم القدرة علی الاحتراف والا کتساب لاداء ما کوتبوا علیہ ورغبة فی الکتابۃ ، وانما قال ذلک لانه اذا لم یقدر علی الکسب او قدر علیہ ولکنہ لا یرغب فیہ فکاتبہ انقطع حق المولی عنہ من غیر نفع یرجع الیہ فیتضرر بہ . « و آتوہم من مال اللہ الذی آتاکم » ، قول عثمان وعلی وزیر وجماعتی آنست کہ این خطاب باموالی است ، ایشان کہ بندگان خویش را مکاتب کنند میگوید از آن مال کتابت کہ نامزد کردہ اید چیزی فا کم<sup>(۱)</sup> کنید علی گفت ربعی فا کم کند ، ابن عباس گفت ثلثی فا کم کند ، شافعی گفت آنچه فا کم کند مقدور و معین نیست بلی برو واجب است و لازم کہ چیزی فا کم کند بمعروف چندانکہ لایق آن مال باشد . کاتب عبداللہ بن عمر غلام آلہ علی خمسۃ و ثلاثین الف درہم فوضع من آخر کتابتہ خمسۃ آلاف درہم ، وقال سعید بن جبیر : کان ابن عمر اذا کاتب مکاتبہ لم یضع عنہ شیئاً من اول نجومہ مخافة ان یعجز فرجع الیہ صدقته و وضع من آخر کتابتہ ما احب ، ویروی ان عمر کاتب عبدآلہ یکنی ابامیۃ و هو اول عبد کاتب فی الاسلام فاتاہ باول نجم فدفعہ الیہ عمرو قال لہ استعن بہ علی مکاتبتک فقال لو اخرتہ الی آخر نجم ، فقال اخاف ان لا ادرك ذلک ، قال الحسن اراد بقولہ : « و آتوہم من مال اللہ » سہمہم الذی جعل اللہ لہم من الصدقات المفروضات بقولہ : « وفي الرقاب » ، وقال البخاری



هو حث لجميع الناس على معونتهم ، قال النبي (ص) : « من اعان مكاتباً في رقبته او مجاهداً في سبيل الله اظله الله في ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله » .

« ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء » این در شأن عبد الله بن ابی سہول منافق فرو آمد کہ کنیز کان خویش را بنا کام بر زنا میداشت بر عادت اهل جاهلیت ، چیزی را کہ می بستند و بوی میدادند ، شش کنیزك داشت نام ایشان معاذہ و مسیکہ و عمرہ و اروی و امیمہ و قتیلہ ، و این کنیز کان عفاف بودند کراہیت میداشتند زنا کردن ، گفتند و الله لا تفعل و قد جاءنا الله بالاسلام و حرّم الزنا ، و الله کہ این کار نکنیم پس از آن کہ الله ما را باسلام گرامی کرد و زنا حرام کرد ، و حال خود بامصطفی علیه السلام بگفتند و از اکراه عبد الله بنالیدند ، تارب العزہ از بهر ایشان این آیت فرستاد « ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء » ، البغاء - الزنا النساء خاصة . « ان اردن تحصناً یعنی اذ اردن تحصناً ، و لیس معناه الشرط لانه لا يجوز اکراههن علی الزنا وان لم یردن تحصناً هذا کقوله : « وانتم الاعلون ان کتمتم مؤمنین » ، یعنی اذ کتمتم مؤمنین ، و قيل انما شرط ارادة التحصن لان الاکراه انما یکون عند ارادة التحصن فان لم ترد التحصن بغتطوعاً ، و التحصن التعفف . و قال الحسین بن الفضل : فی الایة تقدیم و تأخیر ، تقدیرها و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ، لتبتغوا عرض الحیاة الدنیا ای - لتطلبوا من اموال الدنیا ، یعنی کسبهن و بیع اولادهن ، « و من یکرههن فان الله من بعد اکراههن غفور رحیم » ، للمکرات و الوزر علی المکره ، و کان الحسن اذا قرأ هذه الآیة قال : لهن و الله لهن و الله .

« و لقد انزلنا الیکم ، یامعشر المؤمنین ، آیات من القرآن ، مبینات » ، بفتح الباء قرأها ابو عمرو و ابن کثیر و نافع و یعقوب و ابو بکر یعنی مبینات بالدلائل و البرهان و الفرائض و الاحکام ، و قرأ الاخرون بکسر الباء ، و المعنی انها تبیین الحلال من الحرام ، « و مثلاً من الذین خلوا من قبلکم » ای - و انزلنا بانزال القرآن قصص من تقدمکم و ذکر احوالهم لتجنبوا ما سخطنا به علیهم . و تقبلوا علی ما رضینا به عنهم ، « و موعظة »

وزجراً عن المعاصي، « للمتقين » فانهم ينتفعون بها

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » ، ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سواه ، مؤمنان را میفرماید تا دیده سر از محارم فرو گیرند و دیده سر از هر چه دون حق فرو گیرند ، خاك نیستی در چشم هستی خود افکنده و از لوح وجود خود هجو نفس مکاره بر خوانند . محمد عربی که درّیتیم بحار رسالت بود و واسطه عقد دلالت از سر دید هستی خود این فریاد همی کند که : « لیت ربّ محمد لم یخلق محمداً » و ایشان که سابقان و صادقان و سالکان راه بودند هر گز بخود ذره ای التفات نکردند و از هستی خود شاد نبودند و بچشم پسند بخود ننگرستند، روزی چنیند بارویم نشسته بود شبلی در آمد ، و شبلی عظیم کریم بود دست چون سخن چنیند تمام شد رویم روی فرا چنیند کرد گفت کریم مردی است این شبلی ، چنیند گفت حدیث کسی میکنی که او مطرودی است از مطرودان در گاه ، شبلی چون این بشنید بشکست و خجل وار برخاست و از پیش ایشان بیرون شد ، رویم گفت ای چنیند این چه کلمه بود که در حق شبلی راندی و حال او ترا معلومست در پاکی و راستی ؟ چنیند گفت بلی شبلی عزیزی است از عزیزان در گاه ، اذا کلمتم الشبلی فلا تکلموه من دون العرش وان سیوفه تقطردماً ، لکن ای رویم آن کلمت که بر زبان تو برفت در تزکیت اوتیغی بود که قصد روز گار او کرد تا مر کب معاملت او را پی کند ما ازین کلمه سپری ساختیم تا آن تیغ را رد کرد . « قل للمؤمنین يغضوا من ابصارهم » ، قوم لاینظرون الى الدنيا وهم الزهاد ، و قوم لاینظرون الى الکون وهم اهل العرفان ، و قوم هم اصحاب الحفاظ والهيبة كما لاینظرون بقلوبهم الى الاغیار لایرون نفوسهم اهلاً للشهود ، ثم

الحق سبحانه یکاشفهم من غیر اختیار منهم او تعرض او تکلف . جوانمردان طریقت ایشانند که بغیر می ننگرند ، دیده همت بکس باز نکنند خویشان را در بیداء کبریاء احدیت گم کرده آتش حسرت در کلبه وجود خود زده در دریای هیبت بموج دهشت غرق گشته ، خردها حیران دلها یاوان ، بی سرو بی سامان بی نام و بی نشان .

پویان ودوانند و غریوان بجهان در      در صومعه کوهان در غار بیابان  
یکسر همه محوند بدریای تحیر      بر خوانده بخود بر همه لاهان و لامان

**پیر طریقت** گفت در مناجات خویش : الهی تو دوستان خود را بلطف پیدا گشتی تا قومی را بشارت انس مستان کردی قومی را بدریای دهشت غرق کردی ، ندا از نزدیک شنوایدی و نشان ازدور دادی ، رهی را باز خواندی و آنکه خود نهان گشتی ، از ورا پرده خود را عرضه کردی و بنشان عظمت خود را جلوه کردی ، تا آن جوانمردان را دروادی دهشت گم کردی ، و ایشانرا در بی طاقتی سرگردان کردی ، این چیست که با آن بیچارگان کردی ؟ داور آن تغییر خواهان توئی ، و داده آن فریاد جویان توئی ، و دیت آن کشتگان توئی ، و دستگیر آن غرق شدگان توئی ، و دلیل آن گم شدگان توئی ، تا آن گم شده کجا باراه آید و آن غرق شده کجا با کران افتد ، و آن جانهای خسته کی بیساید و آن قصه نهانی را کی جواب آید ، و آن شب انتظار ایشانرا کی بامداد آید .

« ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها » اشاره الی ان فیہ زینة للعبد لا یجوز اظهاره فکما ان النساء عورة ولا یجوز لهن ابداء زینتهن کذاک من اظهر للمخلق ما هو زینة سرائره من صفاء احواله و زکاء اعماله انقلب زینه شیئاً الا اذا ظهر علی احد شیء لا یتعمله و تکلفه فذلک مستثنی لانه غیر مؤاخذ بما لم یکن بتصرفه و تکلفه . « و توبوا الی الله جمیعاً ایہ المؤمنون » مؤمنانرا بر عموم تبوبه میفرماید ، توبت عوام از زلت و توبت خواص از غفلت ، و توبت خاص الخاص از ملاحظه اوصاف بشریت ، توبه عوام

آنست که از معصیت باطاعت گردند، و توبه خواص آنست که از رؤیت طاعت بارؤیت توفیق آیند طاعت خود نه بینند همه توفیق حق بینند، توبه خاص الخاص آنست که از مشاهده توفیق با مشاهدت موفق گردند، حد نظر عوام تا بافعال است، میدان نظر خواص صفات است، محل نظر خاص الخاص جلال ذات است، اعوذ بـمفوك من عقابك. اشارت بنظر عوام است. اعوذ برضاك من سخطك، اشارت بنظر خواص است. اعوذ بك منك اشارت بنظر خاص الخاص است، ويقال امرا لكل بالتوبة لئلا يخجل العاصي في الرجوع بانفراده، كذلك في القيامة يدخل النار المطيعين والعاصين لقوله: «وان منكم الاواردها»، ليستر العاصين بالمطيعين ولا يصير عيبتهم مكشوفاً.

## ۴- التوبة الاولى

قوله تعالى: «الله نور السموات والارض» الله است روشن دارنده آسمانها وزمین، «مثل نوره» صفت نور او [در دل مؤمن] «كمشكوة» چون توله قندیل است: «فيها مصباح» در سر توله آن قندیل چراغی، «المصباح في زجاجة» آن چراغ در آبگینه قندیل، «الزجاجة كانها كوكب دري» آن آبگینه راست گوئی که ستاره ای است روشن، «يوقد» می فروزند [آتش آن قندیل]، «من شجرة مباركة» از روغن درختی برکت کرده در آن، «زيتونة لشرقية» درخت زيتون نه همه شرقی [از سوی برآمد آفتاب که شبانگاه آفتاب یابد]، «ولاغربية» و نه همه غربی [از سوی آفتاب فرو شدن که بامداد آفتاب یابد] «يكاد زيتها يضي» کامید و نزدیک بید<sup>(۱)</sup> که آن روغن خانه روشن دارید، «ولولم تمسه نار» و هر چند آتش بآن روغن نرسید «نور علی نور» روشنائی آتش بآن روشنائی روغن، «يهدى الله

(۱) باشید (نسخه ج)

نوره من یشاء» راه می نماید الله بر شنائی خویش او را که خواهد. «ویضرب الله الامثال للناس» و مثال میزند الله مردمان را، «والله بكل شیء علیم» (۳۵) «والله بهمه چیز داناست».

«فی بیوت» [آن چراغها] در خانه هائی، «اذن الله ان ترفع» که فرمود الله که آنرا بزرگ دارند، و قدر آن بلند دارند، «وینذکر فیها اسمہ» و او را در آن نام برند و یاد کنند، «یسبح له فیها» نماز می کند او را و می ستاید او را در آن مسجدها، «بالغدو والاصال» (۳۶) «ببامدادها و شبانگاه».

«رجال لاتلهیهم تجارة» مردانی که مشغول ندارد ایشانرا بازرگانی، «ولایبع عن ذکر الله» و نه ستد و دادی از یاد خدا، «واقام الصلوة و ایتاء الزکوة» و از بیای داشتن نماز و دادن زکوة، «یخافون یوماً» می ترسند از روزی «تقلب فیہ القلوب والابصار» (۳۷) «که دلها و دیدها در آن می گردد، [نه در بر دل بیار آمد و نه در سر دیده از بیم]

«لیجزیهم الله» آنرا تا پاداش دهد الله ایشانرا. «احسن ما عملوا» به نیکوتر کردار که کردند، «ویزیدهم من فضله» و بيفزاید ایشانرا افزونی از فضل خویش، «والله یرزق من یشاء بغير حساب» (۳۸) «والله روزی دهد او را که خواهد بی اندازه».

«والذین کفروا» و ایشان که کافر شدند، «اعمالهم کسراب بقیعة» کردارهای ایشان که میکنند راست چون گورابی است بهامون، «یحسبه الظمان ماء» که تشنه آنرا آب پندارد، «حتى اذا جاء ه» تا آنکه که آید بآن، «لم یجدہ شیئاً» آنرا هیچ چیز نیابد از آنچه می بیوسد، «ووجد الله عنده» و الله را داور یافت نزدیک کردار خویش، «فوفاه حسابہ» باو گزارد الله شمار او و پاداش او تمام، «والله سریع الحساب» (۳۹) «والله آسان کارست زود توان».

« او کظلمات » یا [مثل کردار ایشان] چون تاریکی‌هایی است، « فی بحر لجی » در دریائی ژرف دور قعر پیر آب، « یغشاه موج » پیچیده در سر آن م-وجی، « من فوقه موج » برزبر آن موج موجی دیگر، « من فوقه سحب » از بر آن موج میغی، « ظلمات بعضها فوق بعض » تاریکی‌هایی برزبر یکدیگر، « اذا اخرج یده » [او که در آن تاریکی‌هاست] اگر دست خود از جامه خود بیرون آرید « لم یکدیریها » نه کامید که فرا دست خویش بیند از تاریکی. « ومن لم یجعل الله له نوراً » و هر که الله او را [در دل] روشنائی نهد، « فما له من نور » (۴۰) « او را روشنائی [دل] نیست. « الم تر » نمی بینی و نمیدانی، « ان الله یسبح له من فی السموات والارض » که الله را می ستاید هر چه در آسمانها و زمینها کس است، « والطیر صافات » و مرغ در پرواز خویش، « کل قد علم صلوته و تسبیحه » نماز و سجود همه دانسته است و ستایش همه شنیده و دانسته، « والله علیم بما یفعلون » (۴۱) « والله داناست بهر چه میکنند.

« ولله ملک السموات والارض » الله راست پادشاهی آسمانها و زمین  
 « والی الله المصیر » (۴۲) « و با الله است باز گشت همگان.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: «الله نور السموات والارض» ای- ذو نور السموات والارض، فحذف المضاف كما يقال رجل عدل، ای- ذو عدل. قال ابن عباس: معناه الله هادی السموات والارض، یعنی من فی السموات والارض فهم بنوره الی الحق یهتدون، و بهداه من حيرة الضلالة ینجون. میگوید راهنمای بندگان در زمین و در آسمان خداست،



مؤمنان بنور او فرا راه صواب می بینند ، و براهنمونی او بر جاده سنت می روند و حق می پذیرند و از حیرت ضلالت باز می رهند ، و فی بعض کتب الله ، نوری هدای و لا اله الا الله کلمتی وانا هو ، حسن گفت : نور درین موضع مصدر است بجای فعل افتاده ، ای - نور السموات والارض ، و همچنین در شواذ خوانده اند و معنی آنست که آسمان روشن کرد بآفتاب و ماه و ستارگان و زمین بعلماء و انبیاء و مؤمنان ، **مجاهد** گفت : «الله نور السموات والارض» ای - مدبر امورها بحکمة بالغة و بحجة نيرة و قيل معناه الانوار کلامانه کما يقال فلان رحمة ای - منه الرحمة ، قال **عبد الله بن مسعود** : ان ربك ليس عنده نهار ولا ليل ، نور السموات والارض من نور وجهه . و صح عن رسول الله (ص) فی رواية **عبد الله بن مسعود** انه كان يفتح صلوته بالليل فيقول اللهم لك الحمد انت نور السموات والارض ومن فيهن ، ولك الحمد انت ضياء السموات والارض ومن فيهن . وعن **ابن كعب** فی قوله : «الله نور السموات والارض» قال بدأ بنور نفسه ، «مثل نوره» ، قال **ابن كعب** : مثل نور الله في قلب المؤمن وهو النور الذي يهتدى به كما قال عز وجل : «فهو على نور من ربه» ، و كان **ابن مسعود** يقرأ مثل نوره في قلب المؤمن . و قال **سعيد بن جبیر** عن **ابن عباس** ، «مثل نوره» الذي اعطى المؤمن ، قال **محمد بن ابراهيم البوسنجي** : من قال ان الذي في قلب المؤمن هو المخلوق فهو جهمی . و قال **الحسن البصري** : هو نور القرآن ، قال الله تعالى : «ونور الذي انزلنا» میگوید مثل نور خدا در دل مؤمن ، یعنی ایمان که در دل وی است و قرآن که در سینه وی ، «کمشکوة» المشكاة عند العرب الكوة غير النافذة وهو هنا قصبة القنديل ، و قال **مجاهد** : هي حدائد القنديل ، بعضی مفسران گفتند مشکاة روزن است ، و مصباح قنديل ، بعضی گفته اند مشکاة قصبة قنديل است و مصباح شعله چراغ بر سر قصبه ، بعضی گفتند مشکاة زنجیر است که قنديل از آن بیاویخته . و مصباح قنديل ، بعضی گفتند مشکاة قنديل است و مصباح روشنائی که میدهد از چراغ افروخته ، «کمشکوة فیها مصباح» یعنی کمصباح فی مشکوة وهو قوله : «المصباح فی زجاجة» و خص الزجاجاة بالذكر

لأنَّ النور وضوء النار فيها ابين من كل شىء وضوءه يزيد فى زجاجة ، ثم وصف الزجاجة فقال : « الزجاجة كأنها كوكب درى » قرأ أبو عمرو والكسائى ، درى بضم الدال والهمز مع المد وهو فعيل من الدَّر وهو الدفع ، لأنَّ الكوكب يدفع الشياطين من السماء وشبَّهها بحالة الدفع لانه يكون فى تلك الحالة اضواء وانور ، وقيل درى أى - طالع يقال درء النجم أى - طلع وارتفع ، ودرء علينا فلان اذا طلع وظهر ، وقرأ حمزة و أبو بكر درى بضم الدال والهمز مع المد والوجه انه فعيل بضم الفاء وتشديد العين من الدَّر ايضاً وهو الدفع على ما قدَّمناه من الاشتقاق ، وفعيل فى الصفات على ما حكاها سيويه عن ابي الخطاب قد جاء هذا وفى الاسماء المريق وهو العصفر ، وقرأ الباقون درى بضم الدال وتشديد الياء بلاهمز ، أى - شديد الانارة نسب الى الدَّر فى صفائه وحسنه وان كان الكوكب اكثر ضوء من الدَّر لكنَّه يفضل الكوكب بضيائه كما يفضل الدَّر سائر الحبوب بتلاؤه وقيل الكوكب الدرى واحد من الكوكب الخمسة العظام وهى زحل و المريخ و المشترى و الزهرة و عطارد ، وقيل شبَّهها بالكوكب ولم يشبَّهها بالشمس والقمر لأنَّ الشمس والقمر يلحقهما الخسوف والكواكب لا يلحقها الخسوف ، « توقد » بفتح التاء والواو والدال ومشددة القاف على الماضى قرأها مكى وبصرى يعنون المصباح ، والمصباح مذكر أى - انتقد ، يقال توقدت النار أى - اتقدت و « توقد » مضمومة وضم الدال وتخفيف القاف قرأها كوفى غير حفص ، والوجه انه فعل مضارع لما لم يسم فاعله وماضيه او قدت وانث الفعل على الاسناد الى الزجاجة ، والمعنى مصباح الزجاجة فحذف المضاف ، و « يوقد » بالياء مضمومة وتخفيف القاف وضم الدال قرأها مدنى وشامى وحفص ، على اسناد الفعل الى المصباح ، والمعنى يوقد المصباح ، « من شجرة » أى - من دهن شجرة على حذف المضاف ، « مباركة زيتونة » فزيتونة بدل من شجرة ووصفها بالمباركة لكثرة ما فيها من المنافع هى ادام وفاكهة ودهنها اضواء و اصفى من الادهان ولا يحتاج فى استخراجهِ الى عصار بل كلَّ احد يستخرجه ، وهى شجرة تورق من اعلاها الى اسفلها ، وهى اوّل شجرة نبتت فى الدنيا بعد الطوفان

ومعنتها الارض المقدسة منازل الانبياء والاولياء ، وبارك فيها سبعون نبياً منهم ابراهيم  
وليس في الدنيا شجرة اطول بقاء منها انها ترف بعد ألف سنة ، « وجاء في الحديث ان  
النبي ( ص ) قال : « اللهم بارك في الزيت والزيتون » وقال صلى الله عليه وسلم :  
« كلوا الزيت وادهنوا به فانه شجرة مباركة » . « لاشرقية ولاغربية » قال ابن عباس :  
معناه انها ليست شرقية وحدها حتى لاتصيبها الشمس عند الغروب ، ولاغربية وحدها حتى  
لاتصيبها الشمس بالغداة عند الطلوع ، بل هي صاحبة للشمس طول النهار تصيبها  
الشمس عند طلوعها وغروبها ليس يسترها في وقت من النهار شيء فهي شرقية وغربية  
تأخذ حظاً من الامرين فيكون زيتها ضوء وزيتونها اجود ، وهذا كما يقال هذا  
الرمان ليس بحلو ولا حامض ، اي - ليس بحلو خالص ولا بحامض خالص بل اجتمع  
فيه الحلاوة والحموضة ، وقيل معناه ليست من المشرق ولا من المغرب بل في الوسط  
منهما وهو الشام ، وقال ، الحسن : تأويل لاشرقية ولاغربية انها ليست من شجر الدنيا  
اي - هي من شجر الجنة ولو كانت من الدنيا لكانت شرقية او غربية . قال واما  
هو مثل ضربه الله لنوره ، « يكاد زيتها » اي - دهنها ، « يضيء » من صفائه ، « ولولم  
تمسه نار » اي - قبل ان تصيبه النار ، يعني ضوء زيتها كضوء النار وان لم تمسه نار ،  
« نور على نور » نور النار على نور الزيت .

قومي مفسران گفتند اين مثلى است كه رب العالمين زد مصطفى را ، مشكوة  
ابراهيم خليل است ز جاجه اسمعيل ، مصباح محمد (ص) ، اورا مصباح خواند چنانكه  
جای دیگر اورا سراج منیر خواند ، « يوقد من شجرة مباركة » اين شجره ابراهيم  
خليل است ، اورا مبارك خواند كه معظم انبياء از صلب اويند ، « لاشرقية ولاغربية »  
ابراهيم نه شرقی بود نه غربی ، یعنی نه ترسا بود كه قبله ایشان جانب شرقی است ،  
ونه جهود كه قبله ایشان جانب غربی است ، همانست كه آنجا گفت : « ما كان ابراهيم  
يهودياً ولا نصرانياً ولكن - ان حنيفاً مسلماً » . « يكاد زيتها يضيء » يعني يكاد  
محاسن محمد تظهر للناس قبل ان اوحى اليه ، وقيل يكاد نور محمد وامر ميتين  
للناس ولولم يتكلم انه نبي ، « نور على نور » نبي من نسل نبي ، نور محمد على

نور ابراهیم، و عن ابن عمر قال: «المشکوة». جوف محمد «والزجاجة» قلبه، و«المصباح» النور الذي جعله الله فيه، «الشرقية ولاغربية» لایهودی<sup>۳</sup> ولانصرانی، «یوقد من شجرة مباركة» هو ابراهیم ونور قلب محمد. وعن الضحاک قال: شبه عبدالمطلب بالمشکوة و عبد الله بالزجاجة والنبي بالمصباح، كان فی صلبهما فلما خرج من صلبهما بقى صلبهما مظلماً كما تبقى الکوة مظلمة حين تخرج منها القندیل، و ورث النبوة من ابراهیم كما قال. «یوقد من شجرة مباركة» ابی<sup>۴</sup> کعب گفت: مثلی است که رب العالمین زد بنده مؤمن را، مشکوة مثل نفس مؤمن است، زجاجة مثل دل بنده مؤمن است آنرا تشبیه بزجاجة کرد از بهر آنکه زجاجة صافی و روشن بود عیبهای خویش پنهان نکند، همچنین دل بنده مؤمن عیبهای نفس پنهان نکند منافع و مضار خویش در آن بنماید. قال النبی<sup>۵</sup> (ص): «ان الله فی الارض اوائی و هی القلوب فاحب اوانیه الیه اصفاه و اصلبها و ارقتها، فاصفاه من العیوب و اصلبها فی الدین و ارقها علی الاخوان». بیمار که در طلب دارو بود راه وی آنست که دلیل خویش در قاروره بطیب بردارد تا طیب در آن نگردد و او را مداواة کند، رب العزه دل مؤمن را مثل بزجاجة زد از روی اشارت میگوید، بنده گنه کار را، بیمار معصیت را راه آنست که آب حسرت در قاروره دل بخداوند حکیم مهربان بردارد تا بفضل و کرم خویش در آن نگردد و او را برحمت و مغفرت خویش مداواة کند. «المصباح فی زجاجة» مصباح چراغ ایمان و نور معرفت است در سویداء دل مؤمن و آنرا بچراغ تشبیه کرد که هر خانه در آن چراغ بود ظاهر و باطن آن روشن بود، و دزد شبر و گرد آن نگردد، از روی اشارت میگوید تا چراغ ایمان در دل مؤمن است باطن وی بمعرفت و ظاهر وی بخدمت آراسته و روشن است راه شیطان دزد بوی فرو بسته و از وساوس وی باز رسته، «یوقد من شجرة مباركة» و هی اخلاص لله وحده فمثله مثل الشجرة التف بها الشجر فهی خضراء ناعمة لا تصیبها الشمس لا اذا طلعت ولا اذا غربت، فکذلك المؤمن قد اجیر من ان یصیبه شیء من الفتن فهو بین اربع خلال: ان اعطى شکر، و ان ابتلى صبر، و ان حکم عدل، و ان قال صدق.

« يكادزيتها يضيء » اى - يكاد قلب المؤمن يعرف الحق قبل ان يبين له لموافقته اياه ، « نور على نور » قال ابي : فهو يتقلب فى خمسة انوار : قوله نور ، وعمله نور ، و مدخله نور ، و مخرجه نور ، ومصيره الى النور يوم القيامة . و قال الحسن وابن زيد هذا مثل للقرآن ، « فالمصباح » هو القرآن فكما يستضاء بالمصباح ، يهتدى بالقرآن ، « والزجاجة » قلب المؤمن ، « والمشكوة » فمه ولسانه ، « والشجرة المباركة » شجرة الوحي . « يكادزيتها » يعنى تكاد حجج القرآن تتضح فان لم يقرأ . « نور على نور » يعنى القرآن نور من الله عز وجل لخلقه مع ما اقام لهم من الدلائل والاعلام قبل نزول القرآن ، فازدادوا بذلك نوراً ، وقيل يكاد قلب المؤمن يعمل بالهدى قبل ان يأتيه العلم ، فاذا جاء العلم ازداد هدى على هدى ونوراً على نور . قوله : « يهدى الله لنوره من يشاء » قال ابن عباس : يعنى لدينه الاسلام وهو نور البصيرة ، وقيل يهدى الى الايمان والى محمد والقرآن من يشاء ، يقال هدا الله لدينه وهداه الى دينه ، قال الله عز وجل : « وهداه الى صراط مستقيم » ، ان هداكم للايمان ويهديك صراطاً مستقيماً ، « ويضرب الله الامثال للناس » تقريباً الى الافهام وتسهيل السبيل الادراك . « والله بكل شىء عليم » .

« فى بيوت » اى - ذلك المصباح فى بيوت ، وقيل يوقد فى بيوت ، والبيوت هى المساجد ، قال ابن عباس : المساجد بيوت الله فى الارض وهى تضى لاهل السماء كما تضى النجوم لاهل الارض ، وخص المصاييح للمساجد لانها اكرم ما تكون و احسن اذا كانت فيها . قال ابن بريدة : هى اربعة مساجد لم يبينها الا الانبياء : الكعبة بناها ابراهيم واسماعيل . فجعلها قبلة ، ومسجد بيت المقدس بناه داود وسليمان ، ومسجد المدينة بناه رسول الله (ص) ، ومسجد قبا اسس على التقوى بناه رسول الله (ص) ، « اذن الله » اذن اينجا بمعنى امر است يعنى امر الله ورضى چنانكه گفت : « لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم » اى - بامر ربهم . ودرقرآن اذن است بمعنى ارادت كقوله : « وما هم بضارين به من احد الا باذن الله » يعنى بارادته ومشيتته ، وبمعنى قضا وقدر ، كقوله : « وما اصابكم يوم التقى الجمعان فباذن الله » اى - فبقضائه وقدره ،



وبمعنى هدايت كقوله: «وما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله» اي - بهدايته وبمعنى  
توفيق كقوله: «ومنهم سابق بالخيرات باذن الله»، اي - بتوفيقه، وبمعنى اتمام اجل كقوله  
«ما كان لنفس ان تموت الا باذن الله»، وبمعنى تكوين كقوله: «كم من فئة قليلة غلبت فئة  
كثيرة باذن الله»، وبمعنى اباحت كقوله: «فانكحوهن باذن اهلهن» قوله: «اذن الله ان  
ترفع» اين رفع اقدارست نه رفع ابنه از بهر آنكه در شرع ديوار مسجد بلند كردن  
وبالادادن مكروه است، وفي الخبر امرنا ان نبني المساجد جمًّا، ورفع اقدار آنست  
كه بزرگ دارند و سخن بيهوده در آن نگويند و جز از نام خدا در آن نبرند چنانكه  
گفت: «ويدكر فيها اسمه»، قال ابن عباس: يتلى فيه كتابه ويصان عن غير ذكر الله،  
قال النبي صلى الله عليه وسلم: «من سمعتموه ينشد ضالة في المسجد فقولوا لا زد الله عليك». وفي  
رواية فقولوا لا وجدت، وطرح رجل نعليه في المسجد ليلبسهما، فصاح به عمر بن الخطاب  
وقال: اتدري اين انت؟ وقيل ترفع فيها الحوائج الى الله سبحانه، وقيل ترفع فيها الاصوات  
بذكر الله وتلاوة القرآن، «يسبح له فيها». قرأ ابن عامر و ابو بكر يستبح بفتح الياء  
على ما لم يسم فاعله والوقف على هذه القراءة وعند قوله: «والاصال» وقرأ الآخرون  
يستبح بكسر الياء جعلوا التسبيح فعلا للرجال، «يستبح» اي - يصلي له، «في الغدو والاصال»  
اي - بالغداة والعشي. قال اهل التفسير اراد به الصلوات المفروضة فالتى تؤدى  
بالغداة صلوة الفجر، والتى تؤدى بالاصال صلوة الظهر والعشائين، لان اسم الاصيل  
بجمعها، وقيل اراد به صلوة الصبح والعصر واليه اشار النبي (ص): «من صلى البردين  
دخل الجنة»، وعن ابن عباس قال: التسبيح بالغدو و صلوة الضحى، قال النبي (ص):  
«من مشى الى صلوة مكتوبة وهو متطهر فاجره كاجر الحاج المحرم، ومن مشى الى  
تسبيح الضحى لا ينصبه الا هو فاجره كاجر المعتمر، و صلوة على اثر صلوة لا لغوينهما  
كتاب في عليين، وعن ابي هريرة قال قال رسول الله: «ما من احد يغدو و يروح  
الى المسجد و يؤثره على ما سواه الا وله عند الله عز وجل نزل يعد له في الجنة كلما  
غدا وراح كما ان اجدكم لو زاره من يحب زيارته لاجتهد في كرامته. ثم قال: «رجال»



خص الرجال بالذکر فی هذه البيوت لانه ليس على النساء جمعة ولا جماعة في المساجد، وخص التجارة بالذکر لانها اعظم ما يشتغل بها الانسان عن الصلوات والطاعات، و اراد بالتجارة الشری فيكون المعنى لا يشغلهم شری. «ولا يبيع عن ذکر الله» ای- رفضوا الدنيا و اشتغلوا بذكر الله، و قيل يبيعون و يشترون و اذا حضرت الصلوة قاموا اليها متثاقلين، روى سالم عن ابن عمر انه كان في السوق فاقيمت الصلوة فقام الناس و اغلقوا حوانيتهم فدخلوا المسجد فقال ابن عمر: فيهم نزات. «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله».

«و اقام الصلوة» ای - وعن اقامة الصلوة فحذف الهاء الزائدة لان الاضافة تنوب عنه و اراد اداها في وقتها لان من اخر الصلوة عن وقتها لا يكون من مقيم الصلوة و اعاد ذكره اقامة الصلوة مع ان المراد من ذکر الله الصلوة الخمس لانه اراد باقام الصلوة حفظ المواقيت. «وايتاء الزكوة» يعنى وعن ايتاء الزكوة المفروضة اذا حضر وقت ادائها لم يحبسوها، و قيل ايتاء الزكوة اخلاص الطاعة لله قال مقاتل بن حيان: هم اهل الصفة روى ابو هريرة قال قال رسول الله: «ان للمساجد اوتاداً الملائكة جلسائهم يتفقونهم وان مرضوا عادوهم وان كانوا في حاجة اعانوهم» وقال جليس المسجد على ثلاث خصال: اخ مستفاد. او كلمة محكمة، او رحمة منتظرة. وفي بعض الاخبار ينادى مناد يوم القيامة: سيعلم اهل الجمع لمن الكرم، اليوم ثلاث مرات، ثم يقول ابن الذين كانت «لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة» الى آخر آية... «يخافون يوماً» يعنى يفعلون ذلك من خوف يوم، «تقلب فيه القلوب والابصار» يعنى يتحIRON فيه و تضطرب فيه القلوب والابصار، گفته اند تقلب القلوب آنست كه از بیم رستاخيز و هول قيامت دلها بچنبر گردن رسد نه بيرون آيد از تن نه در بر آرام گيرد، همچنانكه گفت: «اذالقلوب لدا الحناجر»، و تقلب الابصار آنست كه چشم از جای بر آيد و خيره بماند چنانكه جائی ديگر گفت: «تشخص فيه الابصار»، و گفته اند تقلب الابصار آنست كه چشمها ميگردانند تا خود كجا رانند ايشانرا سوى

بهشت یا سوی دوزخ، و نامه‌های کردار از کدام، جهت ایشانرا دهند از سوی راست یا از سوی چپ، و گفته‌اند تقلّب آنست که ایشانرا در دوزخ، در عذاب از حال بحال می‌گردانند گهی «تلفح وجوههم النار»، گهی «یشوی الوجوه»، گهی «لواحة للشر»، گهی «یسبحون فی النار علی وجوههم»، قال الزجاج فی معنی الآیة: من کان قلبه موقناً بالبعث والقیامة ازداد بصیرة ورأی ما وعد به. ومن کان قلبه علی غیر ذاك رأی ما یوقن معه بامر القیامة والبعث فعلم ذاك بقلبه و شاهد ببصره فلذلك تقلب القلوب والابصار.

«لایجزیهم الله» یعنی یفعلون ذك رجاء ان یجزیهم الله، «احسن ما عملوا» ای- باحسن ما عملوا، یرید یجزیهم بحسناتهم، وما کان من مساوی اعمالهم، لایجزیهم بها، «ویزیدهم من فضله» مالم یرتفعوا باعمالهم، «والله یررق من یشاء بغیر حساب» معناه تفضلاً، لانّ الجزاء یكون بالحساب ویكون التفضل بغیر حساب. و قیل یعطیه ما لایأتی علیه الحساب، و قیل من غیر حساب ای- من حیث لایحتسب، ثم ضرب لاعمال الکفار مثلاً فقال: «والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة» السراب شعاع یتخیل کالماء علی الارض نصف النهار حین یشد الحرّ، وسمی سراباً لانه یرب ای- یرجى کالماء، و قیل السراب بخار یرتفع من قعور القیعان فیتکثف فاذا اتصل بهاضواء الشمس اشبه الماء من بعید فاذا دنا منه الانسان لم یره کما کان یراه و هو منه بعید، والقیعة جمع القاع کالجيرة جمع الجار، وهو ما انبسط من الارض ولم یکن فیه نبات. «یحسبه الظمان ماء» الظماء العطش وخص الظمان بالذکر لشدة حاجته الی الماء، واذا انتهى الی ذك المواضع فلم یجد الماء كانت الدّهشة والحيرة اکثر، «حتی اذا جاءه» ای- جاء السراب، «لم یجده کما ظنه، و قیل لم یجده شیئاً ینفعه» ووجد الله عنده، ای- عند عمله ومحاسباً اياه، «فوفاه حسابه» ای- حاسبه و اعطاه جزاء اعماله وافیاً غیر مبخوس ولا منقوص، و قیل وجد الله بالمرصاد. فوفاه حسابه الحساب هاهنا الجزاء، وهذا من قول الموبخ سافر غن الی محاسبتك، «والله سریع،

الحساب « اذا حاسب فحسابه سريع ، روى ان علياً عنه سئل كيف يحاسبهم في حالة واحدة ، فقال كما يرزقهم في حالة واحدة . اين آيت درشان شيبه بن ربيعہ فرو آمد مردی بود که در جاهليت بسان راهبان ترهب کردی در صومعه تنها نشستی ، و صوف پوشیدی در کفر راه دين طلب میکرد ، پس چون اسلام به پيغامبر آمد وی کافر شد ، رب العالمين اورا مثل زد به تشنه‌ای که سراب بیند بگره‌گاه بامید آب بشتابد بآن سراب چون آنجا رسد آب نیابد و از آن ظنّ که می‌برد و آنچه می‌پسوسید هیچ چیز نه بیند نومید و پر حسرت باز گردد ، اعمال کافر همچنين است می‌پندارد که از آن نفعی و فایده‌ای خواهد دید در قیامت ، چون بآن رسد هباء منثوراً بیند بی نفع و بی حاصل و آن ظنّ که می‌برد باطل و امید بی حاصل ، قال اهل اللغة : الحساب علی ثلاثة معان : احدها المجازاة بمعنی ان يأخذ الرجل حقه ويعطى غيره حقه ، والثاني الكفاية من قولهم : حسبى اى - كفانى ومنه قوله : « عطاء حساباً » اى - كافياً ، والثالث القليل كما يقال للبخيل هو يعطى بحساب .

« او كظلمات » هذا مثل آخر ضربه الله لاعمال الكفار ، يقول تعالى مثل اعمالهم في فسادها ووجها لثهم فيها ، « كظلمات في بحر لجى » وهو العميق الكثير الماء ولجة البحر المكان الذى يكثرفيه ماءه و يستدير ، قال ابن عيسى : هو البحر الواسع الذى لا يرى ساحله ، « يغشاه موج » وهو ما ارتفع من الماء ، « من فوقه موج » متراكم بعضه على بعض ، من فوق الموج سحب ، قيل الموح الثانى الرّيح ، وقيل تقديره موج من بعده موج اى - موج يتبع بعضه بعضاً ، « من فوقه سحب » اى - من فوق الموج الثانى سحب قد غطى النجوم التى يهتدى بها . قرأ ابن كثير برواية قبيل عنه سحب بالرفع والتنوين ، « ظلمات » بالجر على البدل من فوقه او كظلمات ، و روى البرزى عن ابن كثير ، سحب ظلمات باضافة السحب الى الظلمات كما تقول سحب رحمة ، وسحب عذاب ، وقرأ الآخرون سحب ظلمات كليهما بالرفع والتنوين فيكون تمام الكلام عند قوله : « سحب » ثم ابتداء « ظلمات بعضها فوق بعض » اى - هذه

ظلمات بعضها فوق بعض ، ظلمة السحاب وظلمة الموج وظلمة البحر ، ظلمات مثل اعمال كفار است ، « بحر لجي » دل كافر است ، موج من فوقه موج شك است و حيرت كه فرادل كافر نشسته وحق ازوي بپوشيده ، سحاب مهرست بردل وي نهاده . ابن عباس گفت : كه اين همانست كه رب العزده گفت درصفت كافر : « ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة » ، فهذه الظلمات الثلاث كظلمات البحر ، و قال **ابن كعب** في هذه الآية : الكافر بتقلب في خمس من الظلم . كلامه ظلمة ، وعمله ظلمة ومدخله ظلمة ، ومخرجه ظلمة ، ومصيره الى ظلمات النار يوم القيامة . و قيل تقدير الآية او كصاحب ظلمات في بحر لجي ، دليله حتى « اذا اخرج يده » اي - صاحب الظلمات اذا اخرج يده وهي اقرب الاشياء اليه ، « لم يكدير بها » ، قال الفراء « يكدر » صلة اي - لم يرها ، والعرب تضع لم يكدر موضع الاياس انه لم يرها وتضعه موضع - الخطر انه قارب ان لا يراها ، « ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور » . قال ابن عباس من لم يجعل الله له ديناً وايماناً فلا دين له ، وقيل من لم يهده الله فلا ايمان له ولا يهديه احد .

« الم تر » اي - الم تعلم ، « ان الله يسبح له من في السموات والارض والطير صافات » باسقاط اجنختهن في الهواء ، خص الطير بالذكر من جملة الحيوان لانهما يكون بين السماء والارض فتكون خارجة عن حكم من في السموات والارض ، « كل قد علم صلوته وتسبيحه » قال مجاهد : الصلوة لبنى آدم والتسبيح لسائر الخلق للناس ولغير الناس ، وقيل ان ضرب الاجنحة صلوة الطير وصوته تسبيحه ، وقيل صلوته على رسوله وتسبيحه لربه ، وفي معنى الآية ثلاثة اوجه : احدها كل مسبح ومصل قد علم الله صلوته وتسبيحه ، والثاني كل مسبح ومصل منهم قد علم صلوة نفسه وتسبيحه الذي كلفه ، والثالث قد علم كل منهم صلوة الله وتسبيحه ، والاول اظهر لقوله : « والله عليم بما يفعلون » .

« والله ملك السموات والارض » اي - خالقهما ومكونهما ، ومن ملك في الدنيا

امراً فتملیکه ایّاه، « والی الله المصیر » مرجع کلّ مملک و مخلوق .

## النّوبة الثالثة

قوله تعالى: « الله نور السموات والارض » الله نور، والنور فی الحقيقة ما ینور غیره، نور حقیقت آن باشد که غیرى را روشن کند، هر چه غیرى را روشن نکند آنرا نور نگویند، آفتاب نورست و ماه نورست و چراغ نورست، نه بآن معنی که بنفس خود روشنند لکن بآن معنی که منور غیرند، آئینه و آب و جوهر امثال آنرا نور نگویند اگر چه بذات خود روشنند زیرا که منور غیر نه اند، چون حقیقت این معلوم گشت بدان که: « الله نور السموات والارض » الله است روشن کننده آسمانها وزمینها بر مؤمنان و دوستان مصور اشباح است و منور ارواح، جمیع الانوار منه، و همه نورها ازوست؛ و قوام همه بدوست، بعضی ظاهر و بعضی باطن، ظاهر را گفت: « وجعلنا سراجاً وهاجاً »، باطن را گفت: « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه » نور ظاهر اگر چه روشن است و نیکو تبع و چاکر نور باطن است، نور ظاهر نور شمس و قمرست، و نور باطن نور توحید و معرفت، نور شمس و قمر اگر چه زیبا و روشن است آخر روزی آنرا کسوف و خسوف بود و فردا در قیامت مکدر و مکور گردد، لقوله تعالى: « اذا الشمس کورت »، اما آفتاب معرفت و نور توحید که از مطلع دلهاى مؤمنان سربزند آنرا هرگز کسوف و خسوف نبود و تکدیر گرد او نگردد، طلوعی است آنرا بی غروب، کشفی بی کسوف، اشراقی از مقام اشتیاق، و انشد:

انّ شمس النهار تغرب باللیل و شمس القلوب لیست تغیب

و بدان که انوار باطن در مراتب خویش مختلف است، اول نور اسلام است و با

اسلام نور اخلاص. دیگر نور ایمانست و با ایمان نور صدق، سدیگر نور احسانست و با



احسان نوریقین . روشنائی اسلام در نور اخلاص است ، و روشنائی ایمان در نور صدق ، و روشنائی احسان در نوریقین ؛ اینست منازل راه شریعت و مقامات عامه مؤمنان . باز اهل حقیقت را و جوانمردان طریقت را نور دیگرست و حال دیگر ، نور فراست است و با فراست نور مکاشفت ، باز نور استقامت و با استقامت نور مشاهدت ، باز نور توحید و با توحید نور قربت در حضرت عنایت ، بنده تادریں مقامات بود بسته روش خوبش باشد ، از ایدر باز کشش حق آغاز کند جذبه الهی در پیوندد نور هادست در هم دهد ، نور عظمت و جلال ، نور لطف و جمال ، نور هیبت ، نور غیرت ، نور قربت نور الوهیت ، نور هویت ، اینست که رب العالمین گفت : « نور علی نور » کار بجائی رسد که عبودیت در نور ربوبیت ناپدید گردد ، و این انوار بر کمال ، و قربت ذی الجلال در کلّ عالم جز مصطفی عربی رانیست ، هر کسی را ازین بعضی است و او را کلّ است زیرا که او کلّ کمالست ، و جمله جمال و قبله افضال ، روی ابو سعید الخدری قال : کنت فی عصابة فیها ضعفاء المهاجرین وانّ بعضهم یستر بعضاً من العربی و قاری یقرء علینا و نحن نستمع الی قرائته فجاء النبی صلی الله علیه وسلم حتی قام علینا فلما راآه القاری سکت فسلم فقال : ما کنتم تصنعون ؟ قلنا یا رسول الله قاری یقرء علینا و نحن نستمع الی قرائته ، فقال رسول الله الحمد لله الذی جعل فی امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم ، ثم جلس وسطنا لیعل نفسه فینا ، ثم قال بیده هكذا فخلق القوم و نورت وجوههم فلم یعرف رسول الله احد ، قال و کانوا ضعفاء المهاجرین ، فقال : النبی (ص) ابشروا صعالیک المهاجرین بالنور التام یوم القیامة تدخلون الجنة قبل اغنیاء المؤمنین بنصف یوم مقداره خمس مائة عام .

مثل این نور همانست که مصطفی گفته خلق الله الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره . عالمیان مشتی خاک بودند در ظلمت خود بمانده ، در تاریکی نهاد متحیر شده ، در غشاوه خلقت نا آگاه مانده ، همی از آسمان ازلیت باران انوار سرمدیت باریدن گرفت خاک عبر گشت و سنگ گوهر گشت ، رنگ آسمان و زمین بقدم



قدم او دیگر گشت ، گفتند 'خاک کی است همه تاریکی و ظلمت ، نهادی می باید همه صفا و صفوت ، لطیفه ای پیوند آن نهاد گشت ، عبارت از آن لطیفه این آمد که رش علیهم من نوره . گفتند یا رسول الله این نور را چه نشانهاست؟ گفت: «اذا ادخل النور القلب انشرح الصدر» ، چون رایت سلطان عادل بشهر در آید غوغا را جائی نماند ، چون سینه گشاده شود بنور الهی همت عالی گردد ، غمگین آسوده شود ، دشمن دوست گردد ، پراکندگی بجمع بدل شود ، بساط بقا بگسترده فرش فنا در نوردد ، زاویه اندوه را در ببندد باغ وصال را در بگشاید ، بزبان فقر گوید : الهی کار تو در گرفتی بنیکوئی ، بی ما چراغ خود افروختی بمهربانی ، بی ما خلعت نور از غیب توفری ستادی به بنده نوازی ، بی ما چون رهی را بلطف خود باین روز آوردی ، چه بود که بلطف خود بسربری بی ما .

معروف است و منقول در آثار که یکی از علماء تابعین با لشکر اسلام بغزاة روم رفت و او را باسیری گرفتند مدتی در آنجا بماند ، رومیان را دید روزی که در آن صحرای گرد آمده بودند ، سبب آن پرسید ، گفتند اینجا اسقفی است امام اساقفه که در چهار سال یکبار از صومعه بیرون آید و خلق را پند دهد ، امروز میعاد بیرون آمدن اوست ، آن مرد مسلمان بآن مجلس حاضر شد . و گویند که سی هزار کس از رومیان حاضر بودند اسقف بمنبر بر شد خاموش نشسته و هیچ سخن نمی گفت و خلق تشنه سخن گفتن وی ، آنکه گفت سخن گفتن من بسته شد بنگرید مگر غریبی از اهل اسلام در میان شماست ؛ گفتند ما نمیدانیم و کس را نمی شناسیم ، اسقف با آواز بلند گفت هر که در میان این جمع است از اهل ملت و کیش محمد تا برخیزد ، آن مسلمان گفت من ترسیدم که برخیزم تغافل کردم ، اسقف گفت اگر شما او را نمی شناسید و او خود را نمی شناسد من او را شناسم ان شاء الله . پس تأمل میکرد و در رویهای مردم تیز می نگریست گفتا چشمش بر من افتاد و بتعجیل گفت : هذا هو ادن

منی ؛ اینست آنکس که من اورا می جویم ، بر خیزای جوانمرد و نزدیک من آی تا با تو سخن گویم ، مرا گفت تو مسلمانی ؟ گفتم آری مسلمانم ، گفت از علماء ایشان یا از جهال ، گفتم بآنچه دانم عالمم و آنرا که ندانم متعلمم و در شمار جاهلان نهام ، گفت من ترا سه مسأله خواهم پرسید مرا جواب ده ، گفتم ترا جواب دهم بدو شرط یکی آنکه با من بگوئی که مرا بچه شناختی ، و شرط دیگر آنست که من نیز از تو سه مسأله پرسم ، هر دو بدین عهد کردند و پیمان بستند ، آنکه اسقف دهن بر گوش من نهاد و نرمك بگوش من فرو گفت پنهان از رومیان که : عرفتک بنورایمانك ، ترا بنورایمان و توحید بشناختم که از روی تو اشراق میزد ، آنکه با آواز بلند از من سؤال کرد که رسول شما با شما گفته که در بهشت درختی است که در هر قصری و غرفه ای از آن درخت شاخی است آنرا در دنیا مثال چیست ؟ گفتم مثال آن درخت در دنیا آفتاب است قرص او یکی و در هر سرائی و حجره ای از شعاع وی شاخی است ، اسقف گفت صدقت ، دوم مسأله پرسید که رسول شما خبر داد که اهل بهشت طعام و شراب خورند و از ایشان هیچ حدث نیاید آنرا در دنیا مثال چیست ؟ گفتم الجنین فی بطن امه یتعدی ولا یتغوط . اسقف گفت صدقت ، سوم مسأله پرسید که رسول خدا خبر داد که روز قیامت لقمه ای و ذره ای و حبه ای صدقات در میزان چون کوهی عظیم باشد آنرا در دنیا مثال چیست ؟ گفتم بامداد که آفتاب بر آید یا شبانگاه که فرو می شود طللی که بذات خویش کوتاه بود چون پیش آفتاب بداری دراز بود و بسیار نماید ، اسقف گفت صدقت ، پس مسلمان از وی پرسید ماعدد ابواب الجنان ؟ فقال ثمانية ، قال و ماعدد ابواب الجنان فقال سبعة ؟ قال ما الذي هو مكتوب على ابواب الجنة ؟ مسلمان گفت چون از وی این سؤال کردم که بر در بهشت چه نوشته است اسقف فرمود جواب نمیداد رومیان گفتند جواب ده تا این مرد غریب نگوید که اسقف نمیداند ، اسقف گفت اگر این جواب ناچارست با زنار و صلیب راست نمی آید ، زنار بگشاد و صلیب بینفکند و با آواز بلند گفت : المكتوب على باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله . رومیان

این سخن شنیدند سنگ انداختند و دشنام دادند ، اسقف روی بآن غریب کرد گفت از قرآن هیچ چیز حفظ داری؟ گفت دارم و این آیت بر خواند «والله یدعوا الی دار السلام» اسقف بگریست آنکه با آواز بلند گفت ای مردمان از دیده ما حجاب برداشتند آنک از آسمان می آیند هفتصد ملک با هفتصد هودج آراسته که در آن هودجها ارواح شهداء بآسمان برند و من یقین میدانم که از شما هفتصد کس بامن موافقت کنند اکنون درین کرامت نگرید تا از هیچ خصم نترسید و باک ندارید ، آنکه جمعی بسیار از ایشان صلیب بشکستند و زنار بگسستند و مسلمان شدند ، و آن منکران و ناگرویدگان ایشانرا می کشتند و اسقف را نیز بکشتند ، آنکه کشتگانرا بشمردند هفتصد کس بودند یکی بیش نه و یکی کم نه . مقصود از این حکایت آنست که نور آن مؤمن موحد در میان مشتی جاحد و کافر میتافت تا اسقف بدید و آن کار برفت . ای جوانمرد اگر مددی از نور غیب بنام توفیرستد غازی از روم چنان اسیر نبرد که آن مدد نور ترا اسیر برد ، لکن بهیچ علت فرو نیاید و بهیچ سبب سفر نکند ، «مثل نورده» جماعتی مفسران گفتند این «ها» اشارت است بمصطفی صلوات الله علیه که خلقتش نور بود و خلعتش نور بود و نسبتش نور بود ، ولادتش نور بود و مشاهدتش نور بود و معاملتش نور بود و معجزتش نور بود ، و او خود در ذات خود نور علی نور بود ، مهتری که در روی او نور رحمت ، در چشم او نور عبرت ، در زبان او نور حکمت ، در میان کتف وی نور نبوت ، در کف او نور سخاوت ، در قدم او نور خدمت ، در موی او نور جمال ، در خوی او نور تواضع ، در صدر او نور رضا ، در سر او نور صفا ، در ذات او نور طاعت ، در طاعت او نور توحید ، در توحید او نور تحقیق ، در تحقیق او نور توفیق در سکوت او نور تعظیم ، در تعظیم او نور تسلیم . شعر :

مهند من سیوف الله مسلول

ان الرسول لسیف يستضاء به

قال الحسین بن منصور : فی الرأس نور الوحی و بین العینین نور المناجاة ، و فی السمع نور الیقین ، و فی اللسان نور البیان ، و فی الصدر نور الایمان ، و فی الطبايع

نورالتسبیح ، فاذا التهب شیء من هذه الانوار غلب على النور الآخر فادخله فی سلطانه ، فاذا سكن عاد سلطان ذلك النور اوفر واتم مما كان ، فاذا التهب جميعاً صار نوراً علی نور . «یهدی الله لنوره من بشاء» یمدی من یشاء بنوره الی قدرته ، وبقدرته الی غیبه ، وبغیبه الی قدمه ، وبقدمه الی ازله وابدیه ، وبازله وابدیه الی وحدانیته .

«فی بیوت اذن الله ان ترفع» یک قول آنست که ترفع فیها الاحیاء الی الله ، این بیوت مسجدهاست که بندگان در آن دعا کنند قصه نیاز خویش بالله بردارند و حاجتها عرضه کنند ، نیکو نبود که بنده خود را دستمال اطماع هر کس کند و حق جلّ جلاله بخودی خود آنچه بایست و در بایست اوست او را ضمان کرده بشر حافی گفت : امیر المؤمنین علی (ع) را بخواب دیدم گفتم مرا پندیده گفت : ما احسن عطف الاغنیاء علی الفقراء طلباً لثواب الله ، واحسن من ذلك تیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله چه نیکوست شفقت توانگران بر درویشان بر امید ثواب و از آن نیکوتر تکبر درویشانست بر توانگران اعتماد بر کرم حق جلّ جلاله «یسبح له فیها» یعنی فی المساجد ، فان المساجد بیوت العبادة کما ان القلوب بیوت الارادة ، ثم العابد یصل بعبادته الی ثواب الله ، القاصد یصل بارادته الی الله ، و یقال القلوب بیوت المعرفة و الارواح مشاهد المحبة و الاسرار مجال التجلی .

«رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله» لم یقل لا یتجرون ولا یشترون ولا یشیعون بل قال : «لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله» فان امکن الجمع بینهما فلا بأس ولكنه كالمتعذر الا علی الاکابر الذین تجری علیهم الامور وهم عنها مأخوذون . صفت آن مردانست که کسب ظاهر ایشان را باز ندارد از ذکر الله ، ظاهرشان باخلق باطنشان در شهود اسماء و صفات حق ، مردانی که طلب ایشانرا عدیل ، و ذکر ایشانرا دلیل . و مهربانانرا سبیل ، دنیا در چشم ایشان قلیل . مردانی که ذکر الله ایشانرا شعار ، مهر الله ایشانرا دثار ، در گاه لطف الله ایشانرا جای و قرار ، همتشان منزّه از اغیار ، جمال فردوسند وزین دارالقرار ، مغبوط مهاجرانند و محسود انصار ، بر زمین

همی روند و همی کند بایشان افتخار . رجال مردانی که بر سرشان تاج و کلاه نه  
 دردیشان جز دوستی الله نه ، در کوی دوست ایشان را رفیق و همراه نه ، اذا عظم  
 المطلوب قلّ المساعد ، چه زیان دارد ایشانرا چون در دنیا نفایه بازارها اند ، قلب  
 همه نقدها اند . عیب خواجگانند و رده مسایگان . لکن نامشان در جریده دوستان ،  
 برداشتگان لطفند ، و نواختگان رحمان ، دلشان پیوسته بحق نگران ، نشستیشان  
 بر خاک ، خفتنشان بر زمین ، دستشان بالین ، خانه شان مسجد ، چه زیان دارد ایشانرا  
 این فقر و فاقت چون بیک اشارت چشم ایشان جهانپانرا باران دهند ، و بیک نظر دل  
 ایشان کافرانرا هزیمت کنند ، و بیک اندوه دل ایشان جبرئیل را فرا کنند  
 که : **وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ ذَوَاتُنْوَ مَصْرٰی** گفت : وقتی باران نمیامد و مردم بغایت  
 رنجور بودند و قحط رسیده ، جماعتی باستسقا بیرون رفتند من نیز موافقت کردم  
**سعدون** و **مجنون** را دیدم گفتم : خلقی بدین انبوهی که می بینی گرد آمده و دستهای  
 نیازسوی او برداشته چه بود که تو اشارتی کنی ؟ گفتاروی با آسمان کرد همین کلمه  
 گفت : **بحقّ ماجری البارحة** . بحق آن رازی که شب دوشین رفت ، هنوز کلامه  
 تمام نگفته بود که باران باریدن گرفت تا بدانمی که اشارت دوست بر دوست  
 عزیز بود .

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ» الی قوله : «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ  
 مِنْ نُّورٍ» ضرب الله مثل المؤمن والكافر فجعل اعتقاد المؤمن نوراً و فعله نوراً و مآله  
 فی القيامة الی النور ، كما قال تعالى : «نور علی نور» . وجعل اعتقاد الکافر ظلمة و  
 فعله ظلمة و مآله فی القيامة الی الظلمة ، كما قال تعالى : «ظلمات بعضها فوق بعض»  
 ثم قال : «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ» قال **الواسطی** : انّ الله لا یقرّب  
 فقيراً لاجل فقره ولا یبعد غنیاً لاجل غناه ، و لیس للاعراض عنده خطر حتی بها یصل  
 و بها یقطع ولو بذلت له الدنیا و الآخرة ما و صلتک به ولو اخذتها کلّها ما قطعک به قرب  
 من قرب من غیر علّة و بعد من بعد من غیر علّة كما قال عزّ وجل : «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ

نوراً فماله من نور .

## هـ - النوبة الاولى

قوله تعالى : «الم تر » نمی بینی ، « ان الله يزجی سحاباً » که الله چون آسان  
و خوش میراند میخ ، « ثم یؤلف بینہ » آنکه پس فراهم می پیوندد پاره های آن ،  
« ثم یجعلہ رکاماً » آنکه آنرا توی بر توی می افکند ، « فتری الودق » رگهای باران  
می بینی ، « ینخرج من خلاله » که می بیرون آید از رشحہاء آن ، « وینزل من السماء »  
و می فرو فرستد از آسمان ، « من جبال فیها من برد » از آن کوهها تکرگ که در  
آنست ، « فیصیب به من یشاء » میرساند آنرا باو که خواهد ، « ویصرفه عن من یشاء »  
و میگرداند آنرا ازو که خواهد ، « یکاد سنابر قه » کامید و نزدیک بید (۱) که باریدن  
آن میخ ، « یدھب بالابصار » (۴۳) دیده ها از سرها ربائید .

« یقلب الله اللیل والنهار » الله شبانروز میبرد و میآرد [و گیتی میان جهانیان  
از حال بحال میگرداند] « ان فی ذلك لعیبة لا ولی الا بصار » (۴۴) در آنچه می نماید  
و میکند دیدور کردنی است خردمندانرا .

« و الله خلق کل دابة من ماء » الله بیافرید هر جنبندہای از آب ، « فمنهم من  
یمشی علی بطنه » هست از آن که بر شکم خویش می رود ، « ومنهم من یمشی علی رجلین »  
و هست از آن که بر دو پای می رود ، « ومنهم من یمشی علی اربع » و هست از آن که  
بر چهار پای می رود ، « یخلق الله ما یشاء » می آفریند الله هر چه خواهد چنانکه  
خواهد ، « ان الله علی کل شیء قدیر » (۴۵) که الله تواناست بر همه چیز .



« لقد انزلنا آیات مبینات » فرو فرستادیم سخنان و پیغامهای روشن کرده و پیدا [حواب و حق در آن] ، « واللّٰه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم <sup>(۴۶)</sup> » ، واللّٰه راه می نماید او را که خواهد بر راه راست درست .

« ویقولون » و میگویند [منافقان] « آمنا باللّٰه و بالرسول » ایمان آوردیم و گرویدیم بخدای و به پیغامبر ، « و اطعنا » و فرمان برداریم ، « ثم یتولی فریق منهم » آنکه برگردد از فرمانبرداری گروهی از ایشان ، « من بعد ذلك » از پس آن . [طاعت که نمودند] ، « وما اولئك بالمؤمنین <sup>(۴۷)</sup> » و هرگز از ایشان گرونده نه اند .

« و اذا دعوا الی اللّٰه و رسوله » و هر گه که ایشان را باز خوانند با حکم خدای و حکم رسول او ، « لیحکم بینهم » تا رسول خدای داوری برد میان ایشان ، « اذا فریق منهم مع رضون <sup>(۴۸)</sup> » گروهی از ایشان روی میگردانند .

« و ان یکن لهم الحق » و اگر ایشان را چیزی ناحق یا دعوی می پیش شود و می واجب آید ، « یأتوا الیه مذعنین <sup>(۴۹)</sup> » بحکم رسول خدا آیند شتابان فرمانبردار بکام .

« افی قلوبهم مرض » در دلهای ایشان بیماری گمان است ، « ام ارتابوا » یا در دستوری تو میشوند و دلهای ایشان نمی آرامد ، « ام یخافون ان یحیف اللّٰه علیهم و رسوله » یا می ترسند که ستم کند الله بر ایشان و رسول او و داوری گر ، « بل اولئك هم الظالمون <sup>(۵۰)</sup> » آن همه نه که ایشان ستمکارانند .

« انما کان قول المؤمنین » اینست جز زین نه گفتار و پاسخ گرویدگان ، « اذا دعوا الی اللّٰه و رسوله » آنکه که ایشان را باز خوانند با خدای و رسول او ، « لیحکم بینهم » تا داوری کند میان ایشان ، « ان یقولوا سمعنا و اطعنا » آنست که گویند شنیدیم و فرمانبرداریم ، « و اولئك هم المفلحون <sup>(۵۱)</sup> » و ایشانند پیروز آمدگان جاویدان .

« ومن يطع الله ورسوله » و هر که فرمان ببرد خدای را و رسول او را ،  
 « و يخش الله ویتقه » و بترسد از خدا و بپرهیزد از خشم او ، « فاولئك  
 هم الفائزون (۵۲) » رستگاران ایشانند .

« واقسموا بالله جهد ايمانهم » سو گندان میخورند بخدا چندانکه توانند ،  
 « لئن امرتهم » اگر ایشانرا فرمائی [ که بیرون آیند بغزاة ] « لیخرجن » لابد  
 بیرون آیند ، « قل لا تقسموا » گوی سو گند نخورید ، « طاعة مہر و فة » فرمانبرداری  
 باید بچم [ نه بآن دشواری که می پذیرید و نه بآن خواری و آسانی که میروید ] ،  
 « ان الله خبير بما تعملون (۵۳) » الله آگاه و داناست بآنچه کنید .

« قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول » گوی فرمان برید الله را و فرستاده او را ،  
 « فان تولوا » پس اگر برگردند ، « فانما عليه ما حمل » برو آنست که برو نهادند  
 از بار و واجب ، « وعلیکم ما حملتم » و بر شما آنست که بر شما نهادند از بار و واجب ،  
 « وان تطيعوه تهتدوا » و اگر فرمان برید رسول را بر راه راست افتید ،  
 « و ما علی الرسول الا البلاغ المبین (۵۴) » و نیست بر رساننده مگر رسانیدن آشکارا .  
 « وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات » وعده داد الله ایشانرا که  
 که بگرویدند از شما و نیکیها کردند ، « لیستخلفنهم فی الارض » که لابد ایشانرا  
 خلیفت نشاندد در زمین ، « كما استخلف الذین من قبلهم » چنانکه خلیفت نشاندا ایشانرا  
 که پیش ازین بودند ، « ولیمکنن لهم دینهم » و دین ایشان ایشانرا باز گستراند و دست  
 دهد و کار و بار سازد ، « الذی ارتضى لهم » آن دین ایشان که ایشانرا بپسندید ،  
 « ولیبدلنهم من بعد خوفهم امناً » و ایشانرا بجای بیم ایشان از دشمن بی بیمی دهد  
 و آمنی ، « یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً » چنین بود تا آنکه که مرا می پرستند و  
 انباز نگیرند بامن هیچ چیز ، « و من کفر بعد ذلك » و هر که کافر شود پس از آن ،  
 « فاولئك هم المفسقون (۵۵) » ایشان آنند که از دین بیروند .

« و اقيموا الصلوة و آتوا الزکوة » بپای دارید نماز و بدهید زکوة مال ،

« واطيعوا الرسول » و فرمان برید رسول را ، « لعنکم ترحمون <sup>(۵۶)</sup> » تا مگر ببخشایند بر شما .

« ولا تحسبن الذين كفروا معجزين في الارض » و نپندارید که ناگرویدگان که در زمینند ، بامن بر آیند یا توانند که بامن کاوند و مرا کم آرند یا در زمین توانند که از دست بشوند ، « وما اويهم النار » و جایگاه ایشان [ فردا ] آتش ، « ولبئس المصير <sup>(۵۷)</sup> » و براستی که بد جایگاه است .

« يا ايها الذين آمنوا » ای ایشان که بگرویدند ، « ليستأذنكم الذين ملكت ايمانكم » فرمود تا دستوری خواهند از شما بردگان شما ، « والذين لم يلبثوا الا حلما منكم » و ایشان که بجای مردی نرسیده اند از شما ، « ثلاث مرات » [ در شبانروز ] سه هنگام [ بی دستوری شما بر شما در نیایند ] « من قبل صلاة الفجر » پیش از تمام بام ، « وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة » و آنکه که جامه خویش از تن بیرون کنید نیمروز ، « من بعد صلاة العشاء » و از پس نماز حفتن ، « ثلاث عورات لكم » که آن سه هنگام عورتند شمارا ، « ليس عليكم ولا عليهم جناح بعدهن » نیست بر شما تنگی [ از بار دادن ] و نه بر ایشان [ از در آمدن بر شما ] پس آن سه ساعت ، « طوافون عليكم بعضكم على بعض » بیرون از آن سه هنگام بستاخ باهم می زیبید و بی بار برهم میگردید ، « كذلك يبين الله لكم الآيات » همچنین پیدا میکند الله شمارا سخنان خویش ، « والله عليم حكيم <sup>(۵۸)</sup> » و الله دانائست راست دان راستکار .

« و اذا بلغ الاطفال منكم الحلم » و آنکه که کودکان شما بمردی رسند ، « فليستأذنوا » فرمود که دستوری خواهند در آمد را بر شما ، « كما استأذن الذين من قبلهم » چنان که ایشان که کودک بودند پیش از این <sup>(۱)</sup> دستوری خواستند آنکه که مرد شدند ، « كذلك يبين الله لكم آياته والله عليم حكيم <sup>(۵۹)</sup> »

« و الفواعد من النساء » و باز ماندگان و نشستگان از حیض و حبل ، « الا لاتي لا يرجون

نكاحاً» ایشان که کدبانوئی (۱) و شویداری نمی بیوسند، «فلیس علیهن جناح» نیست برایشان تنگی، «ان یضعن ثیابهن» که چادرها بپهند [و بی چادر روند] «غیر متبرجات بزینة» آنکه که آرایش خود پیدانکنند، «وان یستعففن خیر لهن» و اگر با چادر روند هم بهست ایشانرا، «والله سمیع علیم» (۶۰) «والله شنواییست دانا».

«لیس علی الاعمی حرج» نیست بر نابینا تنگی. «ولا علی الاعرج حرج ولا علی المريض حرج» و نه بر لنگ و نه بر بیمار تنگی از هم خوردن بودن با مردمان، «ولا علی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم» و نیست تنگی بر شما که چیزی خورید از خانه عیال و فرزندان خویش، «او بیوت آبائکم» یا خانه های پدران خویش، «او بیوت امهاتکم» یا خانه های مادران خویش، «او بیوت اخواتکم» یا خانه های خواهران خویش، «او بیوت اعمامکم» یا خانه های برادران پدران خویش، «او بیوت عماتکم» یا خانه های خواهران پدران خویش، «او بیوت اخوالکم» یا خانه های برادران مادران خویش، «او بیوت خالاتکم» یا خانه های خواهران مادران خویش، «او ما ملکتکم مفاتحه» یا خانه های بردگان خویش، «او صدیقکم» با چیزی خورید از خانه دوست خویش، «لیس علیکم جناح» نیست بر شما تنگی، «ان تأکلوا جمیعاً و اشتاتاً» که با هم نان خورید یا پراکنده، «فاذا دخلتم بیوتاً» زمانی که در خانه ها شوید «فسلموا علی انفسکم» سلام کنید بر کسان خویش، «تحیة من عند الله» این سلام نواختن است از نزدیک خدای، «مبارکة طیبة» برکت کرده در آن سخن پاک و نیک و خوش، «کذلک یبین الله لکم الآیات» چنین پیدا میکند الله شمارا سخنان خویش، «لعلکم تعقلون» (۶۱) «تامگر شما دریابید».

«انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله» گروهی که گرویدگان ایشانند که بگرویدند بخدای و رسول او، «واذا كانوا معاً علی امر جامع» و آنکه که با او باشند بر کاری که

ایشانرا بهم آورد ، « لم یذهبوا حتی یستأذنوه » نروند از نزدیک او تا دستوری خواهند از او ، « ان الذین یستأذنونک » ایشان که دستوری میخواستند از تو پس بروند ، « اولئک الذین یؤمنون بالله ورسوله » ایشانند که گرویده‌اند بخدای ورسول او « فاذا استأذنوک » هر گاه که دستوری خواهند از تو . « لبعض شأنهم » کاری را از کارهای خویش ، « فاذن لمن شئت منهم » دستوری ده آنکس را که خواهی از ایشان ، « واستغفر لهم الله » و آمرزش خواه ایشانرا از خدای ، « ان الله غفور رحیم » (۶۲) ، که خدای آمرزگارست و مهربان .

« لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم » مکنید باز خواندن پیغامبر در میان خویش ، « کدعاء بعضکم بعضاً » چون باز خواندن یکدیگر ، « قد یعلم الله الذین یقتلون منکم لو اذآ » میدانند الله ایشانرا که در میان شما بیرون می‌فراز شوند و یکدیگر باز می‌نشینند و پیش یکدیگر بر می‌ایستند ، « فلیحذر الذین یخالفون عن امره » فرمانست تا حذر کنند ایشان که می‌خلاف (۱) روند از رسول و جدای کنند « ان تصیبه فتنه » که بایشان رسد فتنه‌ای ، « او یصیبه عذاب الیم » (۶۳) ، یا بایشان رسد عذابی دردناک . « الا ان الله ما فی السموات والارض » و آگاه باشید (۲) و بدانید که الله راست هر چه در آسمانها و زمینها ، « قد یعلم ما انتم علیه » میدانند که شما بر چه اید ، « و یوم یرجعون الیه » و آن روز که ایشانرا با او برند ، « فینبئهم بما عملوا » ایشانرا خبر کند بآنچه می‌کردند ، « والله بکل شیء علیم » (۶۴) ، و الله بهمه چیز داناست .

## النوبة الثانية

قوله تعالى : «الم تر ان الله یزجی سحاباً » ای - یسوق سحاباً الی حیث یرید ،

«ثم يؤلف بينه» ای - یجمع بین قطع السحاب المتفرقة بعضها الى بعض ، «ثم يجعله ركاماً» متراکماً بعضه فوق بعض ، يقال رکت المتاع وغيره اذا وضعت بعضه فوق بعض ، «فترى الودق» ای - المطر ، وقيل الودق البرق ، وقيل هو المصدر ، تقول ودق السحاب يدق ودقاً ، «يخرج من خلاله» ای - وسطه ، وهو جمع الخلل كالجبال جمع الجبل ، معنی آنست که یامحمد نبینی الله را که میراندمیغ آهسته وبادرنگ آنکه پاره پاره باهم میسازد و طبق طبق درهم می بندد ، آنکه تابرتامیافکند ، وتوی برتوی برمینهد تا آب برتابد ، و آنکه مجرا در مجرا راست میکند تا قطره راه یابد ، وبر آن مجراها موکلان بسرگماردتابی فرمان نبارد . روى ان الله تعالى خلق السحاب على هيئة الغربال ثم يصب الماء عليهم من السماء صباً ثم ينزل منه قطرة قطرة ليكون اقرب الى النفع وانفى للضرر ، قوله : «وينزل من السماء» من هاهنا لابتداء الغاية لان ابتداء الانزال من السماء ، «من جبال» الجبال بدل من السماء ، بدل البعض من الكل ، و«من» هاهنا ايضاً لابتداء الغاية والضمير في فيها يعود الى السماء ، «من برد» من هاهنا ليبين ان الجبال من البرد ، والمعنى في السماء جبال من برد ينحدر منها البرد على السحاب ثم على الارض ، فيكون المفعول محذوفاً ، ای - ينزل من جبال السماء برداً ، حاصل این قول آنست که در آسمان کوهها است از برد و رب العزه از آن کوهها برد فرومی فرستد برمیغ و از میغ بر زمین ، قول دیگر آنست که مراد ازین جبال تکثیر و تعظیم است نه عین جبال ، چنانکه کسی گوید عند فلان جبال مال ، یرید مقدار جبال من کثرته ، و باین قول «من جبال» این «من» صلت است یعنی ينزل من السماء جبالاً من برد ، وقيل البرد ماء جامد خلقه الله في السحاب ثم ينزل ، وقيل يصير في الهواء برداً ، وقال ابن عباس : البرد لثلج ، «فيصيب به» ای - بالبرد ، «من يشاء» یعنی يصيب بنفعه من يشاء ، ويصرف نفعه عن من يشاء ، وقيل يصيب بضرره من يشاء فيهلك زرعه وماله ، ويصرف ضرره عن من يشاء فلا يضره ، «يكادسنا برقه» السناء ضوء البرق ولمعانه ، «يذهب بالابصار» من شدة ضوء وبريقه ، انما قال ذلك لان من نظر الى البرق



خيف عليه ذهاب البصر ، وقرأ ابو جعفر يذهب بضم الياء و كسر الهاء من اذهب على ان الباء زائدة للتوكيد كما يقال مددت ثوبه وددت بثوبه .

«يقلب الله الليل والنهار» يصرفهما في اختلافهما وتعاقبهما يأتي بالليل ويذهب بالنهار ويأتي بالنهار ويذهب بالليل روى ابو هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم : «يؤذني ابن آدم يسب الدهر وانا الدهر بيدي الامر اقلب الليل والنهار» : قوله : «ان في ذلك» اي - في ذلك الذي ذكرت من هذه الاشياء ، «لعبرة لاولي الابصار» اي - دلالة لاهل العقول والبصائر على قدرة الله وتوحيده .

« والله خلق كل دابة » قرأ حمزة و الكسائي خالق كل دابة بالاضافة ، « من ماء » اي - من نطفة واراد به كل حيوان يشاهد في الدنيا ولا يدخل فيه الملائكة والجن لاننا نشاهدهم ، وقيل يريد به جميع المخلوقات ، واصل جميع الخلق من الماء ، وذلك ان الله تعالى خلق ماء ثم جعل بعضه ريحاً فخلق منها الملائكة وبعضه ناراً فخلق منها الجن وبعضه طيناً فخلق منه آدم ، وسأل ابو هريرة رسول الله (ص) مم خلق الله الخلق ؟ فقال عليه السلام : «من الماء » فمنهم من يمشي ، لما اجتمع العاقل مع غير العاقل جعل الغلبة للعاقل ، فقال فمنهم بلفظ جمع العقلاء ، «من يمشي على بطنه» كالحيات والحيتان والديدان ، «ومنهم من يمشي على رجلين» كالانسان والطيور ، «ومنهم من يمشي على اربع» كالبهائم والسباع ، ولم يذكر من يمشي على اكثر من اربع ، مثل حشرات الارض لانهم في الصورة كالتي تمشي على الاربع ، وقيل «يخلق الله ما يشاء» يريد به ما يمشي على اكثر من اربع ، وقيل ما زاد رجله على الاربع فاعتماده في مشيه على اربع في الجهات الاربع ، «ان الله على كل شيء» مما ذكر ويؤمن ، «قدير» قادر على الكمال .

«لقد انزلنا آيات مبينات» اي - احكاماً وفرائض ، وقيل علامات ودلائل ، «والله يهدي» يرشد ، «مزي شاء الى صراط مستقيم» الى دين الاسلام ، وقيل الى طريق الجنة .

« ويقولون آمنا بالله وبالرسل واطعنا » يعنى المنافقين يقولونه ، « ثم يتولى » يعرض عن طاعة الله ورسوله ، « فريق منهم من بعد ذلك » اى - من بعد قولهم ، « آمنا » ويدعوا الى غير حكم الله ، قال الله عز وجل : « وما اولئك بالمؤمنين » قيل نزلت هذه الآية فى بشر المنافق كان بينه وبين يهودى خصومة فى ارض فقال لليهودى نتحاكم الى محمد وقال المنافق نتحاكم الى كعب الاشرف فان محمداً يحيف علينا ، فانزل الله هذه الآية وقال : « واذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم » والرسول بحكم الله ، « اذا فريق منهم معرضون » عن الحكم ، وقيل عن الاجابة .

« وان يكن لهم الحق » اى - القضاء لهم لاعليهم ، « يأتوا اليه مذعنين » طائعين منقادين ، الاذعان الاسراع الى الطاعة

« افى قلوبهم مرض » اى - كفر و نفاق ، « ام ارتابوا » شكوا بعد ان آمنوا ، « ام يخافون ان يحيف الله عليهم ورسوله » وضعت كلمة « ام » فى هذين الموضعين بدل بل ؛ وهذا يأتى فى القرآن فى غير موضع و معنى الآية ، انهم كذلك وجاء بلفظ الاستفهام لانه اشد فى الذم والتوبيخ . « بل اولئك » الضرب عن ان يكون رسول الله يحيف على احد فى حكمه ، « اولئك هم الظالمون » المنافقون الكافرون ، وقيل معناه ليس من جهة الرسول ما يرتاب به ولكنهم كافرون ظالمون لانفسهم حين امتنعوا من الاذعان لحكم الله ورسوله .

« انما كان قول المؤمنين اذا دعوا الى الله » اى - الى كتاب الله ورسوله ، « ليحكم بينهم » اى ليحكم النبى بينهم بحكم الله الذى امر به فى القرآن ، « ان يقولوا سمعنا » قول النبى ، « واطعنا » امره ، هذا ليس على طريق الخبر لكنه تعليم اداب الشرع ، وعلى معنى ان المؤمنين كذا ينبغى ان يكونوا ، وقول منصوب على انه خبر كان واسمه فى قوله : « ان يقولوا سمعنا واطعنا » . « واولئك هم المفلحون » الفائزون بالباقون فى النعيم المقيم .

«ومن يطع الله ورسوله» قال ابن عباس فيما ساءه وستره «ويخش الله» على ما عمل من الذنوب، «ويتقه» فيما بعد، وقيل الخشية خوف مع اعتقاد عظم المخشى، والاتقاء الاحتراز من العصيان والتقصير في الأمور، «فاولئك هم الفائزون» بالثواب والناجون من العقاب، قرأ ابو عمرو وابوبكر «يتقه» بكسر القاف واسكان الهاء، وقرأ ابو جعفر ويعقوب وقالون عن نافع «ويتقه» بكسر القاف واختلاس الهاء، وقرأ حفص «ويتقه» باسكان القاف واختلاس الهاء، وقرأ الباقر «ويتقهي» بكسر القاف واشباع الهاء، ثم رجع الى حديث المنافقين فقال: «واقسموا بالله جهد ايمانهم» جهد اليمين ان يحلف بالله ولا حلف فوق الحلف بالله يعني بذلوا فيها مجهودهم لئلا امرنا محمد بالخروج الى الغزو لغزونا وذلك ان المنافقين كانوا يقولون لرسول الله اينما تكن نكن معك، لئن خرجت خرجنا وان اقامت اقمنا وان امرتنا بالجهاد جاهدنا، فقال الله تعالى: «قل» لهم، «لا تقسموا» لا تحلفوا، ثم الكلام ثم قال: «طاعة معروفة» اى - هذه طاعة معروفة بالقول دون الاعتقاد اى - امر عرف منكم انكم تكذبون فيه وتقولون مالا تفعلون، هذا معنى قول مجاهد، وقيل معناه طاعة بينة خالصة افضل و امثل من يمين باللسان لا يوافقها الفعل، وقال مقاتل بن سليمان: ليكون منكم طاعة معروفة، «ان الله خبير بما تعملون» عالم بما تظهرون وما تضمرون، لا يخفى عليه شئ من اعمالكم.

«قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول فان تولوا» تعرضوا عن طاعته، «فانما عليه» اى - على الرسول، «ما حمل» كلف وامر به من تبليغ الرسالة وقد بلغها، «وعليكم ما حملتم» من الاجابة والطاعة، وقيل انما عليه ما حمل و عليكم ما حملتم منسوخ بآية السيف، «وان تطيعوه» فيما يأمركم وينهاكم، «تهتدوا» الى الحق والرشد والجنة، «وما على الرسول الا البلاغ المبين» اى - التبليغ البيّن. روى عن علقمة بن وائل الحضرمي عن ابيه قال سأل سلمة بن يزيد الجعفي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله ارايت ان اقام علينا امراء سألونا حقهم ومنعونا حقنا فما تأمرنا، فاعرض

عنه ، ثم سأله فاعرض عنه ، ثم قال في الثالثة وفي الثانية فجذبه الاشعث بن قيس ، فقال رسول الله (ص) : « اسمعوا واطيعوا فانما عليهم ما حملوا وعليكم ما حملتم » ، وقال ابو عثمان الجعفي : من امر السنة على نفسه قولا و فعلا نطق بالحكمة ، و من امر الهوى على نفسه قولا و فعلا نطق بالبدعة ، لقول الله عز وجل : « وان تطيعوه تهتدوا » .

«وعدا الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض» ابو العاليه گفت سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول خدا و ياران او پيش از هجرت روزگاري در مكه رنجور بودند و ناآمن از دشمن ، رب العزه ايشانرا براي كفار صبر مي فرمود و دستوري قتال نبود و رسول (ص) پنهان و آشكارا بر دين اسلام دعوت مي كرد و براي كافران صبر همي كرد تا اورا به هجرت فرمودند ، چون بمدينه هجرت كرد مهاجران و مسلمانان همه چنان ناآمن بودند از دشمنان و پيوسته سلاح داشتند و اخريكي از مهاجران گفت : ما ياتي علينا يوم تأمن فيه ونضع السلاح . و خود روزي ما را نبود كه ايمن رويم در زمين مكه و سلاحها از دست بنهاد ، رب العزه در شأن ايشان اين آيت فرستاد و ايشانرا بنصرت و امن و تمكين وعده داد فقال تعالى : «وعدا الله الذين آمنوا منكم» ، باین قول «منكم» اشارت بمهاجران است ، «وليستخلفنهم في الارض» اين ارض زمين مكه است ، و روا باشد كه آيت بر عموم رانند و مراد باین ارض همه زمين باشد در دنيا اسلام كه رب العزه بساط اسلام در آن بگستراند و دودشرك و كفر باطي ادبار خویش برد و مسلمانانرا انبوهي دهد ، چنانكه گفت تعالى و تقدس : «ليظهره على الدين كله» و به قال النبی (ص) : «لا يبقى على الارض بيت مدر ولا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام بعز عزيز او ذل ذليل ، اما ان يعزهم الله فيجعلهم من اهلها ، و اما ان يذلهم فيدينوا لها . » قوله : «يستخلفنهم في الارض» ادخل اللام لجواب اليمين المضمرة و تقدير القول فيه يعنى وعد الله و قال والله يستخلفنهم في الارض ، اي - ليورثنهم ارض الكفار من العرب والعجم ، فيجعلهم ملوكها و سگانهها و خلفاء هم فيها ، «كما استخلف الذين من قبلهم» يعنى

بنی اسرائیل حیث اهلك الجبابرة بمصر و الشام ، واورثهم ارضهم وديارهم ، قرأ ابوبكر عن عاصم « كما استخلف » بضم التاء و كسر اللام على ما لم يسم فاعله ، والباقون بفتح التاء واللام لفوله : « وعد الله » فقوله : « ليستخلفنهم » يعود اليه ، فكذلك « كما استخلف » والمعنى يستخلفنهم ، استخلاقاً كاستخلاقه الذين من قبلهم . « وليمكنهم دينهم الذي اتضى لهم » قال ابن عباس : يوسع لهم في البلاد حتى يملكوها و يظهر دينهم الاسلام على سائر الاديان ، « وليبدلهم » قرأ ابن كثير و ابوبكر ويعقوب « وليبدلهم » بالتخفيف من الابدال ، وقرأ الباقر « وليبدلهم » بالتشديد من التبديل ، وهما لغتان ، وقيل التبديل تغيير الحال مع بقاء الاصل ، والابدال جعل الشيء مكان الشيء ، « من بعد خوفهم امناً » قومي گفتند اين خوف وامن هر دو در دنياست ، و جماعتی گفتند که خوف در دنياست و امن در قيامت ، و في ذلك ما روى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال : « يقول الله عز وجل ائني لا اجمع على عبدى خوفين ولا امنين ان خافني في الدنيا آمنته في الآخرة وان امنني في الدنيا اخفته في الآخرة » .

« يعبدوني لا يشر كون بي شيئاً » هذا نعت حال يراد به الشرط ، سياق اين سخن بر سبيل شرط است ميگويد ايشانرا پس از بيم امن دهيم تا آنکه که مرا مي پرستند و انباز نگیرند اين همچنانست که گفته : « كنتم خيرامة اخرجت للناس » ثم شرط على ذكر نعت الحال فقال : « تأمرون بالمعروف » يعنى مادمتم تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر ، رب العالمين جل جلاله اين وعده داد پس وعده وفا كرد و دين اسلام را بر همه دينها غلبه داد و مسلمانانرا نصرت داد و مؤمنان و دوستانرا از دشمنان آمن كرد ، و في ذلك ما روى عدی بن حاتم قال : بينا انا عند النبي (ص) اذ اناه رجل فشكا اليه الفاقة ثم اتاه آخر فشكا اليه قطع السبيل ، فقال : يا عدی هل رأيت الحيرة ؟ قلت لم ارها ، قال فان طالت بك حيوة فلترين الظعينة تر تحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف احداً الا الله ، و لئن طالت بك الحيوة لتفتحن كنوز كسرى ، قلت



كسرى بن هرمز ؟ قال : كسرى بن هرمز ، ولئن طالت بك الحياة لترين الرجل يخرج ملء كفه من ذهب او فضة يطلب من يقبله منه ولا يجد احداً يقبله منه ويلقي الله احدكم يوم القيامة وليس بينه وبينه ترجمان يترجم له فليقولن الم نبعث اليك رسولا فبلغك ؟ فيقول بلى ، فيقول الم اعطاك مالا وافضل عليك ؟ فيقول بلى ، فينظر عن يمينه فلا يرى الا جهنم وينظر عن يساره فلا يرى الا جهنم ، قال : عدى سمعت رسول الله يقول : « اتقوا النار ولو بشق تمره فمن لم يجد شق تمره فبكلمة طيبة » ، قال : عدى فرأيت الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لاتخاف الا الله ، وكنت فيمن افتتح كنوز كسرى بن هرمز ولئن طالت بكم حياة لترون ما قال النبي يخرج ملء كفه . وگفته اند درين آيت دلالت روشن است بر خلافت صديق و امامت خلفاء راشدين ، لانه بالاجماع لم يتقدمهم في الفضيلة الى يومنا احد ومن بعدهم ، مختلف فيهم فاولئك مقطوع بامامتهم وصدق وعد الله فيهم وهم على الدين المرضي من قبل الله تعالى ولقد آمنوا بعد خوفهم و قاموا بسياسة المسلمين والذب عن حوزة الاسلام احسن قيام . و في ذلك ما روى سعيد بن جهمان عن سفينة قال سمعت النبي يقول : « الخلافة بعدى ثلاثون سنة ثم يكون ملكاً » ثم قال سفينة لسعيد : امسك خلافة ابي بكر سنتين وخلافة عمر عشراً وخلافة عثمان اثنتي عشرة وخلافة علياً ستاً . وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) : « الخلافة بعدى في امتي في اربعة : ابي بكر وعمر وعثمان وعلي » ، وقال بعضهم خلفاء الله عز وجل في الارض ثلاثة : آدم في قوله : « انا جاعل في الارض خليفة » . وداود في قوله : « يا داود انا جعلناك خليفة في الارض » ، و ابو بكر في قوله : « ليستخلفنهم في الارض » . قوله : « ومن كفر بعد ذلك » اراد به كفران النعمة ولم يزد الكفر بالله عز وجل ، « فاولئك هم الفاسقون » العاصون لله ، قال اهل التفسير اول من كفر بهذه النعمة وجحد حقها ، الذين قتلوا عثمان فلما قتلوه غير الله ما بهم و ادخل عليهم الخوف حتى صاروا يقتتلون بعد ان كانوا اخواناً . روى حميد بن هلال قال قال عبد الله بن سلام في عثمان : ان الملائكة لم تنزل محيطة



بمدينتكم هذه منذ قدمها رسول الله (ص) حتى اليوم فوالله لئن قتلتموه ليذهبن ثم لا يعودن ابداً، فوالله لا يقتله رجل منهم الا لقي الله اخداً لا يدل له رآن سيفه لم يزل مغموذاً عنكم، والله لئن قتلتموه ليسلته الله عز وجل عليكم ثم لا يغمده عنكم، اما قال ابداً واما قال الى يوم القيامة فما قتل نبي قط الا قتل به سبعون الفا، ولا خليفة الا قتل به خمسة وثلاثون الفا، وقيل «من كفر بعد ذلك» يريد به مسيلمة بن حبيب واهل اليمامة والمرتدين من هذه الامة، وعن ابي بن كعب عن رسول الله قال: «بشرت هذه الامة بالسنة والرفعة والتمكين في الدين، فمن طلب منهم الدنيا بعمل الآخرة لم يكن له في الآخرة نصيب».

قوله: «واقموا الصلوة» يعنى المفروضة، «وآتوا الزكوة» الواجبة، «واطيعوا الرسول» باجابهته الى مادعاكم اليه، «لعلكم ترحمون» فانها من موجبات الرحمة. «لا تحسبن الذين كفروا» قرأ ابن عامر وحمزة «لا يحسبن» بالياء اى لا يحسبن الذين كفروا انفسهم معجزين، فيكون المفعول الاول محذوفاً ويكون قوله: «معجزين» مفعولاً ثانياً، وقرأ الآخرون «لا تحسبن» بالتاء، يعنى لا تحسبن يا محمد، الذين كفروا ومعجزين. «فالذين كفروا» على هذه القراءة مفعول اول «ومعجزين» مفعول ثان، وابن عامر وحمزة وعاصم يفتحون السين، والباقون يكسرونها وهما الغتان. قوله: «معجزين» اى - فائتين، وقيل سابقين، تقول اعجزه جعله عاجزاً او وجده عاجزاً ونسبه الى العجز. «وماؤيهم النار» اى - مرجعهم ومنقلبهم وهو استيناف كلام، «ولبئس المصير» اى - لبئس المرجع النار.

«يا ايها الذين آمنوا ليستأذنكم الذين ملكت ايمانكم» قال ابن عباس: وجه رسول الله (ص) غلاماً من الانصار يقال له مدلج بن عمرو الى عمر بن الخطاب وقت الظهيرة ليدعوا، فرأى عمر بحالة كره عمر رؤيته ذلك فقال: يا رسول الله وددت لو ان الله امرنا ونهاىنا فى حال الاستيذان، فانزل الله عز وجل هذه الآية، وقال مقاتل نزلت فى اسماء بنت مرشد كان لها غلام كبير فدخل عليها فى وقت كسرهته فأتت رسول الله

فقلت : ان خدمنا وغلماننا يدخلون علينا في حال نكرها ، فانزل الله تعالى « يا ايها الذين آمنوا ليستأذنكم الذين ملكت ايمانكم » ، يعنى العبيد والاماء واثما اضيف الملك الى اليد لان العرب الاولى يتبايعون بالايدي وانما خص باليمين تخييراً للكلام واستدراكاً لليمين . « والذين لم يبلغوا الحلم منكم » من الاحرار ، ليس المراد منهم الاطفال الذين لم يظهر واعلى عورات النساء بل الذين عرفوا امر النساء ولكن لم يبلغوا ، « ثلاث مرات » اى - يستأذنوا فى ثلاثة اوقات ، « من قبل صلاة الفجر » وقت مفارقة الفراش والقيام من النوم ، « وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة » وقت القيلولة ، « ومن بعد صلاة العشاء » وقت النوم والاولى الى الفراش واثما خص هذه الاوقات لانها ساعات الخلوة و وضع الثياب والتكشف ، فامر العبيد والصبيان بالاستيذان فى هذه الاوقات فاما غيرهم فيستأذنون فى جميع الاوقات ، « ثلاث عورات » قرأ حمزة والكسائي و ابو بكر ثلاث بنصب التاء بدلاً من قوله : « ثلاث مرات » وقرأ الآخرون ثلاث بالرفع على انه خبر متبداء محذوف و تقديره هذه الاوقات المذكورة ثلاث عورات لكم ، سميت هذه الاوقات عورات لان الانسان يضع فيها ثياباً فتبدوا عورته ، وقيل هذه الاوقات اوقات التجرد وظهور العورة ، فصارت من عورات الزمان فجرى مجرى عورات الابدان ، وقيل هى على اضمار الوقت وتقديره ثلاثة اوقات عورات فحذف المضاف واقام المضاف اليه مقامه ، فلذلك انث الثلاث ، « ليس عليكم ولا عليهم » يعنى العبيد والخدم والصبيان ، « جناح » فى الدخول عليكم بغير استيذان . « بعدهن » اى - بعد هذه الاوقات الثلاثة ، « طوافون عليكم بعضكم على بعض » تأويله فبعضكم بعد تلك الساعات طوافون على بعض تتباسطون وتتلاقون وتتعاشرون ولا تحتشمون ، وهذه اشارة الى انه تكثر الحاجة اليهم فلو شرط الاستيذان فى كل مرة لشق ذلك عليهم ، وصح فى الخبر : ان الهرة ليست بنجسة اثمها من الطوافين عليكم والطوافات ، يعنى انها تصحبك اذا خلوت ومن صحبتك فى خلوتك واستخلى بك فهو طواف عليك شبهها بالممالك و خدم البيت ، الذين يطوفون على اهلهم للخدمة ، ومنه قول ابراهيم اثم الهرة كبعض اهل البيت ،

وقال ابن عباس : انما هي من متاع النبيت ، وقيل شُبَّهَها بمن يطوف للحاجة والمسألة يريد ان الاجر في مواساتها كالا جر في مواساة من يطوف للحاجة والمسألة ، « كذلك » اي - كبيان الاحكام في هذه الآية « يبين الله لكم الآيات » الامر والنهي ، « والله عليم » فيما يأمر ، « حكيم » فيما يدبر . اختلف العلماء في حكم هذه الآية ، فقال قوم هو منسوخ لا يعمل به ، اليوم قيل لابن عباس ، كيف ترى في هذه الآية امرنا فيها بما امرنا ولا يعمل بها احد ؟ فقال ابن عباس : انه رفيق حلیم يحب الستر ولم يكن للقوم ستور ولا حجاب فكان الخدم والولايد يدخلون فربما يرون منهم مالا يحبون ، فامروا بالاستيذان في تلك العورات وقد بسط الله الرزق واتخذ الناس الستور فرأى ان ذلك اغنى عن الاستيذان ، وذهب قوم الى انها غير منسوخة ، روى عن موسى بن ابي عائشة قال سألت الشعبي عن هذه الآية « ليستأذنكم الذين ملكت ايمانكم » امنسوخة هي ؟ قال لا والله ما نسخت ، قلت ان الناس لا يعملون بها ، قال الله المستعان ، وعن سعيد بن جبیر في هذه الآية ان ناساً يقولون نسخت والله ما نسخت ولكنّها مما يتهاون به الناس .

قوله : « واذا بلغ الاطفال منكم الحلم » يريد الاحرار الذين بلغوا ، والحلم رؤيا البالغ ومنه سمى البلوغ حلماً والمحتلم والبالغ ، والحالم الثائم والمتحلم الذي يرى الرؤيا ، وفي الخبر : من تحلم في منامه فلا يخبرنا بتلعب الشيطان به ، ومعنى الآية اذا بلغ الاطفال من احراركم وارادوا الدخول عليكم فليستأذنوا في جميع الاوقات ، « كما استأذن الذين من قبلهم » اي - كما استأذن الذين بلغوا و دخلوا من قبلهم ، وقيل يعنى الذين كانوا مع ابراهيم وموسى وعيسى عليهم السلام . « كذلك يبين الله لكم آياته » دلالاته واحكامه ، « والله عليم حكيم » قال سعيد بن المسيب يستأذن الرجل على امه انما انزلت هذه الآية في ذلك وسئل حذيفة استأذن الرجل على والديه ؟ قال نعم ، ان لم تفعل رأيت منهما ماتكراه

قوله : « والقواعد من النساء » يعنى العجائز اللاتي قعدن على الولد والحيض من الكبر فلا يلدن ولا يحضن ، واحديثها قاعد بلاهء ليدل بحذف الهاء على انه يعود

کبر، كما قالوا امرأة حامل ليدلّ بحذف الهاء على انه حمل حبل، وقالوا في غير ذلك قاعدة في بيتها وحاملة على ظهرها، قال ابن قتيبة: سميت المرأة قاعداً اذا كبرت لانها تكثر القعود، وقيل هن العجائز اللواتي اذا رآهن الرجال استقذروهن، فاما من كانت فيها بقية من جمال وهي محل الشهوة فلا تدخل في هذه الآية، «اللاتي لا يرجون نكاحاً» اي - لا يطمعن في ان تتزوجن لكبرهن، «فليس عليهن جناح ان يضعن ثيابهن» عند الرجال وهي الجلباب والرداء الذي فوق الثياب والقناع الذي فوق الخمار، «فاما الخمار لا يجوز وضعه، وقيل الثياب، وفي هذه الآية هي الملاحف والاستعفاف هاهنا الاستتار بالملاحف، «غير متبرجات بزينة» اي - غير مبديات بزينة والتبرج اظهار محاسنها التي ينبغي ان تسرها، كالشعر والذراع والنحر والساق اي لا يقصدن بوضعها ان يظهرن زينتتهن، وقيل التبرج هاهنا وفي قوله: «ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى» الخروج من البيت ظاهرة الزينة. «وان يستعففن خير لهن» اي - التلبس خير لهن من التكشف، «والله سميع» لما يقال، «عليم» بما يقصد وينوي

«ليس على الاعمى حرج» علماء تفسير مختلفند در سبب نزول اين آيت، ابن عباس گفت: چون اين آيت فرو آمد كه: «ولانا كلوا اموالكم بينكم بالباطل» مسلمانان تخرج نمودند ازمواكلت نابينا ولنك وبيمار گفتند ما را نهی كردند از خوردن مال بباطل وبهينه اموال طعام است كه درپيش نهند وخورند وايشان عاجز اند وضعفانند و در خوردن مقاومت اصحا نتوانند و برايشان حيف رود و ضيق و آنكه خوردن مال بباطل باشد، از اين سبب تخرج كردند تا رب العزة اين آيت فرستاد و ايشانرا رخصت داد درمواكلت ايشان، وباین تاويل «على» بمعنى «فى» است اي - ليس عليكم فى مواكلة الاعمى والاعرج والمريض حرج، سعيد بن جبیر گفت و ضحاك: ضعيفان تخرج مينمودند ازمواكلت اصحا ازبیم آن كه ايشانرا كراهيت آيد خوردن با ما وايشانرا از آن رنج بود، و معنى آنست كه برين ضعيفان حرج نيست كه خورند ازخانه هاى ايشان كه نام برده اند درين آيت. مجاهد گفت اصحاب

رسول (ص) بر یکدیگر مهربان و مشفق بودند ، وقت بود که ازین ضعیفان یکی در خانه ایشان شدی بطلب طعام و در خانه ایشان طعام نبودی ورد کردن ایشان بی طعام روی نبود همی برخاستند و بخانه های خویش و پیوند میرفتند و ایشانرا با خود میبردند طعام خوردن را ، ضعیفان دست بآن طعام نمی بردند و تخرج می نمودند یعنی که نه مالک طعام ما را خواند و سر طعام آورد تا رب العزه ایشانرا درین آیت رخصت داد . سعید مسیب گفت . جماعتی صحابه با رسول خدا بغزا رفتند و کلید گنجینها باین ضعیفان و خویشان سیردند و خوردن طعام ایشانرا مباح کردند ایشان خود تخرج نمودند و نخوردند یعنی که ایشان غایبند و در غیبت ایشان طعام ایشان نخوریم تا رب العزه ایشانرا باین آیت رخصت داد . حصن گفت : معنی آیت آنست که بر نابینا و لنگ و بیمار حرج نیست چون تخلف کند از جهاد ، ایشانرا تخلف از جهاد این آیت رخصت است ، و بقول حصن سخن اینجا تمام شد که : « ولا علی المريض حرج » پس براستیناف گفت : « ولا علی انفسکم » ای - حرج فی ان تا کلو من بیوتکم الی آخر الآیه . قومی گفتند « ولا علی انفسکم » تا آخر آیه منسوخ است ، در ابتدا در خانه های یکدیگر بی حجاب میرفتند و طعام که می یافتند می خوردند پس چون آیه آمد که : « لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا » و « لاتدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام » این منسوخ گشت ، و بیشترین علما بر آنند که اینجا نسخ نیست و معنی آن است که : « ولا علی انفسکم ان تا کلو من بیوتکم » ای - لا حرج علیکم ان تا کلو من اموال عیالکم و ازواجکم ، و بیت المرأة کبیت الزوج ، و قیل « من بیوتکم » ای - بیوت اولادکم ، جعل بیوت اولادهم بیوتهم لان ولد الرجل من کسبه و ماله کماله ، و فی الحدیث : « انت و مالک لابیک » « اویوت آبائکم اویوت امهاتکم » قرأ حمزة و جده امهاتکم بکسر الالف و المیم جمیعاً . و قرأ الکسانی امهاتکم بکسر الالف و فتح المیم ، و قرأ الباقر بضم الالف و فتح المیم . « اویوت اخوانکم اویوت اخواتکم اویوت اعمامکم اویوت عماتکم اویوت اخه الکم اویوت



خالاتکم اوما مملکتکم مفاتحه » ای - بیوت ماملکتکم مفاتحه . قال ابن عباس : عنی بذلك وکیل الرجل وقيّمه فی ضيعته اوما شيته لا بأس عليه ان يأكل من ثمريضته و يشرب من لبن ماشيته ولا يحمل ولا يدّخر . وقال الضحاک : یعنی من بیوت عبیدکم ومما لیککم وذلك ان السید یملك منزل عبده ، والمفتاح الخزائن لقوله : « وعنده مفاتح الغیب » . قال عكرمة : اذا ملك الرجل المفتاح فهو خازن فلا بأس ان يطعم الشیء اليسیر . وقال السدی : الرجل یؤلی طعامه غیره يقوم علیه فلا بأس ان يأكل منه . وقيل هو ولی الیتیم له ان يتناول من ماله ما قال الله : « ومن كان فقيراً فلیأكل بالمعروف ومفاتحه بیده » . « او صدیقکم » الصدیق هو الذی صدقک فی موثقه ، وقيل هو الذی یوافقک فی ظاهره وباطنه . قال ابن عباس : الصدیق اکبر من الوالدین الا ترى ان اهل النار لم يستغیثوا بالآباء والأمّهات بل قالوا فما لنا من شافعين ولا صدیق حمیم . فرخص الله له ان يأكل من بیته بغیر اذنه ، وقيل هو اذا دعاک الی ولیمة فحسب . و كان الحصن وقناة بریان دخول الرجل بیت صدیقه و التحرم بطعامه من غیر استیذان منه فی الاكل بهذه الآیة ، و دخل عبد الله بن ادريس علی الاعمش منصرفاً من املاک و فی کمه سکر فادخل الاعمش یدہ فی کمه واخذ من الشکر وقرأ « او صدیقکم » ابن عباس گفت این در شأن حارث بن عمرو و فرو آمد که بار رسول خدا (ص) بغزاشدو مالک بن زید را خلیفه کرد بر اهل خویش ، چون باز آمد اورا نزار وضعیف دید ، گفت چه رسید ترا که چنین ضعیف گشته ای ؟ گفت : لم یکن عندی شیء و تخرجت ان اكل من طعامک بغیر اذنک فانزل الله تعالی « او صدیقکم » معنی آنست که بر مسلمانان تنگی نیست و بزهی نیست که درین خانه ها روند که نام ایشان درین آیت بردند و از طعام ایشان خوردند اگر چه ایشان حاضر نباشند بشرط آنکه از آن طعام چیزی برنگیرند که به خود بیرون آرند و نه از آن زادی سازند ، این رخصتی است که الله نهاد میان بندگان و لطفی که بفضل خود کرد با ایشان تا از دنائت اخلاق و تنگی نظر دور باشند و بخصال حمیده آراسته .



« لیس علیکم جناح ان تأکلوا جميعاً او اشتاتاً » ، قومی بودند از عرب بنو لیت بن بکر از بنی کنانه عادت داشتند که تنها نخوردندی بی مهمان ، کس بود از ایشان که بامداد تا شبانگاه منتظر مهمان نشستی یا کسی که با وی طعام خوردی پس اگر در شبانگاه هیچکس نیافتندی طعام خوردندی ، این آیت ایشانرا رخصت آمد که اگر خواهید باهم طعام خوردید پراکنده . عکرمه گفت در شان قومی از انصار فرو آمد که چون بایشان مهمان رسیدی طعام نمیخوردند مگر بامهمان ، و قومی دیگر طعام باهم نمیخوردند از بیم آنکه یکی بیشتر خورد و یکی کمتر و بر بعضی از ایشان اجحاف رود ، رب العزه ایشانرا باین آیت رخصت داد که هر دو حالت ایشانرا مباح است و در آن حرج نه ، اگر خواهند تنها خوردند و اگر خواهند بجمع ، اشتات جمع شت ای - متفرقین ، و شتی جمع شتیت ، تقول شت الشی شتاً و شتاتاً ، و شتان اسم الفعل بنی علی الفتح ، و قيل نصب علی المصدر و حکى فيه الکسر ايضاً .

« فاذا دخلتم بيوتاً فسلموا على انفسكم » یعنی علی اهلکم و اولادکم ، میگوید چون در خانه های خویش روید بر کسان خویش و عیال و اولاد خویش سلام کنید ، و فی ذلك ماروی انس قال اوصانی رسول الله (ص) فقال : « یا انس اسبغ الوضوء یزد فی عمرک ، و سلم علی من لقیته من امتی تکثر حسناتک و اذا دخلت بیتک فسلم علی اهل بیتک یکثر خیر بیتک ، و صلی الصلوة الضحی فاتها صلوة الاوابین ، و ارحم الصغیر و وقر الکبیر تکن من رفقاءئ یوم القیامة » . و قيل اذا دخلتم بیوتاً خالیة لا احد فیه فسلموا علی انفسکم ای - قولوا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ، ذکره قهاده و قال : حدثنان الملائكة ترد علیه و قال ابن عباس : هو المسجد اذا دخلته فقل السلام علینا و علی عباد الله الصالحین . و فی رواية اخرى عن ابن عباس قال : ان لم یکن فی البیت احد فلیقل السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین ، السلام علی اهل البیت و رحمة الله . روى جابر قال قال رسول الله (ص) : « اذا دخلتم بیوتکم فسلموا علی اهلها و اذا طعم احدکم طعاماً فلیذکر اسم الله فان الشیطان اذا سلم احدکم

لم يدخل بيته واذا ذكر اسم الله على طعامه فقال لامبيت لكم ولا عشاء وان لم يسلم حين يدخل بيته ولم يذكر اسم الله على طعامه قال ادر كنتم العشاء والمبيت . وقيل « اذا دخلتم بيوتاً فسلموا على انفسكم » يعنى على من فيها من المؤمنين . « المؤمنون كلهم كنفس واحدة » هذا كقوله : « ولا تقتلوا انفسكم » . وعن ابن مسعود قال قال رسول الله (ص) : « السلام اسم من اسماء الله تعالى فافشوه بينكم فان الرجل المسلم اذا مرّ با لقوم فسلم عليهم فردّوا عليه كان له عليهم فضل ودرجة بذكره ايّاهم بالسلام فان لم يردّوا عليه من هو خير منهم واطيب » . وعن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص) : « اذا وقف احدكم على المجلس فليسلم فان بداله ان يقعد فليقعد ، واذا قام فليسلم فان الاولى ليست باحق من الآخرة » . وقيل السلام وآمين فى الدعاء والصف فى الصلوة تكملة هذه الامة . ومعنى السلام اى - لكم السلامة منى ، وقيل السلام اسم من اسماء الله عز وجل والمعنى الله حفيظ عليكم .

« تحية من عند الله » نصب على المصدر اى - تحيون انفسكم بماتحية ، « مباركة طيبة » مباركة بالاجر طيبة بالمغفرة . « كذلك يبين الله لكم الآيات » يعنى اذا اراد الله فرض شىء عليكم بينة هذا البيان ، « لعلكم تعقلون » لكى تعقلوا و تفهموا ، وقيل لتكونوا عقلاء صالحين .

قوله : « انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله » اى - المؤمن من آمن بالله ورسوله واطاع رسوله فى جليل الامر و دقيقه ، « واذا كانوا معه على امر جامع » كالحجة والعديد و كل اجتماع فيه ، وقيل هو الجهاد ، وقيل مجلس تشاور وتدير حرب ، « لم يذهبوا » يعنى لم تخر جواعنه ، « حتى يستأذنوه » اى - يستأذنوا رسول الله تعظيماً قال المفسرون كان رسول الله اذا صعد المنبر يوم الجمعة واراد الرجل ان يخرج من المسجد لحاجة او عذر لم يخرج حتى تقوم بحيال رسول الله بحيث يراه فيعرف انه انما قام يستأذن ، فيأذن لمن شاء منهم ، قال مجاهد : واذن الامام يوم الجمعة ان يشير بيده ، وقيل هذا اذا لم يكن سبب يمنعه من المقام فان حدث سبب يمنعه من المقام بان يكونوا

فی المسجد، فتحیض منهم امرأة اویجنب رجل او عرض له مرض فلا یحتاج الی الاستیذان:  
مفسران گفتند سبب نزول این آیت آن بود که روز خندق رسول خدا و یاوران  
در حفر خندق مجتمع بودند و آن کاری جامع بود، بعضی منافقان بی فرمان رسول (ص)  
و بی اذن وی بیرون شدند رب العالمین این آیت فرستاد گفت مؤمنان ایستایند که  
مطیع خدا و رسولند بهم کار و در همه حال و چون در کاری جامع باشند بی دستوری  
رسول (ص) از آن باز نگردند آنکه گفت: «ان الذین یستأذنونک اولئک الذین یؤمنون  
بالله و رسوله» اصلی عظیم است در اصول تعظیم سنت و بزرگداشت آن و متابعت آن.  
« فاذا استأذنونک لبعض شأنهم فاذن لمن شئت منهم» ای - لمن علمت ان له عذراً ،  
این امر خطاب است که با رسول خدا بود در غزاة تبوک دستوری خواست تا  
باز گردد با اهل خویش رسول خدا او را گفت: انطلق فوالله ما انت بمنافق ولا مرتاب.  
«واستغفر لهم الله» ای - لمن اذنت له لیزول عنهم بالاستغفار ملامة الانصراف ، قال  
قتادة هذا ناسخة لقوله تعالى : «لم اذنت لهم» .

«لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً» قال ابن عباس معناه  
احذروا دعاء الرسول علیکم اذا اسخطتموه فان دعاءه موجب لیس کدعاء غیره ،  
میگوید تعرض سخط رسول مکنید و او را بخشم میآورد و از دعاء وی بر خود بترسید،  
اگر او را بخشم آرید دعاء وی چون دعاء دیگران میندازید ، و حقیقت دانید که  
دعاء وی موجب است و در حال اجابت آید و چون تیری سوی نشانه شود مجاهد  
گفت معنی آنست که : لا تدعوه باسمه كما يدعوا بعضکم بعضاً ، رسول را بنام خویش  
مخوانید که گوئید یا محمد یا ابا القاسم ، لکن بنام تعظیم و تبجیل خوانید که یا  
نبی الله یا رسول الله ، فاطمة زهرا او را میگفت یا رسول الله ، ای پدر ، دیگران  
فرزندان و زنان و خویشان همچنین میگفتند یا رسول الله ، و قیل معناه اذا دعاکم  
لامر فعجلوا الاجابة و بادروا الیه کقوله : «استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم» . ثم  
رجع الی حدیث المنافقین فقال : «قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لو اذاً» التسلل

خروج خفياً متلطفاً، واللّواذ، الاستتار بالشئ، يقال لا ذب بالشئ، يلوذ به لياذاً ولواوذاً يلاوذاً ملاوذة ولواذاً، قال الازهرى معنى اللواذ، الخلاف، اى - يخالفون خلافاً، كلبى  
گفت رسول خدا (ص) بروز آدینه خطبه کردی و در خطبه عیب منافقان گفتم، ایشان  
چون آن شنیدندى از راست و چپ نظر کردندى تا خود هیچکس از مؤمنان ایشانرا  
مى بیند یا نه، چون کسی ایشانرا ندیدى پوشیده از مسجد بگوشه‌ای بیرون شدندى،  
رب العالمین از روی تهدید و وعید گفت: «قد یعلم الذین یتسللون منکم لو اذاً»  
میداند الله ایشانرا که پنهان در پوشیدگی بیرون میشوند و فردا جزاء ایشان دهد،  
«فلیحذر الذین یخالفون عن امره» اى - یخالفون امره «وعن» زیاده، وقیل معناه  
یعرضون عن امره، وقیل بعد امره، کقوله: «اطعمهم من جوع» اى - بعد جوع،  
والهاء یعود الی الله وقیل الی النبی، والامر هو من امر الدنیا، وقیل من امر الآخرة،  
«ان تصیبهم فتنة» اى - کفر بعد ایمان، وقیل بلیة تظهر مافی قلوبهم من النفاق،  
وقیل سلطان جائر یسلط علیهم، وقیل الفتنة للعوام والبلاء للخواص وقیل الفتنة  
مأخوذ بها والبلاء معفو عنه و مثاب علیه، «او یتصیبهم عذاب الیم» عقوبة شديدة  
فی الآخرة.

ثم عظم نفسه فقال: «الا ان الله مافی السموات والارض» ملكاً وعبداً، وقیل  
دلالة على وجوده وتوحيده وكمال قدرته، «قد یعلم ما انتم علیه» من الخير والشر  
والایمان والنفاق فاحذروا مخالفته، «ویوم یرجعون الیه» یعنی يوم البعث، قرأ یعقوب  
وحده یرجعون بفتح الیاء وکسر الجیم، وقرأ الباقون یرجعون بضم الیاء وفتح الجیم،  
«فینبئهم بما عملوا» اى یجزیهم باعمالهم ویعاقبهم علیها، «والله بکل شیء علیم»  
لا یخفی علیه خافیه فیما، زوی الاعمش عن شقیق بن سلمة قال: شهدت ابن عباس  
فی الموسم فقرأ سورة النور علی المنبر وفسرها فلو سمعت الروم لا سلمت.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى : « الم تر ان الله يزجى سحاباً ، الآية .. يزجى سحاب عطفه ثم يطرغيث جوده على اوليائه بلطفه ، ويطوى بساط الحشمة عن ساحات قربه ويضرب قباب الهيبة بمشاهد كشفه وينشر عليهم ازهار انسه ثم يتجلى لهم بحقائق قدسه ويسقيهم بيده شراب حبه وبعد ما محاهم عن اوصافهم اصحابهم لا بهم ولكن بنفسه ، فالعبارات عن ذلك خرس والاشارات دونها طمس ، بر ذوق جوانمردان طريقت سحاب سحاب عطف است و باران باران برّ كه بلطف خود بر اسرار دوستان می بارد ، از تربت وفا ريحان صفا بر دمیده ، آفتاب لطف ازلی بران تافته ، در روضه قدس گل انس بشكفیده از افق تجلی باد شادی وزیده ، رهی را از دست آب و خاك بر بوده ، تأخير و درنگ از پای لطف بر خاسته نسیم ازلیت از جانب قربت دمیده .

پیر طریقت گفت : الهی تو آنی که نور تجلی بر دل‌های دوستان تابان کردی چشمه‌های مهر در سرّهای ایشان روان کردی ، و آن دل‌ها را آینه خود و محل صفا کردی ، تو دران پیدا و به پیدائی خود دران دو گیتی ناپیدا کردی ، ای نور دیده آشنایان و سرور دل دوستان و سرور جان نزدیکان همه تو بودی و توئی ، نه دوری تا جویند ، نه غایبی تا پرسند ، نه ترا جز بتویاوند ، والله لولا الله ما اهتدنا ، آبی و خاکی راجه زهره آن بود که حدیث قدم کند اگر نه عنایت و ارادت قدیم بود ، اگر نه او بکرم و فضل خود این مشتی خاك را بدر گاه قدم خود دعوت کردی و بساط انبساط در سرای هدایت بسط کردی و الا این سیه کلیم وجود را و این ذره خاك ناپاك را کی زهره آن بودی که قدم بر حاشیه بساط ملوك نهادی سزای خاك آنست که پیوسته منشور عجز خود می خواند و پرده بی نوائی خود میزند که :



ما خود ز وجود خویش تنگ آمده ایم      وز روی قضا بر سر سنگ آمده ایم  
 اندر کیلان گلیم بدبختی را      ما از سیاهی بجای رنگ آمده ایم  
 «يقلب الله الليل والنهار، قال الواسطي: ما خالفه احد قط» ولا وافقه و كلمهم  
 مستعملون بمشيته وقدرته اني يكون الوفاق والخلاف وهو يقلب الليل والنهار بما فيهما  
 وهو قائم على الاشياء وبالا شياء في بقائها وفنائها لا يؤنسه وجد ولا يسوحشه فقد  
 هر چه علماء گفتند خبری است و هر چه مشايخ گفتند اثری است و حقيقة الحق  
 وراء الخبر والاثر، میدانى در پیش خلق نهاده و ندا کرده كه اى اهل عالم قدم در  
 میدان نهید و در حجاب مى روید هيچ بدانيد كه كجا مى روید، و بدانيد كه از كجا  
 مى آييد، از درگاه علم ما برخيزيد و ببارگاه حكم ما فرو آييد، كمر بنديد خدمت ما را،  
 نظاره كنيد مشيت ما را، ساخته باشيد قدرت ما را، يا عفو و مغفرت ما را، يا قهر و  
 عقوبت ما را، قدرة التقدير تعطّل كلّ تدبير، كسى كه سرّ او معدن راز بود، و دل او در  
 در قبضه ناز بود، و بر پيشانى او نشان اقبال بود، و در دیده يقينش نور اعتبار افعال  
 ذى الجلال بود، از اسرار و رموز اين كلمات درين آيات آگاهى دارد، و واقف بر اين  
 احوال بود، كه ربّ العزّه ميگويد: «انّ فى ذلك لعلّية لاولى الابصار» جائى ديگر  
 ميگويد: «انّ فى ذلك لذكري لمن كان له قلب».

«وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنكم فى الارض» فى الآية  
 اشاره الى ائمة الدين هم اركان الملة ودعائم الاسلام والناصحون لدين الله وهم  
 اصناف ثلاثة: صنف هم العلماء والفقهاء المرجوع اليهم فى علوم الشريعة من العبادات  
 والمعاملات وغيرها قائمون بالحق فى توحيدهم بشواهد نفوسهم وحظوظهم يتصرفون  
 فى الاسباب بالحق لكنهم بنفوسهم وحظوظهم ومحبة دنياهم محجوبون عن حقائق التوحيد.  
 وصنف هم اهل المعرفة واصحاب الحقائق وهم فى الدين كخواص الملوك موصوفون  
 بخالص الارادة وحسن القصد وصدق النية قائمون بالحق مع شاهد احوالهم وارادتهم



یتصرفون فی الاسباب کلها بالحق لکنهم برؤیة احوالهم و ارادتهم و شواهد قصودهم  
محبوبون عن تجرید التوحید . و صنفهم المخصوصون من المخصوصین بالمعرفة  
قائمون بالحق یشاهد الحق علی نهج تجرید التوحید و تحقیق التفرد فالدين معمور  
بهؤلاء علی اختلافهم الی يوم القيامة . بدانکه خلفاء زمین که رب العزه درین آیت  
بایشان اشارت کرده سه گروهند هر گروهی را در توحید مقامی معلوم است و در اظهار  
بندگی حدی محدود ، اول علماء دین اسلامند و فقهاء شریعت ، حافظان ملت  
و ناصحان امت ، حدایشان در اظهار بندگی تا طمع معرفت و خوف عقوبت بیشتر نباشد  
و ثمره توحید ایشان مقصور است بر سلامت این جهان و عاقبت آن جهان ، اسلام  
ایمان ایشان از الطاف و امداد حق است لکن بشوائب اغراض و شواهد حظوظ نفس  
ممزوج است ، فطرت ایشان مغلوب اوصاف بشریت حیات ایشان در معرض رسوم  
و عادت ، و در عالم عبودیت ایشان را مترسمان اهل لاله الا الله گویند ، باوصاف بشریت از  
عالم حقایق محبوب باشند ، بهشتیانند لکن حال ایشان چنان است که جنید گفت  
بانوری که هؤلاء حشوا الجنة و لها اصحاب غیر هؤلاء ، حشوا الجنة اسراؤها و اصحاب  
الجنة امراؤها ، اما گروه دیگر که ایشان را خاصگیان مملکت گویند قوام ایشان  
باخلاص طاعت است و صحت ارادت و صدق افتقار و نیت ، از شوائب اغراض و حظوظ  
نفس دورند و از فتور و تراجع محروس ، لکن دست بشریت آینه صفات ایشان پر دیده  
ایشان عرضه میکند تا قیام خویش با امداد حق بر بساط توحید می بینند آن  
دیدن ایشان در آئینه صفا اوقات خویش ، ایشان را بر بساط هستی میدارد  
معذورند لکن از عالم نیستی دورند ، رؤیت صدق و مطالعه شواهد اخلاص  
سدی کشت میان ایشان و میان عالم نیستی ، و مرد تا به عالم نیستی نرسد حقایق توحید  
روی بوی ننماید . گروه سوم خاص الخاصند باقامت حق قائمند نه بقیام خویش ، حیات  
ایشان بفتوح تجرید است نه بروح تجنید ، از حول و قوت خویش محرّرنند و از

ارادت و قصد خویش مجرّد، در دایره اعمال و احوال ننمایند و در اسر تصرف و اختیار نهاند، و منشور سعادت و شقاوت نخوانند و از سر پرده غیبتشان بیرون نیارند و در جرّاید محو و اثباتشان ثبت نکنند. مثل ایشان باقهر ربوبیت مثل گوی است در خم چو گان سلطان، گویند آن باید که در خم چو گان سلطان باشیم، آنگه خواه گوی براست اندازد و خواه بیچپ، آن گروه اوّل مخلصانند همه از او بینند، گروه دوم عارفانند باو بینند، گروه سوّم مؤّحدانند همه او را بینند، آن دو گروه در شواهد خدمتند از رحمت تفرقه باز نرفته، سومین گروه در عین صحبتند بنقطه جمع رسیده، و یک نفس در صحبت بودن به از هزار سال در خدمت زیستن. **احمد خضرویه** سجاده‌ای فرستاد بر **بویزید بسطامی** و از او بنامه درخواست تا بران نماز کند **بویزید** در جواب نامه نبشت که: جمعت عبادة الاولین والآخرین وجعلتها فی مخدّة وامرت بوضع الرأس علیها لیکون نومی جوازاً لها. و هم از این باب است حکایت جنید و شبلی که براهی میرفتند، جنید گفت **فر اشبلی** که یکساعت با خدا باش تا من بتو باز آیم، جنید برفت و شبلی در قرآن خواندن ایستاد، جنید باز آمد بانگی بروی زد که ترا گفتم بخدای مشغول باش؟ شبلی گفت من چنان دانسته بودم که چون قرآن خوانم باو مشغول باشم، جنید گفت ندانی که هر که با خدا بود دم نتواند زد؟ شبلی آنچه گفت از تفرقت گفت، و جنید جواب از نقطه جمع داد، همچنین نامه **احمد خضرویه** که به **بویزید** نبشت از تفرقت نبشت و **بویزید** از نقطه جمع جواب کرد، در خبر است که **موسی عمران** چون خواست که بمناجات حق رود در محله‌های بنی اسرائیل طواف میکرد قصّه‌ها استدعا میکرد تا در حضرت عزّت عرضه میکند و بآن بهانه با حق مناجات میکند و خطاب ازلی می‌شنود هر چند که غبار تفرقت موسی عزیز تر بود از نقطه جمع همه اولیاء و صدیقان، اما در اضافت بر رسول ما صلوات الله علیه در عین تفرقت بود تا از محله‌ها قصّه‌ها در یوزه می‌بایست کرد تا بدان بهانه با حق سخن

بسیار کند و رسول مصلوات الله علیه که نقطه جمع مرید سده وی بود او را باستدعاء قصدها حاجت نبود بلکه عزت خود با عصمت او میگفت : «و کلا نقص عليك من انباء الرسل» الآية .

پایان مجلد ششم تفسیر کشف الاسرار  
از اول سوره مریم تا آخر سوره النور

# فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

---

مجلد ششم

## جزء شانزدهم

### ١٩- سورة مريم (٩٨ آية)

#### صفحة

- تفسير آية (١٠) « قال رب اجعل لي آية... » ١١  
 تفسير آية (١١) « فخرج على قومه من المحراب ... » ١١  
 تفسير آية (١٢) « يا يحيى خذ الكتاب بقوة... » ١٢  
 تفسير آية (١٣) « وحنانا من لدنا وزكوة وكان تقيا... » ١٤  
 تفسير آية (١٤) « وبرأ بالديه ولم يكن جباراً صيياً » ١٤  
 تفسير آية (١٥) « وسلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حياً... » ١٤  
**النوبة الثالثة**  
 تأويل « بسم الله الرحمن الرحيم » ١٦  
 تأويل « كهيمص » ١٦  
 سخنان پير طريقت ١٧  
 تأويل حروف « كهيمص » ١٨  
 سخنان پير طريقت ١٩  
 تأويل « ذكر رحمت ربك عبده زكريا » ١٩  
 تأويل « اذ نادى ربه نداء خفيا » ٢٠  
 تأويل « قال رب انى وهن العظم منى... » ٢٠  
 تأويل « انى خفت الموالى من ورائى ... » ٢٠  
 قصة يحيى وزكريا ٢١

#### صفحة

#### الف

#### مقدمه

### ١- النوبة الاولى

- ترجمه آیات ١ تا ١٥ از سوره مريم ٢-١  
**النوبة الثانية**  
 محل نزول و تعداد آیات و كلمات و حروف ٣  
 تفسير بسم الله الرحمن الرحيم واشتقاق و فضيلت آن ٤  
 تفسير آية (١) « كهيمص » ٥  
 تفسير آية (٢) « ذكر رحمت ربك عبده زكريا » ٦  
 تفسير آية (٣) « اذ نادى ربه نداء خفيا » ٦  
 تفسير آية (٤) « قال رب انى وهن العظم منى واشتعل الرأس شيبا... » ٧  
 تفسير آية (٥) « وانى خفت الموالى من ورائى وكانت امرأتى عاقراً... » ٨  
 تفسير آية (٦) « يرثنى ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضياً » ٨  
 تفسير آية (٧) « يا زكريا انا نبشرك بغلام... » ٩  
 تفسير آية (٨) « قال رب انى يكون لى غلام... » ٩  
 تفسير آية (٩) « قال كذلك قال ربك... » ١٠

## صفحه

## ٢- النوبة الاولى

ترجمه آیات ١٦ تا ٣٨ از سورة

مریم

## النوبة الثانية

تفسير آية (١٦) &gt; واذكر في الكتاب مريم

&lt; انتبذت من اهلها ... &gt;

تفسير آية (١٧) &gt; فاتخذت من دونهم

&lt; حجاباً ... &gt;

تفسير آية (١٨) &gt; قالت انى اعوذ بالرحمن

&lt; منك ان كنت تقياً &gt;

تفسير آية (١٩) &gt; قال انما انارسلوك لاهب

&lt; لك فلاماً زكياً &gt;

تفسير آية (٢٠) &gt; قالت انى يكون لى

&lt; غلام ... &gt;

تفسير آية (٢١) &gt; قال كذلك قال

&lt; ربك ... &gt;

تفسير آية (٢٢) &gt; فحملته فانتبذت به مكاناً

&lt; ضيماً &gt;

تفسير آية (٢٣) &gt; فاجاءها

&lt; المخاض ... &gt;

تفسير آية (٢٤) &gt; فنادى بها من تحتها

&lt; الاتعزنى ... &gt;

تفسير آية (٢٥) &gt; وهزى اليك بجذع

&lt; النخلة ... &gt;

تفسير آية (٢٦) &gt; فكلى واشربى وقرى

&lt; حيناً ... &gt;

تفسير آية (٢٧) &gt; فانت به قوما

&lt; تحملة ... &gt;

تفسير آية (٢٨) &gt; يا اخت هارون ما كان ابوك

&lt; امراً سوء ... &gt;

تفسير آية (٢٩) &gt; فاشارت اليه قالوا كيف

&lt; نكلم من كان فى المهد

&lt; صبياً &gt;

تفسير آية (٣٠) &gt; قال انى عبد الله آتانى

&lt; الكتاب ... &gt;

٢٦

٣٦

## صفحة

تفسير آية (٣١) &gt; و جعلنى مباركاً أينما

&lt; كنت ... &gt;

تفسير آية (٣٢) &gt; وبرابوالذى ولم يجعلنى

&lt; جباراً شقيماً &gt;

تفسير آية (٣٣) &gt; والسلا على يوم

&lt; ولدت ... &gt;

تفسير آية (٣٤) &gt; ذلك عيسى بن مريم

&lt; قول الحق الذى فيه يمترون &gt;

تفسير آية (٣٥) &gt; ما كان لله ان يتخذ

&lt; من ولد ... &gt;

تفسير آية (٣٦) &gt; وان الله ربى

&lt; وربكم ... &gt;

تفسير آية (٣٧) &gt; فاختلف الاحزاب من

&lt; بينهم ... &gt;

تفسير آية (٣٨) &gt; اسمع بهم وابصر ... &gt;

## النوبة الثالثة

تأويل &gt; واذكر فى الكتاب مريم &lt;

تأويل &gt; قالت انى اعوذ بالرحمن منك ان كنت

&lt; تقياً &gt;

تأويل &gt; قالت انى يكون لى غلام ولم يمسسنى

&lt; بشر ... &gt;

تأويل &gt; فاجاءها المخاض الى جذع

&lt; النخلة ... &gt;

تأويل &gt; قد جعل ربك تحتك سرياً &lt;

تأويل &gt; انى عبد الله آتانى الكتاب وجعلنى

&lt; نبياً &gt;

تأويل &gt; وجعلنى مباركاً أينما كنت &lt;

تأويل &gt; والسلام على يوم ولدت &lt;

داستان عيسى وپيرزاهد

## ٣- النوبة الاولى

ترجمه آیات ٢٩ تا ٦٠ از سورة مریم ٤٨-٤٥

## النوبة الثانية

تفسير آية (٣٩) &gt; وانذرهم يوم

&lt; الحسرة ... &gt;

٤٨



## صفحة

تفسير آية (٤٠) &gt; انا نحن نرث الارض ومن

٤٩ عليها والينا يرجعون &gt;

تفسير آية (٤١) &gt; واذا كرفى الكتاب ابراهيم

٤٩ انه كان صديقاً نبياً &gt;

تفسير آية (٤٢) &gt; اذ قال لبيه ... &gt;

٥٠ تفسير آية (٤٣) &gt; يا ابت انى قد جاعنى من

٥٠ العلم ما لم يأتك &gt;

تفسير آية (٤٤) &gt; يا ابت لا تعبد الشيطان

ان الشيطان كان للرحمن

٥١ عصياً &gt;

تفسير آية (٤٥) &gt; يا ابت انى

٥١ اخاف ... &gt;

تفسير آية (٤٦) &gt; قال ارغب انت عن آلهى

٥١ يا ابراهيم ... &gt;

تفسير آية (٤٧) &gt; قال سلام عليك سأستغفر لك

٥٢ ربى انه كان بى حفيظاً &gt;

٥٢ تفسير آية (٤٨) &gt; واعتزلكم ... &gt;

٥٢ تفسير آية (٤٩) &gt; فلما اعتزلهم ... &gt;

تفسير آية (٥٠) &gt; ووهبنا لهم من

٥٣ رحمتنا ... &gt;

تفسير آية (٥١) &gt; واذا كرفى الكتاب موسى

٥٣ انه كان مخلصاً ... &gt;

تفسير آية (٥٢) &gt; ونادىناه من جانب الطور

٥٣ الايمن ... &gt;

تفسير آية (٥٣) &gt; ووهبنا له من رحمتنا اخاه

٥٤ هارون نبياً &gt;

تفسير آية (٥٤) &gt; واذا كرفى الكتاب

٥٤ اسمعيل ... &gt;

تفسير آية (٥٥) &gt; وكان يأمر اهله بالصلوة

٥٥ والذكوة ... &gt;

تفسير آية (٥٦) &gt; واذا كرفى الكتاب

٥٥ ادريس انه كان صديقاً نبياً &gt; و تفسير

٥٥ آية (٥٧) &gt; ورفعناه مكاناً عليا &gt;

تفسير آية (٥٨) &gt; اولئك الذين انعم الله

٥٨ عليهم ... &gt;

## صفحة

تفسير آية (٥٩) &gt; فخلف من بعد هم

٥٩ خلف ... &gt;

تفسير آية (٦٠) &gt; الا من تاب و آمن و

٦٠ عمل صالحاً ... &gt;

## النوبة الثالثة

٦٠ تأويل &gt; وانذرهم يوم الحسرة &gt;

تأويل &gt; انا نحن نرث الارض ومن

٦١ عليها &gt;

تأويل &gt; واذا كرفى الكتاب ابراهيم انه

٦١ كان صديقاً نبياً &gt;

تأويل &gt; واذا كرفى الكتاب موسى انه كان

٦٢ مخلصاً &gt;

تأويل &gt; اولئك الذين انعم الله عليهم

٦٣ من النبيين &gt;

تأويل &gt; فخلف من بعدهم خلف &gt;

٦٤ تأويل &gt; الا من تاب و آمن و عمل

٦٤ صالحاً &gt;

## ٤- النوبة الاولى

ترجمه آيات ٦١ تا ٩٨ از سوره

٦٨-٦٤ مريم

## النوبة الثانية

تفسير آية (٦١) &gt; جنات عدن التى وعد

٦٩ الرحمن ... &gt;

تفسير آية (٦٢) &gt; لا يسمعون فيها لغواً ولا

٦٩ سلاماً ... &gt;

تفسير آية (٦٣) &gt; تلك الجنة التى نورث

٧٠ من عبادنا ... &gt;

تفسير آية (٦٤) &gt; وما ننزل الا بلمر

٧١ ربك ... &gt;

تفسير آية (٦٥) &gt; رب السموات والارض

٧٢ وما بينهما ... &gt;

تفسير آية (٦٦) &gt; يقول الانسان ا اذا

٧٢ مات ... &gt;

تفسير آية (٦٧) &gt; اولاد كرا الانسان انا

٧٣ خلقناه من قبل ... &gt;

## صفحة

٨١	تفسير آية (٨٦) «ونسوق المجرمين الى جهنم ورداً»
٨٢	تفسير آية (٨٧) «لا يملكون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهداً»
٨٣	تفسير آية (٨٨) «وقالوا اتخذ الرحمن ولداً»
٨٣	تفسير آية (٨٩) «لقد جئتم شيئاً ادأ»
٨٣	تفسير آية (٩٠) «تكاد السموات يتفطرن منه ...»
٨٣	تفسير آية (٩١) «ان دعوا للرحمن ولداً»
٨٣	تفسير آية (٩٢) «وما ينبغى للرحمن ان يتخذ ولداً»
٨٣	تفسير آية (٩٣) «ان كل من فى السموات والارض الا اتى الرحمن عبداً»
٨٤	تفسير آية (٩٤) «لقد احصيتهم واعدتهم عداً»
٨٤	تفسير آية (٩٥) «وكلهم آتية يوم القيمة فرداً»
٨٤	تفسير آية (٩٦) «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وداً»
٨٤	تفسير آية (٩٧) «فانما يسرناه بلسانك ...»
٨٥	تفسير آية (٩٨) «وكم اهلكنا قبلهم من قرن ...»
٨٥	النوبة الثالثة
٨٥	تأويل «جنات عدن اتى وعد الرحمن عباده بالغيب»
٨٦	تأويل «رب السموات و الارض و ما بينهما»
٨٧	سخنان يورطريق
٨٧	تأويل « و يقول الانسان اذا مات »

## صفحة

٧٣	تفسير آية (٦٨) «فوربك لنحشرنهم والشياطين ...»
٧٤	تفسير آية (٦٩) « ثم لننزعن من كل شيعة ...»
٧٤	تفسير آية (٧٠) «ثم لنعلن اعلم بالذين هم اول ربها صلوا ...»
٧٤	تفسير آية (٧١) « وان منكم الا واردها ...»
٧٥	تفسير آية (٧٢) « ثم ننجى الذين اتقوا ...»
٧٦	تفسير آية (٧٣) « واذا تنلى عليهم آياتنا بينات ...»
٧٧	تفسير آية (٧٤) «وكم اهلكنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثاً ورثياً»
٧٧	تفسير آية (٧٥) «قل من كان فى الضلالة فليمد له الرحمن مداً ...»
٧٧	تفسير آية (٧٦) «مميزيد الله الذين اهدوا هدى ...»
٧٨	تفسير آية (٧٧) « افرايت الذى كفر بآياتنا ...»
٧٨	تفسير آية (٧٨) «اطلع الغيب ام اتخذ عند الرحمن عهداً»
٧٩	تفسير آية (٧٩) «كلا سنكتب ما يقول ...»
٧٩	تفسير آية (٨٠) «ونرثه ما يقول و يأتينا فرداً ...»
٧٩	تفسير آية (٨١) «واتخذوا من دون الله آلهة ليكونوا لهم عزا»
٨٠	تفسير آية (٨٢) «كلا سيكفرون بعبادتهم ويكونون عليهم ضدأ»
٨٠	تفسير آية (٨٣) «الم تر انا ارسلنا الشياطين على الكافرين ...»
٨٠	تفسير آية (٨٤) «فلا تعجل عليهم انما نعد لهم عدأ»
٨١	تفسير آية (٨٥) «يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً»

صفحة	صفحة
تأویل «ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات	تأویل « فوريك لنحشرنهم » ۸۷
سيجعل لهم الرحمن ودا» ۹۱	تأویل « وان منكم الا واردها » ۸۸
سخنان پير طريقت ۹۱	تأویل «يوم نحشر المتقين الى الرحمن
دامستان نامه بو سليمان داراني ۹۱	وفدا » ۹۰
ببويزيد ۹۱	دامستان ممشاد دينوري كه در حال نزع
وبقيه تأویل «ان الذين آمنوا وعملوا	بود ۹۰
الصالحات» ۹۱	

## جزء شانزدهم

## ۲۰- سورة طه- ( ۱۳۵ آية )

## ۱- النوبة الاولى

ترجمه آیات از ۱ تا ۲۴ ارسوره طه ۹۳-۹۵

## النوبة الثانية

محل نزول وتعداد آیات و کلمات و حروف ۹۵

تفسير آية (۱) «طه» ۹۶
تفسير آية (۲) «ما انزلنا عليك القرآن لتشقى» ۹۷
تفسير آية (۳) «الا تذكرة لمن يخشى» ۹۷
تفسير آية (۴) «تنزيلا ممن خلق الارض
والسموات العلى» ۹۸
تفسير آية (۵) «الرحمن على العرش
استوى» ۹۸
تفسير آية (۶) «له ما فى السموات وما
فى الارض وما تحت الثرى» ۹۹
تفسير آية (۷) «وان تجهر بالقول فانه
يعلم السرى اخفى» ۱۰۰
تفسير آية (۸) «الله الا اله الا هو له
الاسماء الحسنى» ۱۰۰
تفسير آية (۹) «وهل اتيك حديث
موسى» ۱۰۱

تفسير آية (۱۰) «اذ رأى نارا فقال لاهله
امكثوا...» ۱۰۱
تفسير آية (۱۱) «فلما اتىها نودى يا
موسى» ۱۰۲
تفسير آية (۱۲) «انى انا ربك فاخلع
نعليك...» ۱۰۳
تفسير آية (۱۳) «وانا اخترتك فاستمع
لما يوحى» ۱۰۴
تفسير آية (۱۴) «اننى انا الله لا اله الا انا
فاعبدنى...» ۱۰۴
تفسير آية (۱۵) «ان ساعة
آتية...» ۱۰۵
تفسير آية (۱۶) «فلا يصدنك
عنها...» ۱۰۵
تفسير آية (۱۷) «وما تملك بيومئذ يا
موسى» ۱۰۵
تفسير آية (۱۸) «قال هى عصا ائتوكو
خليها...» ۱۰۶
تفسير آية (۱۹) «قال القها يا موسى...» ۱۰۷
تفسير آية (۲۰) «فالقها...» ۱۰۷
تفسير آية (۲۱) «قال خذها ولا تخف

## صفحه

تفسیر آیه (۲۲) «واضع یدک الی

۱۰۸ جناحک ...»

تفسیر آیه (۲۳) «لنریک من آیاتنا

۱۰۸ الکبری ...»

تفسیر آیه (۲۴) «اذهب الی فرعون انه

۱۰۸ طفی»

## النوبة الثالثة

تأویل «بسم الله الرحمن الرحيم» ۱۰۹

تأویل «طه» ۱۰۹

تأویل «ما انزلنا عليك القرآن لتشقی» ۱۰۹

تأویل «الا تذكرة لمن یخشی» ۱۱۰

تأویل «تنزیلا ممن خلق» ۱۱۰

تأویل «الرحمن علی العرش استوی»

و گفتار شیخ الاسلام انصاری در استواء

۱۱۱ خداوند بر عرش

تأویل «وان تبهر بالقول فانه یعلم السر

۱۱۲ واخفی»

تأویل «الله الا هو» ۱۱۲

تأویل «هل انیک حدیث موسی اذ رأی

۱۱۲ نارا»

تأویل «فاخلق نعلیک» ۱۱۳

تأویل «وما تملك بيمينك یا موسی» ۱۱۳

تأویل «واضع یدک الی جناحک» ۱۱۴

تأویل «لنریک من آیاتنا الکبری» ۱۱۴

۱۱۴ سخنان پیر طریقت

## ۴- النوبة الاولى

ترجمه آیات ۲۵ تا ۵۴ از سوره طه ۱۱۵ - ۱۱۷

## النوبة الثانية

تفسیر آیه (۲۵) «قال رب اشرح لی صدري» ۱۱۸

تفسیر آیه (۲۶) «ويسر لی امری» ۱۱۸

تفسیر آیه (۲۷) «و احلل عقدة

۱۱۸ من لسانی»

## صفحه

تفسیر آیه (۲۶) «واجعل لی وزیرا

۱۱۹ من اهلی»

تفسیر آیه (۳۰) «هرون اخی» ۱۱۹

تفسیر آیه (۳۱) «اشدد به

۱۱۹ ازری»

تفسیر آیه (۳۲) «واشركه

۱۱۹ فی امری»

تفسیر آیه (۳۳) «کی تسبحک كثيرا» ۱۱۹

تفسیر آیه (۳۴) «ونذکرك كثيرا» ۱۲۰

تفسیر آیه (۳۵) «انک کنت بنا بصیرا» ۱۲۰

تفسیر آیه (۳۶) «قال فداوتیت سؤلك

۱۲۰ یا موسی»

تفسیر آیه (۳۷) «ولقد منننا علیک مرة

۱۲۰ اخرى»

تفسیر آیه (۳۸) «اذا وحینا الی امک ما یوحی» ۱۲۰

تفسیر آیه (۳۹) «ان اقد فیہ فی التابوت

۱۲۰ فاقد فیہ فی الیم...»

داستان ولادت موسی و افکندن او بر شط

۱۲۱ نیل

تفسیر آیه (۴۰) «اذمشی اختک»

۱۲۴ هل ادلکم ...»

داستان رفتن موسی نزد شعیب و شبانی او ۱۲۵

تفسیر آیه (۴۱) «واسطنعتک لنفسی» ۱۲۶

تفسیر آیه (۴۲) «اذهب انت و اخوک بآیاتی» ۱۲۶

تفسیر آیه (۴۳) «اذهبا فرعون انه

۱۲۶ طفی»

تفسیر آیه (۴۴) «فقولا له قولنا...» ۱۲۶

تفسیر آیه (۴۵) «قالا ربنا

۱۲۷ اننا نخاف»

تفسیر آیه (۴۶) «قال لا تخافا اننی معکم»

۱۲۸ اسمع واری»

تفسیر آیه (۴۷) «فاثیاء فقولا انا رسول

۱۲۹ ربک ...»

## صفحة

- تفسير آية (٤٨) «إنا قد اوحى اليها...» ١٣٠  
 تفسير آية (٤٩) «قال فعن ربكما يا موسى» ١٣٠  
 تفسير آية (٥٠) «قال ربنا الذي اعطى  
 كل شئ خلقه ثم هدى» ١٣٠  
 تفسير آية (٥١) «قال فما بال القرون  
 الاولى» ١٣١  
 تفسير آية (٥٢) «قال علمها عند ربى فى  
 كتاب لا يضل ربى ولا ينسى» ١٣١  
 تفسير آية (٥٣) «الذى جعل لكم الارض  
 مهذا...» ١٣٢  
 تفسير آية (٥٤) «كلوا وارعوا انعامكم...» ١٣٢

## النوبة الثالثة

- تأويل «قال رب اشرح لى صدرى» ١٣٢  
 تأويل «اذهب الى فرعون انه طغى» ١٣٣  
 تأويل «واشركه فى امرى» ١٣٤  
 تأويل «قد اوتيت سؤلك يا موسى» ١٣٤  
 تأويل «فقولوا لعلنا لعلمه يتذكر  
 اويخشى» ١٣٦

## ٣ - النوبة الاولى

ترجمه آيات ٥٥ تا ٧٣ از سورة طه ١٣٧-١٣٩

## النوبة الثانية

- تفسير آية (٥٥) «منها خلقناكم و فيها  
 نعیدکم...» ١٤٠  
 تفسير آية (٥٦) «ولقد اريناه آياتنا كلها  
 فكذب وبى» ١٤١  
 تفسير آية (٥٧) «قال اجثنا لنخرجننا من  
 ارضنا بسحرك يا موسى» ١٤١  
 تفسير آية (٥٨) «فلنأتينك بسحر مثله...» ١٤١  
 تفسير آية (٥٩) «قال موعدكم يوم الزينة...» ١٤١  
 تفسير آية (٦٠) «فتولى فرعون و فجمع  
 كيدہ ثم اتى» ١٤٢  
 تفسير آية (٦١) «قال لهم موسى ويلكم  
 لا تقفروا على الله كذباً...» ١٤٢  
 تفسير آية (٦٢) «فتنازعوا امرهم بينهم...» ١٥٢

## صفحة

- تفسير آية (٦٣) «قالوا ان هذان  
 لساحران...» ١٤٢  
 تفسير آية (٦٤) «فاجمعوا كيدكم...» ١٤٥  
 تفسير آية (٦٥) «قالوا يا موسى اما  
 ان تلقى...» ١٤٥  
 تفسير آية (٦٦) «قال بل القوا فاذا حباهم  
 وعصيم...» ١٤٥  
 تفسير آية (٦٧) «فاوحس فى نفسه خيفة  
 موسى» ١٤٦  
 تفسير آية (٦٨) «فلما لا تخف انك انت  
 الاعلى» ١٤٦  
 تفسير آية (٦٩) «والق ما فى يمينك...» ١٤٦  
 اقسام سحر و داستان عصای موسى ١٤٧  
 تفسير آية (٧٠) «فالقى السحرة سجداً  
 قالوا امنا بررب هرون وموسى» ١٤٧  
 تفسير آية (٧١) «قال آمنتم له قبل ان  
 آذن لكم...» ١٤٧  
 تفسير آية (٧٢) «قالوا لن نؤثرک...» ١٤٨  
 تفسير آية (٧٣) «انا آمنة بريناليفرلنا...» ١٤٩

## النوبة الثالثة

- تأويل «منها خلقناكم وفيها نعيدكم» ١٤٩  
 تأويل «ولقد اريناه آياتنا كلها...» ١٥١  
 تأويل «انا آمنة بريناليفرلنا خطايانا» ١٥٣

## ٤ - النوبة الاولى

- ترجمه آيات ٧٤ تا ١٠١ از سورة طه ١٥٣  
 النوبة الثانية

- تفسير آية (٧٤) «انه من يأت ربه مجرمًا...» ١٥٧  
 تفسير آية (٧٥) «ومن يأتهم مؤمناً قد عدل  
 الصالحات...» ١٥٨  
 تفسير آية (٧٦) «جنات عدن تجري من  
 تحته الانهار خالدين فيها وذلك جزاء  
 من تزكى» ١٥٨  
 تفسير آية (٧٧) «ولقد اوحينا الى موسى  
 ان اسربعبادى...» ١٥٩

## صفحة

- تفسير آية (٩٧) «قال فاذهب فان لك في  
الحياة ان تقول لامس اس...» ١٦٨  
تفسير آية (٩٨) «انما الحكم الله الذي  
لا اله الا هو وسع كل شيء علماً» ١٦٨  
تفسير آية (٩٩) كذلك نقص عليك من  
انباء ما قد سبق ..» ١٦٨  
تفسير آية (١٠٠) «من اعرض عنه فانه  
يحمل يوم القيمة وزراً» ١٦٨  
تفسير آية (١٠١) «خالدین فيه وساء لهم  
يوم القيمة حملاً...» ١٦٨

## النوبة الثالثة

- تأويل «انه من يأت ربه مجرماً...» ١٦٩  
تأويل «وانى لغفار لمن تاب و  
وآمن...» ١٧٠  
تأويل «وما اعجلك عن قومك يا  
موسى...» ١٧١

## ٥- النوبة الاولى

ترجمه آیات ١٠٢ تا ١٢٣ از سورة

١٧٢-١٧٥ طه

## النوبة الثانية

- تفسير آية (١٠٢) «يوم ينفخ فى  
الصور...» ١٧٥  
تفسير آية (١٠٣) «يتخافتون بينهم ان  
لبثم الاشرار» ١٧٦  
تفسير آية (١٠٤) «نحن اعلم بما  
يقولون...» ١٧٧  
تفسير آية (١٠٥) «ويستلقونك عن  
الجبال...» ١٧٧  
تفسير آية (١٠٦) «فينزلها فجراً  
صفصفا» ١٧٨  
تفسير آية (١٠٧) «لانرى فيها وجا  
ولامنا» ١٧٨

## صفحة

- تفسير آية (٧٨) «فاتبعهم فرعون يجنود...» ١٦٠  
تفسير آية (٧٩) «واضل فرعون قومه وما هدى» ١٦٠  
تفسير آية (٨٠) «يا بنى اسرائيل قد  
انجيناكم من عدوكم...» ١٦٠  
تفسير آية (٨١) «كلوا من طيبات  
ما رزقناكم...» ١٦١  
تفسير آية (٨٢) «وانى لغفار لمن تاب..» ١٦١  
تفسير آية (٨٣) «وما اعجلك عن قومك  
ياموسى» ١٦١  
تفسير آية (٨٤) «قال هم اولاء على  
اثرى...» ١٦٢  
تفسير آية (٨٥) «قال فانا قد فتنا قومك  
من بعدك واطلهم السامرى» ١٦٢  
تفسير آية (٨٦) «فرجع موسى الى قومه  
غضبان اسفاً» ١٦٢  
تفسير آية (٨٧) «قالوا ما اخلفنا موعداك  
بملكنا...» ١٦٢  
تفسير آية (٨٨) «فاخرج لهم عجلاً جسداً  
له خوار...» ١٦٤  
تفسير آية (٨٩) «افلا يرون الا يرجع اليهم  
قولا...» ١٦٤  
تفسير آية (٩٠) «ولقد قال لهم هرون من  
قبل...» ١٦٥  
تفسير آية (٩١) «قالوا لن نبرح عليه  
عاكفين...» ١٦٥  
تفسير آية (٩٢) «قال ياهرون ما منعك  
اذ رأيتهم ضلوا» ١٦٥  
تفسير آية (٩٣) «الاتبعن...» ١٦٥  
تفسير آية (٩٤) «قال يابن ام لئى اخذ  
بلحيتى ولا برأسى...» ١٦٥  
تفسير آية (٩٥) «قال فما خطبك يا  
سامرى» ١٦٦  
تفسير آية (٩٦) «قال بصرت بما لم تبصروا  
به...» ١٦٦



## صفحة

- ١٨٦ تأويل «يومئذ لا تنفع الشفاعة ..»  
 ١٨٨ تأويل «فتعالى الله الملك الحق...»  
 ١٨٨ تأويل «ولا تعجل بالقرآن...»  
 ١٨٩ تأويل «ولقد عهدنا الى آدم من قبل»  
 تأويل «واذ قلنا للملائكة اسجدوا  
 ١٨٩ الادم»  
 كفتار بيرى از بيران طريقت در باره  
 ١٩٠ آدم

## ٦- النوبة الاولى

ترجمه آيات ١٢٤ تا ١٣٥ از سورة

طه ١٩٢-١٩٤

## النوبة الثانية

- تفسير آية (١٢٤) «ومن اعرض عن  
 ١٩٤ ذكرى...»  
 تفسير آية (١٢٥) «قال رب املحشرتنى  
 ١٩٥ اعمى ..»  
 تفسير آية (١٢٦) «قال كذلك ائتتك آياتنا  
 ١٩٥ فنسيتهما...»  
 تفسير آية (١٢٧) «وكذلك نجزي من  
 ١٩٦ اسرف...»  
 تفسير آية (١٢٨) «افلهم يهدلهم...»  
 ١٩٦ تفسير آية (١٢٩) «ولولا كلمة سبقت من  
 ١٩٦ ربك...»  
 تفسير آية (١٣٠) «فاصبر على ما  
 ١٩٧ يقولون...»  
 تفسير آية (١٣١) «ولا تمدن عينيك ..»  
 ١٩٨ تفسير آية (١٣٢) «وأمر اهلك بالصلوة  
 ١٩٩ واصطبر عليها...»  
 تفسير آية (١٣٣) «وقالوا لايأتينا بآية من  
 ١٩٩ ربه...»  
 تفسير آية (١٣٤) «ولو انا اهلكناهم  
 ١٩٩ بمذاب من قبله...»

## صفحة

- تفسير آية (١٠٨) «يومئذ يتبعون  
 ١٧٨ الداعي...»  
 تفسير آية (١٠٩) «يومئذ لا تنفع  
 ١٧٨ الشفاعة..»  
 تفسير آية (١١٠) «يعلم ما بين  
 ١٧٩ ايديهم...»  
 تفسير آية (١١١) «وعنت الوجوه للحى  
 ١٧٩ القيوم...»  
 تفسير آية (١١٢) «ومن يعمل من  
 الصالحات وهو مؤمن ولا يخاف  
 ١٧٩ ظلاماً»  
 تفسير آية (١١٣) «وكذلك  
 ١٨٠ انزلناه...»  
 تفسير آية (١١٤) «فتعالى الله الملك  
 ١٨٠ الحق...»  
 تفسير آية (١١٥) «ولقد عهدنا الى  
 ١٨١ آدم...»  
 تفسير آية (١١٦) «واذ قلنا للملائكة  
 ١٨٢ اسجدوا لادم...»  
 تفسير آية (١١٧) «فقلنا يا آدم...»  
 ١٨٢ داستان هبوط آدم  
 تفسير آية (١١٨) «ان لك الا تجوع  
 ١٨٣ فيها ولا تمرى»  
 تفسير آية (١١٩) «وانك لا نظموا فيها  
 ١٨٣ ولا تضحى»  
 تفسير آية (١٢٠) «فوسوس اليه  
 ١٨٣ الشيطان...»  
 تفسير آية (١٢١) «فاكلامنها فبدت لهما  
 ١٨٤ سواتهما...»  
 تفسير آية (١٢٢) «ثم اجتباه ربه...»  
 ١٨٤ تفسير آية (١٢٣) «قال اهبطا منها  
 ١٨٤ جديما...»

## النوبة الثالثة

- ١٨٥ تأويل «يوم ينفخ فى الصور»

صفحة	صفحة
٢٠٣	تأويل «ولا تمدن عينيك...»
٢٠٤	تأويل «وامر اهلك بالصلوة واصطبر عليها...»
٢٠٤	تأويل «ولولا كلمة سبقت من ربك...»
٢٠٥	تأويل «فاصبر على ما يقولون...»
٢٠٦	تأويل «قل كل متربص فتربصوا...»

## جزء هـ

## ٢١- سورة الانبياء (١١٤ آية)

٢١٤	تفسير آية (٨) «فستلوا اهل الذکر ان كنتم لا تعلمون»
٢١٤	تفسير آية (٨) «وما جعلنا هم جسداً...»
٢١٥	تفسير آية (٩) «ثم صدقنا الوعد...»
٢١٥	تفسير آية (١٠) «لقد انزلنا اليكم كتاباً...»
٢١٥	تفسير آية (١١) «وكم قصصنا من قرية...»
٢١٥	تفسير آية (١٢) «فلما احسوا باسنا...»
٢١٥	تفسير آية (١٣) «لا تتركضوا...»
٢١٦	تفسير آية (١٤) «قالوا يا ويلنا...»
٢١٦	تفسير آية (١٥) «فما زالت تلك دعويهم...»
٢١٦	تفسير آية (١٦) «وما خلقنا السماء والارض وما بينهما لامبين»
٢١٧	تفسير آية (١٧) «لو اردنا ان نتخذ لهواً...»
٢١٧	تفسير آية (١٨) «بل نقذف بالحق على الباطل...»

## ١- النوبة الاولى

ترجمه آیات از ١ تا ١٨ از سورة الانبياء

٢٠٧-٢٠٩

## النوبة الثانية

محل نزول وتعداد آیات و کلمات  
و حروف و فضیلت سورة الانبياء و تعیین  
آیات منسوخه

٢٠٩

## الجزء السابع عشر

تفسير آية (١) «اقرب للناس  
حسابهم...»

٢١٠

تفسير آية (٢) «ما يأتيهم من ذكر من  
ربهم...»

٢١٠

تفسير آية (٣) «لا هية قلوبهم...»

٢١١

تفسير آية (٤) «قال ربى يعلم القول فى  
السماء والارض...»

٢١٢

تفسير آية (٥) «بل قالوا اضغاث  
احلام...»

٢١٢

تفسير آية (٦) «ما آمنت قبلهم من  
قرية...»

٢١٣

تفسير آية (٧) «وما ارسلنا قبلك الا  
رجالا...»

٢١٤

## صفحة

- تفسير آية (٣١) > وجعلنا في الارض  
رواسي... >  
٢٣١  
تفسير آية (٣٢) > وجعلنا السماء  
سقفا... >  
٢٣١  
تفسير آية (٣٣) > وهو الذي خلق الليل  
والنهار... >  
٢٣١

## النوبة الثالثة

- تأويل > وله من في السموات والارض >  
٢٣٢  
تأويل > لو كان فيهما آلهة... >  
٢٣٣  
تأويل > لا يستل عما يفعل وهم  
يستلون... >  
٢٣٤  
تأويل > ام اتخذوا من دونه  
آلهة... >  
٢٣٤  
تأويل > اولم ير الذين كفروا... >  
٢٣٥  
تأويل > وهو الذي خلق الليل  
والنهار... >  
٢٣٥  
تأويل > والشمس والقمر كل في فلك  
يسجون >  
٢٣٦

## ٣- النوبة الاولى

- ترجمه آيات ٣٤ تا ٥٠ از سورة  
الانبياء  
٢٣٦-٢٣٩

## النوبة الثانية

- تفسير آية (٣٤) > وما جعلنا بالبشر من  
قبلك الخلد... >  
٢٣٩  
تفسير آية (٣٥) > كل نفس ذائقة  
الموت... >  
٢٣٩  
داستان وقایع مصطفی (ص)  
٢٤٠  
تفسير آية (٣٦) > وانذر آك الذين  
كفروا... >  
٢٤٧  
تفسير آية (٣٧) > خلق الانسان من  
عجل... >  
٢٤٨  
تفسير آية (٣٨) > يقولون متى  
هذا الوعد... >  
٢٤٩

## صفحة

- النوبة الثالثة  
تأويل > بسم الله الرحمن الرحيم >  
٢١٨  
تأويل > اقرب للناس حسابهم >  
٢٠٩  
تأويل > فاستلوا اهل الذكر... >  
٢٢١  
تأويل > واكم قصصنا من قرية... >  
٢٢٢  
سخنان پیر طریقت  
٢٢٣

## ٢- النوبة الاولى

- ترجمه آيات ١٩ تا ٣٣ از سورة  
الانبياء  
٢٢٣-٢٢٥

## النوبة الثانية

- تفسير آية (١٩) > وله من في السموات  
والارض... >  
٢٢٥  
تفسير آية (٢٠) > يسبحون الليل والنهار  
لا يفترون >  
٢٢٦  
تفسير آية (٢١) > ام اتخذوا آلهة... >  
٢٢٦  
تفسير آية (٢٢) > ولو كان فيهما آلهة  
الا الله... >  
٢٢٦  
تفسير آية (٢٣) > لا يستل عما يفعل... >  
٢٢٦  
تفسير آية (٢٤) > ام اتخذوا  
من دونه... >  
٢٢٧  
تفسير آية (٢٥) > وما ارسلنا من قبلك  
من رسول... >  
٢٢٨  
تفسير آية (٢٦) > وقالوا اتخذ الرحمن  
ولدا... >  
٢٢٩  
تفسير آية (٢٧) > لا يسبقونه  
بالقول... >  
٢٢٩  
تفسير آية (٢٨) > يعلم ما بين ايديهم  
وما خلفهم... >  
٢٢٩  
تفسير آية (٢٩) > و من يقل  
منهم... >  
٢٢٩  
تفسير آية (٣٠) > اولم ير الذين  
كفروا... >  
٢٣٠

## صفحة

- تفسير آية (٥٢) «اذ قال لبيبه  
٢٦١ وقومه...»  
تفسير آية (٥٣) «قالوا وجدنا  
٢٦٢ آباءنا...»  
تفسير آية (٥٤) «قال لقد كنتم  
٢٦١ وآباءكم...»  
تفسير آية (٥٥) «قالوا اجئنا بالحق ام انت  
٢٦٢ من اللاعبين»  
تفسير آية (٥٦) «قال بل ربكم رب السموات  
٢٦٢ والارض...»  
تفسير آية (٥٧) «و تالله لا كيدن  
٢٦٢ اصنامكم...»  
تفسير آية (٥٨) «فجعلهم جذادا...»  
٢٦٣  
تفسير آية (٥٩) «قالوا من فعل هذا بالهتنا...»  
٢٦٣  
تفسير آية (٦٠) «قالوا سمعنا قتي  
٢٦٤ يذكرهم...»  
تفسير آية (٦١) «قالوا فأتوا به على اعين  
٢٦٤ الناس...»  
تفسير آية (٦٢) «قالوا انت فعلت هذا  
٢٦٤ بالهتنا يا ابراهيم...»  
تفسير آية (٦٣) «قال بل فعله كبير هم  
٢٦٤ هذا...»  
تفسير آية (٦٤) «فرجعوا الى انفسهم...»  
٢٦٥  
تفسير آية (٦٥) «ثم نكسوا على رؤسهم...»  
٢٦٥  
تفسير آية (٦٦) «قال اقتعبدون من  
٢٦٦ دون الله...»  
تفسير آية (٦٧) «اف لكم ولما تعبدون من  
٢٦٦ دون الله افلا تعقلون...»  
تفسير آية (٦٨) «قالوا احرقوه...»  
٢٦٦  
داستان بآتش افكندن ابراهيم  
٢٦٧  
تفسير آية (٦٩) «قلنا يا نار كونى برداً  
٢٦٧ وسلاماً على ابراهيم»  
تفسير آية (٧٠) «وارادوا به كيداً...»  
٢٦٩

## صفحة

- تفسير آية (٣٩) «لويعلم الذين  
٢٤٩ كفروا...»  
تفسير آية (٤٠) «بل تأتئهم بغتة...»  
٢٤٩  
تفسير آية (٤١) «ولقد استهزى  
٢٤٩ برسل...»  
تفسير آية (٤٢) «قل من يكلؤكم...»  
٢٥٠  
تفسير آية (٤٣) «ام لهم آلهة...»  
٢٥٠  
تفسير آية (٤٤) «بل منعنا  
٢٥٠ هؤلاء...»  
تفسير آية (٤٥) «قل انما انذركم  
٢٥١ بالوحي...»  
تفسير آية (٤٦) «ولان مستهم  
٢٥٢ نفة...»  
تفسير آية (٤٧) «ونضع الموازين  
٢٥٢ القسط...»  
تفسير آية (٤٨) «ولقد آتينا موسى و  
٢٥٣ هرون الفرقان...»  
تفسير آية (٤٩) «الذين يخشون ربهم  
٢٥٣ بالغيب...»  
تفسير آية (٥٠) «و هذا ذكر  
٢٥٣ مبارك...»

## النوبة الثالثة

- تأويل «وما جعلنا لبشر من قبلك...»  
٢٥٤  
داستان داود طائی  
تأويل «خلق الانسان من عجل...»  
٢٥٥  
تأويل «قل من يكلؤكم بالليل والنهار...»  
٢٥٥  
تأويل «ونضع الموازين القسط...»  
٢٥٦

## ٤- النوبة الاولى

- ترجمه آیات ٥١ تا ٧٧ از سورة الانبياء ٢٥٨-٢٦١  
النوبة الثانية  
تفسير آية (٥١) «ولقد آتينا ابراهيم  
٢٦١ رشده...»

## صفحة

- تفسير آية (٧١) «ونجيناه ولو طأ...» ٢٦٩  
 تفسير آية (٧٢) «وهبناله اسحق...» ٢٧٠  
 تفسير آية (٧٣) «وجعلناهم ائمة...» ٢٧٠  
 تفسير آية (٧٤) «ولو طأ آئيناه...» ٢٧١  
 تفسير آية (٧٥) «وادخلناه في رحمتنا...» ٢٧١  
 تفسير آية (٧٦) «ونوحاً اذ نادى من قبل...» ٢٧١  
 تفسير آية (٧٧) «ونصرناه من القوم...» ٢٧١

## النوبة الثالثة

- تأويل «ولقد آتينا ابراهيم رشده من قبل...» ٢٧٣  
 تأويل «قلنا يا نار كونى برداً...» ٢٧٣

## ٥- النوبة الاولى

- ترجمه آيات ٢٨ تا ٨٦ از سورة الانبياء ٢٧٤-٢٧٦  
 النوبة الثانية  
 تفسير آية (٧٨) «وداود وسليمان...» ٢٧٦  
 تفسير آية (٧٩) «فقمناها سليمان...» ٢٧٨  
 تفسير آية (٨٠) «وعلمناه صنعة لبوس لكم...» ٢٨٠  
 تفسير آية (٨١) «واسليمان الريح عاصفة...» ٢٨١  
 داستان تخت سليمان ٢٨٢  
 تفسير آية (٨٢) «ومن الشياطين من يفوسون له...» ٢٨٣  
 تفسير آية (٨٣) «وايوب اذ نادى ربه...» ٢٨٣  
 داستان ايوب ٢٨٤  
 تفسير آية (٨٤) «فاستجبنا له...» ٢٩١  
 تفسير آية (٨٥) «واسماعيل وادريس وذا الكفل...» ٢٩١  
 تفسير آية (٨٦) «وادخلناهم في رحمتنا...» ٢٩٢

## النوبة الثالثة

- تأويل «وداود وسليمان...» ٢٩٢

## صفحة

- تأويل «واسليمان الريح عاصفة...» ٢٩٣  
 تأويل «وايوب اذ نادى ربه...» ٢٩٤

## ٦- النوبة الاولى

- ترجمه آيات ٨٧ تا ١٠٠ از سورة الانبياء ٢٩٥-٢٩٧

## النوبة الثانية

- تفسير آية (٨٧) «وذا النون اذ ذهب مغاضباً...» ٢٩٨

- داستان يونس ٢٩٨  
 تفسير آية (٨٨) «فاستجبنا له و نجيناه...» ٣٠٢

- تفسير آية (٨٩) «و زكريا اذ نادى ربه...» ٣٠٣

- تفسير آية (٩٠) «فاستجبنا له و وهبنا له...» ٣٠٣

- تفسير آية (٩١) «والتي احصنت فرجها...» ٣٠٣

- تفسير آية (٩٢) «ان هذه امتكم امة واحدة...» ٣٠٤

- تفسير آية (٩٣) «و تقطعوا امرهم بينهم...» ٣٠٤

- تفسير آية (٩٤) «فمن يعمل من الصالحات...» ٣٠٥

- تفسير آية (٩٥) «وحرام على قرية...» ٣٠٥  
 تفسير آية (٩٦) «حتى اذا فتح باب أجوع ومأجوع...» ٣٠٦

- تفسير آية (٩٧) «واقرب الوعد الحق...» ٣٠٧

- تفسير آية (٩٨) «انكم وما تعبدون من دون الله...» ٣٠٨

- تفسير آية (٩٩) «لو كان هؤلاء آلهة...» ٣٠٨  
 تفسير آية (١٠٠) «لهم فيها زفير...» ٣٠٨

## النوبة الثالثة

- تأويل «وذا النون اذ ذهب مغاضباً...» ٣٠٨

## صفحہ

۳۰۹	کفتار پیر طریقت
۳۰۹	تأویل « فاستجبنا له ونجیناه من الغم... »
۳۱۰	تأویل « وزکریا اذ نادى ربه... »
۳۱۰	کفتار پیر طریقت
۳۱۱	تأویل « ان هذه امتکم امة واحدة... »
۳۱۲	کفتار پیر طریقت

## ۷۔ النوبة الاولى

ترجمہ آیات ۱۰۱ تا ۱۱۲ از

سورة الانبياء ۳۱۲-۳۱۴

## النوبة الثانية

تفسير آية (۱۰۱) «ان الذين سبقت لهم

مننا الحسنی...» ۳۱۴

تفسير آية (۱۰۲) «لا يسمعون حسوسها...» ۳۱۵

تفسير آية (۱۰۳) «لا يحزنهم الفزع

الاكبر...» ۳۱۵

تفسير آية (۱۰۴) «يوم نطوى السماء...» ۳۱۶

تفسير آية (۱۰۵) «ولقد كتبنا في

الزبور...» ۳۱۷

## صفحہ

۳۱۸	تفسير آية (۱۰۶) «ان في هذه لبلاغا...»
۳۱۸	تفسير آية (۱۰۷) «وما ارسلناك الا
۳۱۸	رحمة للعالمين...»
۳۱۹	تفسير آية (۱۰۸) «قل انما يوحى الى...»
۳۱۹	تفسير آية (۱۰۹) «وان تولوا...»
۳۱۹	تفسير آية (۱۱۰) «انه يعلم الجهر
۳۱۹	من القول...»

تفسير آية (۱۱۱) «وان ادرى لعلمه

فتنة لكم...» ۳۱۹

تفسير آية (۱۱۲) «قل رب احكم

بالحق...» ۳۲۰

## النوبة الثالثة

تأویل «ان الذين سبقت لهم» ۳۲۰

تأویل «لا يحزنهم الفزع الاكبر» ۳۲۱

تأویل «يوم نطوى السماء» ۳۲۲

تأویل «ولقد كتبنا في الزبور» ۳۲۲

تأویل «وما ارسلناك الا رحمة للعالمين» ۳۲۳

## جزء هفدهم

## ۲۲۔ سورة الحج (۷۸ آية)

## ۱۔ النوبة الاولى

ترجمہ آیات ۱ تا ۱۷ از سورة

الحج ۳۲۵-۳۲۸

## النوبة الثانية

محل نزول و تعداد آیات و کلمات و حروف

و فضیلت سورة الحج و آیات منسوخه ۳۲۸

تفسير آية (۱) «يا ايها الناس

اتقوا ربكم...» ۳۲۹

تفسير آية (۲) «يوم ترونها» ۳۳۰

تفسير آية (۳) «و من الناس من يجادل

في الله» ۳۳۱

تفسير آية (۴) «كتب عليه...» ۳۳۲

تفسير آية (۵) «يا ايها الناس ان كنتم

في ريب...» ۳۳۲

چگونگی آفرینش انسان در رحم مادر ۳۳۳

تفسير آية (۶) «ذلك بان الله

هو الحق» ۳۳۴



## صفحة

- تفسير آية (٢١) « ولهم مقامع  
من حديد » ٣٥٠  
تفسير آية (٢٢) « كلما ارادوا ان يخرجوا  
منها من غم ... » ٣٥٠  
تفسير آية (٢٣) « ان الله يدخل الذين  
آمنوا ... » ٣٥٠  
تفسير آية (٢٤) « وهدوا الى الطيب  
من القول ... » ٣٥١  
تفسير آية (٢٥) « ان الذين كفروا ... » ٣٥١

## النوبة الثالثة

- تأويل « الم تر ان الله ... » ٣٥٤  
تأويل « وهدوا الى الطيب من القول » ٣٥٥  
تأويل « سواء العاكف فيه والبار ... » ٣٥٦  
داستان مرد يکه در بغداد صاحب کام  
ونعمت بود ٣٥٧

## ٣- النوبة الاولى

ترجمه آیات ٢٦ تا ٣٧ از سورة الحج ٣٥٨-٣٦٠

## النوبة الثانية

- تفسير آية (٢٦) « واذبوا نالا برهيم  
مكان البيت ... » ٣٦٠  
تفسير آية (٢٧) « واذن في الناس  
بالحج ... » ٣٦١  
تفسير آية (٢٨) « ليشهدوا منافع لهم ... » ٣٦٢  
تفسير آية (٢٩) « ثم ليقتضوا تفهم ... » ٣٦٣  
تفسير آية (٣٠) « ذلك و من يعظم  
حرمات الله ... » ٣٦٤  
تفسير آية (٣١) « حنفاء لله غير مشركين  
به ... » ٣٦٥  
تفسير آية (٣٢) « ذلك و من يعظم  
شعائر الله » ٣٦٦  
تفسير آية (٣٣) « لكم فيها منافع ... » ٣٦٦  
تفسير آية (٣٤) « ولكل امة جعلنا منسكاً » ٣٦٧  
تفسير آية (٣٥) « الذين اذا ذكروا الله وجلت  
قلوبهم ... » ٣٦٧

## صفحة

- تفسير آية (٧) « وان الساعة  
آتية ... » ٣٣٥  
تفسير آية (٨) « ومن الناس من يجادل  
في الله ... » ٣٣٥  
تفسير آية (٩) « ثاني عطفه ... » ٣٣٦  
تفسير آية (١٠) « ذلك بما قدمت يداك ... » ٣٣٧  
تفسير آية (١١) « و من الناس من يعبد الله  
على حرف ... » ٣٣٧  
تفسير آية (١٢) « يدعو من دون الله ... » ٣٣٨  
تفسير آية (١٣) « يدعو من ضره ... » ٣٣٨  
تفسير آية (١٤) « ان الله يدخل الذين آمنوا  
وعملوا الصالحات جنات ... » ٣٣٨  
تفسير آية (١٥) « من كان يظن ... » ٣٣٩  
تفسير آية (١٦) « وكذلك انزلنا ... » ٣٤٠  
تفسير آية (١٧) « ان الذين آمنوا والذين  
هادوا ... » ٣٤٠

## النوبة الثالثة

- تأويل « بسم الله الرحمن الرحيم ... » ٣٤١  
تأويل « يا ايها الناس ... » ٣٤٢  
كفتار پير طريقت ٣٤٢  
تأويل « ان الزلزلة الساعة ... » ٣٤٢  
تأويل « يا ايها الناس ان كنتم في ريب ... » ٣٤٣  
تأويل « ذلك بان الله هو الحق ... » ٣٤٥

## ٤- النوبة الاولى

ترجمه آیات ١٨ تا ٢٥ از سورة الحج ٣٤٥-٣٤٧

## النوبة الثانية

- تفسير آية ( ١٨ ) « الم تر ان الله  
يسجد له ... » ٣٤٧  
تفسير آية (١٩) « هذان خصمان ... » ٣٤٨  
تفسير آية (٢٠) « يصهر به مافى  
بطونهم ... » ٣٥٠

## صفحه

تفسير آية (۳۶) «والبدن جعلناها لكم...» ۳۶۸

تفسير آية (۳۷) «لن ينال الله لحومها ولادماؤها...» ۳۶۹

## النوبة الثالثة

تأويل «واذبوأنا ابراهيم مكان البيت...» ۳۷۰

تأويل «واذن في الناس بالحج...» ۳۸۱

تأويل «لشهدوا منافع لهم...» ۳۷۲

تأويل «ذلك ومن يعظم حرمات الله...» ۳۷۲

## ۴- النوبة الاولى

ترجمه آیات ۳۸ تا ۵۷ از سوره الحج ۳۷۴-۳۷۷

## النوبة الثانية

تفسير آية (۳۸) «ان الله يدافع عن الذين آمنوا...» ۳۷۷

تفسير آية (۳۹) «اذن للذين يقاتلون...» ۳۷۷

تفسير آية (۴۰) «الذين اخرجوا من ديارهم...» ۳۷۹

تفسير آية (۴۱) «الذين ان مكناهم في الارض...» ۳۸۰

تفسير آية (۴۲) «وان يكذبوك...» ۳۸۰

تفسير آية (۴۳) «وقوم ابراهيم وقوم لوط...» ۳۸۱

تفسير آية (۴۴) «واصحاب مدين...» ۳۸۱

تفسير آية (۴۵) «فكاين من قرية اهلكناها...» ۳۸۱

تفسير آية (۴۶) «فلهم يسهر وافى الارض...» ۳۸۳

تفسير آية (۴۷) «و يستعجلونك بالعذاب...» ۳۸۴

تفسير آية (۴۸) «وكاين من قرية امليت لها...» ۳۸۵

تفسير آية (۴۹) «قل يا ايها الناس...» ۳۸۵

تفسير آية (۵۰) «فالذين آمنوا وعملوا الصالحات...» ۳۸۵

تفسير آية (۵۱) «والذين سعوا في آياتنا معاجزين...» ۳۸۵

تفسير آية (۵۲) «وما ارسلنا من قبلك...» ۳۸۵

تفسير آية (۵۳) «ليجعل ما يلقى الشيطان فتنة...» ۳۸۷

تفسير آية (۵۴) «اولي علم الذين اوتوا العلم...» ۳۸۸

تفسير آية (۵۵) «ولا يزال الذين كفروا في مريّة منه...» ۳۸۸

تفسير آية (۵۶) «الملك يومئذ...» ۳۸۸

تفسير آية (۵۷) «والذين كفروا وكذبوا بآياتنا...» ۳۸۸

تفسير آية (۵۸) «والذين هاجروا في سبيل الله...» ۳۹۶

تفسير آية (۵۹) «ليدخلنهم مدخلا...» ۳۹۷

تفسير آية (۶۰) «ذلك ومن عاقب بمثل ما عوقب به...» ۳۹۷

تفسير آية (۶۱) «ذلك بان الله يولج الليل في النهار...» ۳۹۸

تفسير آية (۶۲) «ذلك بان الله هو الحق...» ۳۹۸

تفسير آية (۶۳) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۶۴) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۶۵) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۶۶) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۶۷) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۶۸) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۶۹) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۷۰) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۷۱) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۷۲) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۷۳) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۷۴) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۷۵) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۷۶) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۷۷) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۷۸) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۷۹) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۸۰) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۸۱) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۸۲) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۸۳) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۸۴) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۸۵) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۸۶) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۸۷) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۸۸) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۸۹) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۹۰) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۹۱) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۹۲) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۹۳) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۹۴) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۹۵) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۹۶) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۹۷) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۹۸) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۹۹) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

تفسير آية (۱۰۰) «الم تر ان الله انزل...» ۳۹۹

## صفحة

- تفسير آية (٧٦) > يعلم ما بين ايديهم  
٤٠٤ وما خلفهم <  
تفسير آية (٧٧) > يا ايها الذين آمنوا اركعوا  
٤٠٤ واسجدوا ... <  
تفسير آية (٧٨) > وجاهدوا في الله حق  
٤٠٥ جهاده ... <

## النوبة الثالثة

- تأويل > والذين هاجروا في سبيل الله... <  
٤٠٧ تأويل > ذلك بان الله يوليح الليل  
٤٠٨ في النهار ... <  
تأويل > ذلك بان الله هو الحق ... <  
٤٠٨ تأويل > الم تر ان الله انزل من  
السماء ماء ... <  
٤٠٨ تأويل > ماقدروا الله حق قدره ... <  
٤٠٩ تأويل > يا ايها الذين آمنوا اركعوا ... <  
٤٠٩ تأويل > وجاهدوا في الله حق جهاده ... <  
٤١٠ داستان ذوالنون مصرى وعقرب  
٤١١

## صفحة

- تفسير آية (٦٤) > له ما في السموات وما  
٣٩٩ في الارض ... <  
تفسير آية (٦٥) > الم تر ان الله سخر لكم... <  
٣٩٩ تفسير آية (٦٦) > و هو الذي احياكم... <  
٣٩٩ تفسير آية (٦٧) > لكل امة جعلنا  
منسكا ... <  
٣٩٩ تفسير آية (٦٨) > وان جادلوك ... <  
٤٠٠ تفسير آية (٦٩) > الله يحكم بينكم يوم  
القيامة ... <  
٤٠٠ تفسير آية (٧٠) > الم تعلم ان الله يعلم ما  
في السماء والارض ... <  
٤٠١ تفسير آية (٧١) > ويعبدون من دون الله... <  
٤٠١ تفسير آية (٧٢) > واذا تتلى عليهم آياتنا... <  
٤٠٢ تفسير آية (٧٣) > يا ايها الناس ضرب  
مثل ... <  
٤٠٢ تفسير آية (٧٤) > وما قدروا الله حق  
قدره ... <  
٤٠٣ تفسير آية (٧٥) > الله يصطفى من الملائكة  
رسلا ... <  
٤٠٣

## جزء هيجدهم

## ٢٣ - سورة المؤمنون (١١٨ آية)

## الجزء الثامن عشر

- تفسير آية (١) > قد افلح المؤمنون <  
٤١٥ تفسير آية (٢) > الذين هم في صلاتهم  
خاشعون <  
٤١٥ تفسير آية (٣) > والذين هم عن اللغو  
معرضون <  
٤١٦ تفسير آية (٤) > والذين هم للزكاة  
فاعلون <  
٤١٧

## ١ - النوبة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ١٦ از سورة

المؤمنون ٤١٤-٤١٣

## النوبة الثانية

محل نزول وتعداد آيات و كلمات وحروف

و آيات منسوخه ٤١٥

## صفحة

تفسير آية (٥) &gt; والذين هم لفروجهم

حافظون &lt; ٤١٧

تفسير آية (٦) &gt; الا على ازواجهم ... &lt; ٤١٧

تفسير آية (٧) &gt; فمن ابتغى وراء ذلك ... &lt; ٤١٧

تفسير آية (٨) &gt; والذين هم لاماناة هم وعهدهم

راعون &lt; ٤١٧

تفسير آية (٩) &gt; والذين هم على صلواتهم

يحافظون &lt; ٤١٨

تفسير آية (١٠) &gt; اولئك هم الوارثون &lt; ٤١٨

تفسير آية (١١) &gt; الذين يرثون فردوس ... &lt; ٤١٨

تفسير آية (١٢) &gt; ولقد خلقنا الانسان ... &lt; ٤١٩

تفسير آية (١٣) &gt; ثم جعلنا نطفة في

قرار مكنين &lt; ٤١٩

تفسير آية (١٤) &gt; ثم خلقنا النطفة

علقة ... &lt; ٤٢٠

تفسير آية (١٥) &gt; ثم انكم بعد ذلك

لعميتون &lt; ٤٢١

تفسير آية (١٦) &gt; ثم انكم يوم القيمة

تبعثون &lt; ٤٢١

## النوبة الثالثة

تأويل &gt; بسم الرحمن الرحيم &lt; ٤٢١

كفتار بير طريقت ٤٢٢

تأويل &gt; قد افلح المؤمنون &lt; ٤٢٢

تأويل &gt; الذين هم في صلواتهم خاشعون &lt; ٤٢٢

تأويل &gt; والذين هم عن اللغو

معرضون &lt; ٤٢٣

كفتار بير طريقت ٤٢٣

تأويل &gt; والذين هم للزكوة فاعلون &lt; ٤٢٣

كفتار بير طريقت ٤٢٤

تأويل &gt; ولقد خلقنا الانسان ... &lt; ٤٢٤

تأويل &gt; ثم انشأناه خلقاً آخر ... &lt; ٤٢٥

تأويل &gt; ثم انكم بعد ذلك لعميتون &lt; ٤٢٥

تأويل &gt; ثم انكم يوم القيمة تبعثون &lt; ٤٢٥

## صفحة

## ٤- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٧ تا ٥٠ از سورة

المؤمنون ٤٢٦-٤٣٠

## النوبة الثالثة

تفسير آية (١٧) &gt; ولقد خلقنا فوقكم سبع

طرائق ... &lt; ٤٣٠

تفسير آية (١٨) &gt; وانزلنا من السماء ماء

بقدر ... &lt; ٤٣٠

تفسير آية (١٩) &gt; فانشأنا لكم به جنات ... &lt; ٤٣١

تفسير آية (٢٠) &gt; وشجرة تخرج من طور

سيناء ... &lt; ٤٣١

تفسير آية (٢١) &gt; وان لكم في الانعام

لعبرة ... &lt; ٤٣٢

تفسير آية (٢٢) &gt; وعليها وعلى الفلك

تحملون &lt; ٤٣٢

تفسير آية (٢٣) &gt; ولقد ارسلنا نوحاً الى

قومه ... &lt; ٤٣٢

تفسير آية (٢٤) &gt; فقال للملاء الذين

كفروا ... &lt; ٤٣٢

تفسير آية (٢٥) &gt; ان هو الا رجل به جنة ... &lt; ٤٣٣

تفسير آية (٢٦) &gt; قال رب انصرتني بما

كذبون &lt; ٤٣٣

تفسير آية (٢٧) &gt; فارحينا الله ان اصنع

الفلك ... &lt; ٤٣٣

تفسير آية (٢٨) &gt; فاذا استويت انت ومن

معك ... &lt; ٤٣٣

تفسير آية (٢٩) &gt; وقل رب انزلني منزلاً

مباركاً ... &lt; ٤٣٤

تفسير آية (٣٠) &gt; ان في ذلك لايات ... &lt; ٤٣٥

تفسير آية (٣١) &gt; ثم انشأنا من

بعدهم ... &lt; ٤٣٥

تفسير آية (٣٢) &gt; فارسلنا فيهم رسولا

منهم ... &lt; ٤٣٥

صفحة	صفحة
٤٣٩	تفسير آية (٣٣) « وقال الملاء من قومه الذين كفروا ... »
٤٤٠	تفسير آية (٣٤) « ولئن اطعتم بشراً مثلكم ... »
٤٤١	تفسير آية (٣٥) « ايعدكم انكم اذا متم وكنتم تراباً ... »
٤٤١	تفسير آية (٣٦) « هيهات هيهات لما توعدون ... »
٤٤٢	تفسير آية (٣٧) « ان هي الاحياتنا الدنيا ... »
٤٤٢	تفسير آية (٣٨) « ان هو الارجل ... »
٤٤٢	تفسير آية (٣٩) « قال رب انصرني بما كذبون ... »
٤٤٢	تفسير آية (٤٠) « قال عما قليل ... »
٤٤٢	تفسير آية (٤١) « فاخذتهم الصيحة بالحق ... »
٤٤٢	تفسير آية (٤٢) « ثم انشأنا من بعدهم قروناً آخرين ... »
٤٤٢	تفسير آية (٤٣) « ما تسبق من امة اجلها ... »
٤٤٢	تفسير آية (٤٤) « ثم ارسلنا رسلنا تترأ ... »
٤٤٢	تفسير آية (٤٥) « ثم ارسلنا موسى و اخاه هرون ... »
٤٤٢	تفسير آية (٤٦) « الى فرعون وملائه ... »
٤٤٢	تفسير آية (٤٧) « فقالوا انؤمن لبشرين مثلنا ... »
٤٤٢	تفسير آية (٤٨) « فكذبوه وما فكانوا من المهلكين ... »
٤٤٢	تفسير آية (٤٩) « ولقد آتينا موسى الكتاب ... »
٤٤٢	تفسير آية (٥٠) « وجعلنا ابن مريم امه آية ... »
٤٤٢	تفسير آية (٥١) « يا ايها الرسل ... »
٤٤٢	تفسير آية (٥٢) « وان هذا امتكم ... »
٤٤٢	تفسير آية (٥٣) « فتقطعوا امرهم بينهم ... »
٤٤٢	تفسير آية (٥٤) « فذرهم في غمرتهم حتى حين ... »
٤٤٢	تفسير آية (٥٥) « يا يحسبون اننا نمدهم به ... »
٤٤٢	تفسير آية (٥٦) « نساوع لهم في الخيرات ... »
٤٤٢	تفسير آية (٥٧) « ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون ... »
٤٤٢	تفسير آية (٥٨) « والذين هم بآيات ربهم مؤمنون ... »
٤٤٢	تفسير آية (٥٩) « والذين هم بر ربهم لا يعر كون ... »
٤٤٢	تفسير آية (٦٠) « والذين يؤتون ما آتوا ... »

### النوبة الثالثة

### ٣ - النوبة الاولى

ترجمه آیات ٥١ تا ٩٥ از سورة

المؤمنون

### النوبة الثانية

## صفحة

- تفسير آية (٦١) «اولئك يسارعون في  
النيران...» ٤٥١
- تفسير آية (٦٢) «ولا تكلف نفساً الا  
وسعها...» ٤٥١
- تفسير آية (٦٣) «بل قلوبهم في  
غمرة...» ٤٥٢
- تفسير آية (٦٤) «حتى اذا اخذنا  
مترفيهم...» ٤٥٢
- تفسير آية (٦٥) «لا تجاروا اليوم...» ٤٥٣
- تفسير آية (٦٦) «فكانت آياتي تنلى  
عليكم...» ٤٥٣
- تفسير آية (٦٧) «مستكبرين  
به...» ٤٥٣
- تفسير آية (٦٨) «افلم يدبروا  
القول...» ٤٥٣
- تفسير آية (٦٩) «ام لم يعرفوا  
رسولهم...» ٤٥٤
- تفسير آية (٧٠) «ام يقولون به  
جنة...» ٤٥٤
- تفسير آية (٧١) «ولو اتبع الحق  
اهواءهم...» ٤٥٤
- تفسير آية (٧٢) «ام تسألهم خرجاً...» ٤٥٥
- تفسير آية (٧٣) «وانك لتدعوهم الى  
صراط مستقيم» ٤٥٤
- تفسير آية (٧٤) «وان الذين لا يؤمنون  
بالاخرة...» ٤٥٥
- تفسير آية (٧٥) «ولو رحمناهم وكشفنا  
ما بهم من ضر...» ٤٥٥
- تفسير آية (٧٦) «ولقد اخذناهم  
بالعذاب...» ٤٥٥
- تفسير آية (٧٧) «حتى اذا فتحنا عليهم  
باباً...» ٤٥٦
- تفسير آية (٧٨) «وهو الذي انشأ لكم  
السمع والابصار...» ٤٥٦

## صفحة

- تفسير آية (٧٩) «وهو الذي ذرأكم في  
الارض...» ٤٥٦
- تفسير آية (٨٠) «وهو الذي يحيى و  
يميت...» ٤٥٦
- تفسير آية (٨١) «بل قالوا...» ٤٥٦
- تفسير آية (٨٢) «قالوا اذامتنا وكنا  
تراباً وعظاماً...» ٤٥٦
- تفسير آية (٨٣) «لقد وعدنا نحن...» ٤٥٦
- تفسير آية (٨٤) «قل لمن الارض...» ٤٥٦
- تفسير آية (٨٥) «سيقولون لله...» ٤٥٧
- تفسير آية (٨٦) «قل مزج السموات  
السبع...» ٤٥٧
- تفسير آية (٨٧) «سيقولون لله قل افلا  
تتقون» ٤٥٧
- تفسير آية (٨٨) «قل من بيده ملكوت  
كل شيء...» ٤٥٧
- تفسير آية (٨٩) «سيقولون لله...» ٤٥٨
- تفسير آية (٩٠) «بل آتيناهم بالحق...» ٤٥٨
- تفسير آية (٩١) «ما اتخذ الله من  
ولد...» ٤٥٨
- تفسير آية (٩٢) «عالم الغيب و  
الشهادة...» ٤٥٨
- تفسير آية (٩٣) «قل رب امانىنى...» ٤٥٩
- تفسير آية (٩٤) «رب فلا تجعلنى...» ٤٥٩
- تفسير آية (٩٥) «وانا على ان  
نريك...» ٤٥٩
- النبوة الثالثة**
- تأويل «يا ايها الرسل...» ٤٥٩
- تأويل «ان هذه امتكم امة واحدة...» ٤٦٠
- تأويل «ايحسبون انما نمدهم به...» ٤٦١
- تأويل «ان الذين من خشية ربهم  
مشفقون...» ٤٦٢
- تأويل «كفناهم طريقا...» ٤٦٢



صفحة	صفحة
تفسير آية (١٠٩) > انه كان فريق من	تأويل > ولا نكلف نفساً الا وسعها... > ٤٦٢
٤٧١ عبادى >...	كفتار پير ط-ريقت در حقيقت
تفسير آية (١١٠) > فاتخذهم	٤٦٢ تصوف
٤٧١ مخربا >...	<b>٤- النوبة الاولى</b>
تفسير آية (١١١) > انى جزيتهم اليوم	ترجمه آيات ٩٦ تا ١١٨ از سورة المؤمنين
٤٧١ بما صبروا >...	٤٦٣ تا ٤٦٦
تفسير آية (١١٢) > قال كم لبستم >...	<b>النوبة الثانية</b>
٤٨٢ تفسير آية (١١٣) > قالوا البتة يوماً او بعض	تفسير آية (٩٦) > ادفع بالتي هي
٤٧٢ يوم >...	٤٦٦ احسن >...
تفسير آية (١١٤) > قال ان لبستم الا	تفسير آية (٩٧) > وقل رب اعوذ بك >...
٤٧٢ قليلا >...	٤٦٦ تفسير آية (٩٨) > واعوذ بك رب ان
تفسير آية (١١٥) > افحسبتم انما خلقناكم	٤٦٧ يحضرون >
٤٧٢ عبثاً >...	تفسير آية (٩٩) > حتى اذا جاء احدهم
تفسير آية (١١٦) > فتعالى الله الملك	٤٦٨ الموت >...
٤٧٣ الحق >...	تفسير آية (١٠٠) > لعلى اعمل صالحاً >...
تفسير آية (١١٧) > ومن يدع مع الله	٤٦٨ تفسير آية (١٠١) > فاذا نفع فى الصور >...
٤٧٤ الهأ >...	٤٦٩ تفسير آية (١٠٢) > فمن ثقلت موازينه >...
تفسير آية (١١٨) > وقل رب اغفر >...	٤٦٩ تفسير آية (١٠٣) > ومن خفت موازينه >...
<b>النوبة الثالثة</b>	تفسير آية (١٠٤) > تلفح وجوههم
تأويل > ادفع بالتي هي احسن >...	٤٦٩ النار >...
٤٧٥ تأويل > وقل رب اعوذ بك >...	تفسير آية (١٠٥) > الم تكن آياتى تتلى
تأويل > حتى اذا جاء احدهم	٤٧٠ عليهم >...
٤٧٦ الموت >...	تفسير آية (١٠٦) > قالوربنا غلبت علينا
تأويل > افحسبتم انما خلقناكم	٤٧٠ شقوتنا >...
٤٧٧ عبثاً >...	تفسير آية (١٠٧) > ربنا اخرجنا
٤٧٨ كفتار پير طريقت	٤٧٠ منها >...
	تفسير آية (١٠٨) > قال اخسؤا فيها >...

## جزء هـ هيجدهم

## ٢٤- سورة النور (٦٤ آية)

النوبة الثانية	١- النوبة الاولى
محل نزول و تعداد آيات و كلمات و حروف	ترجمه آيات ١ تا ١٠ از سورة
٤٨١ و فضيلت سورة النور و آيات منسوخه	٤٧٩-٤٨١ النور

## صفحه

- تفسیر آیه (۱) «سوره انزلناها...» ۴۸۱  
 تفسیر آیه (۲) «الزانیة والزانی...» ۴۸۲  
 تفسیر آیه (۳) «الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة...» ۴۸۴  
 در معنی نزول آیه «الزانی لا ینکح...» ۴۸۵  
 تفسیر آیه (۴) «والذین یرمون المحصنات...» ۴۸۶  
 تفسیر آیه (۵) «الا الذین تمایوا...» ۴۸۷  
 تفسیر آیه (۶) «والذین یرمون ازواجهم...» ۴۸۷  
 تفسیر آیه (۷) «والخامسة ان لعنت الله علیہ...» ۴۸۸  
 تفسیر آیه (۸) «ویدرؤا عنها العذاب...» ۴۸۸  
 سبب نزول آیه «ویدرؤا عنها العذاب...» ۴۸۹  
 تفسیر آیه (۹) «والخامسة ان غضب الله علیها...» ۴۸۹  
 فصل در لعان ۴۹۱  
 تفسیر آیه (۱۰) «ولولا فضل الله علیکم...» ۴۹۱

## النوبة الثالثة

- تأویل «بسم الله الرحمن الرحیم» ۴۹۲  
 تأویل «سورة انزلناها...» ۴۹۳  
 تأویل «الزانیة و الزانی فاجلدا...» ۴۹۳  
 گفتار پیر طریقت ۴۹۴  
 تأویل «الزانی لا ینکح الا زانیة...» ۴۹۵

## ۲- النوبة الاولى

ترجمه آیات ۱۱ تا ۲۹ از

سورة النور ۴۹۵-۴۹۸

## النوبة الثانية

- تفسیر آیه (۱۱) «ان الذین جاؤا بالافک...» ۴۹۹  
 بالافک... ۴۹۹

- داستان مهمت زدن منافقان به عایشه ۴۹۹  
 تفسیر آیه (۱۲) «لولا ان سمعتموه...» ۵۰۳

## صفحه

- تفسیر آیه (۱۳) «لولا جاؤا علیه...» ۵۰۴  
 تفسیر آیه (۱۴) «و لولا فضل الله علیکم...» ۵۰۴  
 تفسیر آیه (۱۵) «ان تلقونه بالسننکم...» ۵۰۴  
 تفسیر آیه (۱۶) «ولولا ان سمعتموه...» ۵۰۵  
 تفسیر آیه (۱۷) «یعضکم الله...» ۵۰۵  
 تفسیر آیه (۱۸) «ویبین الله لکم آایات...» ۵۰۵  
 تفسیر آیه (۱۹) «ان الذین یحبون...» ۵۰۵  
 تفسیر آیه (۲۰) «ولولا فضل الله علیکم ورحمته...» ۵۰۶  
 تفسیر آیه (۲۱) «یا ایها الذین آمنوا...» ۵۰۶  
 تفسیر آیه (۲۲) «ولایات... اولوا الفضل...» ۵۰۶  
 تفسیر آیه (۲۳) «ان الذین یرمون المحصنات...» ۵۰۷  
 تفسیر آیه (۲۴) «یوم تشهد علیهم السننهم...» ۷۰۸  
 تفسیر آیه (۲۵) «یومننذ یوفیهم الله...» ۵۰۸  
 تفسیر آیه (۲۶) «الخبیثات للخبیثین...» ۵۰۹  
 تفسیر آیه (۲۷) «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتاً...» ۵۰۹  
 تفسیر آیه (۲۸) «فان لم تجدوا فیها احداً...» ۵۱۰  
 تفسیر آیه (۲۹) «لیس علیکم جناح...» ۵۱۱  
**النوبة الثالثة**  
 تأویل «ان الذین جاؤا بالافک...» ۵۱۱  
 داستان محمد بن حسان که در بی دوستان حق می گشت ۵۱۲  
 داستان ربضی که در بهشت است ۵۱۴  
 تأویل «الطیبات للطیبین...» ۵۱۵

## صفحة

## ٣- النوبة الاولى

ترجمه آیات ٣٠ تا ٣٤ از سورة

النور ٥١٥-٥١٧

## النوبة الثانية

تفسير آية (٣٠) &gt; قل للمؤمنين يغضوا من

٥١٧

ابصارهم... &lt;

تفسير آية (٣١) &gt; وقل للمؤمنات يغضن

٥١٨

من ابصارهن... &lt;

تفسير آية (٣٢) &gt; وانكحوا الايامى

٥٢٢

منكم... &lt;

تفسير آية (٣٣) &gt; وليستعفف... &lt;

٥٢٤

داستان عبدالله بن ابى سلول وكنيز كان او

٥٢٦

تفسير آية (٣٤) &gt; ولقد انزلنا اليكم... &lt;

٥٢٦

## النوبة الثالثة

تأويل &gt; قل للمؤمنين يغضوا من

٥٢٨

ابصارهم... &lt;

٥٢٨

كفتار پير طريقت

تأويل &gt; ولا يبدن زنيتهن الا ماظهر

٥٢٨

منها... &lt;

## ٤- النوبة الاولى

ترجمه آیات ٣٥ تا ٤٢ از سورة

النور ٥٢٩-٥٣١

## النوبة الثانية

تفسير آية (٣٥) &gt; الله نور السموات

٥٣١

والارض... &lt;

٥٣٦

تفسير آية (٣٦) &gt; فى بيوت... &lt;

٥٣٨

تفسير آية (٣٧) &gt; رجال لا تلهيهم

٥٣٨

تجارة... &lt;

٥٣٩

تفسير آية (٣٨) &gt; ليجزيه الله... &lt;

٥٣٩

تفسير آية (٣٩) &gt; والذين كفروا اعمالهم

٥٣٩

كسر اب بقيعة... &lt;

## صفحة

تفسير آية (٤٠) &gt; او كظلمات فى

٥٤٠

بحر لحي... &lt;

٥٤١

تفسير آية (٤١) &gt; الم تر ان الله...

٥٤١

تفسير آية (٤٢) &gt; والله ملك السموات

٥٤١

والارض... &lt;

## النوبة الثالثة

تأويل &gt; الله نور السموات والارض... &lt;

٥٤٢

داستان يكى از علماء تابعين كه بغزاي روم

٥٤٤

رفته واسير شده بود

تأويل &gt; فى بيوت اذن الله ان

٥٤٧

ترفع... &lt;

٥٤٧

تأويل &gt; رجال لا تلهيهم تجارة...

٥٤٨

داستان ذوالنون مصرى وسعدون مجنون

٥٤٨

تأويل &gt; والذين كفروا اعمالهم

٥٤٨

كسر اب... &lt;

## هـ- النوبة اولالي

ترجمه آیات از ٤٣ تا ٦٤ از سورة

النور ٥٤٩-٥٥٤

## النوبة الثانية

تفسير آية (٤٣) &gt; الم تر ان الله يزجى

٥٥٤

سحاباً... &lt;

تفسير آية (٤٤) &gt; يقلب الله الليل

٥٥٦

والنهار... &lt;

٥٥٦

تفسير آية (٤٥) &gt; والله خلق كل دابة...

٥٥٦

تفسير آية (٤٦) &gt; ولقد انزلنا آیات

٥٥٦

مبينات... &lt;

٥٥٧

تفسير آية (٤٧) &gt; ويقولون آمنا بالله...

٥٥٧

تفسير آية (٤٨) &gt; واذا دعوا الى الله

٥٥٧

ورسوله... &lt;

تفسير آية (٤٩) &gt; وان يكن لهم

٥٥٧

الحق... &lt;

٥٥٨

تفسير آية (٥٠) &gt; افى قلوبهم مرض...

٥٥٨

تفسير آية (٥١) &gt; انما كان قول

٥٥٨

المؤمنين... &lt;

تفسیر آیه (۵۲) «ومن بطع الله و	۵۵۸	تفسیر آیه (۶۰) «والقواعد من النساء ...»	۵۶۵
رسوله...»		تفسیر آیه (۶۱) «ليس على الا عمى	
تفسیر آیه (۵۳) «واقسم بالله جهد	۵۵۸	حرج ...»	۵۶۵
ایمانهم ...»		تفسیر آیه (۶۲) «اذما المؤمنون الذين	
تفسیر آیه (۵۴) «قل اطيعوا الله واطيعوا	۵۵۸	آمنوا بالله ورسوله ...»	۵۶۹
الرسول...»		تفسیر آیه (۶۳) «لا تجعلوا دعاء الرسول	
تفسیر آیه (۵۵) وعد الله الذين آمنوا	۵۵۹	بیبکم ...»	۵۷۰
منکم ...»		تفسیر آیه (۶۴) «الا ان الله مافى السموات	
تفسیر آیه (۵۶) واقیموا الصلوة وآتوا	۵۶۲	والارض...»	۵۷۱
الزکوة...»		<b>النوبة الثالثة</b>	
تفسیر آیه (۵۷) ولا تحسبن الذين	۵۶۲	تأویل «الم تر ان الله یزجى سحاباً ...»	۵۷۲
کفروا...»		کفتار پیر طریقت	۵۷۲
تفسیر آیه (۵۸) «يا ايها الذين آمنوا	۵۶۲	تأویل «یقلب الله اللیل والنهار ...»	۵۷۳
لمستأذنکم الذین ملک		تأویل «وعد الله الذین آمنوا منکم ...»	۵۷۳
ایمانکم ...»		داستان احمد خضرویه که سجاده ای برای بویزید	
تفسیر آیه (۵۹) «واذا بلغ الاطفال منکم	۵۶۵	بسطامی فرستاد	۵۷۵
الحلم...»			

## خلاصه فهرست

صفحه

۵۷۲

۵۸۲

۵۸۷

۵۹۱

۵۹۴

۵۹۸

فهرست سوره مریم

فهرست سوره طه

فهرست سوره الانبیاء

فهرست سوره الحج

فهرست سوره المؤمنون

فهرست سوره النور